ڈاکٹر ذاکر حسین لائبریری

DR ZAKIR HUSAIN LIBRARY

JAMIA MILLIA ISLAMIA
JAMIA NAGAR

NEW DELHI

Please examine the book before taking it out You will be responsible for damages to the book discovered while returning it

Rose

DUE DATE

No. 954.025 Acc. No. X-779
164A2.1-;1

...ate Fine Ordinary books 25 p. per day, Text Book Re. 1/- per day, Over night book Re. 1/- per day.

حصه اول

منتخب اللباب

تصنيف

محمد هاشم خان المخاطب به خافي خان نظام الملکي

در

احوال سلاطين تيموريه که در هندوستان

سلطنت کرده

باهتمام

اشياتک سوسيتي بنگاله

بتصحيح

مولوي کبير الدين احمد و مولوي غلام قادر

در

کالج پريس

بکارپردازي منشي کرامت حسين طبع شد

کلکته سنه ۱۸۶۹ ع

BIBLIOTHECA INDICA

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

THE MUNTAKHAB AL-LUBÁB

OF

KHÁFÍ KHÁN.

EDITED BY

MAULAVÍ KABÍR AL-DÍN AHMAD.

PART I.

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS

CALCUTTA·

1869.

۲۱۰۱

فهرست حصهٔ اول کتاب منتخب اللباب

تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

جهان جهان شکر و سپاس - افزون از قیاس -، بادشاهي را سزاست - که بمقتضای حکمت بالغه وجود جهانداران ذوي الاقتدار را باعث امن و امان عالمیان گردانید * و بآب تیغ گیتي ستان تاجداران ذي وقار آتش فساد و فتنهاي اکناف عالم را فرو نشانید * و درود بیحد - و صلوة لاتعد - بر شاه رسل - خاتم انبیاء مرسل - و اولاد و اصحاب کبار او را رواست - که پرتو نور جمال جهان افروز کفر سوز او تزلزل در ایوان کسری انداخت - و اوثان و اصنام روي زمین را سرنگون ساخت

چو صیتش در افواه عالم فتاد * تزلزل در ایوان کسری فتاد
نه قامت لات بشکست خورد * نه اعزاز دین آب عزّی ببرد
نه از لات و عزّی بر آورد گرد * که توریت و انجیل منسوخ کرد

بر طالبان اخبار نو و کهن دیر کهن آباد مخفي نماند - که چون جلد ثاني تاریخ منتخب اللباب تالیف خادم آثم محمد هاشم

مخاطب بهاشم علي‌خان‌که آخر مخاطب بخافي‌خان نظام‌الملکي گردید مشتمل بر ذکر احوال‌سلاطین سلسلهٔ عالیهٔ امیر تیمور صاحب قران که فرمان روای هند بوده‌اند - و ابتدای فردوس مکانی محمد بابر پادشاه غازي بعد جلوس در ماوراء النهر که سي و سه سال فرمان فرمائي فرغانه و سمرقند و بلخ و بخارا و کابل نمود - در سنه نهصد و سي و دو هجری [۹۳۲] علم‌جهانباني‌هندوستان بهشت‌نشان بر افراشت - تا ذکر سلطنت عهد مبارك پادشاه - جم جاه - جوان بخت - فرازندهٔ تاج و تخت - اختر برج جهانباني - گوهر درج صاحبقراني - آبرو بخش دولت دو بارهٔ تیموري - ابو المظفر ناصر الدین‌محمد شاه بادشاه غازي - لغایت سنه هزار و صد و سي که بتالیف آن خلد پرداخته در مدت دو صد سال قمري بچهاردة واسطه زینت افزاي تخت هندوستان بر وسعت گسترده اند - انشاء الله تعالی تا ظهور صاحب الزمان رشتهٔ انتظام احتشام دولت و فرمان روائي این دودمان ذو الاحترام از دور بعقد مرتب گردیده - [فقرهٔ چند بطور مقدمه بران افزوده شد *] (1)

مقدمه

چون ذکر سلطنت سلسلهٔ عالیهٔ صاحبقران گیتي ستان بمیان آمده فقرهٔ چند از بیان حسب و نسب این خاندان عالي نژاد که باعث فخر ترکان والا نسب اند از روي تواریخ معتبر

---

(1) اگرچه در هیچ نسخه این قدر عبارت نیست اما بي آن سلسله کلام مربوط نمي گردد *

بکمال اختصار بزبان خامه میدهد * باعتقاد بعضي مورخین اصل بنای ترکان والا نژاد از ترک بن یافث بن حضرت نوح پیغمبر علیه السلام است - که ترکان اورا یافث اغلان (2) نامند - و برخي از مورخین او را کیومرث دانند - و گویند از عهد او نمک در طعام انداختن - و از چوب و گیاه خانه ساختن - و از چرم چهار پایان خرگاه پدید آوردن - و از پوست ملائم بهائم لباس دوختن و پوشیدن - رواج یافت - و بمرور ایام تصرفها دران بهم رسید - و درین باب اختلاف قول نیز بسیار بنظر آمده * بهر حال ابتدای رسم جهانداني در ترکستان او نهاد - و دویست و چهل سال عمر نمود - و سلسلهٔ همه ترکان ایران و توران و فرمان روایان ترک نژاد که مجمل برصفحهٔ بیان مي نگارد بدو منجر میگردد * و دران عهد رسم بود که بعد فوت پدر به پسر سوای شمشیر و اسلحهٔ جنگ میراث نمي رسید و باقي کل متروکهٔ میت بدختران میرسید - بعده که بچهار پنج واسطه سلطنت به النجه (3) خان ثاني رسید - [ترکان] بگمراهي ابلیس پر تلبیس که از روز اول رهزن فرزند آدم است راه خلاف و کفر اختیار نمودند - و ازان سلسله دو فرزند توام بهم رسیدند - یکي را مسمی بتاتار ساختند - دومي را موسوم بمغول نمودند - و بعد از فوت پدر ملک موروثي بر هردو برادر بالمناصفه قسمت

---

(2) دراکثر نامه آوغلان نوشته - و درلغت ترکي آوغلن بمعني فرزند نوشته *

(3) در روضة الصفا و حبیب السیر نامش النجه خان نوشته است *

شد - و مغول که بمغول خان بعد جلوس ملقب گردید پادشاه عظیم الشان گشت - و در رعیت پروری و ملک داری و ابادکاری بسدت بحد و آبا ممتاز برآمد - وآبادی مغلستان ازو بنا پذیرفت *

اگرچه از عهد عرش آشیانی اکبر پادشاه اسم مغل بر ترک و تاجیک عجم حتی سید ایران و توران زبان زد خاص و عام گردید - اما فی الحقیقت لفظ مغل مخصوص طائفهٔ ترکان همان سلسله و خاندان مغل خان است - چنانچه در ذکر سلاطین دهلی بتقریب اسم مغل که در زمان قدیم بواو می نوشتند مفصل بزبان قلم جاری گشته - و سلسلهٔ اولاد همان مغل خان بچنگیز خان و هلاکو و چغتا و امیر تیمور که مجمل تفصیل آن بنگارش می آید میرسد - و روز بروز اولاد مغل خان چنان در کفر ثابت گردیدند که نمی خواستند نام اسلام در صفحهٔ روزگار بماند - و تا مکانی که سم اسپان آنها میرسید در قلع ریشهٔ مسلمانان کوتاهی نمی نمودند - هر که تاریخ هرات بمطالعه در آورده میداند که چند لک مسلمانان الکهٔ خراسان و نواح و سواد هرات زیر شمشیر قوم مغل آمده *

القصه مغل خان را چهار پسر بودند - بعد از فوت پدر قراخان که از همه کلان و در ملت پدران قائم بود بجای پدر فرمان روا گردیده - او را حق سبحانه تعالی بحکم آیهٔ کریمه يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ فرزندی ارزانی فرمود در کمال جمال و نیک سرشتی - و آن طفل تا سه روز شیر مادر و هر دایه که برای او آوردند نخورد - شب چهارم مادر او که او نیز در غم فرزند ترک خور و آرام نموده بود گریه کنان بخواب رفت - پسر را در خواب دید که میگوید تا شیر مسلمان نباشد پستان بلب

نخواهم گرفت - مادر گفت در عهد پدران تو نام اسلام از نواح ترکستان بر خاسته - طفل گفت اگر نجات من می خواهی تو حنیفه مسلمان شو - والدهٔ او سوای آنکه بهوای اقرار بوحدانیت خدا و رسالت نبي آن عهد آرد چارهٔ کار ندانسته پسر را شیر داده در اخفای آن راز کوشید - چون دران زمان رسم بود که بعد یکسال از ولادت طفل اسم مقرر می نمودند - بعد از انقضای سال روزی که قبیلهٔ مادری و پدری فراهم آمده تجویز اسم بمیان آوردند - بحکم خدا آن طفل که درگهواره بود بزبان آمده گفت که اسم من اغُز (4) است - بعده اورا باغز موسوم ساختند - چون بحد بلوغ رسید دو دختر عموهای اورا برای او خواستند - بسبب اختلاف ملت که هردو را حنیفه تکلیف اسلام نمود و قبول نه نمودند با هر دو زن موافقت نشد - دختر سوم عموی او که با هم از خرد سالی همراز بودند و محبت وافر داشتند بحسب خواهش او بعقد او آوردند - وحنیفه اورا براه راست آورده محبت زیاده باز بهم رسانید - هردو زن دیگر برو رشك برده نزد پدر اغز شکوه و تمامی نموده پرده از روی کار برداشتند - آخر کار جنگ صف بمیان آمده پدر و پسر بمبارزه پیوستند و آخر پدر کشته گردید - وجهان بکام اغز گشت - و ملقب باغز خان گردیده بجای پدر نشست - و تمام قبیلهٔ مادر و

---

(4) دریک نسخهٔ اصل آغر و دربافی نسخ اغر و در روضة الصفا اغوز وحبیب السیر و اکبرنامه اغور نوشته - و در لغت ترکی نوشته که اوغوز نام بادشاهیست و آغر فرقهٔ از اتراك - و غالبا اغُر صحیح باشد *

پدر را باظهار لطف برد حود جمع ساخته گفت - هر که در قبول
اسلام با من موافقت و متابعت نماید شریک دولت و سلطنت
من است - و هر که پا از دائرهٔ اطاعت و روافت من کشیده
بملک دیگر رود احتیار دارد - و الا میان من و او بحر شمسیر
نخواهد بود - و بسیاری را مسلمان نمود و جمعی را بقتل رسانید - و
بعضی ازو جدا شده ترک وطن احتدار نمودند - و هفتاد و یک سال
سلطنت نموده در رواج اسلام کوشدند - و ملک بسیار سوای ترکستان
در تصرف آورده علم جهانداني اطراف و اکناف بر افراشت -
و در اولاد او یک سلسله بچنگیز خان و صاحبقران (5) می رسد
و سلسلهٔ دیگر بآغریه منتهی میگردد که صاحب مغلستان گفته
میشود - و چهار سردار آغریه درعهد صاحبقران ثاني درجنگ
بلخ با چهار پنج هزار خانه دار از مغلستان آمده با پادشاهزاده
محمد اورنگ زیب ملحق شدند - چنانچه انشاء الله تعالی مفصل
بگزارش خواهد در آمد - و سلسلهٔ دیگر که از فرزندان مغل خان
سلطنت بخاندان آنها بحال مانده بود و تا عهد ابو سعید میرزا زندهٔ
خاندان چغتا فرمان روائی ترکستان در احتلال احوال می نمود -
یونس خان ست - که از سر نو با چغتا و دودمان امیر تیمور وصلت
نموده - سلسلهٔ او به چنگیز و چغتا میرسد - بعد از بنای اسلامي
که اغر خان گذاشت چند واسطه بران گذشت بارترکان و فرمانروایان

---

(5) مراد از صاحبقران امیر تیمور است و از صاحب قران ثاني
شاهجهان بادشاه ٭

ترکستان در ضلالت ملت مجوسي و آفتاب پرستي افتادند *

بعد از انکه فریدون ملک را بهر سه پسر تقسیم نمود ملک عراق به ایرج پسر خرد و اطراف ما وراء النهر به تور پسر میاني داد - و ایرج بسبب حسد و تسلط تور خود را برای اصلاح کار نزد تور رساند - و تور اورا بقتل رسانید - و منوچهر از اولاد ایرج برهنمائي فریدون برای انتقام خون جد کمر بست - و بچندین واسطه وریها شمشیرکین درمیان بود - و اسم ایران و توران بر ملک عراق و ماوراء النهر بنام ایرو تور بر زبانها جاری گشت - و مادهٔ نزاع ایران و توران ازان عهد در مقدمات ملکي بمیان آمد - چنانچه مفصل در شاهنامهٔ فردوسی و تواریخ دیگر درج است *

اما حقیقت هزار و پانصد سال تا تیمور تاش که جد نوزدهم امیر تیمور میشود مفصل در هیچ تاریخ بنظر نیامده - بعده در دودمان آنها ملت آفتاب پرستي بهمرسید - سبب آن مورخان صداقت بیان چنان بزبان خامه داده اند - که چون دران سلسله نوبت اقتدار ملک به چولغی (6) بهادر پسر یلدوز خان که در

---

(6) در جملهٔ نسخ منتخب اللباب چولغی بهادررا پسر یلدوز خان نوشته است اما در حبیب السیر نوشته که آلانقوا که مادر بوزنجر خان است ونسب چنگیز خان و امیر تیمور کورکان بدو می پیوندد دختر یلدز خان است زیراکه الانقوا بروایتی که در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است دختر جوینه بود وجوینه بنت یلدز خان - ودر اکبرنامه نوشته که جوینه پسر رشید یلدز خان است *

شجاعت بی نظیر بود رسید - از اولاد او النقوا نام دختری زهرة مثال داشت (؟) در کمال جمال و عفت ناکتخدا (7) شبی او در حجرة خود بر بستر راحت خسپیده بود قبل از انکه خواب برو غلبه نماید بحکم وارادت قادر بیچون روشنائی از دریچهٔ آن حجره بصورت قرص آفتاب ظاهر گشت - و دران حالت که دهان او وا بود بدهان او فرو شد - و دختر از مشاهدهٔ آن متردد گسته بمادر و همدمان خود ظاهر ساخت - و در همان چند روز اثر حمل برو معلوم گردید - بعد وضع حمل سه پسر آورد یکی ازان هرسه پسر بوزنجر است که جد نهم چنگیز خان است و جد چهار دهم صاحبقران میشود - او خود را بفرزند آفتاب شهرت داده از اسلام رو تافته بآفتاب پرستی پرداخت - بیشتر از سلسلهٔ او وکیل مطلق با استقلال بادشاهان آن عهد بودند و بعضی فرمان روائی نموده تا عهد هلاکو علم جهانداری برافراشتند ٭

نقل می نمایند که از سلسلهٔ جد و آبای آن خاندان دو برادر بودند (8) - برادر کلان در عالم رویا مشاهده نمود که ستارهٔ درخشندهٔ

---

(7) الانقوا اولا با پسر عمش کتخدا شده بود و ازو دو پسر متولد شدهٔ یکی یلکدی و دیگری یکحدی بعد ازان شوهرش وفات یافت سپس واقعهٔ تولد دیگر سه پسر بی پدر بوقوع آمده (شف - روضة الصفا - حبیب السیر)

(8) این دو برادر یکی قبل خان و دیگر قاجولی بهادر پسران تومنه خان بن بایسنقر خان بن قایدو خان بن بوقا خان بن بوزنجر خان بن الانقوا اند ٭

مابین آسمان و زمین نمودار گردید و ستارهای دیگر ازو هویدا شدند و هر ساعت بر روشنائی آن ستارها می افزود تا تمام روی زمین و آسمان را فرو گرفت - برادر دوم نیز همین خواب دید اما نسبت بخواب برادر کلان انتشار ستاره و روشنائی آن کمتر بود - تعبیر آن بر زبان معبران چنان جاری گشت که از اولاد برادر کلان پادشاه عظیم الشانی بعرصهٔ وجود آید و علم سلطنت و جهانداری در بیشتر اطراف ربع مسکون بر افرازد و فرزندان اولاد او سلطنت نمایند - و برادر دوم که نسبت به برادر کلان کمتر ستاره در نظر او شعله افروز گردیده بود اولاد او در حکومت وکالت باستقلال از مشاهیر آفاق خواهند گردید - بعده هر دو برادر باهم عهد و پیمان بستند که سلطنت نصیب هر کدام گردد زمام اختیار سلطنت و عهدهٔ وکالت خود باولاد برادر دوم وا گذارد - چنانچه در سلطنت چنگیزیان صاحب مدار آن سلطنت آنها بعرصه ظهور آمده - بعده که نوبت جهانداری به سوغوچچین (9) رسید - باو خدا پسری داد که روز تولد آثار درخشندگی ستارهٔ اقبال هویدا بود - اورا مسمی به تموچین ساختند - که آخر ملقب بچنگیز خان گردید و در سیزده سالگی پدر او از جهان ودیعت حیات نمود - و درهمان چند روز عم او سوغوچچین که مدار علیه سلطنت بود خان بجهان آفرین سپرد - و

---

(9) در حبیب السیر و اکبرنامه و دو نسخه اصل سوغوچچین و در دیگر نسخهٔ اصل سوکی چچین و در دیگر یسوکی چچن و در روضة الصفا سوغلچین و در ترجمه تاریخ ابو الفدا سوجیجن نوشته *

تموچین بجای پدر و عم قائم مقام گردند - و بموجب وصیت پدر و عمو قراچار نویان را که جد بعم صاحبقران میشود و ذو الاقتدار سلطنت بود برای تربیت و آداب جهانداري چنگیز خان بطریق اتالیق مقرر نمود - * شعر *

قراچار و چنگیز ابن عم اند * بکشورکشائي قرین هم‌اند (10)

و در همان ایام که مراد ازین پانصد و هفتاد هجری باشد میان روس و مغلان نزاع ملکي و اختلاف تمام بمیان آمد - و هر یکی علم جهانداني در اطراف ترکستان بر افراشت - چنانچه هفتاد و یک (11) حاکم بهم رسیدند - از انجمله اونگ خان (12) که بچنگیز خان قرابت قریبه داشت و ابتداءً در اعانت و تیمار داري چنگیز خان میکوشید آخر نظر بر جوهر رشادت چنگیز خان باغواي دیگر سرکشان در پی قتل چنگیز خان گردید - و چنگیز خان از ترس مدعیان رو بکوهستان آورد و اونگ خان تعاقب نمود - و بعد محاربات عظیم چنگیز خان فتح یافت - آخر رفته رفته بیاوري اقبال و مدد طالع بر همه سلاطین غالب آمده خروج نموده علم ظفر نصرت اطراف ربع مسکون بر افراشت - بعده که ایام رحلت او

---

(10) این شعر فقط در یک نسخه بود *

(11) دریک نسخه هفتاد و دو نوشته *

(12) در جمله نسخ منتخب اللباب اونگ نوشته اما در روضة الصفا آونگ خان و در ترجمهٔ تاریخ ابو الفدا اونگ و در حبیب السیر اونک و در وصاف آونك نوشته است *

رسید چهار پسر او که باسم تولي خان و چغتا خان و جوجي خان و منگوقا خان (13) مانده بودند هریکي را در زمان حیات طرفي از جهات عالم مقرر نمود - چنانچه تولي خان که سمت ملک ختا و زیرباد فرمانروا گردید - از اولاد او تا حال دران سر زمین حکمرانی باستقلال مي نمایند - و همان ملت آفتاب پرستي دارند - از زبان تجار بندر سورت و یک دو مغلی که بجانب آنجا رفته بودند چنان مسموع شده که وزارت ملک ختا بفرنگي اکثر منفرمایند - و امرای مقرب پادشاه آن ملع بدو زانو نهیئتی که زمین بوس می نمایند خوابیده آداب خدمت بجامی آرند - هرگاه آنها کلمه و کلام نمایند نیم حصر سر بالا نموده بجواب فرموده آقای خود پرداخته باز بهمان صورت میخوابند - و درسرا و بازار و مکاني که تجار غریب و مترددین درانجا سکونت میگیرند عورات و دختران دوشیزه بکر و غیر بکر را دلاله با خود گرفته میگردند - و بدین گروه فریاد می نمایند - هرکرا رغبت خریداري آن باشد طلبیده بعد پسند موافق سال و جمال او زر مهر مقرر کرده آن زر را بطریق گرو داده سودای بعوض معاوضه

---

(13) در جملهٔ نسخ موجوده منتخب اللباب منگوقا خان نوشته اما در حبیب السیر و ترجمه تاریخ ابو الفدا اورا اوکدای ودر وصاف و روضة الصفا و طبقات ناصری اورا اوکتای نوشته و بالاتفاق منکوقا آن نام پسر تولي خان بن چنگیز خان بود و بعضی از مورخین چغتا خان را جغتا خان و جغاتا خان و تولی خان را تولو خان نوشته اند و منکوقا خان نام هیچ کس از خانان یافته نشد •

درمیان مي آرند - اما اگر مسافر خواهد که زن را با خویش رام و راضي ساخته با خود ببرد ممکن نیست - و ورثهٔ زن بر بردستي و اعانت حکام مانع مي آیند - و اکثر سفید پوست و بی نمک مي باشند - و بغیر از موی سر بر تمام بدن و اندام زن و مرد آنها موي نمي باشد مگر بر ریش مردان چند موي بر مي آیند *

القصه ملک خراسان و ماوراء النهر و کابل به چغتاخان ارزاني داشت - که تا زمان حال از فضل ایزد متعال و مدد طالع تیموري سر بر ملک پر وسعت بهشت نشان هندوستان نام دودمان آنها سر فخر بر آسمان برین مي ساید - و منصف پیشگان جهانگرد که سیر تواریخ بنظر نموده باشند - و طرف تعصب ملت و وطن را کار نفرمایند - میدانند که هیچ سلطنتي که نشاط سرشار دولت و مکنت و ثروت و استقلال سلطنت از بدین مرتبه باشد - و این همه ترحم که باوجود وقوع تقصیرات عمد خطا بخشیدن و جرم پوشیدن شعار موروثي آن سلسلهٔ عالیهٔ عالي نسب گشته بکار نبرند - و کافهٔ هفتاد و سه ملت که از اقالیم سبعه از وضیع و شریف بدین دولت ابد پیوند رجوع آرند کامیاب و کامرواي مقاصد ارجمند گردند - به پادشاهي دودمان چغتا خان نمیرسد - و فرقهٔ تقسیم قلمرو دشت قبچاق و بلاد چرکس و بلغار بنام جوجي خان افتاد که سلسلهٔ آن به اوزبک جوجي بنظر زبان زد اند - و در ماوراء النهر و سر زمین توران لغایت حال موافق اقتضای نسیب و قرار زمانه فرمانروائي مینمایند - مجمل از احوال آنها انشاء الله تعالی ضمنًا در ذکر سلطنت چغتا نگارش خواهد در آمد *

[ذکر امیر تیمور صاحب قران]

في الجمله کلمهٔ چند از مبدأ زمان ولادت و ایام فرمان روائي و گیتي ستاني و سال رحلت حضرت خاقان سکندر جاه سلیمان بارگاه امیر تیمور صاحبقران اَنَارَ اللهُ بُرْهَانَهُ که سلسلهٔ عاقبت بخیرآن منظور نظر الهي تا زمان قیامت بر صفحهٔ روزگار آبرو بخش سلطنت باد بگزارش مي آرد *

ولادت آن دیر برج سپهر اقتدار که بواسطهٔ هشتم (14) بقراچار نویان اتالیق جغتا خان از اولاد قاچولي بهادر میرسد - سه شنبه بیست و پنجم شعبان المعظم سنه هفتصد و سي و شش [۷۳۶] در خطهٔ شهر

---

(14) در جمله نسخ اصل همچنین هست اما چنانکه در صفحه ۱۰ سطر ۲ گذشته بواسطهٔ پنجم صحیح باشد زیراکه در جمله تواریخ نسبت تیمور بدین ترتیب هست - تیمور بن تراغای بن برکل بن ایلنکر بن انجل بن قراچار نویان بن سوغوجیچن بن ایردمچي بن قاچولي بن تومنه بن بایسنقر بن قایدو بن بوقا بن بوزنجر بن الانقوا - لیکن در نسخ حبیب السیر و روضة الصفا و اکبر نامه و ابو الفدا و ظفرنامه و غیره بسیار تصحیفات درین نامها واقع شده بدین تفصیل (ترغاي تراغای - طراغای) بن (برکل - توکل) بن (ایلنکر - ایلنگیر - ایلنگیز) بن (انجل - ایچل انجل - انجل - انجل) و اختلافات سوغوجیچن در صفحه نهم گذشته و قاچولي را بعضي قاچولي نوشته اند *

سفر توابع ماوراء النهر از بطن خاتون سرا پردهٔ عصمت بگلده خاتون بگم اتفاق افتاد - و دوازدهم ماه رمضان المبارک سنه هفتصد و هفتاد ویك [۷۷۱] که سي و پنج سال از مرحلهٔ عمر طي نموده بود در قبة الاسلام بلخ بر تخت سلطنت جلوس فرمود * نظم *

چو بر مسند سروری پا نهاد
فلك داد تخت سلیمان به باد
کفش بحر و تیغش نهنگ در ستیز
نهنگي و جوهر درو موج ریز

خلائل فضائل - و محاسن خصائل - و علوي همت - و بلندي مطرب - وجوهر شجاعت و جلادت آن پادشاه گیتي ستان از آفتاب جهان تاب روشن تراست - چنانچه یکي از بخششهاي آن خسرو دریا دل گنج بخش که بر صفحهٔ تواریخ ثبت گشته بخشیدن سي هزار اسب است درمجلس واحد - مجمل از ذکر آن سوانح بمدامت بدان چنان بتحریر بیان آورده اند - که درسال عزیمت تسخیر دهلي که بر دریاي سند پل بسته با لک سوار از آب عبور فرمود - میرزا پیر محمد ولد میرزا جهانگیر نبیرهٔ صاحبقران از ملتان با عدم سرانجام آمده ملازمت نمود - و بعرض رسید که اسپان بی شمار لشکر و طویلهٔ خاص میرزا از ناموافقت آب و هوا تلف شده اند و حادثات دیگر علاوهٔ بی سرو سامانی گردیده و اکثر مردم سپاه پیاده اند - سي هزار اسپ با اسباب و سرانجام دیگر به میرزا بخشیدند و فرمودند که بلشکرخود قسمت نمایند - و سعي و جهدی که در تسخیر چهار دانگ ربع مسکون ازان پادشاه کسور ستان بظهور

آمده و با سر کسان بیشمار و کفار بد کردار در اکثر کارزار مکرر مقابله و مقاتله افتاده و پیوسته علم فتح و نصرت برافراشته - ضرب المثل کهن سالان روزگار و سرمشق سلاطین نامدار است - چنانچه در فرصت سي و شش سال قمری ولایت ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و عراقین و خراسان و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و خوزستان و دشت قبچاق و مصر و شام و اکثر بلاد روم و بعضي مرز و بوم هندوستان تا پای تخت دهلي و غیره بضرب شمشیر جهان ستان در تصرف آن خسرو گیتي ستان آمده - و بسیاری از ملوک و سلاطین اطراف را حلقه بگوش کشیده باز از طرف خود ملک مفتوح را بانها سپرده بجاري ساختن سکه و خطبهٔ اسم خود مامور نموده ملک بخشي را ضمیمهٔ گیتی ستانی ساخته - اگر خواهند که بر بادي احوال آن خسرو ذو الاقبال اطلاع یابند در ظفر نامه درج است * حسن عقیدت و کمال اخلاص که صاحبقران را نسبت با اهل بیت بوده اشهر و اظهرتر از انست که بشرح و بیان محتاج باشد - چنانچه گویند که این بیت اکثر ورد زبان او بود * بیت *

فردا که هر کسی بشفیعي زنند دست
مائیم و دست و دامن آل عبا بدست

بعده که سی و شش سال فرمانروائي نموده هفتاد و یکسال از مرحلهٔ عمر شریف طی نمود در مهم ختا سال هشتصد و هفت [۸۰۷] انحراف مزاج در طبع آن خسرو آفاق گیر بهمرسید - و در بلدهٔ اترار که از سمرقند هفتاد و شش فرسخ است لوای عزیمت به تسخیر وسعت

آباد عالم بقا اوراحت - و در حطهٔ دلپذیر سمرقند مدفون گردید *

مدار ای دست چنین که چنین هم نماند
مدار جهان این چنین هم نماند
نه جم ماند این جا نه نقش و نگینش
که نقش نگین بر نگین هم نماند

تاریخ ولادت و سلطنت و وفات آن معرف آیات ازین دو بیت استاد هویدا است * رباعي *

سلطان تیمر (15) آنکه مثل او شاه نبود
در هفتصد و سی و شش آمد بوجود
در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس
در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود

ذکر باقی چهار واسطه تا فردوس مکانی بطریق کمال اختصار به تذکار می آرد

بعد از امیر تیمور میرزا میران شاه طَابَ مَثْوَاهُ که پسر سوم صاحبقران است - از جهانگیر میرزا و عمرشیخ میرزا خرد تر - و از میرزا شاه رخ کلان تر - تولد آن گوهر معدن اقبال در سنه هفتصد و شصت و نه [۷۶۹] واقع شده - در عهد حیات والد بزرگوار نمدده جوهر رشد و استعداد که ضمیمهٔ وسعت خلق وسخا داشت حکومت آذربایجان که پای تخت هلاکو بود باستقلال بدو تعلق گرفت - میرزا

---

(15) ن - تیمور شه انکه مثل او شاه نبود *

ابابکر پسر کلان خود را در انجا گذاشته خود در تدریز که آب و هوای آنجا بمزاج او موافقت کرده بود بسر میبرد - بعد از وفات صاحب قران ابابکر میرزا در آذربایجان سکه و خطبه بنام پدر نمود و میرزا میران شاه در عین شباب و کامرانی که چهل و یک سال بهال عمر او در جویبار فرمان دهی نشو و نما پذیرفته بود در جنگ یوسف (16) ترکمان حوالی سرو رود تبریز جهان را وداع نمود * بیت *

بسد سر خوش از جام عسرت کسی

که با حوش بگست از حمارش بسی

سوم میرزا سلطان محمد روح الله روحه - بعد از ودیعت حیات میرزا میران شاه پسر ارشد او میرزا سلطان محمد که با برادر خود میرزا خلیل نام در سمرقند میبود - اگر چه در ایام قبل از رحلت میرزا میران شاه میرزا الغ بیگ پسرمیرزا شاه رخ در امور سلطنت تسلط زیاده داشت اما چون میرزا شاه رخ متوجه حال میرزا سلطان محمد برادر زادهٔ خود بود در ایام فرمانروائی سفارش توجه بحال میرزا سلطان محمد بمیرزا الغ بیگ پسر خود میدمود - و میرزا الغ بیگ نیز پسر عموی خود را دوست میداشت - لهذا در تربیت او زیاده میکوشید - و میرزا سلطان محمد را دو پسر بیک اختر بودند سلطان ابو سعید میرزا و منوچهر میرزا - در ایام مرض الموت میرزا سلطان محمد که میرزا الغ بیگ بعیادت آمد میرزا در

---

(16) در جمله نسخ موجودهٔ منتخب اللباب یوسف نوشته اما جمهور اهل تواریخ اورا قرا یوسف نوشته اند *

حال نرم دست ابوسعید میرزا گرفته میرزا الغ بیگ سپرد وسفارش زیاده نمود لاجرم سلطان ابوسعید میرزا که دائم در سایهٔ عطوفت میرزا الغ بیگ کامیاب نشاط میبود و از روی اخلاص خدمت میدمود - روزی یکی از مقربان میرزا الغ بیگ را گفت که عم زادهٔ شما بسیار از روی ارادت و عقیدت خدمت میدماید - میرزا درجواب گفت خدمت ما نمیکند آداب جهانداری و ملک داری از صحبت ما کسب میدماید - چنانچه آخر بظهور آمد - و آخر سلطان محمد میرزا جهان را پدرود نمود • بیت •

چنین است گردیدن روزگار • سبک سیر بد عهد نا پایدار

چهارم سلطان ابوسعید میرزا نور اللّهُ مَرقدهٗ - ابو سعید میرزا خلف الصدق میرزا سلطان محمد که درسنه هشتصد و سی [۸۳۰] از نهان خانهٔ عدم قدم بعرصهٔ وجود گذاشت - بروقت در بخارا خروج کرده بر اولاد میرزا شاه رخ و بنی اعمام غالب آمد - و درسال هشتصد و پنجاه و پنج [۸۵۵] برتخت موروثی جلوس نمودهٔ تمام ماوراء النهر و بدخشان و کابل و غزنین در تصرف خود در آورد - و بر ترکستان و بعضی از حدود هندوستان دست یافت - هجده سال فرمانروائی نموده اواخر سلطنت بر مملکت عراق نیز تسلط یافته در چهل و سه سالگی با اوزن حسن ترکمان در نواحی اردبیل محاربه نمودهٔ به تسخیر ملک دار القرار شتافته جانرا بجهان آفرین سپرد •

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد
که این عجوزه عروس هزار داماد است

پنجم عمر شیخ میرزا طَابَ ثَرَاهُ - عمر شیخ میرزا که پسر چهارم میرزا

ابو سعید بود از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد مرزا و سلطان محمود میرزا خوردتر - و از سلطان مراد میرزا و الغ بیگ میرزا و سلطان خلیل میرزا و سلطان شاهرخ میرزا کلان‌تر - در سال هشتصد و شصت[۸۶۰] در سمرقند تولد یافته - سلطان ابوسعید میرزا ابتداءً کابل را بمیرزا ارزانی داشته بابای کابلی را که از امرای صاحب اقتدار بود اتالیق و صاحب مدار او ساخته رخصت فرمود - باز در حسن شادی حطه مدرابان برد خود طلبداشته اورا کدخدا ساخت - و ولایت اندجان و اورجند و غیره که سرحد مغلستان بود بآن مردمک دیدهٔ خود مقرر نمود - و یکی از امرای جهان‌دیده کار آزموده را اتالیق او ساخت - و میرزا در بندوبست و نسق ولایت اندجان و اورجند بمرتبهٔ جهد بکار برد که سپاه مغول را مجال عبور ازان حدود نبود - و یونس خان که پادشاه ترکستان بود چون میان اولاد چغتا و او فساد ملکی و شمشیرکشی بهمرسیده مدتی غالب و مغلوب همدیگر میگردیدند - هرچند انواع حیله و تدبیر و جرأتها بکاربرد - برولایت متعلقهٔ عمر شیخ میرزا دست نیافت - بعد از واقعهٔ ناگزیر پدر درسال هشتصد و هفتاد و سه[۸۷۳] در اندجان که پای تخت فرغانه است برتخت جلوس نموده تاشکند و شاهرخیه و سهرام (17) را بتصرف خود آورد - و میرزا بسیار پاک طینت و نیک سرشت و نکته سنج وکمال دوست بود - با شعرا صحبت میداشت - ودر رسوم ملک داری و آباد کاری و رعیت پروری و معدلت‌گستری اورا یگانهٔ آن‌عهد میگرفتند - سی و

---

(17) در اکبر نامه سهرام نوشته است

نه سال از مرحلهٔ حیات بی ثبات طی نموده در سنه هشتصد و نوه و نه [۸۹۹] که بیست و شش سال سریر آرائي نمود روزي بر بام کبوتر خانهٔ برآمده تفرج طیران کبوتران مي نمود دران حالت آن عمارت - که منهدم گشته بحکم خداي لم یزل باعث زوال والي ملك گشته بود - از پا در آمد - و از صدمهٔ انهدام آن بناي سمت نهاد روح پاک آن عالي نژاد بعالم قدس پرواز نمود - چهار فرزند نامدار ازو ماندند میرزا محمد بابر و میرزا جهانگیر و غیره که ذکر هر یک ضمنًا در سلطنت فردوس مکاني بابر پادشاه بربان قلم خواهد آمد * بیت *

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

ذکر سلطنت فردوس مکانی محمد بابر پادشاه که بواسطهٔ ششم بامیر تیمور صاحبقران میرسد و بعد تیمور ابتداءً در دهلی علم جهانبانی برافراشت

از گلشن اخبار کشورکشایان هندوستان و عجم چمن نکهت عنبر شمیم بمشام قلم مسکین رقم رسیده - که از زمان قدیم چنانچه زبان خامه دادهٔ سلطنت ترکستان که مغولستان نیز خوانند ارث مغولان که مراد از مغل خان و اولاد او باشد بوده - بعد از تسلط چغتا که اکثر بلاد ترکستان نیز در تصرف امیر تیمور آمده رشتهٔ قرابت و عداوت که از ایام قدیم میان سلسلهٔ مغل خان و چغتا که بنی اعمام یکدیگرند علاوه هم گردیده بود - بعده میرزا ابو سعید که بواسطهٔ چهارم به امیر تیمور میرسد بعد جلوس تخت برنفی اعمام غالب آمده پادشاه مستقل گردید - و بامداد پدر یونس خان که سلطنت باستقلال مغولستان ارثاً بدو تعلق داشت و مغلوب برادر بود کوشیده از خود راضی ساخت - و تکلیف نسبت ازسر نو بمیان آورد - یونس خان نظر بر رابطهٔ تجدید اتحاد بسه پسر میرزا ابو سعید سه دختر خود داد ازان میان مهرنگار خانم (18) که در خانهٔ میرزا عمر شیخ بود ازو میرزا محمد بابر در سنه هشتصد و هشتاد و هشت [۸۸۸] از

---

(18) در تاریخ فرشته و اکبرنامه نامش قتلق نگار خانم نوشته ●

کتم عدم قدم بعرصهٔ وجود گذاشت چنانچه تاریخ ولادت او که حالي از عبارت بیست یافته اند (19) * بیت *

اندر شس محرم زاد آن شه مکرم
تاریخ مولدش دان هم در شش محرم

چون میرزا ابو سعید از جملهٔ یازده پسر که داشت چهار پسر را در زمان حیات در چهار ملک بایالت مقرر ساخته بود - میرزا الغ بیگ در کابل - و میرزا سلطان احمد در سمرقند - و میرزا سلطان محمود در حصار قندز و بدخشان - و میرزا عمر شیخ در اندجان و فرغانه - بعد که میرزا عمرشیخ بسلطنت رسید و دوازده سال نونهال نخل عمر میرزا محمد بابر در جویبار سلطنت نشو و نما پذیرفت در زمان حیات پدر ایالت اندجان یافت و در همان سال روح پر فتوح میرزا عمر شیخ از بالاي بام کبوترخانه بعالم بالا پرواز نمود - بعد از ودیعت والد بزرگوار در سنه نهصد و یک [۹۰۱] میرزا محمد بابر را - که بعد ازین بفردوس مکاني وکسور ستاني و آنچه بزبان خامه جاري گردد گزارش خواهد پذیرفت - امراي نامدار در فرغانه تاج اقتدار و فرمانروائي برسر نهاده بظهیر الدین محمد بابر بادشاه ملقب ساختند - اگرچه آنچه حادثات و واقعات و خطرات که لازم ملزوم روزگار فتنه انگیز است در مدت سي و سه سال سلطنت موروثي فرغانه وسمرقند و دیگر بلاد ماوراء النهر و کابل بران پادشاه

---

(19) در اکبر نامه نوشته که مولانا حسامي قراکولی در تاریخ ولادت اشرف گفته - چون در شس محرم زاد ان شه مکرم *

عاقبت بخیر گذشته و آخر بمدد چوگان اقبال تدموری و حدت جوهر جلادت طبع زور افزون که خامهٔ خاندان صاحبقران است علم جهان بانی درسواد اعظم هند برافراشت - و سکه و خطبهٔ بلاد دیگر را ضمیمهٔ مزید سرخروئي زر سرخ و سفید هندوستان بهشت نشان ساخت - اگر خواهد عنان کمیت خامه را بتحریر عشر عشیر احوال خیر مآل آن خسرو خجسته خصال ذی اقبال معطوف سازد - جلد علیحده مطلوب گردد - اما ازانکه بتقریب ذکر هندوستان فقرهٔ چند از حکایات دل پسند و سرگذشتهاي غریب آن پادشاه ارجمند که پیوند انتظام سلسلهٔ داستان صداقت بیان از هم نگسلد درکمال اختصار بروایت مولانا محمد قاسم فرشته رحمه الله نگارش مي آرد - و بعضي احوال غریب که میرزا حیدر چغتائي کاشغري که چندگاه حکومت کشمیر نموده و همراه محمد حسین ملقب بکورکاني خد خود در خدمت فردوس مکاني زمین اکثر محاربات بوده و بسبب همزلفي نیز با پادشاه داشته در تاریخ مسمي برشیدي تالیف نمودهٔ خود درج ساخته - از راه مزید صحت و اعتماد درین اختصار بربان قلم خواهد داد *

القصه بعد انتشار خبر قرارگرفتن سلطنت به فردوس مکاني رگ غیرت و حسد وارثان ملک بحرکت آمد - سلطان محمود میرزا حالوي پادشاه از حصار وسلطان احمد میرزا عموي حضرت ازسمرقند لشکرکشي نموده بر پادشاه هجوم آوردند - و بعضي نوکران عمده مخالفت ورزیده بسلطان احمد میرزا پیوستند - و جمعي از فتنه جویان طریق بي وفائي اختیار نمودند - و عرصه بر فردوس مکاني

تنگ گردید - مولانا قاضي که از نبائر شیخ برهان الدین و از
اعیان اندجان بود باتفاق و صلاح و صواب دید دیگر امرا پادشاه را
از مرغانه باند جان بردند - چون هنوز سلطنت مزاج نگرفته بود
اکثر نوکران نفاق ورزیده بودند - صرفه در جنگ صف ندانسته نظر
بر تایید الهي محصور گردیده بمحافظت برج و باره پرداختند -
و هردو مدعي دولت بمدد نفاق انگیزی دیگر مخالفان به محاصرهٔ اندجان
لنگر اقامت انداختند - و بعد تردد طرفین که ایام محاصره بامتداد
کشید هرچند مکرر پاي صلح بمیان آمد امراي سلطان احمد میرزا
راضي نشدند تا آنکه بمدد طالع فردوس مکاني در لشکر سمرقندیان
وباي اسپان و چارپایان افتاده طویله طویله اسپ سقط شدند - و لشکریان
مضطر گشته بشرط چند مصالحه نموده هردو مدعی دولت (20)
دست از محاصره بر داشتند - و در همان روزی سلطان احمد میرزا
ازین سراي بی ثبات رخت حیات بر بست - و پادشاه فرصت
وقت را از دست نداده علي دوست طغائي را قلعدار اندجان
ساخت و بفکر تدبیر تسخیر سمرقند کمر همت بست - بعد مقابله
و مقاتلهٔ چند که با سمرقندیان روی داد آخر باتفاق و سعي همراهان
وتاکیش از مدد فضل الهی بلا تردد سیف و سنان که اگر بتفصیل
آن پردازد از سرشتهٔ اختصار دور می افتد بطریق مصالحه سمرقند
را بزیر تصرف آورد - و جمعي که دران تردد رفاقت نموده بودند
مورد عنایات گردیدند - اما بسیاري از آزبکان باظهار شکوهٔ آنکه چون

---

(20) ن - هردو برادر *

قلعهٔ سمرقند بعد تردد بسیار آخر بصلح بدست آمد چون از غنائم و تاراج دست خوش سپاه نگردید عذر پریشانی و بیسامانی را دست آویز ساخته از پادشاه جدا گشته متفرق گشتند - حتی آنکه بعضی از مردم عمده نیز مثل احمد تنبل که بدست بهمه زیاده در بارهٔ او رعایت بعمل آمده بود و ابراهیم بیگ (21) و جانعلی بیگ که از امرای نامی بودند از خدمت پادشاه جدا گشته نزد اوزن حسن که حاکم بعضی تعلقهٔ آن ملک بود و با فردوس مکانی نزاع موروثی داشت رفته باهم اتفاق نموده مادهٔ فساد گردیدند - و جهانگیر میرزا برادر پادشاه را از راه برده بسلطنت برداشتند - و بفردوس مکانی پیغام نمودند که جهانگیر میرزا را نیز در ملک ارث و درسلطنت حق ثابت است - الحال که سمرقند بتصرف شما در آمدهٔ ولایت اندجان را میرزا جهانگیر را گذارند - بعد شنیدن جواب خلاف مدعا مدعی ملک و دولت گشته صریح طبل مخالفت کوفته در رکاب جهانگیر میرزا متوجهٔ اندجان شدند - پادشاه تونون(22) خواجه را که برای نصیحت و معقول نمودن آنها فرستاده بود بقتل رسانیدند - و علی دوست قلعدار اندجان باتفاق مولانا قاضی باستحکام قلعه پرداخته عریضهٔ مشتمل بر طلب کمک فرستاده پادشاه را مضطر ساخت - از اتفاقات دران ایام انحراف مزاج فردوس مکانی بمرتبهٔ روی داد که قادر بر تکلم نبودند - لهذا بفکر کمک و توجهٔ

---

(21) در تاریخ فرشته ابراهیم چک نوشته •

(22) در تاریخ فرشته التون خواجه نوشته •

آنطرف نتوانستند پرداخت - بعد صحبت مزاح که از سمرقند متوجه اندجان شدند در کوچ منزل اول روز اطلاع یافتند - که از انتشار اخبار شدن عارضهٔ بدنی پادشاه و غلبهٔ جهانگیر میرزا قلعه اندجان از تصرف قلعدار برآورده مولانا قاضی را بقتل رسانیده سکه و خطبه بنام جهانگیر میرزا نمودند - و علی دوست بحیلهٔ اظهار موافقت جان بدر برده خود را بقلعهٔ مرغاب که آن بدر تعلق بدو داشت رسانیده درآنجا خطبهٔ جهانگیرمیرزا بتقاضای وقت خواند - و درین فتور سمرقند نیز از دست تصرف پادشاه رفت - و همراهان رکاب در باب جهانگیرمیرزا ساخته بمرتبهٔ سنگ تفرقه در جمعیت فردوس مکانی انداختند که زیاده از دویست سوار همراه پادشاه نماند - ناچار متوجهٔ خجند شدند و بصلاح و موافقت محمد حسین کورکان کاشغری روزی چند در حوالی خجند ایام زمستان بسر بردند - بعده اگرچه جمعیت ظاهر فراهم آورده خود را به ایلاق رسانیده دو قلعه بتدبیر و زور بازو برفاقت محمد حسین بدست آوردند - اما چون خرچ لا بدی زیاده از مداخل داشتند و از عهدهٔ مواجب سپاه بر نمی آمدند جمعیت باطنی حاصل نگردید - و فائدهٔ بحال پادشاه عائد نگشت - بلکه زیاده باعث تشویش خاطر گردید - سرانجام پیش رفتن و اسباب توقف ورزیدن و استقامت کردن میسر نمی آمد - درین حالت عریضهٔ علی دوست طغائی از قلعهٔ مرغاب مشتمل بر اظهار خجالت از دست دادن قلعهٔ اندجان و تکلیف طلب پادشاه برای سپردن قلعهٔ مرغاب رسید - و پادشاه شکر عطیهٔ غیبی بجا آورده متوجهٔ مرغاب گردیدند - علی دوست که در انتظار روز میشمرد استقبال

نموده کمر خدمتکاری بسته کلید قلعه را سپرده باعزاز تمام داخل قلعه ساخت - و عذرگذشته خواست - و باتفاق بعضي از هوا خواهان قلعه جانب دیگر و حصار اطراف نیز بتصرف فردوس مکاني درآمد - و جهانگیر میرزا خبر یافته باوزن حسن و احمد تنبل و دیگر امرا خود را بقصد تسخیر قلعهٔ مرغاب رسانید - و بعد محاصره جمعي را از افواج بطریق طلیعه براي دفع مدد فوج فردوس مکاني که از اطراف خود را بتوانند رسانند با فوج مقرر تعین نموده - از اتفاقات سلطان محمود میرزا از شنیدن این خبر بنظر برحقوق قدیم خود را بمدد پادشاه رسانده و با فوج طلایهٔ جهانگیر میرزا مقابله افتاد و مردم جهانگیر میرزا مغلوب گسته هزیمت یافتند و ببادیهٔ عدم پیوستند چنانچه زیاده از هفت هشت نفر جانبر نگردیدند - و دیگر بعضي از فوج میرزا جهانگیر خود را بفردوس مکاني رساندند - و این معني باعث تفرقهٔ باقي فوج جهانگیر میرزا گردید - و دست از محاصره برداشته طرف اندجان مراجعت نموده - ناصر بیگ را که وقت عزیمت قلعهٔ مرغاب قلعدار اندجان کرده درانجا گذاشته بودند از شنیدن خبر مراجعت جهانگیر میرزا بناکامي در ممانعت داخل شدن برروي میرزا بست - و عرضداشت بخدمت پادشاه مستمل برطلب و سپردن قلعه ارسال داشت - فردوس مکاني بسرعت تمام خود را رسانید و بلا ممانعت بفتح و فیروزي داخل قلعه اندجان شدند - مدعیان بد انجام نظر بر مشاهدهٔ اقبال پادشاه خجسته فرجام هر یکي بطرفي فرار اختیار نمودند - و ناصر بیگ و دیگر هوا خواهان همراه اورا مورد عنایات ساختند - و در

همان فرصت به مدد افبال تیموری و تفرقهٔ اعدا دار الملک فرغانه بتصرف اولیای دولت روز افزون آورده متوجهٔ اخسی گشتند - بعد محاصرهٔ چند روز اورن حسن امان خواسته آوارهٔ دشت ادبار گردید - دیگر همرهان او بوسیلهٔ پذیرفتن تقصیرات مع اسباب و عیال شرف اندوز ملازمت گشته عرق خجالت و ندامت بآستین عفو پاک نمودند - و دریں اوان اکثر امرا و همرهان رکاب که سوختهٔ بیداد تاراج آنجماعهٔ نمک حرام بودند بعرض رساندند - که اکثر اموال و اسباب دولت خواهان را بعد تسخیر قلعهٔ اندجان و بقتل آوردن قاضی آنجماعه متصرف شده اند و با خود دارند - اگر بجان امان یافته اند در مسترد ساختن مال غصب چه عذر دارند - فرمودند که هر کس هرچه از اموال خود هرجا بشناسد بشرط اثبات شرعی و عرفی بستاند - مغلان ازین حکم اطلاع یافته از سرنو آزرده گشته سر از اطاعت تافته نفاق ورزیده باتفاق احمد تنبل بجهانگیر میرزا پیوسته بار دیگر علم شورش افراشته متوجهٔ تسخیر اندجان گردیدند - قاسم قوچین (23) را برای تنبیه آنجماعه مقرر و معین فرمودند- بعد جنگ که مکرر دائرهٔ قتال بمیان آمد قاسم قوچین هزیمت یافت - و اکثر امرا و بزرگان پادشاه نقد جان خود را بر طبق اخلاص گذاشته نثار کار ولی نعمت نمودند - و بعضی زخمی گشته اسیر گردیدند - و احمد تنبل را تقویت تمام حاصل گردید - و سعی تمام در تسخیر اندجان بکار برد اما فائده نداد - و یکماه در محاصرهٔ

---

(23) ن - قاسم خان قوچین *

کوشیده اوقات و آدم ضائع ساخته مایوس گشته مراجعت نمودند - و بعد ازان مکرر میان احمد تنبل و فوج فردوس مکانی کارزار صعب روی داد و هر یکدیگر غالب و مغلوب گردیدند - درین ضمن خبر رسیدن سلطان محمد میرزا با هفت هزار سوار جرار بکمک میرزا جهانگیر آمدن و قلعهٔ کاسان (24) را محاصره نمودن انتشار یافت - از شنیدن این خبر فردوس مکانی باوجود شدت سرما که قطرات مطراف زنجیره بند منجمد گردیده مبادا یند متوجهٔ آنطرف شده لشکر کمکی را هزیمت دادند - و علی‌دوست و قنبرعلی که بموافقت وضع روزگار دل و زبان شان موافقت نمی نمود بمیان آمده قرار صلح بدین شرط درمیان آوردند که ولایت اندجان و توابع اوزکند بتصرف کسورستانی تعلق پذیرد - و از آب خجند تا اخسی بمیرزا جهانگیر وا گذارند - پادشاه بدین مصالحه بشرطیکه از پی پیمان نگذرند راضی شدند - و میرزا جهانگیر و احمد تنبل آمده فردوس‌مکانی را دیدند - و اسیران هر دوطرف آزادگشتند - و چون علیدوست از راه فرب و عنایات پادشاه خود را باخته با امرا و دیگر همچشمان خلاف قاعده سلوک مرعي داشت - و اکثر ازو رنجیده جدا شده بودند - ونزدیک بود که خلل عظیم در جمعیت ظاهر و باطن پادشاه روی دهد - و این معني برحضرت پادشاه ظاهر گشت و از راه خطا بخشي بلاصرر جاني و مالي علیدوست را مرخص و از خود جدا ساختند - و آن حق ناشناس بد اساس بقاعدهٔ اول خود را نزد احمد تنبل رسانیده در خدمت

---

(24) ن - کاشان ؛

میرزا جهانگیر قرب زیادهٔ بهم رسانیده باعث مادهٔ فساد و عناد از سر نو گردید - درین ضمن از اثر باطن حضرت باحل طبعی درگذشت - و درهمین اوان خبر رسید که شیبانی خان (25) که از بنی اعمام پادشاه از فرمانروایان بعضی بلاد توران و مدعی دولت این دودمان ابد بنیاد و وقتی در حرکهٔ نوکران خلد فردوس مکانی بود بخارا را به تسخیر درآورده سمرقند را نیز به تحریک مادر سلطان علی حاکم آنجا بتصرف خود آورد - حضرت فردوس مکانی ازراه ترس جوهر خداداد و تدبیر صائب که همه جا و همه وقت خاصهٔ این خاندان خلافت نشان است بخاطر آوردند که هنوز بسی شیبانی خان در سمرقند مزاج نگرفته و دل مردم آنجا باو الفت نپذیرفته خود را گرم و گیرا باید رسانید - کمر همت برین عزیمت مردانه بسته با جمعی از رفقای وفادار جان نثار که دران راز همدم و محرم جاندار یکه تاز بودند انتخاب نموده از راه دشوار گذار غیر مشهور براهنمائی رهبران واقف کار مرحله پیما گردیده بطریق ایلغار بعد ضائع گشتن اسپ و آدم بسیار که وقت نزدیک رسیدن بحصار سمرقند از خطرات و ناهمواری راه زیاده از دویست و چهل نفر در رکاب ظفر انتساب نمانده بودند خود را بنزدیک قلعهٔ سمرقند رسانده از روی کمال احتیاط در آخر شبهای تار بدر حصار رسیده قابوی وقت یافته آخر بر وقت هستاد نفر شیر نبرد کوه نورد نمدد زینه و کمند وصل زبانی جانداری نمود از طرف غار عاشقان بالای

---

(25) ن - شیبانی خان از اولاد جوجی اوزبک •

فصیل برآمده بدروازهٔ فیروز رسیده بعیروزی داخل قلعه گردیده قاصد ترخان را که نگهبان دروازه بود با همراهان او که با خواب مرگ هم‌آغوش بودند اکثریرا درجامهٔ خواب کشتند - باقی رفقای جانسپار را که برق کردار پی هم رسیدند و یکی را ازانها ضرر جانی و آفت بدنی نرسید - از راه دروازه اندرون طلبیده باتفاق بشهر درآمده بقتل اوزبکان اجل رسیده بیخبر پرداختند - مردم شهر ازین خبر و ازین مژدهٔ فرحت افزای ناگهانی مسرور گشتند - و سروش فتح علی بگوش همدیگر رساندند - از هر طرف کوچه و بازار هواخواهان جان نثار که چشم بر راه این مردهٔ روح پرور بودند گروه گروه و جوق جوق رسیده بپادشاه پیوسته رفیق گشتند - و شریک فتح و کشتن مخالفان دولت گشتند - خان وفا میرزا (26) قلعدار ازین بلیهٔ ناگهانی و آفت آسمانی خبردار گشته با جمعی از ارکان خود را از قلعه بدرون رسانده مرحله پیمای دشت ناکامی گردیده نزد شیبانی خان که دران نزدیکی بود رسیده بران ماجرا اطلاع داد - او با همت هشت هزار سوار جرار بقصد تسخیر و محاصرهٔ قلعه رسیده بعد که دانست که کار ازدست رفته و مردم قلعه و شهر همه هواخواه پادشاه اند دست از محاصره برداشته مراجعت نمود - و اعیان و اکابران سمرقند سعادت اندوز ملازمت حضرت کشور ستانی گردیدند *

بر ضمیر دانشمندان انصاف پذیر ظاهر است که چنین تسخیر بدین تدبیر بموافقت تقدیر محض از تاییدات ربانیست

---

(26) درتاریخ فرشته جان وفا میرزا نوشته *

که همیشهٔ شامل حال دودمان امیر تیمور صاحبقران گردیده و تا دور آخر زمان زد خواهد گردید - بعده شیبانی خان در گرد آوری سپاه و مکر تلافی صرطرف می‌شتافت و ماسوی تدارک نمی یافت - فردوس مکانی نیز در تدبیر بر آوردن آن بداندیش از ماوراء النهر بود تا قدری از لشکر متفرق گشتهٔ خود و جمعی از کومکیان اطراف فراهم آورده با شیبانی خان که او هم اول زمستان با لشکر جنگی خود را برای تسخیر و خرابی نواحی سمرقند رسانیده بود مقابله و مقاتله نمودند - چون مردم کومکی استقامت نورزیدند و مغلان رکاب بدستوری طریقهٔ قدیم را کار فرمودند و تفرقهٔ تمام در لشکر حضرت راه یافت کار بجائی رسید که تا رسیدن پادشاه بدروازهٔ قلعه زیاده از پانزده شانزده نفر در رکاب نماندند و با همان معدود چند داخل سمرقند شدند و هفت نفر امیر عمده و جمعی کثیر از همرهان دران کارزار بکار آمدند - و شیبانی خان از تعاقب دست بر داشته با مصالح قلعه گیری خود را رسانده بمحاصرهٔ قلعهٔ سمرقند پرداخت و هر روز نائرهٔ قتال و جدال و یورش بمیان آمده و راه رسد غله بقلعه مسدود گردید - و چهارماه امتداد محاصره کشید - و آنچه ذخیرهٔ در قلعه بود باخر رسید - خصوص کاه و دانهٔ چهارپا که از سابق در قلعه نبوده قدری که مانده بود زود رو باتمام آورد - تنگی ذخیره بجائی کشید که پر کاه بوزن زعفران بهمرسیدن متعذر گردید و قرص نانی بجانی میسر نمی‌آمد - اکثر اسپان را مذبوح ساخته بگوشت آن قوت لایموت خود می‌ساختند - و گوشت حلال و حرام فرق نا نمودهٔ بدان طعام نمودن غنیمت میدانستند - و هرچند

که فردوس مکانی برای طلب کومک باطراف نزد سلاطین خراسان و قندهر و مغلستان نوشته بودند مترتب نگردید - و عرصه امرتنگ گردید که ناچار نظر بر حفظ جان با خصم بدسگال بدین صورت که خانزاده بیگم همشیرهٔ خود را بتصرف او بطریق فدیه وا گذاشته صلح نمود - چون خالهٔ خانزاده بیگم در حبالهٔ نکاح شیبانی خان بود اورا مطلقه ساخته خانزاده بیگم را بعقد در آورد که آخر اورا هم بروایت تاریخ رشیدی بعد تولد یک فرزند از وسواس طرفداری برادر طلاق داده - بهرحال در اوائل سنه نهصد و هفت [۹۰۷] وقت نیم شب بموافقت خواجه ابو المکارم و غیره که زیاده از صد نفر نبودند از قلعه برآمدند و به امداد بدرقهٔ توکل الهی و بقدم سعی بادیه پیمای راه تاشکند گردیدند - و همشیرهٔ حضرت با بعضی پردگیان عصمت که حافظ حقیقی نگهبان آنها بود همراه نتوانستند گرفت همانجا ماندند و بتصرف شیبانی خان در آمدند - و مغرا جهانگیر میرزا برین ماجرا اطلاع یافته جریده خودرا بخدمت برادر رسانید - و احمد تنبل رفاقت ننمود - و فردوس مکانی بتاشکند رسیده مهمان سلطان محمود خان گردیدند - و میزبان بعد تقدیم ضیافت مکان برای ماندن و موضع برای صرف خاص تا گذرانیدن زمستان بجهت پادشاه مقرر نمود - و حضرت بتقاضای وقت مدت درانجا بسر برده درخواست استمداد نمود - سلطان محمود خان باتفاق برادر بطریق کومکیان خدمتگاران بقصد تسخیر فرغانه که در تصرف احمد تنبل بود آمده محاصره نمودند - احمد تنبل از اطاعت سرپیچیده بمدافعه و مقابله پرداخت - درین حالت شیبانی خان خود را رسانید و جنگ عظیم درپیوست -

و چندین دفعه با خصم کار زار صعب روداد - و تصدیعات زیاده که اگر
بگزارش تفصیل آن پردازد بطول کلام ملالت انجام منجر میگردد
کشیدند - تا آنکه سلطان محمود خان و سلطان احمد خان مقید
گردیدند - و شکست فاحش بحال ملازمان بادشاه عائد گردید - و
تاشکند نیز مع اسباب و اثقال هر دو برادر بتصرف شیبانی خان
در آمد - و فردوس مکانی خود را به مغلستان رساند - و شیبانی خان
نظر بر حقوق قدیم که وقتی نوکر و محکوم پدر هردو برادر بود آنها
را مرخص نموده ملک را نیز بآنها سپرد - و حضرت تصدیع
زیاده از صدمات حوادثات لیل و نهار روزگار مردم آزار - که اگر خواهند
بتفصیل آن اطلاع یابند رجوع به بابر نامه نمایند - کشیدند - بعد
کنکاش از هوا خواهان باراده تسخیر هندوستان متوجه کابل گردیدند -
چون عبور بسرحد بدخشان که تعلق بخسرو شاه بدخواه این خاندان
داشت افتاد - و چون در ایام تفرقهٔ سابق باتفاق تقاضای ایام عبور
آن خسرو عالی مقام بتعلقهٔ خسرو شاه عاقبت تباه افتاده بود اصلا
متوجه حال خدمت گذاری و مهمانداری نگشته بلکه برخلاف دأب
بزرگان نیک سرشت عاقبت اندیش باراده بداندیشی و قصد فاسد
کمر بست - فردوس مکانی بر مافی الضمیر او اطلاع یافته بتدبیر از
چنگ او نجات یافتن عزیمت داشت - این دفعه که بار بحسب
اتفاق مهمان آن مجموعهٔ نفاق گردید - اگرچه این دفعه ضرورةً و مصلحةً
خسرو شاه مع تابعان بحسب ظاهر باظهار امید عفو تقصیرات
گذشته کمر خدمت گذاری بر بسته در خدمت حاضر گشت - اما
حضرت از ملاحظهٔ آثار بغض باطنی او که از جبین حنین او هویدا

بود بامرا و ارکان دولت او که ازو آزرده خاطر بودند و در خدمت فردوس مکاني اظهار عداوت او و ارادهٔ جانفشاني خود مي نمودند ساخته قصد مقید ساختن میرزان نمودند و آن برگشته طالع وقتي خبردار گشت که کار از دست رفته بود - و سواي آنکه فرار نماید یا گرفتار آید چارهٔ کار ندانست - ناچار دست از همه جان و مان شسته و دل از ملک و مال و عیال برداشته با چند نفر معدود آوارهٔ دشت ناکامي گردید - پادشاه عدو مال که دران ایام در کمال بیساماني بود فضل الهي را شامل حال خود دانسته آنچه از خزانه و جواهر و طویلهٔ اسپان و اسباب قابل همراه برداشتن بود بتصرف آورد - و سه چهار هزار مغل خسرو شاهي شرف اندوز رکاب سعادت گشتند - و ازانجا متوجه کابل شدند - چون بنزدیک بحوالي کابل مضرب خیام ظفر اعتصام گردید محمد مقیم نام داماد الغ بیگ میرزا عموی حضرت که بدعوي ارث کابل را بتصرف آورده حکومت آنجا مي نمود - بعد شنیدن خبر نزول رایات فتح آیات حصاري شده چند روز دست و پاي لاحاصل زده بار امان خواسته بامید عفو تقصیر قلعه را بملازمان حضرت کشور ستاني سپرد - چون ویراني و پریشاني زیاده بحال رعایا و سکنهٔ آن ملک راه یافته بود بتعمیر شهر و دلهاي شکسته و آبادي ملک پرداخته * و درهمان ایام که سال نهصد و یازده [۹۱۱] هجري باشد حضرت مریم مکاني مهرنگار خانم (27) والدهٔ ماجدهٔ بادشاه بروضهٔ جاوداني شتافت - و درین سال حکومت غزنین

---

(27) در دیگر تواریخ نامش قتلغ نگار خانم نوشته - شف صفحه ۲۱

را بجهانگیر میرزا که درین مدت شدائد سفر شرط رفاقت بجا آورده بود فرمودند - و بعد رسیدن جهانگیر میرزا بغزنین چون انحراف مزاج طبع مبارک پادشاه راه یافته بود و درین ضمن خبرهای موحش بی اصل بجهانگیرمیرزا رسید - بدون تحقیق خود را از غزنین بطریق ایلغار بکابل رساند - و این معنی خلاف مرضی فردوس مکانی بظهور آمد - و باز مامور بوفق تعلقهٔ مامورهٔ خود گردید - درهمین اوان از رسیدن خبرهای مختلف فساد انگیز از طرف خراسان که بتحریر تفصیل آن پرداختن از سررشتهٔ اختصار دور افتادن است توجه بادشاه بان بلاد با لشکری که با خود توانستند برد صدور گردید - و در همان ایام خبر رحلت میرزا جهانگیر ازین کلفت سرای فانی بروضهٔ جاودانی باثار اسهال رسید - و ناصرمیرزا برادر خود را که در بدخشان گذاشته بودند و دران زودی از شیبانی‌خان‌شکست یافته بخدمت حضرت رسیده بود بایالت غزنین مقرر و مرخص فرمودند - درین اوان شاه بیگ و محمد بیگ که هردو برادر از امرا و منصوب کردهٔ ارغون در قندهار بودند - از استیلای ازبکیه و تسلط شیبانی خان تنگ آمده بحضرت پیغام توجه آنطرف و سپردن قلعه بجانب خود نمودند - فردوس مکانی تشریف بردن سمت خراسان را بعد فراغ تسخیر قلعهٔ قندهار قرار داده متوجه آن صوب گشتند - چون نزدیک بقندهار رسیدند آن هر دو برادر از ارادهٔ خود پشیمان شدند - کار بنزاع و محاصره انجامید - محصوران از قلعه بر آمده بعد مقابله و مقاتله که جمعی کثیر از طرفین کسته و زخمی گردیدند هردو برادر هزیمت خورده باز خود را بقلعه رساندند

شمشیر بهادران کشورستانی خود را بزمین داور رسانیدند - فردوس مکانی بفتح و نصرت داخل قلعه شدند و اواخر سنه نهصد و هشت [۹۰۸] (28) قلعهٔ گردون شکوه قندهار بتصرف اولیای این دودمان در آمد و خزائن و تحف و مصالح جنگ قابل رکاب ظفر انتساب آنچه بود بتصرف آورده زر نقد بهمرهان جان نثار انعام و تقسیم فرمودند - و قلعه را بناصر میرزا که از غزنین برای رفاقت خود را برکاب رسانیده بود تسلیم نمودند - شیبانی خان بعد از خبر تسخیر قندهار بعد مراجعت حضرت شاهنشاه خبر یافته با فوج خود شتافته بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار پرداخت ناصر میرزا بسبب عدم ذخیره و نفاق همراهان و تمام شدن مصالح جنگ تنگ آمده حقیقت بخدمت پادشاه معروض داشت و بعد دریافت مرضی که سفر خراسان ضرور و منظور نظر بود دست از قلعه برداشته خود را بحضور رسانید - چون شیبانی خان بعد تسخیر قندهار طرف خراسان شتافت شاه بیگ و محمد بیگ خود را رسانیده بمحاصرهٔ قلعه پرداخته در اندک فرصت بتصرف خود در آوردند ٭

در همین ایام فرخنده انجام که فردوس مکانی برای سرانجام ضروری بکابل تشریف آورده بودند شاهزاده همایون در طالع محمود و ساعت همایون از نهانخانهٔ عدم بعرصهٔ وجود قدم گذاشت - و تاریخ ولادت با سعادت (شاه فیروز قدر) که مراد از سنه نهصد و سیزده [۹۱۳] هجری باشد یافته اند - و در

---

(28) الصحیح سنه ۹۱۳ ه

همین سال (29) خبر شورش افغانان مهمندي پیهم رسید و حضرت متوجه تنبیه آن فرقهٔ بدسگال گردیدند درین حالت مغلیهٔ ازبکیه فرصت هنگامهٔ تازه یافته در غیبت پادشاه عبد الرزاق بن الغ بیگ را بدعوي ارث خسرو شاه از راه برده در کابل بسلطنت برداشته چهار پنجهزار سوار فراهم آوردند - روزي که خبر آشوب ازبکیه در لشکر پادشاه انتشار یافت چنان هنگامهٔ تفرقه در فوج روداد که اکثر از همراهان و لشکریان و ندیمان بعذر عذر آمیز خبر گرفتن فرزندان راه کابل اختیار نمودند - و کار بجائي رسید که زیاده از پانصد سوار در رکاب پادشاه نماند و بازارها بتاراج رفت باوجود چنان برهم خوردن فوج و فات جمعیت اصلا تفرقه در حوصلهٔ آن کوه تمکین و وقار راه نیافت و همت بر دفع آن مایهٔ فساد بسته خود را به پیکار آن تیره بختان تنه کار رسانده چندان شمشیر زد که خط بطلان بر صفحهٔ قصهٔ کارنامهای رستم داستان کشیدند - و بنفس نفیس خود بعد چندین حملهٔ مرد آزما که در برابر بهادران صف ربا مقابله افتاده بود یکبار بعتةً و معًا با پنج پهلوان نامدار که هریک را معرکه آراي رزم اسفندیار وافراسیاب توان شمرد - و تفصیل آن امرا این است علی بیگ شب کور و محمد علی شیدائي و نظر بهادر ازبک و یعقوب بیگ شیرجنگ و عبدالله صف شکن (30) مقابل شدن و کار زار نمودن

---

(29) الصحیح ۹۱۴ •

(30) فرتاریخ فرشته این نامها بدین تفصیل است علي شب کور - علي سیستاني - نظر بهادر ازبک - یعقوب تیر جنگ - اوزبک بهادر •

اتفاق افتاد و هر یکي را بشمشیر آبدار و تیرهٔ مرد گذار و تبرشیر شکار و گرز فیل افگار بي هم نظرش قطار بدار البوار فرستاد - و چون این پنج بهادران نامي که بادي فساد و باعث ثبات قدم همدمان و همرمان دیگر بودند کشته گشتند هزیمت شامل آن طبقهٔ بدمآل گردید - و عبد الرزاق سجادهٔ حب ریاست پنج روزه که مکرر آمادهٔ مادهٔ فساد گردیده بود گرفتار پنجهٔ اجل گشت *

چون ولایت خسرو شاه بدست ازبکان افتاد و مردم بدخشان اطاعت ایشان نه نمودند در هرگوشه و کنار سرداری علم شاهي برافراخت زبیر نام مجهول النسبي درزعیي وزریدن فوي ترار اکثر سلاطین آن طرف گردید - ذکر نامي سرکشان را سرمایهٔ ملال طول کلام دانسته باختصار مي پردازد که کار بجائي رسید که شیباني خان خود را با فوج زیاده از قیاس که از اطراف ماوراء النهر فراهم آورده بود بسرحد قلمرو زبدهٔ دودمان مصطفوی و برگزیدهٔ خاندان مرتضوي شاه اسمعیل صفوي رساند - و ازبکان دست تطاول دراز نموده متعرض جان و مال و عیال سادات و فرلباش و رعایا گردیدند شاه اسمعیل اطلاع یافته ایلچیي زبان فهم آداب دان نزد شیباني خان فرستاده پیغام التئام بذیر نصیحت آمیز مشتمل بر منع ارادهٔ فاسد و مردم آزاري نموده مع مکتوب محبت اسلوب ارسال داشت - شیباني خان ازغرور مستي ریاست درجواب نوشت که ادعاي جهانداري ترا نمي رسد خصوصا ما را که سلطنت موروثي داریم و عصا وکچکولي فرستاد که از ارث پدرت این است - شاه اسمعیل درجواب نوشت که چون سلطنت هر دو

جهان و مقر هر دو سرمایهٔ فخر و متروکهٔ آبا و اجداد ماست ترا با ما همسري نمودن نه سزاست - و اگر سلطنت بارث بوده‌ي از پیشدادیان و کیانیان و چنگیزیان بتو میرسید و چرخه و دوکي با قدري پنبه فرستاد که یا در گوشه خمول نشسته بکاری که قابل تست مشغول باش یا در بزم رزم آمده حاضر شو تا دو کلمه از زبان دودمهٔ ذو الفقار حیدر کرار در معرکهٔ کارزار گفتگو نمایم * مصرعه *

نه بینیم کرما بلندي کراست

و مارا رسیده دان و از عقب نامه بلا توقف وسعت فرصت بمطالعه نداده سوار شده ماصوبان عصای شیباني خان را از سر راه تا جنگ گاه برداشته خود را مقابل آن برگشته بخت رساند - اگرچه در تاریخ فرشته درج است که همراه شیباني خان از لک سوار کم نبود اما صاحب رشیدي نوشته که چون گمان رسیدن شاه ایران نداشت و فوج خود را براي ضبط ملک خراسان جا بجا تعین نموده بود و وقت مقابلهٔ پادشاه زیاده از بیست و پنج هزار سوار نمانده بود و همراهان همراز مصلحت جنگ دران روز نمیدادند - شیباني خان از راه غرور و امید رسیدن فوج متفرقه نشست و نیم شعبان بهمرکابي اجل باستیصال شاه اسمعیل شتافت - و بي آنکه از طرفي نامداري بعرصهٔ کارزار آمده باظهار تهوري پردازد همین که از دور پرتو شعاع تیغ برق فوج فوج خان باران صفوي فوج زن گردید شیباني خان رو بفرار نهاد و ازبکیه ثبات قدم از دست داده رو بهزیمت آوردند - و قزلباش تعاقب نموده بدستیاري شمشیر آبدار

سوار که اکثر از سلاطین زادهاي نامدار و امرای ذو الاقتدار بودند پناه بچاردیواري که برای چارپایان و چاروایان دهاقین و مسافرین مي سازند برده بعد محاصره به پست گرمي همدیگر حرکت مذبوحي نموده طعمهٔ شمشیر قزلباشان خون آشام گردیدند و قریب هزار نفر ازبک با زن و فرزند بسیار اسیر و دستگیر شدند ٭

بعده شاه بهرات آمده چون حکم اجرای مذهب تشیع نموده و اکابر آنها اطاعت نمي نمودند لهذا خطیب مسجد جامع هرات را با شیخ الاسلام بقتل رسانید - دریندوقت خان میرزا (31) بني عم فردوس مکاني که دربدخشان بود برخبر فتح شاه اسمعیل اطلاع یافته بخدمت فردوس مکانی نوشته مشتملبر اشارت پر بشارت فرحت اثر فتح خلاصهٔ خاندان خیرالبشر و استیصال آن عدوی بداختر فرستاد و اشارهٔ ترغیب بطلب پادشاه نمود - و فردوس مکانی خود را بخان میرزا رساند و خواست که باتفاق خان میرزا خود را بحصار (32) رساند - چون ازبکان قبل از رسیدن فردوس مکاني خبر یافته به بند و بست حصار پرداخته بودند کاري ساخته نشد - درین ضمن محبت نامه فرحت امرای شاه اسمعیل مشتمل بر اشارت فتح که بر هردو ما برادر خصوص بران زبدهٔ دودمان امیر تیمور صاحبقران مبارک باد مع خانزاده بیگم همشیرهٔ بابر پادشاه که در محاصرهٔ و فتور سمرقند بدست شیباني خان افتاده بودند و بعقد خود در آورده بقول صاحب

---

(31) دراکبر نامه خان میرزا و درتاریخ فرشته جان میرزا نوشته ٭

(32) در تاریخ فرشته حصار نوشته ٭

رشیدي بار مطابقه ساخته بعقد دیگري در آورده بحمت و بی اعتباري نگاه میداشت و بعد کشتن شیباني خان شاه اسمعیل رسم پرسه و خدمت کاري که لائق خاندان طرفین بود بعمل آورده باعزاز و اکرام مع بدرقه روانه ساخته اظهار اتحاد موروثي بجا آورده بود رسید- و آن حضرت نیز تهنیت و مبارك باد فتح که قبل ازان در تهیهٔ فرستادن آن بودند نوشته با تحف و هدایا موافق شان شاهان همراه خان میرزا داده روانه ساخته در عالم اظهار یگانگیت و دوستي اشاره براي کومك فرستادن نمودند - و خود بار متوجه حصار گشته اول کار بسبب قلت جمعیت خود و هجرم و غلبهٔ فراهم آمدن ازبکیه صرفه در جنگ و محاصرهٔ حصار ندیده خود را بمکان قلب رسانیده بار فرصت وقت یافته بدفع مدبران پرداخته در هر طرف از کسته پشته ساخته ازبکیه را هزیمت داده سلطان میرزا و مهدي سلطان بني اعمام را که اسیر آن جماعه بودند خلاص ساخت - و خان میرزا با فوج فرستادهٔ شاه اسمعیل بسرداري احمد سلطان صفوي که از خاندان سلاطین بهادر نامدار بود و علي خان استجلو که در شجاعت از ارکان مشهور بود و شاه رخ خان افشار(33) که پنجهٔ شیران روزگار از افشار دست او عاجز بودند برسیده بعنایات مقرر گردیدند - و باتفاق کومکیان خان بنار حصار و قندز و بقلان

---

(33) در تاریخ فرشته نوشته - درین اثنا احمد سلطان و صوفي علي و علي قلي خان استاجلو و شاهرخ خان افشار از جانب شاه اسمعیل صفوي بمدد رسیدند •

متصرف در آورد و جمعیت شصت هزار سوار ظاهر صمیمهٔ جمعیت باطن فردوس مکانی گردید و عازم بخارا گشتند - و اربکان را که سرداری و سلطنت عبد الله خان بخارا را متصرف بودند بخواری تمام بدر و اخراج فرموده جمعی را قتل و اسیر ساخته متوجه سمرقند گشته بخارا را بیرنه تسخیر در آورده شهر و منابر آنجا را بسکه و خطبهٔ نام گرامی خود معزز گردانیدند - و بناصر میرزا حکومت کابل مرحمت فرموده بد - و سرداران شاه اسمعیل را فراخور حال هریک معزز و مخلع نموده مرخص ساختند - و هشت ماه زمستان و بهار دران مکان فیض نشان بعیش و شکار گذرانده کامرانی میمودند - درین ضمن خبر رسیدن ازبکان بیش از شمار مور و ملخ که از اطراف فراهم آمده تیمور سلطان را که مکرر از گریختهای خاندان امیر تیمور صاحبقران بود بجای شیبانی خان سلطان قرار داده متوجه تسخیر بخارا شده بودند رسید - فردوس مکانی تعاقب نموده نزدیک بخارا بایشان رسیده علم مقابله بر افراخت و بسبب غلبهٔ هجوم آن قوم شوم شکست فاحش یافته باز بسمرقند شتافته آنجا هم از انتشار مخالفان قرار نگرفته بحصار شادمان(34) رفت - درین آوان نجم ثانی اصفهانی منصوب کردهٔ شاه اسمعیل با فوج سنگین قرلباش رسید و فردوس مکانی با او ملاقات نموده بمدد قزلباش بخیال تسخیر قلعهٔ قرشی افتاده از تصرف ازبکیه برآورده اربکان را که جمعیت از پانزده هزار سوار زیاده داشتند و سرکردهٔ آنها عبد الله خان بود مغلوب و محصور

---

(34) درتاریخ فرشته بحصار و شادمان رفت - الصحیح حصار شادمان*

ساخته دست یافته همه را بقتل آوردند مولانا بیدائي (35) شاعر که از مشاهیر آن عصر بود میان آن جماعه بي اطلاع احوال دروال پنجهٔ شهباز اجل گرفتار گردید - فردوس مکاني بعد این فتح نمایان باتفاق نجم ثاني که بعد آن ظفر خود را رستم ثاني وقت دانسته بفکر استیصال باقي ازبکیه و تسخیر بلاد دیگر بوده بفجدوان رفته قلعه را محاصره کردند - سلاطین ازبکیه بالتمام فراهم آمده از ملاحظهٔ نام و ننگ بجنگ و مقابلهٔ لشکر ایران و توران کمر انتقام بر لشکر آن زبدهٔ سلاطین ایام در بستند - که بعد دار و گیر مردانهٔ طرفین چندین آش در کاسهٔ قزلباش نمودند که نجم ثاني با همه لشکر خود نقد جان را بتصدق عار فرار نثار راه هردو ولي نعمت نمود - و حضرت که اکثر ازبکیهٔ همراه رفاقت آنطرف نمودند با فوج معدود خود را بحصار شادمان رسانیدند - درین حال پر ملال مغلان که سر آن مادهٔ فساد یادگار میرزا و نظر میرزا و میر ایوب و میر محمد بودند اتفاق نموده وقت شب با فوج عظیم غافل بر سر بابر پادشاه تاختند - و شروع بکشتن و غارت نمودن نموده هرچه یافتند بتاراج بردند - و جمعي کثیر کشته و زخمي گردیدند - و عرصهٔ تردد بر پادشاه چنان تنگ گردید که با رخت شب خواب فرصت کفش پوشیدن نیافته از خانه بر آمده خود را اندرون ارک حصار رسانیدند و دیگر تدارک آن نتوانستند نمود - و روز بروز بر تسلط مغلان مي افزود تا تمام حصار بتصرف آنجماعه در آمد - و بلیهٔ قحط که نمونهٔ عذاب الهي است علاوهٔ آن گردید -

---

(35) در تاریخ فرشته ثنائي نوشته *

و عرصهٔ زندگانی چنان بر پادشاه تلخ گشت که بشرح آن نپرداختن اولی- در تاریخ رشیدی تالیف میرزا حیدر نوشته که در ابتدا مردم سمرقند و حصار از مژدهٔ فتح و نزول قدوم فردوس مکانی مباهات و خوشوقتی می نمودند بعده که بابر پادشاه در مقابل احسان شاه اسمعیل باظهار محبت خاندان صفوی خواست خود را و سپاه را بلباس شاه ایران و قزلباش ملبس و مقطع نماید حکم نمود که همه تاج سرخ بر سر زنند - و اعیان و شرفای سمرقند و بخارا ازین معنی نهایت رنجیده خاطر گشته راضی نگشتند که سپاه تاج بصورت قضیب الحمار بر سر زنند - و کلمات لا یعنی دیگر از ین مقوله که درج نموده بذکر آن نمی پردازد - و بعد آن بابر پادشاه صلاح در بودن آنجا ندیده دل از ملک و ملک موروثی کنده با جمعی از هوا خواهان خود را بکابل رسانیدند - سلطان ناصر میرزا که از بنی اعمام پادشاه می باشد و در کابل حکومت داشت ،استقبال بر آمده پادشاه را بکابل آورده باظهار کمال اخلاص و اطاعت کمر خدمتگاری بر بست - و پادشاه ازو نهایت راضی گشته حکومت غزنین بدو عطا فرموده روانه ساختند - و به تنبیه افغانان یوسف زئی با فلت جمعیت متوجه شده قریب سه هزار افغان را بقتل آورده زن و مرد بسیار اسیر کرده آن ولایت را بتصرف آورده بخواجهٔ کلان عنایت فرمودند *

درین حال متواتر خبر فوت سلطان سکندر لودی و قائم مقام اوگشتن سلطان ابراهیم و برپا شدن فتنه و نفاق برادران و امیران و برهم خوردن بند و بست و نظام هند با نوشته دولت خان که یکی از امرای با وقار افاغنه بود مشتمل بر شکوه سلوک سلطان ابراهیم

رسیده محرک عزم تسخیر دهلي گردید •

در اوراق اخبار ملوك هند و عجم چنین مرقوم قلم فرخنده رقم گشته که فردوس مکاني کشور ستاني قبل ازین چهار دفعه بقصد تسخیر هندوستان که تفصیل بیان آن درین مکان بطول کلام منجر میگردد متوجه گردیدند - و چند فقره بر سبیل اجمال بربنان خامه میدهد •

اول دفعه در سنه نهصد و بیست و پنج (۹۲۵) تا دریاي اتك و بعضي سرحد پنجاب رسیده به تنبیه کهکران و دیگر مفسدان آن ضلع پرداخته - ازانکه قبل ازین هم اکثر مکان آن طرف در تصرف امیر تیمور صاحبقران غازی درآمده بود از سر نو بنسق آن پرداختند و حکام منصوب ساختند - از شنیدن اخبار فساد آمیز طرف ولایت گرم سیر بکابل مراجعت نمودند و در همین سفر خبر بهجت اثر مژدهٔ تولد فرزند سعادت مند مبشر گردیده چون عازم تسخیر هند بودند بفال مبارك گرفته مسمی به هندال مفتخر ساختند •

بار دوم تا لاهور و ملتان و سرهند متوجه شده مانعان راه چندین سرکشان افغان و دیگر مفسدان را مقتول و اسیر ساخته سی هزار غلام و کنیز و چهار صد هزار شاه رخي بوزن یك مثقال برضامندي زمیداران و ارباب ضیاع و عقار محالات و پرگنات از محصول مال بتصرف آورده - بسبب رسیدن خبرهای مختلف سمت کابل و آن دیار عنان توجه بآنطرف معطوف ساختند - و تنبیه مفسدان آنضلع و تعمیر قلعه و عمارتهای ویران و دلهای شکسته نمودند •

دفعهٔ ثالث در سنه نهصد و بیست و شش [۹۲۶] تا سرهند

پرتو رایت ظفر اثر انداخته - درین سفر بعضی بیدولتان که براهنمائی افغانان از جادهٔ اطاعت انحراف ورزیده بودند بقتل رسیدند و جمعی کثیر اسیر گردیدند - و خرابی بسیار که بملک مال و رعایا رسیده بود به تسلی آنها پرداخته از سر نو منقاد و مطیع ساختند - و بقصد تسخیر قندهار ضرورةً مراجعت اتفاق افتاد - و قریب چهار سال در امتداد محاصرهٔ قندهار و موانعات دیگر دران سمت منقضی گردید - درین اوقات مکرر نوشتهٔ دولتخان لودی مصحوب دولت خواهان معتبر مشتملبر اظهار برهم خوردن سلطنت هند و التماس نزول قدوم بآن طرف می رسید •

دفعهٔ چهارم درسنه نهصد و سی [۹۳۰] بهمرکابی فتح و نصرت بر آمده بملک کهکران عنان توجه معطوف داشتند - بعد رسیدن بنزدیک لاهور بهار خان و مبارک خان لودی با جمعی دیگر افغانان بقدم جرأت بی ادبی استقبال نموده بجزای کردار خود رسیده باعث تاراج و غارت رفتن و سوختن بازار و شهر لاهور گردیدند • همچنان سرکشان دیپال پور را بسزا رسانده قتل عام فرمودند - درین ضمن دولتخان لودی که از سلطان ابراهیم فرار اختیار نموده باعث طلب حضرت گردیده بود با غازی خان و دلاور خان پسران شرف اندوز ملازمت گشته بعرض رساند که طرف تهاره جمعی از افاغنه بسر گروهي اسمعیل جلوانی جمع آمده ارادهٔ فاسد دارند اگر فوجی برآنها تعین گردد بهتر است - حضرت در تهیهٔ مقرر نمودن فوج بودند دران حین دلاور خان پسر دولتخان خفیه بعرض رساند که پدر و برادرم از راه غدر ارادهٔ متفرق ساختن لشکر حضرت دارند و

فردوس مکاني از خارج بر تحقیق صدق کلام او نموده دولت خان و غازي خان را مقید ساخته باز بتقاضای وقت و مصلحت عفو تقصیر او نموده قصبهٔ سلطان پور را که بنا کردهٔ او بود با دیگر توابع آن در جاگیر بدر و پسر مقرر فرمودند - و آن هردو بي دولتان بعد از رخصت یافتن بر سر جاگیر رفته ازانجا سرانجام سرکشي باخود برداشته باطراف کوه شتافتند - بعد عرض رسیدن آن اوضاع بدلاور خان که در رکاب مانده بود بلا شرکت مرحمت گردید - و بسبب خلل دولتخان بي دولت و موانع دیگر از سرهند بلاهور مراجعت فرمودند و از انجا بکابل تشریف فرمودن صرور گردید - چون دران سفر سلطان علاءالدین برادر سلطان ابراهیم شرف ملازمت حاصل کرده بود دیپالپور را به سلطان علاء الدین و باباقسه و لاهور را به میر عبد العزیز و سیالکوت را به خسرو کوکلتاش خان عنایت فرمودند - بعد مراجعت حضرت دولتخان و غازي خان بهروجهي که توانستند دلاور خان را بدست آورده بانواع عقوبت مقید ساخته جاگیر سلطان پور را بتصرف خود آوردند - و با لشکر زیاد بر سر سلطان علاءالدین رفته بعد جنگ هزیمت دادند - سلطان علاءالدین خود را برد حضرت بکابل رسانیده حکم مدد و اعانت و رفاقت خود براي تسخیر دهلی بنام امراي مغل آورد - و دولتخان بعد هزیمت دادن سلطان علاء الدین بر سر حکام و امراي لاهور لشکر کشیده شکست فاحش یافت - درین ضمن فوج تعین کردهٔ سلطان ابراهیم براي تنبیه دولتخان رسید - و دولتخان سردار فوج را بتدبیر و چاپلوسی ازخود ساخته لشکر اورا متفرق گردانیده از شنیدن رسیدن فرمان معاونت سلطان علاء الدین براي

تسخیر دهلی با سلطان علاء الدین اتفاق نموده اطاعت نامه بمهر مصاحب و اکابران درست ساخته امرای معلیه را شفیع خود گردانیده لشکر عظیم فراهم آورده همراه پسران خود در رکاب سلطان علاء الدین داده روانهٔ دهلي ساخت - و خود دولتخان و غازیخان در پنجاب ماندند - و سلطان علاءالدین برسر سلطان ابراهیم رفته بعد مکرر جنگ نمودن وشبخون زدن شکست و هزیمت عظیم یافت - چنانچه سابق در ذکر سلطنت لودیها و خاتمهٔ جلد اول باحاطهٔ تحریر در آمده - و دولتخان از طرف فتنه انگیزي علاء الدین مایوس گردیده بار عریضه بخدمت حضرت برای التماس توجه رایات طرف دهلی روانه نمود •

توجه فردوس مکانی بابر پادشاه بهندوستان دفعه پنجم و با ابراهیم لودي فرمانروای هندوستان مصاف کردن ورایات فتح افراشتن

مرة اخری که دفعهٔ پنجم باشد کشور ستاني در سنه نهصد و سی [۹۳۰] (36) روز جمعه غرهٔ صفر المظفر بقصد تسخیر هندوستان بهمعنانی موج فتح و ظفر از کابل کوچ فرمودند - و در همان روز ها پادشاهزاده محمد همایون از بدخشان و خواجه کلان بیگ از غزنین رسیده سعادت قدمبوس حاصل نموده در رکاب رونق شدند - بعد گذشتن از سیالکوت سلطان علاءالدین ملازمت نموده مورد عنایات گردید - چون نزدیک لاهور نزول فرمودند اکثر منصوبان آن ملع شرف ملازمت

---

(36) در تاریخ فرشته سنه ۹۳۲ نوشته • و همین صحیح است •

دریافتند - دولتخان بی‌دولت باتفاق پسران بی‌سعادت باوجود مکرر فرستادن عریضه با چهل هزار سوار برسر راه حضرت گستاخانه پیش آمده هزیمت یافته بقلعهٔ ملوت درآمده محصور گردیده برنهار درآمد و بسعادت مقربان بملازمت رسیده دو شمشیر که همیشه می‌بست هردو را در گردن انداخته سر تسلیم برقدم مبارک گذاشت - و قلم عفو بر جرائم او کشیده گشت - چون خلائق برسر عیال و ناموس افتاده و تاراج مال ریخته داخل قلعه گردیده ممنوع نمی شدند حضرت از راه ترحم خود بنفس نفیس سواری فرموده بتنبیه لشکر پرداخته باعث مامون شدن ناموس آنجماعهٔ عقل و هوش باخته گردیدند - و مال و اسباب و کتاب بسیار سوای آنکه بدست تاراجیان افتاد در سرکار بضبط آمد - و پارهٔ جواهر و کتاب برای خاصه نگاهداشته باقی بشاهزاده همایون بخشیدند و برای میرزا کامران فرستادند - غازیخان که خود را طرف کوه رسانده بود ازانجا روانهٔ دهلی گردید و دولتخان که از همه طرف رانده شده بود و عرصهٔ مرگ گشته بمادیهٔ عدم شتافت ¤

گویند روزی که از آب سند عبور فرمودند عرض لشکر ده هزار سوار بعرض مبارک رسید - و جاسوسان خبر روانگی سلطان ابراهیم با لک سوار و فیلان جنگی مست بیشمار از دهلی و رسیدن به پانی پت که از دهلی چهل کروه مابین سرهند و دهلی واقع شده رساندند - و تا رسیدن کسورستانی بسرهند جمعی از سرکشان در تلافی اعمال بعفو پنجهٔ شاهین اجل گرفتار آمدند - و بعضی بصد پیشمانی استغفار کنان بملازمت آمده حاضر گردیدند

و بعد فراغ استیصال بد مآلان و تبدیل و منصوب ساختن حکام حق شناس عدالت اساس باستیصال سلطان ابراهیم بدسگال متوجه شده از سرهند کوچ فرمودند - باوجودی که بعد رسیدن هردو لشکر مقابل همدیگر فوج کشور ستانی از دهم حصهٔ لشکر عدو بیش نبود و همراهان نیک اندیش مصلحت جنگ نداده ترغیب و التماس مراجعت بدستور سابق می نمودند - کشورستانی بقدرت فوق حوصله و شجاعت ذاتی و ازلی توکل را کار فرموده فوجها را آراست - و امیران مصاف دیده نبرد آزما را همراه همایون میرزا در میمنه مقرر نموده جمعی از دلیران نامی کارزار دیده را بسرداری محمد سلطان میرزا بر میسره تعین فرمودند - و بهمین دستور باقی اطراف فوج بمردان کار آزموده جابجا سپردند - و از هردو طرف امواج دریا امواج بآب تیغ نبرد آزمایان بجنبش و جوش وخروش در آمدند - و کوس تهوری از هر طرف و شش جهت بلند آوازه گشت - و نعرهای تیغ باران جان باز ربخت افزون ترم رزم گردید - و هر طرفی که نظر کار میکرد سوای فوارهٔ زدن خون جان باران قوی دل که باعث تقویت دل همدیگر میگردیدند چیزی دیگر د مردمک دیدهٔ عدوبان جلوه نمیداد و از گرد سم اسپان دلاوران و حملهٔ فیلان صف ربا شب از روز فرق نمی گردید • بیت •

ز سم ستوران دران پهن دشت • زمین شش شد وآسمان گشت هشت

پدر در مقابل پسر نه حائل ساختن سپر نپرداخته حربه بر سر انداختن عبادت نفس وابسین پنداشته رو نمی پیچید • ع •

پدر با پسر کین نو آراسته

و موج افاعنه که از مور و ملخ زیاده بودند چندین حملهاي جلوریز نمودند که نزدیک بود اثر زلزلهٔ عظیم برروي زمین بدید آید و از طلوع آفتاب جهانتاب تا نصف نهار چندین هزار سر از تن بهادران جدا گشته گوي وار زیر سم اسپ چوگان بازان میدان کارزار غلطان مینمود آخر کار صیت فتح و فیروزي لشکر چغته مانند ارض و سما پیچیده سامعه افروز برنا و پیر نبردگاه گردید - و از سلطان ابراهیم که با راجه بکرماجیت و پنجهزار سوار افغان یک کل زمین را رنگین ساخته نقد حیات را برباد فدا داده بودند - تا مدتی خبر تحقیق نمي یافتند و جوانان ترک جلو ریز تعاقب افاعنه وموج هزیمت خورده نموده دست از جنگ برداشته هرطرف پشتهاي کشته مي ساختند - تا آنکه سر سلطان ابراهیم شاه از نظر پادشاه گذشت - و بهادران دست از عنان باز داشتند - گویند پانزده و شانزده هزار افغانان و راجپوت و میواتي و دیگر قوم دران جنگ بچنگ اجل و تیغ بیدریغ گرفتار آمدند - و بعد بلند گردیدن نداي فتح سلاطین بلند اقتدار و امیران نامدار آداب تهنیت بجا آوردند - و همان روز باوجود کوفته و مانده شدن طالبان نام و ننگ آن جنگ براي تسخیر آگره و ضبط خزانه و جواهر دهلي و اطراف دیگر تعین گردیدند - و شاهزاده همایون میرزا بهمرکابي ظفر و نصرت خود را بآگره بطریق استعجال رساند - و - حضرت فردوس مکاني بهمعنايی تاییدات رباني بفرخي و فیروزي سه شنبه دوازدهم رجب سنه نهصد وسي ودو [۹۳۲] بدهلي شرف نزول فرمودند - و شیخ زین الدین صدر را امر شدکه خطبه بنام نامي کسور ستاني ظهیر الدین محمد بابر پادشاه خواند - و روز

دویم سیر قلعه و باغات اندرون عمارات آن نموده زیارت آسودگان مقابر
و مشایخ نمودند.- بعد مقام ده روز متوجه آگره شدند-چون قلعهٔ آگره
را مردم راجه بکرماجیت راجهٔ گوالیار که روز جنگ رفاقت سلطان
ابراهیم نموده داشتند و قبل از نزول ایات حضرت در تصرف خود
شاهزاده همایون در آورده بود الماس سوزن هشت مثقال بابت
جواهر خانهٔ سلطان علاء الدین خلجي که از تسخیر دکهن بدست
او آمده بود شاهزاده محمد همایون بطریق شگون روز داخل شدن
قلعه آگره گذرانید - بعد از قبول فرمودن وتحقیق نمودن وزن و قیمت
که جوهریان از تعین قیمت آن عاجز آمدند باز بشاهزاده محمد
همایون مع سه لک و پنجاه هزار تنکهٔ نقره رائج الوقت و یك
خزانهٔ سربستهٔ شمار نیامده عنایت فرمودند - و سلطان محمد میرزا
را دولك تنکهٔ نقره با جواهرآلات دیگر بخشیدند - و بعد عرض خزانه
حکم فرمودند که برای سادات و صلحای مکهٔ متبرکه و مدینهٔ منوره
و کربلای معلی و نجف اشرف و مشهد مقدس و دیگر بزرگان
اطراف اقالیم سبعه زر حصه رسد مرسول دارند - و برای هریک از مردم
کابل از مرد و زن همقوم و بیگانه و بنده و آزاد و مقیر و غنی یک
شاه رخی که وزن یك مثقال نقره باشد بسر شمار فرستاده قدویان
دور و نزدیک و مستحقان هر مرز و بوم را از یاد بود انعام و الطاف
یاد و شاد فرمودند- و به نسق وبند و بست ملك برهم خوردهٔ پر
فتنه پرداختند و هرطرف فوج تعین نمودند - و برای استیصال ملوک
شرقی و دیگر بلاد دور دست افواجی که مقرر فرمودند اظهار تفصیل
آن حالی از طول کلام نداسته بتحریر اصل مدعا می پردازد - که چون

در اطراف سواد اعظم هند طبل سلطنت خاندان تیموریه نواخته شد [هندیان] دانستند که اگر این مرز وبوم درقبضهٔ اقتدار چغته ماند عرصهٔ زندگي برهمه راجهای و اعاظم صاحب قاعده با نام و ننگ تنگ خواهد گردید و در ملل و نحلهای ایشان خلل وشکست راه تمام خواهد یافت راجهاي اطراف و سرگروهان خاندان لودی که طرف شرقي پنجاب دست از سلطنت ارثی کوتاه نه نموده بودند و گردن کشان مفواتی و دیگر زمینداران مفسد پیشه نامه و پیغام التیام آمیز و پیام رزم انگیز اتفاق نموده از نزدیک و دور خود را رسانده نزد رانا سانکا و راجه چندور استعانه نمودند - که اگر این بلاد در تصرف اولاد و احفاد امیر تیمور صاحب قران خواهد ماند اول اسم ونام و نشان تبار ما را از صفحهٔ روزگار محو خواهد گردید - و در بناي ملت بي مدار ما رخنها که آنرا بهیچ وجه علاج نتوان نمود بهم خواهد رسید - بودیم در ملک موروثي و ملک جد و آبائي ما بمرتبهٔ دست تعدی و تصرف مغلان دراز خواهد گردید که مارا محکوم و مملوک خود خواهند ساخت - بالاکار بجای خواهد کشید که ادنی سوغات و هدیهٔ مغلان بی بضاعت براي مردم وطن خود پسران و دختران و زنان زمینداران عمدهٔ ایدیار خواهد بود - پس تقاضاى غیرت و پاس حمیت ملت آنست که باهمه نفاق را باتفاق بدل ساخته کمر همت بر بسته تا مال داریم دریں کار نثار نمائیم - بعده جان را تصدق آبروي خود و دودمان راجهاي عالي تبار و سلاطین نامدار گذشته و حال سازیم - بعد ازان رانا همه راجهای و سلاطین زادهای با اسم و نشان و سرکردگان مفسد

بدسته و سرگروهان و وامعه طلبان کوتاه اندیسه مریب دو لک سوار راجپوت و افغانان و دیگر دلاوران کوه بدرد صحرا گرد ان دیار و دو هزار فیل جنگی مست کوه بیکر و توبخانه جمع ساخته از مکانهای خود با همه مصالح جنگ بحرکت آمدند - و آوازهٔ اجتماع آن قوم باگره رسیده نقل نقل بردا و بحر هر بزم و رزم گردید - قبل از افواه این خبر وحشت افزا بسبب اختلاف آب و تبدیل هوا که درچهار عنصر صغیر و کبیر خاص و عام معلیه راه یافته بود - و بمزاج کمتر کسی موافقت نمود بانواع مرض مبتلا شده بودند - جمعی از سلاطین زادها و امرای گستاخ در خلوت بتقریبهای موجه برای مراجعت طرف کابل بدستور سابق التماس نمودند - فردوس مکانی حمله خبرهای مردم بی سر و پا لغو دانسته شنیده نا شنیده پنداشته قابل جواب ندانستند - ودرین ضمن بعضی افغانان بابوچی ومیواتیان بد اصل که بتقاضای وقت گردیده بودند برخاسته باوطان خود رفتند - و جمعی راه لشکر مخالفان اختیار نمودند دررین آوان خبر رسید که راجه سنگت رای بدعوی ارث گوالیار مانوی وقت از دست بداده باتفاق خان جهان نام بدنیله بقصد تسخیر قلعهٔ مذکور خود را رسانیده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت و تاتار خان قلعه‌دارکه از جملهٔ نوکران سلطان ابراهیم بود باستحکام قلعه برداخته چون در خود طاقت نگاهداشتن قلعه نیافت بخدمت حضرت فردوس مکانی عرضداشت نمود که اگر یکی از بندهای پادشاهی برسد قلعه حوالهٔ او نموده شود بعد عرض برحمن‌دادخان حکم‌شدکه رفته قلعه را بتصرف اولیای دولت در آورد همینکه راجه سنگت رای خبر آمدن کومک چغته شنیده

دست از محاصرهٔ برداشته دو سه منزل دور رفته سر راه لشکر را با
نشست و تاتار خان از عهد و پیمان پشیمان گردیده اطاعت ننمود
و رحمن‌داد را تردد خاطر روی‌داد حقائق آگاه شیخ محمد غوث که
از درویشان حقیقت نشان و دانشمندان آن زمان و متوطن گوالیار
بود برحمن داد پیغام فرستاد که بهر وجه که دانی و توانی از قلعه
دار بحسن سلوک رخصت آمدن قلعه حاصل کرده خود را تا
اینجا برسان رحمن داد به تاتار خان پیغام نمود که من از شب
خون و شر کامران مامون نیستم و دو کلمهٔ ضروری زبانی بالمشافهه
گفتن و شنیدن لازم میدانم تا خاطر جمعی از کامران حاصل نمایم
اگر مرا با چند خدمتگار بی‌اسلحه بطریق مهمان طلب نمایند
خالی از طریقهٔ مروت نخواهد بود تاتار خان قبول نمودهٔ مرخص
ساخت بعد از داخل شدن قلعه و دیدن تاتار خان و بمیان آوردن
کلمه و کلام محبت امرا برای زیارت بزرگان مرده و زنده رخصت
حاصل نمودهٔ بخدمت حضرت شیخ محمد غوث رسیدهٔ براه نمائی
حضرت شیخ بتاتار خان التماس نمود که تمام لشکر و سلاح‌دار بیرون قلعه
باشند تا دفع شر کفار بعضی از وابستگان که حکم ناموس میدارند
اگر در قلعه در آیند و یک آدم من در دروازهٔ قلعه باشد که
غیری داخل مردم من نتواند شد و چند قولی را باچند خدمتگار
شناخته راه بدهند الاکرام بالاتمام بعمل خواهد آمد تاتار خان غافل
از بازی روزگار گسته مادون ساخت چون در همه دروازها از معتقدان
و مریدان شیخ قیام داشتند و آنها برا جمعه بانواع رعایت امیدوار
ساخته راضی گردانیدهٔ بود بدستاویز پروانگی و احتیاط عدم

مهرت آمدن سواري زمان ووت شب براى مفتوح ساختن دروازه
ه مرار داده بود بعد از انقضاى نصف شب که مور و مار از
خارخار تردد آسوده بودند از دروازهٔ که آدمهاي رحمن داد (37) مقرر
موده بودند جمع کثیر از دلیهادران خان بار کار آزموده داخل قلعه شده
بعضي از دربانان مخالف را کشته دروازه را بلا تردد خاطر بر روي
باقي لشکر وا نمودند هنوز نور نیر اعظم بر توانگی در و دیوارها نگردیده بود
که بر سر تاتار خان عاقل از بیدرنگي ملک غدار رسیدند و لشکریان
با بوق و کرنا نقاره زنان چهار طرف قلعه جلوه‌گر گردیدند چون
تاتار خان دید که قلعه از دست رفت و خان و آبرو میرود بعربده الامان
الامان در آمده بخوشي و با خوشي کلید خزائن و دفائن حوالهٔ
رحمن داد نموده معذرت زیاده خواسته قلعدار جدید را سعدمع
نامرمانی سانق ساخته خود با فتح نامه و راضي نامه روانهٔ درگاه
والا گردید - بعد رسیدن تاتار خان بحضور خبر نزدیک رسیدن رانای
چتور انتشار یافت - و غلغلهٔ اتفاق آن گروه شوم بمرتبهٔ زبان زد خاص
و عام گردید که تعرفهٔ تمام در دل بهادران کهن سال راه یافت - و
بسورستادي اصلا اندیشه را بخود راه نداده متوجه استیصال خصم
بد سگال گردیده باطراف توابع بیانه پیشخانه برآورده خود هم نزول
رایات فرموده قراولان براي خبر مخالفان روانه نمودند - عبد العزیز
نام که با جمعي بقراولي رفته بود بیشتر ازانها کشته شدند و
عبد العزیز خود زخمي گشته با چند سوار غارت شده برگشته آمد

---

(37) در تاریخ فرشته و طبقات اکبرشاهي نظامي رحیم‌داد نوشته ٭

وچنداں از کثرت و غلبهٔ کفار اظهار ساخت که باعث مزید تشویش دلهاي دل باختگاں گردید - حضرت فردوس مکاني همه سلاطین و امرای صاحب راي را براي کنکاش جمع ساخته از هریک برای دریافت حوصله مصلحت کار استفسار مینمودند - راي اکثر بمراجعت طرف پنجاب و کابل قرار یافت و هریکي دلیل و برهان عقلي و نقلي میگذرانیدند - و فردوس مکاني فرمودند رهي غیرت دین اسلام که ملک باین سعي بار گرفته را از ترس کفار گذاشته فرار اختیار باید نمود دل بر حصول ثواب درجهٔ شهادت باید بست اگر بر کفار غالب آمدیم غازي ایم و الا به از شهادت رتبهٔ نمی باشد - از جمله شهیداں سرگذشته گفته وشمرده شویم بهتر است ازانکه درسرگذشتهای تواریخ سلاطین گذشته منجملهٔ گریختهاي دست کافران خوانده شویم - چون این کلمات غیرت افزا موثر دلهاي دل باختگان و مدبران ایران و توران گردید آن جهاد را سرمایهٔ طاعت و اعتقاد دانسته در نثار نمودن جان و کستی کافران بهزاران زبان عهد و پیمان بمیان آورده بقسمهاي شدید با کلام الٰهي کمدل ساختند - پس براهنمائی شیخ زین الدین صدر از شرب خمر و همه منهیات الهي حتي ریش تراشي که براي شان شجاعت طریقهٔ موروثي پادشاه بود توبهٔ نصوح نمودند *

دهم جمادی الاولی سنه نهصد و سي و سه [۹۳۳] روز نوروز سلطاني فوجهارا آراسته بهمه پیش قدمان و سپه سالاران تهور پیشه آنچه ارشاد و تعلیم فرمودن بود بتاکید اکید و وعده و وعید فرموده خدا را بعزیمت و تعظیم یاد نموده سه گروه که حصم بود یک گروه پیش

رفته بنزول اجلال فرمودند - آن روز جوانان یکه تاز بهادر جوش اسپه
بطریق تفرج و سیر لشکر مخالفان رفته هرطرف تاخته چند
سرجدا ساخته شکاربند اسپان آویخته برسم ارمغان نزد سرداران
آوردند - روز دیگر همین که تیغ دو دمهٔ آفتاب جهانتاب از نیام افق و
شرق سربرآورد کوچ فرموده یک کروه پیش رفته جای نزول رایات
ظفر آیات مقرر فرمودند و هنوز سایهٔ مخلهای علم روشنی افزای چشم
مجاهدان نگردیده بود و شتران و فیلان از فرود آوردن بارها آسوده نگشته
بودند که گرد تیرهٔ سپاه مخالفان برگشته روزگار و نشان فیلان شیرشکار
و شعشعهٔ برق آتشبار تیغ نبرد آزمایان معاندان نمایان گردید - ازین طرف
برنغار بشاهزاده محمد همایون میرزا با جمعی از بهادران قوی دل
و امیران لشکرگسل که یمین و یسار آن نام آوران صف شکن صف
بصف آراستند تعین نمودند - و جرنغار بسند خواجه و جمعی از
امیران بلند پایه که در یسار و یمینش محمد سلطان میرزا و دیگر
نامداران زینت بخش بزم رزم گشتند مقرر فرمودند - و چند هزار
سوار با یکی از دلاوران شیرشکار برای مدد هرطرفی که احتیاج
افتد نامزد گردیدند - و کشورستانی خود بدولت چون آفتاب عالمتاب
روز شرف در قلب لشکر جا گرفته جلوه افروز معرکهٔ کارزار گشتند و
هرطرف چندین هزار مقربان جان فشان که بتعداد اسم آنها پرداختن
تحصیل حاصل است نقد های جان را برطبق کف دست نهاده
بجهت نثار و ایثار قدم و سم مرکب همایون بطریق بدر تهنیت
تیمنا زینت افزای موج ظفر موج گردیدند - و باقی افواج را جا بجا
تعین فرمودند - بعد انقضای چهار ساعت نجومی در طالع محمود

که آفتاب در حادثهٔ سلطنت و مشتري در بيت رجا و اميد بنظرات مسعود پرتو نور افگنده بودند پاي مبارک بركاب فتح و نصرت گذاشته فوج دريا موج را مقابل بد مآلان بحركت در آوردند - و هردو فوج مانند سيلاب خون موج زنان بمقابله و مقاتله پرداخته چون ظلمت و نور دوفوج بادي و باغي باهم آميخته نداي پر بشاشت فتح و نصرت طرف اسلام بگوش هوش خاص و عام طرفين ميرسانيدند و ميلان کوه پيکر جنگي در مقابل شير شکاران فيل افگن چنان تزلزل انداختند که گوئی کوهای سياه عالي از جا بحرکت آمدند

ز غريدن رنده پيلان مست
گره در گلوی هژبران شکست

و صدای نقار خانهٔ رومی و هندی و آواز کوس و کرنای حربي و نعرهاى زهره شکاف اهل مصاف در زمين و آسمان بپيچيد - و چندين هزار تن بي سر گرديد - و عاشقان نام و ننگ آن جنگ را تماشا و سير عروسي پنداشته چشم و گوش هوش را مع جان نثار هر نظارهٔ آن مي نمودند - خصوص معرکه آرايان عرب و عجم و سپه سالاران ايران و توران آن بزم رزم را بازي عرب و عجم تصور نمودهٔ چشم از چشم همچشمان نبرده بر نداشته رنگين ساختن جولان گاه را عين سرخ روئي خود دانسته برهمديگر سبقت نموده سر مخالفان را بجای گوی ميدان از يک ديگر مي ربودند ٭ بعد ملاحظهٔ غلبهٔ کفار که نزديک بود در لشکر چغته هزيمت افتد و فوج حسن خان ميواتي هراول که با ده دوازده هزار سوار و جمعي از راجپوتان خيره سر جرار بسوخي تمام حمله آور گرديدند - و جمعي از بهادران چغته بدرجهٔ

شهادت رسیدند پادشاه کشورستان از قلب لشکر بحرکت آمدند و بهادران چغته جلو ریز برسر کافران تاختند - آواز تکبیر غازیان چنان دران دشت پروحشت بپیچید که پنداشتي زمین و آسمان لرزید - و در اول حملهٔ تیر اندازان بخطا حسن خان میواتي که از پیش قدمان آن اهل خوبي و از شیرمردان آن مرز و بوم شوم بود با جمعي از سرداران شیرمرد کشته شد و غلغلهٔ هزیمت در صف برهم خوردهٔ مخالفان افتاد و چندین هزار سوار لشکر کافران سرودست و پا بر باد داده با دل باختگان دیگر در گریختن و بالای هم افتادن سبقت از همدیگر مي بردند - و خود را هزیمت یافته بمدد همراهان هواخواه که درهردم و قدم جان خود را سپر ساخته نظربر نثار و ایثار در قدم غازیان جاندار گذاشته بلا گردان سروجان رانا میگردیدند تا رانا از چنگ جنگ بهادران چغته رهائي یافته با دل باخته اسپ تاخته جان سلامت بیرون برد - و جمعي از افغانان مغلوب گشته عقب پشتهٔ کشتهای خویش با تن و جان سراپا ریش ردیف و هم آغوش همقدمان سر باختهٔ پیش گشته جاندر گردیدند - و از هر طرف علمهای درخشان چون آفتاب از کسوف برآمده برق زبان بجندین زبان ندای نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ وَ فَتْحٌ قَرِیْبٌ در شش جهت و چهارطرف هندوستان در دادند - و شاهزادهای ثابت قدم و سلاطین بني عم و امیران محترم تسلیمات فتح موافق داب هندوستان و آداب دانان ایران و توران بجا آورده نثار گذرانیدند - و (فتح پادشاه اسلام) تاریخ این فتح یافتند و بعد این فتح حضرت خود را در خطبه بغازي ملقب ساختند *

گویند قومیت رانای چتور بر همه راجپوتان هند فوقیت دارد - و بقول مشهور خود را از سلسلهٔ نوشیروان عادل میشمارد - و بهمین سبب بارجودیکه همه راجپوتان نامدار هندوستان براجه و رای ملقبند - خاندان چتوریه نه رانا و دیوان خود را مخاطب ساخته از بزرگی لفظ راجه ننگ و عار می نمایند و بعد از هزیمت از فردوس مکانی باز از اولاد رانا لغایت حال که سنه هزار و یکصد و بیست و هشت [۱۱۲۸] باشد هیچکس مقابله باسلاطین تیموریه نکرده بمتابعت و مطاوعت بسر می برند - اما محرر اوراق که دران ملک وارد شده از دیوان و عمدهای رانا تحقیق نموده آنها خود را از اولاد نوشیروان نمی شمارند - و در عهد بادشاه جم جاه ملائک سپاه گردون وقار خورشید اشتهار قمر صورت مشتری سیرت عطارد خصلت مریخ صولت کیوان رفعت ناهید منزلت محمد شاه بادشاه غازی دام سلطنته که هزاران هزار جان گرامی فدای نام نامدش باد آنها بذات خود شمشیر بر روی دودمان آن خاندان نکشنده هرگاه برو لشکر کشی شده خود دفعیه نموده طرفی از اطراف خود برخاسته میروند - بهرحال سررشتهٔ سخن را از دست نداده بتحریر باقی ماجرای سلطنت می پردازد - که بعد فتح پادشاه اسلام از بعرت تعفن احسام اهل عناد ازانجا زود کوچ فرموده شکار کنان بقصد تنبیه میواتیان طرف میوات متوجه شدند ناهر خان میواتی پسر حسن خان با جمعی از توابعان مع پیشکش ملازمت نمود و آن ولایت را بحسین تیمور خان که بخطاب بهادری سرافرازی داشت عنایت فرمودند و شاهزاده همایون میرزا را با

هدایا و فتح نامه روانهٔ کابل ساختند - و بعضی افاغنه که مستوجب تنبیه‌گشته بودند بسزای کردار خود رسیدند - و محمد سلطان را برای بند وبست لکهنو (38) مرخص نموده بآگره تشریف برده باز بلا فاصلهٔ فرصت برای تنبیه راجه مندنی رای زمیندار چندیری توجه‌فرموده در محاصرهٔ چند روز معدود قلعهٔ چندیری را بعد قول جان بخشی او بتصرف آوردند - اما چون راجپوتان وقت بر آمدن از قلعه‌بجنگ اقدام نمودند سه چهار هزار نفر بقتل رسیدند - و مندنی رای پناه بقلعهٔ ارک برده از زن و فرزندان و وابستهای صغیر و کبیر قریب هزار کس را بدستور راجهای سلف علف تیغ ساخته خود را نیز بهمراهان خود رساند - و باقی زمینداران و رایان آن حدود باطاعت درآمدند - و مساجد و خانقاه که جای پایگاه اسپان و گاوان کافران گشته بود همه را صاف و تعمیر نموده موذن و جاروب کش مقرر فرمودند - و در چندیری و رنتهنبور و سارنکپور و رایسین قلعه دار و حکام خدا ترس رعیت پرور منصوب ساختند (فتح دار الحرب) مادهٔ تاریخ از نظر گذشت چون پسند افتاد از چالاکی طبع مبارک بدیهه بنظم آوردند

بودچندی مقام‌چندیری * پر ز کفار شوم دار الحرب
فتح کردم بحرب قلعهٔ او * گشت‌تاریخ‌فتح دار الحرب

و حکومت و ایالت کل آن ضلع را باحمد شاه که حق ارثی داشت و در کارزار ها تردد واقعی نموده بود مرحمت فرمودند - بعده خود

---

(38) در تاریخ فرشته نوشته - محمد سلطان میرزا بدفع فتنهٔ بنی افغان به فوج رفت و بنی افغان بجانب خیرآباد گریخت *

بدولت سیر عمارات و باغات و مساجد گوالیار و دیگر مکانها نموده برسر مزار بزرگان و سلاطین سر راه فاتحه خوانده باگره تشریف آوردند *

درهمان ایام خواند میر مورخ حبیب السیر و ملا شمس الدین معمائي از هرات آمده شرف اندوز ملازمت گردیدند - و در همین آوان عریضه نظام‌الملک بحري والی احمد نگر با تحف و هدایا با مشتمل تهنیت فتوحات سابق ولاحق رسید - و درین آوان خبر بغي سلطان محمود نبیرهٔ سلطان بهلول لودي در صوبهٔ بهار و فساد بلوچان در ملتان معا معروض گردید - حضرت دفع فتنهٔ شرقي را که منبع فساد بهر ماه و سال بود بر تدبیه مفسدان ملتان مقدم داشته عنان توجه طرف ولایت بهار معطوف داشتند - سلطان محمود از شنیدن خبر دبدبهٔ جهنه سراسیمه گشته چند روز مفقود الاثر گردیده باز جمعیت فراهم آورده وقت عبور فرمودن از آب گنگ آمده شوخي زیاده نمود - عسکري میرزا را برای دفع او مامور نموده خود از دریا عبور فرمودند - و اعدایان بعد دست و پا زدن لاحاصل فرار نمودند - چون موسم برسات رسید و ناموافقت هوا در مزاج پادشاه راه یافت نصرت شاه را که از عمدهٔ اطاعه بود بعد تسلیمات عفو تقصیرات خود کفیل دفع آن ملاعنه گردیده مفتخر از عنایات ساخته خود بدولت متوجه آگره شدند - و همایون میرزا را که بموجب حکم از کابل بقصدهٔ سنبهل رسیده عارضهٔ بدني بشدت تمام که بامتداد کشید بهمرسانده بود از جادهٔ مهر پدري طلب حضور نمودند *

و درین ایام بافرجام که خبر برهم شدن بسی طرف بدخشان

و مخالفت مخالفان آن نواح بتواتر مدرسید و برای استیصال مفسدان آنجا امرا بدهم تعین میگردیدند زیادهٔ انحراف مزاج شریف روداد - و چون مرض بامتداد انجامید بتهیهٔ سفر آخرت پرداخته شاه زاده همایون میرزا را ولی عهد فرمودند - و بعد فراغ وصیت در سنه نهصد و سی و هشت [۹۳۷] بمکان فردوس اعلی شتافتند سی و هشت سال ریست بخش تاج و تخت بودند و پنجاه سال از مرحلهٔ عمر گرامی طی نمودند • بیت •

جهان ای پسر ملک جاوید نیست
ز دنیا وفاداری امید نیست

باتفاق منصفان روزگار مثل محمد بابر بادشاه غازی اَنَارَ اللّٰهُ بُرهَانَهٗ در شجاعت و سخاوت و مروت و حمیت و حدت جوهر و خطاپوشی و جرم پوشی درمیان پادشاهان سلف کمتر در تاریخ سلاطین بنظر آمده - با وجود چندین تقصیرات عناد آمیز و اداهای فتنه انگیز که قصدا از امرا و خویشان دور و نزدیک سر میزد و مکرر باعث قصد ذات مبارک گردیدند هرگاه روی انابت بآن درگاه می آوردند برخلاف دیگر سلاطین عرب و عجم و هند جرم کرده را نا کرده و شنیده را ناشنیده می انگاشتند - و در علم فقه و انشا و نظم فارسی و ترکی مهارت تمام داشتند که بزبان ترکی تاریخ احوال خود نوشته یادگار گذاشته اند نزد صاحب طبعان اعتبار تمام دارد - و در ادای صوم و صلوة و دیگر امر الٰهی بسیار موافق بودند (بهشت روزی باد) ترجمهٔ فردوس مکانی تاریخ وفات است •

• گویند چون محمد همایون را بعد از رسیدن بسنبهل از نواح

آگره عارضهٔ بدني بشدت تمام رو داد هرچند بدعا و دوا تداوی نمودند مانده نمي بخشيد - تا روزي مير ابو البقا نام که از مصلای روزگار مي شمردند گفت که چون تصدق رد احل معلق مي نمايد اگر از جنس گران بها که ازو عزيز تر چيزي ديگر نباشد براي فرزند تصدق نمايند اغلب که خدا تعالی شفا بخشد چنانچه فرار مصلحتها بران يافت که الماس بيش بها بابت جواهرخانهٔ سلطان علاءالدين که روز فتح آگره بدست بادشاه زادهٔ همايون آمده بود چنانچه در ذکر تسخير آگره بريان قلم داده که آن پارچهٔ الماس را بخدمت پدر بزرگوار گذراند و بادشاه همان الماس را با دولك تنگهٔ نقره و عنايات ديگر عطا فرموده بودند همان جواهر را بفروخت درآورده به مستحقان رساند - بابر بادشاه فرمودند آن پارچهٔ سنگ در مقابل جان من و فرزند من عزيز تر نيست و ملکه بعد از همايون جان خود را از همه چيز عزيز تر ميدانم چرا عوض آن پارچهٔ سنگ تصدق فرزند گرامي خود ننمايم که در درگاه کبرائي مقبول افتد • بيت •

نه پيش نقد جان گوهر چه باشد • نثار دوست باشد هرچه باشد

و بخلوت رفته درين ماده بخدا ناليده بار درد فرزند از جان عزيز تر آمده سه کرت گرد او گرديده گفتند که برداشتم برداشتم برداشتم - همان روز اثر صحت در مزاج همايون ظاهر گرديد و محمد بابر بادشاه را عارضهٔ جسماني روداد تا شنقار گرديدند •

گويند کشيدن جريب وقت سواري پادشاهان و اميران سلاطين نشان از اختراع فردوس مکاني است - براي تعين کروه در سفر و شکار که کميت مسافت معلوم گردد وضع نموده • ببايد

دانست که مراد از کروه جریبي که بکروه پخته که در هند زبان زد گردیده دوصد (49) جریب است و هر جریب چهل گز است و هرگز به مشت مستوي القامة - و کروه عرفي اگرچه در هندوستان مختلف موافق هر شهر و مکان شهرت دارد چنانچه کروه صوبهٔ مالوه و بعضي سرحدهاي راجپوتان از کروه جریب کم نمي باشد بلکه زیاده میتوان گفت - اما کروه ملک دکهن تا برهان پور و احمد آباد و آگره تا تعلقهٔ پنجاب بلکه سرحد کابل سه صد و چهارده (40) جریب است کسري کم و زیاده یا و کم دو کروه عرفي یک کروه جریبي باشد (41) مسود اوراق مکرر بشمار قدم و ریسمان پیموده *

---

(39) ن - یکصد *

(40) ن - شصد و دو *

(41) ازانجا که درین مقام اصل نسخ منتخب اللباب همه باهم مختلف اند و معني مستقیم نمي شود لهذا انچه که در آئین اکبري مندرج است خلاصهٔ ان را در ذیل مي نگارد - آئین کروه - راه پیمودن و اندازه گرفتن سرمایهٔ آبادي روزگار گیتي خداوند فراوان توجه برگمارد و مسافت هارا در سه حد و بکروه اندازه برگیرد و امرا بصد طناب برسخت هر کدام پنجاه گز الهي و نیز بچهارصد بانس ازو برگذرانند هریک دوازده و نیم گز هردو بنج هزار گز بار گردد هرگاه چالش شود احیاط مندان بدان بانس پیمایش نمایند و بدیدبانی داروغه و مشرف رشتهٔ شماره دوتائي گیرد شیر خان کروه

دیگر از جملهٔ اوصاف حق شناسی و خدا ترسی آن پادشاه عدالت اساس نقل می نمایند که در ایام شروع شباب و افراط تجرع شراب که این هردو سکر علاوه مستی ریاست وحکم رانی بود و بسبب مزاج نگرفتن سلطنت بر احتیاج اتم داشت خبر آوردند که از ملک خطا کاروانی از خطا نمودن راه بادیهٔ سر بر آورد که هیچ یکی از دی حیات را چاشت و شام میسر نشد - و بعد انقضای شام برف باریدن و باد سرد وزیدن شروع نمود - و از صدای رعد که علاوهٔ بروده زمین و یخ چال گردیده تا نفس زدن

را نشست حریف قرار داده بود هرکدام شصت گز سکندری و در دهلی دیار معمول و در مالوه بود طناب شصت گزی و در گجرات کروه گاو بر گذارند یعنی مسافتی که بانگ گاو بدمان آرامش رسد و امرا کار آگهان نه بنجاه حریف قیاس کنند و در بنگاله کروه دهپنه ان قدر راه که تدرگامان بلک نفس زدن بسپرند برخی برانکه برگ سبز برسر داشته نشانند چندانکه خشک گردد ⁕

و انچه که تاریخ فرشته نوشته این است - و طناب پیمایش که در سفرها و شکار ها از عقب زمین را پیموده میبرند در هندوستان از مخترعات ان شهنشاه بی نظیر است صد طناب را یک طناب کروه است و هر طنابی چهل گز وهرگزی نه مشت مستوی الحلقه و گز سکندری که پیشتر در هند رواج داشت متروک گشته گز بابری تا اوایل عهد نور الدین محمد جهانگیر پادشاه در جمیع قلمرو هندوستان بهم رسانید ⁕

صبح صادق یک نفس ازان قافله جان بر نگردید - مگر دو نفر که از
عقب کاروان رسیده با نیم جان ماندند - و ازانها برحقیقت ملک آن
جماعه مطلع گردیدند - و فردوس مکانی تا بهم رساندن و طلبیدن وارثان
تجار بر درم و دینار ازان متصرف نشده متروکه را بتمامه بوارثان مال
رساند - و ازین مقوله دیگر محامد او بسیار مسموع گردیده *

ذکر سلطنت خلاصهٔ خاندان تیموریه صاحبقران غازي محمد همایون پادشاه که بواسطهٔ هفتم بامیر تیمور میرسد از اول جلوس تا متوجه شدن طرف ایران نزد شاه طهماس (42) صفوی از تسلط شیرخان افغان ونفاق برادران و مراجعت نمودن ازانجا بحصول مقصود

طوطي همایون بال شیرین مقال آشیانهٔ اخبار سلاطین جنت نشان چنین نقل می نماید - که جنت آشیاني محمد همایون پادشاه غازي که در سنه نهصد و سي و هفت [۹۳۷] جلوه افروز تخت هندوستان بهشت نشان گردید - پادشاهي بود بحسن اخلاق و لطف طبع موصوف و بعیش و نشاط مشعوف - و از علم ریاضي خاصة نجوم و حساب بهرهٔ تمام داشت - صورت کرهٔ آسمان که دران گردش فلک و سیر سبعهٔ سیاره و مکان بروج و ثابتات نمایان و

---

(42) در اکبرنامه وطبقات اکبرشاهي وتاریخ فرشته طهماسب نوشته

درجسان بود ساخته - دران هفت مجلس مختلف اللون باسم ایام هفته و اختری که بآن روز منسوب باشد ترتیب داده - در هرروزی که دیوان مي نمود برنگ ستارهٔ همان روز لباس خود و سلاطین زادها و امیران قرار داده و پوشنده بعرش همان رنگ زینت افزای آن بزم بهشت سرشت میگردیدند - اگرچه بعد جلوس از راه عدل و انصاف ملك را به برادران تقسیم نموده پنجاب را بسبب قرب جوار کابل بمیرزا کامران مرحمت فرموده ضمیمهٔ حکومت سابق ولاحق ساخت - و بمیرزا هندال که در حضور بود ولایت میوات ارزانی داشت - و طرف سنبهل را با توابع و لواحق آن حدود بمیرزا عسکری واگذاشت - اما برادران از راه ناسپاسي و کفران نعمت که ره زن دیگر احفاد و اولاد سلسلهٔ تیموریه گردیدند سر از اطاعت بپیچیده از ابتدای سلطنت طریقهٔ ناموافقت و مخالفت با برادر بزرگوار و معاودت با شیر شاه که از ایام عهد حضرت فردوس مکاني در صوبهٔ بنگاله و بهارسراز اطاعت بپیچیده بود - و ذکر آن من اوله آلي آخره بطریق اجمال باحاطهٔ بیان خواهد در آمد - اختیار نمودند - اولا میرزا کامران که از سرهند تا بنبهار مع توابع او که درحیات پدرهم در تصرف داشت و جنت آشیاني (43) بیشاور ولمغان را بران اضافه تحریر باسم او نموده بودند - قبل از تیار شدن فرمان واحکام خبر رسید که میرزا کامران بشهرت تهنیت و تعزیت بجا آوردن از کابل برآمده متوجه سمت پنجاب و دهلي گردید - بعده که احکام

---

(43) جنت آشیاني عبارت همایون بادشاه است •

اختیار آن مملکت با دیگر عنایات مشفقانه که از راه اغماض ناشنده بعمل آمده بود رسید مراجعت نمود اما آخر در کفران نعمت تقصیر ننمود - و حدت آشنایی بقصد تسخیر قلعهٔ کالنجر که ارادهٔ تنبیه افاغنهٔ خاندان لودی دران ضمنا بود توجه فرمودند - بعد رسیدن و محاصرهٔ نمودن از شنیدن تسلط یافتن افغانان طرف جونپور بتقاضای وقت تا راجهٔ کالنجر برگرفتن پیشکش صلح نموده عازم جونپور گشته افغانان آن ضلع را گوشمال واقعی داده آن ملک را بسلطان جنید بدستور سابق بحال داشته باگره تشریف آوردند - و جشن جلوس و طوی مسمی ترتیب دادند که در مقابل آرایش آن بزم که رشک امرای ارم گردیده بود زبان طعن پری رویان آن بهشت مثال برحوران روضهٔ رضوان دراز گردید - و چندین هزار کس از عطای نقد و اسپ و جواهر و خلعت و دیگر عنایات سلطانی بهره‌مند گردیدند - بعد فراغ مجلس نشاط به شیر شاه که طرف بهار طریقهٔ سرکشان اختیار نموده باوجود ضربهٔ طبل مخالفت نواختن بحسب ظاهر دم از اطاعت چغته میزد مصلحةً پیغام دست برداشتن از قلعهٔ چنار نمودند - شیرخان بعذر ناسموع قبول ننمود - لهذا متوجه آنصوب گردیدند ه

چون خبر فساد سلطان بهادر گجراتی درین ضمن بمسمع مبارک رسید با شیر شاه مصالحه بشرط همراه بردن پسر او قطب خان که شرف اندوز ملازمت گردیده بود نموده مراجعت فرمودند - و تا باگره نرسیده قطب خان برخاسته رفت و محمد زمان میرزا نبیرهٔ سلطان حسین میرزا بایقره که بنی عم گفته می شد باتفاق بعضی امرای

چغته ارادهٔ فاسد بخاطر آورده مکرر گرفتار فهر سلطانی گردید - بار قسم کلام الله را کمیل ساخته از رویه و کردار بار نیامد - آخر کار همراه محمد سلطان دختر زادهٔ سلطان حسین میرزا بایقره که باو همدم آن کار بود مقید گردید و بمکحول ساختن هردو امیر امر فرمودند - شخصیکه بدین کار مامور بود رعایت محمد سلطان نموده وقت میل کشیدن پردهٔ بصارت را بحال داشته - محمد زمان را بیر معیوب واقعی بساخت و در قلعهٔ بیانه محبوس گردیدند - بعده هر دو بمردم قلعه ساخته از قلعه برآمده محمد زمان جانب احمد آباد گجرات و دویمی طرف قنوج سر برآورده لسکر فراهم ساخته علم بغی برافراشتند - و بعضی ازان حدود شرقی و احمد آباد را متصرف گردیدند جنت آشیانی را طرف گجرات متوجه شدن صرور شد و سلطان بهادر حاکم گجرات برهنمائی تدبیر محمد زمان بقصد تسخیر قلعه چتور روانه گشت - رانا بکرماجیت حاکم چتور از جناب حصرت کمک دفع شر خود طلبید - جنت آشیانی باوجود متوجه شدن آن طرف از سبب بعضی موانع بمدد رانا نپرداختند و بنوشتن تهدید نامهٔ نصائح آمیز بسلطان بهادر اکتفا نمودند - اما بمهم احمد آباد هم چندان نپرداخته مراجعت فرمودند و رانا بهر وجه که دانست سلطان بهادر را از پائی قلعه برداشت - و سلطان بهادر محمد زمان را و سلطان علاء الدین لودی را که او نیز پناه باو برده بود مقرر ساخته با هردو لسکر همراه داده برای تسخیر دهلی روانه نمود - و هر دو با چهل هزار سوار بر قلعهٔ بیانه آمده متصرف در آوردند - و تا میدان آگره جولانگاه اسپان ساختند حصرت میرزا هندال را با امرای نامدار و لشکر زیاد برای دفع آن

قلعه نامزد نمودند - از رسیدن خبر فوج چغته لشکر افاغنه جنگ نانموده هزیمت اختیار نمودند - و تاتار خان بن سلطان علاء الدین که سرلشکر بود فرار نتوانست نمود - بعد مقابله مغلوب و مقتول گردید - و میرزا هندال قلعهٔ بیانه را باز بتصرف اولیای دولت قاهره در آورد - و سلطان بهادر بار دیگر در سر چتور خود را رسانده محاصره نمود بعد مکالمهٔ بی ادبانهٔ غائبانه که در رسل و رسائل با همایون پادشاه در باب طرفداری رانا میان آمد ترک تحریر آن اولی - قلعه را مفتوح ساخته باز متوجه دهلی گردید - جنت آشیانی نیز باستقبال آن بدسگال بر آمده به مندسور رسیدند - علامات مقابل بر آمدن همدیگر بیکدیگر ظاهر گردید - و هردو طرف بکندن خندقها و بستن مورچال و نصب نمودن توپخانه و تعین نمودن فوج حاجتها بپرداختند - چون سرانجام آتشباری چنانچه انشاء الله تعالی در ذکر سلطان بهادر مفصل بیان قلم تیز رفتار خواهد درآمد - طرف گجراتیان زیاده بود و پناه قلب داشتند - جنت آشیانی صلاح کار درین دیدند که طرح جنگ بیندا‌ختند با رومی خان میر آتش سلطان بهادر که سرفوج و هراول لشکر احمدآباد بود ساختند و رومیخان بسلطان بهادر چنان مصلحت دادکه خندق کنده محصور گردیده جنگ باید نمود پادشاه لشکر چغته را با چند هزار سوار و دو سه سردار فوج برادران مقرر کرده فرمودندکه از چهار طرف بطریق قراقان برسر آن جماعه و کهی و رسد آنها تاخت آرند - و چنان عرصه بران لشکر تنگ آوردند که قحط غله و کاه در لشکر گجراتیان پدید آمد - و آدم و چارپای بسیار تلف شدند - سلطان بهادر چار ناچار فرار برقرار داده وقت سه پهر

آخر شب با چند هزار سوار و والیان برهانپور و مالوا و دیگر شریکان آن فتنه سوار شده طرف شادی آباد ماندو گریخت - لشکر حضرت آشیانی خبر یافته برای تاراج نمودن باقی فوج و بهیر مخالفان تعاقب پرداخته تا قلعهٔ ماندو هرکرا یافتند کشتند - و اسپ و یراق اورا متصرف شدند ●

گویند سلطان بهادر طوطی داشت که قفص طلا برای او ساخته از خود جدا نمی نمود - ازانکه شکست سلطان بهادر بسبب ساخت رومیخان با چغته شد و سلطان وقت فرار طوطی را همراه نتوانست برد بعده که قفص طوطی را همراه اموال ضبطی نزد همایون آوردند و پادشاه به طوطی همکلام شد - درحالتی که رومیخان نمک حرام نیز نزد بادشاه پیوسته حاضر بود طوطی بدین مقال گویا گردید - پهت پاپی رومیخان نمک حرام - همایون پادشاه تعجب نموده به رومیخان گفت اگر آدم می بود زبان او می بریدم چه کنم که جانور است - بعده سلطان بهادر در ماندو حصاری گردیده بعد از محاصره نمودن چند روز و بالای قلعه برآمدن مردان کار آزما ازانجا بدر با جمعیت قلیل که متاع کثیر در قلعه گذاشت راه احمد آباد پای تخت خود اختیار نمود و از جملهٔ امیران و لشکریان مغلوب که عقب مانده بودند حیدر خان که امیر الامرای احمد آباد مرد فاضل بود رحمی گردیده گرفتار گردید - حضرت چون ازو مکرر بهادریها دیده بودند و آثار حسن عقیدت به ولی نعمت خود ازو مشاهده فرمودند اورا معزز و مقرب ساخته در سلک امرای نامدار در آوردند - و مکرر برزبان دُربیان چنانچه

طریقهٔ فدردانی سلاطین است فرمودند - که وقت هزیمت سلطان بهادر چه قسم خود را سپر بلای او ساخته سپرداری سلطان بهادر می نمود - و بسیار تردد تهور آمیز دران جنگ نمود تا خود زخمهای کاری برداشته سلطان بهادر را از معرکهٔ سرباران بسلامت بر آورد *

گویند دران حرب حضرت جنت آشیانی بنفس نفیس بدو دست خود شمشیر میزد - و ازانکه بهادری ازلی و کسبی داشت اسب خود را قدم بقدم اسپ مخالف چنان رسانده بود که بیکمند در آمدن دشمن کار بازیچه بیش نبود - دران حال آن نمک بحلال با سعادت مقابل آمده چنانچه طریقهٔ نوکران جان نثار می باشد به تیغ و دست و زبان حائل گشته بمعذرت بزرگانه دافع بلای آفا گردید - زهی سعادت نوکری که از زبان چنان قدردانی چنین حرف انصاف درعالم عداوت جانی وملکی و مالی بشنود *

الحاصل قلعهٔ ماندو را بیکی از امرا سپرده عقب مدعی مغلوب روانه شدند - سلطان بهادر بعد رسیدن نزدیک احمد آباد که یک دو روز درپناه حصار محمود آباد توقف ورزید چنان عرصه برو تنگ گردید که بار وقت گریختن از حصار محمود آباد که دوازده کروهی احمد آباد است زر و جواهری که بر اسپان توانستند گرفت با زن و عیال که ردیف خود نمودند باخود گرفته داخل احمد آباد شد - حضرت اول اطراف چانپانیر و محمود آباد تاراج فرموده آنجا را بخواجه برلاس سپرده متوجه احمد آباد شدند - و سلطان بهادر

ازانجا هم گریزان شده از دیو بندر (44) قلعهٔ مرگیهای کنار دریا که محصول و مال آن سرزمین مع اختیار حکومت آن ملک که درین ایام کوکن نظام شاهي خوانند بآنها تعلق داشت سر بر آورد - و حضرت از شهرت آنکه خزانهٔ چندین پادشاه در قلعهٔ ارک چانپانیر موجود است خود را باردیگر به چانپانیر رسانده بمحاصره پرداخت - اختیار خان قلعدار چنانچه شرط جانفشاني بندهای جان نثار مي باشد و قابل تحریر تواریخ توان گفت بعمل آورد - وجنگهای مردانه نمود - و محاصرهٔ بامتداد کشید - هرچند که آن قلعه کاتب حروف در اوائل عهد جاه مدرك شاه عالم بهادر ازانجا تعلقهٔ مالي و قلعداری داشت آنچه ملاحظه نمود قابل محاصرهٔ سلاطین نبود - اما از بسکه اختیار خان بشرف ملازمت نرسیده بی ادبانه بکمال رشادت و اظهار پاس نمك حواري سلطان بهادر بضبط و احتیاط برج و باره پرداخته هرشب چندین هزار حقهٔ آتشي و گولهٔ بندوک طرف

---

(44) بهادر شاه گجراتي آن خبر شنیده خود را بشهر کمبایت رسانید وچون پادشاه هنان عزیمت بدان جانب معطوف گشت بهادر شاه مضطرب شده بطرف جزیرهٔ دیو گریزان گشت - تاریخ فرشته *

سلطان بکهمبایت رسیده بجانب دیپ شتافت - اکبر نامه *

سلطان بهادر چون بکمبایت رسید اسپان مانده شده را با اسپان تازه تبدیل نموده ببندر دیو رفت - طبقات اکبر شاهي *

در مرات اسکندری نام این جزیرهٔ دیو نوشته - و الصحیح کهمبایت و دیو *

لشکر بادشاهي مي انداخت - لشکر چغته بعده که در مقابل ترده وخان وشاني او متردد و معطل گشت حضرت جنت آشياني از اثر باطن بزرگان دين و طبعيت بزرگان خود بدستوري که حضرت فردوس مکاني دفعهٔ دويم قلعه سمرقند را بزور بازو تسخير ساخته بودند ازطرفي که بران قلعه قلهٔ دخيره شب و روز مامو يافته بريسمان بالا مي کشيدند راه تحقيق نموده تهوري و دلاوري که سر باران صائب راي و قوي دل آمرس گويند بکار برده ميخهاي کلان فاميل ريته و کمند بمتن ساخته در شب ماهتاب از دو سه طرف لشکر خود را مامور به يورش نمود - و خود برفاقت سه صد نفر که در مدويت و جلادت آن جماعه حرف نبود ميخها را راست و چپ قائم نموده اول سي نفر جاندار که يکي از انسان بيرم خان بود بدستياري کمند همت و سر باري اندرون قلعه عاقل در آمده جلل عظيم در اندرون درواز‌هٔ قلعه انداخته دروازه بانان را کشته دروازه را بتصرف خود در آورد و حضرت را اندرون قلعه گرفته باتفاق تکندر گوبان لشکر خود را خبردار ساخته درفتح بروي آنها کشادند - و تا طلوع آفتاب قلعهٔ بآن بند و بست و خبرداري را بدين تدبير سرداري مفتوح ساختند - الحق که از پادشاهان بذات خويش چنين جرأت کمال غرابت دارد - نظر بروبردباري و حق شناسي اختيار خان را با مال و عيال مامون ساخته باقي همه را بقتل آوردند *

گويند آن قدر خزانه و جواهر و امتعه و اسلحه و ذخيرهٔ ماکولات و مصالح حرب بر آمد که باوجود تاراج رفتن چندين هزار بستهٔ انواع امتعه و تحف و اسباب تجمل چندان صندوق زر و دفائن

و ررائن و اسپ بار بردار در سرکار بصبط در آمد که لسکریان تقسیم نمودند - و درهر خیمه و خانه اران خزانه نصیبي رسید - وبعد ار جنگهای دیگر که متواتر با صاحب مدار ان ملک رو داد بر همه فتح و نصرت یافته داخل احمد آباد شده شهررا پسند نمودند - و فی الواقع احمد آباد شهریست از بلاد مشهور هندوستان که اولا بآبادی و رنگیني شهرو مراحی رسته و بازار و زمین ریگ که هرچند دو ماه وسه ماه باران ببارد اثر گل ولا ظاهرنمی شود به ازو در هند شهری دیگر دیده و شنیده نشده - دیگر هر سال چندین لک روپیه از همه جنس قماش زری و آبریشمي و سوف سادهٔ آن شهر به بنادر و شهرهاي اطراف هفت اقلیم میرود - و هفت ماه را دران شهر خربزهٔ گرمه چهار قسم بهم میرسد که ازانجمله یک جنس آن مسمی بماشپاتی گجرات قریب یک و نیم ماه می ماند هرکه ازان خورده از راه انصاف گفته که به ازین گرمه در هیچ ملکی از ایران وتوران خورده و دیده نشده ٭

بعده حضرت احمد آباد را بمیرزا عسکری سپرده و بابا بیگ را در قلعهٔ چانپانیر و ناصر میرزا را در پتن و قاسم بیگ را در سرکار بهروچ با فوج شایسته گذاشته متوجه تسخیر قلعهٔ آسیر برهان پور که از قلعهای مشهور خاندیس و پاي تخت پادشاهان آنجا بوده شدند - سه چهار منزل کوچ نفرموده بودند که عرائض والیان دکن برهان نظام شاه احمد نگر و عماد شاه برار مشتمل بر اظهار عبودیت و اطاعت مع تهنیت احمدآباد وتحف رسید - هنور عرائض بمطالعه در نیامده بود که خبر مراجعت سلطان بهادر و سلاطین دیگر مع افواج

اطراف احمدآباد که از هرطرفي با غوغاي عام جلوه‌گر گردیدند رسید - و یادگار ناصر میرزا حاکم پتن و قاسم‌سلطان نائب نهرواله از جاهاي خود بیجا شده میرزا عسکری آمده پیوستند - واز با موافقت امیران که یکي ازانها برد سلطان بهادر ندیوده‌می رفته ترغیب نموده بوسر میرزا عسکري آورد و از میرزا عسکری هم اثر نفاق ظاهرشد - و در احمد آباد بفکر نعي و خروج افتاد چون پیش بردن منصوبهٔ خاطر او میسر نیامد ازانجا فرار نموده طرف بیانه و آگره روانه گردید - وحضرت جنت آشیاني خبر یافته بکوچهای متواتر خود را جریده بآگره رسانیدند - و میرزا عسکري نظر بر مآل‌کار جلوس نموده باتفاق و شجاعت ناصر میرزا عذر خواه گسته ملازمت نمود - و تردي بیگ قلعه دار چانپانیر و دیگر منصوبان احمد آباد خود را ترسان و هراسان بحضور رسانیدند - و چنان ملک احمد آباد و مالوه که بچندین سعي و جفا بدست آمده بود باز رایگان رفت - هرطرف خلل عظیم بهمرسید - حضرت جنت آشیاني که مزاج شریف از برهم زدگي ملک که باموافقت آب و هوا علاوه آن گردید بحال نماند - برهمزدني بعضی بدخواهان بمیل فرمودن افیون معتاد شدند - و از اثر بیدماغي که اکثر در خلوت عشرت بسر برده دیوان نمی نمودند در فساد سلطنت افزود و مادهٔ مزید عناد مخالفان گردید *

دریں ضمن خبر رسیدکه سلطان جنید برلاس که در بندوبست سمت شرقي و دفع شرافغانان ازو تردد خوب بظهورمی آمد مرحله پیماي سفرآخرت‌گردید - وشیرخان‌که قدم‌از اندازهٔ ادب پیش‌گذاشته

در نواح رهتاس گذهه شورحي ار حد گذرانده بود روانهٔ بنگاله گست - جنت آشیاني فرصت را غنیمت دانسته خود بدولت متوجه تسخیر قلعهٔ چنار گردیدند - غازی خان ضابط چنار شرط قلعداري چنان بظهور آورد که امتداد محاصره بشش ماه انجامید - و حضرت آشیانی ارطرف دریا و ار طرف قلعه‌که راه‌تردد یافتند ارکشتیها ودیگر مصالح و دمدمهٔ سرکوب ساخته بزور تردد و تدبیر آن قلعه را بتصرف در آوردند - درین ضمن سلطان محمود حاکم بنگاله ار دست اغاغنه زخمي گشته خودرا در پناه حضرت‌آشیاني رسانده برای توجه‌آنطرف التماس عجز آمیز ار حد گذرانید - حضرت متوجه بنگاله گردیدند - شیرخان برین معنی اطلاع یافته جلال خان نام پسر خود را برای محافظت و ممانعت راه و گذهي‌که مابین سر راه درمکان قلب‌که دوطرف آن دریای خونخوار و دوطرف پر ار اشجار خاردار بود روانه نمود - حضرت جهانگیر بیگ را باچند امیر نامي برای تسخیرگذهي و صاف نمودن راه تعین نمودند - جهانگیر بیگ آنجا نرسیده بود که جلال خان برسر او رسیده لشکر اورا غارت نمود - جهانگیربیگ خود بکمال پریشاني و زخمي باردوي حضرت رسید - بعده جنت آشیاني خودرا بگذهي رسانیده بتنبیه اغاغنه پرداختند - و جلال‌خان مقاومت نتوانست ورزید - و هزیمت یافت - حضرت بفراغ خاطر ار اطراف جنگل و گذهي عبور فرمودند - از شنیدن این خبر شیرخان مضطر گشته مع خزانهٔ بازه که ار بنگاله بتصرف درآورده بود طرف جهارکهند و کوهستان آن ضلع روانه شد - حضرت ولایت گورکهه پور که حاکم‌نشین بنگاله بود به‌تسخیرآورده سه چهار ماه درانجا

براي بند و بست نوعي نمودند - از ناموافقت هوا آدم و چهار پاي بسيار تلف شدند - و بيماري عجب ميان لشكر افتاده - درين حين خبر رسيد كه ميرزا هندال كه بمهم محمد سلطان تعين گرديده بود دست از تعاقب مخالف برداشته خود بمخالفت پرداخته بآگره رفته علم بغي افراشته شيخ بهلول را كه از مقربان و هوا خواهان حضرت بودكشته خطبه بنام خود خوانده عازم تسخيردهلي گرديد - از شنيدن اين خبركلفت اثر حضرت جهانگير بيگ را مع ابراهيم بيگ كه هردو امير نامي بودند در بنگاله مقابل مفسدان آن ملك گذاشته خود متوجه آگره شدند - در اثناي راه محمد زمان ميرزا كه رفيق و راه نماي سلطان بهادر گرديده بود باميد عفو تقصيرات آمده شرف اندوز ملازمت گرديد - و شيرخان از هنگامهٔ مخالفت ميرزا هندال و بي ساماني لشكر اطلاع يافته با سامان تمام خود را سر راه لشكر پادشاهي رساند - و جاي ولت و تنگ حائل گرديده سه ماه حضرت را معطل نگاه داشته در تاختن اطراف فوج و زدن كاهي تقصير ننمود - درين ضمن ميرزا كامران خبر يافته باراده تسخير دهلي بشهرت معاونت پادشاه از پنجاب كوچ نموده كوچ بكوچ خود را بدهلي رساند و ميرزا هندال هم با ميرزا كامران هم عهد و پيمان شده باتفاق بمحاصره و ترود و تسخير پرداختند فخرالدين كوتوال از قلعه برآمده بخدمت ميرزا كامران رسيده التماس نمود كه چون پاي تخت آگره مقرر شده اول آنرا بتصرف آورده اسم بنده را كه خانه زاد همهٔ آن جناب است از بدنامي نمك بحرامان برآرند و الا اين تيغ و اين سر- ميرزا كامران را عذر او كه حسابي بود

مبدول افتاد و متوجه آگره گردید و آنجا رسیده طبل مخالفت را بدعاي سلطنت بلند آوازه ساخته پرده از روي کار برداشت حضرت جنت آشیاني مکرر خطوط شفقت آمیز مشتمل بر طرز مشفقانه که وقت نفاق نیست باید که اتفاق نموده شر شیر خان را از میان دفع نموده بعده در آنچه رضامندي برادران باشد موافق تقدیر الهي بظهور خواهد آمد - فرستاده - اما فائده نداد و هر دو برادر در موافقت میان هم به مخالفت جنت آشیاني سعي بلیغ مي نمودند - درین هنگامه شیر خان شیخ خلیل نام درویشي را که مرشد او بود برای مصالحه بخدمت جنت آشیاني روانه ساخت و از راه مکر و کید التماس نمود که ولایت شرقي تا قلعهٔ رهتاس اگر در انعام نوکر خود عنایت فرمایند شرطي مي نمایم که زیاده طلبي ننموده از اطاعت سر نه پیچم - جنت آشیاني باوجود دانستن عذر او بمقتضای وقت قبول فرمودند و نیز مقرر شد که خطبه و سکهٔ ملک شرقي بنام حضرت باشد و قسم کلام الله را در میان ضامن آورد و قرار یافت که جنت آشیاني از کنار دریا طرف آگره کوچ فرمایند - همه جمعه و مغلبه از مکر و عناد آن افغانان غافل گشته در تهیهٔ بار نمودن بودند شیرخان بهیر خود را طرف بنگاله روانه ساخته بشهرت کوچ خود ارادهٔ قدمبوس تنها و جریده بمیان آورد و یکبار غافل بر سر لشکر رسیده دست بقتل و غارت دراز نموده فرصت بهلي از یکدیگر نداده تا بعکر صف آرائي و مقابله پرداختن چه رسد و تمام فیل خانه پر از بار جواهر و خزانه و دیگر اسباب سلطنت و خیمه و خرگاه بدست آورد چون پیش رو را شیر خان بند داشت و گذرهاي آب را نیز بانواع تدبیر و پیش بندی

گرفته بود حضرت آشیانی چار ناچار قرار بران دادند که اسپ بر آب زده با باقی لشکر از آب گنگ عبور نمایند - افغانان بی رحم از عقب رسیده از غنی و فقیر هر کرا می یافتند می کشتند و غارت می نمودند و نمونهٔ روز محشر پیدا بود چندین هزار مرد و زن از صغیر و کبیر و سوار و پیاده اکثر از پاس آبرو و ناموس خود را بآب زده غرق دریای عزت گردیدند - از ان جمله آنچه از مردم نامی که بشمار آمدند بقول صحیح مورخین هفت هشت هزار از مغل بسرداری محمد زمان میرزا که همه از اثر شومی اعمال او بود از جملهٔ شهدای غریق محسوب گردیدند - و حضرت آشیانی بمعاونت یکی از سقایان که دو بار از شدت تندی آب و صدمات لشکریان هزیمت خورده از اسپ جدا شدند و باز بر آمده بساحل نجات رسیدند و جمعی که ازان تهلکه جان بر شده بودند بحضرت پیوستند با رحتی که در بدن بود متوجه اگره شدند چون نزدیک آگره رسیدند میرزا کامران باوجود آن حال و کمی جمعیت با حضرت آشیانی تاب مقاومت نیاورده طرف الور که میرزا هندال را پیشتر بآن سمت روانه ساخته بود فرار نمود و آن طرفها بسبب غلبه و استیلای شرییان استقامت نتوانستند ورزید هردو برادر بهزاران ندامت و شرمساری نامند شجاعت بملازمت پادشاه شتافتند و جهانگیر بیگ و دیگر امرا که در بنگاله بودند از شر افاغنه جلو ریز خود را بآگره رسانیدند بعده شروع در مشورت و کنگایش نموده هر روز و هر شب مجلسی منعقد میکردند باوجودیکه میرزا کامران را داخل مصلحت ساخته از خود محسوب می نمودند او نفاق را از دست نداده طرف

مصلحت بد را از دست نمیداد تا آنکه شش ماه در ایام مصلحت منقضي گردند و میرزا کامران صریم رخصت لاهور باتفاق خواجه کلان نام که از امرازادهٔ قدیم چغته و همراه فردوس مکاني مدتها بود بمیان آورد - هرچند که حضرت میگفتند این وقت اتفاق است باید که به پست گرمي با هم باشی تا کار شیرخان را بسازیم بهیچ کار دیگر بپرداز یم مانده نداد - ناچار حضرت مرخص ساختند - اگرچه قرار یافت که خواجه کلان با جمعي دیگر از امراي میرزا کامران در رکاب باشد اما میرزا کامران به بهانهٔ مسایعت و رفتن بجاگیر و ازانجا سامان نموده مراجعت نمودن اکثر مردمان خود را بلکه بعضی از نمک بحرامان پادشاه را با خویش رفیق ساخته روانهٔ لاهور گردید - شیرخان که نفاق برادران را در چنان وقت از مدد طالع خود میدانست بار دیگر لشکر و مصالح جنگ فراهم آورده تا کنار آب گنگ رسیده قطب خان را با لشکر فراوان از آب گنگ گذرانیده براي تاخت و تاراج و تصرف ملک این طرف روانه نمود - حضرت از رسیدن خبر طغیان باعدان ناصر میرزا و سلطان سکندر را با قاسم حسین که از امرای قدیم نامدار بودند براي دفع فتنه تعین فرمودند - بعد رسیدن فوج بمقابل همدیگر نسیم فتح بر لشکر چغته وزید و افغانان بسیار با قطب خان بقتل رسیدند - وبعد رسیدن سر قطب خان بآگره فرمودند که در سر دروازهٔ آگره بیاویزند - حمت آشیاني خود بموجب اشاره و طلب قاسم حسین با یک سوار متوجه دفع فتنهٔ افغانان گردیدند - چون شیر خان با پنجاه هزار سوار از افغانان جنگ جو سر راه جای ملبب و غارهاي تنگ گرفته

سد راه لسکر پادشاهی گردید دو ماه درانجا توقف واقع شد -
در ندوقت محمد سلطان میرزا با فرزندان جمعي را که از همرهان میرزا
کامران طوعًا و کرهًا مانده بودند باخود گرفته قدم براه بیوفائي
بدستور معمول خودگذاشته باعث رخنهٔ اتفاق لسکر گردید - و ازانکه
حادثهٔ اول باعث باختن دل بیدلان گردیده بود رفتن آن جماعه را
رهنمائی خود دانسته وقت یافته و عامل ساخته از هر کدام و کدار
لسکر فوج فوج برخاسته مي رفتند - زیاده ازدو حصه لسکر خالي از
سپاه گردید - و از اتفاقات شومي ایام باران بي هنگام بمرتبه بشدت تمام
باریدن گرفت که در تمام لشکر برابر کف دست جائی بي آب نماند
و برای تیمم مریضان جنس خاک بهم رسیدن اعتبار اجرای کدمیا
پیدا نمود - و بعد عرض رسیدن حکم تبدیل مکان صادر شد - لسکریان
خیمها را کندن و از آب وگل ولا کسیدن و ترو خسلک اسباب فراهم
آوردن شروع نموده هریکي بسغل کاری درمانده سراسیمه وضع روزگار
بودند - درین حال خبر رسید که لشکر شیرخان ده دوازده هزار سوار
از دو طرف نمایان گردید و هیچ یک آن قدر فرصت نیافت که
دست ازان تردد کشیده بدستگیری یراق بپاس جان و آبروي خود
توان پرداخت - پدر پسر شیرخواره را در آب گذاشته خود را به پشت
اسپ بي زین رساندن از عطیهٔ الهي میدانست و مادر متحمل
طفل شیرخواره که از گهوارهٔ برآرد نتوانست گردید بدستور سابق بل
بدتر ازان وضیع و شریف راه صحرا و کوه و غارها اختیار نمودند و
تا آب گنگا که سه کروه ازان مکان مسافت داشت رسیدن بسیاری
از تیغ بیدریغ ظالمان بخدا رسیدند - از جملهٔ بقیة السیف جمعي

از صدمات افغانان بد عاقبت سرحالت برابر چشم همچشمان بآب فرو برده باز سر بر نیاوردند - حضرت بالای فیل و بروایتي بعد ترك براسپ رستمانه در دفع ضرر شر آن تیره بختان کوشیده خود را بآب رسانده از شدت آب و صدمهٔ موج از اسپ جدا شده بار بدستیاري یکی از نوکران میرزا کامران شمس الدين نام که آخر خطاب خان اعظم یافت از آب عبور نمودند - و جمعي از یکه بهادران که بزور بازوي شناوری خود و اسپ تعاقب بادشاه را از دست نداده بودند و اجل دامنگیر آنها نتوانست گردید خود را بحضرت خدمت آشنائي رسانیدند - و باقی مال و عیال و خیمه و اسباب بدست آن جماعه افتاد و ناموس همه بقید افغانان بد مآل در آمدند و قیامت روز محشر آشکار گردید •

ذکر خروج و سلطنت فرید خان سور که آخر مخاطب بشیرشاه گردید و بسه واسطه سلطنت نمود

موافق قول مورخین سلف چند فقره از حسب و نسب و سبب خروج شیر شاه بربان خامهٔ تیز رفتار دادن لازم دانسته مجمل بمعرض بیان مي آرد نام شیر شاه فرید و نام پدر او حسن بود از افغانان روه گفته مي شوند و با سور همقومند - در عهد سلطان بهلول حسن از وطن بهند آمده چند سال در حصار فیروزه و چند گاه در ناربول بسر برده آخر در عهد سلطان سکندر لودی در جونپور نوکر جمال خان که از امرای سکندر بود گردید - و روز بروز از حسن ترك بر مراتب و اعتبار و علوفهٔ او مي افزود تا آنکه جماعه دار پانصد سوار

ساخته پرگنهٔ سهسرام و خواص پور از توابع رهتاس در جاگیر او منحملهٔ اقطاع خود مقرر نمود - چون فرید و نظام دو پسر حسن از زن اصیل افغان بودند و پنج پسر دیگر که سلیمان کلان تر آنها گفته می‌شد از کنیزان بودند - ازان جمله مادر سلیمان را بسیار می‌خواست و بصدد محبت آن کنیز که مادر سلیمان باشد فرید را به نسبت پسران کنیزکم میخواست - فرید از غیرت ذاتی که در ابتدای نشو و نمای شباب داشت ترک رفاقت پدر نموده نزد جمال خان رفته بسر می‌برد - هرچند پدر بجمال خان و فرید خط برای طلب او نوشته فرستاد فرید نرفت و در پی خواندن و نوشتن بلا سعی پدر اوقات صرف میکرد - تا آنکه چند نسخه در صرف و نحو و فقه خوانده در قوم بی سوادان خود افضل الفضلای افغانان مشهور گردید - بعد جوان شدن پدر بر حسن صفات او مطلع شده خود آمده باعزاز تمام برداشته هر دو جاگیر خود را باو سپرد - فرید گفت باین شرط بر جاگیر میروم که رعایت طرف رعیت و مقدم پروری را برطرفداری همقومان ظالم مقدم خواهم داشت - و بجاگیر رفته بانواع تدبیر و حسن انتظام پرداخت که زمین بامر زرع اصلا نگذاشت - و رعایا را از ضرر شر ظالمان مامون نگاه داشت و میل و حیف بدنی و مالی برآنها روا نداشت - از کثرت زراعت و استمالت زیردستان و استیصال زبردستان چنان در آبادی قصبه و دیهات و رضامندی سکنه کوشید که محصول یکی بده رسید - و حسن از حسن تردد و کاردانی و رعیت پروری او بسیار مشعوف گردید - اما ازانکه محبت بافراط زر و زنان رهزن ایمان و خانه برانداز خویشان و برادران و فرزندان گفته اند مادر سلیمان

که محبوبهٔ حسن بود برای فرستادن بسر خود و تعذر نمودن فرید بحد گردید - حسن باوجود علم آنکه طلبیدن فرید از جاگیر باعث چندین مفسده و نقصان مالي خواهد بود خاطرداري کنیز ضرور دانسته بدفعیه میگذراند - فرید این معني را دریافته مصلحت در استعفاي آن عهده دید - و حسن سلیمان را بران عمل مقرر نمود و بدلاساي فرید پرداخت - فرید آزرده خاطر گشته بار دیگر از پدر جدا شده بخدمت دولتخان که از امرای سلطان ابراهیم بود رفته نوکر شده بعد ظاهر ساختن حسن خدمت شکوهٔ کم توجهی پدر بسبب مادر بمیان آورد و هرچند که خواست که جاگیر پدر را بتصرف خود در آورد در حیات حسن میسر نیامد - بعد وفات او دولتخان سعي نموده جاگیر پدر اورا بلا شرکت برادران در جاگیر او مقرر نمود - و فرید بر سر جاگیر رفته بپرداخت و استمالت حال رعایا قیام نموده سلیمان را با توابع او ازانجا اخراج ساخت - سلیمان هرچند مربي ووسیله بهم رسانده سعی نمود برآوردن جاگیر از تصرف فرید در عهد سلطان ابراهیم میسر نیامد - بعده که خبر کشورستاني محمد بابر پادشاه پرتوافروز عرصهٔ اطراف هندگشت و سلطنت افاغنه بافغان کشی مبدل گردید فرید از راه دور اندیشي و مقدمهٔ تمهید کار و ملاحظهٔ اغیار بخدمت بهادر خان لوهاني که خود را بسلطان محمد مخاطب ساخته در صوبهٔ بهار علم سلطنت بر افراشته بود رفته نوکر شد - و روز بروز جوهر شجاعت و کارداني او ظاهر میگردید - و بفیض و رعایتها میرسید - تا روزي سلطان محمد را در شکار مقابله با شیري اتفاق افتاد و هیچ نمانده بود که در پنجهٔ قهر شیر

اسیر گردد فرید خود را بسر رساند و بزود نمودة بضرب شمشیر کار اورا بساخت - سلطان محمد دفع آن بلا را از طرف فرید دانسته شکر یافتن عمر دو باره بجاآوردة فرید را بانواع رعایت اضافه وخلعت و خطاب شیرخان معزز ساخت - و وکالت و اختیار دولت جلال خان پسر کلان خود باو مقرر نمود - بعد از انقضای چند روز شیرخان رخصت جاگیر حاصل نمودة بجاگیر رفته بیشتر از ایام موعود رخصت درانجا بسر برد - روزی سلطان محمد شیرخان را یاد کردة شکوة تاخیر او در جاگیر بزبان آورد - درین ضمن محمد خان حاکم جونپور که از مدت سلیمان اورا مربی ساخته خدمت می نمود و در انتظار فرصت وقت بود از طرف شیرخان حرفهای نامناسب از وضع اوباشی او و تعدی بر سر برادران و محروم ساختن از ترکهٔ پدر خاطر نشان سلطان نمود - هرچند که سلطان محمد نظر بر حسن خدمت شیرخان چندان گوش بدان داستان ننمود اما محمد خان مکرر بوجوه اظهار فریاد و نالش برادران ستم رسیدهٔ شیرخان و پاس رعایت عدالت نمودة بنام خود حکم تقسیم جاگیر موروثی حصه رسد حاصل نمود - و مدد جمعیت همراه سلیمان داد - و بشیرخان نوشت که مناسب آن ست که جاگیررا برادرانه قسمت نمائی - شیرخان در جواب پیغام داد که این ولایت روه نیست که در تقسیم در آید زر و مال متروکه بورثه میرسد و در نوکری سلاطین مدار بر طالع و حسن خدمت است - و این گفتگو بطول و نزاع انجامید - و فوجی که بمدد سلیمان رفته بود شیرخان را شکست دادة از جاگیر برآورد ٭

بعده شیر خان نزد سلطان جنید برلاس که از امرای نو آمد چغته بود رفته چنانچه بتفصیل آن پرداختن حالی از طول کلام بدست بانواع تدبیر جاگیر خود را ضمیمهٔ جاگیر محمد خان بدست آورده متصرف شد - و مبلغی از جاگیر او که عاملان قدیم او تغلب میمودند و از راه بیرونی کم می‌آوردند متصرف شده زر اصل و اضافه را نزد محمد خان فرستاد - بعده جاگیر اورا واگذاشته معذرت خواست که مراد من از جاگیر پدر من بود این بی ادبی معاف فرمایند محمد خان را بیرراضی ساخت - بعده همراه سلطان جنید بخدمت و ملازمت حضرت فردوس مکانی محمد بابر بادشاه غازی رفته رو شناس گشت و چندگاه در رکاب مانده از اطوار سلطنت مغلیه واقف و محرم گشته اکثر بزبان می‌آورد که از اندازهٔ روش و نسق چغته معلوم میشود که اینها را از هندوستان بیرون کردن چندان کار نیست رفقا بتمسخر و هذیان گفتن اورا مطعون می ساختند و او مکرر بزبان می آورد که چون مغلان باسباب ترک و گرد آوری آشیای خود آرائی و تن پروری آن قدر پرداخته اند که همه کارکلی و جزوی بامرا و نوکران مرتشی وا گذاشته اند و خود بمعاملات نمی رسند اگر تقدیر با تدبیر موافقت نماید زود خلل در سلطنت و نظام مملکت ایشان می توان انداخت تا آنکه چون مامور برسر سفرهٔ نشستن گردیده بود روزی وقت طعام خوردن لنگری آش آورده پیش او گذاشته بودند در خوردن آش لنگرهٔ بدون استعمال همه کس در خوردن آن که ریش و دهن نیالاید عاجز می گردند درمانده کارد از کمر بر آورده آش را بریده شروع بخوردن

نمود (45) و ذکر آن نزد پادشاه بمیان آمد درانوقت محمد خان وجمعی که ازو شکایت داشتند حاضر بودند این معني را برني ادبي و متمردی و اوباش وضعي شیرخان با مذکورات دیگر خاطرنشان نمودند - حکم شد که ازلشکر اخراج نمایند شیرخان اطلاع یافته همان شب ازلشکر فرار نموده بجاگیرخود آمده بسلطان جنید مربي خود معذرت برخاسته آمدن خود نوشته باتحف و هدایاي آن مکان ارسال داشته در دفع فتنه کوشید و بخدمت سلطان محمد بار حاضر گسته شرائط خدمت بجاآورد تاآنکه سلطان محمد فوت شد بموجب وصیت و حسن خدمت زمام اختیار دولت جلال خان بمادر او بي بي دودو (46) و شیر خان تعلق گرفت و در اندک فرصت مادر جلال خان نیز برحمت حق پیوست و شیرخان صاحب اختیار بالاستقلال گردید - درین ضمن میان والي بنگاله و حاکم بهار نزاع بهم رسید و کار بقتال انجامید - شیرخان بعد تردد نمایان فتح یافت و فیلان و خزانه و جواهر وافر و لازمهٔ تجمل و سلطنت که از حساب بیرون بود بدست شیرخان

---

(45) در جمله نسخ اصل همچنین است اما معني مستقیم نیست لهذا انچه که در تاریخ فرشته نوشته نوشته مي شود - روزي در مجلس فردوسمکاني بر سر سفرهٔ طبق ماهیچه پیش شیر خان نهاده بودند او در خوردن آن خود را عاجز یافته ماهیچه را بر روي نان بر اورده و بکارد ریزه ریزه ساخته باز در کاسه کرد و از قاشق خوردن گرفت ٭

(46) فرشته نام مادر جلال خان لادو ملکه نوشته ٭

افتاد - و موت تمام در سرانجام مهام ملکي بهم رسادد - و در شجاعت و رشادت بموافقت طالع زبان زد خاص و عام گردید - جمعي از لوحانیان که مقرب موروثي جلال خان بودند با شیرخان عداوت جاني بهم رسانده درفکر قطع رشتهٔ حیات او افتادند - و گوش جلال خان را نیز ازطرف بدیهاي شیر خان پر نمودهٔ خواستند باخود رفیق نمایند - شیرخان مطلع گشته آنچه آنها درحق او اندیشیده بودند خواست دربارهٔ آنها بعمل آرد بزاع چدان بطول انجامید که درین اوراق بتحریر آن قلم را رنجه داشتن از سرشتهٔ اختصار دور افتادن است - حاصل کلام باوجودیکه در برانداختن شیرخان جلال خان و جمعي کار فرمایان و امیران بهار وبنگاله اتفاق نمودند بعد مغلوب و متحصن گشتن شیرخان در قلعهٔ گلي که خود ساخته بود بجنگ و تمهید و تدبیر که همه جا تقدیر بآن موافقت مینمود بر دشمنان غالب آمد و اکثری کشته شدند و جلال خان بکمال پریشاني و بي ساماني هزیمت یافت - و باردیگر خزانه و جواهر و فیل و اسپ بیشمار بدست شیرخان افتاد و سلطنت بهار و بعضي توابع آن طرف باستقلال نصیب او گردید •

از مدد طالع او روایت مي کنند که دران ایام تاج خان نامی ازطرف سلطان ابراهیم قلعه دار چنار بود زني داشت از قوم ترکمان لاد ملک (47) نام اگرچه عقیمه بود اما تاج خان را بمرتبهٔ با او موافقت و محبت بود که باعث حسد و رنجیدن پسران

---

(47) این نام را هم در تاریخ فرشته لادو ملکه نوشته •

گردید و علتهٔ عشق تاج خان چندان بر رشک پسران حاسد افزود، که یکي از پسران او برسر لاد ملک رفته زخم شمشیر برو رساند اگرچه کارگر نیامد اما شور و غوغا از چهارطرف محل برخاست و تاج خان غضب آلود خود را مقابل پسر رسانید خواست که شمشیر بر وي حواله نماید زخم پدری مانع آمد و پسر بد عاقبت سبقت نموده بضرب بیتابي شمشیر کار پدر را بآخر رسانید شیرخان که دران ایام طالع او در اوج بود پسرهای تاج خان را بصلاح میرزا احمد ترکمان خالوي لاد ملک مقید ساخته‌آن ضعیفه را بعد انقضای عدت بعقد خود در آورد و هرچه در ملک شوهر سابق او بود و آنچه در قلعه از اسباب سلطنت بدست آمد با کلیدهای قلعهٔ چنار بتصرف و اختیار خود در آورد و درین آوان سلطان محمود پسر سلطان سکندر که همراه موج راناسانکا بجنگ فردوس‌مکاني رفته هزیمت یافته مدتي سرگردان آن دیار بود بعضي افغانان علی رغم شیرخان باتفاق زمینداران عمدهٔ آن حدود او را بمدد زر و سرانجام داعیهٔ سلطنت و لشکر تقویت داده بپادشاهي بالاستقلال برداشته تمام صوبهٔ بنگاله و بهار بتصرف آوردند - بعد تقسیم ولایت بنام امیران که شیرخان نیز بتقاضاي ناموس وقت رفاقت سلطان محمود رفته بود بعضي محال صوبهٔ بهار را در اقطاع او مقرر نموده عهد نامه نوشته دادندکه بعد تسخیر جونپور که در تصرف جغته آمده بود صوبهٔ بهار بالتمام تعلق بشیرخان داشته باشد بعده - باتفاق بجونپور رفته امرای جغت آشیاني را هزیمت داده تا لکهنو بتصرف در آوردند - جنت‌آشیاني از شنیدن غلبهٔ افاغنهٔ طرف بهار از کالنجر خود را بمقابلهٔ سلطان

محمود رسانیدند چون نائرهٔ قتال از هردو طرف شعله‌آور گردید شیرخان بخدمت حضرت آشیانی باظهار حق نمک و عبودیت موروثی فردوس مکانی پیغام داد که وقت جنگ بعد دست و پا زدن خودرا بکنار کشیده باعث هزیمت و شکست فوج اعادهٔ خواهم گردید و مطابق آن بعمل آورد - و سلطان محمود غارت خورده همه اسباب ریاست غارتی برباد دادهٔ خود را بهدایهٔ زمیندار بیسه رسانیده در گوشهٔ مهجوری گردید هوس سلطنت از دل بیرون نموده در اندک مدتی رخت هستی از دار فانی بربست - و حضرت آشیانی متوجه آگره شده میرزا هندی (48) بیگ را که از دوستان شیرخان گفته می شد و در مصلحت جنگ و هزیمت دادن شریک بود بموجب قرار برای سپردن قلعهٔ چنار نزد شیرخان فرستاد چنانچه در محل خود نقد تحریر آمده بعذر عذر آمیز جواب شنیده مراجعت نمود حضرت آشیانی خود متوجه تسخیر قلعهٔ چنار شدند شیرخان عرضه داشت مشتمل بر اظهار حقوق طرفین همراه قطب خان پسر خود فرستاد چنانچه بتحریر آورده چون رفتن حضرت طرف احمد آباد ضرور گردید شیرخان عرضهٔ فرصت نمدید موافقت ایام خالی دیده از سر نو با حکام بنگاله و بهار جنگها نمایان نموده سلطان محمود بنگالی را با دیگر سرداران آن طرف زخمی ساخته هزیمت داده اکثر اطراف شرقی را بتصرف خود در آورد - درین ضمن فتح قلعهٔ رهتاس را که بتصرف هیچ بادشاه دهلی و بنگاله

(48) در تاریخ فرشته امیر هند و بیگ نوشته ●

نغامده بود برهنمائي تدبير بخاطر آورده براجه هركشن نام كه حاكم موروثي آن قلعهٔ ملك رعيت گفته ميشد پيغام داد كه بر من معليه زور آورده‌اند و اگر اين ملك بتصرف خاندان امير تيمور در آيد قلعه در تصرف تو ماندن محال است مرا چنان در خيال رسيده كه چون ماهيي براي نگاهداشتن ناموس و خزانه ندارم ميخواهم كه اگر تو فرزندان و عيال مرا با زري كه همراه بردن خلاف راي صواب است در قلعهٔ جا دهي بخاطر جمعي بمقابل مغلان رفته شرفتهٔ آنها را از تعلقهٔ ملك خود و تو دفع نمايم در صورت غالب آمدن تا باقي عمر مرهون احسان تو خواهم بود و اگر قضيه قسم ديگر رو داد مال و عيال من از دست تصرف و ملكت و عبديت جعته محفوظ خواهند ماند و ناموس و مال مرا از خود تصور نموده در ظل عطوفت خود نگاه خواهي داشت - راجه اول از قبول ابا نموده آخر بطمع زر و مال كه وبال جان و خانمان چندين هزار خاندان كهن سال گرديده بعد از اطاعت شير خان صرفهٔ كار خود ندانسته فريفتهٔ عذر او گشته بفرستادن قبائل و اسباب و مال زيادتي مادون ساخت • بيت •

بدوزد طمع ديدهٔ هوشمند • در آرد طمع مرغ و ماهي به بند

شير خان بعد از فرستادن اقسام تحف و هدايا براي هريكي از كارپردازان راجه حتي دربانان باظهار آنكه مهم صعب در پيش دارم نميدانم مآل كار چه رو دهد شرم و ناموس مرا در حيات و بعد ممات از خدمهٔ خود دانند اميدواريهاي زياده داده هزار دولي به تفاوت برده و ريدست كه براي سواري محل خاص و خواص و شاگرد

پیشه می باشد ترتیب دادهٔ در هر دولی دو جوان امرد ملباس
زنان و در چند دولي پیر زالان سال خوردهٔ و عمر باخته با رخت
و زیور باشتهار مادر و جده وعمه که در صورت تفحص پردهٔ از
روی کار بر نخیزد نشاند و زیر پاي هر جوان تیغهاي آبدار گذاشته
با گاوان و کهاران و مزدورهاي پر از بار وخریطهاي زر که در نظرهاي
طامعان نمایان وفي الحقیقت همه مصالح جنگ و قلعه گیري بود
پیش و پس دولیها جلوه داده داخل قلعه نمود و خود بشهرت
رسانیدن عورات و رخصت شدن از دروازه ها با چندي از سواران
پیکار جوي کار آزموده بر سر دروازه رسید و بعد تجسس چند دولي
پیر زالان و جوانان ساده رو دربانان را برعایت سابق ولاحق راضي
ساخت که دیگر با دولیها کم وکاوش زیاد ننمایند و همین که دولیها
داخل دروازهٔ دویم شدند جوانان ساده پرکار با حربهاي پیکار باتفاق
کهاران که اکثر از افغانان یکه بهادر بودند و حمالان بار با چوبهاي
که در دست داشتند بر دروازه بانان ریخته و کشته در چشم برهم زدن
دروازه را بتصرف آورده برروي چشم براهان مژدهٔ فتح الباب
وا نمودند - و شیرخان که از موافق افتادن تقدیر با تدبیر در جامهٔ
خوشوقتي نمی گنجید نقاره زنان داخل قلعه گردید و باتفاق
شمشیرکشان بجان راجپوتهای غافل افتاده بکشتن و بستن پرداختند
حتی پیر زالان آنها زیاده از بعضی مردان جوان شرط زنانگی و تردد
بجا آوردند - راجه بعد خرابي بصرهٔ از مآل کار آگهي یافته سوای آنکه
بوسیلهٔ فرار جان بسلامت برد دیگر چارهٔ کار ندیده سراسیمه وار
افسوس کنان از راه غیر متعارف با چند هوا خواه بدر رفته رو

بگریز نهاد و چندان قلعه به چنین عدر و حسن تدبیر سراپا ته وبر
می‌تردد جنگ سپنگ اطاعت در آمد - و بعد از چندین کارزار که با
حبت آشنایی و امرای نامدار چفته نمود دفعةً حادثهٔ عظیم
بران صاحب دبهلم یعنی حبت آشنایی که ذکر آن گذشت روداد
که قلم سوخته زبان را بتکرار تذکار آن آشنا نمودن حالی از اثر ملال
ندانسته بحاصل کلام حادثات آسمانی می پردازد - که حبت آشنایی
بعد شکست مرةً اخری ازادهٔ پنجاب و کابل پیش گرفتند و شیر
شاه بطریق مسایعت تا لاهور تعاقب نمود - بعده که حضرت حبت
آشنایی راه سند اختیار نمودند شیرشاه به بندوبست آن ملک
پرداخت و اکثر افغانان بلوچ آن نواح آمده بشیر شاه رجعی گردیدند -
و بعد ملاحظهٔ آن سر زمین قلعهٔ رهتاس (49) را درانجا احداث
نموده خواص خان و هیبت خان نیازی را آنجا گذاشته طرف دهلی
مراجعت نمود - می خواست که به تسخیر و بسوی آگره و توابع آن
پردازد، درین ضمن خبر شنید که خضرخان منصوب کردهٔ او که در بنگاله
گذاشته بود دختر پادشاه بنگاله را بعقد خود در آورده طریقهٔ سلوک
سلاطین اختیار نموده - دفع آن مادهٔ فساد را برارادهٔ دیگر مقدم داشته
بآن طرف شتافت - بعد استیصال خضر خان قاضی فضیلت (50)

---

(49) این رهتاس عدر اول است چه رهتاس اول قریب سهسرام
بوده است و رهتاس ثانی در پنجاب عربی دریای جیلم می باشد *
(50) در یک نسخه اصل و تاریخ فرشته نامش قاضی فضل نوشته
اما در طبقات اکبرشاهی نامش قاضی فضلت نوشته *

نام را که در السنه بقاصي فصيحت زبان زد بود بجای خضر خان منصوب ساخته در سن نهصد و چهل و نه [۹۴۹] باگره آمده از بندوبست آنجا فارغ شده سکه و خطبه بنام خود نموده متوجه تسخیر مالوه گردید و بگوالیار رسید - ابو القاسم قلعه‌دار منصوب کرده احمد آشنایی و شجاع خان (51) امیر شیر شاه که بقصد تسخیر و محاصرهٔ گوالیار پیشتر رسیده بود آمده شیر شاه را دیدند - و بعد تصرف گوالیار چون بسرحد مالوه رسید ملوخان حاکم مالوه از راه اطاعت باستقبال آمده بعد تسخیر مالوه فراري گردید - و شیر شاه حاجی خان را در مالوه گذاشته خود متوجه قلعهٔ رنتهنبور گشت - و ملو خان بار با لشکر بر سر حاجی خان آمده مالوه را به تصرف خود در آورد - و شیرشاه قلعه رنتهنبور را از منصوبان سلطان محمود بصلح گرفته خود را باگره رسانید - بعد انقضاي یک سال در آگره خبر رسید که پورنمل نام راجپوت بدعوي ارث علم بغي در نواح قلعه راي سین برافراشته و دو هزار دختر بارسیده و رسیدهٔ هندو و مسلمان را بزور نموده داخل محل خود ساخته شیرشاه بقصد تنبیه او روانه گشته قلعهٔ رای سین را محاصره نمود - هرچند خواست بران قلعهٔ پورنمل دست نیافت - آخر چارهٔ کار دران دید که بقول و عهد و آمان قلعه را ازو گرفته بفتوای فضلا بر سر پورنمل تاخت - باوجودیکه پورنمل نظر برعهد و پیمان غافل بود

---

(51) دریک نسخهٔ اصل و تاریخ فرشته شجاعت خان و در باقي نسخ اصل و تاریخ داودی و طبقات اکبر شاهي شجاع خان نوشته و هو الصحیح *

با چهار هزار راجپوت و فیلان مستعد جنگ شده اول زن و اطفال را کشته خیمه و خرگاه و همه مال و امتعه را سوخته تهیئت مجموعي خود را بر سر شیرشاه زده چنان جنگ رستمانه نمود که خرمن عمر چندین هزار راجپوت و افغانان بباد فنا رفت - و مکرر کار بهزیمت شیرشاه انجامید و فیلهای کوه پیکر ازپا در آمدند آخر کار طعمهٔ شمشیر افغانان گردیدند *

بعده شیرشاه که باگره آمده بقصد تسخیر مارواڑ روانه شد چون نزدیک راجهٔ مالدیو راجهٔ مارواڑ که پنجاه هزار سوار راجپوت داشت رسید تا یک ماه در سرحد اجمیر جنگ و مقابله روداد - بعده از طرفین آدم بسیار بکار آمدند و فتح آن دیار دشوار مي نمود باتفاق زمینداران دیگر آن حدود که با راجهٔ مالدیو که به غصب آن ملک را از جد و آباي آنها متصرف گشته بود عداوت باطني داشتند خطوط هندوی مشتمل بر اظهار ساخت و خصوصیت بنام امراي مالدیو نوشته چنان تمهید بکار بردند که خطها بدست راجه آمد و راجه از امرای خود بدگمان شده در فکر فرار افتاد - درین ضمن گویند نام امیر نامي راجه که یک خط بنام او نیز بود و محرک پیش بودن راجه بیش از همه او میگشت و این معنی زیاده مادهٔ وسواس راجه مي گردید از راه اظهار عقیدت و اثبات تمهید شیرخان باوجود فرار اختیار نمودن راجه مقابل افاغنه آمده چنان جنگ بي سردار نمود که چندین هزار تن را بي سر و سردار ساخت - و در هزیمت دادن لشکر شیرشاه که مکرر پس پا شده بار مقابله نمودند هیچ نمانده بود که دران محل گروي دار و

گیر و متفرق شدن لشکر جلال خان جلوانی که بشجاعت و جلادت
شهرت داشت از راه دور رسیده جلو ریز خود را بر سر راجپوتان زده
هزیمت داد و فتح نصیب شیر شاه گردید - چون در مارْوار سوای
باجری دیگر جنس غله کم میشود شیرشاه بعد فتح مکرر می گفت
که برای مشت باجری ملک بدست آورده هندوستان را بباد داده
بودیم - و راجهٔ مارْوار را که عذر شیرخان و نمک حلالی امرای
خود یقین گردید افسوس بسیار خورد - اما باز بر تصرف ملک
قادر نگردید ه

شیر شاه بعد تسخیر مارْوار و نسق آن جا بقصد تصرف قلعهٔ
چتور لشکر کشی نمود آخر کار بمصالحه دارومدار کرده سکه و خطبه
بنام خود قرار داده ملک برادای آنجا واگذاشته برسر قلعهٔ کالنجر
آمد - و راجهٔ آنجا از شنیدن بدعهدی و غدر که با راجه پورنمل
و دیگران از افغانان بعمل آمده بود محصور گردیده بجنگ پیش
آمد و محاصره بامتداد کشید - روزی که کار بمردم قلعه تنگ گردید و
امید فتح بصمیم و شام انجامید و شیرشاه برسر باروت خانه ایستاده
ترده نموده حقهای آتش بار در اندرون قلعه می انداخت از
اتفاقات و اثر سم کلام ربانی که مکرر با حدت آشنایی درمیان
داده مرتکب خلاف آن گردیده بود یک حقه بر دیوار قلعه خورده
برگشته میان باروت خانه و دیگر حقها افتاد و در چشم برهم زدن
شیر شاه از صدمهٔ آتش با چند امیر نامی دیگر سوخته گردید - چون
پارهٔ از اثر حیات بی ثبات مانده بود هر نفسی که می گذشت از
دم واپسین غنیمت دانسته خود را بمورچال رسانده لشکر را تاکید

و ترغیب احمای حدر حود و حهد در کار تسخیر مي دمود - تا آنکه آخر روز دوازدهم ربیع الاول سنه دهصد و پنجاه و دو [۹۵۲] حدر فتح قلعه شنیده ودیعت حیات نمود * * بیت *

برو از حادثهٔ گردون بدر و باش مطلب
کین سیه کاسه بآخر بکشد مهمان را

سوای ایام خروج و سلطنت ملک شروي پنج سال سلطنت هندوستان نمود - مدان قوم خود در عقل و راي صائب و شجاعت امتیاز تمام داشت - آثار خیر بسیار گذاشته - گویند مابین راه بنگاله و تا اکبرآباد و ماندو وسنپت که مسافت بعید است برای مسافران مسجد و چاه پخته ساخته و در مساجد مودن و جاروب کش نمدد وظیفه مقرر نمود - و در سراها طعام پخته وحام برای مسافرین ومترددین مسلمین و هنود قرار داده جهت پختن آن غلامان و نوکران نگاه داشته بود - گویند آش پزان سراهای هند که به بهتیاره و بهتیاري زبان زد مردم هند گردیده اند از اولاد همانها مانده اند - و مقرر نمودن اسپان سرکار در سراها برای زود رسیدن اخبار مختلفهٔ روزگار بدربار بطریق ڈاک از اختراع اوست - و مابین راها اشجار میوه دار و درختان سایه دار برای آرام مسافران نشانده شهرت نیکنامي خود داده بود (زآتس مرد) تاریخ وفات او یافته اند *

ذکر سلطنت اسلام شاه عرف سلیم شاه
از سلسلهٔ شیر شاه

در وقتی که شیرشاه رخت هستی از این سرای فانی بربست عادل خان پسر کلان او که ولی عهد بود در حضور نبود - در قلعهٔ رنتهنبور مقام داشت - امیران از ملاحظهٔ فساد اهل عناد جلال خان را که نزدیک توابع پتنه بود بطلب طلب داشته بر تخت نشاندند - و مخاطب باسلام شاه که از کثرت استعمال زبان اعیان بسلیم شاه معروف گردیده ساختند - و اسلام شاه بعادل خان برادر بزرگ عریضهٔ مشتمل بر تعزیت و اظهار عذر آنکه بسبب تجویز امرا که شما دوردست بودید مرا طلبیده بر تخت نشاندند ناچار قبول نمودم - خودرا زود برسانید و مرا مطیع خود دانید - فرستاد - و خود متوجهٔ آگره گردید - و باز خطی به برادر کلان متضمن بر انتظار مقدم شریف نوشت - عادل خان به قطب خان و عیسی خان نیازی امرای حضور خطی نوشت که در آمدن من چه مصلحت میدانند و به جلال خان نیز پیغام داد که اگر سه چهار امرای معتبر آمده مرا تسلی داده ببرند باعث رفع وسواس خواهد گردید - اسلام شاه چهار امیر حضور را نزد عادل خان روانه نمود - آنها نزد او رسیده قرار و عهد نمودند که بعد ملاقات روز دویم رخصت اورا با جاگیر هر مکانی که خواهد بگیرند - بعد ملاقات که سر راه واقع شد جلال خان

در اظهار تپاک اتحاد زیاد نسبت به برادر بزرگ با کلمات عذر خواهي عذر آمدن بمیان آورده تا آگره همراه بودن تکلیف نمود - و روز داخل شدن قلعهٔ آگره هرچند تمهید آنچنان بود که زیاده از سه چهار نفر همراه برادر نگذارند اما امیران همراه او بزور بازو وپهلو با جمع کثیر رفاقت نمودند - اسلام شاه چون دید که تمهید پیش نرفت برای دفع ظن بچاپلوسي در آمده گفت بنابر ضرورت تا امروز افاغنه را باخود رام ساخته نگهداشتم الحال تخت و لشکر را بتومي سپارم و دست اورا گرفته بزور برتخت نشاند - عادل خان که در اصل عیاش بي‌جوهر بود ارادهٔ روباه بازي برادر را دریافته قبول نکرده ازتخت برخاست - و اسلام شاه را برتخت نشانده اول خود سلام مبارک باد بجاآورد - و امرا از سرنو نفرمودهٔ عادل خان شروط ایثار و نثار سلطنت بعمل آوردند - درین حین عیسی خان و خواص خان باسلام شاه عرض نموده جاگیر بیانه برای عادل خان مقرر کرده رخصت او حاصل نمودند - و عیسی خان و خواص خان همراه او مقرر شدند - بعد دو ماه غازي نام را با زنجیر طلا برای مقید ساختن عادل خان تعین کرد و خواص خان مطلع شده غازي را گرفته همان زنجیر در پاي او انداخته بحضور روانه نمود - بعده میان هردو برادر و امیران نزاع ظاهري و باطني بطول انجامید و مکرر بمحاربه و صلح منجر گردید - و باوجود عادل خان شکست یافته طرف پتنه رفته چند گاه مفقود الاثر گشت - میان امرائي همراه او که رفاقت عادل خان میسر نیامد و اسلام شاه جنگ و نزاع باقي بود - اگرچه تحریر تفصیل آن طول کلام منجر میگردد اما مجمل این ذکر آنکه چون

خواص خان با جمعي از امرا طرف پنجاب رفته علم بغي برافراخته
بود سلیم شاه بدهلي آمده قلعهٔ تعمیر کرده محمد همایون
بادشاه را از سرنو از گچ و سنگ ساخته متوجه لاهور گردید - خواص
خان با اعظم همایون و لشکري که مضاعف فوج اسلام شاه
بود آمده بمقابله پرداخت - آخر خواص خان جنگ با نموده
طرح داده هزیمت نمود - اما دیگر نیازیان بعد حرکت مذبوح
شکست یافته متفرق شدند - اعظم همایون ازان میان بشهرت
صلح و ملازمت با ده کس از لشکر خود جدا شده خود را بسلیم
شاه رسانده قصد نمود که حربه برسلیم شاه انداخته کار اورا
بسازد - آخر کاري بساخته خود زخم برداشته بدر رفت - و سلیم شاه
عقب نیازیان فوج تعین نموده بآگره مراجعت نمود - و ازانجا
بگوالیار آمد - و روزی عثمان نام بحضور سلیم شاه آمده شمشیري بر
شجاع خان که امیر نامي بود بسبب عداوت قدیم انداخته بدررفت -
شجاع خان باشارهٔ سلیم شاه دانسته از گوالیار برخاسته به مالوه
رفت - سلیم شاه تا مانده و تعاقب نمود و با شجاع خان و اعظم همایون
و عیسی خان قریب بیست هزار سوار فراهم آورده بعد محاصره
و محاربه نیازیان هزیمت یافتند - و مادر و عیال اعظم همایون اسیر
گردیدند - و نیازیان طرف پنجاب آمده بار پناه به کهکران بردند -
سلیم شاه بآن طرف آمده دوسال باکهکران و نیازیان مقابله داشت و
نیازیان باز هزیمت یافته پناه بحاکم کشمیر بردند و اعظم همایون و
سعید خان و شهباز خان بقتل رسیدند حاکم کشمیر سرهای آنهارا نزد
سلیم شاه فرستاد و سلیم شاه مراجعت نمود - درین اوان میرزا کامران

که بعد از مراجعت جنت آشیانی از ایران تا کابل هزیمت یافته بود چنانچه انشاء الله العزیز باحاطهٔ قلم خواهد درآمد پناه بسلیم‌شاه آورد و سوای آبرو باختن و جهت ماندهٔ ندیده ازانجا نیز فرار نمود - و سلیم شاه طرف دهلی روانه گردید - و خواص خان چون از طرف سلیم‌شاه که دران ایام بقتل و بند اکثر امرا میکوشید متوهم بوده پناه بتاج‌خان حاکم سنبهل برد - و تاج‌خان سر اورا بعذر بریده نزد سلیم‌شاه فرستاد و خواص خان را در دهلی آورده مدفون ساختند - و از اولیا محسوب میدانند - و بعد قتل خواص خان دنبل بسیار در نشستگاه سلیم شاه برآمد و دیگر عارضات بدنی علاوهٔ آن گردید تا از پی دار فنا رخت هستی بربست - نه سال سلطنت نمود - مابین دوسرا از سراهای شیر شاه سرای دیگر ساخته بدستور پدر طعام پخته و خام مقرر نموده بود * بیت *

در ین زمانه بهار و خزان هم آغوش است
زمانه جام بدست و جنازه بردوش است

ذکر سلطنت مبارز خان که بعادل پادشاه عرف عدلی شاه موسوم گردید

گویند سلیم شاه ازبي بي بائي (52)نام منکوحه پسري داشت فیروز خان نام - و مبارز خان نام که برادر زادهٔ شیر شاه و برادر زن سلیم شاه می‌شد صاحب داعیه بود سلیم شاه از وضع او واقف شده اکثر در خلوت بزن خود میگفت که اگر پسر خود را دوست میداری و حیات و سلطنت اورا میخواهي رضا ده که برادر ترا از میان بردارم و اگر محبت برادرت بر فرزندت غالب است اختیار داری - زن برادر خود را ازان سوی ظن بری دانسته راضي نمیگردید - بعد وفات سلیم شاه امرا بموجب ولي‌عهد بودن فیروز خان را بر تخت نشاندند - بعد دو روز مبارز خان با اخوان بقصد قتل فیروز خان بمحل درآمد مادر فیروز خان اطلاع یافته نزد برادر آمده هرچند بالحاح و زاری شفیع پسر گشته می گفت که مرا با پسر بگذار که بدیار دور دست رویم و الا بفرما زنده مقید ساخته نگاه دارند و آنقدر گریه نمود که از اشک او دامن مبارز خان تر گردید اما فائده نه بخشید * شعر *

---

(52) درین نام بسیار اختلاف است در تاریخ داودي ماهي در تاریخ فرشته بایي درطبقات اکبر شاهي و منتخب التواریخ بائي و در یک نسخه اصل مابي ودر دیگر بائی نوشته و الله اعلم به *

نفس در آینهٔ آهنی کند تاثیر
سخن نمي‌شنوی ظالم این چه سنگ دلیست

مبارز خان سنگ دل آن طفل را بکشت و خود را بمحمد شاه عادل مخاطب ساخته بر تخت دهلی جلوس نمود - عوام الناس باثر آنکه عادل را بارتکاب آن خون بیگناه هیچ نسبت نبود به عدلی شاه زبان زد ساختند - و از انکه بشهوت پرستي و عشرت رغبت تمام داشت و خود هم جوهر قابل سلطنت نداشت مردم ارذال بی استعداد را پیش آورد - هیمون (35) نام موم بقال ساکن قصبهٔ ریواری که شحنهٔ بازار بود بمدد طالع و تقاضای گردون دون پرور وزیر صاحب مدار ومدار علیه مستقل عدلي گردید و خود باپری پیکران دل آرام بشرب مدام و شنیدن نغمه که همه خانه برانداز جان و ایمانند مشغول گشته چند گاه بتقلید صاحب همتان اوباش وضع گشته دیگ همت بیجا بجوش آورده زر وافر بمعنیان و مردم بی سروپا می بخشید و تیرهاي پیکان را از یک تولهٔ طلا ساخته وقت سواري بخانهاي مردم انداخته حکم نموده بود هرکه آنرا مي آورد ثلثان قیمت آنرا بدو میداد - و ظریفان خوش طبع هند بارجود انواع رعایت که درحق مسخرهٔ پیشگان بذله گوي می نمود عدلی را باندهلی که بزبان هندي کور باشد بنظر بر کار هاي بی موقع او که کور باطنان میدمایند مبدل ساخته مي گفتند - تا آنکه درنظر اعیان و همقومان اورا وقار و اعتبار وبردباري سلطنت نماند و درهرگوشه

---

(53) در بعض نسخ اصل و تاریخ داودی هیمو بلا نون نوشته •

و کنار بحرفهاي خفت آمیز زبان زد بي باکان گردید - و نسق و رونق پادشاهی نماند - و فتنهٔ خوابیده از سر نو بیدار گشت - و امرا سرار اطاعت او پیچیده بطبل مخالفت نواختن پرداختند *

روزی در قلعهٔ گوالیار دیوان نموده بعد مدت در آمده نشسته تغییر و تبدیل جاگیرات و خدمات برهنموني هیمون می نمود - درین ولا فرمود که قنوج را از شاه محمد فرملي (54) تغییر نموده به سرمست خان سربني که از افغانان سگ فروش مشهور شده بود بدهند سکندر خان بن شاه محمد که جوان شجاع و بی باك بود گفت کار ما بجائی رسید که جاگیر مارا بسربنیان سگ فروش بدهند چون گفت و گو بلند گردید پدر او که مرد هموار بیمار بود پسر را از تعدی مانع آمد او در جواب پدر زبان طعن بیغیرتي که او را در زمان شیر شاه در قفص مقید کرده بودند دراز نمود سرمست خان که خود را در قوي هیکلي و بردلي از دلاوران روزگار محسوب میمنود مستانه وار از روي غرور برخاسته باروي سکندر خان را گرفته به نصیحت مشفقانهٔ پدرانه پیش آمده میخواست که اورا بگیرد سکندر خان پیش دستي نموده بکاردی که در کمر داشت اورا بیك زخم از پا در آورد و کار چند کس دیگر که دران گرمی باعانت مقتول و منع او پرداختند بیر بساخت و طرف عدلي

---

(54) در جمله نسخ اصل حرملي نوشته اما در تاریخ داودی و خلاصة التواریخ هند و منتخب التواریخ بداوني و طبقات اکبر شاهي فرملي و در تاریخ فرشته فرملي نوشته *

پرداخت عدلي برخاسته خود را بحرم سرا رساند بعدة كه سكندر خان چند امير نامدار را از پا در آورد و غوغاي عظيم برخاست از دست ابراهيم خان سور شوهر خواهر عدلي بمكان اصلي خود شتافت و شاه محمد فرملي را دولت خان لوهاني (55) بكست تاج خان كراني كه از امراي عمدة بود ازين هنگامه بيدماغ گشته از همان مجلس برآمده بقاره ربان راه بنگاله و چنار اختيار نمود باوجود تعاقب نمودن عدلي مال و متاع و خزانة وافر تا مدلان بسيار كه در محالات خالصه و جامعة عدلي بود متصرف گرديد - آخر هندوان خود را باو رسانده مغلوب ساخت *

درين ضمن ابراهيم خان پسرة عادل خان بتر ارادة نعي نمود وعدلي اطلاع يافته ميخواست كه كار اورا بسازد زن اوكه خواهر عدلي باشد اطلاع يافته اورا خبردار ساخت و ابراهيم خان علانيه طبل مخالفت زده لشكر فراهم آوردة طرف بيانه كه حكومت موروثي آنجا داشت رفته بتاخت و تاراج پرداخته عيسى خان را كه بجنگ او تعين شدة بود شكست دادة برسر دهلي آمده به تسخير در آورد و سكه و خطبه بنام خود نمودة متوجه تسخير آگره گرديدة اكثر بلاد آنطرف را بتصرف خود آورد - و عدلي كه متوجه مقابله و دفع ابراهيم خان گرديدة بود بعد بنزديك رسيدن ابراهيم خان بصلح و موافقت بدش آمدة پيغام داد كه اگر اعظم همايون و بهار خان سرواني و حسين خان جلواني را با چند

---

(55) در تاريخ فرشته لوحاني و در بعض نسخ نوحاني نوشته *

امیر فهمیده کار نزد من نعرستي بعضي کلمات با آنها گفته و شنیده عهدها از طرفین سمان آرد و بوساطت آنها خود را نملازمت رسانده بالمشافهه معذرت نحواهد - عدلي بیخبراز بازی روزگا امیران نامي مذکور را که ارکان سلطنت او بودند نزد او فرستاد ابراهیم خان که دست نعدلي در وقار و سلوک و پرداخت حال امرا و رعایا نیکنام بود امرا را نزبان خوش وعدهای تلافي عهد عدلي از خود ساخت و استقلال سلطنت بهم رساند و عدلي در نامواوقت ایام خود اطلاع یافته راه چنار نطرنق فرار اختیار نمود - و نهمان حدود اکتفا کرده فرو کش ساخت - و ابراهیم خان خود را به سلطان ابراهیم شهرت داده به نسق سلطنت پرداخت - احمد خان سورحاکم پنجاب که خواهر دوم عدلي درخانهٔ او بود برین خبر اطلاع یافته خود را از هم زلف خود کم ندانسته باتفاق هیبت خان و تاتار خان و دیگر امرا خود را سکندر شاه ملقب ساخته با ده هزار سوار از لاهور متوجه آگره گردید - ابراهیم خان که کمال استقلال و تحمل بهم رسانده بود با پنجاه شصت (56) امیر و هفتاد هزار سوار و دبدبهٔ پادشاهي مقابل او روان شد سکندر شاه از راه صلح پیغام نمود که سمت پنجاب را با او گذاشته باقي دیار هند خود داشته باشد سلطان ابراهیم از غرور بسیاري سپاه و امرا قبول ننمود و کار بمقابله و مقاتله انجامید - سکندر شاه علم و علامت همراه خود با امیران دیگر که سردار فوج مقابل ساخته بود داده خود را با جمعي از جانبازان همراز همراه خود

---

(56) ن - دوصد

بکناری کشیده چشم براه عطیهٔ الهي بود - سلطان ابراهیم بعد محاربه بر لشکر سکندر شاه غالب آمده هزیمت داد و لشکر بر سر بهیر و خیمهٔ هزیمت یافتها رسیده بتاراج و غارت پرداختند - و سکندر شاه غافل از جای خود حرکت نموده از یک جانب بابراهیم خان در آمد و لشکر هزیمت خورده نیز خبر یافته خود را از طرف دیگر مخالف رسانده تا خبردار شدن ابراهیم خان اثاثهٔ سلطنت اورا با سپاه او برهم زدند و مردم بسیار را بقتل آورده هزیمت دادند - ابراهیم خان طرف سنبهل گریخت و سلطان سکندر متوجه دهلي و آگره گردید و با فتح و نصرت علم فرمان دهي برافراشت *

درین اوان خبر آمدن همایون پادشاه از طرف ایران و محاصرهٔ کابل و تنبیه برادران که بمدد جاذبهٔ تیز رفتاری بتسخیر آن خواهد پرداخت زبان زد خواص و عوام گردید - و هر طرف فتنهٔ تازه برپا شد و سلطان ابراهیم از همون که درین وقت با لشکر فراوان متوجه دهلي از طرف عدلي گشته بود اول دفع سلطان ابراهیم را اهم دانسته محاربه نموده هزیمت یافته خود را به بیانه رساند - و هیمون آمده سه ماه بیانه را محاصره نمود - درین ضمن محمد خان سور حاکم بنگاله را هوس دعوي ملک گیری خاطر رسید بر سر عدلي آمده به تسخیر آن حدود پرداخت - و هیمون از شنیدن آن ترک محاصره کرده خود را بجنگ محمد خان رساند - و سلطان ابراهیم تعاقب هیمون نموده هزیمت یافت بعده بر سر راجه رامچند والي تهنهه رفته بعد جنگ گرفتار گردیده ببادیهٔ عدم شتافت - باقي ذکر عدلي بتحریر خواهد در آورد *

ذکر سلطنت سکندر شاه سور از سلسلهٔ شیر شاه

سکندر شاه سور بعد فتح و ظفر بکمال سرور لوازم سور بجا آورد -
و امرای سور همقوم را فراهم آورده گفت که بزرگان گفته اند
دولت از اتفاق خیزد و بی دولتی از نفاق - سلطان بهلول لودي
و شیر شاه باتفاق برادران بسلطنت دهلي رسیدند * بدست *
مورچگان را چو بود اتفاق * شیر ژیان را بدر آرند پوست
سلطان ابراهیم لودي و عدلي بر خلاف رویهٔ بزرگان بمکافات بد سلوکي
و نفاق ورزیدن با برادران ملک و سلطنت را از دست دادند - الحال
من خود را قابل سلطنت ندانسته التماس دارم که هرکرا شما
قابل این کار دانسته باشید اختیار نمایند - مرا زودی اطاعت دانید -
و الا درین وقت که همایون بادشاه با لشکر جرار خونخوار قزلباش
رسیده ملک از دست رفتهٔ خود را متصرف شده تا کابل از سرنو
به‌تسخیر در آورده - بعد فراغ استیصال برادران متوجه دهلي خواهد
گردید - سلطنت به نفاق مادهٔ خرابي خاندان لودي و سور خواهد
گشت - و بیخ و بنیاد افاغنه ازین دیار کنده خواهد شد - همه امرا
باتفاق قسمها بمیان آورده باظهار رضامندي و اطاعت عهد و پیمان
نموده سکندر شاه را که پسر عموی شیر شاه می‌شد بر تخت نشانده
لوازم تهنیت و نثار بجا آوردند - اما در همان هفته بر سر مقرر شدن

اقطاع و منصب و خطاب گفتگوی عتاب آمیز بمیان آمد - رویهٔ عناد و نفاق مشتهر گردید - و خبر رسیدن محمد همایون پادشاه بهمعنانی ظفر و نصرت به پنجاب و گریختن تاتار خان از قلعهٔ رهتاس و حرکت نمودن هیمون از طرف عدلي براي تسخیر دهلي چنانچه باحاطهٔ بیان مي آید زبان زد هر برنا و پیر گردید - و معا عرائض امرای پنجاب مشتمل بر رسیدن فوج مغلان و متصرف شدن تا سهرند و گریختن افغانان به پناه زمینداران لکهي جنگل رسید - و سکندر شاه با چهل هزار سوار تاتار خان را و هیبت خان را برای سد راه چغته تعین نمود و بعده بمقابل شدن فوجها تاتار خان شکست فاحش یافته فیل و اسپ و آبرو باخته تا دهلي بند نگردید - و سکندر شاه باوجود علم علبهٔ محمد همایون و نفاق قوم خود هشتاد هزار سوار را همراه گرفته با فیلان و توپخانهٔ بی شمار متوجه مغلان گردید باقي احوال بر محل بذکر خواهد در آمد •

ذکر متوجه شدن محمد همایون پادشاه بعد از هزیمت یافتن از افغانان از نفاق انگیزی برادران و رفتن طرف ایران نزد زبدهٔ دودمان مصطفوی شاه طهماس (57) صفوی

چون جدت آشیانی محمد همایون پادشاه را از ناموافقت ایام و شومی نفاق برادران بد فرجام چشم زخمی عظیم در ایام تسلط شیر شاه چنانچه بریان خامه داده رسید - با جمعیت معدود که همه جا شیر شاه تعاقب کنان می آمد متوجه پنجاب شده طرف کهکر رفته مادر محمد اکبر را که از خاندان احمد جام قدس سره بود بعقد در آورده عازم پنجاب گردید - بعد رسیدن لاهور بمصلحت نفاق آمیز میرزا کامران از راه سند و کهکر متوجه ایران و سمت قندهار گشتند و قصد داشتند که چون میرزا عسکری که در قندهار است اگر برخلاف آنچه گذشته نفاق را بهمدمی میرزا کامران باتفاق مبدل سازد بار لشکر فراهم آورده فکر استیصال خصم بدسگال نموده آید - بعده که نزدیک قندهار شرف نزول

---

(57) حاشیه صفحهٔ ۷۰ را باید دید *

فرمودند میرزا عسکری بشهرت استقبال و اعادت در آمده باشارهٔ میرزا کامران بر ارادهٔ شب خون و مکر فاسد کمر بست - حضرت جنت آشیانی بر ارادهٔ برادران اطلاع یافته قصد ایران نموده با معدودی چند از امرای خانه زادان وفاکیش که بروایتی مجموع بهفتاد نفر نمی رسیدند و از عمدهای آنها که رهبر و بانی این سفر خیر اثر گردیدند بیرم خان بهادر ترکمان بود که از ایام عهد فردوس مکانی محمد بابر پادشاه همراه بخم ثانی که دفعهٔ ثانی چنانچه بگذارش آمده از طرف شاه ایران بجمله کومکیان برای دفع شر از بکیهٔ بدخصال همراه بدر رسیده در جنگ معلوبه ازبکان که فرلباس هزیمت یافته بیشتری با سرداران کشته و زخمی شدند بیرم خان بدر زخمی بر داشته بار اران روز سایه وار قدم از رفاقت دودمان صاحبقران بر نداشت - و چندی از خواص و شاگرد پیشه مرحله پیمای سمت مقصود گردیدند و دو نهال سرو جویبار سلطنت پادشاه زاده محمد اکبر در همان سال قدم از کتم عدم بعرصهٔ وجود گذاشته بود همراه بردن او متعذر دانسته با انگه و اتکه در اردو گذاشته بحافظ حقیقی سپرده والدهٔ محترمه اش را با چند دیگر از خدمهٔ محل همراه گرفته اواخر سنه نهصد و پنجاه [۹۵۰] بامداد بدرقهٔ فضل الهی ره نورد سمت ایران گشتند و برادران حق ناشناس صد مرحله از مروت دور اطلاع یافته این معنی را نعمت غیر مترقبه و سر آمد آرزوی خود دانسته بر اثاث البیت ریخته بتاراج بردند - پادشاهزاده محمد اکبر را بقلعهٔ قندهار رسانده باز نگاه داشتن آنجا مصلحت ندانسته بقلعهٔ کابل آوردند - و حضرت جنت آشیانی بعد طی مراحل

بسرحد سیستان که داخل گرم سیر خراسان است رسیده ازانجا در قطعه نمیقهٔ محبت اثر باظهار کمال شوق و اشاره از احوال پر ملال و ارادهٔ خود بخط خویش نوشته بدهم مصحوب قاصد و همراه بیرم خان نزد شاه طهماسپ صفوي روانه ساختند - احمد سلطان شاملو حاکم سیستان خبر یافته بي آنکه حکم شاه باو برسد برادر خود را با بارخانه و دیگر سرانجام شکار و مواکه آن فصل باستقبال فرستاده خود نیز با تهیهٔ ضیافت بخدمت محمد همایون پادشاه شتافت - و شاه مهمان نواز بعد از رسیدن بیرم خان و بمطالعه در آوردن خط آب دیده گشته بمهمان داري بیرم خان پرداخته باظهار شوق تمام بدین مضمون جواب نامه نوشت * بیت *

همای اوج سعادت بدام ما افتد * اگر ترا گذري در مقام ما افتد

و اظهار شوق زیاده نوشته از حضور امراي قاعده دان براي مهمان داري تعین نموده فرمود که در هر منزلي سر راه از ماکولات و مواکه و ملبوسات و اهل نغمه و اسباب عیش و آنچه ما یحتاج بزم سلاطین میباشد با اسپان عراقي و جواهر سرانجام ضیافت و پیشکش موجود نمایند - حتی که سواي نغمه سرایان خوش آواز از امرد و اناث ایران سازنده و مغنیان هند باهتمام تمام در هر منزلي حاضر و مهیا و تیار نمودند - چون بهرات رسیدند سلطان محمد میرزا پسر کلان شاه طهماسپ با شرف الدین اتالیق و دیگر امرا باستقبال رسیده در لوازم تعظیم و تکریم و سرانجام لازم و ملزوم سلطنت کمي نه نمود * و جنت آشیاني سیر باغات و تفرج آب و هواي آن دیار که بر طبع اشرف بسیار موافق آمده نموده در سنه نهصد و پنجاه و یک

[۹۵۱] با شاه ملاقات فرمودند و بکمال گرمي و تپاک ظاهری و باطني فراخور حال مهمان شرائط مهربانی بعمل آمد - گویند در مدت ملاقات از ملاحظهٔ اثر انفعال از احوال افغانان بد مآل حرفي بزبان شاه نگذشت هرگاه خود حضرت آشیاني ذکر سرگذشت بمیان مي‌آوردند شاه بانواع تسلي پیش آمده نمیگذاشت که ازان ذکر کلام و کلمهٔ ملال اثر بر زبان جاری گردد - مگر روزي شاه بتقریب استفسار سبب بر همزدگی ملک نمود - حضرت آشیاني در جواب گفتند که نفاق برادران علاوهٔ همه سرگرداني و موجب دشمنی گردید - در انوقت بهرام میرزا برادر شاه بدستور بزرگان ایران که برادر خورد و پسر خدمت والدین و مهمان سعادت دو جهان میدانند طشت و آفتابه گرفته خدمت میفمود - بعد فراغ برخلاف دستور هند دست بسته مي ایستاد - شاه اشاره به بهرام میرزا نموده گفت که طریقه و آداب سلوک با برادران و فرزندان به چنانست که شما می نمایند - حضرت آشیانی تصدیق قول شاه نمودند - این معني بخاطر بهرام میرزا بارهٔ گراني نمود و در وقت مصلحت سرانجام مدد کلمه و کلام حرف بي مددي باظهار مخالفت مذهب نسبت بحضرت آشیاني بزبان می‌آورد - نزدیک بود که مادهٔ انحراف مزاج شاه گردد اما حضرت آشیاني طریقهٔ ملایمت و فروتني با همه اعیان شاه از دست نمیداد - و سلطان بیگم خواهر شاه و قاضي جهان ● حکیم نور الدین در تسلي و تقدیم خیر خواهي حضرت آشیاني و رفع وسوسه بغایت میکوشیدند و روزی در خلوت بتقریب اظهار فرط محبت اهل بیت نسبت بهمه خاندان امیر تیمور صاحبقران

عاري این رباعي طبع زاد همایون بادشاه را نزد شاه خواندند * بیت *

ماییم ز جان بندهٔ اولاد علي
هستیم همیشه شاد با یاد علي
چون سر ولایت ز علي ظاهر شد
کردیم همیشه ورد خود یاد علي

و نیز تقریبا مذکور نمودند که ابتداء بظاهر علت عاي ماده عناد بعضی امرای چغته و نفاق برادران خصوصا میرزا کامران همین بود که پادشاه اختیار سلطنت باهل ایران داده در اظهار محبت اهل بیت افراط می نمودند - و باعث تقویت مذهب تشیع میگردیدند - و بعد از تقدیم صداقت در خور حالت سلاطین و شاهان که در اکبر نامه بشرح و بسط مذکور است شاهزاده محمد مراد را باتالیقي بداغ خان قاچار و سرداران نامدار دیگر و ده هزار سوار قزلباش سوای کومکي خراسان و صحرا نشینان که موافق رویهٔ ایران چون خدمتکار و عهده دار مدارل آنجا را پیاده طي نمی توانند نمود همراه اکثر سوار قرا خور حالت عوض پیاده سوار مي باشد - قریب به سي هزار سوار جمعیت فراهم آورده - بود و دیگر سرانجامي که لازم سفر در خور حالت و شان هردو طرف بود موجود نموده خود مشایعت نموده مرخص ساختند - جنت آشیانی وقت رخصت قرار چنان دادند که بعد فتح قندهار را بشاهزاده محمد مراد تواضع نمایند - و از راه تبریز مشهد مقدس شده زیارت مزار شاه صفوي نموده وسعادت طواف روضهٔ امام علي موسی رضا علیه السلام و دیگر اولاد امجاد نبوي حاصل کرده

با کوکنه و دبدبه بتوابع گرم سیر رسیده قلاع آنجا را بتصرف آوردند و قندهار را بعد محاصرهٔ شش ماه که میرزا عسکري آنجا بود اوائل ماه رمضان سنه نهصد و پنجاه و دو [۹۵۲] فتح نموده موافق قرار داد بمردم شاهزاده محمد مراد سپردند - بعد از روانه شدن ازانجا خبر واقعهٔ شاهزاده محمد مرادکه درساله بود انتشار یافت - بعضی مردم فتنه جو مصلحت چنان دادند که تا فتح کابل مال و عیال ما در قندهار باشد و سردار و قلعه دار قزلباش باظهار آنکه الحال که قلعه حوالهٔ ما شده بدون حکم شاه احدي را در قلعه جا نمیدهم راضي بنگاه داشتن اطفال و اثقال همراهان رکاب نشدند - و این معني بر مزاج اشرف و امیران همراه گراني نمود - و بیرم خان و دیگر امرای رکاب با هم مصلحت نموده چنان قرار دادند که بهر وجهي که دانند قلعه را باز بتصرف خود در آرند - آخر کار قرار مصلحت بران یافت که جمعي از مردم هند و مغلیه همراه شتران کاه و هیمه داخل قلعه شدند - و پشتارهاي کاه بر سر گرفته چند روز آمد و شد نمودند - بعده روزي اسلحه درمیان پشتارها پنهان ساخته داخل قلعه شدند - غافل دست باسلحه برده دروازه بانان را بقتل آورده دروازه بر روي لشکر که نزدیک قلعه بود وا نمودند - قلعه دار هم ازین تمهید جان بازان خبردار گشته صرفه در جنگ ندیده از قلعه برآمده راه عراق پیش گرفت - و جنت آشیاني قندهار را به بیرم خان سپرده متوجه کابل شدند بعد نزول رایات حوالي قلعه میرزا کامران جان بسلامت بردن غنیمت دانسته بغزنین گریخت و میرزا هندال که بسعادت قدمبوس رسیده بود بتعاقب او مامور گردید -

جنت آشیاني در سنه نهصد و پنجاه و سه [۹۵۳] (58) بفتح و
فیروزي داخل قلعهٔ کابل گشته بعد حصول نعمت دیدار شاهزادهٔ محمد
اکبر و تقدیم شکر الهي بند و بست قلعه نموده محمد علی خان (59)
را در خدمت شاهزاده گذاشته در همان سال بقصد تسخیر بدخشان
و دیگر بلاد موروثي در آمدند - میرزا کامران که اول پناه باوغانان
برده به بی آبروئي ازآنجا برگشته به بهکر نزد شاه حسین بیگ عم
رفته بود - از شنیدن متوجه شدن حضرت آشیاني طرف بدخشان
باز لشکر فراهم آورده بطریق یلغار آخر شب های تار خود را بپای
حصار کابل رسانده انتظار صبح مي کشید وقت وا نمودن دروازه
قابوی فرصت یافته داخل قلعه گردید و چند امیران حضرت
آشیاني را مقتل رساند و باردیگر حضرت آشیاني تشریف آورده در
محاصرهٔ چند روز قلعه را از تصرف او برآوردند همین دستور سه دفعهٔ دیگر
بدستیاري و مدد میرزا عسکري و دیگر میرزایان در غیبت حضرت
آشیاني به تسخیر کابل پرداخته فرار می نمود باوجود مکرر از راه صلح
و ندامت مطیع گشته بعد عفو جرائم جاگیر وآبرو یافته بار بتمرد پیش
آمده فرار نموده بتاراج زمینداران رفته ریش تراشیده گریخته بود آخر
کار گرفتار گردیده مکحول گردید و درسنه نهصد وشصت [۹۶۰] رخصت

---

(58) در تاریخ فرشته نوشته که قلعه کابل دهم رمضان المبارک
سنه ۹۵۲ فتح شده و ماده تاریخ درین مصرعه آورده • ع •
بی جنگ گرفت ملک کابل ازوی
(59) در تاریخ فرشته محمد علي طغائي نوشته •

کعبه خواست - میرزا هندال که بتعاقب میرزا کامران مامور گشته باز برگشته بر حصرف شبخون زده بود مقید[مقتول] گردید - و میرزا عسکری بعد ازمکحول گردیدن میرزا کامران برخصت حضرت آشیانی روانهٔ بیت الله گردیده مابین راه شام و مدینه فوت گشت - و میرزا کامران نیز بعد از طواف بدو پیوست - و ازمیرزا کامران ابوالقاسم نام پسر و سه دختر ماندند که ازان یکي را به فخرالدین مشهدي و دو دختر دیگر را به بني اعمام خود دادند - و از میرزا عسکري دختري مانده بود که بعقد سید یوسف مشهدي درآمد *

حاصل کلام بعد از دفع برادران و بند و بست ملک موروثي سمت کابل اگرچه متواتر خبر فوت سلیم شاه و اختلاف سلطنت میان افاغنه و برهم خوردن نسق هندوستان و تسلط هیمون بر همه افاغنه رسید اما حضرت آشیاني دو دفعه طرف بلخ و بدخشان و کشمیر تشریف فرموده جنگهاي رستمانه که مکرر بدست مبارک شمشیر بر مخالفان زدند نمودند و خود زخم برداشتند باز طرف کابل توجه نمودند - و بسبب بدگماني حاسدان نسبت به بیرم خان بطریق دریافتن صدق مقال غماران طرف قندهار تشریف برده اورا از بین تهمت بري یافته بموجب درخواست بیرم خان را در رکاب آوردند *

چون بتفصیل آن پرداختن از سررشتهٔ اختصار باز مي ماند بر سرمدعاي اصل مي پردازد - که در سنه نهصد و شصت و دو [۹۶۲] شاهزاده محمد حکیم میرزا را با منعم خان در کابل گذاشته متوجه تسخیر دهلي گردیدند - چون نزدیک پنجاب رسیدند از پانزده هزار سوار پیاده در رکاب همایون نبود - باوجودیکه خبر سکندر شاه و خبر

روانه شدن هیمون صاحب مدار عدلي با لك سوار و دو هزار فیل
مي رسید اصلا اندیشه از بسیاري لشکر خصم بخاطر راه نداده مابین
راه ملتان و بجانب قلعهٔ رهتاس بنا کردهٔ شیر شاه را با دیپال پور
و دیگر بلاد که امراي افغانان با لشکر زیاد سد راه گردیده بودند
مفتوح ساخته افغانان بسیار را بقتل آوردند - و بلاهور که نزول رایات
ظفر آیات گردید خبر رسید که تاتار خان و هیبت خان با سي و چهل
هزار سوار تعین کردهٔ سکندر شاه باستقبال مي آیند - بحسب التماس
بیرم خان خود در لاهور توقف فرموده دفع آنها را به بیرم خان
فرمودند - و بیرم خان نزدیك دآب بجواره (60) بان تیره
بختان که از شجاعان نامي بودند مقابل شده باوجود کمال قلت
لشکر چنان تدبیر و شجاعت را کار فرمود که از اقبال و طالع همایون
بمحض شب خون زدن که دیگر امیران را خبر نه نموده با نوکران خود
بر سر آن جماعه تاخته تردد هاي نمایان بروي کار آورد هزیمت
فاحش در لشکر افاغنه افتاد و فیل و اسپ و اسباب بسیار بدست
چغته آمد - بعد فتح و نصرت مراجعت نموده بخطاب خان خانان
یار وفادار سرفرازي یافت - بار خبر رسیدن سکندر شاه با هشتاد هزار
سوار و فیلان بیشمار انتشار گرفت حضرت جنت آشیاني خود
بدولت از لاهور برآمده شاهزاده اکبر را که دوازده سال از عمر آن
نونهال گلشن عز و اقبال نشو و نما پذیرفته با تالیقي و هراولي بیرم خان
بمقابل سکندر شاه که به سهرند رسیده سد سکندر گردیده بود تعین

---

(60) ن - بچواره

فرمودند - بعد مقابله و مقاتله که از امرای نبردآزمای چغته جانفشانیها ظهور آمد و چندین هزار سری سرگردیدند نسیم فتح و فیروزی بر لشکر جنت آشیانی وزید و اعدای بیشمار گرفتار پنجهٔ اجل گردیدند - و سکندرشاه هزیمت یافته با بقیة السیف بکوهستان سوالک گریخت و همین از شنیدن آوازهٔ فتح چغته عنان عزیمت طرف شرقی تافت - و بیرم خان تاریخ این فتح را (شمشیر همایون) یافت - و جنت آشیانی شاهزاده محمد اکبر را باتالیقی خان خانان یار وفادار برای تعاقب سکندر بد اختر و دیگر امرایان طرف لکهی جنگل تعین فرموده خود بهمرکابی فتح و نصرت متوجه دهلی گردیدند - و در ماه رمضان المبارک سنه نهصد و شصت و سه [۹۶۳] (61) داخل دهلی گردیده به نسق ملک برهم خورده پرداختند - و ابو المعالي را حکومت پنجاب و سکندر خان [اوزبک] را ایالت آگره عنایت فرموده روانه ساختند - و علي قلي را برای بند وبست سنبهل و مضافات مقرر فرمودند - و به تردی بیگ خان خلعت حکومت دهلي مرحمت فرموده مي خواستند که خود بدولت متوجه آگره شوند - از بد مددي فلک ناپایدار بتاریخ پنجم ربیع الاول سنه مذکور (62) از بالای بام کبوتر خانه که وقت فرود آمدن متوجه شنیدن اذان گردیده بودند پا بدر رفت و از بالاي زینهای بلند افتادند و یازدهم ماه مزبور وقت غروب آفتاب جهانتاب آمدات

---

(61) الصحیح شصت و دو *

(62) سنه نهصد و شصت و سه *

عمرش بمعرض زوال فرو رفت و طائر همایون بال روحش از قفص تن باشیانهٔ جنت پرواز نموده بمکان اصل پیوست و تاریخ وفاتش (همایون پادشاه از بام افتاد) یافتند - در دهلی مدفون نمودند •

گویند بمرتبهٔ بصلاح و تقدیم اوامر و نواهی الهی می پرداخت که بی وضو نام خدای عزوجل بر زبان جاری نمی ساخت - و در صوم و صلوة و فرض و سنن و تلاوت قرآن تقید تمام داشت - با علما و شعرا صحبت داشتی و مباحثه نمودن دوست داشته فراخور حال هریك رعایت می نمودند - و طبع موزون داشت که در ایامی که بیرم خان را در قلعهٔ قندهار نگاه داشته کابل را مکرر گرفته و استیصال برادران بدمآل کوشیده چند بیتی که از راه توجه باطنی به بیرم خان نوشت بطریق یادگار آن پادشاه عالی تبار بربان قلم میدهد • بیت •

بار فتحی ز غیب روی نمود • که دل دوستان ازان بگشود
شکر لله که باز شادانیم • فارغ از یار و دوست حیرانیم
دوستان را بکام دل دیدیم • میوهٔ باغ فتح را چیدیم
روز نو روز بیرم است امروز • دل احباب بیغم است امروز
شاد بادا همیشه خاطر یار • غم نگردد بگرد یار و دیار
همه اسباب عیش آماده است • دل بفکر وصالت افتاده است
گوش خرم شود ز گفتارت • دیده روشن شود ز دیدارت
در حریم حضور شاد بهم • بنشینیم خرم و بیغم
بعد ازین فکر کار هند کنیم • عزم تسخیر ملك سند کنیم

در تاریخ فرشته مذکور است که هرچند بر عالمیان ظاهر است که حضرت جنت آشیانی بر رویهٔ مذهب برحق امام اعظم رحمه الله

قائم بود اما از آنکه میرزا کامران با حضرت آشیانی نزاع ملکی داشت و حضرت را میل محبت اهل بیت رسول الله نسبت جد و آبای بزرگوار خصوص امیر تیمور صاحبقران موافق عقیدت مسایخ سلف و واصلان حق باورط بود و میرزا کامران طرف داری اعتقاد بعضی متکلمین متاخرین متعصب می نمود و خلاف مرضی حضرت بظهور می آمد برفاقت بیرم خان کلمات مطایبه آمیز در مقابل مکالمهٔ میرزا کامران گفته می شد چنانچه در ایام اواخر شورش شیرشاه که حضرت آشیانی به پنجاب تشریف آورده بودند وقت سواری همراه میرزا کامران بر قبرستانی عبور افتاد سگی را دیدند که بر سر قبر بول می نمود میرزا کامران را نظر بران سگ افتاد متوجه طرف حضرت آشیانی شده گفت که ظاهر این قبر که قبر رافضي بود حضرت در جواب تبسم کنان فرمودند که آری آن سگ سني است - و سوای آن اختیار زمام سلطنت بیشتر به بیرم خان و دیگر مردم ایران که همیشه در ایام سلف بادشاهان هند و دکن دخیل امور سلطنت بوده اند داده بودند - و نسبت خاندان این دودمان عالی نسب با سادات مشهد مقدس و دیگر مردم آن مرز و بوم می رسید این معنی نیز بر اکثر چغته و میرزا کامران گوارا نمی گردید حضرت را بطرف داری امامیه نسبت می دادند - و مجموعهٔ ایام سلطنت بیست و پنج سال و عمر شریفش پنجاه و یک سال بود •

• بیت •

بدنیا دل نه بندد هرکه مرداست • که دنیا سر بسرافسرده و درد است

ذکر سلطنت محمد اکبر بادشاه که بهشت واسطه بامیر تیمور انار الله برهانه می رسد

از چمن اخبار سلاطین گیتی ستان چنان نسیم روایت وزیده که جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی که در ایام هزیمت جنت آشیانی در حصار امرکوت توابع تهته از بطن ملکهٔ نسوان حمیده بانو بیگم مخاطب بمریم مکانی که نسبت شریف منسبهٔ آن بجناب ولایت مآب شیخ احمد جام ملقب به ژنده پیل میرسد شب یکشنبه پنجم رجب سنهٔ نهصد و چهل و نه [۹۴۹] بعرصهٔ وجود آمده و تاریخ ولادت آن گوهر درج صاحبقرانی که ندرت تمام دارد چنین یافته اند * بیت *

لله الحمد که آمد بوجود * آنکه از کون ومکان منتخب است
پادشاهی که ز شاهان جهان * اکبرش نام و جلالش لقب است
شب و روز و مه و سال میلاد * شب یکشنبه پنجم رجب است

بعد از رسیدن خبر رحلت حضرت جنت آشیانی از ین تنگنا و سرای فانی بروضهٔ جاودانی روز جمعه دوم ربیع الثانی سنهٔ نهصد و شصت و سه هجری [۹۶۳] که از عمر شریف آن پادشاه اسکندر جاه سیزده سال و نه ماه شمسی و چهارده سال و چند ماه قمری در گلشن همیشه بهار امید سلطنت نشو و نما یافته بود در قصبهٔ کلانور تعلق صوبهٔ لاهور در طالع جوزا که بنظر سعد

صاحب طالع و دیگر نظرات سعد سعدین و نیرین از خانهٔ دهم ریاست و یازدهم زینت امرای وقت بودند سریر آرای هند گردیدند و منابر عرش پایهٔ مساجد از اسم نامی شریف سر فخر بر اوج نیرین رسانیدند • بیت •

خطیب چرخ را گو تا بخواند خطبه بر منبر

بنام خسرو غازی جلال الدین شه اکبر

و امرای ذوالاقتدار آداب تهنیت و ایثار بجا آورده بعنایات اضافهای نمایان و خطاب مفتخر و معزز گردیدند - اگر خواهد سوانح پنجاه و یک سال آن پادشاه سکندر اقبال مفصل بزبان خامه دهد در جلد کامل علحده نگنجد هر که خواهد بر احوال آن خسرو گیتی ستان اطلاع واقعی یابد رجوع باکبر نامه و تاریخ بداونی عبدالقادر نماید - اما از واقعات عمدهٔ ملکی و مالی فقرهٔ چند بطریق التقاط از تاریخ فرشته و تواریخ معتبر دیگر بتحریر می آرد - خان خانان بیرم خان که حقوق خدمت به واسطهٔ آن دودمان خصوص رفاقت سفر ایران و مقابله و مقاتله در حربهای صعب بر حضرت جنت آشیانی ثابت گشته بود بموجب وصیت والد بزرگوار منصب وکالت ضمیمهٔ اتالیقی و سپه سالاری عطا فرمودهٔ خطاب خان بابا را بر القاب و عنایات دیگر افزودند و فرمودند که اختیار سلطنت و بندوبست عزل و نصب حکومت و ایالت و امارت بلاد و کشتن و بستن و بخشیدن خیر خواهان و بدخواهان این دولت ابد پیوند بعهدهٔ خود شناخته از احدی وسواس در دل خود راه ندهند - خان خانان در ابتدای سلطنت فرامین انتظام و نسق سلطنت بدهلی و اگره و هم جا

فرستاده دران برای منع بعضی محصولات نامشروع که در ایام سابق میگرفتند درج نمود - چون هنوز سلطنت جنت آشیانی که از سر نو تصرف ملازمان چغته در آمد مزاج نگرفته بود و مردم هنگامه طلب و رمیدداران افساد پیشه گشت و گو داشتند که ازین سرای بی ثبات بعالم بقا شتافتند - افغانان خاندان لودی و سور و نیازی که میان هم مخالفت داشتند و از هر گوشه و کنار اطراف شرقی طبل سرکشی بلند آوازه ساخته علم سلطنت برافراخته خود را فرمان فرمای مستقل می دانستند - و سوای صوبهٔ پنجاب مقصودان جنت آشیانی استقلال بهم نرسانده بودند از هرطرف هنگامهٔ فوج کشی و شورش و حرکت افواج انتشار یافت - ابو المعالی که از سادات مشهور ترمد و از مقربان چغته بود از مشاهدهٔ احتلال انتقال سلطنت بفکر فاسد افتاد - خان خانان برارادهٔ او اطلاع یافته اورا مقید ساخته حوالهٔ کوتوال نمود - ابو المعالی قابو یافته گریخت - کوتوال از ملاحظهٔ بازپرس آن خود را هلاک ساخت *

و قبل ازانکه از استیصال سکندر شاه خاطرجمعی حاصل شود خبر رسید که هیمون بقال وزیر و صاحب مدار عدلی شاه بآگره رسیده آگره را بی محاصره و جنگ متصرف گردید - و سکندر خان حاکم آگره از خبر آمد آمد هیمون تاب مقاومت نیاورده از قلعه برآمد و بعده که فوج هیمون تعاقب نمود برگسته بمقابله و مقاتله پرداخت و قریب دو سه هزار کس از جملهٔ فوج و نهیر و دیگر همراهان بقتل رسیدند و زخمی گشتند و در دریا وقت فرار غرق شدند - سکندر خان با معدود چند خود را بدهلی رساند

و تردي بیگ خان حاکم دهلي بیرار شنیدن خبر هیمون بفکر گرد آوري کومکي که در اطراف بودند بپرداخت و در قلعهٔ دهلي هم اگر محصور گردیده در پناه شهرپناه رعایا را بمدافعهٔ آسیب خصم مامور مي نمود و بحضور عرضه داشت ارسال میداشت تا رسیدن جواب با کومک استقامت مي توانست ورزید - اضطراب نمودهٔ بمقابلهٔ هیمون برآمده جنگ بي صرفه نمود - و باندک زد و خوردي که بمیان آمد هزیمت یافته راه اردوی معلی پیش گرفت - و هیمون دهلي را بتصرف در آورده در قلعه و اطراف حکام و عمال تعین نمود - و روزی که بآگره رسید پنجاه هزار سوار با او بودند - بعد تسخیر دهلي قریب لک سوار فراهم آمدند و بقصد مقابلهٔ محمد اکبر پادشاه که بعد ازین بعرش آشیاني بذکر خواهد درآمد روانهٔ سمت پنجاب گردید - ودر همان حالت که خبر هیمون در لشکر عرش آشیاني انتشار یافت معا خبر رسید که خان زمان حاکم میرتهه که از امرای عمده و متوسلان خان خانان بابا بود از شنیدن هزیمت حکام هردو پای تخت و تسلط هیمون تاب استقامت نیاورده روانهٔ حضور گردید - باوجود پیهم رسیدن اخبار موحش اول به تنبیه افواج سکندر شاه که اطراف پنجاب سر بفساد برداشته بودند پرداخته خواستند باستیصال راجه رامچند نگر کوت که از سرکشان مشهور آن صوبه بوم متوجه شوند - راجهٔ مذکور نظر بر بهبود کار و عاقبت بیني خود و ملک و رعایای خویش نموده رجوع بخان خانان آورده بحضور رسیده ملازمت نمود - و بعنایات همان ملک و قلعهٔ موروثي خود و دیگر نوازشات سربلندی یافت *

درین ضمن از نوشتجات کابل بوضوح پیوست که میرزا سلیمان بنی عم عرش آشیانی از بدخشان با لشکر گران برای تسخیر کابل رسیده بود منعم خان حاکم کابل بعد از امتداد محاصره که مکرر از قلعهٔ کابل برآمده دست برد نمایان برعوج خصم نموده تسلط خود ظاهر ساخت - آخر کار نظر بر تقاضای وقت بلطائف الحیل با میرزا سلیمان پیش آمده اورا راضی بدین ساخت که سکه و خطبه بنام او باشد و او به بدخشان مراجعت نماید - عرش آشیانی باوجود هنوز بسن حد بلوغ نرسیده بود ازین هجوم آلام اخبار ناخوش ذرهٔ الم بخاطر نیاورده بسفر و شکار و پیکار خصم مشغول بودند - و بار روزی از سر نو خان خانان را در خلوت طلبیده فرمودند که ما شما را بجای عموی مهربان میدانیم - و در سلطنت اختیار اختیار شماست - و قسم بروح پدر بزرگوار و سر مبارک خود داده فرمودند که در همه امور جزئی و کلی متضمن بر صلاح دولت و سلطنت در بخشیدن زر و ملک و اجرای سیاست محتاج به پرسیدن ما و اذن حاصل نمودن نگسته در اجرای کار ملکی و مالی بکوشید - و در همان اوان که امرا سر رشتهٔ کار از دست داده از ملاحظهٔ وضع روزگار و پیهم رسیدن اخبار کدورت امرا بفکرهای دور از اندازهٔ کار افتاده بودند و صلاح کار و مصلحت ملک درین می دانستند که بدستور عرش [فردوس] مکانی طرف کابل رفته بعد مراجعت گرفتن سلطنت و فراهم آوردن لشکر متوجه تسخیر هند باید گردید و خان خانان بدین مصلحت تن نمیداد - درین حال تردی بیگ که از دهلی هزیمت یافته باعث استقلال هیمون گشته روانهٔ حضور

گشته بود روزی که پادشاه بشکار رفته بودند بخدمت خان خانان رسید - خان‌خانان بحضور خود راه نداده بي آنکه بپادشاه اطلاع دهد و استمزاج حاصل نماید فرمود تردي بیگ را گردن زدند * نظم *

کسي را که دیدی تو در جنگ پشت

بکش گر عدو در مصافش نکشت

و این‌معنی باعث کمال‌نسق و توهم‌خاطر چغته و دیگر امرای هند وعجم‌گردید - اگرچه بعد مراجعت پادشاه خان‌خانان عذرخواه این جرأت گشته التماس نمود که نظر در حلم و خداترسي آن حضرت که اغلب چنین تقصیر عمد او خواهند بخشید درین آشوب که کار سلطنت به سیاست رونق میگیرد صلاح دولت درین دانستم که اورا بسزا رسانم - عرش آشیانی خان خانان را در بغل شفقت گرفته آفرین گفته و تحسین نموده فرمودند‌که مکرر گفته ایم اختیار اختیار شماست - از هیچ‌طرف و هیچ‌ممر اندیشه دردل راه ندهید وگفته و اظهار حاسدان‌صاحب غرض‌را بخاطر نیارید و این‌مصراع خواندند * ع *

دوست کودوست شود هردو جهان دشمن گیر

اما ازین جرأت خان‌خانان نزدیگر امرا و مقربان پادشاهي خصوص ماهم‌آغا که اتکه و مرضعهٔ (؟) پادشاه بود گوارا نه نمود و تخم حسد این در مزرعهٔ دل پرنفاق‌کاشتند - بعده خضر خواجه را که از اولاد سلاطین کاشغر بود حاکم پنجاب نموده متوجه بمقابلهٔ هیمون گشتند و بعد رسیدن سرهند خان زمان را که بخطاب امیر الامرا سرافرازي یافته بود با فوج خان خانان و دیگر امرا هراول نموده پیشتر رخصت فرمودند - و هیمون که بعد تسخیر دهلي و هزیمت دادن منصوبان

حضرت آشیانی با جمعیت لک سوار و هزار و پانصد فیل باستقلال عازم پنجاب بود از شنیدن توجه پادشاه سمت دهلی چند سردار نامی کارزار دیده رزم آزمای را با بیست هزار سوار بطریق هراول مقابل فوج پادشاه گیتی‌ستان مرخص ساخت - هردو فوج نزدیک پانی پت مقابل بهم رسیدند و جنگ عظیم در پیوست - بعد کوشش و کشش طرفین فتح نصیب خان زمان گردید - و فوج اعدایان هر سمت یافته بعارف رفتند - و فیل و اسپ بیشمار بدست مغلان افتاد همین که خبر بهیمون رسید هراس‌تمام در دل او و فوج او راه یافت و به آراستگی‌تمام که قریب پانصد فیل مست جنگی انتخابی را پیش رو داده با توپخانهٔ جهان آشوب که عقب آن هر طرف که بظر کار میکرد جوق در جوق فوج مسلح زره پوش دوش بدوش زینت افزای فوج بودند ترتیب لشکر نموده متوجه مقابلهٔ خان خانان که هراول لشکر عرش آشیانی بود گردید - و ازان طرف سپهداران ایران و توران و نام آوران با جرنهای جان ستان یمین و یسار و یلتمش و قول جا بجا مقرر گشته ازروی صدق و صفا نقدهای جان را برای نثار راه ولی نعمت برکف اخلاص گذاشته تکبیر گویان از هرطرف حمله‌آور گردیدند - و مبارزان صف ربا و دلاوران‌نبرد آزما اسپان بجولان در آوردند و اعدایان جلادت نشان نیز خود نمائیهای مرد ربا بروی‌کار آوردند و نائرهٔ قتال و جدال اشتعال‌گرفت * نظم *

ز غریدن ژنده پیلان مست * گره در گلوی هژبران شکست

در آمد بغریدن آواز کوس * فلک بر دهان دهل داد بوس

بعد کوشش بسیار و کشش بیشمار که کار به هردمت لشکر چغته

رسیده بود و هیمون با جمعی از بهادران همدم و دلاوران همقدم از فوج خود برآمده خواست یکه تاز تا قلب گاه فوج منصور بتازد - و علم شهرت این فتح برافرازد - و غلغلهٔ عظیم درفوج معاند برخاست - خان‌خانان مقابل حملهٔ او تاخت - و زد و خورد عریب بمیان آمد - ناگهان از خانهٔ کمان اقبال تیموریه تیر جان ستان بحدقهٔ چشم آن خیره چشم رسید همان لمحه اسیر سرپنجهٔ نبرد گاه چغته گردید - و افغانان و راجپوتان و میواتیان رو بفرار گذاشتند - و تمام‌فیلان و خزانه و جواهرخانه و دیگر اقسام مال و عدال بدست معاند افتاد - و فیلان و توپ خانه بضبط سرکار در آمد باقي بعاریان معاف فرمودند - و خان خانان هیمون را دست بسته آورده نزد عرش آشیانی حاضر ساخته التماس نمود که بدست مبارك بقصد اجر غزا شمشیری بر فرق نحس آن کافر زنند - بعده خان‌خانان کار آن اجل رسیده را باتمام رساند - و فرمودندکه سر اورا بریده بکابل روانه نمایند - و جسد پلید او بدروازهٔ دهلی برده آویزند بعد این فتح نمایان صداي کوس شادي بلند آوازه ساخته در پاني پت مقام نموده به تداوي مرهم لطف رحمیها پرداخته اکثر بندها را بعطاي اضافه و خلعت و خطاب نواخته جابجا فوجها را براي ضبط ملك و مال و استیصال اعادان بدسگال تعین فرمودند ٭

درین اوان خبر رسید که لشکر شاه اسمعیل بر سر قندهار آمده بدعوي تلافي آنکه امرای همایون قلعه را بموجب قرار و عهد تواضع نموده باز گرفته بودند در محاصرهٔ چند روز بتصرف خود آوردند - این نزاع اول است که برسر قندهار میان شاه ایران و پادشاه هند رو داد ٭

درین ضمن خبر مصاف نمودن خضر خواجه خان حاکم لاهور که با حضرت جنت آشیانی خویشی وصلت نیز داشت با سکندر شاه و هزیمت یافتن بعرض رسید و علاوه بیدماغی قندهار گردید - پادشاه خود بقصد گوشمال آن اعادیان بدمآل عنان توجه طرف لاهور معطوف داشتند - سکندرشاه سراسیمهٔ کار و بارخود گشته پناه بقلعهٔ مال [مان] کوت احداث کردهٔ سلیم شاه برده محصور گردید - و فوجهای منصور رسیده بر محاصرهٔ قلعه پرداختند - امتداد محاصره بشش ماه کشید و مردم بسیار از طرفین کشته و زخمی گردیدند و ذخیرهٔ قلعه رو باتمام آورد - بعده سکندر شاه بعجز آمده التماس صلح و عفو تقصیر بدین شرط بمیان آورد که عبد الرحمن پسر کلان او با فیلان و آلات حرب و دیگر آنچه قابل نذر و ایثار باشد در رکاب آمده نوکری و جانفشانی نماید - و سکندر امان جان یافته رخصت بنگاله یابد - التماس او بدرجهٔ قبول افتاد - بعده که روز بروز اختیار نظم و نسق سلطنت بقبضهٔ اقتدار خان خانان میگردید و آن قدر در مزاج عرش آشیانی جاکرده بود که بشکار رفتن و در شکار گاه بودن و اندرون محل تشریف بردن بی صلاح و استمزاج خان‌خانان صورت نمی‌گرفت - این معنی مادهٔ مزید عناد و حسد معاندان وهم چشمان تنگ چشم می گشت - و شهاب الدین خان و احمد خان نیشاپوری و ادهم خان که پسر و خویشان ماهم آغا می‌شدند باتفاق بعضی امرای مقرب چغته همدم و همراز گشته هرگاه پادشاه را که ایام شروع شباب بود تنها می یافتند کلمات عداوت آمیز و فتنه انگیز بانواع دلائل گوش زد می نمودند - و عرش

آشیانی اصلا گوش بحرف آنها نمی نمودند - هم چنان در مجالس و محافل هرجا جمعی فراهم می آمدند مضمون همین شکوه را مجلس می ساختند - تا آنکه خیمه بخیمه و قهوه خانها این حکایت شکایت آمیز بدریر دوست و بیگانه گردید - و شجرهٔ معلونهٔ حسد و عدوت را بآبیاری عماری و نمامی که گل سرسبد شیطان رجیم است پرورش میدادند - آخر بوسیلهٔ هنگامه طلبان هرزه درای بگوش خان خانان رسید و باعث عالم عالم کدورت خاطر عقیدت اثر او گردید - از اتفاقات در همان ایام عارضهٔ بدنی علاوهٔ الم روحانی او گشت و چند روز بخدمت پادشاه حاضر نتوانست شد - و در همین اوان حکم فیل بجنگ انداختن فرمودند - بعده که فیلان کوه پیکر عفریت هیکل چند کله بریکدیگر زدند فیل معلوب که باختیار فیلبان نمانده بود هزیمت یافته رو به بازار و خیمهای خان خانان شد - و از صدمهٔ گریختن آن فیل و دیدن فیل غالب بقصد تعاقب او و هجوم تماشائیان بجان و مال مردم بازار آفت پامال و دست برد تاراجیان رسید - و غلغله و هنگامهٔ غریب برپا گردید - و نزدیک بود که آسیب بخیمهٔ خوابگاه خان خانان رسد ازین معنی گرانی تمام بخاطر خان خانان روداد - و بگمان ظن بد که آن نیز از نتائج توهم حسد و وسوسهٔ ابلیس پرفن ویران کن خان و مان کهن است بحکم پادشاه و اشاره و مصلحت معاندان دانست - و بماهم آغا پیغام داد که نمی دانم درعقیدت و رسوخیت و فدویت من چه خلل راه یافته که بصلاح بد خواهان دولت پادشاه اشارهٔ و حکم برگذاشتن فیلان طرف بازار فرموده باعث آزار و حیرانی چندین

هنود و مسلمانان گردیدند - و نزدیک بود که تزلزل در خدمهٔ ناموس این بندهٔ بی تقصیر راه یابد - بعد عرض رسیدن بعضی مقربان فتنه جو شعله افروزی عداوت بدین مضمون نمودند که در مقابل آن همه بذل و فضل بادشاه بدین مرتبه سوی ظن بردن نه شرط عقیدت و نمک حواری است - عرش آشیانی اصلا بخاطر نیاورده شمس الدین خان نام امیر نامی را برای تسلی خان‌خانان باظهار تکرار قسم که اتفاقی فیل بآن طرف آمده مع فیل بانان هرچه خواهند بدان سزا رسانند فرستادند - و بعد نزول رایات بدهلی که اکثر از روی لطف و دلبری و خاطر جوئی و خوشی خان‌خانان توجه مبذول می‌فرمودند برای مزید تسلی و رفع مادهٔ ملال بسدت (63) سلیمه سلطان بیگم که خواهر زادهٔ حضرت جنت آشیانی می شد و بحسن صورت و سیرت و صفات حمیدهٔ چند که از احاطهٔ تحریر بیرون است و موزونی طبع موصوف بود با خان‌خانان مقرر کرده بعقد ازدواج او در آوردند - این معنی زیاده از سابق بر خویشان و امرای چغته ناگوار نمود و مزید مادهٔ رشک گردید - خصوص ملا پیر محمد نام شروانی که از فضلای کهن سال دکنی بود و ذکر او در سلطنت نظام شاهی بگزارش آمده و در عهد حضرت فردوس مکانی بسبب رواج مذهب تشیع میان نظام شاهیه براه نمائی شاه طاهر دکنی

---

(63) در تاریخ فرشته نوشته که در موضع جالندر ازدواج سلیمه سلطان بیگم دختر میرزا نور الدین محمد خواهر زادهٔ همایون بادشاه به بیرم خان بحکم اکبر پادشاه واقع شد *

جلا وطن شده و بروایت بعضي مورخین ملا پیر محمد شرواني بدست بهر حال ابتداء آمده نزد خان خانان نوکر گشته داروغهٔ کتابخانه گردید و در سفر ایران رفاقت نموده بدستگیري خان خانان در حرکهٔ بندهاي پادشاهي بپایهٔ امارت رسیده بود با مدعیان خان خانان همدم و شریک شعله افروزي گشته ازین نسبت تاره که باوجود اختلاف مذهب بمیان آمد کلمات نامناسب بهم زباني دیگران بر زبان مي آورد *

درین حال گل تازهٔ دیگر شگفت چون خالي از غرائب نیست به تفصیل آن قلم را رنجه میدارد شاهم بیگ نام جوان ساده روي بود که خالي از ملاحت نبود چند روز در آغاز خوبي و جواني منظور نظر حضرت آشیاني گشته در سلک خواصان در آمده مورد عنایات گردیده بود - بعده که حسن صورت او برشتي سیرت زبان زد خاص و عام گردید حکم اخراج او فرموده بودند - دربنولا خان زمان که باوجود از طرف پدر به شیباني خان ازبک پادشاه توران میرسید و از طرف مادر نسبت او بشرفاي عراق منسوب میگردید که در وقت تاخت خراسان بقید یکي از اولاد شیباني خان در آمده بود و در شجاعت سر آمد تهور پیشگان آن عهد گفته مي شد خانخانان متوجه تربیت و پیش آوردن او گردیده به پایهٔ امیر الامرا رسانیده بود بر خلاف رویهٔ خان خانان که در همه مذهب میکوشید چندان طرفداري مذهب امامیه داشت که در مجلس او اصلا تقیه نبود - بدام عشق شاهم بیگ گرفتار گردید و روز بروز محبت و الفت او بررو زیاده مي گشت تا اختیار

زمام عقل از دست رفت و او بمرتبهٔ مفتون و واله او گشت که اکثر
تواضع و سلوک که مخصوص سلاطین است نسبت او بجا می آورد
و در خلوت اورا بر مسند نشانده خود دست بسته ایستاده شده
شاهم شاهم میگفت - محرمان این راز بوساطت ملا پیر محمد که
مدام رخنه جوی رشتهٔ اعمال خانخانان و متوسلان او بود به بادشاه
رسانیدند - و حکم طلب و اخراج شاهم بیگ شرف نفاذ یافت - و
در خان زمان دل بداغ فراق او مبتلا ساختن دشوار گردید - بدفعه
و رفع آن گفت و گو می کوشیدند - و نصیحت خانخانان درین ماده
نفع نمی بخشید - تا آنکه بتحریک ملا پیرمحمد لشکر بر خانزمان
تعین گردید و خان زمان براهنمائی خانخانان نظر بر مآل کار آن
تبه کار را از خانه بر آورده برج علی نوکر عمدهٔ خود را برای رفع
آن فساد و رسوائی و التماس عفو تقصیر در خدمت بادشاه نزد
ملا پیرمحمد فرستاده شفیع خود ساخت - ملا پیرمحمد بدون عرض
خفت زیاده بحال برج علی رسانده از بالای برج عمارت خود بزیر
انداخت - و شاهم بیگ از خانزمان رخصت حاصل نموده خود را
بجاگیر و تعلق حکومت عبد الرحمن نام که از جملهٔ همدمان و هم زبان
و دست گرفتهٔ شاهم بیگ بود رساند - و او باستقبال و تهیهٔ ضیافت
و مهمانداری کمر بسته سرگرم تردد گردیده شاهم بیگ را باعزاز
تمام در خانه فرود آورد - و در ایامی که شاهم بیگ با خانزمان نرد
محبت می باخت با عبد الرحمن نیز سرگرم نشاط و الفت بود -
خانزمان لولی داشت آرام دل نام که با او هم محبت تمام بهم
رسانده لمحهٔ بی او دل او آرام نمی گرفت - میان شاهم بیگ و آن

لولي نيز الفت بنهايت بهم رسيد - ازآنکه بوي عشق و مشک پنهان نمي توان نمود و عشق اين طائفه که خانه برانداز چندين هزار خانه اند سواي ندامت و ندامي و پشيماني ثمرهٔ ديگر بار نمي آرد خان زمان بر بار و نياز هردو معشوق بي باک اطلاع يافته ازانکه درخاطر داري شاهم بيگ نهايت مي کوشيد آن آرام‌دل را بدل و جان تواضع اين‌آرام‌دل خود نمود - شاهم بيگ بعد وصال چند روزه بدعوي معسومي شيوهٔ عاشقي را موافق حوصلهٔ خود و حال وجمال خويش نديده بعبد الرحمن که اورا نيز نظر رغبت دآن آرام دلها بوده بخشيد - و عبد الرحمن آرام دل را بنکاح خود در آورده بعد ان شاهم بيگ مربي او گشته حکومت جاگير او گرفته روانه ساخته بود - دربدولا که شاهم بيگ مهمان او وارد گرديد آن ملعونه که آخرکار چندين الفتها آمادهٔ انواع فساد ديني و جاني ميگردد از گوشهٔ در و بام باشارهٔ حاجب و ابرو و گوشهٔ چشم پيام محبت ديرينه بميان آورده خود را آراسته بعشوه و دلربائي جلوه داد - چون بي حکم عبدالرحمن بمجلس حاضر شدن او متعذر بود باشاره و راهنمائي آن يارنديم‌شاهم بيگ باظهار محبت زنجيره باف و بي تکلفي که ميان ياران همدم فارغ از رعايت شريعت و غيرت مي باشد تکليف طلبيدن‌آرام دل دران بزم بميان‌آورد - عبدالرحمن از قبول ابا نمود - شاهم بيگ برسماجت برافزود - چون سر خوشي شراب خانه خراب نيز سراول‌آن تکليف بود بگفتگوي ناملايم‌انجاميد و زبانها بطعن بيوفائي مقابل چندان احسانهاي ابله فريب دراز گرديد وکاربه برآمدن شمشير از غلاف کشيد - چون سواران خان‌زمان

که برای رفاقت و رساندن شاهم بیگ همراه آمده بودند دران هنگام رفیق گردیدند - و بفرمودهٔ شاهم بیگ عبد الرحمن را گرفته بسته بیحرمت ساختند - و موید بیگ که بقولی پدر عبد الرحمن و بروایتی برادر کلان او بود خبر یافته با جمع کثیر از اوباشان بر سر شاهم بیگ آمد و جنگ درگرفت و بزخم تیر اجل شاهم بیگ کشته گردید و عبد الرحمن و موید بیگ خان بسلامت بدر برده خود را به پناه ملا پیر محمد که بخطاب پیر محمد خان سرافرازی یافته بود 'برساندند خان زمان که سوختهٔ آتش فراق یار مقتول گردید سررشتهٔ عقل و دور اندیشی از دست داده بقصد کشتن هردو برادر روانه گشت - موید بیگ از شنیدن آن باستصواب پیر محمد خان که فدائی خان زمان را از خان خانان جدا نمی دانست بآب و تاب تمام بعرض پادشاه رساند و خان زمان را خان‌خانان نزد خود طلبیده در دفع کوشید و در همان ایام از درهم اندازی غمازان فتنه جو از مصاحب بیگ خان ولد خواجهٔ کلان که بسبب قرب موروثی خود درخدمت پادشاه و ادعای حقوق سابق سراطاعت بخان‌خانان فرو نمی آورد، نسبت با خان خانان لدا هاي خارج سرزد و خان خانان متحمل آن نتوانست گردید و به پیروي نفس اماره بر قتل مصاحب بیگ خان مبادرت نمود این همه اسباب علاوهٔ بیدماغي و سرمایهٔ نزاع امرای دیگر گردید و بر خاطر عرش آشیاني نیز گراني نمود

• نظم •

خطرهاست در قرب شاهان بسی • که باشاه خویشي ندارد کسي

بعده که از دهلي بآگره تشریف آورده به نسق اطراف پرداختند

پیرمحمد خان که بمرض بغض و حسد دائم گرفتار بود و کمتر کسی را بی آبرو ریختن بخانهٔ او راه نبود اتفاقا مریض گردید خان خانان برای عیادت بخانهٔ او رفت از دربانان باظهار خبر نمودن ادای خلاف ذات بظهور آمد خان‌خانان آزرده خاطر گردیده خواست که برگردد پیرمحمد خان خبر یافته برآمده بمعذرت پیش آمده گفت که دربانان نواب را نشناختند خان خانان در جواب گفت تا حال که شما مرا نشناخته اند بر چوبداران شما چه تقصیر لازم‌توان نمود - معهذا زیاده از یک دو آدم همراه خان‌خانان اندرون رفتن‌نتوانست و این ناخوشی علاوهٔ غبار خاطر سابق ولاحق‌گردید - و کار بجائی کشید که ملا پیرمحمد را بی منصب ساخته چند گاه در قلعهٔ بیانه محبوس نمود آخر بالتماس بعضی روانهٔ کعبة الله ساخت - وبجای ملا پیرمحمد حاجی محمد خان سیستانی را مورد عنایات پادشاهی گردانیده استاد عرش آشیانی مقرر نمود *

درین ایام چون مهم تسخیر قلعهٔ گوالیار که بعد از تصرف حضرت فردوس مکانی از دست افاغنه باز بتصرف راجهٔ موروثی آن قلعه درآمده بود پیش آمد و مکرر فوجها تعین گردید کاری نساختند خان خانان برای رفع ملال خاطر پادشاه اهتمام تسخیر قلعهٔ مذکور بی آنکه دیگری رفیق گردد وخزانهٔ پادشاهی بخرج آید بعهدهٔ خود گرفته بپای قلعه رفته تردد و سعی نمایان بکار برده بنامردی یورش و ضرب شمشیر آن قلعه را بتصرف اولیای دولت در آورد - هم چنان در ملک شرقی که از فساد و فوج کشی افغانان فتنهٔ عظیم برخاسته بود و هیچ امیر برفتن آنصوب اقدام نمی توانست

نمود - خان زمان بامید خطا بخشی بذات خود فوج کشی برای تنبیه آن سرکشان نمود و جنگهای صعب رو داد باوجود افغانان زیاده مثل مور و ملخ بدعوی ارث سلطنت سور فراهم آمدند هرطرف که می تاخت از کشتها پشتها میساخت - تا آنکه چند افغان نامی را از پا در آورد و تا کنار گنگ بآب ضرب شمشیر گرد روی مخالفان را شست و شو داده بتصرف قلمرو عرش آشیانی در آورد - وهم چنان در تنبیه و تادیب میواتیان که همیشه مفسدی و سرکشی بدشهٔ آنها بود و استیصال دیگر سرکشان نواح دهلی و آگره کوشیده در سعی و تردد جانفشانی خود را معاف نمداشت - تاآنکه از سرنو خان خانان مورد عنایات بی پایان گردید - اما معاندان و حاسدان شب و روز در فکر بر انداختن اعتبار و دولت خانخانان و ریختن آبروی او بودند و هر هفته و ماه تمهید تازه بروی کار می آوردند - و آمد و رفت رسائل شاه ایران مصحوب تجار مع تحف و هدایا گوش زد پادشاه می نمودند - تا آنکه ماهم اتکه و ادهم خان کوکه و شهاب خان داماد اتکه باهم همدم وهمراز گشته بخدمت حضرت شاه عرش رجوع آورده اورا نیز بر بعضی مدائح خان خانان که ساخته و پرداختهٔ آنها بود اطلاع داده شریک و معاون خود ساختند - درین اوان چنان مقرر شد که خان خانان را برای انتظام امور ملکی و مالی در آگره گذاشته عرش آشیانی تهیهٔ شکار چند روزه گرفته جانب سکندره برآمدند - و صید افگنان و تفرج کنان کنار آب جمنا می رفتند - تا بسکندر آباد ازتوابع دهلی رسیدند - درین ضمن ادهم خان وماهم اتکه بعرض رساندند که حضرت مریم مکانی والدهٔ

آن حضرت عارضهٔ بدنی بهم رسانده اند اگر بطریق عبادت عنان توجه بدان طرف معطوف دارند بجاست پادشاه متوجه دهلي گردیدند شهاب الدین خان خویش ماهم انگه که در دهلی حاکم بود باستقبال برآمده بعد ملازمت و انثار و نیار بجا آوردن ترسان و لرزان باتفاق دیگر همدمان اشک ریزان بعرض رسانیدند که خان خانان توجه حضرت بدهلي بالتماس ما دانسته مثل مصاحب خان و دیگران کار مارا خواهد ساخت - لهذا التماس رخصت کعبة الله داریم و در مزاج عرش آشیاني اگرچه ازین کلمات خانه براندازنگرانی بهم رسید اما باز از راه لطف فرمودند بخان بابا بنویسند که ما بقلعهٔ دهلی بعبادت مریم مکاني باختیار و ارادهٔ خود آمدیم طی تکلیف این معنی بر دیگران نبرند - بعده درخلوت شهاب الدین خان برفاقت دم کشان بعضي مقدمات ساخته و پرداختهٔ خود را با دیگر مذکورات وقوعی و غیر وقوعي درهم بافته باقسام قسم در مادهٔ خان خانان مع تمهیدات چند که ازان بوي نفاق و مخالفت او بمشام اهل خرد رسد بگذرانیدن شهادت دو سه رفیق همدم قسمی خاطرنشان عرش آشیاني نمودند که خاطر بادشاه را بالکل از طرف خان خانان منحرف ساختند - و کار بجائي رسانیدند که بعد ورود فرمان خان خانان درجواب عرش آشیاني بعنوان معذرت بنیاد نمودن قسم مغلظه و همراه دادن کلام الله مصحوب حاجي محمد خان و دو نفر معتمد دیگر و زبانی آنها پیغام دادن که ازین مقوله که بعرض رسانیده اند اصلا بخاطر عاجز راه نیافته عرض داشت نمود - مقبول نیفتاد بلکه حاملان عریضه و مصحف مقید و محبوس گردیدند - و صدای طشت بدنامی

خان خانان بسعي دشمنان چنان از بام افتاد كه بگوش خاص و عام رسيد - و ذكر اين مقال در السنهٔ دوست و بيگانه بگفتگو درآمد و سر گوشیها بذكر علانيه منجر گرديد - و ايام كامراني بدشمن كامی مبدل گشت - و توجهات و عنايات بادشاه رو بتنزل گذاشت - و بعد تشريف‌آوردن عرش‌آشياني باگره خان خانان براي دفع غبار ملال ولي نعمت تسخير مالوا را پيش نهاد خاطر بلا مدد و رفاقت ديگری نموده از بادشاه رخصت حاصل كرده بآن سمت لشكركشی نمود و مبالغ كلي بخرج در آورد اما از بد مددی ايام و معاندان بد مرحام كه بزميندارانِ اطراف آن مرز و بوم از زبان بادشاه خفيه احكام نوشته برهم‌كار گستند فائدهٔ بظهور نيامد - باز بقصد تسخير ملك شرقي مهم بنگاله بعهدهٔ خود گرفت باوجود سعي و تردد نمايان از ناموافقت امرای دور و نزديك كاري ساخته نشد بلكه بدنامي ديگر كه هرجا مردود عمدًا كارسركار را برهم ميسازد عائد و علاوهٔ گفتگوي سابق گرديد و بهر كاري كه اقدام مي‌نمود بهيچ وجه روي بهبود بنظر نمي آمد تا آنكه ارادهٔ بيت الله را وسيلهٔ رستگاري از زبان بد گويان ساخته التماس رخصت بميان آورد درجهٔ قبول افتاد و مرخص ساخته مير عبد اللطيف قزويني استاد خود را نزد خان‌خانان فرستاده پيغام دادند كه اولا تقاضاي ايام سن و ذوق سير و شكار و عدم تجربهٔ كار رجوع مدار سلطنت بآن خان بابا واگذاشته بوديم الحال مي خواهيم كه خود بدولت متوجه كار هاى ملكی و سلطنت گرديم دوم شمارا هم كه احرام كعبة الله بسته ايد اداي حج بجهات واجب و لازم گرديده بايد كه دست از علائق دنيا كوتاه

نمایند - خان خانان از شنیدن آن پیغام و استماع احکام اطاعت امر نموده علم و نقاره و فیلان و اسپان زیاده مع اسباب تجمل و امارت مصحوب حسین قلي بیگ نوکر معتمد خود روانهٔ درگاه معلی نمود و خود بسرانجام بیت الله پرداخت و بعضي اسباب زیادتي نزد درویش محمد اوزبک که از خویشان خان زمان و دست گرفتهٔ بیرم خان بود و پدر محمد خواجه که او نیز دم از پرورش احسان خان معفوری الله میزد فرستاده راه کعبة الله اختیار نمود هر منزلي که میرسید از تاخت زمینداران و حکام که متوسل بمعاندان آن خان نیک فرجام بودند تصدیع و هرج زیاده میکشید تا آنکه متواتر خبر رسید که مخالفان باشارهٔ مدعیان کمر بر ارادهٔ هلاک او بسته‌اند و اکثر همراهان نیز ترک رفاقت او نمودند - ازین وسواس که دامن گیر او گردید از منزل سانگانیر سي کروهي دار الخلافت مراجعت نمود و بدین بدنامي که بحسب دل بستگي دنیا ترک ارادهٔ حج نموده زیاده مطعون زبان هر زه درازان گشته نمي دانست که مآل کار بکجا منجرخواهد گشت - درین فرصت ملا پیر محمد بموجب نوشتهٔ همدمان خود را بوکالت عرش آشیاني رسانده از سرنو بعطاي خطاب و اضافهٔ منصب و فیل و نقاره سرافرازي یافت و برفاقت دیگر امیران براي تنبیه بیرم خان نامزد فرمودند بیرم خان که مکرر ارادهٔ سفر بیت الله نموده راه نیافته بقدم برگشتگي ایام مراجعت نموده متوجه پنجاب گشته بود که از راه قندهار و مشهد مقدس بعد زیارت مرقد حضرت امام رضا و نجف اشرف عازم بیت الله گردد از شنیدن تعین ملا پیر محمد ناچار براي محافظت

جان و آبرو شروع بنگاه داشت سپاه نموده بفراهم آوردن جمعیت پرداخت و بقصد راه قندهار راه پنجاب اختیار نمود و بعد رسیدن پیر محمد خان نزدیک سرهند آنقدر شکوهٔ بیرم خان و ارادهٔ بغی او بخدمت عرش آشیانی نوشت که آزردگی خاطر اشرف یکی بده متجاوز گردید بعده که عرصه بر بیرم خان تنگ گردید بخدمت بادشاه معروض داشت متضمن برآنکه چون بموجب اظهار و آرزوی حاسدان حقوق خدمت دیرینهٔ سه واسطهٔ آن دودمان پامال تهمت کفران نعمت در خدمت ولی نعمت گردیده و معاندان در حلال دانستن خون رافضی فتوی داده اند برای محافظت جان که در همه مذهب واجب است می خواهم بمدد و رفاقت چندی خود را ازین بلده بجای دهم و هم بدین هندُست که باظهار اهل عرض اسباب بغی آماده میدانند درخدمت آن خداوند هرچند نفس الامر ارادهٔ بدت الله باشد آمدن کفر میدانم و بر عالمی ظاهر است که در خاندان ما ترکان نمک بحرامی بظهور نیامده و لهذا راه مشهد اختیار نموده ام که بعد طواف روضهٔ امام رضا علیه السلام و عتبات نجف اشرف و کربلا و خواندن فاتحه دران مکانهای شریف برای بقای عمر و سلطنت ولی نعمت از سرنو احرام کعبة الله بندم التماس آنست که اگر بنده را در حرکهٔ نمک بحرامان واجب القتل میدانند یکی از بندهای بی نام و نشان را تعین فرمایند که سربیرم را بریده برسر سنان جلوه دهان برای تنبیه و عبرت دیگر بدخواهان دولت بحضور بیارد

گر قبول افتد زهی عز و شرف

و الا سرداری فوج سوای ملای خارجی که از نمک پروردهای نمک حرام و اخراجی مذبسمت دیگر یکی از بندهای درگاه والا مقرر شود - از رسیدن عرضه داشت و اطلاع بر مضمون رفت فرموده پدر محمد خان را طلب حضور فرمودند و شمس الدین خان را بخان اعظم مخاطب ساخته بودند حاکم لاهور مقرر کرده وقت رخصت خفیه فرمودند که اگر اثر بادرمای ی در بیرم خان مشاهده نمایند دفع فتنهٔ او بتر بعهدهٔ خود دانند اما چون ایام برگشتگی طالع و انتهای دولت بیرم خان که هر کمال را زوال است رسیده بود هر طرف که روی می آورد اگر همه برادر حقیقی و فرزند صلبی او بود ازو رو می تافت چندان مکروه خاطر و غبار ملال از طرف همدمان و محرمان و هم زمان قدیم باو می رسید و بمدتی چندان از دوستان نامی مشاهده می نمود که اگر خواهد موافق قول مورخین سلف عشری ازان بر صفحهٔ بیان آرد باعث ملال طبع مطالعه کنندگان میگردد - آنچه اسباب زیاد نزد درویش محمد خواجه و شیر محمد خواجه فرستاده بود که بوقت بکار آید تا وقت حادثه بتاراج تاراجیان در نیاید و برای همان یاران قدیم بماند کار بآنجا برسانیدند که بآنها تواضع نموده خود را و آنها را از بدنامی رهانها نجات دهد بلکه نزد هر کدام که برای طلب بعضی اشیای ضروری یکی از محرمان را فرستاد درحرکهٔ محرمان آورده مقید ساختند و انکار امانت نمودند و عهده داران اسباب را چنان از میان برداشتند که نام و نشان ازان در میان نمانده

و هرجانب که بتوقع ملاقات و استفسار مصلحت رو می آورد ازو رو می تافتند شمس الدین خان بدرجه تعیب همدمان حضور سوای آنکه با بیرم خان برخاش نماید و بربان شمشیر حرف زدن صرفهٔ کار ندانست * بیت *

بقهر خدا چون کسی اوفتاد * همه عالمش پای برسر نهند
چونندکه ادبال دستش گرفت * ستادش گدان دست بربر نهند

تا آنکه با فوج خان اعظم در ظاهر قصبهٔ ماچی بحوارهٔ مقابل نمودن صرور افتاد باوجودیکه جمعی از همرهان که بر آنها وقت کار اعتماد بود جدائی اختیار نمودند دولت بیگ که آنقدر تیر روی ترکش فوج بیرم خان بود با بعضی مردم مشهور دیگر کشته گردید خان اعظم را هزیمت داد و بیرم خان بار با فوج ولی نعمت مقابله و محاربه نمودن صلاح کار ندانسته طرف کوه سوالک روانه گردید عرش آشیانی بعد از شنیدن هزیمت اعظم خان بتحریک بعضی مقربان متوجه لاهور گردیدند - دربن اوان منعم خان از کابل بحضور رسیده بمراتب و خطاب خان خانان سر افرازی یافت و بقصد تنبیه بیرم خان متوجه لکهی جنگل گشتند - چون داخل کوهستان شدند زمینداران آن زمین بمدد بیرم خان فراهم آمده با فوج هراول پادشاه طرح جنگ انداختند - بیرم خان چون دید که در هرصورت با ولی نعمت سوای اطاعت مردود هر دو جهان گردیدن است زمینداران را ازان قصد فاسد مانع آمده و امان خواسته هر دو دست خود بسته دستار ندامت در گردن انداخته در خدمت پادشاه حاضر آمده سر بپای عرش آشیانی گذاشت و بهای و هوی

درد آلود نگریست - آن زبدهٔ دودمان صاحب قران بیرنوفت سر اورا ازراه لطف بدست مبارک برداشته دست شفقت به پشت او گذاشته خلعت خاصه مرحمت فرموده بزبان درربار گفتند که حق خدمت موروثی تو برماست اگر بار ارادهٔ نوکری داری سرکار کالپی و چندیری در اقطاع تو مقرر می نمایم و درصورتیکه درحضور باشی در همه باب از احوال تو غافل نخواهم بود و غم خواری خواهم نمود و اگر ارادهٔ بیت الله داری بعزت و آبروی تمام روانه خواهم ساخت - بیرم خان درجواب التماس نمود که الحمد لله آنچه انتهای آرزوی انسان میباشد در بندگی حضرت فردوس مکانی و جنت آشیانی و در رکاب سعادت بعرصهٔ ظهور آمده و درین تازگی همین مراد دل و مرکوز خاطر بود که بعد دریافت تجدید سعادت پای‌بوس در حصول عفو جرائم رخصت کعبة الله حاصل نمایم نمیدانم که شکر این نعمت که بخواهش دل رسیدم بچه زبان و چه سان بجا آرم و مضمون این بیت بعرض رساند

• بیت •

زانجا که لطف شامل خلق کریم تست

جرم نکردهٔ عفو کن و ماجرا مپرس

امیدوارم که محض از وصل بی پایان قلم عفو بر جرائم و صحیفهٔ اعمال این بنده نامهٔ تبه کار کشیده ممدد ببدرقهٔ فاتحه رخصت بیت الله مرحمت فرمایند - و پنجاه هزار روپیه مدد خرج راه مع دیگر لوازم سفر از روی لطف عنایت فرموده مرخص ساختند - عرش آشیانی بعد فراغ بند و بست اطراف و تنبیه بعضی مفسدان

متوجه آگره گشتند و بیرم خان در سنه نهصد و هفتاد و چهار [۹۷۴] (64) مع فرزندان و معدودی چند که همدران رفاقت نمودند متوجه کعبهٔ مقصود گردیده بعده که به بندر کهنبایت تعلقهٔ احمد آباد رسید و درآنجا چند مقام اتفاق افتاد مبارک خان نام افغان که در جنگ هیمون پدر او از دست بیرم خان کشته شده بود بر هیمونی معاندان خود را رسانده روبرو راه گردیده انتظار فرصت می کشید غافل خود را بر بیرم خان رسانده یک زخم کار او ساخت و افغانان دیگر که درگوشه و کنار مددگار او بودند بر سر خیمه و حادثهٔ او ریخته آنچه یافتند بتاراج بردند و در وقت دم واپسین همین کلمه بعد ادای کلمهٔ شهادت بر زبان او جاری گشت که صد شکر در راه ولی نعمت در سفر بیت الله بدرجهٔ شهادت رسیدم - تاریخ کشته شدن او (شهید شد محمد بیرام) یافته اند و میرزا عبد الرحیم پسر چهار سالهٔ بیرم خان و سلیمه سلطان بیگم و دیگر متعلقان باحمدآباد آمده بمدد بدرقهٔ حاکم آنجا بحضور رسیدند و سلیمه سلطان بیگم را که شمهٔ از اوصاف او بر زبان قلم جاری گشته عرش آشیانی در حبالهٔ نکاح خود در آوردند *

بیرم خان از اولاد علي شکر ترکمان بهار لوئي مشهور بود جد و آبای او پروردهٔ نمک خاندان امیر تیمور بودند و خود خدمت سه بادشاه ازان دودمان نموده در شجاعت و سخاوت و اجرای امور ریاست ضرب المثل آن عهد گفته می شد و طبع موزون

---

(64) الصحیح سنه ۹۶۸

داشت و از اکثر علم با خبر بود خصوص در علم موسیقی موشکافی
می نمود اگرچه بدرم خان بسبب رشک حاسدان که روز بروز
بعلت مزید اعتبار سلطنت در چشم همچسمان تنگ چشم خار
حسد می خلید و کار به تعصب و نزاع می آنجامید و خونهای
ناحق که لازم ملزوم مکدت و ثروت می باشد علاوهٔ مکافات اعمال
او گردید و پنداشت که در مقابل پاداش سیاست از اثر آه
مظلومان قرب سلاطین آخر کار خود می سازد متهم به بغی
ورزیدن گردید - اما بر عقلای ناموس خصوص که تاریخ طبقات اکبری
از روی غور بمطالعه در آورده و از حسن عقیدت و ارادت که ترکان
در حق ولی نعمت دارند واقف است میدانند که ازین سلسله
نمک حرامی کم بظهور آمده - ظاهر است که خلاف عقیدهٔ بعضی
که اورا از اهل بغی می شمارند ازین تهمت بری و پاک بود
و از طرف پادشاه نیز در مادهٔ او قصوری راه نیافته آری معاندان
کار خود ساختند و در اندک فرصت همه بمکافات اعمال رسیدند
چنانچه عنقریب باحاطهٔ تحریر می آید *

القصه در سنه نهصد و هفتاد و شش [۹۷۶] (65) ادهم خان
را بموافقت پدر محمد خان برای تسخیر مالوا تعین فرمودند
و باز بهادر فرمان روای مالوا که در عیاشی و فراهم آوردن اسباب
عشرت شهرت تمام دارد و از خبر آمد آمد فوج پادشاه گیتی
ستان باوجود آگاهی یافتن چنانچه در خلوت نشاط با روپ متی

---

(65) الصحیح سنه ۹۶۹

نام که به طبیعت پدمني بزبان خاص و عام موصوف بود و اشعار هندي بمضمون نازك ادا خوب میگفت و معشوقهٔ او گفته مي شد مشغول بود - وقتي از خواب غفلت بیدار گردید که کار از دست رفته بود - و با چندي از ناموس و خواهر بحالتکه بادر بر همراه بردن روپ متي نگردید طرف جنگل سرکار بیجاگدر (66) که کوهها و مکانهاي ملب دارد و دران ایام داخل سرحد مالوا بود فرار نمود - و ادهم خان بي آنکه کار بکارزار افتد تمام خزانه و فیلان و اسپان و اسباب تجمل و معنیهای حور لقا بدست آورد و بر احوال روپ متي اطلاع یافته رغبت ملاقات او بهم رساند و تکلیف وصال آن صاحب جمال بمیان آورد و روپ متي که عفت ضمیمهٔ صفات دیگر داشت در ابتدا تا مقدور تعذر و جواب ملائم و با ملائم بدش آمده میخواست که دفعه نماید آخر کار دانست که بدون اطاعت امر چارهٔ نیست باظهار عجز و سلوك مهلت یک روز خواسته غسل نموده بتجدید رخت و زیب و زینت و بانواع عطریات خود را معطر ساخته بشهرت ملاقات ادهم خان پرداخت - باختلاف روایات حاصل کلام آنکه قبل ازانکه دست تصرف احدي بدامن او رسد خود را مسموم ساخت - و ادهم خان از جملهٔ اموال چند فیل براي پادشاه روانه ساخته باقي در تصرف خود داشته بقصد تسخیر باقي قلاع آن حدود روانه گردید - عرش آشیاني در

---

(66) در یک نسخهٔ اصل بیجاگهر و در منتخب التواریخ بداونی بیجاگرهه و در تاریخ فرشته بیجانگر نوشته •

متصرف شدن آن همه زر و مال و جنس وافر اطلاع یافته خود متوجه تسخیر همان قلعه که ادهم خان روانه گردیده بود گشتند و بطریق ایلغار با چهار صد پانصد سوار مسافت یکماهۀ پادشاهان که اول ایلغار عرش آشیانی همان بود در کمتر از هفته طی نموده نزدیک قلعۀ کاگرون رسیدند - قلعه دار مع کلید بر آمده ملازمت نمود و لمحۀ درانجا توقف ورزیده ماحضری که قلعه‌دار حاضر ساخت تناول نموده بعطاي منصب و خلعت اورا سربلندی داده همچنان جلو ریز خود را بادهم‌خان که هنوز در راه بود رسانیدند - و ادهم‌خان نظر بر حال ماندن آن همه غنائم از نظر گذراند و ترسان و لرزان به معذرت پرداخت و قلم عفو بر جرائم او کشیده خلعت عطا نموده پیر محمد خانرا حکومت مالوا عنایت کرده باگره مراجعت فرمودند *

درین ضمن خبر رسید که شیر خان پسر عدلي شاه که درین مدت مفقود الاثر بود سی هزار سوار فراهم آورده بملک شرقي درآمده مادۀ فساد و آشوب آن ضلع گردید - خان زمان و بهادر خان برادر او برای دفع آن فتنه مامور و مرخص گردیدند - بعد رسیدن بمقابل فوج افغانان که جنگ عظیم در پیوست دران مصاف ترددات نمایان از هردو برادر بظهور آمد و جمعي کثیر با مردم نامي از هر دو طرف کشته و زخمي گردیدند - شیر خان هزیمت یافت و فیلان پر از خزانه و مال و امتعۀ وافر از هر جنس بدست خان زمان آمد - و وقت ارسال داشتن عرضه داشت فتح اصلا از ذکر غنائم دران درج نه نمود و همه را عوض خون بهاي

همراهان مقتول خود محسوب نمود - چون این خبر از زبان منهیان بعرض رسید دانستند که خلاف داب ازو بظهور آمده - بسپهر قصد شکار سمت کالپی برآمده بهمان طریق ایلغار خود را نزدیک لشکر خان زمان رسانیدند - خان زمان اطلاع یافته باچار باستقبال شتافته از فیلان و دیگر غنیمت آنچه دران جنگ یافته بود پیشکش نمود - و وکالت به خان اعظم مرحمت فرمودند - (67) و تودر مل که در پیشکاری وزارت مامور بود بندوبست و پرداخت ملک که در مقدمات مالی ازو بظهور آمده بر السنۀ خاص و عام هندوستان تا آخر زمان ضرب المثل و مستر کار و بار دیوانیان و امضای بندبست و دو صوبه خواهد بود چند کلمه ازان بر زبان خامۀ صدق بیان میدهد - در سواد اعظم هند مدار کار و بار و خرید و فروخت و جمعبندی محال و تحصیل مال و علوفۀ نوکران راجها و پادشاهان بر پُل سیاه بحساب تنکه بود اگرچه زر سفید مسکوک می شد که آنرا تنکۀ نقره می نامیدند اما مخصوص انعام ایلچیان و مطربان بود و رائج عام نبود و بجای نقره فروخته می شد - تودرمل که از قوم کهتریان بخطاب راجه میان همقومان سربلندی و امتیاز یافت بنای منصب و نوکری پادشاهی برین گذاشت که موافق وصول تنکه از دیهات و مواضعات سکۀ روپیه بمقدار یازده ماشه قرار داد می روپیه

---

(67) عبارتی که ازین جا تا آخر سطر ۲۰ صفحه ۱۵۸ مرقوم است سوای دو نسخۀ اصل در دیگر هیچ نسخۀ اصل یا دیگر تواریخ مذکور نیست و نه مناسبتی بمقام دارد •

چهل دام موافق نرخ مس آن‌وقت و احوزهٔ سکهٔ پل سناه که مراد از بلک فلوس باشد مقرر کرده در تنخواه ملازمان پادشاهی جاری ساخت - و موافق همان جمع کل دیهات و قصبجات و پرگنات در دفتر ثبت نمود - این را عمل نقد جمعبندی نامید و بنای وصول محصول وضع دیگر برپای گذاشت - یعنی جنس حبوبات خریف و ربیع که از آب باران بعمل آید آن را بالمناصفه نصف سالم برای صاحب زراعت و نصف باقی در سرکار پادشاهی بضبط درآید مقرر نمود و هر جنسی که از حبوبات و تنباکو و نیشکر و افیون و زرد چوب و غیره محتاج بآب چاه گردد که دران خرج زراعت زیاده می‌شود ربع هر یک قطعه بر اخراجات و خرید و فروخت آن گرفته جنس غله را سوم حصه و باقی جنس نیشکر و غیره که آنرا جنس اعلی نامند و خرج آب چاه و نگاهداشت زراعت و درو نمودن بسبب تعلهٔ زیاد دارد بتفاوت چهارم و پنجم و ششم و هفتم حصه برای سرکار قرار داده باقی بحصهٔ مزارعان مقرر نمود - وهمچنان اگر خواهند محصول هرجنس واحد نیشکر و غیره نقد بگیرند موافق نرخ هر جنسی را فی تنکه (بیگه) که مراد از سه هزار و ششصد درعهٔ شاه جهانی مطابق حاصل زمان حال است که آن نیز موافق ذرع آن عهد وضع کردهٔ اوست زر نقد در دستور العمل ثبت نموده که آن را دهاره و دستور العمل راجه تودرمل نامند و لغایت حال در دفاتر قانون گویان همه صوبجات ثبت وجاریست - و رعایای سقیم‌حال را برای برداشتن زمین بنجر که مراد از اراضی نامزروع باشد و زمینی که بعد مزروع گشتن از ظلم مفسدان اطراف و حکام ظلم پیشهٔ بدنام

افتاده باشد که درآن بدر دهاره و دستور العمل مقرر کرده زر نقد پیشگي براي خرج فلده رادي که آنرا تقاوي نامند دهانیدن موضوع اوست - که یادگار گذاشته - اما بر عقلاي باهوش تجربه‌کار ظاهر است که الحال موافق تقاضاي وضع روزگار طریقهٔ غور امور ملکي و رعیت پروري و آبادي ملک و افزوني محصول از میان برخاسته و عمال اجاره دار که مبلغها خرچ دربار داده بر سر محالات میروند و باعث وبال حال رعایاي مال‌گذار میگردند و آنها را اصلا نظر بر آبادي ملک و خرابي حال رعایا نیست و ازانکه اعتماد بر بحال ماندن سال دیگر بلکه تمام سال ندارند هردو حصهٔ محصول را فروخته میگیرند - و رهي خداترسي که بر همین ظلم اکتفا نموده کار بفروختن گاو و ارابه که مدار فلده رادي برآنست نرساند - و بار خرچ دربار وسه بندي و نقصان تعهدي که نموده وفا ننماید بساط باقي ماندهٔ رعایا را حتي اشجار میوه دار و زمین ملکي و موروثي آنها را بفروش بیارد و تاخت و تاراج مفسدان آن نواح علاوهٔ ویراني ملک و خرابي حال رعایا میگردد - ازانست که ده کروه بیست کروه زمین نامزروع افتاده بجاي زراعت اشجار خار دار دامنگیر مسافران و بستر جگر جاگیرداران بي سر و پایه است بسیار پرگنه و قصبات سدر حاصل بمرتبهٔ خراب و ویران از تعدي حکام بد انجام گردیده که بیشهٔ شیر و مسکن سباع گشته - و آنقدر دیهات خرابهٔ محض و بي چراغ شد که نام آبادي راهها برخاسته - اگرچه از شامت نفس و رعایا و تقاضاي ایام بد فرجام که روز بروز ملک زیاده ازین خراب شود و رعایا پامال جور و جفاي عمال بد مآل

گردند جاگیر داران گرفتار وبال آه عمال مزارعان مظلوم گردند - اما ظلم و تعدي و بیداد حاکمان از خداي بي خبر بجائي رسیده که اگر خواهد عشر عشیر آن را باحاطهٔ بیان آرد از سررشتهٔ کلام دور مي افتد - در صورتیکه یکي از عمال که مي الجمله اندیشهٔ روز جزا داشته باشد و خواهد بر خلاف دیگر ظلم پیشگان سختي و تعدي را جزو اعظم شیوهٔ عاملي نداند و ترحمي بر حال رعایا نماید و در پرداخت حال رعیت مالگذار و افزوني محصول سال بسال و بناء عاقبت مآل کار خود و فرزندان خود داند - مردم روزگار اورا مطعون ساخته از جملهٔ بیوقوفان با کرده کار محسوب میدمایند - و اگر خدا نکرده سال را تمام نرساند و تغییر گردید خراب و پامال خرچ سه بندي و غیر ذلک گشته بوبال نقصان مایه و شماتت همسایه گرفتار میگردد - چنانچه مکرر بر مسود اوراق گذشته - حق سبحانه و تعالی همه بندهای عاصي را ازین آفت در پناه خود نگاه دارد بحق محمد و آله - دیگر باید دانست که کروري که آن نیز وضع کردهٔ تودر مل است مراد ازانست که هرگاه محال یک کرور دام که بقرار دوازده ماه در ضبط خالصه آمد براي تحصیل و گرد آوري مال آن هرکرا مقرر مي نمودند به کروری موسوم مي کردند - و کروریهای آن عهد همه صاحب فیل و فوج بودند و جمع کثیر را تعیص مي رسانیدند - سررشتهٔ سخن از کجا بکجا انجامید *

القصه عرش آشیاني که روز بروز آوازهٔ گیتي ستاني او در ممالک محروسهٔ هندوستان زبانزد هر دیار و پدیرگردیده بود میخواستند

که برراجه بهاریمل (68) که از راجهاي نامدار و صاحب فوج بود و جد و آباي او سر اطاعت پادشاهان سلف هند فرود نیاورده بودند افواج ظفر امواج تعین نماید راجه از شنیدن دبدبهٔ اقبال عدو مال اکثري وکیل معتبر صاحب اختیار را بخدمت ارکان دولت فرستاده و حلقهٔ اطاعت بگوش پند بدوش کشیده دختر خود را مع پیشکشهاي لائق گذرانید و از قبول آمد بر آبروي او افزود - بعده شرف الدین حسین را براي گوشمال راجه مالدیو و تسخیر ملك او که مراد از جد و آباي خسروت باشند و از قدیم الایام مخملهٔ راجهای با نام و نشان هندوستان گفته می شدند و بسلاطین دهلي رجوع نمي آوردند و باستظهار سه قلعهٔ جود پور و میرته (69) و ساماں از سرکشان مغرور مشهور بودند مرخص فرمودند - شرف الدین حسین بعد رسیدن نزدیک بقلعهٔ جود پور که بالاي دامن کوه واقع است و محصور گردیدن راجه به پیش بردن مور چال و دوانیدن نقب پرداخت در محاصرهٔ چند روز راجه مالدیو امان خواست و قرار یافت که برادر خورد او براي برآوردن فرزندان وعیال بوعدهٔ هفته در قلعه مانده فیلان و آلات حرب و ذخیره بتصرف مردم پادشاه وا گذارد - و تا خالي شدن قلعهٔ جود پور راجه بقلعهٔ سامان که در دامن کوه قلب واقع شده رفته نماند بعد بر آمدن راجه میان برادر راجه و شرف الدین حسین بر سر بعضي تکلیفات گفتگو بمیان آمد و

---

(68) در تاریخ فرشته نامش پورنمل نوشته ٭

(69) این میرتهٔ قلعهٔ ایست میان ناگور و اجمیر ٭

باز کار به پیکار کشید برادر مالدیو زن و اطفال را زیر تیغ آورده با پانصد سوار بر آمده جنگ بهادرانه نموده علف تیغ و هدف تیر و سنان دلاوران چعته گردید و سر مقتولان با فتح نامه بحضور رسید و شرف الدین حسین مورد عنایات بی پایان گردید •

باز بهادر که از مالوا فرار نموده خود را به پناه کوهستان بیجاگدر که سابق از توابع مالوا بود و الحال از عهد اعلی حضرت شاهجهان تعلق بصوبهٔ خاندیس گرفته رسانده چندگاه مانده بعضی از عیال و قدری مال که با خود برده بود دران کوه جای قلب گذاشته خود را نزد حاکم برهانپور برای در خواست کومک و فراهم آوردن جمعیت رساند - پیر محمد خان خبر یافته با فوج خود شتافته بعد سعی بسیار مال و عیال باز بهادر را بدست آورده همچنان به برهانپور تاخت آورد - باز بهادر باتفاق فوج فرمان روای برهانپور که مدد حاکم برار نیز رسیده بود مقابل پیر محمد خان بر آمد و هفت هشت کروهی برهانپور جنگ در پیوست - ازانکه از عدم سلوک و سختی پیر محمد خان همراهان او بدل و جان رنجیده خاطر بودند بجنگ دل ندادند - و باز بهادر از هر طرف که باز صفت حمله می نمود سوار و پیادهٔ فوج خصم را کنجشک وار می ربود - تا آنکه شکست فاحش در لشکر پیر محمد خان راه یافت - و تمام کارخانجات پادشاهی که همراه او بود بتاراج رفت - و مردم بسیار کشته و زخمی گردیدند و پیر محمد خان دست و پا باخته رو بهزیمت آورده تا کنار آب نربدا عنان نکشید و از اطراف بهیلان و مفسدان آن سر

پیاده را بر هم می ساختند - بعده که پیرمحمد خان قدم در آب برندا گذاشته از صدمات علفهٔ موج بار بهادر در سنه هفت جلوس غرق بحرفنا گردید وکمتر کسي ار همراهان او نجات یافت و بار بهادر باستقلال تمام آمده بمکان حاکم نشین خود رسیده ار سرنو نه بند و بست ملک رفتهٔ خود پرداخت - عرش آشیانی بعد ار شنیدن این خبر بیدماغ گشته عبد الله خان اوزبک را براي تنبیه بار بهادر مع بهادران دیگر و فوج و سرانجام شایسته مرخص فرمودند - و بعد رسیدن عبد الله خان بار بهادر بگرد آوری فوج و تهیهٔ جنگ پرداخته حرکت مذبوحي نموده آخر جنگ فرار اختیار نموده خود را بمیان کوهستان بیجاگیر رساند (70) و عبد الله خان تا ماندو تعاقب نموده قلعهٔ ماندو را بیز بعد محاصرهٔ چند روز بدست آورده قلعه دار تعین نموده بر زمین مراجعت فرموده عرضه داشت فتح مع کلید قلعه ماندو بحضور ارسال داشت و مورد آفرین و عنایات بی پایان گردید *

درین اوان ایلچي طهماس صفوي شاه ایران با نامهٔ نامي بر اظهار محبت موروثي و عذر کدورت قندهار که بسبب نوکران با دولت خواه طرفین بمیان آمده بود و تحفهای ایران رسید روز ملازمت دولک روپیه نقد مع جواهر و خلعت و اسپ با ساز مرصع بایلچي عنایت نمودند *

بعد ازان که شمس الدین کوکه در وکالت و امور ملکي صاحب اقتدار گردید رشک و حسد آن روز بروز چنان در ادهم خان با وجود

---

(70) در تاریخ فرشته نوشته که بکوهستان کمبل میر گریخت *

رشتهٔ اخوت می افزود که بعمر بر انداختن محل حیات او بدستور بورم خان افتاد - هر چند بآتش رشک حقد و حسد سعي و تدبیرها بکار برد مفید نیفتاد - روزي در خلوت وقتي که خان اعظم تلاوت قرآن می نمود بانو یافته فرصت وقت را غنیمت دانسته به بهانهٔ تعظیم به نمودن اول زبان بپرخاش کشاد بعده عامل بضرب شمشیر کار او تمام ساخت چون خانهٔ که خان اعظم دران کشته شد نزدیک محل و خوابگاه خاص واقع شده بود و قاتل بغرور مستي و قرب و جواني اصلا متنبه ازان فعل شنیع نگشته همانجا استاده ماند و چهارطرف اندرون و بیرون محل آواز گریه و صداي فتنه آمیز بلندگردید، وقت آرام عرش آشیاني خبر بگوش مدارک رسید برفعه اطلاع یافته شمشیر در دست گرفته غضب آلود بر آمدند خان اعظم را کشته افتاده مشاهده نموده ادهم خان را مخاطب بعتاب ساخته شمشیر از غلاف نیمکش بر آورده اشاره بقاتل نموده سبب این فعل شنیع استفسار فرمودند آن اجل رسیده خون گرفته ندانست که چه عذر گوید و بي ادبانه هردو دست پادشاه باظهار رسوخیت گرفته شروع بقصهٔ پرغصه گریه آلود نمود - عرش آشیاني دستهای خود را از دست آن بدبخت جدا ساخته دو سیلي قائم چنان برروي او زدند که بیخود شده افتاد بعده فرمودند که اورا بسته بالاي بام برده دو باره پائین انداختند و بجزای اعمال او رسانیدند - و بمکافات حسد سابق و لاحق کار او ساخت و ماهم انکه نیز از غصهٔ هردو قاتل و مقتول رنجور گشته چهل روز ازان واقع نگذشته که ازین جهان

بی مائده بهر یک دم آب و دو نان
بر پیوسته جدل گشتند با هم دونان
تا آنکه کسی ز خوان او سیر نخورد
یک کس نگرفت عبرت از وضع جهان

ودر اندک فرصتی مدعیان بیرم خان بمراد دل نرسیده بدو رسیدند*

درین اوان خبر فساد شاه ابو المعالی رسید اگر خواهد سوانح اورا مفصل برنگارد از ادعای اختصار بوسی بار می ماند مجمل بتحریر می آرد که شاه ابو المعالی از سلسلهٔ سلاطین صاحب داعیه بود و نزد جنت آشیانی آمده بپایهٔ امارت رسیده فکر فساد داشت بیرم خان از ارادهٔ او که سرشت کرداری مرکوز خاطر داشت اورا آمادهٔ شورش دانسته مقید ساخته در محافظت او می کوشید تا فا و یافته از حبس گریخته بعد فتنه انگیزی و فساد زیاد باظهار ندامت رخصت کعبة الله گرفته رفته باز بهندوستان آمده متوسل ببعضی مقربان خصوص شرف الدین حسین گشته در حرکهٔ امرا درآمده بار دیگر سرمایهٔ فساد گردید - باوجود مکرر از سر تقصیر او گذشتند هربار شرف ملازمت حاصل کرده از سر نو هنگامهٔ فساد می ورزید تا آخر کار کار بجائی رساند که دو سه امیر نامی را بحیله و غدر کشته خود را به پنجاب رسانده چند گاه مادهٔ شورش بود - بعده که افواج برو تعین گشتند ازانجا فرار نموده خود را به کابل بخدمت میرزا محمد حکیم برادر عرش آشیانی رسانده قسمی جوهر ذاتی ضمیمهٔ اخلاص بظهور آورد که شاهزاده را فریفتهٔ رشادت و حسن عقیدت خود ساخت و میرزا محمد حکیم بحکم عرش آشیانی

همشیرۀ خود را بعقد او در آورد - و آن بی‌سعادت مادر زن خود را که دخیل امور ملک رانی بود بتدبیر بد عاقبتی بکشت و زمام اختیار سلطنت آنجا را از طرف میرزا محمد حکیم بدست خود آورد و در مکر و منصوبۀ برانداختن میرزا محمد حکیم نیز بود میرزا سلیمان برین قصه اطلاع یافته خود را از بدخشان بکابل رسانده ابو المعالی را بعد از جنگ بدست آورده در مکافات اعمال او بقتل رساند - عرش آشیانی برین خبر اطلاع یافته شکر دفع شر او بجا آورده فرمودند - که کرد که نیافت - درین ایام فولاد (71) نام غلام میرزا شرف الدین حسین وقت سواری پادشاه که از شکار گاه مراجعت نموده بودند ازمیان کمین گاه ازدحام عام تیری برکمان نهاده به پادشاه رساند که ثلث تیر در شانۀ مبارک جا گرفت و قبل از برآوردن تیر آن تیرانداز خطا کار گرفتار آمد و بجزای کردار رسید گویند بعد دستگیر شدن او بعضی هواخواهان بعرض رساندند که اول ازو تحقیق باید کرد که این فعل شنیع ازو بگفته و راهنمائی که بعمل آمده در جواب فرمودند که در صورت تحقیق و استفسار مبادا از راه عداوت بدروغ نام یکی از خانه زادان عقیدت کیش ما گرفته مارا درحق او بد مظنه سازد حکم نمودند که فرصت حرف زدن نداده بقتل رسانند - و پادشاه بعد حصول صحت ازان زخم خود بدولت متوجه تسخیر بلاد جنوبی گردیدند و بعد رسیدن سرحد برهانپور میران مبارک شاه دختر خود را مع دیگر تحف و هدایا بپیشکش گذرانیده مورد مرحمت

---

(71) در تاریخ فرشته نامش فتلق فولاد نوشته •

پادشاه گردید و حکومت مالوا را بقرا بهادر داده باگره تشریف آوردند •

چون قلعهٔ آگره ساختهٔ سکندر لودي که از عهد او بر آبادي آگره افزوده پای تخت خود گردانید بعده تا تیاری قلعهٔ شاه جهان آباد تخت گاه پادشاه دهلي گردیده بود ازسنگ وخشت و آهک تیار کرده بودند - عرش آشیاني در سال دازده جلوس که سنه نهصد و هفتاد و سه [۹۷۳] (72) هجري باشد شروع بنای قلعه از سنگ سرخ و مسجد عالي از سنگ مرمر و عمارت دلنشین دیگر نمودند و در سنه نهصد و هشتاد [۹۸۰] رو باتمام آورد و یادگار خود گذاشتند بیست لک روپیه خرج آن در آمده و سه هزار درعه دورهٔ قلعه و ارتفاع سي درعه و عرض دیوار حصار ده درعه و عرض خندق سي درعه و عمق دوازده درعهٔ سکندری واقع شده اگرچه در السنهٔ کهن سالان شهرت تمام دارد که اکبر آباد موسوم از عهد عرش آشیانی گشته اما آنچه از تاریخ شاه جهان نامه تالیف میرزا امینا ظاهر گشت تا عهد جلوس اعلی حضرت باگره زبان زد بود صاحب قران ثاني مسمی باکبر آباد ساختند - درین ایام عبد الله خان اوزبک در مالوا مادهٔ فساد و بغي گردید بعده که فوجها برو تعین فرمودند تمام شهر و قصبات را که لکها مال تجارت درانجا موجود بود و تیار مي شد تاخت و تاراج نموده طرف احمد آباد فرار نمود از انتشار این خبر بعضي واقعه طلبان حرام خوار دیگر سرمایهٔ شورش گشتند خصوص خان زمان و بهادر خان که حسب و نسب هردو ساتی

---

(72) در تاریخ فرشته سنه ۹۷۲ نوشته •

بربان جامه داده هرچند که هردو برادر درهمه باب وضع امیران اختیار نموده بودند اما ازانکه پادشاه درحق امرای ازبکیه بدگمان و کم توجه شده بودند و از بعضی اطوار سابق خان زمان که بگزارش آمده شاکی بودند و مکرر میفرمودند که این از نسل شیبانی خان ازبک که بحر خود میدانند آنچه از شیبانی خان و دیگر ازبکان بفردوس مکانی الم و تصدیعات رسیده باید که اصل قوم ازبک را از ملک خود اخراج نمائیم و این معنی روز بروز مادهٔ نزاع و فساد هردو برادر که در مهم شرقی مامور بودند میگردید تا آتش فتنه بالا گردید و باتفاق سکندر خان و ابراهیم خان ازبک چندی دیگر از نمک بحرامان او باش وضع را باخود متفق ساخته سی هزار سوار توران و افغان فراهم آورده حق احسان و نمک ولی نعمت را فراموش ساخته طرف بلاد شرقی علم بغی برافراشته صریح طبل مخالفت برآخته خلل تمام در ملک انداختند - و پادشاه بسبب موانع چند که ذکر آن منافی اختصار نویسی میگردد اخبار موحش را شنیده نا شنیده می انگاشتند - و تا خاطر جمعی از دفع بعضی مادهٔ فساد دیگر اغماض میفرمودند تا آنکه قانون وقت را از دست نداده بعدم شهرت مهم که گوشمال آن فتنه پژوهان را قابل فوج کشی و گرد آوری لشکر ندانستند بشهرت شکار فرمودند که سرانجام چند روزه برداریند - و با جمعی از امرای مخصوص و فدویان جان نثار که در رکاب سیر و شکار می بودند طرف رخنهٔ شرقی متوجه شدند - و تفرج کنان و صید افگنان عنان توجه جانب صوبهٔ بهار معطوف داشته یکبار بدستور مقرری ایلغار نموده بهمعنانی

اقبال اکبري ۱۰ جمعیت ولدل که مادل دکر بیست عاول بر سر آن مدهوشان بادهٔ غفلت رسددند - و آن تیره بختان که مست دسای غرور بودند بی ادبانه بمقابله شتافتند - بعد رد و خورد که بمیان آمد از صدمهٔ مدد طالع آن خسرو سکندر مرچدان مغلوب هراس گردیدند که التماس عفو تقصیر را میانجي قرار صلح ساخته والدهٔ خود را برای شفاعت بخدمت بادشاه فرستاده شعلهٔ آتش غضب را فرو نشاندند - و بتقاضای ووب خطا بخشی را که خاصهٔ خاندان صاحبقران است کار فرموده تقصیر هردو برادر را مع آن ملک بطریق اقطاع به مادر خان زمان بخشیدند - و مقرر شد که مادر او در حضور باشد - وقت مراجعت عرش آشیادي هنوز به جونپور نرسیده بودند که خبر فساد هردو بدنهاد رسید فرمودند که والدهٔ اورا محبوس وار حوالهٔ حاکم جونپور نمایند - چون دررین ایام خبرهاي ناخوش از کابل و اطراف پنجاب میرسید تنبیه آنها را موقوف بوقت دیگر داشته متوجه آگره گشتند - خان زمان خود را بجونپور رسانده با حاکم آنجا محاربه نموده غالب آمده جونپور را با والدهٔ خود بتصرف آورده حاکم آنجا را عوض والدهٔ خود مقید ساخت - عرش آشیادي از شنیدن خراب و شوخي آن خیره چشمان بد عاقبت باز متوجه جونپور گشتند - دررین اوان خبرهاي موحش کابل پیهم رسید *

حاصل کلام ملالت انجام سوانح اینکه بعده که میرزا سلیمان از شنیدن استیلاي ابو المعالي خود را به کابل رسانده ابو المعالي را کشت و کابل را بتصرف خود آورده سکه و خطبه بنام خود نموده میرزا سلطان را در کابل گذاشت و میرزا محمد حکیم بتقاضاي وقت

جان بسلامت ازدست او بدربردن غنیمت دانسته خود را بکوهستان آن سرزمین رساند - بعده بگرد آوری لشکر پرداخته برسر میرزا سلطان آمده کابل را متصرف گردید - میرزا سلطان خود را نزد میرزا سلیمان رساند فوج همراه گرفته برای تسخیرکابل باردیگر کمر همت بست و نزدیک رسیده بمحاصرهٔ کابل پرداخت - و میرزا محمد حکیم از استحکام مورچال و برج و باره و گرد آوری ذخیرهٔ خاطرجمع نموده محصور گردید - و در دفع فتنهٔ مدبران بدجسان می کوشید - و حقیقت بیهم بحصور معروض داشت - و بعد رسیدن خبرهای ملال اثر عرش آشیانی فریدون خان کابلی را که خالوی میرزا محمد حکیم می شد بافوج حاکم پنجاب و امیران دیگر را بمدد میرزا محمد حکیم روانه ساخته بودند - و تا رسیدن فریدون خان میرزا محمد حکیم تاب مقاومت در کابل نیاورده خودرا قبل از رسیدن فریدون خان بنیلاب رساند - بعده که فوج کومکی بدو پیوستند فریدون خان مصلحت داد که پادشاه بمهم خان زمان در اطراف بهارپا بند گردید و شما هم وارث ملکید تقاضای وقت و غیرت آنست که باتفاق کمر همت بسته ملک پنجاب را متصرف شویم و سرحد را حد خود سازیم وآینده چشم براه عطیهٔ الهی باشیم - کابل که ملک موروثی شماست کجا میرود - و میرزا محمد حکیم بازی و فریب آن ابله فریب خورده روانهٔ لاهور گردید - حاکم پنجاب باتفاق کومکیان محصور گردیده سر از اطاعت پیچید - و اکثر همراهان فریدون خان ازو جدا شده رفاقت حاکم پنجاب اختیار نمودند - و فساد عظیم علاوهٔ شورش شرقی گردید - بعده که مجددا خبر این واقعات بعرش آشیانی رسید عبد الرحیم بن بیرم خان

را مخاطب به منعم خان ساخته و بر مراتب منصب او افزوده جمعي از مردم کار طلب تجربه کار همراه او داده براي بند و بست کره مقرر و مرخص نمودند - و مهم خان زمان را موقوف بر وقت دیگر داشته متوجه پنجاب شدند - و نظر بر ایلغار همینکه نزدیک سرهند رسیدند میرزا محمد حکیم بمجرد آوازهٔ ورود رایات ظفر آیات تاب مقاومت نیاورده سراسیمهٔ کار و بار با کرده کاري خود گشته ناچار راه فرار طرف کابل اختیار نمود - از اتفاقات از مردمان بدخشان هیچ کدام در کابل نبودند و جمعیت هم موافق مقابله و محصور گردیدن در قلعه نبود - میرزا محمد حکیم بلا تردد تیغ و سنان ملک از دست رفتهٔ خود را متصرف گردید *

عرش آشیاني از شنیدن خبر مراجعت میرزا محمد حکیم میخواستند چند روز به بندوبست پنجاب وتسلي دل الم‌خوردهٔ مردم آنجا پرداخته متوجه تنبیه خان‌زمان گردند درین ضمن خبر آشوب بارهٔ طرف مالوا بعرض رسید مجمل از تفصیل آن بربان خامه میدهد که محمد حسین میرز و مسعود میرزا که با محمد سلطان میرزا محمد زمان چهار برادر مي شدند و با خاندان صاحبقران نسبتي اعمام دوي الارحام میرسانیدند چنانچه نسبي ورزیدن محمد سلطان و میرزا محمد زمان در ذکر سلطنت فردوس مکاني و جنت آشیاني باحاطهٔ تحریر آمده و مکرر قلم عفو بر جریدهٔ اعمال آنها کشیده شده بود درین ایام از شنیدن هنگامهٔ اطراف شرقي و کابل با الغ بیگ میرزا و شاه میرزا که آنها نیز از همان سلسله صاحب داعیه بودند هندوستان گشته مع پسران نسبي ورزیده فتنهٔ عظیم برپا نموده

مصحات صوبهٔ مالوا را بتاخت و تصرف آورده درمیان هم‌قسمت برادرانه نمودند - عرش آشیانی از شنیدن خبر این فساد تازه فسخ ارادهٔ لوقف پنجاب نموده اول بفکر دفع فتنه و آشوب خان زمان بد پیمان پرداختن اهم دیگر مهم دانسته مسافت بعیده را بطریق ایلغار طي‌نمودند - که قبل از انتشار یافتن خبر حرکت آن پادشاه گیتی ستان بر سر آن خفتگان بادیهٔ غفلت رسید و خان‌زمان اجل ناگهان بچشم عبرت بین مشاهده نمود - ازانکه راه فرار و در التماس عفو تقصیر بر روی خود مسدود یافت بجز آنکه در مکافات نمک بحرامي خود را بدم تیغ و سنان دهد چارهٔ کار دیگر ندانست - و بعد کوشش لاحاصل طعمهٔ شمشیر و هدف تیر بهادران رکاب گردید - و بهادر خان که زنده دستگیر شده بود به برادر خود پیوست - آري که کرد که نیافت - و که‌کاشت که ندروید - سرهاي باغي پیشگان مقتول را بطریق هدیه براي میرزایان که تازه بعرصهٔ بغي‌آمده بودند روانه فرمودند - و اکثر همراهان هردو برادر را که بقید در آمده بودند حکم فرمودند - که بر پاي فیل بسته تشهیر نمایند تا بسرداران خود واصل‌گردند و تاریخ این‌فتح (مبارک فتح اکبر) یافته اند *

بعد فراغ استیصال مدعیان دولت سمت شرقي متوجه تنبیه میرزایان باغي گردیدند - در همان زودي از هیبت اقبال اکبري میرزا الغ بیگ که در بغي وزرندي پیش قدم دیگرمیرزایان بود بساط حیات در نوردید - و دیگران تاب صدمات بهادران رکاب نیاورده آوارهٔ طرف احمد آباد و گجرات و خاندیس گشتند - و عرش آشیاني در سنه دوازده جلوس متوجه تسخیر چتور و تنبیه

رانا گردیدند - همین که رایت ظفر اثر نزدیک سرحد تعلقهٔ رانا رسید رانا که بعد هزیمت دو لک سوار و پیاده از مقابل ده دوازده هزار سوار چغته هزیمت یافته مغلوب هراس گشته سر مرزبدان خود قسم گذاشته بود که بر روی دودمان صاحبقران شمشیر بکشند خود بعیال و اطفال خویش برآمده طرف کوهستان ملب که الحال بآبادی آدیپور موسوم گشته و مسکن اولاد آن رانا قرار یافته پناه برد - و جیمل (73) نام برادر صاحب مدار خود را با دیپال نام برادر او و هشت هزار سوار جرار و ذخیرهٔ بسیار و آلات حرب مع کارخانجات در قلعه گذاشت - و کار بمحاصره و پیش بردن مورچال و بستن دمدمه انجامید - و ایام محاصره بامتداد کشید و چندین دفعه در یورش و برآمدن راجپوتان بقصد شب خون سر مورچال های جدال و قتال بمیان آمد و آدم بیشمار از هردو طرف کشته و شهید گردیدند و از ابتدای محاصره تا زور پرانیدن دیوار و برج یک طرف قلعه پانزده امیر نامی با جمع کثیر بدرجهٔ شهادت رسیدند - در آخر یورش جیمل از گولهٔ بندوق پادشاه بقول مشهور کشته گردید - و برادر او دیپال نام ناچار گشته دست از جان و مال و عیال شسته باتفاق همه راجپوتان شروع بجوهر نمودن زنان و فرزندان نموده چهار پنج هزار نفر زیاد زن و مرد زیر تیغ آورده از قلعه بر آمده بمقابله و مقاتله پرداخت - و جنگ عظیم در پیوست - و از راجپوتان همراه او بیشتری طعمهٔ تیغ و تیر و سنان معلان دلاوران چغته گردیدند *

---

(73) در تاریخ فرشته نامش جئمل نوشته *

گویند دران روز آنچه بشمار آمدند ده هزار آدم از زن و مرد هنود و مسلمین علف تیغ گشتند - و حکومت آنجا را بآصف خان مقرر فرمودند - و بعد آن لغایت حال آن قلعه ویران مطلق مانده و رانا و دیگران وطن خود در همان کوهستان قرار داده آبادیی باسم اُدیپور آباد ساخته می بود - مسود اوراق در ایامی که همراه خلیفه سلطان شاهزادهٔ ایران بطریق مهمان وارْ رفیق بود وارد ملک او گردید و بحسب تکلیف رانا برای ضیافت چند مقام نمودن اتفاق افتاد و با نوکران عمدهٔ رانا که برای استقبال و رسانیدن تا سرحد باتحف و هدایای مرسولهٔ رانا آمده بودند از روی غور تحقیقت وا رسیده و از اطوار و دموعهٔ آنها واقف گشته - ملک وسیع پر حاصل که در طول از هشتاد کروه زیاده و در عرض کم از هفتاد کروه خریدی نخواهد بود - و جمع آن سوای مداخل سائر و راهداری و ابواب فروعی فوجداری و غیره که این هم مبلغ کلی می شود از محصول مال نقد فقط از کرور روپیه تجاوز مداخل دارد - و نوکران عمدهٔ او که در سال بیست هزار و سی هزار تا پنجاه هزار روپیه مقرری دارند آنها را باصلاح آن جماعه بیست هزار و سی هزار موافق همان مواجب می باشد - سه صد و چهار صد سوار همراه هریک از آنها تعینانند - و در همان برگنات که تنخواه نموده اند می باشند - در سال یکبار دو بار روز دسهره یا شادی برای سلام رانا میروند - با استقبال و مشایعت بادشاهزاده یا امیر نامی که ازان راه عبور نمایند تعین می گردیدند - گویند رانا خود را از اولاد نوشیروان میگیرد که ۱۰۰ور ایام آتش پرستی آنها به بت پرستی مبدل گردیده اما

صل ندارد - بهرحال ازو زمیندار عمده در هندوستان نیست - از جملهٔ نوکران موروثی رانا که وطن در همان سرزمین از قدیم الایام دارند سید علی و سید ولی نام بسیارند که خود را سید مینامند - وقتیکه از آنها ارکان دین و مذاهب پرسند سوای نام رانا و ملت رانا نمی دانند - و هرگاه رانا ازین جهان انتقال نموده بمکان اصل خود شتابد و خواهد که پسر او بجای او قائم مقام گردد - یکی از جماعهٔ کوه نشینان سر و پا برهنه که گویند خزانهٔ رانا از قرنها کرسی بکرسی حوالهٔ آن جماعه است که در جنگل مدفون دارند و هیچ احدی را بران مکان اطلاع نمی دهند و هرسال و ماه و بروایتی هر روز بران خزانهٔ مدفون می افزایند او آمده سر انگشت خود را بکارد شکاف می نماید و قطرهٔ خون آن انگشت بر پیشانی آن وارث ملک می ماند - بعد ازان ارکان دولت آداب مبارک باد بجا می آرند - و آنها با پادشاهان بدست دختر نمی نمایند *

القصه بعد فراغ تسخیر قلعهٔ چتور در سنه سیزده جلوس متوجه تسخیر قلعهٔ رنتهنبور تعلقهٔ سورجن حاکم آنجا گردیدند - بعده که بمحاصرهٔ رنتهنبور پرداختند باوجود در همین اوان خبر رسید که میرزایان باغی پدشه از احمد آباد باز برگشته طرف مالوا آمده تاخت و تاراج مینمایند اصلا متوجه دفع فساد مالوا نگشته دست از محاصره بر نداشتند - و راجه سورجن حاکم قلعه مغلوب هراس گشته فرار نمود - بعده قلیچ خان اندجانی و غیاث الدین علی بخشی را مع فوج شایسته برای تنبیه و دفع فتنهٔ میرزایان باغی تعین فرمودند و خود متوجه اجمیر شدند - بعد

رسیدن فوج طرف مالوا مدرزایان دست و پای لاحاصل زده هزیمت یافته راه خاندیس اختیار نمودند - و عرش آشیانی بعد فراغ زیارت حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره و رسانیدن فیض بساکنان و خادمان آن مکان فیض نشان و تقدیم فاتحه و التماس فرزند طرف آگره متوجه شده و بسیکری که دوازده کروهی آگره که رسیدند بخدمت حضرت شیخ محمد سلیم چشتی که از مردمان والا مقام آنجا بود رفته درخواست فاتحه برای طلب فرزند نموده نذر نمودند که اگر خدا بدین امید کامیاب سازد هم اسم شیخ نمایند - و در همان زودی بمردهٔ حمل و بارور گشتن نخل مراد مبشر گردیدند - و آن محجله نشین سراچهٔ عصمت را که اثر ثمر آرزو در بطن او ظاهر گشته بود ازراه مرید حسن عقیدت همراه برده بمکان حضرت شیخ نگاه داشتند - بعده که بمردهٔ ولادت با سعادت آن نور حدیقهٔ سلطنت و نور حدقهٔ خلافت که هفدهم ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت [۹۷۷] بطالع میزان از مطلع وصل پرده مدان بر ساحت زمین جهانگیر گردیده کامروا گشتند بطریق استعجال خودرا بخدمت شیخ سلیم رسانیده بعد تقدیم شکر توجهات باطنی آن قدوهٔ زمان حرمی حرمی و دامن دامن زر بمستحقاق و خادمان آن سرزمین رسانیده مولود مسعود را بسلطان سلیم موسوم ساختند - و تاریخ ولادت آن نونهال گلشن جهانبانی و گوهر درج اکبرشاهی (در شهوار لجهٔ اکبر) یافتند - و پیاده بزیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی باجمیر که صد و بیست کروه عرفی مسافت دارد تشریف بردند - و قصبهٔ سیکری را بسبب

فتحي که حضرت فردوس مکانی را با رانا سانکا دران مکان میمنت نشان رو داده بود مسمی بفتح پور ساخته مشتمه برونق حال برین آباد نمودند - و عمارات عالي گذاشتند - چون قلعهٔ کالینجر که شیر شاه در هوای تسخیر آن سوخته درحالت دراغ بمراد دل رسیده مفتوح ساخته بود - و بار کفار بدعوي ارث بتصرف خود آورده بودند - عرش آشیاني همین که ارادهٔ تسخیر آن قلعه در دل راه دادند - راجه رامچند که دران قلعه حاکم مستقل بود کلید قلعه را مع دیگر هدایا بپیشکش فرستاده مبارک باد ولادت پادشاهزاده معروض داشت - و در همان روزی از مژدهٔ روح پرور تولد فرزند دیگر که مسمی بسلطان محمد مراد ساختند گل عیش و بساط در چمن مراد شگفته گردید - و بار از سر صدق و صفا باجمیر تشریف برده زیارت نموده زر وافر بخادمان و صعفان و ارباب حاجت رسانیدند - وفرمودند که حصاري از گچ و سنگ گرد آن مزار سازند - راجه کلیان مل حاکم بیکانیر و چندر سین والد مالدیو آمده مع انواع تحف ملازمت نمودند - و دختر کلیان مل از جملهٔ پیشکش داخل پرستاران خاص سرادق جاه و جلال گردید - درین اوان از نوشتهٔ اعتماد خان وزیر سلطان مظفر گجراتي که اکثر بنظر بند (؟) و امیر صاحب مدار مي بود و آخر با یکي ازان هردو ساخته در دفع امیر دویم کوشیده مي الجمله در سلطنت اختیار بهمرسانده معهذا در سلطنت و ملک خلل باقی ست و در حقیقت ملک گجرات بتصرف امرا درآمده چنانچه در ذکر حاکمان احمد آباد مفصل بگزارش درآمده و نسق سلطنت احمد آباد بسبب نفاق امرا

برهم خورده ملک صاحب ندارد و هردو میرزای باغی پیشه
که از صدمات فوج پادشاهي این طرف آواره شده اند در بهروچ و
اطراف احمد آباد باتفاق بعضي مفسدان واقعه طلب علم بغي
بر افراشته اند باندک توجه و تعین فوج این ملک بتصرف اولیاي
دولت خواهد آمد بعد عرض بیر محمد خان اتکه را بافوج شایسته
پیشتر مقدمة الجیش مرخص فرمودند - چون بر سرحد راجهٔ
سروهي رسید راجهٔ آنجا یکي از راجپوتان چرب زبان تهور
نشان را بطریق رسالت بیغام و اظهار بعضي مطالب ضروري و
عجز حال خود فرستاد - و او در وقت اداي پیغام جمدهر از نیام
کشیده بر شکم خان مذکور رساند همرهان بیر محمد خان بر سر او
ریخته دست بدست بسزاي کردار او رسانیدند - و بیر محمد
خان اگرچه باوجود رسیدن زخم کاری جانبر گردید اما از الم زخم
که بعد مدت التیام بذیرفت جرأت بردن احمد آباد ننموده
بخدمت بادشاه مراجعت نمود - و عرش آشیاني خود بدولت و
اقبال عدو مال عنان عزیمت طرف گجرات معطوف داشتند - دو
سه منزل طي نموده بودند که بمژدهٔ ولادت نونهال گلشن سلطنت
پادشاه زاده دانیال مبشر گردیده بفال نیک گرفتند - و در سنه نهصد
و هفتاد و نه [۹۷۹] بقصدهٔ بتن احمد آباد رسیده حاکم آنجا را
مستمال ساخته بی تردد تدبر و سنان از تصرف گجراتیان بر آورده
سید احمد خان را که از سادات باره بود فوجداري آنجا داده
رایت ظفر آیت طرف احمد آباد برداشتند و نزدیک احمد آباد
رسیدند - سلطان مظفر باستقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گشته

مورد عنایات بی پایان و مخاطب نظر خان گردید - بعده دیگر برادران سلطان مظفر که همه از سلاطین زادهای احمد آباد بودند سعادت قدمبوس حاصل کردند و سجدات شکر نزول قدوم میمنت لزوم بآن سمت بجا آوردند - و بی آنکه کار بخون ریزی و فوج کسی انجامد ملک متصرف آن گیتی ستان درآمده امرای عقیدت آئین جبین سای تهنیت گردیدند - و از جملهٔ میرزایان هنگامه طلب بعی پیشه که آوارهٔ سمت نهروالی و کهنبایت بودند از شنیدن آوازهٔ فتح اقبال اکبری سراسیمهٔ کار و بار گشته میخواستند که فرار نمایند - عرش آشیانی مطابق روبهٔ بکه تازی بطریق ایلغار برسر میرزایان که قریب هزار و پانصد سوار داشتند ازانکه همراه عرش آشیانی زیاده از دو صد سوار نرسیده بود میرزایان بشوخی و جرأت تمام اقدام بر مقابله نمودند و در مکان تنگ سرراه پادشاه گرفتند و کارزار سخت و دار و گیر غریب بمیان آمد و بمرتبهٔ جنگ مقابله گردید که از سیف و سنان کار بمشت و گریبان رسید - و هیچ نمانده بود که چشم زخم بدشمنان آن جناب رسد - و مکرر حملهای مخالفان را بشجاعت ذاتی رد فرمودند - و راجه بهگوان داس که از عقب رسیده رفیق جانفشانی گشته بود بعد تردد بهادرانه باچند راجپوت بکار آمد - و پادشاه خود دو ترکش تیر بدست مبارک خالی نمودند - آخر کار نسیم فتح و فیروزی باقبال اکبری همعنان گردیده بر فوج پادشاه وزید - و ابراهیم میرزا و محمد حسین میرزا رو بفرار گذاشتند - چون قلعهٔ بندر سورت در تعلقهٔ گلرخ بیگم دختر میرزا کامران بود عنان توجه طرف بندر سورت معطوف داشتند - گلرخ بیگم از شنیدن خبر دیدهٔ

اقبال اکبري پسر خود را همراه گرفته از راه بکلانه طرف دکن فرار نمود - قلعهٔ بندر مذکور بتصرف پادشاه گیتي ستان در آمد - (فتح قلعه گرفت) تاریخ آن یافتند دریں ضمن میرزایان فرصت یافته پتن را محاصره نموده حال بر سند احمد خان تنگ آوردند - و همین که تیغ آفتاب گیتي ستان از افق مشرق سر بر آورده بود آوازهٔ رسیدن پادشاه ذو الاقبال انتشار یافت - دست از محاصره بر داشته سایه وار از گرد احاطهٔ آن دیار معدوم الوجود گشته آوارهٔ دکن گشتند - و عرش آشیاني خان اعظم را بصوبه داري احمدآباد با دیگر حکام تجربه کار کار دیده رعیت پرور در احمد آباد گذاشته در سنه نهصد و هشتاد و یك [۹۸۱] متوجه آگره گردیدند - و فوج برای تسخیر بهکر تعین فرمودند - و ابراهیم حسین (74) میرزا خود را به پنجاب رسانده چند روز مادهٔ فساد گردیده بزودی از دست بلوچان کشته شد - و سر او بحضور رسید - فرمودند بر دروازهٔ آگره آویزند - و در همان روزها مسعود میرزا گرفتار شده آمده در قلعهٔ گوالیار مقید گردید *

درین اوان که پادشاه در فتحپور تشریف داشتند بعرض رسید که اختیار الملک گجراتي باتفاق محمد حسین (میرزا) لشکر فراهم آورده آمده احمد آباد را محاصره نموده است - عرش آشیاني ابتداء چند هزار سوار انتخابي همراه امراي عقیدت نشان رزم آزما پیشتر بطریق هراول رخصت فرموده بتاکید اکید بهریک فرمودند که اگرچه ما از

---

(74) د در نسخه ابراهیم بیگ میرزا نوشته لیکن ان صحیح نباشد *

شما پیشتر خواهم رسید اما تا مقدور شما هم خود را زود تر برسانید - از عقب بعد چند روز خود بدولت از فتح پور با چهارصد پانصد سوار انتخابي یکه تاز بهادر که بیشتر از امراي خان نثار و خانه زادان تجربه کار کارزار دیده بودند بر شتران ماده سوار نموده و خود پارهٔ راه بر اسپ و بیشتر بر بهل و شتر سواري فرموده شب و روز طي مسافت نموده چهل روزه راه را که پادشاهان در سه ماه و چهار ماه قطع نتوانند نمود در نه روز طي فرموده بحوالي احمد آباد رسیدند - مابین راه هرجا که با امرا و لشکری که سابق مرخص فرموده بودند ملاقات می شد آنها باظهار خجالت عرق عرق انفعال گردیده برکاب می پیوستند - و بار تا احمد آباد در ایلغار بهم رکابي آن پادشاه دو الاقتدار نتوانستند رسید - و روزي که کار بمقابله و مقاتله افتاد زیاده از سه هزار سوار در رکاب نبودند چون در همان دو سه روز جاسوسان اختیار الملک پادشاه را در فتحپور گذاشته بي اثر خبر حرکت کوچ آمده بودند بعده که آثار گرد فوج همرکابان عرش آشیاني و غلغلهٔ رسیدن لشکر تازه بگوشها رسید یکي از سواران فوج مخالف که براي آب دادن اسپ خود کنار آب متصل دروازهٔ شهر آمده بود و در همان آن از سواران خان اعظم صوبه دار محصور براي آب خوراندن اسپ کنارهٔ آب آمد سوار اختیار الملک ازین سوار استفسار نمود که کدام سردار تعین کردهٔ پادشاه شما تازه رسیده - آن سوار در جواب گفت که جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازي خود بدولت و اقبال رسیده اند - سوار آن طرف که بروایت بعضي مورخین محمد حسین میرزا خود بود بدو گفت رهي لاف

دروغ - خبرداران ما بدست رور است که پادشاه را در فتح پور بلا خبر ارادهٔ کوچ گذاشته آمده اند - سوار خان آعظم در جواب گفت آری چنانست که می گویند - اما امروز نه روز است که پادشاه شتر سواره از فتحپور بدین سمت ایلغار نموده با شتر سواران یکه تار بهادر اللحانی خود را رسانده *

بر منصف پیشگان با هوش ظاهر است که هیچ پادشاه بدین جرأت و این یاوری طالع و مدد اقبال عدو مال ننموده که باوجود تحقیق خبر فوجهای سنگین مخالف و میسر داشتن آنکه اگر خواهند با لک سوار و چهار پنج هزار فیل که همیشه در فیلخانهٔ سرکار موجود می بودند متوجه کارزار گردد - این همه جرأت نماند - که هرجا با چهل پنجاه هزار سوار کارزار باید نمود با جمعیت معدود که آنها نیز بدست یلغار شب و روز و بیدار خوابی با کلفت و کسل تمام خمار آلود بیداری رسیده باشند که ادنی فوجدار پرگنه از عهدهٔ مقابله و پیکار او تواند بر آمد چنان تهوری را کار فرماید - و بر عالمی ظاهر است که وقت ارادهٔ توجه پادشاهان از شهر بشهر دو سه ماه خبر کوچ و بر آمدن پیشخانه و تداری کارخانجات شهر بشهر انتشار می یابد - و آن خسرو گیتی ستان بدان چستی و چالاکی خویش را برساند که قبل از رسیدن خبر خود را با دو سه صد سوار برساند - بر خلاف فرخ سیر پادشاه که باوجود فراهم آوردن هفتاد و هشتاد هزار سوار و جمع نمودن همه امیران ایران و توران و راجهای نامدار و سالها بکار بردن منصوبه و تدبیر از عهدهٔ یک نوکر نتوانست بر آمد

تا مدام بلای او گرفتار گردید - چنانچه انشاء الله تعالی مفصل بگزارش خواهد در آمد * ع * ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

القصه محمد حسین میرزا و امیران گجرات از چندین ایلغار نمودن آن نامدار انگشت حیرت بدندان گزیده حوصله باختند - و چنان مقرر کردند که اختیار الملک بطریق فوج یلغمس تا پنج هزار سوار نزدیک بدروازهٔ شهر که خان أعظم از احمد آباد بر امده بمدد پادشاه نتواند رسید مستعد باشد بار هر طرف که ضرور داند خود را برساند - و محمد حسین میرزا با هفده هیزده هزار سوار خود و اختیار الملک و ده هزار پیاده تیر انداز و بردار حکم اندار بمقابلهٔ پادشاه پردازد - و فوجها بحرکت آمده باستقبال پادشاه شتافته اطراف فوج پادشاهی فرو گرفتند - و کوس و کرنای رزم وهای و هوی دلیران بلند آوازه گردید - و زد وخورد عریب بمیان آمد - و بهادران جانباز و دلاوران یکه تاز باوجود چنان ماندگي و کسل مسافت بعیده از بسیاري لشکر خصم اندیشه بدل راه نداده دادتهوري میدادند * نظم *

همه جنگ را تنگ بسته میان * بگردون بر آورده گرز و سنان

بخون آب داده همه تیغ را * سنان بر جگر دوخته میغ را

بعده که اثر غلبهٔ فوج مخالفان ظاهر گردید - و چندین از امیران پادشاهي شرط جان نثاري بتقدیم رسانیدند - و بسیاري گلگونهٔ سرخروئي زخمهاي نمایان حاصل نمودند - و نزدیک بود که چشم زخم بفوج پادشاه دو الاقبال رسد - عرش آشیاني با خاصان جان نثار شیر وار از قلب فوج ظفر موج برآمده چون سیل کوه ربا بر محمد حسین میرزا تاختند - همین که پرتو همت اقبال اکبري برابر چشم میرزا

حلوه گر گودند - دل باختهٔ هراس گسته عنان از معرکه گردانیده با فوج خود رو بفرار گذاشت - و بهادران فوج بادشاهی بتعاقب پرداختند - در اثنای آن حال که گرم گریختن بود - اسپ محمد حسین میرزا سکندری خورده افتاد - و بدست مردم پادشاهی مقید گردید - و بخدمت عرش آشیانی حاضر آوردند - چند نامداری که در گرفتن و آوردن او باهم دعوی سبقت می‌نمودند - میان آنها گفتگو بنزاع انجامید - پادشاه ازو پرسیدکه راست بگو ترا که گرفته میرزا در جواب گفت راست این است هیچ کدام مرد آن نبودند که مرا بگیرند مگر کفران نعمت ورزیدن من و اقبال پادشاهی مرا دستگیر ساخت - و دران حالت که غلبهٔ فوج میرزا ظاهر گردیده بود و پادشاه از فوج برآمده بمیرزا تاخته هزیمت داده بود تا گرفتار شده آمدن او عرش آشیانی برای دفع کسل یلغار و تردد نه روز در زیر سایهٔ درخت آرام گرفتند - در لشکر اختیار الملک خبر مغلوب گشتن فوج پادشاه انتشار یافت - اختیار الملک بشعف تمام‌مکان خود را گذاشته بقصد مقابله وغارت‌فوج‌پادشاه ومدد‌لشکرخود‌بهمعدنی اهل خویش و اقبال پادشاه خلو زیر وقتی خود را رساند که تمام فوج عقب میرزا تاخته بود - و عرش آشیانی با دو صد و سه صد سوار زیر درخت سایه دار با دل بیدار درراحت بودند - از رسیدن اختیار الملک پادشاه خبردار گردیده مستعد مقابله گشته بقارچیان را که دل و دست آنها از کار رفته بود - بنواختن شادیانهٔ فتح مامور ساختند - و خان اعظم که با فوج خود در شهر محصور بود - باستعجال تمام برآمده از عقب اختیار الملک رسیده بکارزار و مدد

عرش آشیانی پرداخت - درین گرمی دار و گیر راجه جی سنگ که خود را بمدد عرش آشیانی رسنده بود بادنک دار و گیر که بمیان آمد راجهٔ نامی با چند نفر رکاب بکار آمد و اختیار الملک گرفتار چنگ اجل گردید و تمام فوج و بهیر گجراتیان و میرزا بغارت تاراجیان و بهادران پادشاهی درآمدند - و خان اعظم بملازمت عرش آشیانی رسید - و سعادت قدمبوس حاصل نموده شکر چنان فتح که کمتری از پادشاهان را رو داده باشد بجا آورده بتقدیم آداب تهنیت پرداخت - و دیگر امرای عظام رکاب تسلیمات مبارک باد بجا آوردند و نثار گرانیدند - اگرچه عرش آشیانی بر قطع شجر حیات میرزا راضی نبودند اما راجه رام سنگ راضی بنگاه داشتن مادهٔ فساد نگردیده بقتل او مبادرت نمود - و خان اعظم را بدستور سابق در احمد آباد گذاشته متوجه آگره شدند •

بعد آرام گرفتن چند روز رایت ظفر پیکر طرف ملک شرقی برافراشتند - و بعد رسیدن بنواح حاجی پور پتنه ترددات فوج کشی و کارزار و محاربات رستمانه آنچه درتسخیر آن ولایت ازان پادشاه گیتی ستان که قلم ابطال برداستان رستم واسفندیار می کشید بظهور آمد - و افغانان سور و لودی و نیازی بسیار را علف تیغ ساختند - اگر خواهد مجمل از تفصیل آن بگزارش آرد از سررشتهٔ اختصار نویسی بیرون می افتد - هرکه خواهد که اطلاع یابد باکبر نامه و تاریخ فرشته رجوع نماید •

حاصل کلام در سنه نهصد و هشتاد و چهار [۹۸۴] بعد قلع ریشهٔ فساد مدعیان خاندان این دودمان بعضی را بجزا و سزا برسانیدند [

و جمعی را مطیع و منقاد ساختند و بیشتر از توابع ملک شرقی را بتسخیر و تصرف اولیای دولت در آوردند - و بامداد تدبیر و طالع اکبری خطبه و سکه بنام نامی خود نموده خان جهان را بحکومت بنگاله مقرر فرموده بفتح پور مراجعت نمودند *

درین آوان والی برهان پور مظفر میرزا را با گلرخ بیگم والدهٔ او مقید ساخته مع تحف و هدایای دیگر همراه ایلچی زبان دان قاعده فهم بحضور فرستاد - پادشاه از راه فضل و عنایت مظفر میرزا را بانواع رعایت نوازش فرموده بهمسری شاهزاده خانم دختر خود معزز و مفتخر ساختند *

درین سال از غیب در فراش خانهٔ فتح پور آتش افتاد و چنان شعله ور گردید که هرچند سقایان و عملهٔ کارخانجات برای فرو نشاندن آن دست و پا زدند - فائده نه بخشید - و تا دو سه روز مشتعل بود - و اموال چندین لک روپیه تلف گردید - و بحکم تلف المال خلف العمر شکر سلامتی خود بجا آوردند *

و در سنه نهصد و هشتاد و هشت [۹۸۸] خبر فوت خان جهان بعرض رسید و متواتر بظهور پیوست که بعد واقعهٔ خان جهان فساد عظیم در ملک نو تسخیر در آمدهٔ بنگاله برخاسته - خواستند که متوجه بلاد شرقی و دفع فساد بنگاله گردند - درین ضمن خبر فرحت اثر تسخیر قلعهٔ بهکر در سنه هفده جلوس بعرض رسید - و بشگون نیک گرفتند *

و در همین آوان از نوشتجات کابل و اخبار نویسان شمالی بوضوح پیوست که میرزا محمد حکیم از شنیدن تشریف بردن

بادشاه سمت بنگاله و مهم ولایت شرقي برهنمائي بعضی گمراهان واقعه طلب بگرد آوري لسکر پرداخته خود را براي تسخیر لاهور طرف پنجاب رسانده و بسداري از زمینداران و هنگامه طلبان بد عاقبت با او رويي گسته خلل عظیم در اطراف لاهور انداخته اند - لهذا رایت ظفر آیت بدان سو برافراشتند - همین که خبر رسیدن پیش خانهٔ پادشاهٔگیتی ستان بپاني پت بمیرزا محمد حکیم رسید - سراسیمه وار بدستور سابق راه کابل اختیار نمود - بعده که سرهند مضرب خیام گردید شاه منصور حاکم سرهند را که در طلبیدن میرزا محمد حکیم هم داستان بود مقید ساخته فرمودند که منصور وار بر سر دار عدرت جلوه گر سازند - و شاه زاده محمد مراد را هراول ساخته بقصد گوشمال میرزا محمد حکیم متوجه کابل شدند - نزدیک کابل که رسیدند فریدون خان ناگهان بر سر اردوي شاهزاده تاخته تفرقهٔ تمام بحال سپاه و مردم بازار که ازین حادثه غافل بودند رساند و مال و متاع بسیار بتاراج رفت - و در همان گرمي شاه زاده بر محمد حکیم خود را رسانده معرکهٔ قتال و جدال بیاراست - و آدم بسیار از طرفین کشته و زخمي شدند - آخر نسیم فتح بر لسکرشاهزاده محمد مراد وزید - و میرزا محمد حکیم فرار نموده پناه بکوهستان کابل برد - و عرش آشیاني بعد شنیدن مژدهٔ فتح بکابل تشریف برده اعیان و بزرگان شهر را اعزاز و اکرام تمام فرمودند و رعایتها نمودند - میرزا محمد حکیم عریضهٔ مشتمل بر اظهار ندامت و التماس عفو جرائم مصحوب ایلچي فهمیده بخدمت عرش آشیاني فرستاده مضمون این بیت بعرض رساند • بیت •

سهو و خطای بنده گرش نیست اعتبار
معنی لطف و رحمت پروردگار چیست

قبول افتاد - وقت ملازمت نظر ترحم و عنایات بحال او دریغ نداشته متوجه هندوستان گردیدند - بعد ازانکه نزدیک آب نیلاب مضرب خیام گردید فرمودند که قلعهٔ درآنجا بنا نمایند و مسمی به اٹک سازند - بعده که در سنه نهصد و نود و یک [۹۹۱] آن قلعه مرتب گردید و پادشاه بلاهور شرف نزول فرموده بودند قلعه داری آنجا براجه بهگوانداس عنایت فرمودند و متوجه فتح پور گردیدند - بعد داخل شدن فتح پور در مزاج عرش‌آشیانی انحراف تمام رو داد - و مادهٔ فتنه و فساد وافعه طلبان گردید - و برای تسلی و رفع گفت وگوی بدحوصلگان باوجود اثر تکسر و نقاهت اکثر دیوان میفرمودند - و چون خود بسبب عارضهٔ بدنی مهم بنگاله نتوانستند نمود و دیگری را سزاوار این کار عمده ندانستند شهباز خان کنبو را که در قید بود نظر بر جوهر ذاتی او از قید برآورده بعد عنایات سلطانی برای دفع فساد بلاد شرقی روانهٔ بنگاله ساختند ۰

چون ظفر خان گجراتی در ابتدای سال فتح احمد آباد شرف اندوز ملازمت گشته بعطای منصب عمده و جاگیر لائق سرافرازی یافته بود آخر باغوای فتنه جویان بدعاقبت گریخته طرف احمد آباد رفته علم بغی برافراشت - و روز بروز مادهٔ خلل ملک و خرابی حال رعایا میگردید - و بامداد نفاق حکام معزول و منصوب که بتحریر و تفصیل آن نمی پردازد مهم او بامتداد کشید - و آشوب

عظیم در صوبهٔ احمد آباد برپا گردید - آخر میرزا عبد الرحیم ولد بیرم خان مخاطب بمیرزا خان را بدان مهم مامور فرمودند - و درسنهٔ نهصد و نود و دو [۹۹۲] با گجراتیان و ظفرخان محاربات صعب و کارزار صف بمیان آمد و چندین هزار سر و سردار بزیر تیغ آمدند - و بعد کوشش و کشش بسیار که ازطرفین بظهور آمد نسیم نصرت برلشکر میرزا خان وزید - و ظفرخان خود را طرف جونه‌گڑه و جام رسانده بفکر خام فراهم آوردن لشکر از سر نو افتاده فساد تازه دران ضلع برپا نمود - میرزا خان با فوج شایسته بآن صوب شتافته بعد تردد نمایان ظفرخان را ازانجا بدر ساخت - و بار دیگر آن سرمایهٔ فساد با لشکر زیاد سر از بهرونچ بر آورده با قطب الدین خان جاگیردار حاکم برودهٔ و بهرونچ مقابله نموده غالب آمده قطب الدین خان را کشته فوج اورا غارت نموده خزانه که دران هردو محال موجود بود بدست آورده و مبلغی از تجار و صرافان نقد و جنس بطریق قرض برور گرفته سی هزار سوار فراهم آورده بقصد مقابلهٔ میرزا خان متوجه احمد آباد گردید - میرزا خان ده کروهی احمد آباد برآمده با او محاربه نمود - و دار و گیر عریب و زد و خورد عجیب رو داد - و سه هزار آدم از هر دو طرف دران کارزار کشته و زخمی گردیدند - آخر فتح نصیب میرزا خان گردید - ظفرخان باز طرف جام شتافت و میرزا خان همچنان خود را به بروده و بهرونچ رسانده منصوبان ظفرخان را اخراج و تاراج نموده عمال پادشاهی دران محل مقرر کرده باحمد آباد مراجعت نمود - و بار سیوم و چهارم نیز میان ظفرخان و میرزا خان مقابله و مقاتله رو داد - و هر بار ظفر نصیب میرزا خان گردید -

آخر ظفر خان بی پروبال گردیده چند بار آوارهٔ دشت ادبار بود - و میرزا خان بحضور رسیده مورد عنایات بی پایان و مخاطب بخان خانان گشته بار برای دفع فتنه و استیصال ظفر خان مرخص گردید - و در سنه نهصد و نود و سه [۹۹۳] امیران عمدهٔ دکهن مثل برهان الملک و شاه فتح الله شیرازی بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت گردیده در حرکهٔ بندهای پادشاهی در آمدند - و راه نمونی تسخیر دکهن نمودند - شاه فتح الله مخاطب به عضد الدوله گشته مامور گردید که باحمد آباد نزد خان اعظم اتکه رفته باتفاق بتسخیر برهانپور و برار پردازند و برهان الملک را بدر منصب عمده و عطای فیل و جواهر مفتخر ساخته با عضد الدوله و خان اعظم رفیق ساختند - بعد رسیدن هر دو امیر باحمد آباد خان اعظم بتهیه و سرانجام مهم دکهن پرداخته مصلحت دران دانستند که اول به تسخیر برار که دران ایام بتصرف نظام الملک بود پردازند - بعده که به ایرچ پور که حاکم نشین آن صوبه است رسیدند - هنوز به بندوبست آن ملک نپرداخته بودند و چند روز توقف درانجا واقع شده بود که فوج نظام الملک بسرداری راجی خان و دیگر امرای برار و برهان پور از دو طرف رسیده چون مور و ملخ هجوم آوردند - و خان اعظم تاب مقاومت دران ملک نیاورده صرفه در مقابله و مقاتله با آنها ندانسته بدار و مدار پای اقامت ازانجا کشیده بسمتی که انتشار برار ظاهر کار بمیان نیاید بشهرت رسیدن خبر فساد احمدآباد براه سلطانپور بدر بار خود را بار بر سر تعلقهٔ خویش برساند •

در سال نهصد و نود و چهار [۹۹۴] میرزا شاه رخ بندرهٔ میرزا

سليمان بدى عم عرش‌آشياني كه در بدخشان فرمانروائى مي‌نمود از تسلط اوزبكان و رفتن بدخشان بتصرف عبد الله خان اوزبك بخدمت عرش‌آشياني رسيده درجرگهٔ امراي ذوالاقتدار در آمد •

و در همان سال (75) جشن طوى شاهزاده محمد سليم با دختر راجه بهگوان داس ضميمهٔ جشن نو روزي عالم افروز گرديده بود كه خبر واقعهٔ ميرزا محمد حكيم از كابل رسيد و كنور مان سنگه ولد راجه بهگوان داس بحكومت كابل سر بلندى يافت •

بر طالبان اخبار دير كهن ظاهر و هويداست كه تمام بيش و تسخير هندوستان عشر بشان يعني بعضي بلاد دكهن و صوبهٔ احمد آباد و مالوا و بهكر و كشمير و بيشتر ولايت شرقى و ملحقات تعلقهٔ زميدداران با نام و نشان خصوص اطاعت راجهاي نامدار كه حلقهٔ اخلاص بگوش نمودن و بندگي و سر افگندگي بدين مرتبه اختيار كردن كه باوجود كمال تعصب كه هر قومى را با مخالفان ملت خود مي باشد دختران خود را مسلمان نموده داخل پرستاران خاندان دودمان صاحب قران ساختن و بدان مفتخر گرديدن و بخدمات مامور گشتن و رسيدن صاحب كمالان ايران و توران و روم و درجرگهٔ جان نثاران اين سلسلهٔ عاليه داخل گرديدن و هندوستان را زينت تغيير و تبديل از وضع سابق دادن مخصوص عهد سلطنت عرش آشياني بود •

القصه ميخواستند كه خود عرش آشياني بقصد تسخير دكن

---

(75) بداوني اين جشن را درذيل سنه ۹۹۳ نوشته •

متوجه سمت جلوف گردند - درین ضمن خبر شورش افغانان روشنائي که نزدیک کوههاي بساور با حکام پادشاهي به شوخي پیش آمده قطاع الطریقي و راهزني اختیار نموده بودند - و خبر فساد کسمیر که در ذکر صوبه و سلاطین کسمیر مفصل درج گسته بعرض رسید - و معا بظهور پیوست که والیان توران بقصد تسخیر کابل کمر بسته لسکر کسي نموده اند بسبب تواتر رسیدن اخبار ناملائم متوجه نجاب شدند - و میرزا شاه رخ را با امراي عقیدت کیس دیگر براي تسخیر کشمیر که بیشتر مادهٔ فساد اطراف همان بود مرخص فرمودند - و زین خان کوکه را با شیخ فیضي که از مقربان خاص بود براي تنبیه افغانان مرخص نمودند - میرزا شاه رخ که بکسمیر رسید محاصره و محاربهٔ آنجا بامتداد کشید و ایام برف و شدت سرما رسید و لسکر هندوستان تاب شدائد ایام یخ و برف نیاورده بسیاري تلف شدند - لهذا میرزا شاه رخ بدون حکم صلاح دولت و رفاه حال مسلمانان دران دانست که قرار صلح بدین شرط بمیان آورد که محصول دار الضرب و زعفران که عمدهٔ حاصل آن سرزمین است در سرکار پادشاهي بضبط درآید و لسکر دست از محاصره بر دارد - بعد عرض خلاف مرضي بظهور آمد و میرزا شاه رخ مورد اعتراض گردید - درین ضمن میرزا سلیمان جد میرزا شاه رخ بحضور رسیده در حرکهٔ مصاحبان و مقربان گسته شفیع نا کرده کاري میرزا شاه رخ گردید •

و ازانکه حکیم علي الاطلاق در هر عهدي از حکماي مشهور و صاحب کمالان معروف آن عصر را بهمان بلا که خود را دران

فن چار دانگ میدانستند مثلا ساخته هم آغوش مرگ نموده
چنانچه افلاطون و دیگر حکمای کامل عیار بآزار اسهال و هر مرضی
که در علاج آن خود را سر آمد روزگار می شمردند در گذشتند -
و راجه بیربل (76) که از جملهٔ مقربان عمدهٔ محمد اکبر پادشاه
صاحب السیف و القلم گفته می شد و در فهم و فراست و دانائی
و رای صائب و بذله گوئی و حاضر جوابی نادر العصر آن عهد خود
را میگرفت و عمری در بست و بلند تجارب روزگار بسر برده بود -
در سنهٔ هزار و یک [۱۰۰۱] (77) مطابق آغاز سال سی و یك
جلوس غریب حادثه و چشم زخم برموج عرش آشیانی که
بسرداری راجه بیربل تعین گشته بود رسید - مجمل از تفصیل آن
در گزارش می آرد که بعده که زین خان و شیخ فیضی برای تنبیه
افغانان روشنائی تعین گردیدند هرچند شرط سعی و تردد بتقدیم
رساندند بسبب کثرت افغانان که از مور و ملخ زیاده بودند فائده
مرتب نشد - بعده کنور مان سنگه را با لشکر تازه بدان مهم
مرخص ساختند و روز بروز مقدمهٔ فساد آن قوم زیاد میگردید -
تا آنکه راجه بیربل همراه سعید خان کهکر و فتح الله مخاطب
بحکیم ابو الفتح که او هم از دانشمندان روزگار گفته می‌شد و جمعی

---

(76) در نسخ موجوده بدربل و بیربر هر دو نوشته و در تاریخ
فرشته و اکبرنامه بیربل و در منتخب التواریخ بداونی و بعض نسخ
آئین اکبر بیربر نوشته ●

(77) بداونی و فرشته تاریخ قتل بیربل ماه صفر سنه ۹۹۴ گفته ●

از امراي تجربه کار مع فوج ده هزار سوار و پیاده کارزار دیده نبرد آزما بطریق سردار مستقل علاحده نمود زین خان و شیخ فیضي مرخص ساختند - از انکه بیربل در فن شعر هندي و لطیفه گوئي و مشهر بودن در امور ملکي و دانائي در خدمت عرش آشیاني بسیار معزز بود و کمتر بر جدائي او از رکاب راضي مي شدند و سرانجام آن مهم را موقوف برفتن او دانسته بودند وقت رخصت از راه کمال لطف دست بر دوش او گذاشته تاکید بروز مراجعت نمودن بعد فراغ تنبیه آن جماعه بدسگال فرمودند - بعده که بیربل بدان مکان رسید در ابتدا ترددات نمایان و سعي جمیله او در تنبیه و تادیب آن جماعه به عافیت بظهور آمد و جمع کثیر ازان مفسدان را قتل و اسیر ساخت و مکانهاي ملک آنها را بتاخت و تاراج درآورد - اما ازانکه مقابل غرور او نظر بر دانائي خود داشت در تقدیر چنان رفته بود که چشم رحمي که در تمام ایام سلطنت عرش آشیاني نرسیده بود بلکه کمتر در محاربات رو داده که از جمله چهل پنجاه هزار نفر سوار و پیاده یک متنفس جانبر نگردیدند بر او گذشت - یعني در عین ایام کوشش در پاي کوتل کوهي که دره دشوار گذار پر از سنگهاي نا هموار نزدیک آن واقع شده بود جاسوسان خبر آوردند که افغانان جمعیت فراهم آورده قصد شب خون بر فوج پادشاهي دارند - بیربل بعد شنیدن این خبر بي آنکه همراهان دور و نزدیک خبر کنند و پاي مشورت بمیان آرد بقصد آنکه این سه چهار کروه دره کوه را طي نموده ازان مکان که ملاحظه شب خون زدن بود بر آید آخر روز با لشکر و بهیر کوچ نمود - از اتفاقات یکي از افغانان جلد رو که

دران لشکر بطریق جاسوس بود بچالاکي تمام خبر بدان سرگروه آن کوه و سرداران آن گروه رساند - همینکه اول شب داخل دره گردید اولا بستن سنگ لاخ و نشیب و فراز در شب تار ترتیب فوجي که مقرر کرده بود برهم خورد - و پدر از پسر و نفر از آقا و سپاهي از سردار جدا افتاد - دوم افغانان از دست راست و چپ بالای کوه و روبرو و عقب رسنده بردن سنگ دست و فلاخن و انداختن پارچهٔ سنگهای فیل ربا شروع نمودند - راه پیش رفتن و برگردیدن و تردد نمودن بند گردید و از تنگي راه و بر خاستن آشوب و بر سر هم فراهم آمدن سوار و پیاده قیامت برپا گردید از هر سنگي که فرود مي آمد و از اطراف متصل مي بارید دست و سر و پاي سه چهار کس شکسته مي گردید و فریاد بجای نمي رسید و تمام شب سنگ بلا بر سر اجل رسیدگان مي بارید - تیر و گوي آن قدر مي رسید که از احاطهٔ حساب بیرون بود و تا اثر دمیدن صبح اثر از حیات بلکه نام و نشان آن اهل مصاف نماند سواي زین خان کوکه و حکیم ابو الفتح که دران قتل عام رو بین نبودند بلکه از حرکت لشکر راجه خبر هم بآنها نرسیده بود باقي تمام فوج از سپاه و مردم بهتر صغیر و کبیر همراه هشت نه سردار نامي مثل راجه بیربل و راجه دهیر (؟) و خواجه عرب بخشي فوج و حسن بیگ و ملا شیري مشهور که دران بلغهٔ دار و گیر دیده بودند و غیره بقتل رسیدند و متنفسي ازان ورطه نجات نیافت و زین خان کوکه و حکیم ابو الفتح بعد آن چشم زخم درانجا استقامت نتوانستند نمود - و دست از اسباب و خیمه برداشته ایلغار کنان خود را بقلعهٔ اتک رساندند -

مرخص فرمودند و خود بدولت بلاهور تشریف آوردند *

بعد از انکه عرش آشیانی از تسخیر بنگاله و مالوا و احمد آباد و کشمیر و بهکر و سند و اکثر زمینداران و راجهای نامدار هند خاطرجمعی حاصل نمودند از سر نو بفکر تسخیر دکهن افتادند - اول چهار ایلچی با وفار فهمیده کار بهمه زبان آشنا نزد والی برهانپور و برار و بندر و احمد نگر روانه ساخته کلمات چند از روی نصیحت وعده و وعید آمیز نوشته بنعام نمودند - ازان جمله شیخ فیضی که علامهٔ دوران عهد بود هرچند آنچه شرط تبلیغ رسالت بود بتقدیم رساند مفید نیفتاد - و بار دیگر فرستادها جواب باکامی شنیده مراجعت نمودند *

۷ درین ضمن بظهور پیوست که یادگار میرزا که برادر یکی از زمینداران کشمیر را که صاحب فتن و مادهٔ فساد بود بعقد خود درآورده علم بغي برافراشت - و امرای که بنوابت او تن ندادند با فاضی آنجا قابل و اسیر ساخته - شیخ فرید بخشی که از اولاد جعفر کذاب و بسادات رضوی زبان زد و از شجاعان مشتهر بود برای تادیب او رخصت فرمودند - و او رفته بعد قتال و جدال غالب آمده یادگار میرزا را مقتول ساخته سر اورا بحضور فرستاد عرش آشیانی بار دیگر برای سیرگل و لالهٔ بهار کشمیر بهشت نظیر تشریف برده حکومت آنجا را از سر نو بسید یوسف خان مسهدی مرحمت نموده بعد فراغ تنبیه بعضی مفسدان و بند و بست اطراف طرف قلعهٔ رهتاس تعلقهٔ پنجاب رایت ظفر آیت برافراستند *

درین آوان خبر کشته شدن مظفر خان عرف سلطان مظفر گجراتی که بعد چندین مقابله و کارزار که هر بار فرار اختیار نموده باز اقدام

بر محاربهٔ خان خانان و خان آعظم مي نمود آخر اسیر سرپنجهٔ
خان آعظم گردید و چون دانست که بخواری و زاری پا مال مکافات
کردار خواهد گردید حربهٔ بدهانی بهم رسانده وقت رفتن جای ضرور
بدست خویش خود را هلاک ساخت - بعرض رسید - و معا مردهٔ
فتح اوتیسه و دیگر بعضي نواح بنگاله که مانده بود از روی عرصه
داشت راجه مانسنگه با سر و بدست رنجیر فیل فرستادهٔ او معروض
گردیده باعث تفریح طبع عرش آشیانی گشت *

(80) اگر چه عبد القادر مولف تاریخ بداوني که مدتی از

---

(80) در یک نسخه بعوض این عبارت این چنین نوشته که -
شیخ عبد القادر بداونی که امام محمد اکبر بادشاه گفته می شد
در تاریخ بداوني تالیف خود چندین جا بقراب چند درحق محمد
اکبر بادشاه نوشته که ازان صریح بوی تعصب و غرض نفساني بمشام
اهل خرد می رسد چنانچه بعد فوت او مضمون تاریخ بداوني
بعرض خدمت مکاني جهانگیر بادشاه رسید و حکم مقید ساختن
پسر او و تاراج نمودن خانه فرمودند و با وجود از صحابان مچلکای
این معني گرفتند که خرید و فروخت تاریخ بداوني ننمایند
زیاده از همه بداوني در دار الخلافه نزد صحابان یافته می شود
و از شهرت این عصب سلطان باسم فرشته و شیخ نور الحق دهلوي
مولف تاریخ زبدة و غیره که سه مولف در شروع عهد جهانگیر
هم‌عهد بوده اند اصلا قلم را بذکر این مقدمه آشنا نساخته اند
اما مسود اوراق که سوای حق گوئي کار برضا جوئي مدبر و وزیر

مقربان خلوت و امام عرش آشیانی و فاضل مقربی بود -
ظاهرا در عقائد دینی باتفاق دیگر فضلای آن عهد با شیخ فیضی و
شیخ ابو الفضل پسران شیخ مبارک که از مقربان ومحرمان خاص
عرش آشیانی گفته می‌شدند اختلاف بهم رسانده بود - لهذا دربارهٔ
هردو برادر و جمعی که از جملهٔ پیش آورد های آنها بودند و نزد
پادشاه قرب و راه حرف زدن داشتند بعضی مذکورات خلاف
عقیدهٔ اسلام بزبان داده - همچنان نسبت به بندگان عرش آشیانی
نیز در چندین مقدمات کلمات با گفتنی و با نوشتنی دور از معقول
عقل نوشته خواهد عسر عسیر آنرا بلد کار در آورد از پاس ادب
دور میدانند اما از انکه نقل کفر کفر نمی باشد چندین فقرات از
نگاشتهٔ عبد القادر بزبان خامه میدهد - اولا چون عقلای آن عهد
همیشه در مجالس و مخاطب فیضی و ابو الفضل را مطعون
خلاف طریقهٔ متشرعین و پیروان دین می ساختند و نسبت اسم
پدر آنها که مبارک نام داشت طعن عدم نجابت نیز می نمودند
مضمون خطی که مبارک به پسران خود نوشته و از روی نصیحت
کلمهٔ چند دران درج نموده چون نقل آن خالی از طول کلام نیست
خلاصهٔ آنرا می نگارد - با ای من از فضلای این عهد که همه جو
فروش گندم نما اند و دین را بدنیا فروخته تهمت آن برما بسته اند

ندارد بعد تجسس و تفحص بسیار انچه از انتخاب تواریخ بداونی
و غیره بر آورده بطریق انکه نقل کفر کفر نمی باشد فقرهٔ چند بزبان
خامهٔ صدق بیان میدهد *

ار گفتهٔ حرف آنها نباید رنجید - و ارانکه ار طرف نجابت ما گفتگو دارند دل بتشویش نباید نمود - در ایامی که والد من ودیعت حیات نمود من بحد تمدر نرسیده بودم والدهٔ من مرا در سایهٔ عواطف یکی ار سادات ذو الاحترام در کمال عسرت پرورش میداد - و در تربیت من از طرف درس علمی و دیگر تادیب کمال سعی بکار میبرد - ازانکه پدرم مرا حسب فرمودهٔ بزرگی موسوم بمبارک ساخته بود روزی یکی ار همسایهای حسد پیشهٔ آن سید والا نژاد که غمخواری و تیمارداری ما بیکسان می نمود مادرم را بکلمات درشت رنجانیده مرا بعدم نجابت مطعون نمود - والده ام گریه کنان نزد آن سید والا مقام که ار حسب و نسب پدرم اطلاع داشت رفته نالش تعدی او نمود - و آن (سید) اورا زجر و تو بیخ تمام فرمود - الحال الحمد لله که حق سبحانه تعالی ما و شمارا ار فضل بی پایان خویش در سایهٔ لطف و کرم بادشاه عادل و نایل فخر زمین و زمن بدین رتبه و پایه رسانده که فضلای عصر از راه همچشمی حسد میدارند و رشک میبرند - بعد اتمام این مضمون ار ابتدای احوال شیخ مبارک می نویسد که در ابتدا بمرتبهٔ از متکلمین صلاح شعار بود و از وجد و سماع انکار داشت ارخانهٔ که دران می ماند در صورت شنیدن صوت سرود و نغمهٔ خانهٔ همسایه اجتناب می نمود - و دران خانه ادای صلوة و توقف جائز نمی دانست - بعد چند گاه میل بتصوف بهم رسانده دم از وحدت وجود میزد - و کار بجائی رسید که لمحهٔ بی غنا نمود - و چون دران ایام ابتدای آمد آمد فضلا و دانشمندان وسخن وران ایران و عروج دولت صاحب کمالان هردیار بود - و آنها را باهم بسبب

وری که شیخ ابو الفضل و شیخ فیضی در خدمت پادشاه داشتند سروکار همدمی واقع می شد - و شیخ مبارک جویای صحبت دانشوران بوده از آنها گروهی بازار خود میدانست از اثر صحبت که با فضلای ایران سوای ملا عرفی که در همان ایام از شیراز رسیده باوجود آغاز بهار شباب در فن شعر و مداحی پادشاه و گفتن قصائد و اشعار رنگین و دیگر همه کمالات بمرتبهٔ تمام شهرت یافت و نزد بادشاه معزز گردید و باعث رشک هر دو برادر گشت و میان همدیگر سوء مزاج بهمرسید - گویند روزی عرفی وارد خانهٔ ابو الفضل گردید و ابو الفضل قلم در دست گرفته در تحریر دیباچهٔ قرآن که می خواست بلا نقط تصنیف نماید بتحریر فکر فرو رفته بود عرفی پرسید که مخدوم در چه فکرید در جواب گفت میخواهم که اسم پدر خود بی نقط ظاهر نمایم عرفی گفت حاجت فکر نیست بزبان اصل خود ممارک بنویسید - این معنی بر طبع ابو الفضل نهایت گرانی نمود - باز روزی عرفی برای عیادت فیضی رفته بود نزدیک خوابگاه او سگ بچهٔ چند دید که قلادهای زربفت با زنجیر طلا در گردن داشتند پرسید که مخدوم رابها بچه اسم موسومند فیضی گفت باسم عرفی در جواب از زبان عرفی برآمد مبارک باشد - گویند عرفی در عین شباب بهار جوانی که سال عمر او از بیست تجاوز ننموده بود مسموم گردید که با او موافقت بمعتقاد نداشت - مثل بمذهب تشیع بهمرساند - و با آنها اظهار همرنگی می‌نمود بعد چند گاه رغبت تمام بمطالعهٔ کتب حکما بهمرسانده رفته رفته از مجتهدان و پیش قدمان دهریه گردید و پسران او راهنمای اکثر مقربان

پادشاه گردیده مطیع و منقاد خود ساختند - و مزاج عرش آشیانی را نیز در بعضی مقدمات چنان از راه برده بودند که در زنانها بمرتبهٔ اتم متهم می ساختند - و چون خان اعظم کوکلتاش اتگه که اصل اسم او میرزا عزیز بود - و در نظم و نثر و اکثر علم از دانشوران و صاحب کمالان مشهور آن عهد گفته می شد و در خدمت عرش آشیانی از راه قرب مادر که مرضعهٔ پادشاه بود نهایت گستاخانه سلوک می نمود - و در ریش تراشیدن و سجده نمودن خلاف امرای دیگر که اطاعت امر می نمودند بعمل نیاورده ریش را دراز گذاشته بود - و مدام با مقربان حضور خصوص با شیخ ابوالفضل و شیخ فیضی درین ماده نزاع دینی داشت - لهذا هر دو برادر و مقربان دیگر ماندن او در حضور مصلحت ندانسته تیول صوبهٔ داری احمدآباد بعد تسخیر آن بنام آورده اورا از پادشاه جدا ساخته بودند - بعد انقضای چند سال بموجب درخواست والدهٔ او فرمان طلب او از راه کمال لطف بدین مضمون صادر شد که چون والدهٔ شما خواهش ملاقات شما زیاده ازحد دارد باید که نائب در احمد آباد گذاشته زود خود را بحضور سراپا سرور رسانند - خان اعظم چون سر از اطاعت امر پیچیده بود در رفتن حضور دفعیه می نمود - بار فرمان اعتراض آمیز بدین مضمون صادر فرمودند که مگر ریش شما سنگینی مینماید که درآمدن بخدمت هردو قبلهٔ خود تعلل می ورزید بعد ورود فرمان ثانی خان اعظم که از مدت بهانه طلب بود بعضی پرگنه و مکانهای مفسد پیشه را تاخت و تاراج نموده مبلغی کلی از نقد و جنس بدست آورده طلب سپاه را مفروغ ساخته با عیال

و اطفال بعدر کهنمایت که از انجا جهازات دهمه بنادر تردد میدمایند آمده راکب جهاز گشته روانهٔ کعبة الله گردید - بعده که بعرض عرش آشیانی رسید فرمان استمالت بصحبت آمیر بابن مضمون نوشتند که بی حصول رضای دو کعبهٔ دل بکعبهٔ سنگ و گل رفتن خلاف شرط عقل و رای اسلام است - خان اعظم در جواب گستاخانه معروض داشته و اصلا پاس ادب و حق نمک را منظور نداشته پادشاه را متهم بدعوی نبوت نموده فقرات لغو دران درج نموده که بتحریر و تفصیل آن نپرداختن اولی - و مبالغه بدین مرتبه نموده که چون شما را بدخواهان دین و دولت از راه راست برده بدنام راه بدعاقبتی ساخته اند و نمیدانند که کدام پادشاه دعوی نبوت نموده مگر مثل کلام الله برای شما نازل گسته یا معجزه مثل شق القمر از شما واقع شده یا مثل چهار یار اصفیا دارند که خود را متهم بدین بدنامی ساخته اید - بنابران که عزیز کوکه دست بهمه خیر خواهان دیگر که فی الحقیقة بدخواه آن خاندان بوده است دارد رو به بیت الله آورده بدین قصد که آنجا مقیم گسته برای شما دعای رجعت براه راست نماید - امیدوارم که مناجات این عاصی بدرگاه قاضی الحاجات اثر بخشیده شمارا براه مستقیم باز آرد - و نیز در تاریخ بدوانی نوشته که خان اعظم بعد رفتن بکعبهٔ متبرکه از سلوک شریف بآنجا استقامت نتوانست ورزید باز او بدین جناب خطا بخش و جرم پذیر رجوع آورده در ریش تراشی و سجده و در همه باب متابعت نموده - اگرچه بر عقلا ظاهر و هویدا است که مقدمهٔ دعوی نبوت در همه صورت خواه در مبادی از عرش آشیانی و خواه بدست خان اعظم که آن

چنان گستاخانه بزبان قلم داده افترای محض خواهد بود اما از مضمون خطي که آن بي سعادت از احمد آباد نوالي برهان پور در مادهٔ عرش آشياني نوشته بود و بعد تسخير قلعه امير (اسير) کتبخانهٔ حاکم برهان پور باموال ديگر بضبط در آمده - و در سنه اول جلوس جنت مکاني جهانگير بادشاه آن نوشته همچنان بمهر و خط خان مردود از ميان کتبخانهٔ مذکور بر آمده از نظر جهانگير بادشاه گذشت - بعد مطالعه که همه مضمون مملو از کلمات لغو و فقرات لا يعني نسبت بعرش آشياني بود بدست خان اعظم دادند و فرمودند که بلند بخواند - و آن کم سعادت بي محابانه بآواز بلند خواند و سامعان حضور بر و لعن وطعن نمودند - جنت مکاني فرمودند که اگر نسبت حق شعر با عرش آشياني در ميان نمي بود سزاور قتل بودي - و اکتفا بعزل منصب او نموده حکم فرستادن قلعه نمودند - در جهانگير نامه تاليف کامگار بيگ مخاطب بغيرت خان مفصل بدين ذکر پرداخته *

القصه بعد رفتن خان اعظم به بيت الله شاهزاده محمد مراد را باتاليقي صادق محمد خان صاحب مدار صوبه احمد آباد فرمودند - و مالوا را بشاه رخ ميرزا عنايت نمودند - و شهباز خان را به نيابت او روانه ساختند - درين اوان باز خبر فساد و غلبهٔ افغانان روشنائي بعرض رسيد و آصف خان عرف ميرزا محمد جعفر را براي تنبيه آن جماعت بد عاقبت مرخص فرمودند - و از تردد آصف خان که محاربات صعب درميان آمد در اندک فرصت چهار صد پانصد سر و اسيران آن قوم بحضور رسيدند *

و دریں سال سنه هزار و چهار [۱۰۰۴] (81) مژدهٔ رسیدن میرزا رستم بن سلطان حسین نبیرهٔ شاه اسمعیل صفوی حاکم قندهار که بسبب هجوم و فساد مخالفان اطراف و اعتراض شاه ایران تنگ آمده بود با کلید قلعه معروض گردید - و بعد رسیدن حضور و دریافت سعادت ملازمت بمنصب پنجهزاری که معراج پایهٔ دولت آن عهد بود و عطای حکومت ملتان و دیگر عنایات معزز و مفتخر ساختند •

و در همان سال خان خانان را مع فوج شاهزاده دانیال و دیگر امیران کار طلب نامی برای تسخیر دکهن مرخص فرمودند - بعده که خان خانان بماندو رسید خبر مردن برهان شاه نظام‌الملک و لشکر کشی عادل شاه بیجا پور باحمد نگر و کشته شدن پسر برهان شاه و سر بر آوردن میان منجو نام که امیر صاحب مدار نظام الملک گشته بود و رسیدن عریضهٔ او بخدمت شاهزاده محمد مراد در احمد آباد مشتمل بر التماس طلب برای تسخیر دکهن و روانه شدن شاهزاده محمد مراد از احمد آباد بطریق استعجال بدکهن در لشکر خان خانان انتشار یافت - و متصل آن نوشتجات میان منجو و دیگر حکام برهان پور و برار متضمن بر تاکید زود رسیدن بنام خان خانان نیز رسید - و خان خانان خود را بسرعت تمام به برهان پور رسانیده راجی خان والی اسیر را با خود رفیق ساخته تا رسیدن شاهزاده محمد مراد که با بیست هزار سوار نزدیک

---

(81) بداونی و فرشته این واقعه را در هشتم محرم سنه ۱۰۰۲ نوشته •

دولت آباد رسیده بود بخدمت شاهزاده رسیده ملحق گردید - و منجو و بعضي رفقاي او که عرائض مشتمل برطلب شاهزاده و خان خانان فرستاده بودند بتسلي و استمالت چاند بی بي دختر نظام الملک که في الحقیقت دران ایام همان وارث ملک بود و در تدبیر و رای صائب و سخاوت و شجاعت و عصمت درمیان زنان نادرهٔ زمان گفته می شد پشیمان از نفاق ورزیدن و طلبیدن شاهزاده گشته باتفاق چاند بی بی بگرد آوری مصالح جنگ و فراهم آوردن ذخیرهٔ قلعه وتسخیر قلوب امرا و زمینداران نواح پرداختند - و بنا بر مصلحت کار قرار بران یافت که چاند بی بی در احمد نگر استقامت ورزیده در محافظت قلعهٔ دولت آباد و احمد نگر کمر سعي بندند - و باتفاق امرای عقیدت کیش در استحکام برج و باره پردازد - و منجو احمد نام مجهول النسب را که برای نام وارث ملک قرار نموده بود برداشته بسرحد بیجاپور رفته با بیجاپوري اتفاق نموده بعد گرد آوري لشکر برای مقابلهٔ فوج بادشاهي تردد زیاده نمود - ازین خبر خان خانان با قول(82) خود آمده بمحاصرهٔ قلعهٔ احمد نگر پرداخت - و چاند بی بی مردانه وار کمر همت بسته محصور گردیده چنانچه باید در دفع ضرر قلعه و در سرانجام و اهتمام کارزار می کوشید - و هر تدبیري که لشکر بادشاهي در پیش بردن مور چال و کندن نقب و بستن دمدمه بجرح قلعهای کلي مي نمودند چاند بي بي در مقابل و برابر آن چندان تردد بر روی کار مي آورد که از زدن

---

(82) ن - موج

توپهاي پيا پی و شبها فرستادن لشکر براي شبخون و خراب
نمودن دمدمه و نقب کمی نمي نمود - و آخر کار بسعي بسيار
مور چال و نقب باروت زير ديوار و برج قلعه رسيد و مبلغ خطير
دران خرج گرديد - آن شيرزن با تدبير بنيروي عقل خبرداري
بتلاش جاسوسان با هوش از مکان اندرون و بيرون نقب خبر يافته
بدل از زور يورش مردان‌کاري متلاشي را فرمود که از اندرون بقياس
مقابل تا جاي رساندن باروت شگافته خريطهاي باروت دو نقب
بدست آوردند و براي احتياط آن قدر مسلک و کورهاي آب ريخته
که بجاي شرارهٔ آتش آب ازان‌طرف جوشيد - و در تلاش سراغ ديگر
نقب و سوراخها بودند - درين ضمن شاهزاده و خان خانان بقصد
پرانيدن برج و يورش نمودن بافواج و مداران قلعه کشا سوار شده
فرمودند که در نقبها آتش زنند زير برجي که باروت بقدر پنجاه گز
درطول‌ديوار برده دران هنگامهٔ دار و گيربلند شدن دود وبرخاستن
صداي زلزله افزا و باريدن سنگ و آدم مرده که مثل کبوتر بآسمان
رفته معلق زنان فرود مي آمدند دلاوران کار طلب در انتظار
پريدن برج و ديوار ديگر مستعد يورش بودند و از درنگرفتن آتش
بنقبهاي ديگرحيرت افتاده در يورش چستي و چالکي که بايست
بکار نتوانستند برد - درين فرصت آن‌زن مرد سيرت بدستورمردان‌نبرد
ديدهٔ تجربه کار برقعه پوشيده شمشيرحمائل نموده و شمشيرديگر
بدست گرفته برق کردارباً مصالح‌تخته و چوب و بانس و سبدهاي
پر از گل و خريطهاي کلان که همه را در عالم احتياط موجود نموده
چشم براه وقت بود بپاي ديوار از پا در آمده رسيده برباي خوش

و ریزش زر و وعده و وعید از زن و مرد کار گرفته بچلدي و چابکي تمام رخنهٔ حصار را بند نموده توپهای خورد بران گذاشته سد راه آمد و شد و حائل آمدن لشکر گردید و معال و نهادران رخنه خو باوجود حملهای پیابي و یورشهاي بي صرفه که آدم بسیار بکار آمدند و راه در آمدن و دخول نیافتند بعد ترددد تمام رور بمکانهای خود شتافتند و همین که خسرو انجم سپاه بپناه بحصار نیلگون گردون برد چاند بي بي بگلکاران و بیلداران حکم داد تا مزدور بسیار در پای دیوار بر سرکار آورده خود بر اسپ سوار شده مشعل بسیار روشن ساخته از خشت وگل و چوبه و سنگ و لاش مرد ها هرچه بدست مي آمد تا اثر ظاهر شدن سپیدهٔ صبح در برداشتن دیوار و استحکام آن مي کوشید و زر در دست و دامن مزدوران بطریق انعام مي پاشید - و همان شب دیوار پنجاه درعه که از سه و چهار درعه عرض کم نخواهد بود و سه درعه بلند نمود - و بهمین دستور ترددداتي که ازان زن سرا پا تدبیر در محافظت قلعه و دفع شر خصمان بظهور آمده درین اوراق مختصر بتحریر آن نمیتوان پرداخت - گویند چند روز که بر عرصهٔ امید نجات تنگ گردید و اثر رسیدن کومک اطراف ظاهر نشد قلعه و دیگر ذخیره قلعه رو باتمام آورد فرمود که گولهای نقره در توپ پر نموده بلشکر پادشاهي اندازند *

درین ضمن خبر روانه شدن سهیل خان حبشي نائب عادل شاه با هفتاد هزار سوار از بیجاپور انتشار یافت - و راه رسیدن رسد لشکر پادشاهي بند گردید - و کاه و هیمه دران نواح نماند - و کهي دور دست از آفت دست اندازي زمینداران و دکنیان نمي

رسید - بنابران ملک کاه و غله در لشکر بمرتبهٔ شد که اسپان و بار بردار بسیار تلف شدند - و امرای چاند بی بی بتنگ آمده صلاح بصلح میدادند - لهذا طرفین بمصالح راضی گشته پیام الصلح خیر بمیان آوردند - و قرار یافت که شاهزاده دست از مزاحمت و محاصرهٔ قلعهٔ احمد نگر و دولت آباد و نواح آن بر دارد و بتصرف چاند بی بی و بهادر شاه نبیرهٔ برهان نظام شاه وا گذارد - و صوبهٔ برار با بعضی پرگنات احمد آباد بندر تعلق بپادشاهزاده محمد مراد پذیرد - و نظر بر دفعیهٔ فوت اسباب و قبول طرفین منعقد گردید - و شاهزاده محمد مراد و خان خانان رایت توجه طرف برار برافراشته بدانجا رسیده قصبهٔ شاه پور آباد نموده عجاله بای تخت خود ساخته پرگنات بجاگیر امرا تنخواه کرده جهت آرام گرفتن بسپاه و چهار پا فرستادن اطراف بفاصلهٔ نزدیک پرداختند - ومصلحت نمودند که دختر راجی علیخان برهانپوری بعقد شاهزاده محمد مراد درآوردند - ازانکه از طرف صلح دکهنیان خاطر جمعی که باید حاصل نشده بود بلکه خبر رسیدن سهیل خان حبشی با لشکر گران شهرت تمام داشت در استمالت و خاطر جوئی راجی علی خان نهایت می کوشیدند - و با سه چهار هزار سوار نزد خود طلبیده در همه باب رعایت خاطر او مرعی میداشتند - و چون بادشاه زاده را با شهباز خان‌کمبو نائب صوبه دار مالوا که بطریق کومک با خود آورده بودند بر سر منع تاراج شهر احمد نگر در ایام پیغام صلح رنجش بمیان‌آمده بود - او بی رخصت شاهزاده بر سر تعلقهٔ خود برخاسته رفت - و در همین آوان بتحقیق پیوست که سهیل خان باتفاق امرای بیجاپور و چاند بی بی

مع موج شصت هزار سوار و توپخانهٔ عظیم که از ابتداي بنای رواج توپخانهٔ دکهن زیاده بر بلاد دیگر هندوستان بود از احمد نگر گذاشته مي آید - خان خانان باتفاق راجي عليخان و راجه رامچند و دیگر امراي رزم آزماي کار طلب و بیست هزار سوار برای مقابلهٔ فوج دکهن از شاه زاده مرخص گشته متوجه پیکار و کار زار با سهیل خان گردید - و از آب گنگ که بزبان هندی گنگا زمان زد مردم دکهن است گذشته نزدیک باندبر کار بمقابله و مقاتله افتاد - و زد و خورد غریب بمیان آمد - و محاربهٔ صعب رو داد - و مکرر هراول هردو طرف غالب و مغلوب گشته از انکه راجي علي خان و رام چند در ابتداي یورش فرصت خالي نمودن توپخانه نداده فوج سهیل خان را برداشته بودند - و دکهنیان فوج بادشاهی را بطریق فرار طرف خود بمکان دشوار گذار گذاشته باز برگشته از اطراف در آمده تا آخر روز جنگ را قائم داشتند - تا آنکه راجي عليخان و راجه رامچند با دوسه هزار سوار بکار آمدند - و مغلان بسیار کشته و زخمی گردیدند - و دکهنیان زیاده بیر سیده راسپر بلا ساخته بدادیهٔ عدم شتافتند - آخر هزیمت بلشکر خان خانان افتاد و کار بجائی رسید که خان خانان با چند سوار معدود و نقارچیان نزدیک توپخانهٔ خصم که در یورش اول بتصرف خود آورده بودند استقامت ورزیده قریب غروب آفتاب فرود آمد - باقي فوج مغلیه باهتمام فرار اختیار نمود و سرکشان قطار قطار شتر و استر و گاو پر از بار پدش انداخته راه پرگنات اطراف که خانهای ایشان دران بود پیش گرفتند - و اکثري بسبب انتشار خبر کشته شدن خان خانان ترک رفاقت سردار نموده بطمع بدست

آوردن صندوقهاي سقرلاب گرفته سرخ و سفر پر از اشرفی بتعاقب معلان و شتران کارخانجات شتافتند - و سهیل خان با جمعی که با او بودند بخاطر جمعي فتح نمایان خود را پر باده غرور تخوب ساخته بعد غروب آفتاب در کنار رود خانهٔ که مقابل توپخانهٔ گوله رس بود بی اطلاع حال خانخانان برای بپایان رساندن شب و فراهم نیامدن فوج در تاریکي بدون مشعل فرود آمد و خان خانان نظر بر توکل حق ازانجا حرکت نمودن مصلحت ندانسته آن شب را شب یلدای با امید دانسته در انتظار صبح امید بي آنکه بر احوال خصم اطلاع داشته باشد لنگر اقامت انداخته ارابهاي توپخانه را براي احتیاط بجای مورچال قرار داد از اتفاقات مدد طالع اکبری چند مشعل روشن نموده نزد سهیل خان آوردند خان خانان از روشنائی مشعلها و بنظر آمدن کثرت ازدحام دانست که سهیل زحل سیرت در مقابل آن شیر معرکهٔ شجاعت جا گرفته چون اکثر توپ و و زنبورک پر از باروت و گوله بود فرمود که دو زهگله را طرف آن سیه اختر مائل ساخته مجرا بسته آتش دهند هنرمندان آن فن بعلامت روشنائي که نشان غروب کوکب سهیل بود باتش دادن توپها شروع نمودند همدمکه چند گولهٔ جان ستان ناگهان بي درپي درمجمع دکهنیان عقل و هوش باخته رسید یک دو نفر را قالب تهي و بی سرو پا ساخت تزلزل تمام درجمیعت آنها راه یافت - و بفکر تبدیل مکان روشنائی صبح امید را بتاریکی شام مایوسی مبدل ساختند - خان خانان از اثر راه یافتن توهم در دل مخالفان بنقارچیان فرمود که صداي نقاره و کرنا

بدستور شادیانهٔ فتح بلند سازند - بعده که شروع بنواختن شادیانه نمودند صدای فرحت افزای آن بگوش معلان و دیگر همراهان فوج پادشاهي که در گوشه و کنار غار و مغاک برای بسر بردن شب تار بامید صبح نجات پناه برده بودند رسیده جان تازه در قالب آن دل و جان باختگان دمید - و جمعي که بنات النعش وار متفرق بودند مانند خوشهٔ پروین فراهم آمده بهوای صدای نقاره جوق جوق روانه شده بخدمت خان خانان رسیدند - بعد رسیدن آن جماعه باز خان خانان اشاره ببلند ساختن آواز کوس و کرنای شادی نمود بار دیگر دستهٔ از سواران برهنموني آن صدای روح پرور فرحت افزا خود را در خدمت آن سپه سالار رسانیدند - همچنان هر بار جمعي که میرسیدند غرش کوس و نفیر بلند آوازه گشته در گوش دکهنیان حکم هزار پا بهم رساند و عذاب روح آن جماعت میگردید - و برای معلنه سرمایهٔ سرور و شادي گسته رهبری بخدمت خان خانان مي نمود - چنانچه تا بنزدیک رسیدن اثر صبح بارها دفعه تفسیر آیهٔ نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِیْبٌ بگوش دل باختگان آن تیه سرگردانی رسید - و نقدبان سهیل خان بدز بعربان نعره و بانگ وحشت افزا فوج ابتر متفرقهٔ خود را مي خواندند و دکهنیان از شنیدن آواز دهل فتح معلان و صدای توهم افزای مردم خود متوهم گردیده تا مقدور گوشه و کنار اشجار پناه خود قرار میدادند معهذا قریب دوازده هزار سوار نزد سهیل خان فراهم آمدند - و نزدیک خان خانان قریب چهار هزار سوار معلیه جمع شدند - خان خانان مصلحت دران دانست که هنوز تاریکی همرنگ حبشیان حائل

چشم دکهنیان است و سهیل خان نیز برکمیت فوج معلان اطلاع نیافته - برخصم تیره روز در تاخت سبقت باید ورزید - و فرمود که صدای کوس رزم با نعرهای جانگداز جوانان بدرد جو بلند سازند - تکبیر گویان جلو ریز برسر خصم تاخته در حملهٔ اول فوج سهیل خان را از پیش برداشته بتعاقب پرداختند - و برخمهای پیهم که بسهیل خان رسید از اسپ سرنگون افتاد - و هوا خواهان آن بد خواه سپر اجل او گشته نیم‌مرده اورا برداشته از معرکه بدر بردند - و معلیه دست از تعاقب برنداشتند - و ازکشتها پشتها ساختند - و دکهنیان آنچه بتاراج متصرف شده بودند از راه نیک معاملگی مضاعف آن واپس‌داده حتی بخان مضایقه روا نداشتند - وخان‌خانان بآوازهٔ فتح و نصرت بکمال سرخروئی خود را بخدمت شاهزاده محمد مراد رساند - و مورد آفرین و عنایات گردید - بعد از چند روز از شعله افروزی آتش حسد محمد صادق خان شاهزاده را با خان‌خانان ملال خاطر بهم رسید - بحضور معروض داشت - بجای خان‌خانان سید یوسف خان مشهدی و شیخ ابو الفضل تعین گردیدند - خان خانان بحضور رسیده بسبب رعایت خاطر شاهزادهٔ چند روز مصلحةً معصوب بود - و سید یوسف خان و شیخ ابو الفضل باظهار حسن تردد قلعهٔ پرباله و کهیرله و کاویل تعلقهٔ نظام الملک بتسخیر در آوردند - و موردتحسین و آفرین گردیدند - و درهمان اوان بتقاضای مهمان‌کشی چرخ نیلگون سرو نونهال شاهزادهٔ محمد مراد بباد صرصر اجل از پا در آمد - و دکهنیان از اطراف زور وهجوم آورده اکثر پرگنات و قلعجات تازه بتصرف آورده را باز متصرف شدند - و خلل تمام

در بندوبست مردم پادشاهي انداختند - و شیر خواجه که جاگیردار عمده گفته میشد بعد محاربه شکست فاحش یافته بجادهٔ تاراج رفت - و متواتر خبرهاي آشوب دکهن بعرض مي‌رسید - و باعث ملال خاطر عرش‌آشیاني میگردید - تا آنکه بار خان‌خانان را بانعامه و خلعت و دیگر عنایات سرفرازي بخشیده خانان بیگم دختر اورا بعقد شاهزاده دانیال درآورده هردو را باتفاق بي‌نفاق رتق ساخته صاحب اختیار نسق ملک و مهم دکهن نموده روانه فرمودند - و سال دیگر که سال هزار و هفت هجري [۱۰۰۷] باشد انتظام مهام اطراف آگره و دهلي و پنجاب و مهم با راناي چتور بشاهزاده محمد سلیم مقرر و منصوب نموده خود با هشتاد هزار سوار رایت ظفر پیکر براي تسخیر دکهن برافراشتند - و چون بعد کشته شدن راجي علي خان فاروقي والي برهان پور از بهادر دل (83) پسر او دست بخدمتگاري و اطاعت که از پدر او بظهور آمد کوتاهي ظاهر گردید بخاطر رسید که تا قلعهٔ آسیر و ملک خاندیس باحاطهٔ تسخیر نیاید و بدون آنکه این پارچه سنگ را از میان برداریم بر صوبجات دیگر کمر بستن خلاف راي سلیم است - لهذا بشاهزاده دانیال و خان‌خانان فرمان صادر شد که خود را زود باحمد نگر رسانده بتسخیر آن پردازند - که ما بدولت متوجه تسخیر قلعهٔ آسیر میگردیم - خان‌خانان در رکاب شاهزاده بموجب حکم بپاي قلعهٔ احمد نگر رسیده به پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن دمدمه پرداخت و دکهنیان از اطراف مثل مور و ملخ فراهم آمده

---

(83) در تاریخ فرشته بامس بهادر خان نوشته *

بردن کهي و شوخي نمودن بر بهير لسکر شروع نمودند و چاده
بي بي به بندوبست برج و باره و گرد آوري آلات جنگ و جذب
قلوب سپاه و براهم آوردن ذخيره آنچه شرط تردد و سرداري است
بعمل مي آورد - و عرش آشياني بعد نزديک رسيدن به برهان پور
امراي قلعه کساي کار طلب را براي محاصره و پيش بردن مورچال
جا بجا مقرر فرمودند - و آنچه برده در تسخير قلعه از بهادران جان نثار
بظهور آمده و لشکر فاروقي هر آنچه در محافظت قلعه و از تاختهاي
بهادرانه بر افواج پادشاهي چنانچه طريقه دلاوران بانام و ننگ است
کوشيدند درين اوراق بتذکار آن مفصل پرداختن از سر رشتهٔ اختصار
بدرون افتادن است - اگرچه درالسنه شهرت تمام دارد که چهار پنج
سال ايام محاصره بامتداد کشيد اما آنچه از تواريخ بتحقيق پيوسته
در اوائل سنه هزار و هشت [۱۰۰۸] بمحاصره پرداختند و در
آغاز سال هزار و دوازده [۱۰۱۲] قلعه بتسخير در آمد - گويند که
در دريای تپتي متصل شهر برهانپور پارچهٔ سنگ کلان بود بعده
که بفرمودهٔ حضرت شيخ برهان الدين که از بزرگان دين آن عهد بودند
بزرگان فاروقي بناي آبادي شهر برهان پور بنام آن بحر دين گذاشتند
شيخ فرمودند که تا اين پارچهٔ سنگ بصورت اصل خواهد بود
ملک بتصرف شما خواهد ماند همين که اين سنگ بصورت فيل
تبديل خواهد يافت قلعه و سلطنت اين ولايت از سلسلهٔ شما بيرون
خواهد رفت - عرش آشياني بعد امتداد ايام محاصره که شهر بتصرف
آمده و قلعه مانده بود برگفتهٔ مقتداي فاروقيها مطلع شده فرمودند تا
سنگ تراشان چابک دست بدست آن پارچهٔ سنگ را تراشيده

بصورت بدل ساختند - و این معنی نظر بر حسن عقیدت که در بارهٔ پیرخود داشتند باعث حوصله باختی سلطان بهادرگردید - و در ذخیرهٔ غله که باقی مانده بود دوات کرم افتاد - و تعفن بمرتبهٔ گرفت که خوردن آن بر چار پایان دشوار گردید تا بآدمیها چه رسد - و خبر نزدیک رسیدن تسخیر قلعهٔ احمد نگر بسعی و تردد خان خانان بمر انتشار یافت - بهادر دل باخته سراسیمهٔ کار و بازگشته بعد عهد امان قلعه را بتصرف اولیای دولت قاهره در آورد - و خزائن ودفائن بسیار سوای دولت فاروقیه یافت عهد آسا اهیر که بانی قلعهٔ آسیر بود و دیگر او در سلطنت فاروقیان نگزارش در آمده زیر خاک مدفون بر آمد - و امتعه و تحف بیسمار بضبط سرکار در آمد - و شاهزاده دانیال و خان خانان که بعد ترددات نمایان و کوشش و کشش بسیار کار بر چاند بی بی تنگ ساختند در اکبر نامه و تاریخ فرشته بشرح و بسط درج است - و بروایتی چاند بی بی بعد از ملاحظهٔ آنکه کار از دست رفته بتدبیری در هلاک خود کوشید که احدی واقعی بر احوال او مطلع نگردید - و اقوال مختلف درین باب زبان زد کهن سالان دکهن گردیده بود - قلعه بتصرف پادشاهی در آوردند و بحضور سرا پا سرور رسیده بعطای اضافه وفیل و جواهر مفتخر گردیدند - و از انتشار اخبار وزیدن نسیم فتح و فیروزی چغته در اطراف قلمرو هندوستان خصوص دکهن ابراهیم عادل شاه والی بیجاپور عریضهٔ تهنیت و پیشکش مع التماس قبول نکاح سلطان دختر برای شاه زاده دانیال با فراوان مال بحضور ارسال داشت بشرف قبول در آمد و جمال الدین حسین را برای آوردن

عروس مامور نموده روانه فرمودند *

درین ضمن خبر شورش پادشاهزاده محمد سلیم بعرض رسید - انتظار آمدن دختر عادل شاه نکشیده نظر بر دفع فساد سلطنت عروس و ملک بر تصرف درآمدهٔ جنوبی را به شاهزاده دانیال باتالیقی خان خانان سپرده در دکهن گذاشته رایت مراجعت بفتح و نصرت طرف اگره برافراشتند *

بر ارباب خبرت پوشیده نماند که ذکر بغی ورزیدن جنت مکانی جهانگیر پادشاه در ایام شاهزادگی محمد قاسم فرشته و دیگر مورخان که هم عهد جنت مکانی بودند در رعایت ملاحظهٔ آن پادشاه باشارهٔ اکتفا نموده مفصل در بیان قلم نداده اند - اما میرزا کامگار مخاطب بغیرت خان برادرزادهٔ خواجه عبد الله خان که بتحریر احوال جنت مکانی کمیت خامه بجولان در آورده و بسمت بمعتمد خان در راست نویسی کوتاهی قلم را کفر کار فرموده شمهٔ از ایام بغی نمودن شاهزاده محمد سلیم باحاطهٔ بیان آورده است - مجمل ازان می نگارد - که بعده که در سنه هزار و هشت هجری [۱۰۰۸] رایت ظفر اثر عرش آشیانی برای تسخیر دکهن برافراشتند پادشاهزاده محمد سلیم را مخاطب به شاهنشاهی ساخته تسلیم ولی عهد فرموده صوبهٔ اجمیر را در تیول آن پادشاهزادهٔ والاگهر عطا نموده بمهم استیصال رانای چتور نامزد فرموده راجه مانسنگه خسرپورهٔ پادشاهزاده و شاه قلی خان که از امرای کار طلب نامدار بودند با امرای رزم آزمای دیگر در رکاب پادشاهزاده تعین نموده بعنایت فیل و جواهر و لک اشرفی مفتخر ساخته رخصت

فرمودند - و صوبهٔ بنگاله را که از راجه مانسنگه تغییر نموده بودند بدستور سابق بحال فرمودهٔ چنان مقرر فرمودند که راجه خود در خدمت شاهنشاهي بتقديم خدمت بادشاهي کوشد - و حکمت سنگه پسر کلان خود را یا هر کرا مناسب داند به نیابت بنگاله روانه سازد - و بعد رسیدن بحوالی اجمیر خود شاهنشاهي بسیر و شکار آن دیار مشغول گشته موج دریا موج را براي تنبيه و گوشمال راناي بدسگال روانه فرمودند - و رانا از وصول موکب و دبدبهٔ لسکر منصوري اثر مکان خود را گذاشته چندمحال بادشاهي را تاخت و تاراج نمود - چون از هر چهار طرف موج هامون نورد بدرد آرما باطراف آن تبه‌کار درآمدند عقل و هوش باخته سراسیمهٔ کار خود گشته بجبال دشوار گذار خود پناه برد - و بهادران بکه تاز داخل ملک او گشته هرجا اثر آبادی یافتند زیر سم اسپان پایمال ساختند - و در گردآوري و اسیري مال و عیال کفار پرداختند - و چندین هزار بردهٔ هندو نژاد ان بد مآل در تصرف غازیان در آمدند - درین حال خبر شورش و فتنهٔ زمینداران طرف بنگاله و غلبهٔ مفسدان آن ضلع و شکست یافتن نائب راجه مانسنگه بعرض شاهنشاهي رسید - شاهزاده‌کامگار قصد توجه بنگاله با امیران همراه درمیان آوردند - بعضي امیران فتنه جو و واقعه طلبان هرزه گو مصلحت دادند که درین وقت که پادشاه بمهم‌دکهن پرداخته اند و مسافت بعیدهٔ چند صوبه عقب گذاشته منصوبهٔ عظیم در پیش دارند اگر راجه مانسنگه را براي نسق بنگاله مرخص ساخته خود بنقد جوهر غیرت و برش تیغ شجاعت متوجه سمت آگره شده پرگنات و محال سیر حاصل خالصه و جاگیر داران آن ضلع را

بتصرف خود در آورده بفراهم آوردن خزانه پردازند تردد موقع خواهد بود - بتقاضای ایام‌شباب و مصلحت خام‌احداث راجه مانسنگه را خلعت و اسپ عطا فرموده طرف تعلقهٔ او مرخص ساخته مهم رانا را موقوف داشته عازم آگره گردیدند - همه جا محال پادشاهی و جاگیرداران را بتصرف آورده نزدیک قلعهٔ آگره رسیده شرف نزول فرمودند - قلیچ‌خان حارس قلعه که در تدبیر و منصوبه مشهور بود از قلعه بر آمده مع بدر و پیشکش و اظهار عقیدت و اطاعت و فدویت ملازمت نمود - و آنچه شرط رای صائب بود بکار برده خود را چنان خیرخواه بپادشاهزاده وا نمود و برهنمائی دفع بد نامی شاهنشاهی پرداخت که هرچند بدخواهان هردو دولت در مقید ساختن قلیچ خان و تعین نمودن قلعه دار دیگر بجد شدند شاهزاده بدان مصلحت هم داستان نشده اورا خلعت بحال داشتن قلعه داری از طرف خود عطا فرموده بقلعه بار مرخص ساختند - و فرمودند که از هر طرف به بند و بست قلعه پردازد - و مریم مکانی والدهٔ ماجدهٔ عرش آشیانی که بادشاهزاده را زیاده از فرزند ارجمند خود دوست می داشتند از شنیدن اغوای بدهمکاران و بحال ماندن مزاج پادشاه زاده بقصد پند و نصیحت آن رسیدهٔ سریر و افسر از قلعه برآمدند - شاهنشاهی برین معنی اطلاع یافته از راه خجالت و ادب بر کشتی نشسته با جمعی از مردم خاص راه اله آباد اختیار نموده لشکر را براه خشکی روانه فرموده ملاحان را بعطای انعام سرگرم‌کشتی راندن ساختند - و مریم مکانی آزردهٔ خاطر گشته بقلعه مراجعت نمودند - و شاهنشاهی باله آباد رسیدهٔ همه محال پادشاهی را

بملازمان سرکار خود مع اضافه و خطاب عطا فرمودند - و همه جا حکام خود مقرر و منصوب نمودند - و صوبهٔ بهار را بشمع خیون کوکهٔ خود با خطاب قطب الدین خان مرحمت فرمودند - و سرکار جونپور بلعل بیگ (83) عنایت فرموده سرکار کالپی را بتم بهادر (84) مرحمت نمودند - و سی لک روپیه نقد از خزانهٔ بادشاهی که موجود بود بتصرف خود در آوردند - چون این خبر از نوشته اخبار نویسان و زبانی مدبهان بعرض عرش آشیانی رسید و در تمام بلاد خدمه بخدمه انتشار یافت و زبان زد خاص و عام گردید و متواتر بعرض عالی رسید - درین ضمن خبر انتقال بادشاه زاده دانیال که با عروس جهان بکام دل همبستر نگشته بصد حسرت ازین جهان فانی رحلت نموده نیز بعرض رسید - پادشاه از راه فرط محبت که از ابتدا نسبت بهمه فرزندان بآن ثمرشجر خلافت زیاده داشتند خصوص از داغ فرزندان دیگر بانواع غم و الم مبتلا گردیده بودند براهنمائی عقل حوصلهٔ بردباری کار فرموده گوش بر حرف بر همکاران واقعه طلب و هرزه درایان سراپا مطلب نه نموده از جا در نیامده از راه لطف و شفقت بدرانه فرمان عنایت آمیز نوشته مصحوب محمد شریف پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم که با پادشاه زاده همدرس بود و باهم همبازی بودند روانه نموده زبانی نیز کلمات لطف آمیز و نصیحت مملو از اظهار شفقت و محبت و اشتیاق دیدار و طلب حضور بکمال شفقت

---

(83) ن - لاله بیگ

(84) ن - یتیم بهادر

و سرور موافق مضمون فرمان ارشاد و پیغام نمودند - بعد رسیدن محمد شریف شرط استقبال و تعظیم بجا آورده فرمان را گرفتند و بمطالعهٔ مضمون قصد احرام حضور و قدمبوس بخاطر آورده با همدمان همراز مصلحت بمیان آوردند - آخر از بد مددی و مشورت درهمکاران ظاهر بین جراْت بر اقدام و رفتن حضور ننمودند - و محمد شریف را آخر مرخص ساخته نزد خود نگاهداشته وکیل السلطنت خود ساختند - بار که بتازگی حقیقت سلوك آن نوبارهٔ گلشن سلطنت با محمد شریف بعرض رسید عرش آشیانی باوجود نزدیک اتمام رسیدن مهم دکهن که اگرچندگاه دیگر دران ملع رایت ظفراثر می افراشتند اکثر قلاع و بلاد نظام الملکی و عادلشاهي بتسخیر می آمد خان خانان و شیخ ابو الفضل را در برهانپور گذاشته کوچ بکوچ متوجه دارالخلافت آگره گشتند - از شنیدن توجه عرش آشیانی باگره زیاده از سابق بفراهم آوردن فوج و ترتیب لشکر پرداخته خواجه عبد الله را خطاب عبد الله خان مع اضافهٔ نمایان عطا فرمودند - همچنان اکثر از نوکران خود را که آثار شجاعت وکارطلبی آنها بود اضافهٔ خطاب و جاگیر عطا نموده برهمدیگر امتیاز بخشیدند - بعده که عرش آشیانی اواخر سنه هزار و ده هجری [۱۰۱۰] در دارالخلافت نزول فرمودند شاهزاده با سي چهل هزار سوار و مصالح کارزار باشتهار ملازمت پدر بزرگوار عنان توجه طرف دارالخلافت معطوف داشتند - و در راه جاگیر بسیاری از امرای حضور بتاراج در آوردند - چون بجاگیر آصف خان رسیده در اتاوه شرف نزول فرمودند وکیل آصف خان لعل گران بها فرستاد؛ آصف خان مع عرضه داشت

که باشارهٔ عرش آشیانی فرستاده بود گذرانید معهذا مبلغی کلی از جاگیر او بوصول آوردند - و بهر هفته بل هر روز خبرهای ناخوش و عرضه داشتهای فتنه امرای اطراف بعرض عرش آشیانی می رسید و امرای حضور که جاگیر در صوبهٔ بهار داشتند خصوص آصف خان بالش زیاده می نمودند و سخنان هرزه و کلمات فساد امرا بعرض می رسانیدند - و عرش آشیانی در جواب آنها سوای کلمهٔ لطف آمیز و محبت و شفقت امرا در مادهٔ فرزند ارجمند بر زبان نمی آوردند - بعد از آنکه فریاد از حد در گذشت و خبر قصد کوچ از اتاوه بعرض رسید خلل عظیم در بند و بست سلطنت بهم رسید و عالمی در رجا و بیم سر گردان کار و بار خود گردید - و عرش آشیانی را خوشوقتی دیدار راحت آثار نور الابصار بوحشت وسوسهٔ چگونگی مآل کار خود و آن سرمایهٔ عمر و زندگانی مبدل گشت - فرمان قضا جریان بدین مضمون بنام آن قرة العین صادر فرمودند که اگرچه اشتیاق دیدار آن فرزند کامگار زیاده ازان ست که بتحریر آید اما آمدن فرزند بدین بدر مشتاق بدین حشمت و شکوه بر خاطر محبت اثر شاق و ناگوار می نماید اگر مطلب از نمودن تجمل و عرض از عرض لشکر و سپاه است مجرای آن فرزند ارجمند بظهور آمد - مناسب آن ست که مردم زیاده را بجاگیر مرخص ساخته بدستور مقرری جریده رسیدهٔ دیدهٔ رمدیده و دل حرمان کشیدهٔ پدر را منور و خورسند سازد - و اگر از هرزه درائی بدخواهان وسواسی و توهمی که ازان اصلا بدست آن فرزند سعادتمند در دل ما راه نیافته بخاطر رسیده عنان مراجعت

طرف اله آباد معطوف ساخته وسوسهٔ دیگر بالکل بخاطر نیاورده هرگاه نقش توهم از دل آن فرزند شسته و رفته گردد بملازمت شتابد - چون شاهزاده بعد نزول فرمان سراپا لطف و شفقت بر مضمون اطلاع یافتند و باوی متردد خاطر گشته بآن شان و دبدبه بخدمت ولی نعمت رفتن و با آن همه لطف فرزند نوازی که در چنان حالت از هیچ بادشاهی و هیچ پدری در حق فرزند بظهور نیامده خلاف حکم بعمل آوردن بسان بی سعادتی دانسته در اثاره توقف نمودند - و عرضداشتی مشتمل بر عذر آنکه مرا بجز ارادهٔ قدم بوسی و آرزوی ملازمت اندیشهٔ دیگر که بر دل و زبان بدگویان واقعه طلب گذشته نبود الحال که چنان حکم رسیده اطاعت امر نمودن واجب دانسته چند روز از خدمت خداوند و مرشد و قبلهٔ خود جدا ماندن ضرور و لازم گردید - و کوس مراجعت بطرف اله آباد بلند آوازه ساخت - و دران زودی از روی کمال لطف و رای صائب و فرزند نوازی بر خلاف دیگر سلاطین فرمان عطای صوبهٔ بنگاله و اڈیسه بطریق اقطاع و صوبهٔ داری بالاستقلال بنام شاهزادهٔ والا قدر صادر فرموده برفق و مدارا دران درج نمودند که همه جا مردم خود را تعین نموده بضبط و نسق ملک بخاطر جمعی پردازد - وسوسه و دغدغهٔ خلاف مرضی از دل بر آرد - شاهزاده شکر آن عنایات و عذر عدم قبول تعین مردم خود بحضور معروض داشته سرداران و جمعیت از خود جدا نمودن مصلحت کار ندانستند - و در اله آباد چند گاه توقف فرموده آنچه دستور سلاطین و فرمان روایان می باشد در عطا نمودن منصب و اضافه و خطاب و نقاره و جاگیر و مقرر نمودن

محالات امرای حضور بعمل مي آوردند *

در بن اوان خبر روانه شدن شیخ ابو الفضل از دکهن بموجب حکم عرش آشیاني بقصد حضور از زباني مبهمان ظاهر گردید - ازانکه از مدت آن شاهزادهٔ ذوالاقتدار را از بعضی اطوار ناهموار آن صاحب مدار اکراه و ناخوشي تمام در خاطر راه یافته بود - و گاه گاه در خلوت مي فرمودند که هردو برادر بدرم را از راه برده اند و میدانست که بعد رسیدن حضور در مادهٔ آن سزاوار افسر و تاج طریقهٔ بد خواهي بظهور خواهد آورد راجه نرسنگ راو که وطن نزدیک گوالیار داشت بشهرت رخصت وطن مرخص فرموده خفیة اشاره نمودند که خود را قبل از رسیدن او رسانده سر راه برو گرفته بیخبر برو تاخته در قطع شجر حیات آن دهر پرست کوشد و راجه موافق ارشاد وحکم بعمل آورده بطریق ایلغار بوطن قبل از نزدیک رسیدن او رسیدهٔ بر مانوي وقت خود را عامل برسر او رسانده کار او را ساخته نام او از صفحهٔ دهر و جماعهٔ دهر پرستان برداشت - جنت مکاني در جهانگیر نامه که خود بتحریر سوانح ایام فرمانروائي خویش پرداخته اند بربان خامه داده اند که چون آن مقتدای ملحدان باعث بدنامي نام نامي عرش آشیاني گسته بود کار اورا بدان تدبیر ساختم *

القصه بعد عرض هرچند در خدمت عرش آشیاني گراني نمود افسوس زیاده نمودند - اما در ظاهر تحمل را کار فرموده برهنموني راي عقده کشا خدیجة الزماني مهد علیا سلیمه سلطان بیگم را که در دانائي و کاردانی و سحر سخني سحرآفرین بود

برای تسلی و هدایت و دلجوئی فرزند ارجمند مع فیل خاصه مسمی لشکر نام مشهور و خلعت و جواهر و دیگر تحف روانه ساختند و پیهم از ارسال انواع اقمشه و ماکولات و ملبوسات بطریق هدیه آن نور حدیقهٔ سلطنت را یاد و شاد می فرمودند و بمرهم لطف و عنایت و دوای افسام تدبیر دل رسیدهٔ فرزند را حکیمانه تداوی می نمودند - چون بیگم نزدیک رسید آن درة التاج نکوکنه و دبدبهٔ تمام برآمده آداب فرزندی بجا آورد - و بیگم به بفعام التدام آمیز و افسانه و افسون محبت اکبر از زبان بادشاه بنوازش خطا بخشی و جرم پوشی امیدوار ساخته زنگ کدورت وسواس از دل پر هراس آن سلطنت اساس بصیقل پند و وعظ زدودند - و آن نیر سپهر جاه را با خود گرفته عازم حضور گشتند - از تکلف شاهزادهٔ والا مقام قرار چنان دادند که روز ملازمت حضرت مریم مکانی جدهٔ ماجده باتفاق خدیجة الزمانی سلیمه سلطان بیگم که دستگیری هر دو جده و مادر مهربان عذر خواه عصیان و جرائم باشد در پای عرش آشیانی اندازند - و درباب عفو تقصیرات که عرضه داشت نمودند درجهٔ پذیرائی یافت - و بعد رسیدن نزدیک دار الخلافت حضرت مریم مکانی والدهٔ عرش آشیانی یک منزل رفته آن گوهر درج صاحبقرانی را تنگ در آغوش شفقت گرفته بهزاران اعزاز برفاقت مهد علیا بخانهٔ خود آوردند - و بعد آن عرش آشیانی همانجا تشریف بردند و جدهٔ ماجدهٔ برخاسته برفاقت خدیجة الزمانی سر شاهزادهٔ والا گهر عالیقدر برقدم مبارك پدر بزرگوار انداختند - پادشاه بکمال لطف و شفقت سر فرزند عزیز تر از دل و جان را برداشته تا مدت در بغل

گرفته دیدهٔ هجران دیده را از دیدار فرزند روشن ساختند - و رخصت زیاده نمودند - از جملهٔ پیشکش و نثار هزار مهر و هفت فیل مقبول فرمودند و بعطاي فیل و اقسام جواهر و مرصع آلات معزز ساختند - و دستار از فرق مبارک برداشته برسر فرزند جگر پیوند گذاشته فرق اعتبار آن نور دیده را بر آسمان برین رسانیدند - و از سرنو نوید ولي‌عهدي باستقلال نمودن را سامعه افروز عالمیان ساخته حکم بلند نمودن آواز شادیانه فرموده از صداي کوس عشرت افزا گوش بدسگالان منافق و هوا خواهان موافق پر ساختند - و بعد جشن و بزم صحبت افروز بانقضای چند روز مهم رانا بدستور سابق بنام آن زبدهٔ دودمان سلطنت مقرر فرمودند - و روز نهم شهر مرخص نموده جمعي از امراي نامدار تعین کردند - بعده که در فتح پور نزول واقع شد برای رسیدن خزانه و لشکري که همراه حکم شده بود چند روز مقام ضرور گردید و از تغافل متصدیان در سرانجام مطالب تاخیر رو داد و این معني باز از سرنو مادهٔ برهم خوردن مزاج و آشفتگی خاطر آن درة التاج گشت - و بخدمت بادشاه معروض داشتند که هرگاه متصدیان سرکار در سرراه نمودن و سرانجام دادن مصالح ضروري مهم تکاهل ورزیدند و این مرید که حکم آن مرشد و قبله را بجاي حکم خدا میداند بموجب فرموده برآمدهٔ چند روز در انتظار بگذراند و اثري از سرانجام نام و نزم بروی کار نیامد تقصیر غلام چیست - و بتحقیق مدوي عقیدت آئین رسید که مکرر بسماجت درخواست مطالب ضروري و شکوهٔ متصدیان دولت مدار و کار پردازان کفایت شعار بمیان آوردن خود را سبک و بي اعتبار ساختن و بوسر چاه زبان هرزه در ایان انداختن

است - و بر عالمی ظاهر و هویداست که مهم رانا بآن وسعت ملک و جدال قلب بدون زر و لشکر و سرانجام توپخانهٔ خاطرخواه که در چهار طرف ماوای او محاصره نمایند صورت گرفتن متعذر - و هر بار سماجت و لجاجت بکار بردن باعث ملال خاطر اشرف و جهت خود گردیده است لهذا اراده و التماس دارد که این مرید را چندگاه بجاگیر مرخص فرمایند که درانجا رفته بمصالح و سرانجام فراهم آوردن آن کوشیده بخاطر جمع در تقدیم خدمت مامورهٔ پردازد - بعد عرض بحب النسا بیگم عمهٔ شاهزادهٔ بلند اقبال را با یک دو امیر محرم مامور فرمودند که رفته بتسلی آن درة التاج بردارد - مائده مرتب نشد - و هرچند آن حجله نشین سرادق جاه و جلال در دلاسا و فهمانیدن برادر زادهٔ بهانه جو کوشید بجای نرسید - ناچار آن پادشاه افلاطون منش نظر بر پاس خاطر آن گوهر بحر سلطنت طوعا وکرها رفتن اله آباد مرخص ساختند و از فتح پور کوچ نموده کوچ بکوچ بکوکبه و شان خسروانه متوجه اله آباد شدند - هرچند بعضی هواخواهان ظاهر بین مصلحت خام عدم تقاضای وقت بمیان آوردند عرش آشیانی گوش بحرف برهمکاران نداده بلکه از راه اظهار کمال عنایات و شفقت موافق ایام زمستان و تقاضای سال برای آن تازه نهال گلشن عزو نار نیمه آستین پوست روباه سفید که خالی از ندرت و تحفگی نبود با تحف دیگر پیهم برای دفع توهم شاهزادهٔ جوان بخت روانه فرمودند - درجواب عرضداشت متضمن بر شکر عنایات عطیهٔ مرشد و فدائیه نوشتند - و بعد رسیدن بسرحد اله آباد بهمان روش سابق بتغییر نمودن جاگیرداران عمدهٔ حضور پرداختند -

و فتنه جویان واقعه طلب در عرض رسانیدن و شعله افروزی هنگامهٔ فساد تقصیر نمی نمودند - و پادشاه شنیده ناشنیده می انگاشتند - و عبد الله خان که نواخته و پیش آوردهٔ شاهزادهٔ والا نژاد بود چون گاه گاه در خلوت کلمات نصیحت آمیز بزبان از راه عقیدت خاص می آورد مفید نمی افتاد - وقت یافته برخاسته بخدمت پادشاه روانه گردید - درهمین آوان چون والدهٔ خسرو که همشیرهٔ راجه مانسنگه می‌شد سودای مزاج بهمرسانیده بود و از اداهای خارج و اطوار ناهموار خسرو ناخلف که سه سال از شاهزادهٔ عالی نژاد بلند اقبال محمد خرم کلان بود و نظر بر عنایات و توجهات جد بزرگوار و پدر نامدار که نسبت بخسرو در حق آن عزهٔ جاه و جلال زیاده مبذول میگردید از راه حسد برخود هموار نمی توانست بود و در خدمت پدر گستاخانه و بی ادبانه سلوک می‌نمود - و عند الفرصت بخدمت جد بزرگوارطریقهٔ غمازی از طرف شاهنشاهی بکار برده شعله افروزی عناد می نمود و مادر او در منع آن می‌کوشید و فائده نمی بخشید علاوهٔ مرض سودا گردیده بود - درین آوان روزی خود را از غصهٔ اطوار آن فرزند بد عاقبت از افیون مسموم ساخت - و برخاستهٔ رفتن عبد الله خان و واقعهٔ والدهٔ خسرو معا بعرض شاهزادهٔ نامدار رسید و باعث الم خاطر گردید - و درهمان ایام‌کدورت اثر یکی‌از واقعه نگاران حضور شاهزاده را با یکی از خاصان امرد که حالی از وجاهت هم نبود و منظور نظر عالی بود تعلق سرشار روداد او را از راه برده با خودگرفته بطریق فرار راه دکهن اختیار نمود - بعد عرض مردم برای گرفته آوردن هر دو تبه کار تعین گردیدند از چهار پنج منزلی

مقید ساخته آوردند - فرمودند که هردو را رو بروی شاهزاده پوست بکشند
این ماجرا در حالت تعرض عرش آشیانی رسید - علاوه اینکه هر روز از
زیادی جاگیر داران آن نواح نالش تعدی شاه زاده معروض میگردید
نهایت بخاطر پادشاه که اصلا طبع مبارك بر چنان سیاست
و ظلم راضی نبود نهایت گرانی نمود و فرمودند سبحان الله ما هرگز
بپوست کندن گوسفند مذبوح بحضور خود راضی نشدیم نمیدانیم فرزند
ماند این مرتبه سختی دلی از چه راه بهم رساند - درین ضمن واسوختهای
بیداد تاراج و تغییر نمودن جاگیر بعرض رساندند که در عالم افراط
شراب خانه خراب که افیون با او ضم ساخته اند و مداومت می
نمایند چنین افعال از نتائج آنست و درون حکم احدی را مجال و
یارای عرض نمی باشد بعده بخاطر عاطر خطور نمود که خود بدولت
متوجه اله آباد گشته فرزند دلبند خود را بوسیلهٔ پند و دلجوئی
باعزاز همراه گرفته بیارند بدین قصد در سنهٔ هزار و دوازده [۱۰۱۲]
از دار الخلافت اکبرآباد برآمده برکشتی سوار شدند - از اتفاقات کشتی
بالای تده ریگ آمده نشست چندانکه ملاحان تردد و سعی نمودند
فائده نداد تا آنکه کشتی دیگر آوردند و بران راکب گشته در منزل
پیش خانه تشریف آورده نزول فرمودند و این معنی نزد اهل
شگون میمون ننمود و درهمان شب و روز دیگر تا هشت نه پهر بمرتبهٔ
باران بشدت نازل گردید که خیمهای نصب شده بر روی آب حباب وار
نمودار گشتند و سوای خیمهای دولتخانه و پیشخانهٔ امرا دیگر
هیچ جا در خورد و کلان استوار نماند و جمعی که از شهر بر نیامده
بودند قادر بر برآمدن نگردیدند - درین ضمن خبر رو بشدت آوردن مرض

مریم مکاني که از چندگاه بعارضهٔ جسماني مبتلا بودند و اخدار ناملائم شاهزادهٔ نامدار علاوهٔ مکروه روحاني گشته بود و راضي بحرکت بادشاه بآن صوب نبودند بعرض رسید - اول تمارض دانسته شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان خرم را که در استرضاي جد بزرگوار و همواري دفع بدنامي پدر والاقتدار همواره مي کوشید مامور فرمودند که نزد جدهٔ ماجده رفته بعد حصول سعادت عیادت بر احوال کم و زیاد گردیدن مرض واقعي مطلع گردیده آمده بعرض رساند - سلطان خرم بخدمت مریم مکاني رفته بعد دریافت احوال موافق مرضي جدهٔ مکرمه آمده بعرض رساند که اگر خواهند ثواب دیدار واپسین دریابند و خوشنودي حضرت مریم مکاني حاصل نمایند صلاح نیک عاقبتي دارین درین است که بر سر بالین آن سرمایهٔ سعادت هردو جهان حاضر شوند - عرش آشیاني بقصد طواف کعبهٔ مرادات مراجعت فرمودند و دیدار دم آخرین والدهٔ ماجده دریافتند - و همان روز واقعهٔ معفورهٔ مرحومه شد - ملول خاطر گشته سر و ریش و بروت تراشیده تغییر لباس داده دو روز در ماتم مانده روز سوم تبدیل رخت نمودند - و امرائي که در ریش تراشي و تغییر لباس رفاقت نموده بودند بهمه خلعت عنایت فرمودند - بعده که این خبر ملال اثر بشاهزاده سلیم رسید از شنیدن خبر هولناک و قصد پدر و عم واقعهٔ جده که براي ولي نعمت علاوهٔ الم جدائي آن بوده گردیده براهنمائي هدایت ازلي باراده و شهرت پرسهٔ جده و التماس عفو جرائم متوجه حضور شدند - بعد رسیدن بخدمت پدر عالیقدر و حصول سعادت قدمبوس عرش آشیاني فرزند دلبند بجان پیوند را در

آغوش شفقت گرفته رفت بسیار نمودند - و الماس قیمت لک روپیه با پیشکشهاي دیگر قبول افتاده دست شاهزادهٔ گرفته متوجه حرم سرا شده کلمات عتاب شفقت آمیز بمیان آوردند - و فرمودند که از افراط باده پیمائي و اثر رهنمودي همراهان بد عاقبت خلل در دماغ و مزاج شما راه یافته بهتر آنست که چند گاه در خلوت خانه آرام بسر برند تا حکما بعلاج مزاج برهم خوردهٔ آن فرزند پردازند - بعد مدروي فرمودن والده ها و همشیر ها آمده بصیقل دلبري و پند و نصائح مشفقانه و امیدوار زود مطلق العنان گردانیدن رنگ ملال آن شاهزادهٔ ذو الافضال مبدل نمودند - تا آنکه باز شفقت پدري و شفاعت و کفالت والدهٔ ماجده باعث زود بر آمدن بدرهٔ اوج جاه و جلال از هالهٔ کدورت انزوا گردید - و روز بروز بر عنایات و الطاف بالمشافهه و غائبانه افزوده غبار ملال از چهرهٔ حال فرزند کامکار پاک نمودند - و خاطر وحشت گرفته و دل رمیدهٔ بی آرام جگر گوشه را بتداوي انواع تدبیر حکیمانه باصلاح آوردند - روزی بحسب التماس و آرزوي سلاطین نامدار قرار جنگ فیلان عبرت نژاد بمیان آمد - شاه زادهٔ محمد سلیم که بعد ولي عهدی ملقب به شاهنشاهي گشته بود فیلي داشت گران بار نام که در نمو و تنومندي و جنگ ضرب المثل شده بود و خسرو را نیز فیل کوه پیکر آپروپ نام قوي هیکل بود که در روز مقابله خصم و معرکهٔ جنگ هم سنگ او هیچ فیل نمی توانست شد فرمودند که آن هر دو فیل کوه شکوه را با هم در جنگ اندازند - و رن تهمن نام فیل خاصهٔ سرکار را که از فیلان نامي گفته میشد و هیچ فیل هم نبرد او نمی شد مقرر کردند که هر

مثلي که اثر مغلوب گردیدن او ظاهر شود کومك او نماید - و این
فیل‌کومکي و چرخي و لوههٔ لنگر وضع‌کرده و اختراع محمد اکبر پادشاه
است - وقت رو برو بر آمدن فیلان خود در جهروکه نشسته سلطان
خرم را که بسبب برداشتن نعورندي و مشاهدهٔ کمال شعور و عقل
خدا داد از صغر سن کمتر از خود جدا مي نمودند نزد خودش
جا دادند و شاهنشاهي شاهزادهٔ سلیم و خسرو این خواسته براي
تماشاي فیلان بر اسپان باد پیماي برق کردار سوار شده استادند چون
فیلان گردون شکوه کوه پیکر بحرکت آمده آهنگ جنگ نمودند در
نظر تماشائیان از جنبش هردو کوهٔ آسمان شکوه زمین به تزلزل
در آمد * بیت *

دو کوه آهني از جاي جنبید * زمین گفتي ز سر تا پاي لرزید
بعده از چند کله که بر همدیگر زدند اثر غلبهٔ فیل شاهنشاهي ظاهر
گردید فیلبان پادشاهي فیل خاصه رن تهمن را بموجب ضابطهٔ
مقرري خواست بمدد فیل خسرو رساند جمعي از نوکران هوا خواه
هرزه خوانان و شاگرد پیشهٔ فیل خانهٔ شاهنشاهي آواز ممانعت
بلند کرده شروع بردن سنگ و کلوخ طرف فیلبان پادشاهي نمودند
و سنگي بر پیشاني فیلبان رسید و قطرات خون در پیشاني او ظاهر
گردید خسرو بدمآل که مدام در بدخواهي پدر میکوشید باتفاق
و اشارهٔ فتنه جویان بدسگال از میان آن همه کثرت هجوم و ازدحام عام
خود را بخدمت عرش‌آشیاني رسانده زبان بشکوهٔ بیمزهٔ فساد آمیز
گستاخي مردم پدر بسمت فیلان پادشاهي کشود و گلهٔ زیاده
نمود و مجروح گردیدن مهاوت بادشاه را بآب و تاب شاهد مقال

خود ساخت - عرش آشیانی که اثر خون نیز از دور مشاهده نموده بودند برهم خاطر گشته سلطان حرم را نزد شاهزاده محمد سلیم فرستادند و فرمودند نزد شاه بهائی خود رفته بگویید که شاه بابا می فرمایند که هر دو فیل و فیلبانان از شما اند این همه طرفداری جانور برپاس ادب ما و آدم سرکار رجحان دادن از چه راه است - شاه زادهٔ بلند اقبال بخدمت پدر عالیقدر رفته پیغام جد والا مقام و کلمات اقدام آمدر بآئین خردمندان گزارش نمود - و شاهنشاهی نیز در جواب بآداب تمام عذر خواسته باظهار قسم سر مبارک گفتند که مرا ازین ادای بوج خبر نبود و راضی برین حرکت نبجای آنها نبودم - شاه زاده خرم به بشاشت و خرمی و شگفته روئی تمام بخدمت جد والا مقام رفته در دفع مادهٔ ملال فساد انگیز کوشیده باصلاح گفت وگو از طرف پدر عالیقدر و از جانب خود بی تقصیری شاهنشاهی را بزبان عذر بیان بعرض رسانیدند •

درین ایام از واقعهٔ دکهن معروض گردید که شاه زادهٔ دانیال که تازه نهال جویبار سلطنت بود زیاده از یک سال با عروس عیش وکامرانی که تازه بعقد در آورده بود هم آغوش نبوده از صرصر باد اجل بروضهٔ جاودانی شتافت عرش آشیانی را از شنیدن این حادثهٔ جانکاه باکاه و واقعهٔ غم فزای ناگهانی که در اندک ایام چنان دو سرو روان گلشن جهانبانی ازپا در آمدند و در عین شباب و جوانی ازین دار فانی بصد حسرت و ناکامی رخت هستی بر بستند غم و الم زیاد رو داد و عارضهٔ جسمانی علاوهٔ آلام روحانی گردید و روزبروز بر شدت حرارت تپ و مرض مرگ که انبیا و اولیا و شاه و گدا ازان ناگزیرند

می افزود و معالجات سود نمی بخشید تا اثر زوال آفتاب حیات هویدا گردید - چون خسرو که دختر خان اعظم کوکلتاش باو منسوب بود و همشیره زادهٔ راجه مان سنگه می شد و هر دو امیر که صاحب فوج بودند مربی او گفته می شدند بخیال محال باطل آنکه چون شاهنشاهی شاه زاده سلیم چند روز پا از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته طریقهٔ بغی اختیار نموده بود خسرو را بسلطنت باید برداشت و وارث تاج و تخت را بدست آورده مکحول و محبوس باید ساخت - افتادند - چون جمعیت شاهنشاهی دران روزها طرف احمد آباد و دیگر اقطاع متفرق گشته بودند نظر برینکه هر دو مدعی دولت از اعظم امرا و ارباب حل عقد امور جهان ستانی بودند از راه احتیاط و تقاضای وقت شاهزاده ولی عهد از بیمار داری و خدمتگاری پدر والاقدر دست کشیده ترک آمد و شد نموده بدرون قلعه در حویلی خود خانه نشین شدند و در همه باب شرط هوشیاری در دفع شر اعدا بکار می بردند - و شاهزاده خرم با دل قوی کمر خدمتگاری جد والا مقام بسته اصلا از کید بد اندیشان نفاق کیش وسواس بخاطر راه نمیداد - و شاهنشاهی از راه مهر پدری درین ماده دغدغهٔ تمام بخاطر آورده بفرزند دلبند پیغام میدادند که بودن آن نور حدقه میان اهل نفاق خلاف رای صائب است - صلاح حال درین است که خود را ازان بحر خطر بکنار کشیده نزد این جانب رساند - آن نو نهال حدیقهٔ جهانبانی در جواب پیام میدادند که تا دم واپسین از پرستاری و تیمار داری جد بزرگوار دست نخواهم برداشت تا آنکه والدهٔ ماجدهٔ سلطان خرم برای فهمانیدن و برآوردن فرزند کامگار ازان تهلکه رفته

از طرف پدر عالیقدر و خود هرچند ترغیب برآمدن از قلعه نمود و الحاح و مبالغهٔ بسیار بدستوری که مادران را مهر در حق فرزندان می باشد فرمود موثر نیفتاد - و بخدمت والدین جواب صریح داد که تا اثر حیات شاه بابا باقی است دست از قدم جد والا قدر برنخواهم داشت - آن حجله نشین پردهٔ عصمت ناچار فرزند را در کنف حافظ حقیقی گذاشته مراجعت نمود - و آخر ظاهر شد که بر نیامدن شاهزادهٔ بلند اقبال از قلعه محض حکمت الهی بود چرا که کسان خان اعظم و مانسنگه مسلح و مکمل بطریق جاسوس متفرق بر سر دروار های قلعه انتظار برآمدن نو نهال سلطنت می کشیدند که هر وجه بدست آرند - تاآنکه مرتضی خان بخاری که بخشی پادشاه و از خیر اندیشان شاهنشاهی بود امرای بسیار باو گرویدگی داشتند با جمعی از دلاور پیشگان بمدد رفاقت آن شاه زادهٔ ولی عهد کمر بستند - و میان نوکران خان اعظم دیر تفرقهٔ اختلاف و نفاق افتاد و طرف داری آن طرف منحر براجه مانسنگه گردید - و خسرو بدمآل که از ابتدا با پدر نزاع ورزیده گستاخانه سلوک می نمود بعنایت آدرور هزار روپیه یومیه که سال سه لک و شصت هزار روپیه باشد می یافت - و لشکر خانگی که مصالح آن مکر فاسد او تواند شد نداشت و بعضی بندهای خیر خواه صلاح دولت درین دانستند که راجه مانسنگه را به پیغامهای وعده و وعید فهمانیده فی الحال صوبه داری بنگاله بدستور سابق بر او مقرر و مسلم داشته همان روز خلعت داده رخصت نمودند - و شاهنشاهی بعد خاطر جمعی از شر اعدا روزی که شب دیگر آن روز وداع عرش آشیانی بود بقلعه آمده

در حالت احتضار پدر بزرگوار سعادت همدمي دم واپسین دریافتند - و بر سر دروازهاي قلعه و مداخل و مخارج شهر مردم معتمد خود تعین نمودند - و شاه زاده خرم را که چهارده سال از عمر شریف آن نو نهال سلطنت در گلشن جهانداني نشو و نما پذیرفته بود از طرف استقلال و ثبات قدم درخدمتگاري جد والاقدر آفرین گفتند - در نیم شب چهار شنبه دوازدهم جمادي الاخري سنه هزار و چهارده هجري روح پر فتوح عرش آشیاني از قفس تنگ فزاي عالم فاني بدار القرار پرواز نمود

• بیت •

جهان چیست بگذر ز نیرنگ او • رهائي نیابد کس از چنگ او

مقیمي نهبیند درین باغ کس • تماشا کند هر یکي یک نفس

پنجاه و یک سال و دو ماه سلطنت نمود •

پادشاهي بود با داد و عدل در کمال هوشیاري و تهور فتح نصیب که چندین بار با صد دو صد سوار بطریق یلغار چنانچه نگارش آمده مسافت بعیده را طي نموده بر صف بیست هزار و سي هزار (85) زده فتح یافته و دانائي و حوصله و بردباري ازان معلوم مي توان نمود که با چنان فرزند تند مزاج بعد بغي ورزیدن چندین سلوکهاي با تدبیر بکار برد که مکرر مرغ رمیدهٔ قفس شکسته را باز بي تردد لشکر کشي و آدم کشي بدام خود آورد - و باوجود از میرزایان بغي اعمام آن همه شوخي و نمک حرامي در بغي ورزیدن بظهور آمد باز طریقهٔ جلالت را کار

---

(85) ن - هفت هشت هزار - (شف صفحه ۱۸۱)

بفرموده شفقت صلهٔ رحم از دست بداد - و از معاتیح شمشیر آن گیتی ستان که بر قلعهای آسمان رفعت هندوستان صدای اذان بگوش پیروان دین رسیده - و اکثر بلاد شرقی و جنوبی و شمالی و صوبهٔ مالوه و احمد آباد و کشمیر و غیره از تردادت نمایان او که از صد یکی باحاطهٔ تحریر آمده مفتوح گشته و بتسخیر درآمده - و راجهای سرکش و رایهای حود رای چتور و جودهه پور را در ربقهٔ بندگی و اطاعت خود درآورده مطیع و منقاد ساخته - وچندین اعیانان جهالت کیش بداندیش که بدعوی ارث ملک مادهٔ فتنه و فساد گشته از هرطرف علم سرکشی بر افراشته بودند و دم استقلال میزدند همه را بزور بازوی اقبال بخاک ادبار افگنده خرمن هستی شان را بباد فنا در داد - و از جمله بناهای عالی که در بلاد هندوستان یادگار گذاشته یکی قلعهٔ اکبرآباد است که با عمارات و باغات دیگر آن شهر را از سر نو رونق بخشیده - دوم قلعهٔ اله آباد که با گردون اند بنیاد هم اساس است - دیگر مسجد عالی فتحپور است که عمارتهای دیگر بنا گذاشته اوست - و در تمام سواد اعظم هندوستان عمارات عالی و لباسهای فاخره و مزارع خوش و بساتین دلکش و دیگر مایحتاج لذت زندگانی در عهد آن واضع آئین دولت و بانی نسق سلطنت رواج گرفت - و چندان مردم صاحب کمال و مستعد از شعرا و فضلا و حکمای ذو فنون از ترک و تاجک و عرب و عجم بآوازهٔ وسعت خلق وکرم و صیت غریب نوازی و هنرپروری آن خسرو انجم حشم در پای تخت هندوستان فراهم آمده بودند که در هیچ وقتی از اوقات پادشاهان سلف هند شنیده نشد ٭

نظام الدین هروی که در حرگهٔ بخشیان محمد اکبر پادشاه درآمده بود تاریخی مشتمل بر ذکر تعداد سلاطین دیست و یک صوبهٔ دکهن تالیف نموده مسمی بتاریخ نظامی ساخته - دران تا سنه سی و هشت بذکر محمد اکبر پرداخته - اکثر در ذکر سلاطین دکهن کلام او محل اعتماد را نشاید - و سوای قول محمد قاسم فرشته هیچ مورخی بذکر سلاطین دکهن نپرداخته که در صحت کلام اعتبار داشته باشد - اما چون نظام الدین عمر در رکاب و بندگی محمد اکبر پادشاه صرف نموده قول او در ذکر سوانح سلطنت عرش آشیانی اعتبار تمام دارد - آنچه بتعداد امرای پنجهزاری که معراج دولت آن عهد بود پرداخته تا سال سی و هشت دوازده نفر بشمار آورده چنانچه بتفصیل ذیل بنگارش می آید •

[۱] اول میرزا شاه رخ بن میرزا ابراهیم که از بنی اعمام پادشاه میشد •

[۲] دوم میرزا رستم قندهاری که از جملهٔ برادران پادشاه صفوی ایران می شود بسبب مخالفت برادر و تسلط ازبکان در قندهار استقامت نتوانست ورزید و رو بدین درگاه عالم پناه آورده در حرگهٔ امرای پنجهزاری منسلک گردید •

[۳] سوم بیرم خان وکیل السلطنت مخاطب بخان خانان و عمو جان گردیده بار معضوب گشته بدرجهٔ شهادت رسید •

[۴] چهارم سعید خان برادر زادهٔ جهانگیر قلی خان •

[۵] پنجم خان جهان خواهرزادهٔ بیرم خان •

[۶] ششم امین خان کوکا •

[۷] هفتم شجاع خان *

[۸] هشتم رسول خان که اول نوکر بیرم خان بود بعده درجرگهٔ بندهای بادشاهي درآمده بدین پایه ازحمندی یافت *

[۹] نهم شهاب الدین احمد خان *

[۱۰] دهم مهدي قاسم خان *

[۱۱] یازدهم راجه بهگوان داس ولد بهارمل *

[۱۲] دوازدهم راجه مان سنگه که صبیهٔ او بجهانگیر منسوب گردیده بود *

سوای امرای چهار هزاري که تعداد آن بچهارده پانزده می رسید عبد المجید آصف خان را که ابتدا داخل اهل قلم بود اگرچه بلا قید منصب درجرگهٔ امرای عظام نوشته اما صاحب بیست هزار سوار بزبان قلم داده - دیگر شیخ ابو الفضل و شیخ فیضي که از مستعدان نادر العصر آن عهد بودند و سکندر خان ازبک و عبد الله خان ازبک و محمد مراد خان و شاه بداغ خان و مظفر خان که بپایهٔ وزارت رسید و پیرمحمد خان را که اول نوکر بیرم خان بود بعده در زمرهٔ امرای مقرب درآمد بلا قید مراتب و منصب از جملهٔ امرای کبار و مقربان گستاخ بتعداد درآورده - و راجه بیربل هرچند پایهٔ او از دو هزار تجاوز ننمود اما از انکه در لطیفه گوئي و عقل و فراست و حاضرجوابي و موزوني طبع نسبت بر شعرا و مستعدان هند گوي سبقت می ربود بمرتبه در دل بادشاه جاي گرفته بود که در ماه و سال لکها از نقد وحواله در وجه انعام بدو رعایت مي فرمودند - و همه امرای دورو نزدیك

از ارسال تحف و هدایای گران بها باو سلوک مرعي مي داشتند ۔ و تا حرم سرا در خلوت و وقت آرام در خلوتخانه راه داشت و از امرای نامی که در عهد محمد اکبر پادشاه بامارت رسیدند سید محمود خان است که به پایهٔ چهار هزاري رسید و سید احمد برادر او بمنصب سه هزاري سرفرازی یافت •

اگر خواهد بذکر اولیا و مشایخ واصل بالله و متصلا و مستعدان و شاعران ایران و توران که در آن عهد از شهرت کمال دوستي و گنج بخشي آن پادشاه دریا دل جمع آمده بودند پردازد نسخهٔ علیحده مرتب گردد اما بتذکار اسم بعضي از مشایخ و صاحب کمال و شعراي مشهور مي پردازد •

حضرت شیخ سلیم سیکري قدس الله سره که از مشایخ صاحب ریاضت آن وقت بود کرامات و خوارق بسیار پادشاه مشاهده نموده بودند مدت در مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره بسر برد بیست و چهار حج گزارده اکثر ملجای دردمندان و مستمندان محتاج بوده ۔ ذکر سپردن والدهٔ ماجدهٔ جهانگیر بعد ظاهر شدن اثر حمل که ثمر شجر دعاي شیخ بود در خدمت و خانهٔ آن برگزیده حضرت حق سابق محمل بزبان قلم جاري گشته باز بتقریب باحاطهٔ بیان خواهد در آمد ۔ چنانچه اسم پادشاهزاده محمد سلیم تیمنا بهم اسمي شیخ گذاشته شده و شهر فتح پور بسبب ارادت پادشاه در خدمت شیخ آباد گشته ۔ در سنه نهصد و هفتاد و نه [۹۷۹] برحمت حق پیوست •

شیخ عبد الحق دهلوي از افضل الفضلاي آن عهد و از

محدثان مشهور بود بکعبه الله رفته بعد اداي حج واجب مدت مدید مخض براي تحقیق صحت احادیث دران مکان بسر برده صد کتاب از همه علوم عقلي و نقلي تالیف فرموده خصوص شرح مشکوة و تاریخ مدینه که دران ذکر حضرت ایمهٔ طاهرین و ظلم و تعدی مخالفین باظهار کمال حسن عقیدت نموده و تکمیل الایمان که مشتمل است بر ذکر عقائد از تالیفهای مشهور آن واصل بالله زیاده از صد سال مرحلهٔ عمر طي نموده تا اواخر عهد جهانگیر پادشاه بود - در صلاح و تقوی که لازمهٔ علم با عمل است ممتاز بوده در ادای فرض و سنن تا دم واپسین دقیقهٔ فرو گذاشت ننمود گویند بعد مراجعت از کعبة الله اکثر بر زبان صداقت بیان او جاري میگردید که تا به بیت الله رفته مدتی مقیم گشته صرف اوقات براي تحقیقات احادیث نمودم ندانستم که بیشتر احادیث مشهور وضعي است - مقبرهٔ ایشان در دهلي نزدیک مزار حضرت خواجه قطب الدین واقع شده ●

دیگر از واصلان حضرت خواجه باقي بالله دران عهد از مقتداي زمان بوده صفات ذاتي و کسبي و خوارق ایشان زیاده ازان است که بزبان قلم داده شود - اکثر درانروا گذرانده با مخلوق کم میجوشیدند و از اکثر علوم عقلي و نقلي بهرهٔ تام داشتند نزدیک کهنه شاه جهان آباد متصل قدم حضرت رسول که سابق درانجا آبادي نبود خانقاه همانجا بود آسوده اند ●

ملا عبد الله سلطان پوري که از فضلای مشهور بود بخطاب مخدوم الملکي در لباس سرخ پوشي میان دیگر مشایخ امتیاز یافته

در فراهم آوردن مال دنیا کار او بجائی رسید که بعد واقعهٔ او سه کرور روپیه نقد سوای املاک و اقسام جنس از خانهٔ او بر آمد •

الحال بذکر شعرای آن عهد زبان قلم را شاداب می سازد •

عرفی شیرازی آن قدر طبع رسا داشت که در شروع ایام شباب از تحصیل علم و درس اکثر کتب متداوله فارغ شده قبل ازانکه بحد تکلیف شرعی رسد اشعار رنگین و قصیدهای برجسته میگفت تا آنکه ابنای زمان برو حسد بردند و در پی خفت او شدند لهذا ترک وطن مالوف نموده عازم هندوستان گردیده سعادت ملازمت پادشاه حاصل نمود و در اندک مدت چنان مقرب و معزز گردید که آنچه مشهور است فیضی و ابو الفضل در عالم هم چشمی حسد برده او را مسموم ساختند از جملهٔ اشعار او که در حمد گفته • بیت •

ای نه فلک زخوشهٔ صنع تو دانهٔ • در قصر کبریای توعرش آشیانهٔ
در تنگنای کوچهٔ شهر جلال تو • وسعت که زمانه کمین گاه خانهٔ
نه توسن سپهر سراسیمه در درت • تا حکمتت گرفته بکف تازیانهٔ
ذات تونادراست باتحاد هرمحال • الا بآوریدن چون خود یگانهٔ

شیخ مبارک ناگوری و هر دو فرزند ارشد او که از صاحب کمالان آن عهد بودند ذکر آنها مکرر بزبان قلم جاری گشته خصوص فیضی که خطاب ملک الشعرا یافته بود در اکثر علم کتاب تالیف نموده و تفسیر کلام الله بی نقط نوشته و در اخلاق هم نسخهٔ بی نقط یادگار گذاشته از اشعار اوست • بیت •

نظر فیض چو برخاک نشیمان فکنم

مور را مغز سلیمان رسد از حشمت ما

میر فتح الله شیرازي از وطن بخدمت پادشاه رسیده بسبب رشد کمالات صوري و معنوي کار او بجائي رسید که بتنقیح معاملات دیواني مامور گردیده از جملهٔ مشاهیر گشت •

ملا عرفي مشهدي از مستعدان و شعرای مشهور گفته میشد قریب یک لک و بیست هزار بیت مثنوي دارد ازجملهٔ اشعار اوست • نظم •

سوري شد و از خواب عدم دیده کشودیم
دیدیم که باقي‌است شب فتنه غنودیم

قاسم کاهي که صد و بیست سال عمر بود این بیت از جملهٔ دیوان مشهور اوست • بیت •

چون سایه همرهیم‌بهرسو روان‌شوي • باشد که رفته رفته‌بکارآشناشوي

خواجه حسن هروي که از صاحب کمالان و مقربان پادشاه بود از زادهٔ طبع اوست • بیت •

محبتي که مرا با تو هست میخواهم
همین تو داني و من دانم و خدا داند

سید محمد جامه باف از سادات ستوده صفات و صاحب طبع بود در رباعي شهرت داشت • رباعي •

آن روز که آتش محبت افروخت
عاشق روش سوز ز معشوق آموخت
از جانب دوست سرزد این سوز و گداز
تا در نگرفت شمع پروانه نسوخت

میر حیدر معمائي در فن شعر و تاریخ موشگافي میمود از حملهٔ اشعار اوست • رباعي •

زاهد نکند گنه که قهاري تو • ما غرق گناهیم که غفاري تو
او قهارت خواند و ما غفارت • یارب بکدام نام‌خوشداري تو

در وقت وفات محمد اکبر پادشاه زیاده از پنج هزار فیل که گاه قریب شش هزار میرسید در فیل خانهٔ او موجود بود و دوازده هزار اسپ در طویله و هزار یوز در چیته خانه داشت اما گویند هرچند خواست هزار چیته شود میسر نمي آمد یک دو یوز را آفت میرسید- و بعد وفات او که عرض خزانه گرفتند ده کرور روپیه را اشرفي یازده ماشه و سیزده ماشه و چهارده ماشه سواي اشرفیهاي کلان که از صد توله تا پانصد توله هزار اشرفي در خزانه موجود بود و دو صد و هفتاد و دو من طلای غیر مسکوک و سه صد و هفتاد من نقره و یک من جواهر خامه که قیمت آن از سه کرور روپیه تجاوز نموده بود برآمد ذات میوزه جابجا نشاندن تصرف اوست •

ذکر سلطنت جنت مکانی ابو المظفر نور الدین محمد جهانگیر پادشاه که بواسطهٔ نهم بامیر تیمور صاحبقران غازی میرسد

مورخان صداقت بیان سابق در ذکر سلطنت جهانگیر پادشاه چنان روایت نمایند که چون عمر محمد اکبر پادشاه به بیست و شش سال رسید حق تعالی فرزندی کرامت ننمود درخدمت حقائق و معارف آگاه حضرت شیخ سلیم ساکن سیکري که از درویشان صاحب حال بود رفته بعد التماس فاتحه درخواست فرزند نموده بودند بعد ازانکه آثار حمل بیکي از حجله نشینان سراچهٔ عصمت ظاهر گردید او را در سیکري بخانهٔ شیخ فرستاده چشم براه عطیهٔ الهي بودند - بعده که نور صبح ولادت آن نو نهال گلشن اقبال هفدهم ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت [۹۷۷] بطالع بیست درجهٔ میزان از مطلع فضل ایزد منان برساحت جهان جهانگیر گردید - عرش آشیانی در آگره بدین نوید روح پرور مبشر گشته خود را بسیکري بخدمت شیخ رسانده بعد تقدیم شکر توجهات باطني آن برگزیدهٔ زمان و زمین و رساندن خرمن خرمن زر بمستحقان و خادمان درگاه مولود مسعود را موافق قراري که در خدمت شیخ نموده بودند بهم اسمي شیخ بسلطان محمد سلیم موسوم ساختند - و تاریخ ولادت با سعادت او (گوهر درج اکبرشاهي) یافتند - و موافق نذري که نموده بودند پیاده بزیارت درگاه

خواجه معین الدین چشتی باجمیر تشریف بردند - و سیکری را مسمی بفتح پور ساخته شهر عظیم آباد نمودند - و مسجد عالی آسمان رفعت دران مکان میمنت نشان بنا نهادند - چنانچه سابق نیز بذکر درآمده - بعد سپردن آن نو باوهٔ جاه و جلال بمکتب مولانا میر کلان هراتی را بمعلمی و قطب الدین خان آتکه را باتالیقی مقرر فرمودند - بعد از چند گاه میرزا خان پسر بیرم خان باین خدمت سعادت اندوز گردید - و چون شاهزاده قدم مبارک بسال هشتم گذاشت منصب ده هزاری پنجهزار سوار عنایت فرمودند - و بعده که پانزده سال از نشو و نمای نهال عمر شریف در گلشن جاه و جلال گذشت صبیهٔ راجه بهگوان داس را که از راجهای نامدار دیار هند گفته میشد برای شاهزادهٔ جوان بخت خواستگاری نمودند - و خود بدولت و اقبال در جشن طوی بخانهٔ راجه تشریف ارزانی فرموده آن بانوی حجلهٔ عصمت را بعقد درآورده بدولت خانهٔ ابد پیوند درآوردند - و در هفده سالگی که سنه نهصد و نود و چهار [۹۹۴] باشد دختر فرخنده اختر راجه اودی سنگه پسر راجه مالدیو که در حسب و نسب و دولت موروثی برهمه راجهای عالی تبار افتخار داشت بعقد آن گوهر بحر سلطنت و جهان بانی نیز در آورده خود بذات شریف و همه حجله نشینان سراچهٔ عصمت رونق افزای خانه و کاشانهٔ راجه گردیدند - و بحور رتبه و دستور سریر آرایان هند لوازم شادی بتقدیم رسانیدند - و همدرین سال فرخنده فال از دختر راجه بهگوانداس *صبیه بوجود آمد موسوم بسلطان نیگم گشت - و در سنه نهصد و نود و هفت [۹۹۷] از همان محل پسری متولد گردید موسوم بخسرو

ساختند - و درهمین سال خجسته مآل دختر خواجه حسن ولد زین خان برای آن شاهزادهٔ عالی نژاد خواستند - و او اخر سال بفرخی و فیروزی ازان حجله نشین سراچهٔ عز و دار پهری مولود گشت سلطان پرویز موسوم گردید - و در سنه هزار [۱۰۰۰] هجری بتاریخ سلخ شهر ربیع الثانی بعد انقضای پنج ساعت شب پنجشنبه بطالع مبارک میزان که بحساب اختر شناسان هند سنبله بود در دار الخلافت لاهور اختر سعادت اثر برج سلطنت و کامرانی از بطن صبیهٔ راجه اودی سنگه عرصهٔ زمین را منور ساخت - حضرت عرش آشیانی آن تازه نهال گلشن سلطنت را سلطان خرم مسمی ساخته بفرزندی خود بنسبت دیگر فرزندان امتیاز بخشیدند •

نغمه سرایان بزم اخبار جهانگیری چنین روایت کنند که ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عرف شاه زادهٔ محمد سلیم که (در شهوار لجهٔ اکبر) تاریخ ولادت او سابق (86) بزبان قلم دادهٔ در سال هزار و چهارده [۱۰۱۴] روز پنجشنبه بیستم جمادی الثانی که سی و هشت سال از نشو و نمای نهال عمر شریف او درگلشن کامرانی و جهانبانی گذشته بود در دار الخلافت آگرهٔ بر اورنگ جهانبانی جلوس نمود - و خطبهٔ جهانگیری بر منابر قلمرو سواد اعظم هند بنام نامی او خواندند - و زر سرخ و سفید از میمنت اسم آن زبدهٔ دودمان صاحبقران سرخ روئی تازهٔ بهمرساند و ملقب بنور الدین جهانگیر گردید • بیت •

---

(86) شف صفحه ۱۷۴ سطر ۲۰ و صفحه ۲۴۴ سطر ۱۹ •

جوان شد بار دیگر عالم پیر * بعهد شاه نورالدین جهان گیر
نگیتی فتنها درخواب ارو شد * گل باغ بقا سیراب ارو شد

بر ضمیر منیر دانشوران نکته سنج خورده گیر ظاهر باد که چون مولف اقبال نامه معتمد خان و میرزا کامگار مخاطب به عزت‌خان برادر زادهٔ عبد الله خان که هر دو بزرگوار نقدکار احوال آن شهریار سمند تیر رفتار خامه را برصفحهٔ بیان بجولان در آورده اند و آنچه حضرت شاهنشاهي جهانگیر واقعات سلطنت خود را قلم بند فرموده اند در چندین مقدمه در هر سه تالیف مختلف بنظر مسود اوراق در آمده و باهم موافقت نمي نمود و سواي آن میرزا عابد نام درویش صاحب کمال مدروي معمرکه در اکثر صفات اسم با مسمی مشاهده شد بموجب اظهار اوکه همراه والدهٔ خود درصغرسن با اعتماد الدوله پدر نورجهان بیگم وقت آمدن از ایران هم سفر بوده و ایام شباب در رکاب ظفر انتساب صرف نموده و بعدار انتقال سلطنت دل از آلایش روزگار کنده در بندر سورت انزوا اختیار کرده بود درسنهٔ هزار و صد و هفت[۱۱۰۷] هجري که باوجود زیاده از صدو پنج سال ازمرحلهٔ عمر او طي شده بود تفاوت چندان در هواس خمسهٔ او ظاهر نمي گردید و بر صدق اقوال و راستي کلام افعال واطوار آن پیروجوان شهادت میدادند - با جامع این اوراق رابطهٔ وداد بهمرسانده بود اکثر سرگذشت عهد آن پادشاه عادل بادل خصوص از مادهٔ نزاع صاحب مدار آن سلطنت و منجر گردیدن به بي ادبی که از نوکرناحق شناس مهابت خان بظهور آمد آنچه ازو مسموع نموده راوی ثقه دانسته بصندوق حافظه سپرده بامضمون هر سه جهانگیر نامه و شاهجهان نامهٔ

میرزا امینا که از ابتدای ولادت تا ده سال از جلوس تالیف نموده وتقریبا دران اکثر بذکر جهانگیر پادشاه نیز پرداخته بخاطرآورده موافق عقل ناقص خویش بطریق اختصار خوشه چینی نموده باحاطهٔ تدکار می آید - امید که اگر اختلافی بنظر مطالعه کنندگان در آید بعد عیب پوشی حصه رسد زبان طعن دراز ننمایند ٭

اول حکمی که از عدالت پروری نمودند این بود که بعد جلوس فرمودن از چهار من طلا زنجیر عدالت بسازند و دران شصت زنگ نصب نمایند یک سراو به شاه برج قلعهٔ اکبر آباد و سر دیگر بر میلی که کنار دریا برای همین کار نصب نموده بودند قائم کنند و ندا نمودند که هر مظلومی که دست او بدامن طرفداران ظالمان نرسد بلا واسطه دست دادخواهی بران زنجیر زده صدای ناله و فریاد ستم بدستیاری زنگ بگوش آن پادشاه عدالت پژوه رساند - و در ابتدای سلطنت میرزا خان را که در ایام شاهزادگی دیوان بود خطاب وزیر الملک عنایت فرمودند و غیاث بیگ را مخاطب باعتماد الدوله ساختند - و آصف خان عرف محمد جعفر برادر زادهٔ غیاث الدین که در ابتدا از ایران آمده در عهد محمد اکبر پادشاه دو بیستی شده قبول نموده به بنگالا رفته باز بامداد طالع و یاوری بخت و رشادت ذاتی بپایهٔ وزارت رسیده مخاطب بآصف خان گردیده بود از صوبهٔ بهار آمده شرف اندوز ملازمت گردیده - و شیخ فرید بخشی را که اصل از سادات بود میر بخشی نمودند - و راجه مان سنگه را صوبه داری بنگاله فرمودند - و دلاور خان افغان را حکومت لاهور ارزانی داشتند و سلطان

پرویز را با تالیقي آصف خان بمهم راناي چتور که در عهد عرش آشیاني خود باین خدمت مامور گشته بسبب بعضي موانع در عقدهٔ تعویق افتاده بود مامور ساختند - و شمشیر و خنجر مرصع و اسپ و فیل و خلعت انعام نموده فرمودند که محمد اکبر پادشاه غازي را عرش آشیاني مینوشته باشند - و حکم شد که جا بجا در بلاد و محال عمده تعلقهٔ حکام احکام و فرامین منع شراب و میربحری و زاهداري و دیگر ابوابي که حکام دور دست بتعدي مي گرفتند و قطع شجر حیات دزدان و قطاع الطریق و غور رسی مظلومان و بردستان صادر فرمودند - و حکم شد هرجاکه مسافر تاجر و مقیم مالدار فوت شود و وارث او حاضر نباشد مال اورا امانت نگاهدارند و درصورت مفقود الاثر بودن وارث مال ترکهٔ میت را صرف تعمیر و احداث مساجد و پل و مدرسه و سرای نمایند - در جهانگیر نامه که حضرت مکاني خود تالیف نموده بزبان قلم داده که اگرچه طبع ما رغبت و میل بشراب دارد و خود هم میخوریم اما در منع آن تاکید زیاد نموده ایم و بدین تقریب کیف شراب را بر دیگر کیفیات ترجیح داده چند فقره نوشته اند *

آغاز سال اول جلوس مطابق غرهٔ فروردي موافق
یازدهم ذي قعده سنه یکهزار و چهارده هجری

در اول سال جلوس و جشن نوروز عالم افروز بدر و پیشکش امرا معاف فرمودند - وخرمن خرمن زر و جواهر بانعام وبخشش در آمد - و در شروع این سال خسرو بدمآل که از بدو حال در خدمت پدر بزرگوار چنانچه بگذارش آمده بي ادبیها ازو سرزده و در ایام عارضهٔ سفر آخرت عرش آشیاني بخیال و آرزوی خام ادعاي

جهانبانی داشته بود در بلدهٔ هشتم ذي الحجه سنه احدی جلوس اول شب باتفاق و رفاقت جمعی از قلعهٔ ارک آگره برآمده متوجه سمت پنجاب ولاهور گردید - بعد عرض نظر بر پیش بیني که زود شعلهٔ این فتنه را فرو باید نشاند خود بدولت رایت ظفر اثر بتعاقب او بر داشتند - شیخ فرید بخاري میر بخشي را که بخطاب به مرتضی خان ساخته بودند همان ساعت بطریق هراول مرخص فرمودند - و شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان خرم را با شیخ علاء الدین نبیرهٔ شیخ سلیم که کوکهٔ پادشاه می شد و بخطاب کوکلتاش خانی سر افرازي یافته بود و اعتماد الدوله عرف غیاث بیگ طهرانی را که ذکر او مفصل بربان قلم خواهد داد و جمعي دیگر را در دار الخلافت گذاشته بهم شهر مذکور بقصد تعاقب خسرو کوچ فرمودند - و در همان روز میرزا حسن(87) پسر میرزا شاه رخ که شریک مصلحت و رفیق او گشته بود بسبب عقب ماندن گرفتار پنجهٔ اجل گردید - حضرت بشگون خوب گرفتند - وحسن بیگ بدخشي (که خمیر این جماعه از بیوفائي سرشته اند) (88) بموجب حکم از لاهور عازم حضور بود با خسرو در خورده به محض تکلیف سرمنزلی با سه صد (89) سوار

---

(87) در دو نسخه اصل و تاریخ تذکرة السلاطین چغتا حسن و در دیگر نسخ حسین نوشته •

(88) این عبارت فقط در یک نسخه است •

(89) در تذکرة السلاطین چغتا نوشته که حسن بیگ با چهار صد پانصد کس بدخشیان از کابل عازم ملازمت بود الخ

رفاقت نمود هرجا میرسیدند از مال تجار و مسافرین و مترددین و از محصول و خزانهٔ محال پادشاهي و زراعت رعایا تاراج نموده متصرف شده و از تیر آه مظلومان اصلا اندیشه ننموده دیهات را مي سوختند • بیت •

آتش سوزان نکند باسپند • آنچه کند دود دل دردمند

دلاورخان صوبه‌دار لاهور که روانهٔ درگاه والاشده بود از شنیدن بغي خسرو مراجعت نموده بمحافظت برج و باره پرداخت - و عبد الرحیم دیوان لاهور که او نیز قصد حضور نموده روانه شده بود درراه به خسرو در خورد و اورا بافسون از راه برده رونق طریق گمراهي ساخت و او از شومي طالع با خسرو رفاقت نموده مخاطب بملک الوزرا گشته دیوان آن بر گشته ایام بد فرجام گردید - چون مرتضی خان باشده کوب مي آمد خسرو بعد رسیدن نزدیک لاهو که دروازهٔ قلعه بر روي خود بسته یافت باوجود فراهم‌آمدن ده دوازده هزار سوار که واقعه طلبان هرزه کار و فتنه جویان اطراف روزگار با او ملحق شده‌بودند دست و پا باخته دو سه روز دست و پای لا حاصل زده از ملاحظهٔ مآل کار باندیده در محاصره ندیده بمقابلهٔ مرتضی خان پرداخت و باندک زدو خوردي پای ثباتش از جا رفت - و دران معرکه از سادات بارهه سید جلال و غیره هفتاد نفر لشکر پادشاهي بکار آمدند - و قریب و چهار صد نفر از فوج خسرو کشته و زخمی گردیدند - و بعد هزیمت یافتن خسرو پالکي سواري او با صندوقچهٔ جواهر که زاد راحلهٔ او همان بود بدست مرتضی خان افتاد و بخدمت جنت مکانی باعریضه فتح ارسال داشت پادشاه بعد

از اطلاع هزیمت آن خسران مآل بطریق یلغار جریده خودرا به مرتضی خان رسانده مورد عنایات ساخته شب در خیمهٔ او گذرانیدند و راجه باسو را که از زمینداران عمدهٔ آن طرف بود بتعاقب خسرو مامور فرمودند - و خسرو بعد کنکاش از همراهان که اعیانان مصلحت مراجعت آگره و بهار میدادند و حسن بیگ صلاح رفتن طرف شرقي خلاف راي صائب دانسته تکلیف روانه شدن سمت کابل نموده امیدواریها میداد و ملکیت چهار لک روپیه در قلعهٔ رهتاس بادیگر سرانجام ضروری موجود دارم پیشکش مینمایم - خسرو آن خزانه را دم نقد دانسته بمصلحت حسن بیگ همداستان گردید و ازین معني اعیانان که مادهٔ فساد این کار بودند در ظهور خلاف خواهش آنها ترک رفاقت نمودند و تفرقهٔ تمام بحال خسرو راه یافت - بعده که بآب چناب رسید چون حکم سر راه گرفتن بر خسرو بحکام همه طرف و معبرها رسیده بود وقت گذشتن از آب زمینداران آنجا مانع ملاحان گردیدند و ملاحان تن باطاعت خسرو نداده گریختند - همراهان خسرو بعد تک و دو بسیار کشتي که ملاحان آن عامل بودند بهرسانیده ملاحان را مجبور ساخته خسرو را باجمعي از خاصان بران سوار نمودند - ملاحان کشتي را عمدا بر سر تابوی ریگ برده خود را بدریا انداخته بدر رفتند - خسرو خسران مآل سراسیمه و حیران گشته در گرداب تفکر افتاد چون خبر بمیر ابو القاسم تمکین و هلال خان خواجه سرا که در گجرات لاهور بودند رسید بلا توقف شتافته خسرو را با حسن بیگ و عبد الرحیم و دیگر همراهان مقید ساخته بحضور معروض داشتند - رباني شمسي

نام توشکچي جمر دستگیر شدن آن بد فرجام بعرض رسید بخطاب
خوش خبر خان و دیگر عنایات سرافرازي بخشیدند •

سلخ محرم سنه هزار و پانزده [۱۰۱۵] امیر الامرا عرف محمد
شریف پسر خواجه عبد الصمد شرین قلم برای آوردن خسرو مامور
گردیده بطریق استعجال رفته اورا با همراهان بحضور آورد - بعده که آن
سرگشتگان بادیهٔ ناکامي مسلسل با طوق و زنجیر از نظر گذشتند -
فرمودند که عبد الرحیم را در پوست خر و حسن بیگ را در پوست
گاو کشیده هر دو را با دیگر متابعان بر خر واژ گون سوار نمایند
و در نظر تماشائیان تشهیر دهند - حسن بیگ در پوست گاو چهار
پهر نگذشته قالب از جان تهي نمود - و عبد الرحیم هشت پهر
زنده مانده وقت گردانیدن از راه علتهٔ جوع و بعیرتي خیار از
بازاریان گدائي نموده گرفته میخورد - و فرمودند که از دروازهٔ باغ
میرزا کامران تا در قلعهٔ لاهور دو رسته نخل دار نشانده از وجوه
همراهان خسرو بارور سازند - بعده که دارها نصب نموده آن جماعهٔ
بد انجام را بر سر دارها جلوه گر ساختند حکم شد که خسرو را بر فیل
با طوق نشانده از میان دارهاي سر سرخ بگذرانند - و نقیبان دست
راست و چپ فریاد می زدند که امرا مجرا می نمایند •

بعد این فتح چون خواهش سیر کابل در خاطر جا گرفته بود وجدائي
شاهزاده والاگهر محمد خرم ناگوار می نمود حکم طلب شاهزادهٔ بلند
اقبال همراه خدیجة الزماني سلطان سلیمه بیگم که شاهزادهٔ عالي نژاد
را بفرزندي برداشته بود فرمودند - و سلطان پرویز را که بمهم رانای
چتور مرخص فرموده بودند و بعد فتور خسرو طلب حضور گشته

بود دریں‌اوان رسیده ملازمت نمود - و دران‌مکان که خسرو از مقابل شیخ فرید هزیمت یافته بود فرمودند که قصبهٔ آباد نموده مسمی بفرید آباد سازند - اگرچه شیخ فرید را قبل از مهم خسرو بخطاب مرتضی خان سربلندی داده بودند اما چون از قبول آن بعذر آنکه از من خدمت قابل عنایت خطاب بظهور نیامده ابا مینمود بعد از فتح که مورد عنایات دیگر نیز گردید آداب تسلیمات خطاب بتقدیم میرساند *

بر ارباب هوش مخفی نماند که درزمان سلاطین سلف هندوستان اوائل عهد عرش آشیانی خطاب خانی وتبدیل اسم بالفظ خان بسیار کم اتفاق می افتاد مگر جمعی که از اولاد و احفاد سلاطین بودند بکلمهٔ مذرا که بر سر اسم یا آخر اسم در دمانر ثبت میگردید بر دیگر امرا مخرمی نمودند - بعد بر هم‌رسانیدن تسلط افغانان که با وجود برافتادن دولت آنها و بعضی نسبت خانی قومیت که عطای منصب پادشاهی با آن ضم میگردید بر دیگران تفاخر مینمودند - عرش آشیانی بیشتری از عمدهٔ نوکران مقرب را بعطای خانی بر دیگران امتیاز بخشیده فرمودند که افغانان را بدون آنکه از طرف پادشاه مخاطب به خان گردند خان نه نوشته باشند - و اکثر مثل شیخ فیضی و شیخ ابو الفضل و میر غازی و دیگر از اهل فضل وکمال باکمال رتبهٔ اعتبار و قرب مخاطب بخان نگردیدند - و بعضی باوجود رسیدن به پایهٔ ایالت بدون آنکه از آنها تردد نمایان بظهور آید در قبول تبدیل اسم بمزید لفظ خان تن‌نمی‌دادند - بمرور ایام خصوص در عهد صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه خطاب

لهانی برای مردم نامی صاحب پایهٔ و مکنت رواج زیاد یافت اما باز تا سنه بیست و پنج جلوس خلد مکانی محمد اورنگ زیب مطابق سال هزار و نود و یک [۱۰۹۱] که اعتدار منصب و خطاب و عطای نوبت و طوغ و علم و دیگر لوازم جهانبانی فی الجمله مانده بود و بدین مرتبه خانی از رتبه بیفتاده بود که بدون قرب روشناسی و استعداد کمال صوری و معنوی بخطاب سرامرائی یافتند - بعده که خلد مکانی بمهم استیصال کفار بد کردار دکهن متوجه‌گردیده بخجسته بنیاد تشریف‌آوردند برای حذف قلوب مرهته و دکهنیان چنانچه انشاء الله تعالی مفصل دربیان خامهٔ تیز رفتار داده خواهد شد در همه مراتب و اعتدار دولت هندوستان خلل پذیرفت - خصوص نسقی که درپیش نیاوردن افغانان و راجپوت و کشمیری از نفرمودن خدمات عمده و بیفزودن در پایهٔ منصب داشتن نماند - و در ایام سلطنت خلد منزل بهادر شاه کار بجائی رسید که درین محل بتحریر تفصیل آن پرداختن اولی - و باقی این داستان درمکان خود گزارش خواهد یافت - سررشتهٔ سخن را باز بزبان قلم میدهد که درین ایام بعرض رسید که حسن خان شاملو حاکم هرات از شنیدن واقعهٔ عرش آشیانی و آشوب خسرو بی‌حکم شاه عباس بلا توقف خود را بملک گرم سیر رسانده بعضی جاها را تاخته بقندهار رسیده محاصره نموده - و شاه بیگ خان قلعدار بمدافع (90) پرداخته - از شنیدن‌این خبر میرغازی را

---

(90) ن - بمدارا پرداخته ه

مع فوج شایسته برای مدد شاه بیگ خان تعین نمودند - و میرزا علی اکبر شاهی را بحکومت کشمیر مقرر فرمودند - و قطب الدین خان کوکلتاش را بصوبهٔ داری بنگاله مرخص ساختند ٭

دیگر پوشیده نماند که قبل از تسخیر بلاد ممالک محروسهٔ هندوستان که به تیغ گیتی ستان عرش آشیانی بتسخیر درآمد حکام که بشهرهای اطراف تعین می شدند حاکم آن شهر می نوشتند - از عهد حضرت مکانی جهانگیر پادشاه حکم شد صوبه و صوبه دار می نوشته باشند - بعد رسیدن خبر محاصرهٔ قندهار و رخصت میر غازی معروض گردید که حسن خان شاملو بموجب حکم شاه ایران که در دفع محاصره برحرنوشته بودند برخاسته رفت - و حسن بیگ نام که بسر اولی برخیزاندن حسن خان تعین شده بود بخدمت نامهٔ شاه مشتمل بر عدم جرأت بیجای حسن خان و اشارهٔ متعاقب فرستادن تهنیت و تعزیت نامه مع ایلچی فهمیده کار و تحف و هدایا آورده مورد عنایات گردید - و قلعداری قندهار را بمیر غازی مقرر فرموده شاه بیگ خان را از روی لطف طلب حضور فرمودند - پسران شاهزاده دانیال مرحوم همراه مقرب خان از دکن آمده ملازمت نمودند -

درین اوان داروغهٔ کتابخانه خطی بمهر خان اعظم عرف میرزا عزیز کوکه که در عهد عرش آشیانی قبل از رفتن بکعبهٔ متبرکه براجی علیخان حاکم برهانپور بطریقهٔ داب نمک بحرامان کافر کیش چنانچه سابق از گستاخی او در جواب فرمان عرش آشیانی نیز بر زبان قلم جاری گشته مشتمل بر شکوه و اظهار زشتی اعمال ولی نعمت نوشته بود و از اموال وکتاب خانهٔ راجی علی خان برآمد گذرانید آنرا طلبیده بمطالعه

درآورده از روی عصب بدست خان اعظم دادند - و فرمودند که بآواز بلند بخواند - از شنیدن آن امرای یمین و یسار لعن و طعن دستار برو نمودند - هرچند از ظهور این تقصیر قابل سیاست بود اما نظر بر حقوق او و مادر او که الطاف عرش آشیانی در بارهٔ آن بی ادب مبذول می گردید و زیادهٔ از فرزندان می خواستند و بار و هرزه گوئی اورا شنیده نا شنیده می انگاشتند بعزل منصب و جاگیر معاتب ساخته در قلعهٔ حبس فرمودهٔ جان بخشی نمودند *

ذکر سوانح سال دویم شمسی از جلوس مطابق

بیست دویم ذیقعدهٔ سنهٔ هزار و پانزدهٔ هجری

در جشن آغاز سال دودم از جلوس شاهزادهٔ خرم بلند اقبال را بتسلیم عطای منصب هشت هزاری و علم و نقارهٔ و دیگر لوازم آن سربلند و خرم ساختند وآصف خان را خلعت و زراب وقلمدان مرصع مرحمت فرمودند و خواجه ابو الحسن را بموجب التماس آصف خان به پیشکاری وزارت مقرر فرمودند و رایت توجه طرف کابل برافراشتند و تفرج کدان و شکار افگنان وسط ماه صفر المظفر سنهٔ هزار و پانزدهٔ [۱۰۱۵] در باغ متصل کابل شرف نزول فرمودند بعد سیر و انقضای چند روز باغی باسم جهان آرا دران مکان فیض نشان احداث نمودند - درین ایام خبر کشته شدن قطب الدین خان کوکلتاش و شیر افگن از دست یکدیگر در بنگاله که مجملی از تفصیل آن در اوراق آیندهٔ بر محل در ذکر نورمحل بزبان خامهٔ صدق بیان خواهد داد رسید و باعث ملال خاطر گردید - در شروع سال هزار و شانزدهٔ [۱۰۱۶] از کابل متوجه

دار الخلافت آگره گردیدند - درین ضمن خبر واقعهٔ میرزا شاه رخ صوبه دار مالوا که از بنی اعمام جنت مکانی می شد رسید - در اثنای راه بسبب بلیهٔ ناگهانی برجمعی از هوا خواهان خسرو از شامت نفس او گذشت تفصیل این اجمال آنکه نور الدین محمد و حکیم ابو الفتح و میرزا محمد ازبک و بداغ بیگ ترکمان با هندوی صاحب مدار اعتبار خان که خسرو در قید و اختیار او بود همدم و همراز گشته با هم عهد و پیمان بسته اتفاق نمودند که خسرو را از قید بر آرند و قریب چهار صد نفر اجل رسیدهٔ دیگر را که داخل جلوی رکاب بودند و با هندوی مذکور توسل داشتند با خود همداستان نمودند و قرار دادند که وقت سواری قابو را کار فرموده قصد پادشاه نموده خسرو را بسلطنت بردارند و ندانستند ❊ ع ❊

نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها

از اتفاقات یکی از آن جماعه را رنجشی با همدمان بمیان آمد و نزد شاه زادهٔ خرم آمده بر حقیقت کار آگاهی داد و شاه زاده بعرض رساند و در همان ساعت آصف خان نیز اطلاع یافته معروض داشت و مقوی قول و اظهار شاه زاده گردید حکم طلب عمدهای آن جماعه نمودند ازان جمله میرزا محمد ازبک و بداغ بیگ را بوعده و وعید تهدید آمیز تسلی عهد امان جان داده بر تعداد اسامی آن بدمآلان واقف گشته همه را بردار جزا کشیدند - و شاه بیگ خان قلعه‌دار معزول قندهار آمده ملازمت نمود - بخطاب خاندوران و صوبه داری کابل و تنبیه افغانان سرکش اطراف آن حدود سرافرازی داده مرخص فرمودند ❊

ذکر سوانح سال سیوم شمسي از جلوس
مطابق دویم ذیحجه سنه هزار شانزده هجری

در آغاز جشن سال سیوم جلوس که شرف نزول در حوالي آگره واقع شد امرای دور و نزدیک شرف اندوز ملازمت گشتند بعد داخل شدن حکم شد که جشن شروع سال سیوم جلوس و نوروز که بنای جشن سوم سال غرهٔ فروردی روز نو روز عالم افروز که ابتدای سال شمسي و سرمایهٔ بهار عیش و کامرانی است با شادي طوي مبارك خود که با صالحه بانو بنت قاسم خان عرف مقرر شده بود ضمیمه هم سازند آنچه عطای اضافه و نقد و جنس به شاه زاده و امرا و صلحا وفضلا و شعرا و اهل نشاط دران بزم بخرج آمد و خرمن خرمن و دامن دامن زر سرخ و سفید بارباب حاجت رسید اگر خواهد بتحریر تفصیل آن پردازد ازسر رشتهٔ اختصار باز مي ماند - آن نوعروس سراچهٔ عفت را بپادشاه محل ملقب ساخته بر دیگر پردگیان حرم امتیاز بخشیدند و خان خانان عرف میرزا عبد الرحیم را بپایهٔ پنج هزاري پنج هزار سوار رسانده بمهم دکهن مامور و مرخص فرمودند - وجمعي از امرای دیگر را بادوازده هزار سوار همراه او تعین نمودند و ده لک روپیه با فیل و عنایات دیگر عطا فرمودند - و مهابت خان را سه هزاري دو هزار سوار و نقاره مرحمت نموده بمهم رانای چتور برفاقت دیگر امرا رخصت نمودند - و دختر راجه جگت سنگه پسر راجه مانسنگه را بعقد ازدواج درآوردند - ازجملهٔ آنچه راجه در جهاز دختر خود داد سه لك روپیه مروارید وشصت فیل بود - و تقصیر خان اعظم کوکهٔ عرش آشیاني را بالتماس شاه زاده خرم

معاف فرموده بصوبهٔ احمد آباد مرخص فرمودند ٭

دکر سال چهارم شمسی از جلوس مطابق
چهاردهم ذی الحجه سنه هزار و هفده هجری

شاه زادهٔ پرویز را بصوبه داری و مهم دکهن باتالیقی سیف خان و فوج شایسته مامور و مرخص فرمودند خان خانان را وسیف خان باره را همراه او مقرر ساختند و بیست لک روپیه مدد خرج با ده فیل و دو صد اسپ و دیگر جواهر آلات مرحمت نمودند وچون مهابت خان در مهم رانا کاری نساخت طلب حضور نموده عبد الله خان را بران مهم مامور فرموده مورد عنایات بی پایان ساختند - میرزا برخوردار خلف میرزا عبد الرحیم که از خانه زادان موروثی بود بخطاب خان عالم سرافرازی یافت - اسلام خان را بصوبهٔ بنگاله مرخص فرمودند - درین ایام صبیهٔ میرزا مظفر حسین که بواسطهٔ چهارم نبیرهٔ زادهٔ شاه اسمعیل صفوی می شد بعقد شاه زادهٔ خرم در آوردند و ازان سال رابطهٔ نسبت و خویشی صوری ضمیمهٔ خلت و مواصلت معنوی پادشاه ایران گردید اما ثمر نتائج بعرصهٔ ظهور نیامد ٭

دکر سال پنجم شمسی از جلوس مطابق
چهارم ذی الحجه سنه هزار و هجده هجری

در شروع این سال حکم شد که نقاره بسر پایهٔ سه هزار و پانصدی مرحمت می شده باشد - درین اوان بعرض رسید که ولی محمد خان والی توران از جور امام قلی خان که فی الواقع از اثر ظلم خود از رعایا بود بخدمت زبدهٔ دودمان مصطفوی شاه عباس صفوی

التجا برد و بعد عنایات و مهمان نوازي شاه که خاصهٔ آن برگزیدهٔ خاندان رسالت است بمدد سپاه براي تصرف ملک رفتهٔ موروثي او تکلیف فرمود درین ضمن نوشتجات بعضي امرای منافق و سرکردهٔ ازبکان مشتمل بر طلب او واظهار اطاعت و رفاقت خود نزد او رسید ولي محمد خان بفریفتهٔ نوشتهاي غدر آمیز آنها گردیده محتاج بگرفتن و بردن کومک نگشته بلکه لشکر قزلباش را مخل دانسته باز مقابل امام قلي خان به کشش شامت تقدیر شتافت و باندک زد و خوردکه بمیان آمد گرفتار سرپنجهٔ اجل گردید - درین سال از نوشتهٔ اخبار نویسان پتّنه معروض گردید که در ایام حکومت افضل خان قطب نام مجهول مقیري در پتّنه خود را به سلطان خسرو شهرت داده علم فساد برافراخته جمعي را از واقعه طلبان سرکار و اوباشان مادر آزار پدر بیزار فراهم آورده در فرصتي که افضل خان از پتّنه طرف جاگیر رفته بود و بنارسي نام نائب افضل خان و غیاث بیگ دیوان در شهر بودند غافل با جمعي انبوه خود را بقلعه رسانده دربانان را با قلعه‌دار کشته قلعه را بتصرف در آورد بنارسي و غیاث بیگ تاب مقاومت نیاورده خود را بافضل خان رساندند بعده مع فوج بمقابل خسرو جعلي رسیده بعد محاربات و مقابلها که بمیان آمد آن مقیر دستگیر گردید و بجزای اعمال رسید حکم فرمودند که بنارسي و غیاث بیگ را مسلسل نموده لباس عورات پوشانیده سر و ریش تراشیده بر خر سوار کرده از پتّنه تا حضور تشهیر کنان بیارند و افضل خان را بعطای اضافه سربلندي بخشیدند - درین ایام از واقعهٔ دکهن بعرض رسید که مهم دکهن بسبب نفاق و حسد

همراهان از خان خانان عورت انفصال یافتن متعذر می نماید و افواج بادشاهی مکرر از لشکر ملک عنبر هزیمت یافته و خان خانان بحال تباه ببرهانپور خود را رسانده و احمد نگر که در عهد عرش آشیانی بعد لشکر کشیها بتسخیر در آمده بود باز بتصرف دکهنیها رفت - درین ضمن عرضداشت خانجهان لودی که در خدمت حضرت مکانی از امامشاه زادگی فرب و اعتبار زیاده داشت مشتمل بر التماس و درخواست سر لشکران مهم دکهن بتعهد آنکه در مدت دو سال در انفصال سرداران بد سگال دکهن سعی جمیله بظهور آرد بعرض رسید خان خانان را طلب حضور نموده خان جهان لودی را بجای او مقرر فرمودند بار خان اعظم را برفاقت خان عالم و فرید خان مع سی هزار سوار بطریق کومک بمهم دکهن مامور نمودند *

ذکر سال ششم جلوس مطابق پنجم محرم سنه هزار و بست هجری

در آغاز این سال یادگار علی ایلچی ایران با اسپان و تحف و نامهٔ محبت آمیز مشتمل بر پرسهٔ عرش آشیانی و تهنیت سلطنت و عذر تاخیر تحریر نامه بسبب پیش آمدن مهم آذربایجان و شروان رسید و لک روپیه نقد و پنجاه هزار روپیه را جواهر آلات وطلاآلات مع اسپ با ساز مرصع و خلعت عنایت فرمودند - درین حال خبر حادثه که از طرف تاحتن حداد بد نهاد با جمعی از افاغنه در کابل و ترود صوبه دار که بتحریر تفصیل ان نمی پردازد بظهور آمده معروض گردید - قلیج خان را بصوبه داری کابل مقرر فرمودند *

درین ایام عشرت انجام خواستگاري نورجهان بیگم بمیان آمد اگرچه
وشرح ابتدا و انتهاي آن درگزارش بعضی مقدمات بتقاضاي ایام و
پاس ادب و رعایت هردوطرف چون مولف جهانگیرنامه را کوتاهي
قلم کار فرمودن ضرور بود ترانهٔ این نغمه در پردهٔ مختلف بقانون دیگر
نواخته اما بر مسود اوراق آنچه بعد تحقیق قریب بصدق ظاهر گشته
و آنچه در تاریخ منهج الصادقین که مولف او محمد صادق تبریزي
نوکر شجاع بود و بدستور سیر تالیف نموده بمطالعه درآمدهٔ باحاطهٔ
تحریر مي آرد - گویند غیاث بیگ ولد خواجه محمد طهراني که از
اعیان آن دیار بود و در عهد شاه طهماسب حکومت خراسان داشته
ثانیا باقي دار سرکار شاه گشته بود و از صدمات دیگر حوادث لیل و نهار
کار او بکمال عسرت کشید و دل از وطن برداشته با دو دختر و یک
پسر همراه قافلهٔ هند در عهد عرش آشیاني عازم هندوستان گردید
مابین راه بار دیگر برو حادثهٔ روداد که آنچه داشت و نداشت
بباد فنا رفت و نوبه بحال او بجائي رسیدکه میان پدرو شش نفر
دو اشتر سواري وباربرداراشتندکه بنوبت سوارمي شدند چون زن غیاث
بیگ حاملهٔ بود رعایت او درسوارنمودن زیادمي نمودند چون نزدیک
قندهار رسیدند نو جهان درچنان ساعت محمود و طالع مسعود مولود
گردیدکه همان روز رنج عسرت والدین براحت عیش مبدل گشت یعني
چون بعد تولد مادر برغم خواري او نبودند واز کمال عسرت و تعب
و مشقت راه شیر در پستان مادر او آنقدر که براي غذاي اوکفایت
نماید بهم رسیدن متعذر مي نمود دختر را در پارچه پیچیده بحافظ
برحق سپرده وقت شب در قافله انداختند هنگام کوچ آواز گریهٔ

طفل بگوش یکي از ملازمان ملک مسعود نام قافله باشي رسید
و برداشته برد قافله سالار آورد بمجرد دیدن روي آن طفل حق سبحانه
تعالی مهر او در دل قافله باشي انداخت و رغبت تمام به پرورش
او نمود ازانکه فرزند نداشت بفرزندي خود برداشت و از اینکه
خلاف قافلهٔ هندوستان در قافلهٔ ایران بودن زن کم اتفاق مي افتد
براي مرضعهٔ او که جست و جو نمودند سواي مادر او نیافتند چون
بعد طلوع اختر با سعادت او از مطلع امید وبال حال والدین بفرح
و شادي مبدل گردید و نحوست هبوط بسعادت شرف تبدیل
یافت والدهٔ اورا باعزاز طلب داشته براي هر یکي مدد سواري
و رخت نموده دراحترام آنها کوشیده بوعدهاي نیک انجام خوشوقت
ساختند و بدستور دایهٔ خانهٔ بزرگان طفل نیک اختر را بجهت شیر
خوراندن بکنار او سپرده اطعمه و اشربه فراخور حال آنها مقرر نمودند
بعده ملک مسعود که در خدمت عرش آشیاني روشناسي و آبرو
داشت همیشه از ایران تحف و هدایا آورده شرف اندوز ملازمت
میگردید بدستور همیشه بعد رسیدن دار الخلافت سعادت جبهه
ساني آن آستان ابد بنیاد حاصل کرده ارمغان راه آورد را گذراند
عرش آشیاني فرمودند که این دفعه خلاف سالهاي دیگر تحفهٔ
قابل سرکار ما نیاوردهٔ درجواب التماس نمود که کدام تحفه برد م
کرپاس فروشان لائق این درگاه آسمان بارگاه میتواند بود اما دریر
سفر دو سه جواهر بي بهاي خانداز آورده ام اگر نظر تربیت
بر آنها افتد تا حال چنان ارمغان از ایران و توران به هندوستان
براي پادشاهان سلف نیامدهٔ بعده غیاث بیگ را با ابو الحسن پد

او ملازمت مرموده در رمرهٔ ملازمان پادشاه ملک جاه در آورد و رو
سرور ازمدد طالع وجوهر داتي رشد ايشان برمراتب منصب وعزت وجاه
آنها موافق رتده و پايهٔ آن ايام مي افرودند ورن قافله باشي كه مادر
بآمدن درون محل گسته بود همراه والدهٔ حقيقي نور جهان در محل
آمد و رفت مي نمود و روزهاي جشن و نوروز از صحراي بيگمان
و ديگر خدمهٔ محل كامياب مريد عزت و آبرو و عطاي نقد و
جنس رنور مي گرديد . بعده كه نورجهان بحد رشد و بلوغ رسدد
و آثار جوهر عقل و مهم ضميمهٔ حسن رور افرون ظاهر گرديدگاه گاه نگاه
مهر امراي دلربا ميان حضرت مكاني و آن حجله آراي عرو باه
مشاطگي مي نمود ميل خاطر مبارك طرف او زياده مي گشت
و تخم محبت نور جهان در دل آن خديو جهان مي كاشت تا روزي
در گوشه و كنار محل وقت خلوت يافته بطريق ملاعبه دست آن
سرمايه رعنائي گرفته بكنار لطف كشيدند نورجهان خود را كنار
كشيده نزد بيگمان شكوه نمود و مديهان محل بعرض عرش آشيانى
كه در عدالت گستري بي همتاي عصر بود رسانيدند ازراه حرم و
پاس ناموس زيردستان برحضرت مكاني بيدماغي نموده بواليان
نورجهان فرمودند كه آن گوهر ناسفتهٔ بي بها را بعقد ازدواج احدي
در آرند عياث بيگ بعرض رساند كه ما بندها را درباره خانه
زادان چه اختيار است تا آنكه علي قلي نام ترک استحلو كه سفره
چي شاه طهماسب صفوي بود و از حسب آب خورد بهندوستان
رسيده در ملتان بخدمت خان خانان پيوسته خدمت مي نمود
چون جوان سپاهي كار طلب صاحب جوهر بود خان خانان متوجه

احوال اوگشته تفقد زیاده باحوال او نموده غائبانه در زمرهٔ ملازمان بادشاهی در آورد و بعد رسیدن حضور منظور نظر عرش آشیانی گردید و بدست صبیهٔ غیاث بیگ بحکم بادشاه عدالت اساس در همان روزی باو مقرر نموده مخاطب بشیر افگن خان ساخته جاگیر صوبهٔ بنگاله بتعلقهٔ خدمت آن طرف عطا فرمودند - و در مهم رانا چند گاه در رکاب حضرت مکانی بوده بجاگیر مرخص گردید - بعد ازانکه حضرت مکانی سریر آرای هند گردیدند قطب الدین خان کوکلتاش کوکه را صوبه دار بنگاله نموده وقت رخصت در خلوت چند کلمه درمادهٔ شیر افگن خان ارشاد فرمودند - شیر افگن خان از نوشتهٔ وکیل در مضمون حکم از روی قیاس آنکه بوی عشق و مشک پنهان نمی ماند اطلاع یافته از راه غیرت همان روز بواقعه نگار گفت من از امروز نوکر بادشاه نیستم و بحسب ظاهر ترک یراق بستن نمود بعد ازانکه قطب الدین خان به بنگاله رسید و مکرر مردم و نوشته برای طلب شیر افگن خان فرستاد او درآمدن تعلل و تجاهل ورزید تا آنکه قطب الدین خان خود را بتقریب ضرور طرف جاگیر و تعلقهٔ شیر افگن خان رساند و پیغام ملاقات نمود شیر افگن خان جریده با بکتر و شمشیر ز بر نیمه آستین حمائل کرده با معدود چند نزد قطب الدین خان رسید بعد ملاقات و احوال پرسیها قطب الدین خان هرچند خواست پیغامهای ناملائم طبع شیر افگن خان را بزبان ملائم ادا نماید ملائم خاطر او نیفتاد و گفت و شنید کنایه آمیز و پند و نصائح فساد انگیز مشتمل بر اطاعت امر بادشاهان بمیان آمد که بتوضیح آن قلم را رنجه نداشتن اولی آن بهادر شیر دل متحمل

کلمه و کلام ملالت انجام نگشته دانست که سوای کشتن و کشته
شدن جان بآبرو بدر بردن محال است بیمچهٔ که روز آستین حمائل
داشت کشیده بر شکم قطب الدین خان زد که تا رودهای شکم از اسپ
بپائین انداخت خواست که بدر رود کشمیریی از همراهان مقتول
خود را برسانده زخم شمشیر بر او رساند شیر افگن خان بعد برداشتن
زخم کاری کار اورا بساخت و ملازمان دیگر قطب الدین خان بر او هجوم
آورده بزخمهای بیاپی کار او ساختند - و بروایت دیگر شیر افگن خان
هرچند زخمهای کاری جان ستان باو رسیده بود تا نیم نفسی که
آن شیر باقی داشت بتقویت غیرت بقصد کشتن زن و خوشدامن
ازان انبوه اسپ تاخته بدر رفته تا بدر خانه رسید مادر نورجهان
که عاقلهٔ باهوش بود نظر بر اینکه شیر افگن خان مظلوم از جهان رود
و آلودهٔ خون ناحق زن و مادر زن نگردد درخانه بروی او بست و
و فریاد و شیون آغاز نمود که نورجهان از شنیدن کشته شدن شوهر
خود را بچاه انداخته جان داد ترا اندرون آمدن مصلحت نیست
بیرون بعلاج زخمها باید پرداخت شیر افگن خان از شنیدن حادثهٔ زن
برومهٔ جاودانی شتافت - بر عقلا ظاهر است که اگر این حکایت
تدبیر مادر نورجهان مقرون بصدق است هرچند بحسب ظاهر بیدان
نظر بروفاداری خلاف پاس غیرت واقع شده اما از راه عقل و شرع
که هیچ وجه ریختن خون زن جائز نبود و رفتن شیرافگن خان مظلوم
از جهان بمراتب به از ظالم رفتن در دم واپسین بسیار تدبیر بجا
بود که بکار برد - بعده بعرض جنت مکانی رسید بر کشته شدن
کوکه که یادگار حضرت شیخ سلیم نیز بود بسیار متالم گشتند و حکم

طلب نورجهان بحضور نمودند بعد رسیدن نور جهان بحضور که قبل از ورود حکم متصدیان بنگاله بحضور ساخته روانه نموده بودند جهت مکانی خواهش مواصلت و مناکحت او بمیان آوردند نورجهان باظهار شکوه و دعوی خون شوهر استادگی زیاده نمود و پادشاه بعضب گشته بدعوی کشته شدن کوکه نورجهان را در حرکهٔ کنیزان معصومه در آورده محبت را بعضب مبدل ساخته در خدمت سلطان سلیمه بیگم مادر دستی خود سپردند بعد یک دو سال که میان طالب و مطلوب بنا خوشی و ناکامی گذشت بار بمدد طالع نورجهان در ریاض محبت جانان نسیم مودت وزیدن و از سرنو روزی در نظر مهر اثر حضرت مکانی جلوه گر گردید و نهال پژمردهٔ عشق کهنه سرسبزی و خرمی تازه پذیرفت و اختر اوج طالع از مشرق امید سرزد و موافق حکم شرع بعقد در آورده حسن ملوکانه نموده اول بنور محل ملقب ساختند باز بنورجهان پادشاه بیگم مخاطب نموده برهمه حجله نشینان سراچهٔ عصمت و پردگیان حجلهٔ عفت امتیاز بخشیدند و رفته رفته زمام تمام مهام سلطنت بدست و اختیار او داده شریک سکه بدین سجع ساختند

• بیت •

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور • بنام نورجهان پادشاه بیگم زر

و سوای احکام شرع و عدالت در همه کار و بار و امور ملکی و مالی بدون مصلحت او کارفرما نمی گردیدند - و دمی و لمحهٔ از خود جدا نه نموده وقت دیوان و سواری فیل عقب پرده بلا فاصله باخود می نشاندند و فی الواقع عجب زن عاقله و مدبر زمان و مجموعهٔ

جوهر رشد و صاحب تصرف بود اقسام زیور و لباس زنان هند که
در محل بادشاهي و امرای معلیه تا حال رواج دارد همه وضع‌کردهٔ
اوست زیور و پیرایهٔ سابق که بسیار کلفت و بدنما بود مدسوخ
ساخت مگر در بعضی بلاد دور دست میان شیخ زادها و اواعده
مانده - چاندني که بنفس الامر عجب فرش عیب پوش خانهٔ
نامرادان و گرد پوش فرش دولتمندان است و در شبهاي مهتاب
نمود خاص دارد وضع کردهٔ همانست و عطر گلاب که اول مسمی
بعطر جهانگیری گردیده و دیگر بعضي عطرهاي کم بها که براي
مردم نامراد بر آورد تصرف او و مادر اوست - اقسام جنس بادله
که قسم سنگین آنرا بنام پادشاه و کارخانه موسوم ساخت وجنس
سبک که ازان تمام خلعت عروس و داماد مردم نامراد به پانزده
و بیست روپیه تمام شود ازراه دانائی بنام خود نورمحلي وضع نمود -
و دیگر تصرفهای بجای او که برای او و برای شاه و گدا بکار آید زیاده
ازدست که بتفصیل آن توان پرداخت - حاصل کلام اکثر لذات
هندوستان را او بعرصهٔ نمود آورده و بمرتبهٔ فیضرسان بود که هر سال
جمع کثیر از معلان بی‌سروسامان را روانهٔ ولایت ومکهٔ معظمه و کربلا
ونجف اشرف مي‌ساخت و چندین هزار دختر بی پدر و بیوهای
بیکس را جهاز و دیگر اخراجات از سرکار خود داده کدخدا مي‌نمود
بآن همه فیض رسادي و همتی که داشت بمرتبهٔ کد بانو بود که
روزي وقت گذشتن بدلان از نظر حلهای فیلان از زربفتهاي ولایتی
بسیار تحفهٔ خوش بوته که همه دال و گل بریده بودند و هرگل
ازان غیر مکرر بنظر جلوه میداد و از دیدن آن چشم خیرگي

می نمود در نظر بادشاه درآمد و بسیار مرغوب طبع گردید و پسند نموده از حال سامان استفسار فرمودند که چند زربفت بطرح درآمده و هر حل بچه متاع تیار شده حالسامان بعرض رسانید که حلها تیار از محل خاص برآمده از نورجهان پرسیدند که شما چندین زربفتهای تحفه برای حل میان بریده اید در جواب گفت حیر اصلا زربفت برای این کار بقطع در نیامده خریطهای عرائض امرا که میرسید وجمع شده بود متفرقه اران بهرکه بخشیده می شد ازان چندان تمتع حاصل نمی نمود درینجا بصرف درآوردم - و با این همه تعلقی که بادشاه باو داشت چنان خود را در دل او روز بروز جا میداد و مزاج شوهر را در اطاعت و فرمان برداری و تبعیت امر و نهي می آورد که هرگز خلاف مرضي جنت مکانی بظهور نیامده و کاری که باعث بدنامی بادشاه باشد ار و سر نزد - گویند طبع موزون داشت - در زبانها شهرت دارد که روزی بادشاه جامهٔ که تکمهٔ لعل بی بها داشت پوشیده بود نور جهان بدیهه این شعر ار زادهٔ طبع خواند • • بیت •

ترا نه تکمهٔ لعل است بر قبای حریر
شده است قطرهٔ خون منت گریبان گیر

نور جهان بیگم مخفی تخلص میکرد این دو بیت نیز به بیگم نسبت میدهند • • بیت •

دل بصورت ندهم تا نشده سیرت معلوم
بندهٔ عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم
زاهدا هول قیامت مفکن دردل ما

هول هجران گذرانديم قيامت معلوم

اما صد حيف كه آن همه عقل و دانائي بعد از آنكه دختر خود را كه از شير افكن داشت بعقد شهريار پسر جهانگير بادشاه در آورده نظر بر محبتي كه زنان را بسبب دختران با داماد مي باشد وحسد غرض آلود آنها كه پاي شير مردان ازان مي لغزد براي پيش آوردن شهريار بي عيار مقابل اختيار شاهزاده ولي عهد ذوالاقتدار چنانچه مفصل نگارش خواهد آمد در افتادگي و در هم اندازي نموده نظر در مآل كار برهم خوردن سلطنت و خلل ملك و مال و حال بادشاه و رعايا نكرده زندور خانهٔ هندوستان را بشورش در آورد و مثل مهابت خان را كه با او و برادر او نوع ديدي و ملكي داشت آن قدر قوت بخشيد كه آنچه ازو بدست بخت مكاني و خود او رسيد بر محل باحاطهٔ بيان خواهد در آمد *

سر رشتهٔ سخن را باز بدست آورده بتحرير اصل مطلب مي پردازد كه درين سال از رسيدن اخبار فساد امراي دكهن عبد الله خان را كه بصوبه داري احمد آباد سر افرازي يافته حكم شد كه او خود را از راه باسك و ترمك براي كومك خان جهان و تنبيه سر كشان دكهن رساند و رامداس كچهواهه را از روی عنايت خاص علم و نقاره و خلعت مرحمت نموده برفاقت عبد الله خان كومك مهم دكهن بطريق يلغار مرخص فرمودند - درين ايام همراه خادمان محل بشكار قمرغه بر آمده شش صد و چهل آهو زنده گرفته ازان جمله چهار صد آهو بفتح پور فرستادند كه در ميدان چوگان بازي سر دهند و از آب و دانهٔ آنها خبر بگيرند و صد آهو را

حلقهٔ نقره در انداخته در همان شکار گاه سر دادند - درین سال فرمودند که شبیه پادشاه را بر پارچهٔ طلا بوزن یک توله مسکوک ساخته طرف دیگر صورت شیری که مرکوب آفتاب باشد نمایان نمودهٔ بامرای مقرب و مدبیان خاص دهند که باعزاز بر سر دستار یا روی سینه بجای جوز حان نگاه می داشته باشند - و بصوبه داران اطراف احکام صادر شدکه امرا در جهروکه نه نشیند و وقت نشستن دیوان فیل و اسپ از نظر نگذرانند و فیل بجنگ نیندازند و نوکران پادشاهی تکلیف چوکی ننمایند و ملازمان خود را خطاب ندهند و بسیاست بریدن گوش و بینی و کور نمودن چشم اقدام ننمایند و هرگاه نوکران خود و ملازمان پادشاهی فیل و اسپ انعام نمایند کجک بر گردن و جلو بر دوش نگذارند و حکمی و سندی که بنام بندهای پادشاه نویسند برروی کاغذ مهر ننمایند و وقت بر آمدن و نشستن نقاره نزنند و جلهای اسپ از پارچهٔ سرخ نسازند و اسپها را بوتهٔ نقاشی ننمایند این همه بسق جدت مکانیست که ازان بعضی تا حال بحال مانده •

ذکر سال هفتم از جلوس و جشن نوروز جهان افروز مطابق شانزدهم محرم الحرام سنه هزار و بیست و یک هجری

در شروع جشن نکهت افروز این دو روز و سال جلوس والدهٔ نورجهان عطر گلاب بتصرف طبع خود کشیده گذرانید پسند نموده بنام نامی خود مسمی بعطر جهانگیری ساخته مالهٔ مروارید بقیمت سی هزار روپیه انعام فرمودند - فی الواقع عجب تصرف بجا نموده که هیچ بوی خوش بدان نمی رسد و از شمیم روح پرور آن مشام ملک

و جن و انس معطر میگردد قیمت عطر جوف جهانگیري تا اوائل
عهد خلد مکاني عالمگیر محرر اوراق تا هشتاد روپیه توله یاد دارد
که الحال بهشت و نو روپیه توله رسیده - درین سال عرصه داشت
اسلام خان صوبه دار بنگاله و نوشته واقعه نگار که با سر عثمان مقتول
مفسد مشهور فرستاده بود رسید که اسلام خان و شجاع خان بر سر
عثمان باغي پیشه که چندین امیر عمده ازو هزیمت یافته بودند
شتافته بعد چند دفعه جنگ و مقابله که شجاع خان را با فیل
مست مقابل شدن و کارزار نمودن و زخم کاري برداشتن اتفاق
افتاد و بیشتر از ملازمان عمده پادشاهي بکار آمدند و لشکر هزیمت
یافته بود بمدد طالع و اقبال بي زوال جهانگیري عالب آمده
بذات واحد هردو بهادر صفدر او را بقتل رسانده سر او را با سرهای
جمعي از همراهان او بحضور ارسال داشته اند - ازین خبر حضرت
مکاني مشعوف خاطر گشته اسلام خان را که پنجهزاري بود
شش هزاري ساخته در مراتب دیگر امرا افزودند و شجاع خان
بخطاب رستم خان معزز گردید و بهمراهان اضافها مرحمت فرمودند
و بنام عبد الله خان بتجدید حکم بتاکید رفت که ازراه گدار کوکن و
و ناسک داخل دکهن شده باتفاق راجه رامداس برور و تاریخ
معین که درهمان روز و تاریخ بامیر الامرا خانجهان و میرزا رستم و
راجه مانسنگه که سابق صوبه دار باستقلال دکهن و بنهم عنبر
حبشي نظام الملکي مامور بودند رسیده که با توپخانه و مصالح
خود ها را مقابل عنبر رسانند و باتفاق بلاتفاق به تنبیه دکهنیهاي
بد سرشت پردازند و از هردو طرف با لشکر عظیم برسر خصم تازند

اما چون میان امرا و نوکران اتفاقي که نفاق را دران کار بفرمایند خیال محال و مکر باطل بود بعده که عبد الله خان بموجب حکم خود را بطریق استعجال متعلقهٔ حد ناسك و گلشن آباد رساند و ازراه غرور شجاعت که مآل آن خجت و ندامت است خواست که بلا رفاقت و شراکت خانجهان فتح آن مهم بنام او باشد و صرفه در خبر نمودن و طلب فوج و سرداران برهان پور ندید خلاف حکم و تدبیر پادشاه قصد آن نمود که فقط بنام او کوس شهرت تسخیر ملك نظام الملکي بلند آوازه گردد با یازده هزار سوارکه اکثر از بهادران رزم آزما و دلاوران نبرد دیده بودند و هریکي از جماعه داران خود را از شیر ژیان روزگار مي شمرد جلو ریز متوجه استیصال عنبر به حصال گردید - ملک عنبر خبر یافته از عبد الله خان که فی الواقع از سپه سالاران فتح نصیب نامدار گفته مي شد - حساب برداشته لشکر بیحساب با توپخانهٔ عظیم که بسبب توپ و جوار کله پوشان فرنگ دران دیار زیاده از هندوستان مصالح توپ و تفنگ رواج یافته بود چندین هزار بان آتش فشان مقابلهٔ عبد الله خان تعین نمود - و دکهنیهاي قزاق پیشه یکه تاز خوش اسپه باستقبال فوج بادشاهي شتافته عامل چهار پنج کروهي لشکر رسیده شروع بردن کهي وتاختن اطراف فوج عبد الله خان نمودند و موافق دستور دکهنیان که تن بجنگ صف نداده جنگ بگریز و قزاقي مي نمایند اکثر اوقات از یمین و یسار لشکر در آمده دست برد نمایان مي نمودند - و از چهار پاي کهی هرچه مي یافتند بتاراج مي بردند - و آدم بسیار بقتل میرسانیدند و شتران پراز بار قطار قطار وقت کوچ بدست

آن جماعه مي افتاد و گوش و بيني زن و مرد لشکر پادشاهي بريده سر مي دادند و روز بروز علفهٔ لشکر ملک عنبر مي افزود و مثل مور و ملخ فراهم آمده قوت مي گرفتند و چيره مي گشتند - و کار بجائي رسيد که نصف لشکر عبد الله خان بمعرض تلف آمد - و بي آنکه کار بجنگ صف کشد بيشتر مردم از گوشه و کنار فرار اختيار نمودند و روزي نبود که کومک ملک عنبر نميرسد - و چشم زخم تازه بفوج پادشاهي نرسانند تا آنکه عبد الله خان عاجز آمده از همراهان صلاح کار پرسيد هواخواهان مصلحت دادند که طرف احمد آباد مراجعت نموده بار ديگر با لشکر مستعد و توپخانهٔ سنگين و فيلان جنگي بايد آمد و تلافي برزوي کار بايد آورد - لهذا ناچار قرار بمراجعت دادند و لشکر هراول نزديک بدولت آباد رسيده برگرديد - چون ملاحظهٔ تعاقب نمودن دکهنيها که شهرت تمام دارد در دلها راه يافته بود علي مردان نام را که از صف آرايان مشهور گفته مي شد با فوج شايسته چنداول نمودند - و دکهنيهاي بد سگال از هر طرف فوج فوج نمايان گرديده زور مي آوردند همين که فوج علي مردان بمقابل آنها مي پرداختند فرار مي نمودند - و باز غافل از طرف ديگر نمودار مي گشتند - و گاه بيگاه غافل و ناگاه بر بهير تاخته بغارت مي بردند - و در مقابله کار بر لشکر تنگ مي آوردند و در شبهاي تاريک بيشمار از يمين و يسار فوج مي انداختند - آخر کار روزي ده دوازده هزار سوار بر علي مردان تاخته از چهار طرف اورا بميان گرفتند - و علي مردان بعد نبرد نمايان زخمهاي کاري برداشته دستگير گرديد - نزد ملک

عاجز بردند و در دولت آباد مقید گشته بعد چند روز درگذشت - و مخالفان تا سرحد بگلانه تعاقب لشکر بشوخی تمام نموده برگشتند و سرداران برهانپور اگرچه بموجب حکم از شنیدن خبر روانه شدن عبد الله خان از راه برار عازم دولت آباد گردیده بودند اما از حسد آنکه آنها نیز دران مهم برفاقت عبد الله خان راضی نبودند و عبد الله خان چنانچه بایست در خبر کردن نپرداخته بود لنگروار کوچ مقام کنان می رفتند از شنیدن این خبر مراجعت نموده خود را بخدمت شاه زاده پرویز رسانیدند *

در عقلا ظاهر است که هرچند رای پادشاه صائب بود اگر سرداران هر دو طرف اتفاق بی نفاق را کار می فرمودند اغلب که کار پیش می بردند اما از رشک و عدم اتفاق نوکران نتیجه برعکس بخشید - چون این خبر ملالت اثر بحضور رسید بار انفصال استیصال عنبر بد خصال منحصر در فرستادن خان خانان دانسته اورا با خواجه ابو الحسن برای مهم دکهن تعین و مقرر فرمودند - درین ضمن خبر فوت آصف خان جعفر (بیگ) و میر غازی قلعه دار قندهار بعرض رسید و میرزا رستم بصوبه داری تهته مامور گردید - و در همین اوان شادی طوی پادشاه زاده خرم که با صبیهٔ اعتماد خان پسر اعتماد الدوله منعقد گشت بمیان آمد - و در همین سال راقعهٔ سلطان سلیمه بیگم که احوال او مکرر بربان قلم آمده روداد و باعث ملال خاطر جنت مکانی گردید - گویند سلطان سلیمه بیگم که بانواع صفات آراسته بود طبع موزون نیز داشت از جملهٔ اشعار آندار که قایل درج سفیدهای صاحب طبعان

است این بیت بدو نسبت میدهند * بیت *

کاکلت را من ز مستي رشتهٔ جان گفته ام
مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام

ازین مقوله لالي آبدار بسیار سفته *

ذکر سال هشتم شمسي از جلوس مطابق بیست و هشتم محرم الحرام سنه هزار و بیست و دو هجري

درین جشن جهان افروز حکم شد که دو مجمر نقره بوزن صد و بیست من که مراد از هر من سي آثار شاه جهاني باشد تیار ساخته یکي را مطلا نموده هریکی را برای ایستادن امیران در دیوان خاص و عام موافق پایه و اعتبار نصب و مقرر نمایند - درین سال از غرائب روزگار جفت شدن شیر و یوز نر و ماده بهمدیگر و بچه آوردن که هرگز شیر و یوز خانگي بچه نیاورده بعرض رسید - درین اوقات حضرت مکاني متوجه مهم رانا گشته بعد نزدیک رسیدن بسرحد رانا رایت ظفر آیت جانب اجمیر برافراشته شاهزاده بلند اقبال سلطان خرم را که هشت هزاري بود از اصل و اضافه دوازده هزاري شش هزار سوار نموده خان اعظم را که در مالوا صوبه دار بود باتالیقي مقرر کرده با امراي دیگر و مبارز پیشگان کار طلب براي گوشمال راناي چتور مرخص ساختند *

ذکر سال نهم شمسي از جلوس مطابق نهم صفر المظفر سنه هزار و بیست و سه هجري

در جشن آغاز این سال اعتماد الدوله را از اصل اضافهٔ پنجهزاري دو هزار سوار فرمودند و اعتماد خان پسر اعتماد الدوله را سه هزاري

هزار سوار نمودند و بموجب التماس همشیرها و بیگمان خسرو را مانوس
بحرا ساخته بودند و بطریق نظربند آمد و رفت می نمود از
ملاحظهٔ بعضی اطوار مذموم او که اکثر معموم بخدمت پدر می آمد
باز محبوس ساختند - دریں سال همایون فال نو نهال زهرهٔ خصال
گلشن شاهزادهٔ خرم از صبیهٔ آصف خان در چمن نشات بجلوه درآمد
و مسمی بجهان آرا بیگم گردید میرزا قندهاری را که صوبه دار پٹنه
نموده بودند جمع کثیر از مردم تعلقهٔ صوبهٔ او بحضور آمده استغاثهٔ
ظلم و تعدی او نمودند از پٹنه معزول ساخته طلب حضور فرمودند
بعد رسیدن حضور حکم شد که اول بدلاسای دادخواهان پردازد
بعده ملازمت نماید - عبد الله خان صوبه دار احمد آباد را بتاکید
فرمان صادر شد که خود را نزد شاهزادهٔ خرم بکومک برساند و
بعضی کومکیان دکهن نیز مامور گشتند که با فوج شایسته با لشکر
شاهزادهٔ ملحق گردند جمله بیست هزار سوار همراه شاهزادهٔ
نامدار عالی قدر تعین گشتند و شاهزادهٔ بعد داخل شدن بحد
تعلقهٔ رانا محمد تقی بخشی خود را که آخر بشاه قلی خان
مخاطب گردید با پنجهزار سوار بطریق هراول مرخص فرمودند که
هر جا قصبه و معمورهٔ ملک رانا باشد بتاخت و تاراج آرد و بت
خانه هر جا یابد مسمار سازد و خود همه جا در استیصال مقهوران
رانا کوشیده مردم خود نشانده کوههای فلک رفعت را که ملجای
کفار بود بزیر سم مرکب نصرت اعتصام درآورد - ازانکه رانا جای حاکم
نشین خود را که مراد از ادیپور باشد و بنا کردهٔ ادیسنگه پسر رانا
سانگا بود که با فردوس مکانی بابر پادشاه با لک سوار مقابله نموده بود

و بعد هزیمت پسر او میان دره و مکان قلبی که سه طرف آن کوه
واقع شده شهر آباد نموده و دو تالاب با صفا و وسعت متصل آن
آبادی ساخته و ازان سال تا زمان حال سلسلهٔ رانا ترک ماندن
قلعهٔ چتور نموده درانجا سکونت ورزیده بود گذاشته رو بکوهستان
دشوار گذار پر از اشجار دیگر بطریق فرار آورده شاه زاده خود را
بادیپور رسانده چهار فوج اطراف ملک او تعین نمودند و شش تهانه
برای بند و بست ملک و رسیدن رسد مقرر ساختند و محمد
تقي بخشي را مکرر با سرداران رانا کارزار صعب بمیان آمد
خصوص بوسر مسمار ساختن بتخانها که ازان گروه داد دلیري و
تهوری بظهور آمد بمرتبهٔ پاي ضلالت قائم نمودند که جمع کثیر از
هر دو طرف کسته و شهید گردیدند - و پیهم پسر ارشد رانا شبي
با فوج کوه نورد جهان آشوب بطریق شب خون بر فوج هراول
تاخت آورد و دران شب دیر از محمد تقي و همراهان او تردد
نمایان بظهور آمد و بمرتبهٔ قدم همت استوار نموده جوهر مردي و
پردلي بروي کار آوردند که بیشتر از راجپوتان کشته و زخمي گردیدند
و درهمین هنگامه عبد الله خان فیروزجنگ و دلاور خان کاکر
کومکي احمد آباد رسیدند و تقویت بر لشکر اسلام افزود و خان
اعظم عرف میرزا عزیز را که نظر بر قدیم خدمت و حقوق سابق و
رسوخیت او نموده صاحب حل و عقد کنکاش شاه زاده مقرر
فرموده بودند بعده که کار از فوج کشي بصلح و رجوع رانا منجر
گردید باوجود قرب مسافت با جمعیت قلیل رسید و زور ملازمت
قانون عقیدت و بندگی را خارج آهنگ ساخته بمرتبهٔ بد نواخت

و ادا های بعای آمدر ارو سرزد که معضوب گردید و مقید نموده بحصور نوشت بعد رسیدن حکم طلب او همراه مهابت خان روانه ساختند و بحضور که رسید در قلعهٔ گوالیار محبوس فرمودند - حاصل کلام شاه زاده خرم باوجود عدم موافقت آب و هوا که بسیاري از مردم لسکر و نوکران نامی تلف و بیمار گشتند چنان عرصهٔ زندگانی بر رانا و کار پردازان و سرداران او تنگ نمود که پیغام عجز و التماس امان بمیان آورده اول خالوي خود را فرستاده شفیع جرائم ساخت بعده خود آمده برخلاف طریقهٔ جد و آبا که هرگز ملازمت پادشاه و پادشاه زادها نه نموده اند ملازمت نموده هفت فیل با پیشکش دیگر گذرانید - شاه زاده خلعت و شمشیر مرصع و دو فیل و پنجاه اسپ و صد و بیست خلعت بهمرهان او عطا نموده مرخص بجانهٔ او ساختند - بعد ازان او رانا کرن پسر کلان صاحب ټیکه را با تحف و پیشکش در رکاب شاه زاده بوالا خدمت پادشاه روانه نمود بعد رسیدن حضور شاه زاده را که دو ازده هزاري بود شش هزاري چهار هزار سوار اضافه مرحمت فرمودند - و همه همراهان از عطای اضافه معزز گشتند و کرن نیز مورد عنایات بي پایان پادشاهي گردید •

ذکر سال دهم شمسي از جلوس و جشن نوروز جهان افروز مطابق

نوزدهم (91) صفر المظفر سنه هزار و بیست و چار هجري

اعتماد الدوله را درین جشن شش هزاري نموده بعطای نقاره که در حضور مي نواخته باشد بلند آوازه ساختند این عنایت

---

(91) در تذکرة السلاطین چغتا و اقبال نامه هشتم صفر نوشته •

در تیموریه مخصوص باعتماد الدوله واقع شد و اعتقاد خان پسر
اعتماد الدوله سه لک روپیه را جواهر و دیگر جنس بدر گذراند
لک روپیه جواهر قبول افتاد و بخطاب آصف خان سربلندي داده
تسلیم چهارهزاري دو هزار سوار فرمودند - کرن پسر رانا را بنج هزاري
نمودند درین سال در گلشن نونهال سلطنت شاه زاده خرم از صبیهٔ
آصف خان فرزندی بعرصهٔ وجود آمد مسمی بدارا شکوه ساختند -
در همین ایام از واقعهٔ کشمیر بعرض رسید که حافظ نام را از مجذوبان
کشمیر که از چهل سال در عبادت خانه بتلاوت کلام الله و اداى صوم
و صلوة بسر برده بود چون روز موعود سفر آخرت او نزدیك رسید
بقاضي زادهٔ آنجا که از مریدان عقیدتمند او بود خبر نمود که فردا
بعد از نماز جمعه لبیک حق را اجابت خواهم نمود باید که شما
بدر حجرهٔ حاضر شده تا حجره خود وا نشود قدم جرأت در خانقاه
نگذارید و کلام‌الله که تلاوت میکنم هدیه نموده با هرچه در کلبهٔ من
نباید فروخته خرج کفن و دفن نموده و آنچه بماند در راه
خدا تصدق نمایید روز جمعه که قاضی زاده بموجب وعده رسید
حجره را بسته یافت بعد از ساعتي خود وا شد و آن مسافر راه
طریقت را بر سجاده نشسته تکیه نموده بخدا وصل شده یافتند
آری دنیا از مردان خدا خالي نیست - از غرائب آن سال آنکه
کشته شدن کشن سنگهٔ خالوي شاه زاده خرم است تفصیل این
این اجمال آنکه گویند داس نام وکیل صاحب مدار راجه سورج سنگه
گوبال داس نام برادر زادهٔ راجه را بسبب نزاع دنیای دون کشته
بود کشن سنگه برادر زاده میخواست گوبندداس وکیل را عوض قصاص

مقتول بقتل رساند سورج سنگه که با وکیل محبت وامر داشت
دمعیه مینمود تا آنکه کشن سنگه با کرن نام برادرزادهٔ خود و جمعی
از راجپوتان بر سر خانهٔ گوبندداس که در پناه سورج سنگه می بود
آمد بعد بلند شدن شور و هنگامهٔ دار و گیر که هنوز کسی در جست و
جوی گوبندداس بود گوبندداس دران غلبهٔ هجوم غدر معلوم کشته
گردید سورج سنگه ازان غوغا خبردار گشته از خانه شمشیر گرفته برآمد
و باتفاق جمعی راجپوتان بر سر کشن سنگه که پیاده شده تردد وجست و
جوی مقتول با معلوم می نمود رسید و کشن سنگه و رانا کرن و
جمعي کثیر را کشت و بقیة السیف کشن سنگه جنگ کنان
ازان مکان برآمده بطریق استغاثیان روانهٔ بار گاه شدند و راجه
سورج سنگه تعاقب آن جماعه نموده تا بدر دولتخانه رساند و فتنه و
غوغای عظیم پیش روی جهروکه برخاست و چند راجپوت دران
میدان مقابل پادشاه کشته شدند بعد سعي بسیار دفع فساد گردید •
در اواخر این سال مژدهٔ فتح خان خانان که شه نواز خان پسر او
عنبر را شکست عظیم داد بمسامع عالی رسید مجملی ازان بربان
خامهٔ شیرین بیان میدهد در ایامی که شه نواز خان در بالا پور
برار از طرف خان خانان پسر فوجي میام داشت یاقوت خان و
جمعی از امرای دکهن از عنبر که دران ایام تسلط فساد و غلبهٔ او
زیاده از حد بود رنجیده و برگشته نزد شه نواز خان آمدند و راهنمای
مقابلهٔ عنبر گردیدند و شه نواز خان از آمدن آنها نهایت مسرور و
مشعوف گشته برای مزید اعتبار آن بی همتان و رساندن صدای
مژدهٔ تقویت بگوش عدویان دور و نزدیک درگاه والا حکم نواختن

شادیانه نمود و دتهیهٔ سواري بی کار آن سیه روی اجل گرفته با لشکر
و توپخانه که با خود موجود داشت پا برکاب فتح و نصرت در آورد
و محل دار خان و یاقوت خان و دانش خان و دلاور خان را با
جمعي دیگر از امراي نظام الملکی و خانه زادان کارطلب رزم امروز
و توپ خانهٔ دشمن سوز نظر بر هراول مقابل افواجي که از طرف
عنبر در محالات چون مور و ملخ پراگنده بودند و تحصیل زر از
پرگنات پادشاهی می نمودند تعین فرمودند و دکهنیان از هرطرف
فراهم آمده باستقبال فوج پادشاهی پرداختند بمجرد مقابله و
ومقاتله هزیمت در فوج دکهن افتاد از شنیدن این خبر اخگر غیرت
در سینه و جان عنبر بد اختر شعله ور گردید و خود با دبدبه و شان
تمام با لشکر آراسته و فیلان جنگی و توپخانهٔ آتش بار و پیادهٔ
بیشمار بقصد مقابل فوج ظفر موج شه نواز خان از دولت آباد
برآمد و هر دوطرف با سپاه رزم پرست دامن همت بر کمر عزیمت
بسته مقابل هم دیگر چون سیلاب دامن کوه می شتافتند تا آنکه
همه فوج ملک عنبر باهم پیوسته بفاصلهٔ شش کروه که نالهٔ تلب
درمیان حائل بود فوجها مقابل هم رسیدند یاقوت خان که از
شیر دلان آن بیشه و واقف کار آن ضلع بود و بر اطوار بیکار دکهنیان
اطلاع داشت پیش آهنگی نموده میدان جنگ جائی قرارداد که
سرراه نالهٔ پرگل ولای کم عرض برشدیم گروت و جمعي بندوقداران جنگ
انداز و تیراندازان قدر انداز و بهادران جانباز و دلاوران نبه تاز اطراف
روبروي ناله مقرر نمود و عقب آن جماعهٔ فوج کومکي که به پشت
گرمي هم دیگر از گولهای سوران و بانهاي آتش فشان و شمشیر

های جان ستان آتش چشم لشکر حریف توانند گرمت جاها نصب کرده علم مقابله برافراشت و دکهنیان بدروز دو روز درتدبیر آرایش موج و توپخانه و آراستن فیلان مست و پیراستن و استمالت جوانان جنگ برسپ گذرانده روز سیوم همین که تیغ دودمهٔ آفتاب از غلاف مشرق بر آمده شعله افروز کوه ودشت گردید سپاه سرخ و سیاه زیاده از شمار مور و ملخ که اکثر غرق آهن باجرنهای فیل افگن بودند از دامن صحرای جوبدار نمودار گشتند بعده که جلو ریز نزدیک نالهٔ خون خوار رسیدند ازین طرف جوانان شیر نبرد با تیر و کمان و سنان جان ستان مقابل حبشیهای تیره روز استقامت ورزیده شروع به تیرباران جگردوز وزدن بانهای جان سوز نمودند و به پشت گرمی آنها برقندازان بی خطا بانداختن تفنگ شعله افروز پرداختند و ازان طرف نیز بان زیاده از شمار در هوا بعرش در آمد و از بسیاری غبار سم اسپان و دود توپ خانه مابین آسمان و زمین حجاب و پرده حائل چشم مبارزان جنگ جو و بهادران شعله جوگردید

• بیت •

دولشکر بهم در کشیدند کوس • چو شطرنج از عاج و از آبنوس

و بمدد باد هرتیری که از کمان قضا از طرف معلیه جدا میشد نصیب جان حبشی و دکهنیها می گردید و از ضرب گوله و تفنگ وصدمهٔ بان بسیاری از سران سر و پا می باختند و درنشیب و فراز و تنگی راه جنان کار بران اهل فیلان تنگ گردید که سوار و پیادهٔ بی شمار بالای هم قطار برقطار افتاد و هرکه از آب جدا نمی گردید سوای آنکه اجل دستگیری او می نمود فریادرس دیگر بداد او نمی رسید و بای

اسپي که به دلدل فرو میروت راکب آن حلاصي خود را که متعسر مي آمد از عطیهٔ آلهي میدانست و هر تیري که با اسپان کچهي و تازي میرسید برقص درآمده از چهار پا شدن سوار خود را زیر دو پا مي مالید و هر موجي که از عقب بمدد دکهنیها میرسید از ملاحظهٔ پامال گشتن موج پیش آهنگ چون بخت خویش بر میگشت و ازین طرف بهادران اسپ برداشته از بالاي سر و سینه و مرده و زندهٔ نیم جان‌که بالاي هم افتاده بودند میگذشتند تا همهٔ موج پادشاهي‌شمشیرها علم کرده نعرهٔ زنان بر تماشاي زدهاي ناله برآمد عنبر برگشته اختر مضطر گسته باوجود کشته و زخمي شدن بیشتر از همراهان و دلاوران موج با جلادت ذاتي که داشت خود را با جمعي از همدمان جانباز مقابل موج فیروزي اثر رساند و عجب زد و خورد و غریب رستخیز بمیان آمد و چون کوهٔ بالاي سپاه ثبات قدم ورزیده داد تهوري و دلاوري داده بمرتبهٔ کوشش نمود که تزلزل تمام در لشکر معلان راه یافت ونزدیک بود که چهاره فتح نمایان به هزیمت مبدل گردد شه نواز خان و یاقوت خان چون سیل روان خود را مقابل عنبر رسانده بحملهای رستمانه آن بلای سیاه را از پیش رو برداشتند و عنبر ناچار فرار اختیار نموده تا دولت آباد بند نگردید و اسپ و فیل بسیار با سه صد شتر پر از بان و بار و کارخانجات او با غنیمت بیشمار بدست بهادران افتاد و صدای کوس و کرنای فتح در موج شه نواز خان بلند گردید و لشکر پادشاهي تعاقب و تاراج کنان تاکهرکي که الحال به خجسته بنیاد اورنگ آباد موسوم گشته رسیده بعد از سه روز از تاخت و غارت نمودن مامور ساختند و بعد

عرض شد نوار خان و یاقوت خان مع همه امیران مورد عنایات پادشاهي گردیدند ٭

ذکر سال یازدهم جلوس مطابق غرهٔ ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج هجري

در جشن آغاز این سال آصف خان که چهار هزاري و دو هزار سوار بود باضافهٔ هزاري و هزار سوار و عطاي نقارهٔ سرافرازي یافت و شاهزادهٔ خرم بمژدهٔ تولد تازه نهالي گلشن سلطنت سلطان شجاع سرسبزي و خرمي پذیرفت - درین روزها از عرصه داشت واقعه نگار احمد آباد بعرض رسید که عبد الله خان صوبه دار برای دوشتن روی داد واقعي خانه زاد را بحقیقت از خانه بپیاده طلبیده اهانت تمام رسانده حکم شد که دیانت خان رفته عبد الله خان را پیاده از شهر برآورده بعدهٔ بر اسپ سوار ساخته بحضور بیارد و از صوبه داري معزول نمودند عبد الله خان از شنیدن خبر و هیبت جهانگیری قبل از رسیدن حکم و سزاول پیاده از احمد آباد برآمده روانهٔ حضور گردید و همه جا پیاده طی منازل می نمود تا دیانت خان در راه باو رسید و بزور سوار نمود و بعد رسیدن حضور بي منصب ساخته از مجرا ممنوع فرمودند بعد از چند روز بالتماس شاهزاده خرم تقصیر معاف نمودند - درین سال مرض وبا و طاعون که از پنجاب شروع شده تا دهلي و آگره انتشار یافت هر روز در هر شهری بل در هر محله چندین هزار قالب از جان تهي می گردید و کار بجائي رسید که فرصت کفن و دفن نماند و از آنکه گفته اند که مرگ انبوهٔ جشني است پرسه و ماتم

ار میان برخاست و تا هفت سال کم و زیاد که گاه شدت میدمود
و بعضي سال تخفیف مي یافت اثر وبا ماند و درحالهٔ که اثر
این بلیهٔ آسماني و علامت عجب زبادي ظاهر مي‌شد اول موشهای
نیم مرده ار بالاي گوشه و کنار بام یا ار سوراخ آن خانه برآمده
روبروی صاحب خانه چرخ زده می مردند و مقرر است که در
هر شهری که مردم آنجا ار شآمت اعمال خود بدین بلا مبتلا شدند
جنس موش خورد و کلان دران شهر اصلا نمی ماند و اقل مدت
این مرض هفت هشت پهر و بیشتر در سه چهار روز فارغ می‌سازد
و کم اتفاق می افتد که زیاده ار سیزده روز بکشد هرکه این سیزده
روز منحوسه میگذراند امید نجات ازین بلا بهم می رسد و تا مردن
موش در خانه آشکارا نمي شد و اثر طاعون ظاهر نمي گردد بیشتر
این آفت جان ستان در هنود و کنبیر و علام و مردم نامراد رو می داد
شاید سبب این ار غذاي ثقیل که هنود و بیچاره نامرادان بي
بضاعت میخورند دران قوم زیاده رو میداده است آنچه ار علامت
و سبب امتداد ایام این قهر الهی مولف ابدال نامه زبان داده
بلا تفاوت کم و زیاد محرر اوراق درایام مکه خلد مکان بدکن نزول مفعومودند
مشاهده نمود که ار سنه هزار و نود و هفت در آنکهٔ دکهن هرگز
اثر وبا دران دیار شنیده نشده بود شروع نمود تا هشت سال در برهانپور
و خجسته بنیاد و بیجاپور و بندر سورت عالمي باین آفت بباد فنا
رفت عجب حکمت آلهي مشاهده مي‌شد هرچند کمتر کسي بعد
از برآوردن طاعون جانبر می گردید اما از هزار یک در زنده میماند
مي بایست که عضوي ار اعضای بدن او ناقص گردد مثلا یک چشم

یا دو چشم معیوب و کور میشد یا شل و لنگ میگردید و الا گنگ منگست یا عقل زائل می گردید - درین سال شاه زادهٔ خرم را بیست هزاری نمودهٔ ملقب بشاه خرم ساخته مامور بمهم دکهن فرمودند و وقت رخصت دولک روپیه را مرصع آلات سوای عنایات دیگر عطا نمودند ازان جمله پرتلهٔ الماس و شمشیر از غنائم فتح احمد نگر که بتصرف عرش آشیانی آمده بود و بحضرت مکانی بخشیده بودند تیمنا بدست خود برکمر شاه زادهٔ خرم بستند و عبد الله خان فیروزجنگ را با جمعی از امرای دیگر در رکاب شاه زادهٔ مقرر و تعین فرمودند و شاه زادهٔ پرویز را از دکهن بحضور با رسیدهٔ صوبه‌دار اله آباد ساختند - درین اوان رای صواب نما برین قرار گرفت که برای پشت گرمی و تقویت شاه زادهٔ خود متوجه مالوا شدند و در ماه ذی قعدهٔ رایت توجه بدان طرف بر افراشتند چون بتعلقهٔ رانا رسیدند رانا شرف اندوز ملازمت گردیده پنج زنجیر فیل و بیست و پنج اسپ با تحف دیگر پیشکش گذرانید ازانجمله سه اسپ قبول نمودهٔ باقی بدو بخشیدند و بعد عطای فیل و اسپ و خلعت مرخص ساختند نبیرهٔ او در رکاب سعادت مع هزار سوار همراه گردید بعده که رایت ظفر آیت به چاندور افتاد از زبانی کهن سالان آنجا بعرض رسید که پسر ناخلف غیاث الدین نصیر الدین نام که از کوتاهی سخن بتحریر بر احوال او نپرداخت از فرمان روایان مالوا پدر هشتاد سالهٔ خودرا بسبب کبرسن و امتداد انتظار مردن سه بار عمدا مسموم ساخت بعد علاج کارگر نیفتاد دفعهٔ چهارم صریح پدر را اطلاع دادهٔ درخوردن زهر و علاج ننمودن

مجبور ساخت باوجودیکه پدر از شفقت پدری پسر را در تقصیر که از بی سعادتی ازو سرزد وقت خوردن معاف نموده قلم عفو برجرائم او کشیده بود - پادشاه حق آگاه فرمود قبر آن ملعون را شگافته استخوان او برآورده در دریا بیندازند بدین زیرهٔ استخوان برآمد - درین ایام برای شکار مع محل تشریف بردند چهار شیر در بارهٔ بعرض رسید نور جهان التماس نمود که شکار هر چهار شیر بمن وا گذارند و هر چهار شیر را بگولهٔ تفنگ بی خطا بیهم زد در انعام آن پونچی الماس بقیمت لک روپیه عطا فرمودند - گویند قبل ازین شکار بیک دو سال روزی در شکارگاه که محل و بیم و نور محل را همراه داشتند و شیر قوی جثه را قراولان در احاطهٔ بارهٔ در آورده بودند قبل ازانکه متوجه زدن شیر شوند بر پادشاه خواب معتاد غلبه نمود و باستراحت پرداختند بندوق جامه با فتیلهٔ روشن نزدیک مسند خاص گذاشته بودند و هر دو محل با دو سه خواص برسم پرستاران اطراف پادشاه نگاه میداشتند درین ضمن شیر از میان بارهٔ عربو کنان بر آمد از آنکه در زمان قدیم تقید تمام بود که بیگمان حرم و پرستاران خاص سلاطین هندوستان استعمال سواری اسپ و اندازی تیر و تفنگ می نمودند و نور جهان بیگم درین فن عاری بود همینکه شیر از دور در نظر محل کلان در آمد بندوق را همچنان با جامگی روشن بر داشته بر روی سینه گذاشته ماشه جوابانده چنان بر پیشانی شیر زد که شیر از صدمت بعرش آمده یک نیزه بالا جسته بر زمین غلطید و از آواز تفنگ و غریدن شیر پادشاه از خواب بیدار گشته شیر را بدان حال افتاده و زادی را با بندوق

بجوش وقتي ایستاده دیدند و نورمحل را دور ایران و ترسان و گریزان در یافتند بر رایي کلان آمدن گویان تنگ در آغوش شفقت گرفته ازان روز بر مهربانی او افزوده و نورجهان بیگم را تشجیع نموده در بارهٔ او کم توجه گردیدند - والدهٔ نور جهان که در فراست و عقل میان زنان ممتاز بود به تدبیر و تمهید و سعي بسیار تقربتي بهمان آورده قول حضرت امیر المومنین مرتضی علي علیه السلام را که از جملهٔ صفات حمیده برای مردان بدگ شمرده بدان ستایش نمایند و در مادهٔ زنان عیب شمارند شجاعت و سخاوت است خاطر نشان حضرت مکانی نموده باز بدستور سابق بر نور جهان مهربان ساخت - و ازان روز نور جهان بیگم از راه جوهر غیرت بفکر استعمال بندوق افتاده در اندک مدت مشق آن را بجائي رساند که چهار شیر قوی هیکل را از پا در آورد - و در همین اوان از عرضه داشت شاه خرم و واقعهٔ دکهن بعرض رسید که شاه بلند اقبال شاه خرم قبل از رسیدن و آب بردن علامي افضل خان را و راجه بکرماجیت را همراه وکلای نظام الملکي و عادل خاني که بحضور رسیده همراه شاه خرم همرکاب بودند بطریق سفارت با نشان فرمان نوید نزول کوکبهٔ کواکب شمار ظفر اقبال و تهدید و وعده و وعید نزد ملک عنبر و عادل خان روانه نموده بران درج فرمودند * بیت *

دو شعله ز یک شمع دارم بچنگ * یکي نور صلح و یکي نار جنگ
بود نور صلحم شبستان فروز * ولي نار جنگم بود خانه سوز

و فرمودند که هر دو اول نزد عادل خان روند عادل خان بعد نزدیک رسیدن افضل خان و راجه بکرماجیت استقبال نموده تا هزار تمام بشهر

آورده بعد تقدیم مهمان داري قبول اطاعت امر و واپس سپردن بعضي محال که بخطا کاري از تصرف ملازمان بي جوهر پادشاهي برآورده بود نمود و بعذرپذیر درباب انقیاد حکم آنچه باید نوشت و او در سرانجام روانه ساختن پیشکش نقد و جواهر و فیل و اسپ و دیگر تحف درا خور حال خود و درگاه است - و نیز معروض گردید که صبیهٔ میرزا شه نواز خان بن خان خانان را شاه والاقدر بموجب حکم بعقد خود در آوردند - از رسیدن هر دو مژدهٔ مرحمت امرا حضرت مکاني را سرور تمام روداد •

ذکر سال دوازدهم جلوس مطابق دوازدهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجري

در آغاز این سال سید عبد الله خان بارهه مع عرضه داشت شاه خرم مشتمل بر مژدهٔ آنکه از اقبال عدو مال بی زوال جهانگیری عادل خان و عنبر و دیگر سرکشان دکهن حلقهٔ عبودیت و اطاعت درگوش پند نیوش انداخته بر قبول عذر تقصیرات گذشته التماس دارند و کلید قلعهٔ احمد نگر و قلعهای دیگر که عنبر متصرف شده بود فرستاده بتصرف بند هاي والا واگذاشتند و ولایت از دست رفته باز تصرف اولیاي دولت روز افزون درآمد و مفسدادي که دم استکبار میزدند از روی عجز و نیاز باظهار انکسار باج سپار و خراج گذار گشتند شرف اندوز ملازمت گردید - حضرت مکاني را نهایت فرح و انبساط روی داد و حکم نواختن نقارهٔ شادیانه فرمودند - و سید عبدالله خان را مخاطب به سیف خان نموده برای شاهزاده لعل بیش بها که مدتها زینت افزای افسر فرق مبارک بود عنایت

نمودند و فرمانی که بنام عادل خان صادر شد این بیت از زادهٔ طبع خود نوشتند • بیت •

شدی از التماس شاه خرم • بفرزندی ما مشهور عالم

بعد رسیدن فرمان به عادل‌خان یک‌لک و پنجاه هزار هون و دولک روپیه را جواهر و پنجاه فیل و پنجاه اسپ عراقی و عربی که مجموع پانزده لک روپیه نقد و جنس باشد همراه افضل خان و راجه بکرماجیت روانهٔ حضور نمود - و سوای نقد و جنسی که خفیه و آشکارا در ایام مهمانداری تواضع فرستاد هاي شاه زاده نموده بود بهریک دو لک روپیه وقت رخصت به افضل خان و راجه بکرماجیت رعایت نمود - و راجه بکرماجیت آن دولک روپیه را یک لعل بوزن سی و هفت مثقال که در بندر گوهه نزد فرنگی بود خریده از طرف خود برای شاهزاده خرم آورد - و افضل‌خان نیز از جملهٔ زرکه باو رعایت نمودند مبلغی را جواهر و تحف آن دیار برای سرکار خرید نمود - و از نزد قطب الملک نیز بهمین دستور و بهمین کمیت نقد و جنس که بقیمت پانزده لک روپیه میشوند رسیدند - و چون بکرماجیت وقت آمدن از بیجاپور به بند و بست قلعهٔ احمد نگر پرداخته تا رسیدن قلعه‌دار از حضور کسان معتمد خود در قلعه گذاشته بود جانسپار خان را بضبط نواح و قلعه‌داری احمد نگر تعین فرمودند - بعد از فراغ و خاطر جمعی از بند و بست دکهن که جا بجا حکام معامله فهم حق رس تعین کردند خان خانان را صوبه دار برهان پور و برار مقرر کرده شاه نواز خان را با دو هزار سوار برای ضبط ملک مفتوحهٔ بالا گهات نظام الملکی منصوب ساخته خود بقصد ملازمت

بدر بزرگوار مراجعت فرمودند - و در سادو شرف اندوز قدم بوس گردیدند - وقت ملاقات حضرت مکانی بلا اختیار از جای خویش بر خاستهٔ چند قدم بپش گذاشته آن حاصل حیات خویش را تنگ در آغوش کشیده نزدیک خود حکم نشستن فرمودند و جوان جواهر و اشرفي بدست خود بر فرق شاه زادهٔ والا نژاد تصدق نموده برای مستحقین افشاندند - و ازان روز کرسی بجهت نشستن شاه بلند اقبال که بغایت آن سال در دودمان صاحب قران بهیچ یک از فرزندان این تعقد مبذول نگردیده مقرر ساختند - ولعل قیمت لک روپیه که وقت ولادت حضرت مکانی والدهٔ عرش آشیانی رونما داده بود و مدت مدید از فرق جد و پدر بزرگوار آن شاه زادهٔ دو الاقتدار اعتبار آن می افزود بدست خود با دو مروارید کلان آبدار برسر شاه زادهٔ گذاشته تسلیم سی هزاری و خطاب شاهنشاهی شاه جهان ولیعهد فرمودند - و شاه زادهٔ نامدار بدست لک روپیه نقد و جواهر و دیگر تحف نذر و نیاز و پیشکش از طرف خود گذرانید - بعد ازان پیشکشهای عادل شاه و قطب الملک از نظر گذشت - بعد ازان بهرجی زمیندار بگلانه که از سعی فرستادهای شاه جهان درکاب عالی آمده بود با مبلغ نقد و جنس ملازمت نمود - خلعت و جواهر و فیل عنایت نمودند - بعده پیشکش زمینداران چانده و گوندوانه که تعلقهٔ صوبهٔ برار بود فیل و سه لک روپیه بعرض رسید - از جملهٔ پیشکشهای والیان بیجاپور و حیدرآباد مع آنچه بفرستادهای شاه جهان رعایت نموده بودند و برای شاه زادهای جوان بخت ارسال گشته بود مجموع قریب پنجاه لک روپیه نقد و جنس بقیمت

درآمد - فیلی بود از فیلهای سرحلقهٔ عادل شاه مسمی به سرپاک
که در حضور مبصران لک روپیه قیمت نمودند و چهار فیل
درفیلخانهٔ سرکار بود بسیار پسند و مرغوب طبع افتاد - خود بدولت
برو سوار شده اندرون غسلخانه برده درهمان مکان زنجیر بستن
فرمودند - و دولک روپیه ازنقد و جواهر برای نورجهان و دو سه لک
روپیه برای دیگر بیگمان رسمهای ارمغان از طرف شاه جهان بمیان
آمد - و نورجهان بیگم جشن عالی کهن بآئین بندی که بایست نموده
قریب سه لک روپیه جواهر و دیگر اشیای نفیس مع توزهٔ خلعت
بشاهنشاه شاه جهان از طرف خود رعایت و تواضع نمود - و صوبه
داری کابل بمهابت خان مرحمت فرمودند - بعده عنان توجه
طرف سیر و شکار میان احمد آباد معطوف داشتند و تفرج کنان و
صید افگنان تا بندر کهنبایت رسیده بر جهاز سوار شده سیر دریا
نمودند ده روز در کهنبایت تشریف داشته متوجه احمد آباد شده
زیارت بزرگان نمودند - چون بعرض رسید که قوم سیوره که قوم بقال
معتقد آنها اند بیشتر با زنان مریدان خود بد فعلی می نمایند
فرمودند که از شهر اخراج نمایند بعد یک و نیم ماه که در حوالی
احمد آباد توقف واقع شد بسبب ناموافقت آب و هوا که چند
روز انحراف مزاج بادشاه رو داد خاطر اشرف از هوای احمد آباد
نفرت گرفت و بطبع مبارک پسند نیفتاد - و چنانچه مولف اقبال
نامه از راه مزاح گوئی مکرر مذمت شهر احمد آباد زیاده از حد
نوشت - و الا شهر احمد آباد شهریست که نزد مردم صاحب طبع
با سلیقه بعد شاه جهان آباد در تمام ممالک محروسهٔ هندوستان

مقابل آن معموره نیست - خصوص از وفور ارزانی اکثر اشیای ماکولات و فواکه و بهم رسیدن انواع و اقسام امتعهٔ نفیسه و تحف غریبه بر بلاد ایران و توران و امصار جهان تفوق تمام دارد و هرسال تجار لکها خریده از هرملک جنس ادنی واعلی آنجا نموده باطراف و اکناف هفت اقلیم می برند - خربزهٔ کرمه هفت ماه دران شهر می باشد در شیرینی وشادابی چهار قسم کرمه بهم میرسد که هر قسم آن یک دو ماه بوفور می ماند اوان خاتمه نزدیک شروع برشکال قسمی از کرمه ببازار می آید که باشپاتی بانمد بیشتر بترکدست امرودی میان سفر مدباشد در شیرینی و شادابی و لطافت مثل آن در هیچ شهر دیگر شنیده و دیده نشده بلکه جمعی که اوصاف دارند و طرفداری وطن نمی نمایند ازربان آنها مسموع گردید که در ولایت ایران و توران بهتر نه ازان کرمه بهم نمی رسد - القصه بجهت تماشای بارخود رسیدن موسم بهار و لاله زار که در احمد آباد لاله و کوکنار هزاره بسیار بوفور و کلان و بالیده می شود از احمد آباد متوجه مالوا گردیدند و راجه جام که از سرکشان آن صاع گفته می شد از سعی و هدت شمشیر منصوبان شاه زادهٔ بلند اقبال بعد کوچ بسراه رسیده مع پیشکش ملازمت نمود ٭

دکر سال سیزدهم از جلوس مطابق بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت هجری

در جشن آغاز این سال آصف خان را هزار سوار اضافه عنایت فرمودند - و در همین اوان میر جمله عرف میر محمد امین که در اول سفر از عراق آمده نزد قطب الملک گلکنده ملازم گشته اعتبار

زیاد بهم رسانده صاحب مدار دولت او گردیده بود بعده که سلطنت
بسلطان محمد برادر زاده او انتقال نمود نقش میر جمله د
عهد او موافقت ننمود و نزد عادل خان بیجاپور رفت آنجا نیز
بحسب مراد او صحبت گرم نشد بعده بایران رفته ملازمت
شاه عباس نمود بارجود گذرانیدن جواهر و دیگر تحف هندوستا
که از لک روپیه قیمت آن زیاده بود از طرف شاه نفعي که آبروی
او ازان حاصل گردد عائد حال او نشد بنابران ناامید تمام رو بدیر
درگاه که ملجای بزرگان هفت اقلیم است آورده بحضور رسید
شرف اندوز ملازمت گردید - نه راس اسپ عراقي و نه تقوز زربفت
و دو انگشتري یاقوت مع تحف دیگر مجموع قیمت پنجاه هـ
روپیه گذرانده مورد عنایات بي پایان گردید - درین اوان بر پلک دهو
که اصل دوحد است یعني ازانجا راه مالوا و گجرات جدا میشد
رسیده چند مقام نموده بشکار فیلان حکم فرمودند - درین ایام خجسته
فرجام در مقام مبارک منزل ولادت با سعادت گوهر افسر خلافت
محمد اورنگ زیب پانزدهم دي قعده پانزدهم دي ماه الهی سنه
هزار بیست و هفت هجري در طالع میزان اتفاق افتاد - و دو
و بیست و هفت فیل فراولان پادشاهي و شاه بلند اقبال ش
نموده آورده از نظر گذرانیدند - و از رسیدن خبر حدت وبا و شدت طاع
که در آگره هنوز تخفیف نیافته بار با احمدآباد مراجعت فرمودند
و صوبهٔ گجرات که در عهد عرش آشیاني در تیول جنت مکان
مقرر بود در جاگیر شاه جهان مقرر کردند و شاه کشور ستان سه مو
بسرداري دلاوران رزم جو و بهادران آتش خو براي تنبیه و گوشم

زمینداران مفسده پیشهٔ آن ضلع و متمردان آن ملک که کراس و مواس خوانند و کولیان کنار دریای مهی و سامرمتی که همیشه قطاع الطریقی شیوهٔ آن گروه ضال بدسگال بوده تعین و مرخص فرمودند و راجه بکرماجیت کار فرمای شاهزادهٔ بلند اقبال را مع شهباز لودي و جمعي از امرا براي تسخير قلعهٔ کانگره که ذکر آن بگزارش خواهد آمد تعین نمودند و خود حضرت مکانی اواخر شهریور که موج پنجاب از قطرهٔ بشادی رو بکمي آورد متوجه دارالخلافت آگره شدند - درین سال ستارهٔ دنباله دار که سر او بصورت عمود می نمود در آسمان قریب دو سه هفته نمودار بود - و درهمین ایام راجه سورجمل پسر راجه باسو که ذکر آن مفصل قابل تحریر نمیداند بغي ورزیده چندگاه مادهٔ شورش و فساد بود بعد لشکرکشیها و شهادت سید صفي بارهه با جمعي از سادات دفع آن فتنه گردید چون مابین راه جمر امتداد شدت و با در آگره بعرض رسید رایت توجه طرف فتح پور معطوف داشته چند گاه دران مکان میمنت نشان توقف نمودند - درین اوان خان خانان سپه سالار از دکهن آمده شرف اندوز ملازمت گردید و تسلیم منصب هفت هزاري که بغایت آن سال به هیچ امیرانی مراتب بز تیمور به عطا نشده بود فرمودند از جملهٔ چهار لک روپیه نقد و جنس پیشکش یک لک و پنجاه هزار روپیه جواهر و غیره قبول نمودند •

ذکر سوانح سال چهاردهم از جلوس مطابق چهارم ربیع الثانی سنه هزار و بیست و هشت هجري

سرانجام جشن این سال شاه بلند اقبال شاه جهان ترتیب

داده لک روپیه جواهر سوای نقد و جنس دیگر پیشکش نموده ·
و درین ایام خبر واقعهٔ شهنواز خان که در شروع بهار جوانی از صرصر اجل خزانی و سموم تموز ناگهانی نهال حیات او از پا در آمد بعرض رسید در جوانی و شجاعت و کاردانی او افسوس فرموده بجای او داراب خان برادر خورد اورا از اصل و اضافه پنجهزاری نموده بصوبه داری خاندیس و برار سرافرازی بخشیدند ·
درین ولا شاهزاده پرویز از اله آباد آمده شرف قدمبوس دریافت هشتاد فیل و یک لک روپیه گذرانید و خان دوران از کبر سن استعفای منصب و خدمت نموده هفتاد و پنجهزار روپیهٔ پرگنهٔ خوش آب در وجه خرج سالیانهٔ او مقرر فرمودند - و در همین سال که مراد از سنه هزار و بیست و هشت [۱۰۲۸] باشد حکم فرمودند که مابین راه از لاهور تا تعلقهٔ سرحد مالوا بفاصلهٔ یک کروه جریبی یک منزل و مابین دو میل یک چاه بسازند و همه جا دو رسته درختان سایه دار بنشانند و به زمینداران و حکام احکام تربیت اشجار صادر فرمودند - هرجا محال خالصه بود برای ساختن سرا حکم نمودند و امرا حکم فرمودند که در تعلقهٔ محال جاگیر خود هر مکانی که قابل سرا ساختن باشد برای نزول مسافرین و مترددین سرای پخته و مسجد و چاه بسازند که برای آرام مسافران و سیاحان ربع مسکون بکار آید - و اکثر جاگیرداران عمده بموجب اشارهٔ پادشاه و هم چشمی یکدیگر بنای خیر احداث سرا مابین هر چهار پنج کروه گذاشتند - بدیدهٔ تامل غور باید نمود که چون دران ایام فرخنده انجام نیت انام براجرای امور اخروی منصرف میگردید موافق همان

خیر و برکت بود بر خلاف زمان حال که کار امنای روزگار بجائی رسیده که همگی همت بر انهدام بنای دولت و بباد دادن آبروی همدیگر می گمارند و ارباب مکنت و ثروت ابواب خیر و احسان برروی ارباب حاجت بمرتبهٔ مسدود ساخته اند که برای کشیدن تمام نعمتهای الهي طرف خود و خراشیدن دلهای محتاجان حکم تیشه بهم رسانده - لهذا اشجار میوه دار باغات و درختان سایه افگن راه که از سعي نیک مرحامان سابق پرورش یافته و باعث آرام مسافرین و مترددین و زینت قصبات و دیهات و حوالی معمورها بوده از شر ظلم حکام بد عاقبت و ارهٔ ستم لشکریان همه را بخرج عمارت و مطبخ و چهارپا درآوردند - نام ونشان درخت در اکثر راه و اطراف آبادي نمانده همچنان سنگ و خشت سرا و مقبرها و مساجدیکه تعمیر طلبند برای نیکنامي و استحکام بنای سرای آخرت خود تیمنا و تبرکا برده بخرج حمام و عمارات بواجداث که از زر اندوختهٔ ظلم و رشوت رو باتمام نیاورده خراب میگردد آورده صرف میدهایند - درین سال برای سیر و تفرج کشمیر بهشت نظیر رایت توجه بر افراشتند بمتهورا که رسیدند شاه زاده پرویز را بصوبهٔ اله آباد رخصت فرمودند - بالتماس خان اعظم خسرو را از حبس برآورده بطریق نظربند برای آمدن به مجرا مأذون ساختند بعده که بلاهور شرف نزول واقع شد بسبب نزدیک رسیدن موسم بهار و سیر گلزار کشمیر بدون آنکه تفرج باغات و عمارات لاهور نمایند در اواخر همین ماه الهي از لاهور کوچ فرمودند درین اوان خان عالم که با یلچیگری ایران رفته بود و به ازو هیچ ایلچي خدمت مأموره را سرانجام

نداده آمده ملازمت نمود اگر بتحریر تقدیم حسن خدمت خان عالم که درسفارت ایران بعمل آورده وعنایات شاه ایران که درحق او بظهور آمده مفصل پردازم طول کلام منجر می گردد حاصل سخن بمرتبهٔ شاه ایران را مربفتهٔ کاردانی و جوهر شناسی و حسن خدمت خود ساخته بودکه درخلا و ملا شاه بدون او آرام نداشت و اگر او بجهت شاه برای موانع ضروری نمیتوانست رسید خود بدیدن خان عالم قدم رنجه می نمود و وقت برآمدن و رخصت از اصفهان شاه بمشایعت برآمد بعد ملازمت مورد عنایات گردید از اصل و اضافه تسلیم پنج هزاري فرمودند - بعد ازان که بمنزل بابا حسن ابدال رسیدند بسبب تنگی و نشیب راه حکم فرمودند که سوای نورجهان بیگم باقي خدمهٔ محل باتمام بهیر درانجا چندروز توقف نمایند - دریندولا مهابت خان بخدمت مرجوعه مرخص گردید - چون خبر رفتن رانای چتور بدارالدوار رسید خلعت ماتمي مع خطاب رانائي برای پسر رانا مرحمت فرمودند - برای جشن کنار آب (92) مرحمت افزاي مقام شد ۰

ذکر سوانح سال پانزدهم از جلوس مطابق پانزدهم ربیع الثاني سنه هزار و بیست و نه هجري

چون آغاز سال جلوس جشن موافق سرانجام سفر نموده بعد دو سه مقام کوچ فرمودند نظر بر راهاي قلب و کم عرض بودن راه بمعتمد خان موافق اقبال نامه اهتمام راه فرموده حکم نمودند که

(92) در اقبالنامه نام این دریا کشي گنگا نوشته ۰

معیر از آصف خان که بامعدود چند بیاید دیگران را بگذارد - معتمد خان آدم جلد برای منع برداشتن خیمهٔ خود از منزل روانه نموده گفت که اگر روانه شده باشند هرجا درراه آدم در خورد همانجا خیمه نصب نمایند چون خیمه را مردم او بار نموده روانه شده بودند مابین منزل بر بلندی استاده نمودند و پادشاه که بادور جهان متوجه منزل گشتند برف و باران گنده بهار و وزیدن باد گردده شروع شد و رعد و صاعقه بشدت تمام بصدا آمده جهت مکانی را بیدوق ساخت - درین ضمن بمدد طالع معتمد خان خیمهٔ او نمایان گردید پادشاه غنیمت دانسته با محل خاص دران خیمه فرود آمدند معتمد خان رسیده تسلیمات عنایات و آداب نثار بتقدیم رسانده ماحضری که توانست حاضر ساخت - شب آنجا بسر برده وقت کوچ خلعت خاصه که دربدن مبارک بود باضافهٔ پانصدی مرحمت فرمودند - و حکم نمودند که مابین راه کشمیر در هر منزل عمارت مختصر که درخور ضروری بکار آید بسازند - معماران چابک دست و کارداران بی توقف بگرد آوری مصالح و تیاری آن پرداختند - دریدولا بعرض رسید که جمعی از قوم چکان کشمیر که خود را وارث ملک و از نژاد های آن سرزمین می گیرند و همیشه مادهٔ فساد و آشوب بوده اند باتفاق راجه کشتوار سر از اطاعت مال گذاری پیچیده طریقهٔ سرکشی و مفسدی اختیار نموده با منصوبان پادشاهی شوخی زیاده بکار بردند - دلاور خان را با ده هزار سوار برای تنبیه و گوشمال آن فرقهٔ بد سگال تعین فرمودند و بعد محاربات که تردد مردانه و جنگ رستمانه از مردم پادشاهی بظهور آمد و جمع کثیر

از هر دو طرف کشته و زخمي گردیدند چکها را معلوب و اخراج ساخته راجه را مقید نموده بحضور آورده محبوس ساختند و حدت مکاني بعد رسیدن کشمیر سیر سدرهٔ گلزار آنجا نموده در سر تالاب ذل نزول فرمودند - در اقبال نامه درج است که طول صوبهٔ کشمیر پنجاه و شش کروه و عرض بیست و هفت کروه جریبي است محصول بیشتر آنجا برنج و زعفران است و غذای بیشتر مردم آنجا برنج گندم است نخود اول سال خوب مي شود و سال دیگر که همان نخود را بکارند ریزه و کم حاصل میگردد و سال سوم بصورت مونگ بر مي آید و در زمان سابق درانجا اسپ کلان و گاو و گاو میش کمیاب بود و طعام تازه درانجا خوردن کم رواج دارد صبح که مي پزند شام بخرج مي آرند و آخر روز که پخته مي شود صبح بصرف مي آید و نمک در طعام انداختن بمرتبهٔ کم رواج یافته که در چهرهٔ زنان و مردان آنها بیر اثر نمک پیدا نیست و زن و مرد کرتهٔ پشمین مي پوشند خصوص زنان آنجا که سالها کرته را بدستور زنار برهمنان از خود جدا نمی سازند و عریب حکایت نمایند باوجود وفور آب که در هر محله نهر آب جاریست زن و مرد آنجا کم اتفاق مي افتد که غسل جنابت هم نمایند و از بعضي زحمت بدن عورت کثیف وضع و شریف آنجا از هرجا بگذرند کسي که تازه از پهلوي آنها بگذرد بعرت تمام حاصل مي نماید گویند چون جنت مکاني اکثر میفرمودند که کشمیر در ملمرو سلطنت ما بهشت روي زمین است و هرسال اکثر براي سیر کشمیر تشریف مي بردند روزي وقت گذشتن از رستهٔ بازار کشمیر که زنهای آنجا هر دو طرف

فیل سواری پادشاه استاده دست بدعا و ثنا برداشته بودند اثر
خوبی رخصت بدن آنها بمشام حضرت مکانی رسید و نفرت تمام نموده
فرمودند این چه بوست درازبوست یکی از امرای گستاخ که عقب
نشسته مگس میزد عرض نمود که خوبی خوبان بهشت روی
زمین حصر است - اگرچه مردم آن گل زمین به حدت فهم و ذکا
و جوهر رشادت آراسته اند اما خمیر سرشت آن جماعه چنان از روز
ازل از شرارت مخمر گردیده که بر السنهٔ خاص و عام ضرب المثل
گشته و هرکه بر احوال سکنهٔ آنجا که در زمان سابق بدست
بخاندان سلاطین و همدیگر چه شعلهای فساد و عناد افروخته اند
از روی تواریخ اطلاع حاصل نموده درزمان حال مشاهده مینماید
و هرکرا بدین طائفه سروکار افتاده میداند که درین گروه شرارت و
غیرت و مروت هیچ مرتبت است مگر بطور ندرت که نیک و بد
در همه قوم یافته میشود - و در اقبال نامه درج است میرزا حیدر
که در عهد عرش آشیانی حاکم کشمیر بود سواری اسپ کلان و بنای
عمارات دلنشین و اکثر وضع معقول دران شهر رواج داده و پیوند دادن
اشجار میوه دار در کشمیر و تمام هندوستان نمود محمد علی افشار
داروغهٔ باغات کشمیر در عهد عرش آشیانی اول نهال شاه آلو از کابل
طلبیده پیوند نموده بآب و هوای آنجا موافق آمد ازان ایام رواج یافت
و سال بسال در همه بلاد هندوستان ازین پیوند میوهای شاداب و
شیرین بالیده گردیدند الا درخت انبه را پیوند نتوانستند نمود اگرچه
کشمیر بدمردم واقع شده و در مذمت راه دشوار گذار سراپا نشیب و
فراز او نیز بسیار مبالغه نموده اند اما آنچه از خوبیهای آب و هوای

همیشه بهار و طراوت سبزه کنار و دیگر خصوصیات آن سرزمین که بیداری قطعه ایست از بهشت برین و در اکثر ایام در و بام و دشت و خانهٔ آن مکان جدت نشان پر از اقسام گل و ریحان و انهار روان و تالابهای روح پرور که اطراف آن تا نظر کار بکند انواع گل هر فصل جلوه گر است چنانچه عرفی گفته • بیت •

هر سوخته جانی که بکشمیر در آید
گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

• طغرا گوید •

دشت سبز وکوه سبز وبام سبز وخانه سبز
باز از بو شد کدوی باده در میخانه سبز
آتش این سرزمین از بس بهار آلوده است
از هوای شعله میگردد پر پروانه سبز
وعده گاه خوش زنجاست اینجا دوربیست
گر نماید در نظر پشت لب پیمانه سبز

در همان ایام گشت لاله زار و سیر سبزه شاهزاده شجاع در چهار سالگی از بلندی که نه ذرع ارتفاع داشت افتاد ازانکه حافظ حقیقی همه جا و در همه وقت نگاهبان اطفال معصوم و کلان می باشد بالای بالشت و نمدهای فراش خانه رسیده از آفت صدمه محفوظ ماند لکها صدقه بفقرا رسانیدند و همو زن شاه زاده اشرفی و روپیه تصدق نمودند - درین اوان از واقعهٔ دکهن بعرض رسید که سیدی عنبر بد اختر از شنیدن توجه پادشاه سمت کشمیر قرار و عهد اطاعت را فراموش ساخته بر ملک قدیم و جدید پادشاهی لشکرکشی

نموده تاخت آورده دست تعدي و غارت نمرتبهٔ دراز ساخته که تا حوالي برهانپور آبادي نگذاشته و تاراج کنان فوج دکهنیان از آب نربدا عبور نموده و قلعهٔ احمد نگر را محاصره دارند و شهر برهانپور در معرض خطر است و داراب خان مع همراهان که مکرر برسر مخالفان تاخته نگاه آنها را تاخت و تاراج نموده منصور نام حبشي را زخمي نموده دستگیر ساخته بود بار از غلبهٔ آن تیره بختان که از مور و ملخ زیاده هجوم آورده اند صرفه در مقابله ندانسته از گهات رونکهره فرود آمده بمقتضای وقت و صلاح دولت خواهان در نواح بالا پور توقف نموده در دفع ضرر اعدا مي‌کوشند و عرضه داشت صوبه‌دار برهانپور و عدهٔ نیز رسید که عرصه در بندهای پادشاهي بنهایت تنگ گشته اگر بدستور ایلغار عرش آشیانی که در نه روز بمدد امراي احمد آباد خود را رسانده سایهٔ لطف پادشاه یا شاه زادهٔ بلند اقبال عدو مال شاه جهان برسر مایان پرتو افگن گردد جان و آ روي بندها محفوظ خواهد ماند والا فدویان را برسم راجپوتان کار فرمودن و بعد قتل ناموس خود ها را بدم شمشیر مخالفان دادن ضرور خواهد گردید و بسبب خرابي ملک از کمي خزانه و عسرت حال سپاه نیز معروض داشته بودند۔ بعد عرض همان روز تعریق بیست لک روپیه در خزانهٔ احمد آباد و مالوا بسبب قرب جوار نموده مصحوب سزاولان شدید تیز گام احکام بنام متصدیان هردو صوبه صادر فرمودند و شاه والا قدر شاه جهان مامور بسرانجام رخصت و روانه شدن دکهن بطریق استعجال گردید ۔ و خود بادشاه اواخر مهر ماه از کشمیر کوچ بطرف لاهور و

دار الخلافت آگره فرمودند و برای تیاری عمارات سر راه که سابق بگزارش آمده حکم بنام بیوتات لاهور و سرکارداران صادر شد که زر و مصالح جا بجا برسانند - و بنایان چابک دست و معماران باوقوف بر سرکار تعین نمایند - درین ضمن خبر رسید که زینل خان ایلچی ایران نزدیک رسیده حسام الدین خان را برای مهمانداری مع خلعت و سی هزار روپیه نقد باستقبال او روانه نمودند - بعد از کوچ در منزل دویم و سویم آن قدر برف و باران بشدت متواتر دو سه روز بارید که آدم و اسپ و چارپایان بار بر از زیاده از شمار تلف شدند - ازان جمله بابا شیخ نام ابن بمنی خدمتکار که امین خاصه و آبدار خانه باو تعلق داشت ضائع و تلف گردید - ازآنجا که کوچ فرمودند مابین راه مکانی که در ایام شاهزادگی مرغوب طبع گشته بود و شکار بسیار درآنجا نموده بودند حکم ساختن عمارات عالی نموده مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه علی الحساب برای تیاری آن تنخواه نمودند و آن معموره آباد ساخته مسمی بجهانگیر آباد فرمودند - بعد نزول لاهور خبر مسرت اثر فتح قلعهٔ کانگره که سورجمل پسر راجه باسو که خود را راجه باستقلال آن ضلع دانسته باتفاق زمینداران مفسد پیشهٔ پنجاب طریقه سرکشی بدستور آبای خود پیش گرفته پرگنات اطراف لاهوررا متصرف شده بود و در سال سیزدهم جلوس از احمدآباد شاه ظفر امداد شاه جهان و راجه بکرماجیت را چنانچه گذشت بدان مهم تسخیر قلعهٔ مذکور مامور نموده بود و راجه بکرماجیت باوجود بودن بتخانهٔ عظیم و شهرت استحکام برج و باره آن که پادشاهان سلف مثل فیروز شاه و غیره آشیانی سعیها برای تسخیر آن نموده

بودند و مفتوح نگردیده بود اطاعت امر شاه دین پرور و حدمت مکانی
را در رعایت ملت وکیش خویش مقدم داشته تردداث نمایان بروی
کارآورده بتخانه را خراب و قلعه را مفتوح ساخت - بعرض رسید -
و راجه را مورد عنایات بی پایان ساختند - زینل خان ایلچی ایران
بحضور رسیده ملازمت نموده اسپان و مروارید وتحف دیگر فرستادهٔ
شاه مع محبت نامه از نظر گذرانید - و متصل آن لعلی بوزن دوازده
مثقال که بر کلگی نصب بود و اسم میرزا الغ و اسم شاه ایران کنده
بودند از نزد شاه که نظر بر رابطهٔ اخلاص فرستاده بود رسید - فرمودند
که بران لعل اسم جهانگیر شاه بر کندند - و چون لعل از پیش میرزا
الغ برآمد داخل پوشاک خاصه نمودند و پنجاه هزار روپیه به
ایلچی مع خلعت و اسپ و مرصع آلات عنایت فرمودند - دربن سال
بسبب صبیهٔ نورجهان بیگم که از شیر افگن خان داشت با شاه زاده
شهریار که آخر مادهٔ فساد روزگار گردید بمیان آمد و شاه زادهٔ بلند
اقبال شاه جهان را برای گوشمال سرکشان دکهن مرخص فرموده یک
کرور روپیه برای خرچ سپاه نقدی و کرور دام انعام ۱۰ دیگر انعامات
جواهر و فیل عنایت نمودند و حکم شد که خسرو خسران مآل را
همراه برده قسمی که خاطر ارو جمع باشد نگاهدارند - و خان جهان
لودی را صوبه دار ملتان نموده خود متوجه آگره شده عبد العزیز
خان را قلعه دار قندهار نمودند و وسط اسفندار داخل آگره شدند ●

ذکر سال شانزدهم جلوس مطابق بست و
ششم ربیع الثانی سنه هزار و سی هجری

درین جشن نیز شاه زاده شهریار بمنصب هشت هزاری چهارهزار

سوار سرافرازی یافت درین اوان بعرض رسید که در سواد قصبهٔ جالندهر چنان برق بصدای مهیب افتاده که دوازده درعه اطراف او اثر سوختگی و حرارت گرمی ظاهر بود و اثر گیاه و سبزه نماند بعد که زمین را شگافتند پارچهٔ آهنی برآمد آنرا حکام سر بمهر روانهٔ حضور ساختند. بعد عرض فرمودند که آنرا کارد و شمشیر بسازند اما بمرتبهٔ صلب و سخت بود که بعد داخل نمودن سیوم حصه آهن آهنگران باستعمال آوردند و شمشیر که همه آثار و علامت (93) جوهری ظاهر بود ساخته شد داخل شمشیرهای خاصه نمودند ٭

چون ذکر مقدمهٔ غرائب روزگار بمیان آمده فقرهٔ چند از نگاشتهٔ جنت مکانی که در جهانگیر نامه تالیف خود در بیان قلم داده اند و خالی از غرائب و شیرینی کلام نیست نقدکار آن می پردازد ازان جمله نقلی از طلسمات فرنگ دران درج فرموده اند که مغلی عراقی تازه از ولایت آمده سرگذشت خود بعرض رسانده بود و همان نقل را محرر اوراق زبانی استاد خود میرسید محمد نام که از فضلای مشهور و مجموعهٔ کمالات صوری و معنوی و ریاضی دان بی مثل و هم عهد جنت مکانی بود مسموع نموده که از زبانی همان مغل بلا واسطه شنیده بلا تفاوت نقل می نمودند بلکه در نظم بسته بودند حاصل مضمون آنکه عراقی یک دست بریده آمده ملازمت نمود ازو پرسیدند که دست تو در کدام جنگ افتاده عرض نمود که بدستم

---

(93) در اقبالنامه نوشته - بدستور شمشیر نمائی و جوهر بی خم می شد و اثر خم نمی ماند ٭

درجنگ آمده نرسيده جنت مکاني فرمودند پس بعلت دزدي بريده اند التماس نمود که دستم ازين عيب بري است حکم نمودند که آنچه برتو ماجرا گذشت مفصل عرض نما بعد مادون گرديدن بعرض رساند که اگرچه هرآنچه از نيرنگي روزگار برمن رو داده قابل آن نيست که در پيشگاه سلاطين مقرون بصدق گردد مگر آنکه افسانهٔ محض تصور فرمايند اما اطاعت حکم لازم دانسته بعرض سرگذشت خود مبادرت مينمايم ما سه نفر دو برادر با پدر بعد از فراغ طواف بيت الله باراده هندوستان راکب جهاز گشتيم جهاز ما طوفاني شد و چند روز در جهاز بوده به بيم هلاک گرفتار بوديم دران حال در باروت خانه آتش افتاد و جمعي از عملهٔ جهاز و راکبان و همه اسباب و چادرهاي کشتي سوختند و چند روز جهاز بصورت کچکول بي نوايان بروي دريا مي گرديد و اختيار باخدا و معلم سواي آنکه بخدا بازگذاشته اند و اميد نجات ازان بليه نداشتيم تا آنکه جهاز معيوب در جزيرهٔ فرنگ افتاد ازانکه جهاز شکسته شکار پرتگال مي باشد و بتاراج مي آرند جمعي از فرنگي بقصد غارت نمودن بالاي جهاز آمدند درين ضمن فرنگي با لباس فاخره و مردم اهتمامي بر جهاز آمده ديگران را از دست اندازي و تاراج نمودن مانع آمده از مردم جهاز باظهار لطف و اميد نجات استفسار نمود که ميان شما سه چهار نفر از يک قبيله که باهم قرابت قريبه داشته باشند نشان دهيد که مي خواهم رعايت درباره آنها بعمل آريم پدرم ازين نويد مشعوف گشته گفت که ما سه نفريم پدر با دو پسر بعده بعضي ما هرسه را جکيده به بدست گرفته عد

ملاحظه و تامل بسيار ما هر سه نفر را با مال و آشيائي كه داشتيم سالم از آمت بر آورده ديگر مردم جهار را مرخص بتاراج نمودن ساخت و مايان را باعزاز تمام بخانه آورده از اقسام فواكه و اطعمه و اشربه حاضر ساخت هفته در مهمان داري كوشيده بعد ازان روزي برادر مرا از ماجدا نموده بدن اورا شست و شوي داده فسون چند برو دميده اطراف او قنات كشيده بتفاوت دو سه ساعت بخومي پرده از ميان برداشته رو بروی ما استاده كرده شمشير بر گردن او زده همان لحظه سر اورا بريده بجلادي تمام چادري ميان ما و او حائل ساخت ما كه بفرياد و فغان آمديم بدلداري تمام در تسلي ما كوشيده گفت كه اين را نكشته ايم بلكه بدست شما و ديگر مردم روزگار مدتهاي مديد زنده و خرانچي پادشاه خواهد بود و بعد دو سه ساعت بخومي پردهٔ حائل را از ميان برداشته اورا زنده و سالم الاعضا بما نموده بار بدستور اول سر اورا از تن بتيغ بدريغ جدا ساخته وحجاب در ميان گرفته بعد زماني بهمان صورت بار اول در نظر ما نمودار ساخت همچنان سه بار بعمل آورد و هر دفعه آنچه در هيئت و صورت اصلي او تغير بهم ميرسيد سرخي بود بسيار باثر هيئت و خشم كه درچشمهاي او هر بار ظاهر ميگرديد و از مشاهده آن زهرهٔ آب ميشد بعد ازان اورا از پيش مابرده در تسلي ما مبالغه زياده نمود و بار برد ما بيازردند هرگاه احوال او مي پرسيدم مي‌گفتند اورا خرانچي بادشاه كرده‌ايم ديگر ملاقات شما با او دست نخواهد داد مگر روز رخصت كه شمارا برد او خواهم برد كه هرچه از جنس و جواهر و طلا خواهيد

برداريد هرجا كه اراده داريد مرخص و روانه خواهم نمود تا آنكه
التماس رخصت بميان آورديم و مارا بمكاني بردند كه چهارديواري
داشت و دو طرف آن دو دروازه مقابل هم نصب نموده بودند و
برادرم شمشير دردست با چشمهاي خون آلوده بريك در رو بدر ديگر
نموده در كمال هيبت استاده و اندرون حصار جا بجا از اقسام جواهر
تراشيده وناتراشيده و طلا و نقرهٔ خاك آلوده و صاف نموده بي آنكه
درصندوق و جاي محفوظ نگاهدارند افتاده آن بزرگي حكيم دست
ما گرفته همه جا نشان ميداد و ترغيب مي نمود كه الحال شما
از پسر و برادر خود رخصت حاصل نموده هرچه خواهيد و توانيد
و در جيب و بغل و دامن شما گنجد از جواهر و طلا و نقره
برداريد و سلام وداع بجا آورده چشم جواب نداشته مرحله پيماي
منزل مقصود گرديد ما گفتهٔ اورا مقرون بصدق دانسته بخاطر آورديم
كه چون از ديدار و ملاقات او محروم مانديم بهتر آنست كه مبلغ از
جواهر و طلا گرفتن و خود را به وطن يا شهر ديگر رساندن و سرمايهٔ
تنعم همراه بردن غنيمت بايد دانست ما هردو پدر و پسر هرچه
توانستيم از الماس و ياقوت و زمرد و ديگر جواهر و طلا برداشته دامن
و جيب وكنار پرساختيم پدرم در برداشتن طلا بيشتر مي كوشيد و من
از فراهم آوردن سنگ ريزه جهد مي نمودم بعده كه گران بار شده
مقابل برادر استاده دست بفاتحهٔ رخصت برداشته از دور وداع
بي آنكه ازو جواب و حركت بوقوع آيد شده روانه شدىم همينكه ما
هردو نزديك دروازه رسيديم و يك قدم درون دروازه گذاشته بوديم
كه ناگهان چندان صداي هيبت افزاي هوش ربا از عقب سر بگوش

ما رسید که دست و پاي ما لرزید و نزدیک بود که قالب از جان تهي نمائیم ما خبردار شدیم و عقب نگاه کردیم آن طلسم آدم صورت را دیدیم که با شمشیر برهنه بر سر ما رسید پدرم که از ضعف پیري قدم از در بیرون نتوانست گذاشت زیر تیغ بیدریغ آن تمثال مهیب آمد و مدتکه یکپاي خود بیرون در گذاشته بودم و پاي دیگر اندرون در بود بعد فراغ پدر بر من شمشیر برق کردار انداخت از ترس جان عجز کنان دست بالا کردم شمشیر او دستم را پراند و من بیرون در که حد طلسم بود خود را انداختم و آن ستمگر بمکان خود برگشت و مرگي که میزبان ما موافق حکم پادشاه خود بود بعد خاطر جمعي از مهمان کشي امتحان طلسم را با خود گرفته بالاش پدرم نزد پادشاه برده صحراي انتهاي طبیعت طلسمي که نموده بود یعني هرگاه با پدر و برادر چنان سلوك نموده دیگري را چه مجال که درم ودینار ازان مکان بیرون تواند برد نمود و مورد عنایات پادشاهي گردید و بر دستم دوائي مالید که زود بحال آمد و قدري از خون بهاي پدر و برادرم داده مرا بر جهاز هندوستان راکب ساخت - جهاز در مچهلي بندر حیدر آباد رسیده لنگر انداخت •

دیگر حضرت مکاني در تالیف خود نوشته که روزی جمعي از بازیگران بیرنگ ساز بنگاله بحضور ما بازی مي نمودند ازان میان یکي کمان و هشت تیر در دست گرفته تیر اول که بر روي هوا انداخت تا آن تیر از بلندي سر به نشیب آورد تیر دیگر چنان بچستي و چالاکي بچلهٔ کمان پیوسته از عقب آن روان ساخت که پیکان تیر دوم در سوفار تیر اول نشست بهمین دستور تیر دیگر روانه

نمود تا هفت تير پيهم دنبالهٔ دار همديگر گسسته يك جا فرود آمدند
ديگر درج نموده كه ازان جماعه شخصي بدخي آورده اوراق يكرنگ
سفيد نموده بخدمت ما گذراند ما هم كه ملاحظه نموديم همه
اوراق سفيد با نوشته بنظر آمدند بار آن نقاش ار ما گرفته دست بران
زده بدست ما داد كه تمام ورقهاي آن سرخ بودند دوم ثالث رنگ
ديگر در نظر ما جلوه گر گرديد همچنان هفت دوم نقاش از برد مي
گرفته هر بار كه بار بدست ما ميداد رنگ ديگر مشاهده ميكرديم *

از غرائب سوانح يكي از معموره هاى كنار درياي شرقي بعرض
رسيد كه بقدري در زن هندوئي صاحب جمال مشهور تعلق سرشا
بهم رساند بمرور ايام در عشق او ترك خور و خواب نموده بدستوري كه
صبر و قرار و عقل عاشق بدشگان بحال دمي ماند انگشت نما و رسواي
زن و مرد آن ضلع گرديد بقصد ديدن معشوقهٔ خود مدام بكنار دريا
كه او براى آب آوردن مي رفت خود را مي رساند تا آنكه روزي
بكنار دريا رسيده از ديدار محبوب كامياب نگشته لمحهٔ در انتظار او
توقف ورزيد دران حالت يكي با او گفت براى شخصي كه آمده
انتظار ميكشي مدتي از آمدن تو براى بردن آب آمده بود پاى
بلغزيد و در آب فرو رفت و غرق بحر فنا گرديد آن عاشق صادق
بدون آنكه تصدق و كذب ماجرا بردارد بمجرد استفسار مكان وجاى
غرق شدن آن خود را دران درياى خون خوار انداخته نابديد گرديد
و در همان حالت آن زن در سر همان مكان رسيد و بر حقيقت ثبوت
دعوي عاشق خود اطلاع يافته ازانكه گفته اند * بيت *

تا كه از جانب معشوق نباشد كششي

دعوی عاشق بیچاره بجائی برسد

بلا اهمال خود را میان همان آب انداخته چنان مفقود الاثر گردید که بعده وارثان او چند نفر دریا نورد را اجوره داده دوسه کروه دریا را جست جو نمودند هر دو طالب و مطلوب که جان درا جانان داده بودند دست در بغل همدیگر بر آمدند ●

دیگر در جهانگیر نامه درج است که یکی از قوم آهنگر نزد حضرت مکانی آمده باظهار عاشقی بزنکی از هم قوم خود و تن ندادن او استغاثه نموده فرمودند که آن زن را حاضر نمایند بعده عاشق او گفتند اگر در دعوی عشق ثابتی خود را ازین المدنی که ارتفاع زیاده از جرأت جستن آدم است بیندار و آن عقل باخته بلا تعلل خودرا انداخته جان عزیز بباد داد ●

دیگر آنکه شیری را با گوسفند یک قفس ساخته نزد بادشاه آوردند که آن را نخورده بود و نمودند که بصورت آن دیگر گوسفند در قفس بدارند شیر اورا بلا فرصت پاره پاره نموده خون آن آشامید - ازین مقوله در جهانگیر نامه تالیف خود بسیار نوشته اند که قلم را از گزارش آن باز داشته بتحریر دیگر سوانح می پردازد ●

از وقائع مالوا بعرض رسید که فوج دکهنیهای بد عاقبت از آب نربدا عبور نموده داخل ملک مالوا شده جرای تاخت و تاراج می نمودند - از شنیدن خبر نزدیک رسیدن لشکر شاهزادهٔ جهان و جهانداری که خراجه ا و لحسن را با پنج هزار سوار برای تنبیه آنها بطریق هراول تعین نموده بودند چون بجهت خویش برگشته رو بهزیمت آوردند و ابو الحسن پاشنه کوب تعاقب نموده از آب

گذرانيد و غنيمت و اسير زياده بدست مردم پادشاهي افتاد چون شاه والاقدر را حدمت مكاني در جشن وزن سالگره سال بيست و چهار بتكلف تمام شراب خورانيده بود بعده كه درين سال كه سي و يك سال نهال عمر شريف درگلشن جهانداري نشو و نما پذيرفته بود كنار آب چنبل شرف نزول واقع شد بسبب عهد خود فردوس مكاني بانو پادشاه كه بروز مقابله بنا سازگار از شراب و ديگر مسكرات توبه نموده بود شاه بلند اقبال در تصديق باطن بقصد ثواب ديگر با خدا عهد نموده كه ديگر لب به شراب نيالايند و ظروف طلاى مرصع كارخانه را شكستن فرمودند و حكم شد كه بمستحقان رسانيدند و شرابها را در آب چنبل فرو بردند *

* بيت *

خدا شاهي كه در عهد شباب * شد ز توبه همچو پيران كامياب

الحق اگر ملاحظهٔ احوال سلاطين سلف نمايند نهايت توفيق بود كه با نشئهٔ جواني و چنان رياست و كامراني و دستگاه عيش از خمار زور جوا اندرپسنده از سرمايهٔ نقد نشاط بگذرند *

القصه كه مضرب خيام نصرت انجام نزديك شادي آباد قلعهٔ ماندو شد عرضه داشت خان خانان و داراب خان و ساير سالاران دكن رسيد كه فوج دكهن زياده از شصت هزار سوار با سرداران عمده حوالي برهان پور بطريق محاصره انتشار دارند بعضي مقربان ركاب التماس نمودند كه اگر كومكيان و جمعيت پادشاهي و مردم سركار براي سرانجام سفر عقب مانده اند چند روز اين طرف آب حوالي قلعه توقف نمودن تا فراهم آوردن لشكر صلاح دولت است۔ آن شاه ذوي الاقبال نا شنيده انگاشته با شانزده هزار سوار كه در ركاب

حاضر بودند از آب نربدا عبور نموده و در همان کنار آب عبد الله خان که از کومکیان عمده بود با دو هزار سوار آمده بلشکر شاهزاده ملحق گردید و به ترتیب فوج ببدی پرداخته عبد الله خان را هراول با دیگر دلاوران نبرد دیده نمودند و راجه بکرماجیت را برنغار و خواجه ابو الحسن را جرنغار قرار دادند چون از کنار آب تا برهان پور که چهار روزه را هست یک تاخت دکهنی بیش نمی باشد برای شب خون احتیاط تمام فرمودند - بعد رسیدن نزدیک برهانپور وملازمت نمودن خانخانان و داراب خان ودیگر متصدیان ومتعهدان بعرض رسید که دکهنیان جمعی سربازجود ورود موکب چهار پنج کروهی انتشار دارند و از راه کوته اندیشی شوخی می نمایند صلاح دولت درین است که عدم قوت زیاده گرفته و فوجهای کومکی رسیده و به برسات دو ماه مانده فی الحال فوج دکهن را از پیش رو برداشته از آب پورنا گذرانده تا فراهم آمدن فوجهای اطراف دو سه ماه شده درشکال کنار آب پورنا که از برهانپور چهارده پانزده کروه است چهاونی و توقف باید نمود بعده که باش تحقیق بعد داخل ملک محالفان گسته به تنبیه آنها باید پرداخت - در جواب فرمودند آنچه شمایان کنکاش نیک بود بعرض رساندند هرچه ماهم نیک دانم بعمل خواهم آورد - بعد ازان بدیوانیان و بخشیان حکم نمودند که جمعی از منصبداران که جاگیر آنها بتصرف دکهنیان رفته و متعهدهٔ که جاگیر دور دست دارند از روی سرشتهٔ دفتر بی آنکه سند مطلوبهٔ متصدیان تدار و رجوع نمایند شش ماهه از خزانهٔ همراه و هرجا زر سرکار باشد سزاوارهای واقف کار همراه

تعين نموده داربابِ طلب واصل سازند و محصلان گمارند كه اسب و بار بردار و يراق هركه ندارد خريد و موجود نمايد - و خود بدولت تا اداي نماز عشا متوجه پرداخت حال سپاه بودند چنانچه در سه روز چهل لك روپيه بلشكر عائد گرديد و سي هزار سوار بسرداري پنج امير نامدار تجربه كار كارزار ديده مقرر نمودند - سه فوج بسركردگى عبد الله خان و داراب خان و خواجه ابو الحسن امراى پادشاهي و دو فوج بسرداري راجه بكرماجيت و راجه بهيم نوكران عمدهٔ خود قرار دادند و اختيار هشت هزار سوار سركار شاهزاده و اهتمام تمام فوج براجه بكرماجيت فرمودند بار همه را محكوم داراب خان ساختند - و چون در جنگ دكهن تمام شورش و يورش در چنداول عقب فوج مي باشد قرار دادند كه هر روز سرداري ازان پنج فوج بنوبت چنداولي نمايند و همه سرداران را بعنايت اسب و فيل و جواهر و خلعت فاخره خوشدل ساخته براى تنبيه و تاديب دكهنيان مرخص ساختند بعده كه فوجهاى ظفر موج از آب تپتي به فاصلهٔ چهار پنج كروه از برهانپور عبور نمودند در كوچ دويم و سوم ياقوت خان حبشي كه سپه سالار نامدار عنبر گفته مي شد با فوج جنگى سنگين ناگهاني بر چنداول كه نوبت خواجه ابو الحسن بود تاخت آورده بمرتبهٔ بشوخي قدم جرات پيش گذاشت كه تزلزل تام در تمام لشكر انداخت - باوجود سه چند بودن فوج محالف خواجه ابو الحسن با ملازمان رزم جو استقامت ورزيده چنان داد تهوري داد كه قريب پانصد نفر دكهني كشته شدند و بسياري زخمي و اسير گرديدند و ياقوت خان رو بهزيمت آورد و غنيمت

واو بدست مردم پادشاهي افتاد و از همرهان خواجه ابو الحسن ۹۰
الهوردي بیگ ترکمان که ثانیا بخطاب خاني معتخر گردید و
شیر بهادر رحم برداشتند و تعاقب کنان از آب پورنا که چارده
پانزده کروه عرفي از برهانپور مسافت دارد گذشتند و نزدیک ملکاپور
نزول نمودند - هنوز بهیر لشکر بعضي در راه بود و داراب خان و راجه
بکرماجیت براي ترتیب فوج بجهت فرود آمدن اطراف لشکر
مي گردیدند که دلاورخان و آتش خان نظام الملکي با چارده پانزده
هزار سوار غافل رسیدند و از یک طرف بردن بان بر لشکر و از طرف
دیگر بتاراج نمودن بهیر پرداختند و آشوب و غلغلهٔ عظیم انداختند -
سرداران پادشاهي مقابل دکهنیان تردد نمایان در روي کار آورده بعد
زدوخوردي که از هردوطرف بمیان آمد و مردم زیاد کشته و زخمي
گردیدند دکهنیان را از پیش رو برداشتند - از سر کمرگاه بهیر زده
بار دیگر جمعي شکستي داده دست اندازي نموده رو بفرار آوردند -
بعده که فوجها بربالاي گهات فروآمدند داخل ملک نظام الملک
گردیده بتاخت و تاراج ملک پرداختند جمعي سرداران ملک
عنبر مثل یاقوت خان و دلاور خان حبشي و آتش خان و جادو راو
و بیسدک (؟) راو و ساهو جي بهوسلا وعده اتفاق نموده یک فوج
در مقابل سر فوجان پادشاهي چون سیلاب بتاخت آوردند و فوج
دیگر اطراف لشکر را فروگرفته بردن بان آغاز نمودند راجه بکرماجیت
استقامت مردانه ورزید و سید صلابت خان و سید علي و سید
مظفر که همه از سادات بارهه و دلاوران تهور پیشه بودند بمدد راجه
بکرماجیت رسیده کارزار رستمانه نمودند

• بیت •

یکی قلزم آهن آمد به موج • نهنگان دران جلوه گر موج موج
بعده که از هردوطرف تهور پیها سر روی کارآمد و پتدگ(؟) راو که دکهنی
نامی بود با جمع کثیر کشته گردید و سید علی بارهه و جمعی دیگر خان
حبشی ازطرف پادشاهی بکارآمدند و سید مظفر بارهه که آخر بسیف
خان جهان مخاطب گشت میان سادات بارهه علم شهرت برافراخت
بعد بکار آمدن دو برادر زاده چهار زخم کاری برداشته از اسپ
افتاده عرصهٔ کارزار را گلگون ساخت بعد ازان که مردم بسیار بکار
آمدند و زخمی شدند دکهنیها رو بفرار آوردند یاقوت خان چنانچه
دستور آن جماعه است در عین فرار باز برگشته از طرف دیگر
بر عقب فوج پادشاهی تاخت آورده از سرنو تزلزل در فوج
انداخت و بعد تردد نمایان که پنج نوکر عمدهٔ پادشاهی و مردم
شاه زاده با جمعی از خان باران دیگر شرط بندوست تقدیم رسانیدند
و ازطرف غنیم فیروز خان حبشی که سردار نامی غنیم بود با قریب
هفت صد نفر کشته گردید و خیمه و خرگاه بسیار بتاراج رفت
ودکهنیان هزیمت یافتند همچنان هر روز قتال و جدال در میان بود
تا آنکه اواخر اردی بهشت بشش کروهی کهرکی که بشهر خجسته
بنیاد اورنگ آباد موسوم گشته رسیدند تمام شب غنیم اطراف لشکر
شوخی نموده صبحی که سوار شد از هرطرف چندین هزار سوار باسرداران
نامدار نمودار گشتند و بدستور قزاقان اطراف لشکر حمله آور گشته
دست برد نموده رو بفرار آورده بار مقابل می‌شدند - و سر لشکران
فوج ظفر موج از هر جانب درآنها تاخته هدف تیر وسنان و علف
تیغ ساخته سراز تن و تن از زین جدا می ساختند عنبر سراسیمه

وار نظام الملک را که آقای خود و او بود با خود گرفته اسباب و اثقال کارآمدنی برداشته پناه بر قلعه دولت آباد برده لشکر را برای مقابله که بطریق قزاقان اطراف لشکر شوخي نمايند و رسد وکهی نگذارند تعین نموده و لشکر بادشاهي کهرکي را تاخته عمارات حاکم نشین را سوخته بعد سه روز متوجه محاصرهٔ دولت آباد گردید آن روز نیز جنگ عظیم با سرداران عنبر روداد و دران رستخیز از عبدالله خان که با سردار های نامي مقابله افتاد ترددِ نمایان بروی کار آمد - و دکهنی بیشمار علف تیغ بهادران گشتند چون قلعهٔ احمد نگر بپامردی خنجر خان قلعه دار باوجود امتداد ایام محاصره بتصرف دکهنیها نیامده بود و درین ایام سوختي زیاده نموده نظر برآخر شدن ذخیره عرصه بر قلعه دار تنگ ساخته بودند مصلحت چنان قرار یافت که فوجهاي ظفر انتساب متوجهٔ احمد نگر شده جوهر حبشي داماد عنبر را که بمحاصرهٔ احمد نگر پرداخته بود تنبیه نموده از حوالي آن صاع برداشته از ذخیره خاطرجمع کرده عنان توجه طرف بالاگهات و سنگمنیر که ملک سیر حاصل آباد است معطوف دارند همین که فوجهای هامون نورد روانهٔ احمدنگر شدند خنجرخان قلعه دار خبر یافته تقویت بهم رسانیده باستعداد تمام از قلعه برآمده بر جوهر حبشي تاخت آورده قریب دوصد و پنجاه نفر را کشته و زخمي نموده دکهنیها را هزیمت داده از نواح قلعه برخیزاند - افواج پادشاهي نزدیک مونگي پٹن کنار دریای گنگا نصف راه رسیده بودند که خبر آگاهي یافتند - اما چون درین آوان عنبر از اطراف فراهم آمده بود که جوهر بی جوهر حبشي نیز بافواج خود همراه

آنها ملحق شد مابین راه وقت کوچ و هنگام شب شوخی زیاده
می نمودند سرداران جان نثار برای تنبیه آن جماعه اتفاق نموده
سه فوج ساخته چهار پنج هزار سوار بر سر بنگاه گذاشتند و باقی فوج
برسر دلاور خان و آتش خان که با بیست و پنج هزار سوار یک طرف
صف آرا بودند تاخت آوردند - و از طرف دیگر عبدالله خان و راجه
بکرماجیت و خواجه ابوالحسن تاختند - همچنان دو فوج عدو مال
دو طرف دیگر خود را مقابل دکهنیان خیره سر رسانیدند سرداران
دکهنی نیز مردانه وار باستقلال شتافته باهم آویختند و قتال و جدال
غریب و رستخیز عجب از هر طرف روی داد و از طرفین داد سعی
و تلاش دادند و جلادتهای رستمانه بر روی کار آوردند و مکرر فوج
دکهنیها را برداشته به بنگاه آنها میرسانیدند - و فوجهای غنیم بعد
هزیمت باز مستعد کارزار گردیده بمقابل می آمدند و سوار و پیاده
بسیار کشته و زخمی می گردیدند و تمام روز نائرهٔ قتال شعله ور
بود - و دران دار و گیر از خواجه ابو الحسن و راجه بکرماجیت
ترددات نمایان بظهور آمد و زیاده از دو هزار کس از مردم غنیم
کشته گردیدند و مردم پادشاهی نیز بسیاری بکار آمدند و زخمی
شدند - بعد زد و خورد بسیار و دستگیر شدن یک دو سردار دکهنیان
رو بفرار آوردند و دو فوج علحده که بسرداری محمد تقی و دیگر
مداران برای ضبط پرگنات صوبهٔ خاندیس و برار شاهزادهٔ والا تبار
تعین نموده بودند آنها نیز بعد تردد نمایان که مکرر بر سر آنها
هجوم آورده مغلوب ساخته بودند آخر بتادیب آن کوته اندیشان
پرداخته ملک رفته را از سر نو بضبط در آوردند - حاصل کلام غنیم

بد سرانجام از شکستهای بی در بی لشکر خود شکسته بال شده و سر خدر عزیمت امواج بحر امواج سحاب باسلک و ترمک اطلاع یافته وکلای معتدر نزد متصدیان شاه زادهٔ جهان ستان فرستاده باظهار عجز و انکسار از روی خجالت و ندامت پیش آمده عذر و شکوهٔ این معنی را که دفعهٔ اول آن حضرت بمهم دکهن توجه فرمودند عادل خان را مشمول عواطف و مورد عنایات ساختند و ناصیهٔ اعتبار این علام بی اعتدار و بندهٔ خاکسار را قابل جبهه سائی شکر عنایات بنده پروری والطاف بادشاهانه ندانستند شفیع جرائم ساخته طلب عفو ومرحمت بمیان آورد - و التماس نمود که اگر قلم عفو برجرائم این علام کشیده شود تعهد می نمایم که من بعد سر از اطاعت نه بیچم و جریمهٔ گذشته و پیشکش حال و آینده سال بسال بحضور ارسال دارم پنجاه لک روپیه عجالة حوالهٔ بندهای بادشاهی می نمایم و نیز مقرر می نمایم که محال چهارده بارده لک روپیه جید سوای ملک مفتوحهٔ سابق متصل سرحد بادشاهی بمتصدیان سرکار وا گذارم و بدرقهٔ همراه داده ذخیره بقلعهٔ احمد آباد رسانم - شاه زادهٔ خطا بخش جرم بدیر نظر بر خرابی ملک که گرانی غله و آب کاه علاوهٔ آن گشته بود التماس عذر بدرجهٔ قبول آوردند - افضل خان را با عرضداشت فتح و عرائض عذر بحضور روانه ساختند - حضرت مکانی از مطالعهٔ عرضه داشت گل گل شگفته خاطر گشته فضل خان را مع فرمان سراپا عنایت و کلکی بابت شاه عباس مرخص فرمودند - وقت رخصت افضل خان را خلعت مع قلمدان مرصع نه بدست دیوانی سرکار شاه زاده عنایت نمودند •

درین ضمن قاسم بیگ فرستادهٔ دارای ایران با نامهٔ محبت افزا و تحف و هدایا که ازان جملهٔ اسپی سر طویلهٔ است فتح روم بود رسید و آن اسپ را با اسپان دیگر نیز برای شاه ولی عهد حواله افضل خان نمودند - چون در همین سال در مزاج پادشاه بسبب عارضهٔ کوتاهي دم که بعد از برآمدن کشمیر ظاهر شد بعد معالجه کم گردیده بود باز بمرتبهٔ عود و شدت نموده اختلال احوال بهمرسانید که حکماي مزاج دان یونان وتجربه‌کاران هند در علاج آن عاجز آمدند - و سلطان پرویز ارشدشدن آن خود را بي حکم بحضور رسانیده مورد اعتراض گردیده بود دررین ازان صحت کلي ضمیمهٔ خوشوقتي فتح دکهن گشت - وجشن وزن شمسی هرسال‌که مقرر است درهمین ایام اتفاق افتاد - نورجهان بیگم التماس نمود که سرانجام هرسه جشن بعهدهٔ این پرستار باشد - بوکلا و متصدیان خود امر نمود که اسباب عیش و شادی چندان موجود نمایند که نزد نکته گیران بزم عشرت هیچ وجه دران نقص راه ندهند و از اثر محبت باطني و سعي کار پردازان با هوش چندین مي عشرت از خمخانهٔ بساط خوش زد که ازان نشهٔ فرحت بخش همه ارباب طرب و اهل حاجت و نظارگیان کامیاب و سر مست گشتند و زاهد و فاسق دوش بدوش مدهوش و هم آغوش گردیده رقص مستانه مي نمودند

* بیت *

جلاجلهای زرین و خوش آهنگ * بپا بستند رقاصان گل رنگ
اصول تال با رقص آشنـــا شد * زهر سوچنگ و بربط در نوا شد
رباب و عود و رود آمد بآهنگ * جهان از نغمه شد بر مطربان تنگ

معني پيشگان بهم ساز گشتند • بهار شعلهٔ آواز گشتند
بکهاوج هم نواي تال گرديد • صدا در گنبد افلاک پيچيد
ز بس رنگيني نقاش رنگش ادا شد • سرا سر دستها گلدستها شد
چنان نالید هر مطرب ز بیداد • که آمد بند بند نی بفریاد

و جهاني در جوش و خروش آمده لسترعم و هم را بسراولي گلبانگ چنگ و رباب از کوچه و بازار اخراج نمودند - و طرب مستانه وار بهر محله و خانه در آمده خانه بخانه اسباب شادي و بمعمي آماده ساخت • بيت •

طرب مي خورد و رود در کوچها گرد • زند مستي در هر خانه وگرد

چندين هزار خلعت به بي نوايان بي سرو پا رسيد و طبق طبق زر و گوهر بذل اهل طرب گرديد تا با امرا و مقربان بارگاه چه رسد و از شنيدن آوازهٔ بزم روح بخش و آواز سرود دلکش حوران روضهٔ رضوان بتماشا خراميدند - چون حضرت مکاني در ايام انحراف مزاج با خود عهد نموده بودند که چنانچه در باطن از معتقدان شيخ سليم چشتي اند در ظاهر نيز از حلقهٔ بگوشان آن جناب باشند حلقهٔ مرواريد در هر دو گوش انداختند - اکثر امراي حلقه بگوش تبعيت نموده گوشهاي خود را از آويزهٔ مرواريد مزين ساختند • نظم •

اگر شه روز را گويد شب است اين
ببايد گفت اينک ماه و پروين

سلطان پرويز را رخصت بر تعلقهٔ صوبه و جاگير او فرمودند - و در وسط ماه ابان متوجه کشميرِ بهشت نظير گرديدند - دريلولا بعرض رسيد که راجه جگت سنگه کچهواهه از متعينهٔ دکهن مسافر اکهٔ

عدم آباد گردید بعوض او جادو راو از سرداران عمدهٔ دکهن بمدد توفیق بخدمت شاه زادهٔ بلند اقبال ملحق گردیده در زمرهٔ ملازمان سرکار در آمد - اعتماد الدوله پدر نور جهان که از مدت بمرض مرگ مبتلا بود معروض گردید که در حالت نزع است و نور جهان بیگم بی تابي مي نماید - حضرت مکاني براي عیادت او قدم رنجه فرمودند - بعد از برخاستن بادشاه آن قدیم الخدمت بی توقف جان شیرین را بنثار و پاي انداز ولي نعمت نمود - حضرت مکاني آب دیده گشته در تسلي نور جهان و دیگر فرزندان او کوشیده تمام متروکهٔ خان مغفور را از خزانه و اسباب تجمل حتي نوبت نواختن حضور به نورجهان بیگم عنایت فرمودند - درین صورت نوبت نور جهان بفاصلهٔ نیم‌ساعت نواخته میشد - حضرت‌مکاني براي سیر و تفرج قلعهٔ مفتوحهٔ کانکره عنان‌توجه معطوف داشتند و سیر کنان بر بتخانهٔ نظر افتاد که شعلهٔ آتش از سر آن بت سر میزد و مسلمان و هنود ضلالت نشان آن‌مکان‌از حرق عادت آن بت دانسته فوج‌فوج بتماشای او مي‌آمدند - بموجب رهنمائي و خاطر داشت بعضي گمراهان فرمودند که چترطلا ساخته بر سر او مرتفع سازند - خواجه ابو الحسن از همراه شاه جهان بحضور رسیده بعد ملازمت از انتقال اعتماد الدوله بعطای قلمدان مرصع مفتخر گردید و خطاب وکیل نه نمود - خسرو را که همراه شاه زاده شاه جهان داده بودند بقول معرفت خان مولف جهانگیر نامه مسموم نمودند - چون فرمان رواي ایران نظر بر اخلاص و رابطهٔ خاص که با جنت مکاني داشت و امرای شاه براي مهم قندهار باظهار آنکه حضرت آشیاني همچون

پادشاه بعد رفتن ایران از فتنهٔ برادران و اعیانان و ظهور آمدن کمال خدمت گذاری و مهمانداری از شاه و وقت رخصت همراه دادن فرزندش بسرداری شاهزاده محمد مراد چنانچه بگزارش آمده با بادشاه ایران عهد نموده بودند که بعد مفتوح گردیدن قندهار را تواضع شاه زادهٔ محمد مراد نمایند و باوجود بعد فتح موافق عهد و قرار سپردن قلعهٔ قندهار بموسلان شاهزاده بعمل آمد بار بعذر ناهمواری فرامانش که برای نگاهداشتن بعضی وابستهای همراهان خدمت آشنایی درقلعه تا تسخیر کابل مضایقه نمودند - و درین ضمن شاه زاده محمد مراد بدر و بعب خداب نموده بود امرای هندوستان بدعا و ترویج بار قلعه را از تصرف فرامانش درآوردند و بعض تلافی آن در دل سپه داران ایران جا گرفته بود تکلیف می نمودند - و شاه میخواست تا مقدور برای پارچهٔ کوه دوستیها برلحس موج کشی مبدل نگردد مصحوب ایلچی موافق قول مشهور کهن سالان ثقهٔ آن عهد کچکول مرصع از مروارید و فیروزه نزد حضرت مکانی فرستاده باظهار ابرام امرای خود درخواست قلعهٔ قندهار که مادهٔ نزاع درمیان نباشد نمود - آصف خان و نور جهان در استرضای شاه مصلحت دفع مادهٔ فساد دادند - بعده که حضرت مکانی این معنی را بشاه جهان نوشته کنکاش بمیان آورد شاهزاده از راه عاقبت بینی آنکه اگر بار دیگر چنین تکلیف بمیان آید تا چند پاس محبت و خاطر داری نتوان نمود جواب نوشت - و مهابت خان نیز درین مشورت بادشاه زاده هم داستان گردید - در جواب شاه معذرت پاس آمیز نوشته روانه ساختند *

ذکر سال هفدهم از جلوس مطابق نهم جمادی الاولی سنه هزار و سي و یک هجری

در آغاز جشن این سال که مادهٔ شورش و فساد بود آصف خان را از اصل و اضافهٔ شش هزاری شش هزار سوار فرمودند - چهل هزار روپیه بزیدل خان ایلچي ایران مرحمت نمودند - مهابت خان را که از کابل بحضور رسیده بود باز بکابل مرخص فرمودند - اول اردي بهشت داخل کشمیر همیشه بهار گردیدند - دریں اوان بعرض رسید که شاه ایران بقصد تسخیر قندهار روانه گشته با فوج مقرری و لشکر کومکي خراسان و دیگر اطراف ایران فراهم مي آید - از شنیدن این خبر فرمان طلب شاه زادهٔ والا نژاد شاه جهان مصحوب زین العابدین نام بتاکید تمام روانه نمودند - و خبر نزدیک رسیدن شاه عباس بخراسان و قندهار برای تسخیر بیهم مي رسید و قلعه دار قندهار برای طلب کومک معروض میداشت - تا آنکه خبر ورود شاه به قندهار و به تسخیر در آوردن قلعه بی آنکه ایام محاصره بامتداد کشد بعرض رسید - و عرضهٔ داشت شاه جهان درجواب فرمان مصحوب زین العابدین نیز مشتمل بر اینکه این نیازمند مطابق حکم و مرضي از کشمیر به برهانپور بطریق یلغار فریب هزار کروه راه در اندک فرصت طي کرده رسیده با کمي جمعیت با چندان فوجهای دکهن مقابله و مقاتله نموده درمدت فرصت کم مخالفان را گوشمال داده ملک یکصد و بیست و پنج کرور دام رفته را بضرب تیغ جهان ستان و اقبال جهانگیري بتصرف آورده و بنجاه لک روپیه از نظام الملک بطریق پیشکش سابق بوصول آورده و ده لک روپیه

از رمیدداران این ملک حرمادة گرفته و خس و خاشا
مخالفان را در اندک مدتی رفت و روب واقعي دادة -
این مرید حیر خواه را برای مهم قندهار طلب فرمودا
بر استرضای خاطر عاطر بلا توقف از برهانپور آمدة عا
گردید ازانکه لشکر هنوز از یورشهای پیاپی دکهن بیاسو
بر شکال رسیدة و عبور لشکر از گل مالوا درین ایام حالي
بدست در نواح ماندو تا انقضای شدت بارش توقف نموا
ستارۀ سهیل طلوع نمود کوچ بکوچ خود را میرساند - اما الت
که چون این مهم عمدة پیش آمدة و با همچو شاة عباس که ا
یکه تاز مسهور است سروکار افتادة کارهای که ازو در تسخی
بلاد روم و توران و دیگر اطراف بظهور آمدة بران شاة حم ح
نیست برای مقابلۀ چنان نهنگ دریای غیرت که هم
جان دررکاب و راة ولي نعمت فدا نمودن سرمایۀ عبادت م
سر و سامان لائق و سرانجام شایسته و استقلال و اختیار تما
است - امیدوار است که صوبۀ پنجاب که سر راة قندهار
و برای آذوقۀ ما یحتاج لشکر که پیهم روانه نمایند د
عقیدت کیش دران ضلع صرور تحاگیر این نیازمند عنایت
رسیدة بعد عرض حکم شد که از صوبۀ پنجاب نیز
در اقطاع شاة ولي عهد مقرر نمایند *

درین زمان بدستیاري فلک شعبدة باز و روزگار ،
رنگ فساد تازة ریخته شد تفصیل این اجمال آنکه
ازین شاة جهان پرگنۀ دهول پور را در جاگیر خود درخوا

نظر بر حسن خدمت و اختیار خود و عنایات پادشاه پیش از رسیدن خبر پذیرائي دریا نام افغان را براي ضبط این محال تعین نموده بود و همان پرگنه قبل از رسیدن عرضه داشت شاه زاده بموجب تجویز نور جهان بیگم به تیول شهریار داماد بیگم مقرر گردیده - و شریف الملک نام از طرف شهریار بآن دیار رفته بتصرف خود آورده بعد رسیدن دریا بر سر دخل و عمل محال گفت و گو بجدال و قتال انجامید - و تیري از کمان فتنه جوي روزگار بر چشم شریف الملک رسید - بعد رسیدن خبر خمیر مایهٔ فساد باعث رنجش بیگم بدین ار پیش گردید - مادهٔ اصل نزاع آنکه چون درحضور حل و عقد امور خلافت باختیار نور محل بود ازانکه حب ریاست بای بیشتر مردان را چنان ازجا مي برد که پدر و پسر بر قطع شجر حیات هم دیگر سعي مي نمایند و درصورت ولی عهد بودن و روز بروز در استقلال شاه زادهٔ بلند اقبال افزودن یقین نور محل بود که بعد واقعهٔ ناگزیر پادشاه در اساس دولت او اختلال تمام بهم خواهد رسید - و دسا را دربارهٔ داماد محبت خاص مي داشت - بدین فکر فاسد افتادکه شهریار را بدین آورده درتربیت و استقلال او کوشد - و تا مقدور چنان سعي بکار برد که آخرکار سلطنت بر و قرار گیرد و دامن دولت کامرانی از چنگ او بیرون برود - درین باب جمعي از هواخواهان خود را بوعدها رفیق و معاون خود ساخته درباب مهم قندهار بسمي خاطر نشان حضرت مکاني نمود که باوجود بودن دیگر فرزندان شاه جهان را از راه دور که آنجا نیز مهام مهم ضروري درپیش است طلبیدن و بدین خدمت مامور

شهریار بی‌عدار و بیگم بودند اینکه در پیش آوردن رتبهٔ جاه
شهریار در ارتفاع عدار ملال و فراغ کوشدند - چون آصف
نسبت دامادی شاهزادهٔ ذوالاقتدار طرف دار شاه جهان ب
در افروختن نائرهٔ فساد از آتش ردهٔ عناد اهل غرض میان
و برادر نیز مادهٔ ملال خاطر بهم رسید - و آصف خان از را
دانائی مهر سکوت بر لب و زبان زده گوش بحرف هرزه
نداده وقت تدکار این کلمات خود را کنار می‌کشید - و اوص
بعد رسیدن حضور و رساندن عرصه داشت و بدعام هرچند س
مانده مرتب نگردید - و بدون نیل مقصود بر گردید - و از ی
مراجعت دکهن نام شاهزاده صادر شده بود او در جواب
نمود که یک بار بحضور رسیده بعرض حال و بی تقصیر
پرداخته بار بدانچه مامور گردد بعمل خواهد آورد این م
بر ابعی و عدم اطاعت خاطر نشان پادشاه نمودند و بعضی
هنگامه طلب مصلحت کار درین دانستند که چون مها
و آصف خان را با هم سوی مزاج است و دشمن دانا و
مزاج گرفته صاحب فوج است بحضور طلبیده همراه شاه را
مقرر نموده برای مقابلهٔ شاه جهان تعین باید نمود - و فرمان
بیگم بجهت طلب مهابت خان پیهم صادر گردید - و مهابت
پایهٔ عناد از عقل و دانائی دور محل تعجب بر تعجب می
چگونه با این همه جوهر شعور و غور در امور ملکی سر شتد
اندیشی را از دست داده باعث انتشار فساد در سواد هند
میخواهد عالمی را بشورش آرد - بلکه بگمان آنکه شاید این همه

ساختگي براي استيصال من باشد درقبول اين مهم دور از عقل تعلل مي نمود - و درجواب نوشت كه اگر براي برهم زدن دولت و آبروي شاه جهان كه احتمال خلل عظيم در سلطنت ميرود كمر بسته اند بايد كه آصف خان را از حضور خود جدا نمايند تا من حراست در آمدن نمايم - اين معني را بغر قبول نموده آصف خان را فرمودند كه بآگره رفته آنچه از خزانه طلا و نقرۀ غير مسكوك باشد و جنس جواهر تعرض نموده بحضور بيارد - و بمهابت خان حكم باطني بتاكيد تمام صادر شد كه پسر را در كابل گذاشته بحضور بيايد - و سلطان پرويز ۱۰ هزار سوار با محمد شريف وكيل براي مقابلۀ شاه جهان فرستاده طلب حضور نمودند - و درين ايام كه مزاج پادشاه از علتۀ آزار ضيق النفس بحال نبود مكرر حكم براي مراجعت شاه جهان بدكهن رفت بعذر و التماس آنكه بدون رسيدن حضور و ديدن قدم مبارك حقيقي كه مدعيان صاحب غرض بمن رسانده اند برخود گوارا نمي توانم نمود معاودت نمي نمود - و نور محل باتفاق واقعه طلبان هنگامه جو دلايل اثبات دعوي و سركشي شاه جهان بعرض مي رساند - و ملال بر ملال خاطر پادشاه مي آورد - لهذا موسوي خان را كه درسخن شناسي و زبان فهمي بي نظير بود نزد آن گوهر درج سلطنت روانه ساختند و پيغامهاي مشفقانۀ نصيحت آميز نمودند و فرمودند - ارادۀ ظاهري و باطني شاه زاده را واقف گشته زود مراجعت نمايد - درين ضمن مهابت خان بحضور رسيده ملازمت نمود - در همين اوان عرضه داشت اعتبار خان كه از منصوبان نور محل در آگره بود رسيد - مشتمل بر آنكه شاه جهان با مصالح بغي از ماندو

گذشته و نوشتهٔ آصف خان نیز با عریضهٔ داروغهٔ خزانه و دیوان معروض گردید - که درین هنگامهٔ احضار مساف امرا درآوردن خزانه از قلعهٔ آگره مصلحت ندست - و ذکر بعضي ورزیدن شاه جهان که در گوشه و کنار بایما و اشاره بود در هر کوچه و بازار و محافل آشکارا انتشار یافت - و بعد رسیدن موسوی خان نزد شاه جهان باتفاق قاضي عبد العزیز در جواب آورد و زبانی التماس نمود مضمون آنکه آرزوی غلام بي تقصیر همین است که غبار ملالي که بسعي واقعه طلبان فتنه جو و کم توجهی بیگم بر خاطر عاطر جا گرفته بآب اظهار عقیدت شسته گردد - و پردهٔ ادب و آزرم از میان برداشته نگردد - و جاگیرهای مرا بحال فرمایند - و الا یکبار بحضور رسیده بعد حصول سعادت قدمبوس عرض حال و بي تقصیري خود نمایم مطلب دیگر ندارم - فائده نه بخشید - و قاضي عبد العزیز فرستادهٔ شاه جهان را بار عرض نداده حوالهٔ مهابت خان نمودند - درین هنگامه ارباب عرض بوساطت مهابت خان بعرض رسانیدند که محرم خواجه سرا و خلیل بیگ و فدائي خان مدبر ترک و ذوالقدر خان معروف معتقد خان وکیل با شاه جهان مراسلات درمیان دارند - اگرچه مهابت خان برای قتل هرپنج بعرمصلحت داد اما فدائي خان و ذو القدر خان قسم کلام الله را شفیع بي تقصیري خود ساخته از قتل نجات یافته محبوس گردیدند - دیگران را حکم کشتن فرمودند - و جهت مکاني کوچ بکوچ متوجه دار الخلافت گردیدند - و خان جهان و دیگر امیران از جا بجا بموجب طلب بحضور رسیدند - حکم شد که داور بخش جانگیر ارشاه زاده

ولي‌عهد تعیدرنموده بشهریار و دیگران تنخواه نمایند - و عبدالله خان نیز با جمعي از سادات بارهه از نزد شاه زاده برخاسته بموجب حکم بحضور رسید - و فوج برای مقابلهٔ شاه باغی بسرداري عبدالله خان بطریق هراول سلطان پرویز تعین فرمودند - و تا رسیدن پادشاه بدهلی آصف خان و نوازش خان پسر سعید خان با راجهاي نامدار و امراي ذو الاقتدار دیگر از اطراف رسیده ملازمت نمودند - بعده حذر تعین فوج به شاه جهان رسید خواست از فوج جدا شده خزینه خودرا بخدمت پدر رسانده عذر تهمت خواسته پردهٔ حجاب از میان بردارد - باز بسبب برخاستن غبار فساد ز باد چند هزار سوار بسرداري داراب خان و راجه بکرماجیت و راجه بهیم براي احتیاط سرراه عبد الله خان گذاشته خود متوجه دکهن گردید •

ذکر سال هیجدهم از جلوس و جشن نو روز جهان افروز

مطابق بستم جمادی‌الاولی سنه هزار سي و دو هجري

چون تهیهٔ بزم جشن سال هژدهم جلوس سنه هزار و سي و دو [۱۰۳۲] هجري بزم مبدل گشت و بعرض رسید که شاه جهان از شنیدن مقید گردیدن قاضي عبد العزیز و تعین افواج فوج براي مقابل عبد الله خان گذاشته خود براه غیر شارع روانهٔ دکهن گردید - به تجویز بیگم عبد الله خان را با خواجه ابو الحسن و لشکر خان و نوازش خان و دیگر امرا که مجموع بیست و پنج هزار سوار طومار فوج بندي شد تعین فرمودند - بعده‌که فوجها در سرحد مالوا مقابل بهم رسیدند همین که صف کارزار بیاراست هنوز صداي داروگیر بلند نشده بود که عبد الله خان با فوج خود برآمده بلشکر شاه جهان

پدوست - نکرماحدست که هراول بود نحوشوقتي آنکه اس مرد، را
حود ندارات خان رساند عدان را معطوف داشته عبد الله حان را
بحاي خود قائم نمود - دریں آن گولي تفنگ از عیب بدو رسید و
ار اسپ افتاد - بارحود آنکه دست کسته شد ن راحه که ماحدرت
و پیوستن عبد الله حان بلسکر شاه جهان انتظام هردو فوج ار هم
کسدحت باز ار سرداران طرف شاه جهان تردد نمایان درحملهٔ اول
نطهور آمد - و از مردم لشکر با شاهي ربردست حدا شیر حمله
باجمعي ار سادات بکارآمدند و سید هاشم بارهه حم بر داشته دستگیر
گردید - و رور هر دو لسکر ار هم حدا گستد متعرق گردیدند چون
مهابت حان قبل ار رسیدن حبر هزیمت شاه جهان ار ره تدبیر
و تدویر ار قاضي عبد العزیز بشاه جهان دو بسانیده ... مستدل
بر ننکه پادشاه مي فرمودند که مهابت حان را مقرر نموده همین که
خدر معاودت شاه زاده بدکهن برسد بحال جاگیر بدستور سابق
بحال مي نمائیم - و شقه بمهر حاص فرمان دستور نیر بدین مضمون
صادر گردید - شاه جهان که اصلا دل نهاد مساد نبود، و پیش ار ورود
نوشتجات متوجه دکهن گردیده بود - هرچند اعتماد بر گفتد و نوشتهٔ
مدعیان دولت نداشت و مقابله و مقاتله با پدر کفر مي دانست
برای اثبات حجت بطریق استعجال در طي مسافت مراجعت
کوشیده در جواب اظهار اطاعت امر معروض داشت و بموجب
تکلیف نور محل و هنگامه طلبان دیگر پادشاه بعد رسیدن دهلي
متوجه اجمیر گردیدند - و دریں اوان شاه زاده پرویز بحضور رسید -
در بدو معروض گردید که مدرا بدیع الزمان بسر مدرا شاه رخ که

در احمد آباد در سر جاگیر بود اولدوان عامل درو تاخته بقتل رسانیدند - فرمودند تاتلان را بی جاگیر ساخته محبوس سازند - و حکم نمودند که شاه زاده پرویز را ۸۰ هزاولي و اتاليقي مهابت خان و جمعي دیگر از امرا بتعاقب شاه جهان تعین نمایند بیست لک روپیه برای سپاه مع عنایات دیگر مرحمت نموده مرخص ساختند - داور بخش پسر خسرو را از تغیدر شاه جهان صوبهٔ احمد آباد باتالیقي خان اعظم مقرر و مرخص فرمودند - و آصف خان را صوبه دار بنگاله نمودند - اعتبار خان که در اهتمام برج و بارهٔ قلعهٔ آگره پرداخته بود بوسیلهٔ دوز محل از اصل و اضافه شش هزاري نمودند - درین سال والدهٔ ماجدهٔ حضرت مکاني از بن تنگنای سرای فاني بروضهٔ جاوداني شتافت - در بنولا بعرض رسید که میان عبدالله خان و صفي خان دیوان احمد آباد محاربهٔ عرب رو داد و عبد الله خان هزیمت یافت تفصیل این اجمال آنکه چون شاه جهان نیابت صوبه داري احمد آباد از انتقال راجه بکرماجیت بنام عبد الله خان مقرر نموده بود رسیدن وفادار نام خواجه سرا نائب عبد الله خان باحمد آباد که حکم روانه نمودن کهتر داس منصوب کردهٔ بکرماجیت مع خزانهٔ احمد آباد و تخت مرصع و پرتلهٔ الماس که حسب فرمودهٔ شاه جهان برای ارسال حضور تیار نموده بودند نزد شاه جهان با خود آورده بود و صفي خان دیوان احمد آباد منصوب کردهٔ پادشاه که همرکاب شاه جهان می شد و بنام او در شاه جهان در باب روانه نمودن تخت و پرتلهٔ مع خزانه حکم فرستاده بودند نظر بر بعي وزریدن شاه جهان و مدویت

خود در خدمت ولي نعمت ناهر خان نام و دیگر مردم نامي متعینهٔ احمد آباد خفیه با خود رفیق و همراه ساخته بشهرت روانه شدن نزد شاه زاده از احمد آباد بر آمده بفراهم آوردن جمیعت پرداخت محمد صالح نام که صاحب فوج و از فدویان شاه جهان بود برین اراده مطلع گشته کهنر داس را اطلاع داده با هم اتفاق نموده خزانهٔ ده لک روپیه اشرفي و پرتلهٔ مرصع با خود گرفته مادر برهمراه گرفتن تحت نگسته تا خبر یافتن صفي خان نزد شاه جهان روانه گردید - صفي خان بمدد تدبیر و دیگر امرا عامل بشهر در آمده وفادار نائب عبد الله خان را بدست آورده تحت مرصع را شکسته طلاي آن را با زر خزانه که داشت و توانست بهم رسانده بسپاه داده به نسق شهر از طرف پادشاه پرداخت عبد الله خان خبر یافته از شاه جهان رخصت خواسته از غرور شجاعت و بنظر نیاوردن صفي خان محتاج بکومک و فراهم آوردن لشکر نگشته بطریق ایلغار تاخته خود را تا بروده چهل کروهي احمد آباد رسانده و ندانست که خمار غرور ندامت است و گفته اند • ع •

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

صفي خان باتفاق ناهر خان با جمعي که داشت از احمد آباد بر آمده تا بروده باستقبال عبد الله خان شتافت - و بعد شکست که بر فوج عبد الله خان افتاد و دو دفعه باهم کار زار نمودند و هر بار عبد الله خان هزیمت یافت - صفي خان تا سلطان پور تعاقب نموده تمام لشکر خصم را بتاراج در آورد - و عبد الله خان خود را بحال تباه نزد شاه جهان رساند - و صفي

خان حقیقت بحضور معروض داشت - بعد عرض صفي خان را که هفت صدي بود سه هزاري نموده مخاطب بسیف خان فرمودند - و باقرخان را نیز از نهصدي سه هزاري نمودند - رهي خواهش الهي که عبدالله خان بآن شهرت شجاعت که از آوازه نام او شیر در بیشه آرام نمي گرفت - از صفي خان که چندان سرو سامان نداشت و عدم و وجود او نزد عبد الله خان مساوي بود چنان هزیمت فاحش یابد و باعث مزید آبرو و ترقي صفي خان گردد - و اغلب که این از اثر شآمت آن باشد که باوجود از نمک پروردها و بدست آوردهای حضرت مکاني بودن و بروقت کار زار بفوج شاه جهان پیوستن چنین نتیجه بخشید - القصه بعده که شاه جهان از ماندو گذشته خدر تعین شدن و روانه گردیدن سلطان پرویز و کشته شدن بکرماجیت شنید رستم خان را که از نمک پروردهاي قدیم شاه جهان گفته مي شد - و از سه بیستي بپایهٔ پنجهزاري رسانده بود با جمعي از امرا سد راه هراول فوج بادشاهي تعین نمود - رستم خان قبل از رسیدن افواج سلطان پرویز در نامه و پیام با مهابت خان ساخته بدو پیوست - باقي فوج و سرداران خود را نزد شاه جهان رسانیدند - و شاه جهان از گذر اکبر پور عبور نموده کشتیها جمع ساخته پر از کاه و هیمه نموده سوخت - و سرداران ملاح را مقید ساخته با خود گرفت - و بیرم بیگ بخشي را بر سر آب که ایام برشگال رسیده بود با جمعي از فوج نگاه داشت - و خود را به برهان پور رساند - نزدیک برهان پور که رسیدند قلعهٔ آسیر را بتدبیر و مقصوبهٔ سلطاني بتصرف آورده

راجه گوپال سنگه را بقلعه داري آنجا مقرر ساختند - د
خان خانان که بمهابت خان نوشته درآن این
نموده بود

صد کس بنظر نگاه میداریدم • ور نه بپریدهمي راي

بدست یکي از ملازمان شاهي افتاده از نظر شاهجهان
بعد مطالعه خان خانان را طلبیده بدست او دادند - چو
خجالت که برچهرهٔ حال او پیدا گشت جواب دیگ
فرمودند که با پسران متصل دولتخانه نظر بند باشند و
حال او که گفته اند

مرن مال بد کاورد حال بد

همان صد نفر برو نگهبان مقرر ساختند - و بعضي خ
را باسباب زیادتي در قلعهٔ آسیر گذاشته درصدد جواي
دائره فرمودند - چون سلطان پرویز و مهابت خان کش
کشتي موجود نیافتند و دریا در طغیان و گذرها بند ،
مهابت خان به تحر فکر و تدبیر فرو رفته ازراه مد
بخان خانان بارجود اطلاع بدنام و نظربند گشتن او حد
که ازان سوي ساختگي نماید - و صحبه نطي بد دست
نگردد - و دران درج نمود که برعاي طاهر و ه
شاهزاده جهان و جهانیان را سواي طاعت بد و ربع
دیگر منظور نیست و مدعیان درات که برهمکار گشته
بازارخود درین درهم انداخته استفاده بحراي ا
رسید من اگرچه درآمدن محروم اما در اصلاح -

باعث امیدست خلق الله باشد کوشیدن در خود و همه مسلمانان واجب میدانم - اگر خاطر نشان شاهزادهٔ بلند اقبال نموده یکي از معتقدان هواخواه معامله فهم را بفرستند که بعضی مذکورات باهم درمیان آورده در دفع نائرهٔ فساد و عناد که پاي قتال و جدال از میان برخیزد فیما بین پدر و پسر زاده از سادق آمیزش بمیان آید و نور محل هم بادم گسته راضی گردد و جاگیرات شاه جوان بحت باضافهٔ آن بحال ماند بهتر خواهد بود - و ازین معني کلمات صلح آمیز بکمالست قسم و پیمان کلام ایزد میان اسفار دران بذکر در آورد - و چندان تدبیر و تدویر بکار برد که آن خط بدست شاه جهان افتاد و بمطالعهٔ خاص درآمد - شاه جهان که خواهان اصلاح کار و رفع فتنه بود ادعای مهابت خان را موافق خواهش خود دانسته برای حجابست و وکالت این کار نه از خان خانان دیگري را ندانسته او را استمالت نموده قسم کلام الهي را کفیل پیمان آورده هر دو پسر او را نزد خود نگاهداشته نزد مهابت خان روانه نموده مقرر فرمودند که خان خانان این طرف آب مانده بنای عهد و قرار استوار سازد - بعده که خان خانان نزدیک بآب گذر اکبر پور رسید و میان مردم خبر صلح انتشار یافت مردم بیرم بیگ که در معبرها براي محافظت مقرر بودند از شنیدن خبر مصالح خاطر جمعي حاصل نموده در بندوبست گذرها سهل انکاري نمودند - و بعد فرود آمدن خان خانان و بمیان آمدن رسل و رسائل صلح مهابت خان وقت آخر شب فرمود که یک طرف آب جمعي از مردم بازار و سواران باکاه نامشغل و صداي تفنگ و آواز دار و گیر آثار ترددد عبور بظهور آرند - و فوج نمرم دگ

را بآن طرف کسند و از جانب دیگر چهار پنج هزار سوار جاندار سر اسپان دریا تاز سوار شده از دو سه جا که آب کم تحقیق کرده بود خود را بآب زدند و تا مردم بدرم دیگ بر خود جنبیدن و بقصد مقابل و سد راه گزیدن بواهم آمدن دو سه موج مهابت خان از آب گذشته خود را بجان جانان رسانیدند - و سر رشتهٔ اختیار تردد بدست بیرم بیگ نماند - و راه برهانپور اختیار نمود - و خان جانان نظر بر مادوی وقت قسم کلام الله را از خوردنی هر روزه تصور نموده باخورده انگاشته با فوج مهابت خان ملحق گشت - شاه دریا دل ازین خبر آگاهی یافته در توقف برهان پور مصلحت ندانسته سراسیمه وار از راه گلکنده بقصد ملک بنگاله اختیار نموده از شدت باران و طغیان آبها کوچ بکوچ روانه شد - اکثر از نوکران شاهی و بادشاهی ترک رفاقت نموده به مهابت خان و لشکر سلطان پرویز پیوستند - و سلطان پرویز خبر شنیده بطریق استعجال از آب گذشته کارخانجات را گذاشته خود را بدرهان پور رسانیده چند منزل دیگر تا سرحد برار تعاقب نموده به برهانپور مراجعت نمود - جنت مکانی در هر یمت شاه جهان اطلاع یافته بارهٔ مطمئن خاطر گشته چون از گرمای دار الخلافت و نا موافقت هوای اطراف دهلی خاطر نفرت داشت و بمزاج آب وهوای کشمیر موافقت نموده بود باوجود تفرقهٔ خاطر اوائل آذر ماه الهی عنان توجه اطراف کشمیر بهشت نظیر معطوف داشتند - و درین وقت بودن آصف خان بسبب هوا خواهی شاه جهان در بنگاله خلاف مصلحت دانسته طلب حضور نمودند - و بعرض رسید که شاه جهان بعده که بسرحد

گلکنده رسید قطب الملک خدمتکاري در فرستادن هدايا و تحف و گرداندن از سرحد خود بجا آورد - و نیز معروض گردید که از جملهٔ مردم عمده که ترک رفاقت شاه جهان نموده بودند محمد جعفر پسر افضل خان دیوان بعد رسیدن نزدیک تعلقهٔ تلنگانه مع مریدان جدا شد و براي تسلي نمودن و برگرداندن او سید جعفر نام را با جمعی تعین نمود بعده که هر دو بهم دیگر رسیدند و افسون سید جعفر براي برگرداندن محمد جعفر موثر نگردید میان هر دو کار بقتال انجامید و از هرکدام نبرد بهادرانه بظهور آمد و هر دو از دست همدیگر کشته گردیدند *

ذکر سال نوزدهم از جلوس جهانگیري مطابق بیست و نهم جمادی الاولی سنه هزار و سی و سه هجري

بعده که خبر رفتن شاه جهان بسمت بنگاله بتحقیق پیوست بنام پرویز حکم صادر فرمودند که بعد فراغ بند وبست دکهن خود را بتعاقب شاه جهان به بنگاله رساند و خان جهان لودی را در آگره گذاشتند و فرمودند هرطرف که کار افتد گوش برآواز و چشم براه حکم باشد - سلطان پرویز بعد رسیدن فرمان بتعاقب شاه جهان به تهیهٔ روانه شدن سمت شرقي پرداخته وقت کوچ مقرر نمودند که مهابت خان چند روز براي نسق دکهن در برهان پور مانده زود خود را در مقامات مابین سرحد حیدر آباد برساند - مهابت خان قاضي عبدالعزیز شاهي را که در قید داشت مردکار دانسته از قید برآورده مستمال ساخته نزد عادل خان روانه نمود - و قاضي خدمت را بسیار بآئین شایسته بجا آورده پیغامهای عنایت آمیز مشفقانه

رسانده عادل خان را زیاده از سابق مطیع و منقاد ساخت - و قرار یافت که ملا محمد لاري که مدار علیه و فهمیده کار و شجاع نامدار بیجا پور گفته می شد با پنج هزار سوار آمده مهابت خان را دیده تا خاطر جمع از فساد شاه جهان در برهانپور مقرري نماند - و نوشته ملک عنبر مصحوب علي شیر نام مشتمل برین مضمون رسید که اگر تا رفع فساد بند و بست دکهن حواله غلام نمایند تعهد میدهم که اگر قصور در مقدمهٔ ملکي رو دهد جواب آن بعهدهٔ خود لازم دانم - مهابت خان نسق دکهن باختیار ملک عنبر گذاشتن صلاح کار ندانست و به بند و بست اطراف پرداخته جا بجا تهانه نشاند - چون سلطان پرویز از شنیدن رسیدن ملا محمد لاري بدرونها مقام نموده بود بعد آمدن ملا محمد که مبلغها از نقد و جواهر و جنس امتعه و غیره بملا محمد از طرف مهابت خان رعایة بعمل آمد همراه برده ملازمت شاه زاده پرویز فرموده پنجاه هزار روپیه و فیل و شمشیر و خلعت از طرف شاه زاده دهانید و حکومت برهانپور به پسر مکندرای مقرر نموده جادو راي را با آدي رام و جمعي دیگر کومک همراه پسر مکند راي تعین نموده بعد همراه گرفتن پسر ملا محمد لاري و پسر جادو راي و برادر آدي رام را بطریق یرغمال که به هندوي اول گویند پسر مکند راي را به تبعیت ملا محمد سفارش نمود - نام بردها را در برهانپور گذاشته حقیقت بحضور معروض داشته مرحله پیماي سمت ملک شرقي گردید - بالجمله بعد ورود موکب شاه جهان بملک بنگاله جنگهائي که با ابراهیم خان صوبه دار که خالوی نور محل مي شد و مرد معتدر

بود و ديگر منصوبان پادشاهي روداد و مردم نامي از هردوطرف كشته و زخمي و اسير گرديدند - و خزانهاى اندوختهٔ چندين سال پادشاهي و امرا به حادثهٔ تاراج رفت و بتصرف شاه جهان درآمد - اگر خواهد مفصل بربان خامه دهد موجب تطويل كلام است - مجمل مي‌نگارد كه از روى نوشتهٔ اخبار نويسان بعرض رسيد كه بعد رسيدن شاه جهان بطرف صلع بهار و حصار مردمان ابراهيم خان صوبه دار و احمد بيگ برادرزادهٔ او ومحمد صالح خانجا درتعلقهاى خود ثبات قدم ورزيده ترددهاى مردانه و كارزارهاى رستمانه بظهور آوردند - باوجود پيغامهاى لطف‌آميز شاه جهان بابراهيم خان كه در رفتن حصور و رواسب و متابعت بانواع اميدوارى و دلدهى مختار ساخت ابراهيم خان ازراه بدولت پاس نمك و بندگي‌قديم را ازدست نداده در جان و مال نثار نمودن براه ولي نعمت سرمايهٔ آبروى خود دانست - و بعد تردد و كوشش بهادرانه كه اكثر همرهان او بكار آمدند و بعضي فرار ورزيدند و دو سه دفعه بمقابله و مقاتلهٔ عظيم پرداخت كار بجائي رسيد كه بعضي از هواخواهان ابراهيم خان جلوي اسپ اورا گرفته خواستند ازان‌معركه برآرند راضي‌نشده مآل كار نقد حيات باخزانهٔ سي لك روپيه و جواهر كه داشت در كار پادشاه نثار نمود - و محمد صالح و احمد بيگ بعد زخمي شدن و سررشتهٔ اختيار از دست رفتن معروف عبد الله خان شاه جهان را ديدند - و سواى فيلان و كار خانجات امراى پادشاهى زر بسيار طلا و نقره آلات و جواهر وافر كه از زر و مال جاگيرداران ديگر فراهم آورده بودند بتصرف متصديان شاه جهان آمد - كه آخر دست

بدست ایشان جا هم بحادثهٔ تاراج رفت چنانچه عنقریب باحاطهٔ
تحریر خواهد در آمد - و نیز معروض گردید که داراب خان پسر خان
خانان که لعاقبت آن روز در قید بود شاه جهان اورا از قید
بر آورده بعد قسمهای شدید که ازو گرفت صوبه دار بنگاله ساخته
زن و فرزندان اورا و خان خانان را نزد خود نگاه داشت - و راجه
بهیم را طرف پتنه برای بند و بست روانه ساخت و خود نیز
بعد از فراغ نسق اطراف متوجه پتنه شد - مخلص خان و غیره که
از طرف سلطان پرویز در پتنه بودند قبل از رسیدن راجه بهیم
استقامت نورزیده بی آنکه کار بکارزار افتد ملک و خزانه را حوالهٔ
راجه بهیم نمودند - بعده که شاه جهان وارد پتنه گردید همه
منصبداران و حکام آنطرف رجوع آورده مطیع و منقاد گردیدند
و سید مبارک قلعه دار رهتاس هراس خورده کلید قلعه را باخود
گرفته آمده ملازمت نمود *

کلمهٔ چند از وسعت و خصوصیات قلعهٔ مذکور موافق نگاشته
میر محمد امین عرف میرزا امینا مولف ده سالهٔ شاه جهان
نامه بزبان قلم می دهد - قلعهٔ رهتاس سمت غربی بهار پتنه
بر فراز کوهی که سر به بنگاله کشیده واقع شده دورش از پائین
شانزده کروه و محیط قلعه دوازده کروه جریبی است چهارده دروازه
دارد که بعد تسخیر شاه چهار دروازه مفتوح می باشد و مابین
دو دروازه قریه آباد است و سه چشمهٔ سرشار دران قلعه مدام جاریست
و سه تالاب چشمه خیز دارد که همیشه مالامال از آب زلالست
و از کشت و زراعت مواضع اندرون قلعه چندان غله حاصل

مي شود كه ساكنان آن جا محتاج بذخيرهٔ بيرون نيستند هم چنان از وفور كاه و بسياري چراگاه كه اگر سالها كار بمحاصره افتد محصوران آن قلعه از طرف غله و كاه و علف مستغني اند - راجه مان سنگه در ايام صوبه داري خود عمارتهای عالي و باغ روح بخش و نشيمنهای دلكشا دران قلعه احداث نموده الحاصل قلعهٔ بدين وسعت و رفعت و استواري و فراواني ادويه شايد در تمام دكهن كه هشتاد و نود قلعهٔ نامي دارد يك دو قلعه يافته شود يافته - كوتاهي سخن عبد الله خان را بائه داس و ديگر اعيان را بارده رواده ساخته خود چند روز در تهته مانده بعده بيرم بيگ را در تهته گذاشته پيشتر متوجه شدند *

الحال فقرهٔ چند از سوانح دكهن بتحرير مي آرد - چون عنبر و عادل خان باهم نزاع موروثي داشتند و هركدام وقت ورود سلطان پرويز در برهانپور چنانچه بگذارش آمده خواهش سپردن بندوبست دكهن بعهدهٔ خود نمودند و ملك عنبر نسبت وا گذاشتن اختيار بعادل خان ملال خاطر بهم رسانده در ايام فتور و آشوب آنچه مال و عيال نظام الملكي بود از كهركي بقلعهٔ دولت آباد فرستاد خود براي وصول زر ذمهٔ قطب الملك كه هرسال بنظام الملك مي رساند طرف گلكنده و بيدهار روانه گرديد وجه مقرري هرسال را از قطب الملك بوصول در آورده مراجعت نموده به بيدر رسيده مردم عادل خان را كه دران جا بودند هزيمت داده بيدر را تاخته خود را به بيجاپور برسر عادل خان رساند - چون فوج عادل خان همراه ملا محمد لاري به برهانپور رفته

بود صوبه در برآمدن از بیجاپور ندیده محصور گردیده نوشتجات مع دو دکهنی سخن دان نزد ملا محمد و سربلند رای صوبه‌دار برهانپور فرستاده بهمه منصوبان پادشاهی مشتمل برای طلب فوج و کومک نوشت و درج نمود که این غلام سیه فام برهمن روز آورده چشم آن دارم که همه بنده هاي پادشاهي در امداد و معاونت می کوشند - درین اوان عنبر اطلاع یافته او نیز به سربلند رای و دیگر همراهان او نوشت که من هم از غلامان درگاه ملک جاه بادشاهم میان من و عادل خان عداوت قدیم است و مدام با من بد عهدی و تعدی مي نماید مرا بسمت بهیچ یک از سگان آستان پادشاه خصومت و نزاع نیست مرا باو و اورا بمن وا گذارید - چون مهابت خان وقت رفتن سربلند رای‌را باطاعت و تبعیت ملا محمد لاری سفارش زیاده نموده بود همه متعینهٔ خود را برفاقت ملا محمد لاری روانهٔ بیجاپور نمود - و خنجرخان قلعه دار احمد نگر که از شجاعان مشهور بود نیز خود را بمدد عادل خان و رفاقت فوج پادشاهی رسانده بعده که فوجها نزدیک بیجاپور رسیدند عنبر چون ظلمت آخر شب از حوالی بیجاپور رو بفرار آورد و بفکر تلافی و منصوبه بازی پرداخت و لشکر پادشاهی و ملا محمد عالب آمده تعاقب نموده امان و فرصت نمي دادند - هرطرفی که عنبر رو مي آورد مي تاختند و او بعجز بیس آمده پیهم عریضهٔ مشتمل برالتماس عفو تقصیر کرده و با کرده مي فرستاد - تا آنکه بمیدان حوالي احمد نگر رسیده میدان قابو براي جنگ بدست آورده صف کارزار بیاراست - و زم طلبان هر دو طرف با فوجهاي آراسته

و فیلان جنگی مست و توپخانهٔ جهان سوز بمقابل پرداخته نخست میان مردم عادل خان و عنبر جنگ آغاز شد - و فوج حبشی بهیئت مجموعی چون بلای سیاه بر لشکر ملا محمد یورش نمود - و حملهای یکه تاز بریکدیگر آوردند درین ضمن گولهٔ قضا بر ملا محمد خورد و از اسپ برگردیدن او و هزیمت خوردن لشکر همان بود همه سرداران فوج بادشاهی و بیجا پور عنان برعنان راه فرار اختیار نمودند - درین حالت فوج تازه که بمدد عنبر رسیده بقصد عقب فوج هزیمت خورده خودرا رسانیده بود بدان انبوه مغلوب دو چار شد - و از یک طرف فوج عنبر تاخت آورده سوای آنچه از سوار و پیادهٔ بی شمار زیر تیغ آمد پنج امیر و نوکران عمدهٔ بادشاهی و عادل خانی دستگیر گردیدند - وجهانگیر خان قلعه دار احمد نگر زخم برداشته جان بسلامت بدر برده خود را بقلعه رساند - از جملهٔ امرای که مقید گردیده بودند فولاد خان را که از نوکران عمدهٔ بیجا پور بود و با عنبر عداوت همچشمی داشت زیر تیغ بیدریغ آورد - باقی امرا را بطوق و زنجیر در آورده بالای قلعهٔ دولت آباد فرستاد - و بروایتی گویند ملک عنبر امرای دستگیر گشته را فرمود که نزد او بسته حاضر آوردند - امرای بادشاهی را جدا نموده مخاطب و معاتب ساخته گفت که بی آنکه از شما ترددی ظاهر شود یا یکی از شمایان کشته و زخمی گردد بمحض کشته شدن یکی از نوکران بیجاپور که راه فرار اختیار نمودند کجا این شرط پاس نام و ننگ خود و حق نمک آقا بود که بظهور آوردند - بعده فرمود که هر یکی را روبروی او صد کهره (؟) بزنند ازان میان اول شخصی را که برای کهره

ردن آوردند شاعري بود لطیفه گو بادصدي منصب داشت همین
که خواستند او را کپره زنند بعریاد آمده گفت که شنیده بودم ملک
عنبر عدالت بیشه و منصف است اما غلط بوده والا کجا شرط
عدالت است جمعي که دولت دو هزاری سه هزاري داشته باشند
جرمانه آنها صد کپره باشد منکه پادصدی باشم بهمان جرمانه
معاتب گردم - عنبر را این سخن خوش آمد و کپره زدن موقوف نمود -
بعده بتاخت و تاراج ملک عادل خان برداخته قلعه شعله پور
(شولاپور) که از ابتدا همان قلعه مایهٔ نزاع ملکي گردیده بود تاراج نموده
احسام آنجا را زیرتیغ آورده از بندوبست آن طرف خاطر جمعي حاصل
کرده متوجه تاخت ملک بادشاهي گشته و تا ملکه پور وتواح برهانپور
آثار آبادي نگذاشت - چون این خبر ملال اثر بعرض خدیو زمان رسید
باعث کمال کدورت خاطر عاطر گردید - بعد از فراغ سیر لالهٔ زار
کشمیر عنان توجه طرف لاهور معطوف فرمودند *

باز بذکر سلطان پرویز و مهابت خان عنان خامه را معطوف
میسازد - بعده که شاهزاده پرویز روانه بنگاله مي شد چون
از طرف خان خانان بسبب بودن فرزندان او در خدمت
شاه جهان خاطر جمع نبود و صدمهٔ بدولهٔ او که درعقد شاه زاده
دانیال آمده بود و در مقدمات مالي و ملکي از جملهٔ بسای
صاحب راي و با تدبیر گفته مي شد فرمود که خان خانان را
با همه تبعه و لحقهٔ ذوالاقتدار او نزدیک خیمهٔ خاص نظربند
نگهدارند - ازان میان میان مهم علام صاحب مدار خان خانان که
در شجاعت و رای صیانت و اختیار کار وبار زبان زد خاص و عام بود

از راه جوهر غيرت تن بدان جهت ويد بداده بجنگ كمر بسته مع پسران و همراهان كشته گرديد - بعد رسيدن بسرحد بنگاله نوشتجات مهابت خان با حكام شاه زاده مشتمل بر وعده و وعيد تهديد آميز و ترك اطاعت و اعانت و رواوب شاه جهان بنام زمينداران و حكام پادشاهي رسيد - و تمهيدات و تدبيرات ديگر از مهابت خان بكار رفت - سلسلهٔ نسق و بندوبست شاه جهان برهم خورد - و زمينداران صاحب نواره و كشتي جنگي كه بعضي محصور از قصهٔ اقتدار متصديان شاه جهان در آمده بودند و جمعي كه برضا و رغبت اطاعت شاه والاقدر را سرمايهٔ سعادت ميدانستند بيشتري از تمهيدات و تهديدات مهابت خان و احكام پادشاهي از اردو گريختند - و ملاحان از بالاي كشتيها خود را بدريا انداخته فرار نمودند - از آنكه مدار زيست سكنه و لشكر آن ملك و رسيدن رسد غله و همه ماكولات و ملبوسات و ترد د جنگ بر نواره و كشتي است و تمام عملهٔ كشتي بلشكر سلطان پرويز پيوستند عرصه بر لشكر شاه جهان بمرتبه تنگ گرديد كه بي آنكه پاي جنگ و كار زار بميان آيد جوق جوق سپاه و كاسبان بازار بر خاسته رفتند - و از جملهٔ سي چهل هزار سوار كه با شاه‌جهان فراهم آمده بودند ده هزار سوار كه بيشتر ازانها بغير فكر فرار نبودند نماندند - و اتفاق نزول لشكر در جنگل پر از اشجار خار دار واقع شد - شاه جهان ناچار گشته فرمود كه چار ديواري گرد لشكر كشيدند - و راه رسيدن غله بالكل مسدود گرديد تا آنكه فوج سلطان پرويز مقابل رسيده اطراف را محاصره نمود - بعد گذشتن چند روز در محاصره كه روز بروز حال لشكر تباه مي

گردید و باقی سپاه دل بکار زار نمیداد بلکه سرداران عمده نیز تن بطرح جنگ انداختن نداده می خواستند بصلح و مدارات پیش آیند - راجه بهیم و شیرخان تهوری را کار فرموده مقابل فوج شاه زاده پرویز برآمده خود را به توپ خانهٔ آتش بار پروانه وار زده جنگ مردانه و تردد رستمانه‌که بشرح و بیان نیاید نمودند - خصوص راجه بهیم بدست خودشمشیر زبان مع همراهان جاندار یکه تاز صف فوج را از هم دریده خود را تا غول سلطان پرویز رساند - و دربین مابین هرکه مقابل او آمد به شمشیر و سنان از پا در آورده تارسیدن مقابل سلطان پرویز چندین امیر و مبارز نامی را از خانهٔ زین برزمین سر نگون ساخت - و نزدیک بود که فوج چهل هزار سوار بادشاهی برهم خورد - مهابت خان فرمود که فیل مست مقابل او آوردند راجه بهیم و شیرخان با جمعی از راجپوتان بران بلای سیاه حمله آورده بضرب های شمشیر و برچهی خرطوم او را انداختند و فیل را خوابانیدند - و هر بار که بر فلب گاه لشکر حملهٔ رستمانه می آورد بی اختیار صدای آفرین از هردو لشکر بلند آوازه می گردید - تا آخرکار مهابت خان خود باچندی از بهادران نامدار مقابل او آمد - راجه بهیم باوجود برداشتن زخمهای کاری هم نبرد مهابت خان گردیده بعدتردد بهادرانه از اسب افتاد - بعده که بقصد بریدن سر او نزدیک او رسیدند بار دیگر جوهر غیرت بر خاسته حریف خود را دریافته‌کار او ساخته تادم واپسین شمشیر از دست نینداخت - و شیرخان نیز با جمعی از راجپوتان دیگر شرط عبودیت و جان بازی بتقدیم رساند - بازار کارزار چنان گرم گردید که دو سه تیر نجیبهٔ

جامه و سه چهار تیر با اسپ سواري خاصهٔ شاه جهان رسید - و از جملهٔ دوازده هزار سوار قریب پانصد سوار همراهان عبد الله خان و بعضي دیگر هوا خواهان جان نثار ماندند - شاه جهان مکرر خواست که کلمهٔ شهادت و استغفار بر زبان آورده خود را بر قلب لشکر خصم زند عبد الله خان مانع آمد و بقصد مکرر شاه جهان کار بجاني کشند که عبد الله خان باتفاق بعضي هواخواهان جلوي اسپ گرفته گستاخانه از روي درشتي بدوبانه سد راه گردیده گفتند که جد آباي حضرت مثل فردوس مکاني بابر پادشاه چندین دفعه با ده بیست سوار از معرکهٔ کارزار برآمده خود را بکنار کشیده بار کامیاب گردیده اند اگر حیات باقي ست سلطنت خانه زاد و همرکاب است - و شاه جهان را با چند نفر جریده ازان تهلکه بر آوردند - و تمام خزانه و فیلان و کارخانجات و توپ خانه بحادثهٔ تاراج رفت و بتصرف مردم سلطان پرویز آمد - و چون در همان ایام ولادت شاهزاده محمد مراد بخش اتفاق افتاده بود آن نو نهال سلطنت را با بعضي خادمان محل بقلعهٔ رهتاس رسانده زیر سایهٔ فضل ایزد متعال سپرده محل خاص را همراه گرفته بقصد دکهن زمام سمند خوش خرام را باختیار توکل الهي وا گذاشتند - از نوشتهٔ مهابت خان حقیقت بعرض حضرت مکاني رسید و بر حال شاه زادهٔ والا قدر افسوس زیاد نمودند و چون نیز معروض گردید که شاه جهان بعد از صدمات بنگاله عنان عزیمت از سر نو سمت دکهن معطوف داشت حکم تعاقب مع سراول بنام سلطان پرویز صادر گردید و فرمان رفت که مهابت خان را برای بندوبست ملک برهم خوردهٔ بنگاله

نگاه داشته خود بلا توقف مرحله پیمای سمت دکهن گردد - و بنام سربلند رای صوبه‌دار برهانپور حکم صادر گردید که تا رسیدن سلطان پرویز در صورت رسیدن شاه جهان محصور گردیده بمحافظت شهر پردازد و حرأت جنگ ننماید - چون شاه جهان وقت سپردن صوبهٔ بنگاله بداراب خان زن و فرزند اورا همراه گرفته بود بعد این حادثه مذکل اورا همراه شاه زادهٔ نو نهال محمد مرادبخش در رهتاس گذاشته بداراب خان نوشت که چون نوشتهٔ ملک عنبر و دیگرسرداران دکهن مستمل بر طلب و انتظار ما رسیده زود خود را برساند که باتفاق روانه شویم - داراب خان از ناموافقت ایام و کوتاهی عقل بعذرهای نامسموع دفعه بود تا آنکه خبر روانه شدن شاه بلنداقبال طرف دکهن براه ودیم سنیده بعده که سلطان پرویز صوبهٔ بنگاله بمهابت خان مقرر کرده متوجه تعاقب شاه جهان مي گردید برای طلب داراب‌خان نوشتجات روانه ساخته‌نزد خود طلبیده بمهابت خان اشاره نمود که زیر تیغ کشند - و عبد الله خان نیز بعد مایوس شدن از رفاقت داراب خان پسر کلان داراب خان را که حوالهٔ عبد الله خان بود بدون فرمودهٔ شاه جهان ره نورد بادیهٔ عدم ساخت *

واقعهٔ خان اعظم کوکه دریں سال بعرض رسید خان اعظم از مستعدان روزگار و بکمالات صوری و معنوي آراسته بود و در نظم و نثر دستگاه تمام داشت - دریں ایام خانه زاد خان پسرمهابت خان را که به‌نیابت پدر درکابل بود بموجب التماس مهابت خان از کابل طلبیده نزد پدرش روانه ساختند - و خواجه ابو الحسن را صوبه دار کابل نموده احسن الله پسر اورا مخاطب به ظفر خان نموده به

نیابت پدر مقرر کرده بعد عنایات دیگر روانهٔ کابل باستقلال نمودند *

دگر سال بیستم از جلوس جهانگیری مطابق دهم
جمادی الاخری سنه هزار و سی و چهار هجری

بعد فراغ جشن جلوس رایت ظفر آیت طرف کشمیر همیشه بهار بر افراشته همه جا سیر کنان و شکار افگنان در عمارات نو احداث سرراه بلا خرج باربردار که خیمه و فرش مطلوب نبود و فرشهای ملوکانه موجود بود نزول فرموده در نزدیک تالاب ویرناگ که از مکانهای فیض نشان کشمیر است رسیده ذیره بجای مرتفع نمودند هرجا که نظر کار می کرد دشت و کوه و صحرا و بام و جانهای شهر و گلهای اقسام و سبزهٔ زمرد فام جلوه گر بود - آنچه در صفت آب و هوا و سبزه و نغمه و وفور فواکه و باغات پر از گل و ریاحین آن مکان بهشت نشان که شعرا و سیاحان و مورخان بزبان خامهٔ صدق بیان داده اند از صد یکی باحاطهٔ بیان نمی‌توان آورد - و قطع نظر ازانکه در صفت باغ و بهار و لاله زار آن سرزمین شعرای هفت اقلیم سخندان آبدار برشتهٔ بیان کشیده اند ملا طغرای مشهدی تعریف خزان آن جا را بدین رنگینی ادا نموده * بیت *

کشمیر بود فصل خزان عالم نور
بر طالب فیض دیدنش هست ضرور
گوئي که باین باغ چمن ساز قضا
آورده نهال شعله از گلشن طور

و دگر گفته * بیت *

ز غربال اشجار زر بیخته * بصحن چمن اشرفي ریخته

القصه بعد تفرج سیر و شکار و فیض رساندن بمردم مستحق و بصاحب کمال آنجا عنان مراجعت طرف پنجاب معطوف داشتند - چون بمنزل بهمبر رسیدند آدم بسیار از برف و سرمای بي هنگام و وزیدن باد گرنده که حکم زمهریر بهم رسانده بود تلف شدند - از اختلاف هوای بالاي کوه و پائین آن مکان منزل بهمبر عجیب نقل مي نمایند - که در عین تیر ماه الهي که زمین و آسمان کورهٔ آهنگر مي‌گردد و پائین کوتل گرمي و شدت حدت هوا موافق موسم تابستان است که مسافر را برهنه خوابیدن در عذاب گرما میدارد و همین که بالای کوه برآمدند از سرما بي لحاف خواب نمي توان نمود - چنانچه درتعریف آن منزل طغرا مي نویسد - تا بمنزل بهمبر نرسیده معني آیت لایستوي اصحاب النار و اصحاب الجنة نفهمیده - بعد ورود رایات ظفر آیات به لاهور از نوشتهٔ واقعه نگار برهانپور بظهور پیوست که از انتشار خبر مراجعت شاه جهان از سمت بنگاله بعد هزیمت و نزدیک رسیدن بسرحد دزار یاقوت حبشي و ملک عنبر بقصد اعانت شاه جهان با لشکرگران رسیدند و برهانپور را محاصره نمود - و سربلند راي بقتال و جدال و دفع شرآن جماعهٔ بدسگال پرداخت - و بعد رسیدن شاه جهان که جلو ریز رسیده باتفاق فوج نظام الملکی سه دفعه بقصد تسخیر قلعهٔ ارگ برهانپور یورش نمود و هر بار با صوبه‌دار و دیگر مردم پادشاهی مقابله و مقاتلهٔ عظیم روي داد - و بعده که نزدیک میدان قلعهٔ ارگ صداي دار و گیر بلند گردید از شاه قلي خان و سربلند راي و عورة تردد نمایان بظهور آمد و شیر انداز خان و شاه بیگ

خان و دیگر جمعی از مردم نامی شاه جهان کشته و زخمی گردیدند و از طرف مردم پادشاهی لودی خان و بابا مدرك و و بسیاری از راجپوتان بکار آمدند - باوجود مفتوح ساختن دروازهٔ قلعه بدست رسیدن تیر بچشم سید جعفر بخشی و افتادن او از اسپ هزیمت بلشکر شاه جهان افتاد - و بیرون شهر دائره نمودند - درین ضمن عارضهٔ بدنی علاوهٔ تصدیعات روحانی شاهزاده گردید - و درین اوان خبر نزدیک رسیدن سلطان پرویز انتشار یافت لهذا ترک محاصره نموده متوجه تعلقهٔ نظام الملکی گردید - بعد عرض فرمان عنایت آمیز مع خلعت و اضافهٔ هزاری بر چهار هزاری و خطاب رام راجه که خطاب پادشاهان سلف دکهن بود برای سربلند رای مرحمت فرمودند - در ینولا عرضه داشت خان جهان لودی و فدائی خان مشتمل بر رسیدن از احمد آباد بدکهن بموجب حکم و رسیدن شاه زاده پرویز بطریق ایلغار بعرض رسید - و معروض گردید که عبد الله خان بخان جهان پیغام داده که از ظهور عصیان بملک حرامی و رفاقت شاه جهان نادم و پشیمانم التماس عفو جرائم و پیوستن به سلطان پرویز دارم • ع •

گر مقبول افتد رهی لطف و کرم

بعد عرض این مصرع در جواب خواندند • بیت •

باز آی هر آنچه هستی باز آی
گر کافر و گبر و بت پرستی باز آی
این درگه ما درگه نا امیدی نیست
صد بار اگر توبه شکستی باز آی

در ین روز ها میرزا دکهنی پسر میرزا رستم صفوی را مخاطب بشاه نواز خان ساخته بر مراتب منصب افروده عنایات دیگر پادشاهی مبذول حال او فرمودند - در ین اوان طهمورث و هوشنگ پسران شاه زاده دانیال از شاه جهان جدا شده بحضور رسیدند - بعدظهور عنایات دیگر بسعادت همسری بهار بانو بیگم صبیهٔ خود به طهمورث و هوشمند بانو صبیهٔ خسرو با هوشنگ مقرر نموده سربلندی بخشیدند - چون فساد انگیزان طرف کابل خصوص سرکشی و مفسدی جداد به نهاد مکرر بعرض می رسید و خواهش دریافت آب و هوای آن طرف داشتند در وسط اسفندار بقصد سیر و شکار و گوشمال مفسدان آن کوه سار عنان توجه آن طرف معطوف فرمودند - درکوچ دویم و سیوم افتخار خان با احمد بیگ پسر جداد بد نهاد که سرمایهٔ فساد و شورش کابل گشته بود و اگر بالتفصیل ابتدای بغی وزریدن و انتهای قتل رسیدن او که مآل کار باغی بیشگان بد عاقبت است پردازد از سررشتهٔ سخن دور می افتد رسید - و شکر این عطیهٔ آلهی بجا آوردند و سر اورا بآگره فرستاده حکم فرمودند که همه جا تشهیر کنان برده برسر دروازهٔ شهر بیاویزند •

ذکر سوانح سال بیست و یکم از جلوس جهانگیری مطابق بیست و دوم جمادی الاخری سنه هزار و سی و پنج هجری

سیه کمیت خامهٔ تیز رفتار بتدکار فتنهٔ تازه که درین سال بعرصهٔ ظهور آمده و در فرنهای مدید چنان ماجرای شگرف بر سلاطین سلف نگذشته بجولان می آرد - چون بعرض رسید که مهابت خان از سلطان پرویز جدا شده صاحب صوبهٔ بنگاله گشته

دران ملک رر حیزسد رحاصل ماند تمام محالات جاگیرداران بی تقصیر و صاحب تقصیر را با فیلان و زر بسیار بتصرف آورده و در سکنهٔ آن طرف ظلم و تعدی زیاد نمود - و محالات خالصه را نیز متصرف گشته دیوانیان و متصدیان پادشاهی را بیدخل ساخته دامی و درمی بحضور نفرستاد وکلای امرا و جاگیر داران فریاد تعدی او در حضور نمودند - آصف خان که از سابق سوختهٔ آتش حسد او بود و الحال نمدد تمهید نور محل چنان صدمه بشاه جهان رسانده و خزانهٔ بی‌شمار و جواهر وافر با کل کارخانجات بتصرف خود در آورده و باز در ایذای سکنهٔ آن صلع می کوشد - ازانکه حدت مکانی در شنیدن شکوهٔ مظلومان گوش شنوا داشت و در عدالت و غور ستم رسیدگان کد و جهد تمام می نمود همه تقصیرات و تعدی و مردم آزاری مهابت خان را خاطر نشان پادشاه نمود - بعد عرض عرب دست غیب را که از شجاعان ضابط گفته می شد برای تحقیقات بر داشت که بر تحقیق تصرف مهابت خان از محال پادشاهی و ظلمی که بر زیردستان نموده و آوردن مهابت خان بحضور مع خزانه و فیلان مقرر و منصوب گردید - بعد رسیدن عرب دست غیب نزد مهابت خان و غور مقدمات خدمت مأموره و مکالمه که با او بمیان آمد مهابت خان فیلان پادشاهی را همراه سزاول مذکور داده و خود مهلت چند روز در خواسته سوای فوج مقرری که داشت چند هزار راجپوت انتخابی نو نگاه داشت - و فرزندان عمدهٔ آنها را بطریق برغمال با خود گرفته روانهٔ درگاه معلی گردید - و عرب دست غیب قبل از

رسیدن مهابت خان با فیلان بحضور رسیده حقیقت را آنچه دریافته آمده بود بعرض رساند - بتفاوت یك دو ماه مهابت خان نیز با لشکر آراسته باردو رسید - درین ضمن چندین هزار داد خواه از ستم رسیدگان آن‌دیار و وکلای جاگیرداران و امرای‌نامدار گروه گروه و فوج فوج بحضور رسیده باغوای آصف خان بفریاد دادداد وقت سواری و معتاد آرام پادشاه‌را بی‌آرام می‌ساختند - بعد عرض رسیدن مهابت خان حکم شد که اول بدلاسای و ادای حق ستم رسیدگان و مظلومان پرداخته و ادای مطالبهٔ پادشاهی نموده بعد ازان ملازمت نماید - اگرچه نور محل که همه آتش افروختهٔ او بود متحواست در همواری و اصلاح مقدمه کوشد اما چون حسب‌مکاری بمرتبهٔ در عدالت گستری و غور فریاد ستم رسیدگان تقید داشتند که با همه تعلق سرشار که با نور محل بهم رسیده بود و هیچ مقدمه امور ملکی و مالی بی صلاح او صورت نمی گرفت همین که ذکر استغاثهٔ ستم رسید بمیان می آمد نور جهان را یارای طرف داری احدی نبود - و مکرر فرموده بودندکه تمام مدار سلطنت از تو الا در مقدمهٔ غور مظلومان مرا معذور دار - و در همان اوان خواجه برخوردار نقشبندی داماد مهابت خان که دخترخود را خلاف ضابطهٔ آن عهد بی عرض و اذن پادشاه بدو نسبت نموده بودآصف خان قدم غرور اورا درین ماده بعرض رسانده بدان تقصیر برخوردار با برخوردار را گرفته بحضور آورده گرهٔ خاردار فرموده بحفت و خواری تمام پا برهنه بزندان فرستادند و فرمودند - که از جواهر و فیل و دیگر اسباب جهاز هر چه باو داده‌تحقیق نموده بضبط در آرند - و محصلان شدید

گماشتند که بعد ادای حق مظلومان مغلوب و جاگیرداران معذور بدفتر دیوانیان و مستوفیان مهام‌کفایت انجام رجوع آورده محاسبهٔ تصرف و مطالبات چندین سالهٔ سرکار را فارغ سازد - آصف خان اگرچه بر خدمت و حواري چنان مدعي بوی که در شجاعت و تدبیر و تدویر مشهور بود کمر بست و چندی ارادهٔ عمده را سلک گرفته آن چنان دشمن عظیم را بچشمي کم دیده در فکر تلافي افتاد - اما موافق آن اراده احتیاط و بندوبستي که بایست و مصالحي که ضرور مطلوب بود در گرد آوري و تدبیر آن نکوشید و ندانست *

* بدت *

ستیزه بجائي رساند سخن * که ویران کند خان و مان کهن

لهذا از خمار غرور آنچه کشید و کار بجائي رسید که آنچه سواي سلطنت و فساد عظیم که در ملک بهم رسید بمرتبهٔ خفت بخود او عائد گشت که داخل تواریخ از غرائب لیل و نهار روزگار گردید - حاصل‌کلام ملالت انجام اینکه مهابت خان بعد ظهور این مکاره که همه از اثر مکافات اعمال پیش انسان می آید مغلوب و منکوب گشته مغموم و مهموم روز بشام مي‌آورد و در فکر منصوبهٔ انتقام شب بروز می رسانید - تا آنکه کنار آب بهت که پل براي عبور لشکر بآسادي بسته بودند و براي گذشتن لشکر و کارخانجات مقام واقع شده بود یک روز قبل از روز کوچ بادشاه امرا و لشکر موافق دستور شروع بعبور نمودن نمودند - و همه ارکان دولت و امراي ذو الاقتدار و منصب داران نامي حتی آصف خان و فدائي خان و خواجه ابو الحسن که مدار علیه سلطنت بودند از آب گذشتند و در

خدمت پادشاه سوای نورمحل و صادق خان بخشي و میر منصور بدخشي؛ و شجاع خان و مقرب خان و معدود چند از عهده داران و خواجه سرایان و خواصان مثل خدمت پرست خان و جواهر خان و عرب دست غیب و فصیح خان دیگري نماند - و آصفخان که با همه دانائي با چنان مار زهردار پنجه گرفته با زهر مار را فکر ننمود مار بازی را بازیچهٔ سرسري دانسته ولي نعمت را تنها گذاشته از آب گذشته در عالم آب بعشرت محبوبان پرداخت عرائب داشت - مهابت خان که چشم بر راه و گوش برآواز چنین فاتو بود در بی خبری میر وزیر و خطاي تدبیر مطلع گشته لشکررا خفیه آخر شب اشاره فرمود که بی صدا و ندای شهرت مسلح و آماده شوند و جمع باشند با هفت هشت هزار سوار که با خود داشت سوار شده قریب دو هزار سوار بر پل تعین نموده فرمود که از آن طرف نگذارند که سوار و پیاده بباید - و ازین طرف هرکه رود مانع نگردند و خود با چهار پنج هزار سوار بخیمهٔ پادشاه روانه گردید و نسان اسباب تحمل را همراه فوجي که بر سر پل تعین نموده بود بشهرت عدو از آب روانه ساخت - و بجماعه داران تاکید نمود که در صورت یورش فوج ازان طرف پل را آتش دهند و نگذارند که کومک تواند رسید - و خود نزدیک دولتخانه رسیده فرمود که اطراف خیمهٔ را فرو گیرند - و خود با جمعي از خاصان قدم جرأت اندرون بارگاه گذاشت - خواصان و خواجه سرایان باری دار خبردار گشته سرا سیمه وار رو بخوابگاه پادشاهي آوردند - و خدمت مکاني را که اکثر از خمار شب اول روز در آرام خواب مي بودند بماش با بیدار ساختند -

و ار بیرنگي رورگار و رسیدن آن دابکار آگاهي دادند - چون تا رسیدن نزدیک خوابگاه چندین عهده دار و پرده دار که آوار ممانعت بلند ساخته بودند ار پا در آورده بود پای استقامت دیگران بلغزید - و اطراف متفرق گشتند - پادشاه با چشم خواب آلود خمار زده شمشیر در دست گرفته بر خاسته دیدند که مهابت خان با جمعي رسید و با ولي نعمت چهار چشم گردید - آواز بلند نموده بانگ بر زدند که ای مهابت نمک حرام چه وسم آمدن است - آن غدار که مهابت پادشاه در دل او راه یافت باظهار مکر و غدر شروع بآداب ملازمت و ثنا خوادي بدستور مقرري کرده ربان بعذر شکوهٔ مدعیان و آرزوي شوق قدم بوس کشاده مردم همراه را دورر دروی تحت استاده کرده خود عجز کنان نزدیک رسیده قدمبوس نموده سه بار گرد پادشاه گردیده بربان نیاز پردهٔ رار بر داشته دست بسته استاده التماس نمود - که چون بدخواهان دولت مرا معضوب قرار داده ار سعادت آستان بوسي محروم ساخته بودند وقت یافته برای عرض حال آمده ام امیدوارم که بعد اثبات تقصیر که بموجب حکم در رکاب شاه راده شمشیر زده جان فشاني نموده ام بحضور خود سیاست فرمایند - اما بدشمنان بدین وا نگذارند - جنت مکاني مکرر دست بقبضهٔ شمشیر برده خواستند جلادت و تهوري را کار فرمایند و آن نمک حرام بي ادب را بسزا رسانند - میر منصور بدخشي بربان ترکي مانع آمده عرض نمود که وقت تحمل و امتحان حوصله و بردباري پادشاهان باوقار است - به تسلي او باید پرداخت - بعده دست از قبضه برداشته بتقاضاي وقت بدلبري او

پرداختند - چون راجپوتان اندرون و بیرون فروگرفته بودند و هرساعت می افزودند دست خواصان و عهده داران از تردد خدماتي که بدان مامور بودند کشیده می گردید - و آن غدار به چاپلوسي و تملق ربائي باظهار رسوخیت زیاده مي پرداخت - و عرض نمود که وقت سواري و شکارشده - طشت و آفتابه براي روی شستن بیارند و پوشاک خاص حاضر سازند - بعد فراغ روشستن قصدنمودند که خود را بوسیلهٔ تبدیل رخت خواب نزد نور محل رسانند و با او مشورت تدبیرکار نمایند - آن بی سعادت مانع آمده التماس نمود که بیرون رخت عوض نمایند و زود سوار شده غلام را در رکاب بگیرند که بمردم واقعه طلب قسم دیگر ظاهر نشود - ناچار بتکلف و سماجت او رخت و جواهر پوشیده متوجه سواری گردیدند - و نور محل از بیرنگي روزگار خبردار گشته رنگ رو و هوش باخته افسوس کنان دست حیرت بر سر و زانو زنان تردد دیگر بخاطر او نرسیده سوای آنکه به تغییر وضع و تبدیل رخت و سواري که جواهر خان ناظر و دیگر خواجه سرایان را فرمود همراه سواري نباشند بهرو جه خود را آن طرف پل که بموجب ارشاد دانی فساد راجپوتان مانع رفتن آن روي آب باخذي نمي شدند رساند - و بآصف خان و دیگر امرای هوش و عقل بباد داده شروع به تشنیع و تندي و زجر نمود - برادر بي خبر را زیاده سرزنش نمود و گفت - واي برعقل و نمک خوردن شما که چنان ولي نعمت را چنین تنها و غافل گذاشته و بدشمن سپرده نبایید - و بفکر تدارک و تدبیر کار افتاد - بعده که مهابت خان دست پادشاه راگرفته تسلي

کنان از خیمه برای سوار شدن برآورد و اسپ و فیل سواری خاصه را هرچند عهده داران خواستند نرسانند از هجوم و ممانعت مردم مهابت خان نتوانستند - و اسپ خود را مهابت خان حاضر ساخت - حضرت مکانی از راه عذر بران اسپ سوار نشده اسپ سرکار طلب فرمودند و سوار شدند - و اطراف راجپوتان صحرا کنان فرو گرفتند - چند قدم برفته فیل خود را مهابت خان آورده بالتماس و سماجت بران سوار نمود - و دو راجپوت مسلح هر دو طرف پادشاه نشاند - درین وقت داروغهٔ فیل خانه که ماده فیل سرکار را آورده دست و پای زیاده زده خود را نزدیک رسانده تلاش داشت که بران سوار نماید باشارهٔ آن بد عاقبت مع پسر از دست راجپوتان بقتل رسید - و مقرب خان داروغهٔ خواصان به سعی بسیار که زخمی الف وار بر پیشانی او نمودار گردید و قطرات خون و عرق تردد از پیشانی او ریزان بود خود را بالای حوضه رسانده برای مگس زدن نشست - و مهابت خان فرمود که یراق ازو جدا سازند - و خدمت پرست خان عهده دار که شیشه و پیالهٔ معتاد همراه داشت بعد از صدمات پهلوی راجپوتان کنار حوضه را قائم گرفته بود لمحهٔ آویزان بوده بهر وجه خود را جا نمود - و مهابت خان فیل سواری بر طرف خدمهٔ خود برده بادب تمام اهتمام کنان ثنا گویان عذر خواهان فرود آورد و فرزندان خود را با نذر و نثار حاضر ساخته بر دور خدیو زمان گرداند - بعده که تفحص حال نورجهان پرداخته از نذر رفتن و رسیدن نزد برادر اطلاع یافت دست افسوس برهم سائیدهٔ درغفلت خود و همرهان تشنیع زیاد نموده وسواس تمام بهم رسانده بتقاضای

مصلحت و سراسیمگی که نمی دانست چه کند و مآل کار بکجا منجر خواهد گردید پادشاه را باز سوار نموده ازانکه خیمهٔ پادشاهی بتاراج برده بودند و خدمهٔ شهر یار بربا بود همان جا برده باعزاز فرود آورده به تسلی و دلدری تمام کوشیده دست بسته استاد - و مردم او اطراف فرو گرفتند - درین وقت شجاع خان که از راه بدویت با عدم تعلقه به چپقلش و سعی تمام خود را برد جنت مکانی رسانده بود باشارهٔ آن مسب بادهٔ باکامی از دست کافران شهید گردید - اگرچه آن غدار مکار بآن همه کاردانی و کامیابی سررشتهٔ هوش از دست داده بود و چون حوصله باختگان هر دم و هر لحظه همدم مکرو خیال تازه می گردید - اما حضرت مکانی را چندان دل و حوصلهٔ تدبیر بجا بود که هرچه می گفتند و می فرمودند خالی از رای صواب نبود - و بالهام غیبی و مکر صائب خود را موافق کردار و اطوار آن بد کردار وتقاضای روزگار وا می نمودند - و فرمودند که خوب کردی مرا از دست آن رافضی بد کیش باختیار خویش گرفتی - و دست آن بد خواه دولت را کوتاه ساختی - و او هم هردم باظهار عقیدت و فدویت دم میزد و معذرت می خواست و تحت طلبیده بدستور مقرری بران نشانده شراب معتاد حاضر آورده خود برسم بند های عقیدت کیش خدمت می نمود - نور محل بعد رسیدن برد برادر و امیران بعد ازانکه فیل و فال و سرزنش بمیان آمد قرار مصلحت چنان یافت که فردا همین که خور سر از افق برآرد مهد علیا نورجهان بیگم را برفیل سوار نموده همه اتفاق کرده شمشیر انتقام از نیام بر آورده بران بدنام باکام تاخته ولی نعمت را خلاص نمایم -

اگرچه نور محل این مصلحت را بسبب بودن پادشاه باختیار دشمن چنانچه باید نه پسندید اما ازملاحظهٔ آنکه بعدم جرأت خود مطعون نگردد و دیگر جانب به ازان بخاطر نمی رسید چار ناچار قرار بران یافت و راضي شد - خبر این مصلحت که بخدمت مکاني رسیده برهنمائي مهابت خان بتاکید تمام در تسلي نورمحل و آصف خان و امراي دیگر و منع آن تدبیر پیغام فرمودند - و بار مقرب خان و صادق خان بخشي و میر منصور بدخشي را فرستادند - و در ممنوع ساختن ارادهٔ آنها مبالغه فرمودند و گفتند که هرگاه من این جا باشم شمارا در مقابل جنگ نمودن و تیر و بندوق بروي من انداختن نه راي صواب - و ازطرف من که بآرام تمام درینجا ام وسواس نه نمایند - و انگشتري خود را بدست میرمنصور فرستادند - ومهابت خان بزباني صادق خان بآصف خان پیغام داد که از شومي اختیار سلطنت که شما داشتید و خود را فلاطون وقت می دانستید کار ولي نعمت شما باینجا رسید - الحال صلاح دولت و بهبود کار و حال شما درین است که چند گاه کار وزارت و خدمتگاري پادشاه بمن باگذاشته شما به پنجاب یا جاگیر خود رفته به نشینید - نور جهان و آصف خان پیغام پادشاه را بموجب گفتهٔ مهابت خان دانسته ممنوع نگشتند - و قرار دادند که اول فدائي خان که خود را از شجاعان جلادت پیشه می گرفت با جمع سپاهدران یکه تاز رفته جوهر خود را بروي کار آرد - و بعد سر زدن آفتاب فدائي خان کنار آب آمد - راجپوتان پل را آتش زده مستعد کار زار گشتند - و دلاوران از بسیاري آب و تیر باران رو برو اندیشه نا نموده اسپان بآب زدند و

ودربارة شناوری کرده مقابل دولتخانه برآمدند - وجمعي که اجل آنها دامن گیر گردید بآب فرو رفتند - وبعضي را که صدمهٔ تلاطم دریا بپایان برد با نیم جان بر آمده بفوج نتوانستند پیوست - از جمله فوج قریب هفتاد نفر جلادت پیشه پیش قدمي نموده خود را مقابل فوج مهابت خان رسانده چندي را انداخته ازان میان بعضي کشته و زخمي گردیده باوجود بکار بردن حمله رستمانه استقامت نتوانستند ورزید - و تا بدوستي فدائي خان برگردیدند فدائي خان هم چون دانست که کاري پیش نمي رود - رفتن همان بود و بر گشتن همان روز دیگر که اواخر جمادي الاخری آن سال باشد آصف خان باتفاق همه امیران مهد علیا را بر فیل سوار نموده و نور جهان دو ترکش و دو کمان و بندوق با فتیله روش درد خود گذاشته بدلاسا و رعیت همرهان پرداخته از راه پا یابي که تحقیق نموده بودند و بعضي جا گودالها داشت داخل دریا شدند - و همه جان نثاران مستعد کارزار گردیده نقد هاي جان‌را بر کف اخلاص گذاشته از سرو جان گذشته در رکاب بیگم خود را بآب زدند - وقت عبور بسبب آنکه راه قلب بود و دو سه غار و آب عمیق داشت عجب حرج و مرج بر لشکر گذشت و سلسلهٔ انتظام فوج از هم گسیخت - و هر موجي طرفي و هر امیري جائي بعد تصدیعهٔ صدمات زیاد از آب سر بر آوردند - آصف خان و خواجه ابو الحسن و ارادت خان که از عماري نورمحل جدا شدند همین‌که‌کنار دریا رسیدند فوج مهابت خان و راجپوتان جهالت نشان با فیلان جنگي مقابل آمده سد راه گردیده بآب درآمده شروع بتیرباران و

زدن گوله تفنگ نمودند - هنوز آصف خان و خواجه ابو الحسن با بیگم در آب بودند که جلوی سپاه از صدمات تیر و بان و گولهٔ بندوق که متصل هم می رسید برگشت و بعضی که دلاوری را کار فرموده پیش آهنگی نموده از آب گذشتند بسبب براق و تر شدن رخت خود را جمع نتوانستند نمود شمشیرها علم کرده با فوج مهابت خان کار زار مردانه نمودند چون کومک نرسید از ضرب تیر و سنان بیشتر زخمی و کشته گردیدند باقی متفرق شده جان بدر بردند - و راجپوتیه که خود را برابر و مقابل سواری مهد علیا رسانده بودند از زخمهای شمشیر و برچهی سر و بدن خوانان پر خون و روی آب را گلگون ساختند - و جواهر خان ناظر محل و ندیم خوجهٔ بیگم و بدستری از مردم روشناس در پای فیل نور محل کشته و غرق بحر فنا گردیدند - و فیل و شتر و اسپ و آدم بسیار از صدمات همدیگر در آب می افتادند و بی راه و راحله راه سفر آخرت اختیار نموده بر یکدیگر سبقت می کردند - درین حالت رستخیز که یاد از جزع و فزع روز جزا و محشر می داد تیری در عماری بیگم که دختر شیر خوارهٔ شهریار را بادایهٔ او باخود گرفته بود رسیده بر بازوی آن دختر خورد و آن صغیره را مضطر ساخت و اندرون عماری رنگین گردید و نور محل تیر از بازوی او بر آورده بدلاسا و به بستن زخم او پرداخت - و دو زخم شمشیر و چند زخم برچهی راجپوتان بر خرطوم فیل و مهاوت فیل نور جهان بیگم رسید و فیل از زخمهای پیاپی آن طرف دریا بر گشت و فیلبان از سبب زخمهای خود و اضطرار فیل فیل را نتوانست داشت و فیل در آب

عمیق افتاد و چند غوطه خورده بزور شناوری از آب بر آمد و ازان تهلکه نجات یافت و از عماری صدا و فریاد واویلا بلندگردید - و خواجه ابوالحسن که اسپ او از تیر باران رو برو در آب بیتابی می نمود و دو سه زخم بدو رسیده بود بآب عمیق افتاد و اختیار عنان از دست او رفت از زین سرنگون گردید چون دران حالت فاش زین را گرفته بود آمت بدو برسید و از مدد ملاح بزور محل ازان گرداب بلا بر آمده بساحل نجات رسید - و فدائی خان بتفاوت دو تیر پرتاب از آصف خان و خواجه ابوالحسن بترده و بامردی تمام بر آمد - و ابو طالب پسر آصف خان و اله یار و شیر خواجه و بسیاری از خان باران پائین تر از فدائی خان عبور نمودند - و فدائی خان با جمعی دلاوران و ملازمان پادشاهی و نوکران خلاف بدسته خود مقابل فوج خصم پرداخته چندی را بضرب شمشیر و تیر و سنان انداخته زخمی ساخته داوی راجپوتان را از پیش رو برداشته تردد رستمانه بکار برده جنگ کنان خود را تا خدمه پادشاه رساند - فوج مهابت خان بمقابله و مقاتله پیش آمدند و صدای دار وگیر بلند گردید - همراهان فدائی خان دست و بازو به تیر اندازی کشادند و چپقلسها در دفع اعدا بکار بردند - چون تیرهای فدائی خان اندرون خیمه روبری دشمن پادشاه می رسید مخاص خان خود را حائل مقابل و بلا گردان حضرت مکانی ساخته بود - دریندولا مهابت خان بعرض رساند که خراب و بی ادبی پاجی را مشاهده نمایند که رو بروی ولی نعمت تیر میزند و ملاحظهٔ مآل اندیشی اصلا ندارد - بعده پادشاه مکرر بنعام سعی جنگ نکردن بفدائی خان فرستادند و او ناشنیده انگاشته

مستانه وار میکوشید - تا آنکه عطاء الله داماد فدائی خان و سید مظفر و وزیر بیگ باجمعي شرط خان نثاری را بتقدیم رسانیدند و چندی زخمي گردیدند و بخود فدائي خان و اسپ او سه چهار زخم تیر رسید - و هرچند دست و پا زد که خود را باجمعي اندرون تواند رساند و کاري تواند ساخت از هجوم فوج مهابت خان که بي هم بمدد هم میرسیدند و بکومك فدائي خان احدي خود را نتوانست رساند و حکم منع جنگ بي در بي مي رسید ناچار پا از کار زار کشیده از اردو بر آمده بار برور دارو و شناوری از آب گذشته خود را به رهتاس بنجاب که فرزندان او درانجا بودند رسانید - و عیال و ناموس در تعلقهٔ زمینداران که باو محبت دیرینه داشت گذاشت و خود جریده طرف دهلي شتافت - و آصف خان که مي دانست که * ای باد صبا این همه آوردهٔ تست * انتقام ازو خواهند کشید خود را بآتک که جاگیر او بود رساند - و شیر خواجه و اله یار و بسیاری از نوکران پادشاهي نظر بر پاس آبرو هر طرفي متفرق شده راه خود گرفتند - و خواجه ابوالحسن و اراوت خان و معتمد خان مولف اقبالنامه و جمعي دیگر عهد و پیمان امان و آبرو بمهابت خان بمیان داده رجوع آورده ملاقات نمودند - اگرچه نقصان دیگر بآنها نرساند اما بعد ملاقات آنقدر هرزه و لایعني و کلمات نالائق و رکیک خفت امرا در برابر آن جماعه گفت که بدتر از کشتن و کشته شدن بود - همه را دیوس و نامرد و از زن کمتر مخاطب و معاتب ساخت - چون آصف خان خود را با قریب دوصد و پنجاه نفر مع امرا و نوکران بقلعهٔ آتك رسانیده بود اول

فوج راجپوتيه براي محاصرهٔ بطريق ايلغار روانه ساخته بعده خود از
بندوبست حضور كه نور محل را بموجب خواهش پادشاه همدم
و رفيق شبهاي الم ساخت نصف جمعيت را درخدمت
حضرت مكاني نگاهداشته با باقي فوج خود را بآصف خان رساند
و باندك ترددي جمعي كه آصف خان باعتماد آنها پناه بدانجا برده
بود با مهابت خان رفيق گشتند - و آصف خان را با ابوطالب پسر
او و خليل الله پسر مير ميران بدست آورده به بيحرمتي تمام
پيش آمده مقيد ساخته با خود بحضور آورد و در همان اوان
عبدالخالق خوافي را با محمد تقي بخشي شاه جهان كه در برهان
پور بدست آورده باخود داشت و خواجه عبدالصمد و ملا محمد كه
هردو فاضل و مصاحب آصف خان وصلاح شعار بودند حوالهٔ
راجپوتان نمود كه بتيغ بيدريغ شهيد ساختند - ازانجمله ملا محمد
كه از فضلا و صلحاي مشهور و حافظ قرآن بود و اگرچه در ميرفت
كسي را باو كاري نبود اما ازانكه اورا مظلوم از جهان رفتن
و آن ظالم را شريك خون او گشتن سرنوشت بود بگمان آنكه
مهابت خان را بآن مرد ملا چه كار قرار احتيار بنموده گرفتار پنجهٔ
اجل گرديد - گويند اول در فكر كشتن او نبود فرمود كه زنجير درپاي
او اندازند و وقت زنجير نمودن طوق و زنجير دو بار خود بخود باوجود
خوب قائم نمودن از پاي او برآمد و چون مدام آن بزرگ در تلاوت
قرآن و خواندن اوراد مشغول بود و دران حالت نيز لبهاي او در
حركت يافت آخوند را بدعوت و دعاي سحر و افسون خواندن
معاتب ساخته حكم قتل نمود - هرچند قاضي ركاب و بعضي

همدمان باظهار خوبیهای ملا ربان آشنا نموده شفیع گستند ربادة تعصب آمده برشهادت او اقدام نمود - زهي سختي و شقاوت قلب آن چه نویسم از حوصله و بردباري حضرت مکان که با چنان مدعي بدعاقبت از راه عاقبت بیني دران ایام ملاءت امرا که آخر بمدد فضل الهي سرانجام کار بخیر منجر گردید بروفق و مدارا پیش آمدند و ازانکه گفته اند (مصراع) مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش*

* بیت *

چو در طاس رخشنده افتاد مور * رهاننده را چاره باید نه زور

هرچه از کلمه و کلام بآن بدفرجام بر زبان الهام بیان جاري میگردید موافق و مصلحت مزاج گوئي او بود - و نور محل نیز بتقاضاي وقت و صلاح دولت رهنمائي مي نمود و مي گفت تا تواني زبان به شکوهٔ برادرم آشنا ساز و نگو - هرچه شد از حسد و ناتوان بیني هر دو برادر و خواهر مي دانم ترا و مرا در پی باب که آنچه نبایست بعمل آمد تقصیر نبود و مهابت خان هم در برادرسلوک بادشاه بتملق و اظهار عقیدت و عبودیت پیش آمده طریقهٔ خدمتکاري از دست نمیداد و آن سریر آرای هند را برتخت دستور مقرري نشانده خود بدستوردستوران گستاخ کاردان در تحت سر دیوان استاده بعد عرض مطالب و وقائع اطراف بلاد از زبان پادشاه جواب داده حکم مي نمود و احکام امدیت و اجرای حکم سلطان باطراف حکام نشین دورو نزدیک روانه مي ساخت - و پادشاه باظهار لطف حکم و تکلیف نشستن مي فرمودند و عمدا گاه اطاعت امر میدود و گاه پاس ادب راکار مي فرمود - اما بسبب نشستن هردو راجپوت

پیش و عقب حوضه که از بوی عرق انگوره و گندهدهان کامران مزاج عنبر سرشت جنت مکانی منغص میگردید گاه گاه برای تبدیل و تخفیف بودن هردو بدسرشت می فرمودند - تا آنکه دیگ نفر راجپوت که عقب حوضه نشستند منجر گردید و کوچ بکوچ متوجه کابل گردیدند و بشکار و مزار بزرگان گاه‌گاهی تشریف‌می‌بردند و همه‌جا و همه وقت سایه وار از قدم آن ظل الله جدائی اختیار نمی نمود تا آنکه اوائل خورداد داخل حوالی کابل شدند و همراه آن بدمال بملاحظهٔ فردوس مکانی و بدی اعمام و تفرج باغات و عمارات و شکار سواری می فرمودند - درین اوان ایلچی توران با نامه و هدایای ندر محمد خان رسید و قیمت تحفه که آورده بود پنجاه هزار روپیه بعرض رسانیدند •

درین ضمن نمدن روح پر فتوح صاحب قرانی و تمهید نور محل عجب اختلال در استقلال مهابت خان رو داد - تفصیل این اجمال آنکه چون در همان نزدیکی ایام رسالهٔ نواحدات احدیان بتجویز نورجهان بعرصه آمده بود مردم جلادت پیشهٔ انتخابی تازه نگاه داشته اران جمله جمعی را تعیناب قراولان برای محافظت شکارگاه از دست اندازی اوغانان بدسگال نموده بودند - روزی بعضی از راجپوتان ناهموار که از غرور مهابت خان احدی را وجود نمی دانستند در چراگاه شکار اسپان و خارپایان دار بردار خود سرداده بودند - احدیان و قراولان مانع آمدند - آنها ممنوع نگردیدند - گفتگو بنزاع و فساد آمده منجر گردید - یک دو احدی کشته و زخمی گردیدند و همه احدیان و قراولان اتفاق نموده بر دیوان استغاثه نمودند -

مهابت خان گفت هرکرا بشناسید و نشان دهید بسزا رسانیده آید -
مستعیثان که طرفداري متصدیان درین جواب صریح ظاهر مدسند
مطمئن خاطر نشدند و بهیئت مجموعي بشورش آمدند دران هنگامه
اشارة ازطرف نورمحل بآن جماعه رسید باهم اتفاق نموده بر سر
راجپوتان که نزدیک فرود آمده بودند ریختند و شور و غوغاي عظیم
برپاشد و جنگ درگرفت - هرچند که راجپوتان سپاهي نژاد قوم دیگر
رامقابل خود نمي گرفتند اما ازانکه چندان منصب داده مغرور گردیده
بودند که احدی را بخاطر نمی آوردند و سواي شمشیر و برچهي
حربهٔ دیگر نداشتند و معان احدیان کمانداران ودر انداز بودند و
قراولان حکم انداز که همه سوختهٔ بیداد این جماعهٔ ضلالت کیش گشته
بهانه مي طلبیدند بعد بلند گردیدن نائرهٔ قتال راجپوتان بدسگال
مغلوب گردیدند - و عجب کشاکش بمیان آمد - و ازدحام عام روی
و معاون فرقهٔ اسلام گردیدند تاحدی رسیدند بمهابت خان قریب
هزار راجپوت که اکثر جماعت دران مشهور و نوکران روشناس مهابت
خان بودند کشته و زخمي گردیدند - و جمعی کثیر دیگراز معاونان آنها
بجزا و سزاي اعمال رسیدند - و کار بجائي کشید که چهار صد پانصد
نفر راجپوت وقت فرار از دست احدیان و قراولان که در اطراف غار
و کنار مغاک روپوش نامدن بجاب شده بودند بدست اغاعهٔ هزارهٔ
افتادند - که دست بدست مانند گوسفند در بغل گرفته بدستوري که
دارند ازکوتل هندوکش گذرانیده فروختند - و از رگ پا معیوب ساخته
چوپاني مرمودند - مهابت خان بعد فراغ واقعه خبردار گشته چون
حوصله باختگان سراسیمه وار سوار شده خواست خودرا بمدد راجپوتان

رسانده تلاشي کوشد درین حین دیگر مردم پادشاهي جوق جوق و فوج فوج خود را بکومک احدیان و قراولان رسانددند - و اعانهٔ هنگامه جو زیاده از شمار فراهم آمده رونق ملازمان پادشاهی گردیدند - بعضي از هواخواهان مهابت خان نظر برانکه قابوي وقت از دست رفته و منصوبه بازي برگشته حلوي است مهابت خان را گرفته باظهار خیرخواهي مانع آمدند - مهابت خان بدر بدرنگ بازی زور کار و روی گرمي بازار کار زار رسم دیگر دیده از شنیدن خبرهای موحش رنگ رو باخته صرفه در مقابل شدن اژدحام ندانسته تقاضاي وقت را از دست نداده مراجعت نمود - و خود را به پناه دولت خانهٔ پادشاهي رساند و کوتوال خان و خلیل الله خان و جمال محمد خواص را با جمعي از مردم بیگم برای دفع و منع نائرهٔ فساد تعین نمود - و روز دیگر سر دیوان ظاهر ساخت که مادهٔ فساد قاسم خان برادر خواجه ابوالحسن و بدیع الزمان خویش او بوده اند و وقت اشتعال نائرهٔ جدال مردم خود را بکومک فرستاده اند هردو را بتهمت تمام سروپا برهنه از خانه طلبیده مقید ساخته خانهاي آنها ضبط و تاراج در آورد اما در تسلط او خلل پدید آمد و هرچند خواست از احدیان تلافي و تدارک آن واکشد بعمل نتوانست آورد - مگر آنکه در یک دو ماه رسالهٔ آنها را برطرف فرمو دند ٭

دریںولا از واقعهٔ دکهن بعرض رسید که عنبر صاحب اختیار نظام الملک درسن هشتاد سالگي درگذشت - شاه جهان از شنیدن واقعهٔ او وفساد مهابت خان و علتهٔ سلطان پرویز بحضور از بي تقصیري خود و التماس عفو جرایم کردهٔ ناکردهٔ معروض

داشت - بعد عرض فرمودند که اگر قلعهٔ رهتاس و اسیر بمردم پادشاهی سپارد و سلطان دارا شکوه و سلطان اورنگ زیب را بحضور روانه سازد التماس او درجهٔ پذیرائی خواهد یافت - لهذا هردو شاه زادهٔ گرامی قدر را روانه حضور ساخته هردو قلعه را بملازمان پادشاهی واگذاشته خود از راه سلطان پور و ندربار روانه گشته از گذر اکبرپور عبور نموده بماندو بطریق ایلغار رسیده حقیقت معروض داشت *

اوائل شهر یوز از کابل رایت توجه طرف هندوستان بر افراشتند درین اوان بظهور پیوست که شاهجهان بعد رسیدن باحمدنگر راه تهته اختیار نموده *

الحال چند کلمه از تدبیر نور محل که در مطلق العنان گردیدن خدیو جهان بکار برده می نگارد - که اولا از وقوع جنگ و فساد بموقع راجپوتان و احدیان که هرگز چنان جانه جنگی زیر گردون بوقوع نشنیده نشده بسیاری از غرور آن مغرور دادهٔ ناکامی کم شده بود دوم مزاج گوئی بدمستی که از طرف پادشاه دربارهٔ برادر و خواهر گوش زد او می شد روز بروز غبار دل پر کینهٔ او شست و شو می یافت و اکثر می فرمودند که اگر محبت ظاهری نور محل که برهم زدن ملک و جمعیت من گشته میان من و فرزند دلبند ارشد من نزاع انداخته اختیار دلم از دستم نمی برد روی شوم هرگز نمی دیدم - و بعضی اوقات می فرمودند که نور جهان در فکر استیصال تست از خود تا حذر باش - ازین کلمات و تقریب که هرروز بگوش او می کشیدند تسلی بحس

خاطر او می گردید - و احتیاط احاطهٔ راجپوتان گرد دولتخانه کم می شد - و بیگم جا بجا به عمال و خواجه سرایان سرراه تعلقهٔ جاگیر خود و شهریار که از کاردان و رازدان میدانست پیغام و نامه نوشت - و بعضی را در خلوت طلبیده ز مانی خاطر نشان نموده گفت که بقدر مقدور سپاه جلادت پیشه کارزار دیده امتحانی تجربه کار بیش قرار متفرق بشهرت سدبندی نوکر نموده بمرور باردو بفرستند که از همدیگر دور و اطراف پراگنده فرود آیند تا آنکه قریب دو سه هزار سوار حرارکار آزما که همه را اشجع روزگار توان گفت بخاطرجمعی تمام عمال بمحال جاگیر سرراها نوکر نموده چنانچه دوزبانها شهرت نیابد متفرق فرستادند که بفاصلهٔ دور و نزدیک در منزلهائے که نام و نشان پیدا نگردد با لباسهائے کسبه بشهرت جماعهٔ بیکاران و تلاش نوکری فرود آوردند - و تا فراهم آوردن آن جماعه پادشاه باشارهٔ بیگم بی آنکه از اصل تمهید مقدمه اطلاع یابد بمهابت خان بعد اظهار رسوخیت و بدویت او و نمک حرامی و بد خواهی دیگران و تمهیدات دیگر در خلوت گفت که درین هنگامه بعضی واقعه طلبان تابینان خود را برطرف ساخته اند اگر بدیدن محلهٔ امرا پردازی بد نخواهد بود - مهابت خان قبول نموده جابجا نقیبان و سزاولان بقید تاریخ و روز تعین نمود که امرا محله دهند - نقیبی که برای خبر رسانیدن نزد متصدیان نور محل آمد و به نورجهان ظاهر ساختند بیگم در جواب از روی درشتی پیغام داد که اگرچه مارا به سپاه و محله چه کار و چه نسبت آنچه پادشاه بما می دهد برای خرچ انعام ارباب نشاط و زینت و آرایش ما و محل نشینان

ماست - معهذا معجرسه درعي من کمتر ار دستار سي درعي دیگر مردان نخواهد بود - ارین مقوله عمدا کلمات غیرت امرا که ازان سوی ساختگي بیاید گفته فرستاد - مهابت خان ار شنیدن این جواب حرفهاے لعو بر زبان آورده زیاده تقید در محله گرفتن نمود و بر همه تواىعان و منصوبان نورجهان سراول تعین فرمود تا آنکه روزي که گدشتن مردم بیگم ار نظر مقرر گشت قرارداد که طرف دست راست همه مردم قدیم با لباس واخر زرین پوش خوش یراق با نذری که همراه محله می باشد از تحف و حنس اعلی گرفته استاده شدند و طرف چپ نوکران یکه چنی بهادر حدید با رخت سپاهیانه و یراق درهم شکستهٔ عیر معلوم بنام امرای گم نام دیگر استادند - و وقت شب خدیو جهان بمهابت خان باظهار اخلاص گفته بودند که فردا محلهٔ نورجهان ست ار ملقچیهاي او خود را کنار و دور داشتن لازم و ضرور دانسته احتیاط تمام نماید - آن رموز مهم ندسرشت بیر خیریت خود درین دانست که بسدت پروردهای دیگر عنان کشان همراه سواري می آمد - همین که فیل سواري پادشاه میان هردو گروه موج نور محل رسید و نقیبان برای محرای سپاه طرف یمین بنام محلهٔ مردم بیگم فریاد بلند نمودند و پادشاه و مهابت خان و همرهان او متوجه آن جماعه گردیدند و زرق و برق لباس آنها چشمهاے حاسدان را خیره ساخت - یکبارگی جوانان تهور نشان جانب یسار با شمشیرهاي آبدار و سنان سینه‌گدار و تیرهای جگر دوز از جا جسته بچستی و چالاکی که بایست در چشم برهم زدن کار راجپوت ومیلدانی که منصوب نمودهٔ آن بدسگال بود ساختند -

و جهت مکانی را از ملاحظهٔ شر آنها مامون نمودند - و در همان
گرمی و جلدی فیلداری که همراه آن سپاه مصلح ومکمل چشم براه قابو
بود خود را بالاے پل رساند تا مهابت خان و مردم او ازین فتنه
خبردار شده متوجه طرف چپ گشته خواستند در تلافی کوشند
سپاه قدیم طرف راست اطراف پیل آمده باتفاق جانبازان جدید
پیل پادشاه را حلقه وار فرو گرفته دست و بازو بدفع اعدا کشادند -
مهابت خان برماجرای کار و تبدیل وضع روزگار خبردار گشته دانست
که کار واختیار از دست رفته و جان در پی تلافی برباد دادن شرط عقل
نیست - درین ضمن از علوی عام امرای دیگر نیز در رکاب پادشاه جلو
ریز حاضر آمده کمر بحال فشانی بستند - مهابت خان دران حالت
ازمیان لشکر خود را کنار کشیده چنان بدر رد که سایهٔ او هم خبردار
نگردید - و راجپوتیه ودیگر همرهان مهابت خان متفرق گشته فرار اختیار
نمودند و بی آنکه قتال و جدال بمیان آید پادشاه گردون بارگاه از
چنگ چنان دشمن قوی نجات یافتند - دران حالت جهت مکانی ازمردم
زنانی برای تعین لشکر و تعاقب او مصلحت پرسیدند و نورمحل
گفت زنهار بدین فکر نیفتاده اورا بگذارند هرجا خواهد رود بلکه
از زبانی پادشاه مصحوب بلند خان خواص باظهار لطف و اخلاص
پیغام بدان بد انجام دادند که بسیار غافلانه و بیجا گردید که خود را
از شرمردم نیگم کنار کشیدید بهترآنست که شما پیشتر از آب بگذرید -
و مهابت خان از آب رهتاس گذشته فرود آمد و خیمهٔ پادشاهی
در همان گل زمین میمنت قرین نصب نموده شادیانهٔ شادکامی
بلند آوازه ساختند - و آخر روز افضل خان را نزد مهابت خان

فرستاده پیغام دادند که آصف خان را با ابوطالب پسر او و پسران دانیال که باختیار آن بدخصال بودند نگدارد - تقصیر ترا معاف فرمودیم - خود رالتعاقب شاه جهان رساند - مهابت خان هردو پسر دانیال را باعزار حوالهٔ افضل خان نموده درباب آصف خان عذر خواست که چون از طرف بیگم مطمئن خاطر نیستم تا گذشتن از لاهور ارسپردن آصف خان و پسر او مرا معذور دارند - جلت مکانی از جواب او بیدماغ گشتند - اما تقاضای وقت از دست داده باز مکرر افضل خان را فرستاده از طرف خود و بیگم قسم کلام الهی درمیان آوردند تا سه چهار منزل بآمدورفت پیام بدفع الوقت گذرانده آخر آصف خان را نزد خود طلبیده ازو نیز قسمهای مشدد گرفته اسپ و خلعت و فیل تواضع نموده نزد پادشاه فرستاد - اما ابو طالب را چند روز دیگر تا خاطر جمعی از وسواس تعدی موج نگاه داشت بعده او را نیز باعزار مرخص نمود *

اوائل ماه ابان نزدیک لاهور نزول رایات ظفرامثال واقع گردید - ازانکه شاه جهان باوجود امر پدر هردوگوهر درج سلطنت را روانهٔ حضور ساخته و هر دو قلعهٔ رهتاس و آسیر را موافق حکم نمودم پادشاهی چنانچه بگذارش آمد واگذاشته برای حصول مرضی پدر و نور محل خود را تا اجمیر رسانده بود آخر معلوم شد که هنوز گرد و غبار و کدورت ملال از آینهٔ ضمیر بیگم برطرف نگشته و کم توجهی پادشاه باقی ست و مادهٔ فساد حضور از میان برنخاسته لهذا رفتن بخدمت پدر مصلحت ندانسته راه تهته بارادهٔ ایران و هرجا اتفاق افتد اختیار نمود - و گذشتن شاه والاقدر از اجمیر بقصد تهته از روی نوشتهٔ واقعه

نگاران بعرض رسید - بعد داخل شدن لاهور خلعت صوبه‌داري لاهور بآصف خان و وزارت بدستور سابق بخواجه ابو الحسن عنایت فرمودند - و افضل خان را خانسامان مقرر نمودند - و میر جمله را بخدمت میر بخشي سرافراز بخشیدند درین ضمن بعرض رسید که مهابت خان از طرف شرقي متوجه جنوبي گشته تا از کجا سر بر آرد - چون خبر رساندند که بیست لك روپیه از محصول جاگیر مع فیلان و دیگر اموال مهابت خان از طرف بنگاله مي آید نزدیك دهلي رسیده صفدر خان را با دیگر جمعي از امرا و هزار احدی برای آوردن زر مذکور تعین فرمودند - در منزل شاه آباد مردم بادشاهي بخزانه رسیدند - مردم مهابت خان خزانه را بشاه آباد در آوردند - و بجنگ استقبال نمودند - صفدر خان سرای را سوخته جمعی را کشته و زخمي ساخته خزانه را بدست آورده روانهٔ حضور نمود بعد عرض صفدر خان را با همان فوج و جمعي دیگر برای تنبیه و تادیب مهابت خان مامور و تعین فرمودند *

درین سال ملال مآل بعرض رسید که سلطان پرویز که تعاقب شاه جهان مي نمود ازین کلفت سرای فاني بدار القرار جاوداني رحلت نمود - و عرضه داشت خان خانان مشتمل بر قبول تعاقب و تنبیه مهابت خان رسید و بمعرض پذیرائي درآمد - درین ضمن عرضه داشت مهابت خان مبني بر التماس عفو تقصیرات و تعاقب نمودن شاه جهان بعرض رسید - از واقعهٔ دکهن بیر معروض گردید که یاقوت حبشي که بعد از واقعهٔ عنبر علم شهرت برافراخته بود با منصوبان بادشاهي شرط اطاعت و دولت

خواهي بجا آورده - دریفولا از نوشتهٔ اخبار نویسان تهته ظاهر گردید که شاه جهان با چهار صد سوار طرف تهته رسیده ارادهٔ سمت ایران داشت - و شریف الملک حاکم تهته بمقابل شاه جهان برآمده باوجود قلت جمعیت شاه جهان تاب مقاومت نیاورده هزیمت اختیار نموده بشهر در آمده محصور گردید - شاه جهان متوجه شهر و دست اندازي نگردیده بسبب شنیدن واقعهٔ پرویز و عارضهٔ بدني خود و موانع دیگر متوجه سمت دکهن گردید - درین اوان آصف خان بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار از اصل و اضافه سرافرازي یافت از واقعهٔ دکهن بعرض رسید که فتح خان پسر عنبر بموجب اشارهٔ نظام الملک بافوج سنگین بقصد تاخت ملک خاندیس و برار روانه گردید و خان جهان لودي از تغیر سربلند رای بصوبه داری خاندیس و برار مقرر گشته بدفع شر آن پرداخته - و لشکرخان را در برهانپور بائب گذاشته دریفولا خبر رسیدن شاه جهان از راه احمد اباد بدکهن و فرود آمدن حوالي جنیر نزدیک ناسک بعرض رسید - وقت رفتن به تهته از راه اجمیر مسافت چهار صد و پانزده کروه جریبي را در چهار ماه بهفتاد کوچ و پنجاه مقام طي نموده بود - در وقت مراجعت براه احمد آباد مسافت دو صد و شصت کروه را درچهل کوچ و ده مقام طي نموده - و نیز ظاهر گردید که مهابت خان بقصد شهرت تعاقب خود را بدکهن بشاه جهان رساند - اما بعد رسیدن باظهار رسوخیت ودوستي و عدم ملاقات ایام گذشته - پرداخته و درهمین اوان معروض گردید که خان جهان لودي به تنبیه و تادیب امرای نظام الملکي رفته

بود بعد رسیدن مقابل حمید خان حبشي که یکي از نوکران عمدهٔ نظام الملکي بود و زني داشت مکاره که بعاشقي بعقد درآورده در استرضاي او بمرتبهٔ مي کوشید که کار او بدیوسي کشیده - و آن فاجرهٔ بانظام الملک بمرتبه رشتهٔ الفت را استحکام داده بود که بیرون شوهر او و اندرون خود صاحب اختیار گردید - و باقي ذکر رشادت او بزبان خامه خواهد داد - آن ملعونه باخان جهان برفاقت شوهر ساخته در ارسال هدایا وتحف و نامه و پیام موبد التیام چندان بنای دوستي و پدر خواندگي قائم نمود که از اثر افسانه و افسون بازار رزم و موج کشي به بزم ویکجهتي تبدیل یافت - و چهارپنج لک هون و دو سه لک روپیه جواهر بخان جهان داده ملک از دست رفتهٔ نظام الملکی که بعد از کشته شدن چندین هزار آدم و خرچ کرورها بتصرف عرش آشیاني وجنت مکاني آمده بود خرید - وآن افغان بمک حرام نظر بر فساد ایام طمع نموده فروخت - و عوض محصول یک دو محال محنت چندین سال دو پادشاه و دو سه شاهزاده هاے نامدار و امرای ذوالاقتدار و کرورها که در تسخیر آن دیار صرف گشته بود رایگان از دست داد - همهٔ حکام حکم خان جهان را بسپردن ملک بفرستادهای نظام الملک قبول نمودند و اطاعت ورزیدند الا اخجر خان قلعه‌دار احمد نگر حکم و نوشتهٔ خان جهان را رد نموده جواب داد که بدون حکم پادشاه کلید قلعه بسر من وابسته است اما پرگنات تعلقهٔ مال محال نواح احمدنگر بتصرف منصوبان نظام الملک در آمده - گویند آن مکارهٔ تباه کارچون زنهای مردم عمده را که بحسن صورت و رشتي سیرت شهرت داشتند براي تسخیر دل نظام الملک

از راه برده با خود هم بزم و همدم مسند عشرت مي ساخت - و بعد
واقعهٔ عنبر کفاف نام در سرانجام امور ملکي مى پرداخت - زمام
اختیار ملک و سپاه چهار بکف اقتدار او برده بودکه وقت سوار شدن
نوکران عمدهٔ دیگر در رکاب و پای میل او پیاده رفته عرض مطالب خود
و بادشاهي مى نمودند - تا آنکه چون میان عادل شاهیه و نظام الملکي
مدام عداوت شدید و فوج کشي بود در ایام اقتدار او و شوهر او خبر
رسید که عادل شاه با لشکر آراسته و فیلان جنگي و توپخانهٔ جهان
آشوب برای مقابله مي آید - نظام الملک به تهیهٔ جنگ در آمدن
پرداخت - آن غداره گفت که سر فوجي و اختیار این جنگ بمن
واگذارید - اگر از اقبال پادشاه بر خصم غالب آمدم تا قرنها بر زبانها
جاري خواهد بود که یک زن نظام الملک با پادشاه بیجاپور مقابله
نموده هزیمت داد - و در صورتیکه خدا نکرده قضیه بر عکس شود
خواهند گفت که پادشاهي زني را مغلوب ساخت و باز بتدارک
مي توان پرداخت - نظام الملک را حرف او مقرون بصواب نمود
و محبوبهٔ بازیني خود را مامور بسر لشکري فرمود - و او به ترتیب
لشکر و آراستن فیلان کوه پیکر و تسلي واستمالت پیکار پیشگان رزمجو و
گرد آوري دلاوران شعله خو پرداخته و توپ خانهٔ عظیم آراسته خود
یراق بسته بر رخ نقاب مرصع انداخته بر فیل گردون شکوه سوار شده
امیران را بزبان خوش و لطف امید ها داده باظهار وعده و تهدید
و وعید سرگرم کارزار ساخته کرور بسیار از مرصع و طلا ونقره موافق دستور
دکهن که بعد ظهور تردد برای دل خوشي سپاه انعام مى نمایند تیار
نموده وقت سواري باخود گرفته در مقابلهٔ فوج خصم آمده اقدام

کارزار و آراستن صفوف نموده هر ساعت با امرای یمین و یسار دلبری و ترغیب نموده تهوری می نمود و از هرکه اثر شجاعت و جلادت و تردد ظاهر می‌گردید کوزهٔ مرصع و طلا مراخور زیادهٔ از رتبه بدو رسانده موقوف برامید نسیه نمی گذاشت - و همراه از شیرینیها سبدها پر کرده داشت که باگوهای نقره موافق دستور دکهن برای حذف فلوس پیاده هاي توپ خانه بهم می رساند و باعث دلگرمي سپاه میگردید تا آنکه فوج عادل‌شاه را از پیش رو برداشت و بحملهای مردانهٔ آن زن مرد افگن چند هزار مرد مقتول و اسیر گردیدند - و زن صف شکن بفتح و نصرت بخدمت نظام‌الملک رسیده مستقر از بدستر معزز و محظوظ گشت - الحاصل خان جهان لودي از زنی بازی می خورده چنان ملکی را بقلملي که بخرج انعام یکروزهٔ پادشاهان هندوستان وفا ننماید از دست داده خود را نزد ولي نعمت و عالمي مطعون ساخت ٭

دریں آوان ابو طالب پسر آصف خان را بخطاب شایسته خان مخاطب ساختند - دریں سال خان خانان ولد بیرم خان که از نامداران بي همتای روزگار بود بعد انقضای هفتاد و دو سال از مرحلهٔ عمر ودیعت حیات نمود و باعث ملال خاطر عاطر گردید ٭ سابق مقرر بود که پادشاه صورت خود را در پارچهٔ طلائي مدور بوزن یک توله مسکوک ساخته طرف دیگر شبیه شیري که بران آفتاب سوار باشد سکه زده با امرای مقرب خاص می بخشیدند که بر چیرهٔ دستار باعث افتخار خود و زیب دستار می داشتند - و بعضي دیگر بن انداخته برروي سینه بجای حرز جان نگاه میداشتند -

درین سال حکم فرمودند که شبیه را کلان تر از پنج تولهٔ طلا ساخته بامرای مخصوص مقرب می داده باشند - درین اوان از درد امام قلی فرمان فرمای توران خواجه عبد الرحیم ایلچی که ارخاددان مشهور ملک بود با محبت نامهٔ مشتمل بر اظهار مدد برای جنگ ایران در تلافی دعوی آن اصلاح و فسادی که میان شاهنشاهی و شاهزادهٔ ولی عهد بمیان آمده بود رسید - درین روز ها مهابت خان که از مدت گرد خیال رانا بحال تباه سرگردان بود بشفاعت ندامت و اعتراف تقصیر بامید عفو جرائم عرائض بی درپی بحضور ارسال داشته التماس نمودکه بحضورآمده بعد شرف ملازمت و تسلیمات خطا بخشی بمهم شاه جهان بدستور سابق کمر جهد بسته روانه گردد - پادشاه جرم بخش خطاپوش التماس اورا مقرون باجابت فرمودند - بعد رسیدن مهابت خان بحضور و روانه نمودن بدکهن در اوائل ماه اسفندار متوجه کشمیر همیشه بهار گردیده و سیرکنان و شکار افگنان آخر ماه مذکور بآب چناب رسیدند *

ذکر جشن سال بیست ودوم خاتمهٔ جلوس جهانگیری
مطابق (95) دوم شهر رجب سنه هزار و سی شش هجری

اول روزجشن این سال بعرض رسید که مکرم خان حاکم بنگاله بر کشتی با ساز عشرت سیر و تفرج دریا می نمود از صدمهٔ بادتند کشتی برگردید و مکرم خان با جمعی غرق بحر فنا گشت - نزد اهل شگون آن خبر بامیمون افتاد - فدائی خان را بعد از قبول

---

(95) در اقبال نامه بستم نوشته *

ده لک روپیه پیشکش و نذر که هرسال در سرکار پادشاه و نور محل می رسانده باشد صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند - بعد رسیدن بکشمیر مرض دائمی رو بشدت آورد و صحت بدن بانحراف مزاج مبدل گردید روز بروز برکسل طبع می افزود و علاج حکمای حاذق سودنمی بخشید و مرض بامتداد کشید و از سواری فیل و اسپ که بسیار رغبت داشتند ماندند و اثر وجع در هر بن مو ظاهر گردید - هرچند که خود را بسیر سدره و گل مشغول می نمودند دل رغبت نمی نمود - و از همه ماکولات و مشروبات حتی افیون که رفیق سالها بود طبع نفرت کشید و سوای چند پیالهٔ شراب هیچ چیز خواهش نمی شد - و علامات سفر آخرت ظاهر گردید - درین ضمن شهریار بی عیار که بدو سه مرض مبتلا گردیده موی ریش و بروت بباد داده بود بتقاضای مصلحت ظاهر هوا خواهان بدخواه باوجود منع نور جهان بیگم برای رفتن لاهور بقصد علاج سماحت زیاده نموده مرخص گردید - و داور بخش پسر خسرو را که نور محل حوالهٔ شهریار نموده بود و از بی رشدی و بی جوهری بارسنگین دانسته از خود جدا نموده در حضور گذاشت باراده جان سپردند - و از کشمیر کوچ طرف لاهور فرمودند - بمنزل راجور که نزول واقع شد در راه پیالهٔ شراب خواستند بر لب نهاده که از گلو فرو نرفته برگرداندند - تا رسیدن بدولت خانه کار بنزع کشید - وقت چاشت اواخر ماه صفر سنه هزار و سی و هفت [۱۰۳۷] هجری بسفر آخرت پرداختند

چرخ را جام نگون دال کرمی عشرت تهی ست
باده از جام نگون جستن نشان ابلهی ست

درین وقت از اندرون و بیرون آثار رستاخیز محشر ظاهر گشت
و نور جهان بیگم از وقوع این حادثه جهان در چشم او سیاه و تعاد
می نمود - هرچند برادر را برای فکر تکفین و تدفین و مصلحت
ملکی طلبید آصف خان بعذرهای مختلف بدفع الوقت پرداخت -
و باتفاق اعظم خان و جمعی از امرا که باصف خان همراز و دمساز
بودند داور بخش پسر خسرو را از قید برآورده بمژدهٔ سلطنت که
خواب و خیال محض بود مبشر ساختند - چون او میدانست که
این سلطنت بی اعتبار دو سه هفته خون بهائی بیش نیست
باین امر بی اختیار راضی نگشته اضطرار و انکار بسیار نمود مانده
نداد و بعهد و سوگند تسلی او نموده بتقاضای مصلحت چون
گوسفندی که عوض جان مریض برای تصدق بیرون آرند بر تخت
نشانده چتر بر سر او گردانده شرط نثار و مبارک باد بتقدیم رسانیدند -
نورجهان بیگم که لاله وار دل سوختهٔ نقش واژگون ملک بود
چار ناچار نعش رونق آخرت را باخود همراه گرفته با هزاران نالهٔ
زار و دل بیقرار به لاهور آورده در باغ خود مدفون ساخت و آصف
خان از منزل بهنبر بنارسی داس نام را که در یلغار رفتن ید بیضا
می نمود مهر خاص انگشت خود را از عدم فرصت حواله نموده
نزد شاه جهان بتاکید اکید روانه ساخت - و آنچه بایست گفت
زبانی پیغام داد - و بسرعت رسیدن و اول نزد مهابت خان رفتن
و باز باتفاق او ملازمت شاه جهان نمودن و سراولی نمودن برای
زود روانه شدن شاه جهان مبالغه‌که باید نمود - چون نورجهان برای
سلطنت شهریار از اضطرار بیقراری بسیار داشت و همشیرهٔ دوتم که

در خانهٔ صادق خان بود شوهر او نیز با نورجهان همراز گفته می شد آصف خان چوکی بدر خانهٔ هر دو همشیره فرستاده راه آمد و رفت امرا و نامه و قاصد بند نموده بود - شهریار غافل از بازی روزگار بوده در لاهور بعد از شنیدن خبر واقعهٔ جنت مکانی خود را چون سلطنت باری میر و وزیر اطفال بادشاه موسوم ساخته از ناموافقت تقدیر عامل گردیده بتصرف خزانهٔ لاهور دست سخاوت و بخشش دراز نموده از جملهٔ نود لک روپیه که موجود بود هفتاد لک روپیه برای جذب قلوب امرا بصیغهٔ انعام و علوفهٔ پیشگی نوملازمان ومساعده در هفتهٔ اول که بدو هفته ایام فرمان روائی او نکشید بخشید - پسر دانیال را که با او بود برای مقابل فوج داور بخش و آصف خان سرفوج ساخته تعین نمود - و ازان طرف آصف خان داور بخش را با کوکبه و دبدبهٔ شاهی و تجمل پادشاهی بر فیل نشانده خواجه ابو الحسن را و مخلص خان را با سادات بارهه هراول نمود و از آب لاهور گذشته مقابله و مقاتله روی داد - هنوز صدای دار و گیر بلند نگردید که فوج شهریار فرار اختیار نمود - بعضی خود را بقلعهٔ لاهور رسانیدند و جمعی بفوج داور بخش پیوستند و شهریار نزدیک در قلعه ایستاده چشم بر راه مردهٔ فتح بود در خبر برگشتگی طالع خود مطلع شد - از سراسیمگی سر از پای خویش نشناخته راه قلعهٔ ارک اختیار نموده محصور گردید - و فوج داور بخش بگرد حصار آمده بمحاصره - پرداختند و روز دیگر همین که علم زرافشان خاور از مطلع مشرق با تیغ فتح و نصرت نمایان گردید اکثر مردم درون و بیرون قلعه از دور و نزدیک امان طلبیده نزد آصف خان آمده ملحق شدند - اختصار کلام آنکه شهریار را چون مرغ پر و بال کنده

ازقفس قلعهٔ ارک بر آورده نزد داور بخش آوردند و مثل گناهگاران
ملازمت فرموده مکحول ساخته بقفص زندان اجل محبوس
نمودند - و پسران دانیال را نیز درصورت شهریارساخته یار و رفیق او
گردانیدند - و یمین الدوله آصف خان حقیقت را بخدمت شاهنشه
زمان شاه جهان صاحبقران نوشته روانه ساخت - و بنارسي داس که
از بهنبر رخصت شده بود مسافت بعیده را تا بقلعهٔ نظام الملک
به بیست روز طی نموده موافق ارشاد آصف خان سرراه بخانهٔ
مهابت خان رفته در سرگذشت اطلاع داده و مهابت خان همان
زمان بنارسی داس را باخود گرفته بدر حرم سرا رفته خبر اندرون
محل فرستاده محتمد ساخت - همین‌که شاه جهان صاحبقران بیرون
تشریف فرمودند بنارسي اول مهر سکهٔ یمین الدوله را گذرانیده داب
ملازمت و تعزیت و تهنیت را بآئین رسولان آداب دان بتقدیم رسانید-
حضرت صاحبقران اشک ریزان استفسار احوال نمودند - وبساعت
سعدد باتفاق اخترشناسان هند و فرس که برای سرانجام زیاده ازهفته
توقف نشد اواخر ربیع الاول سنه هزار و سي هفت هجری بطریق
استعجال ازراه احمد آباد براهنموني ظفر و اقبال مرحله پیمای منزل
مقصود گشتند - و بآصف خان فرمان ازروي عنایت مشتمل بر رسیدن
بنارسي و بدولت وفیروزی متوجه شدن طرف دارالخلافت مصحوب
امان الله بذاک روانه ساختند - وباوجود اطلاع تقصیرات خان جهان
لودي که در برهان پور صوبه دار بود جان نثار خان را مع فرمان لطف
آمیز نزد او روانه فرمودند - و آن بي سعادت از توهمي که بسبب
ظهور نمک بحرامي خود ش دامنگیر گردید و براهنمائي دریاخان

رهیله وآقا افضل دیوان دکهن که برادر او دیوان شهریار بود و بر احوال شهریار برگشته طالع و نورجهان بیگم اطلاع یافته بود بجواب ناصواب پرداخته درجواب فرمان عرضه داشت بیرنا نموده جان نثارخان را آزرده خاطر ساخته روانه نمود ● بیت ●

چو تیره شود مرد را روزگار
همان او کند کش نباید بکار

و بدان نافرمانی وعدم اطاعت فرمان اکتفا ننموده فرزندان خودرا در برهان پور همراه سکندر خان لودهانی گذاشته باجمعیت خود و بندهای پادشاهی مثل راجه گج سنگه وغیره که در رفاقت آن بی سعادت محذور و معذور بودند طرف ماندو آمده اکثر قصبه ومحالات مالوا را بتاخت وتاراج آورده بعضی جا عاملان و منصوبان خود گذاشته طبل مخالفت و بغی را بلند آوازه ساخته به برهانپور مراجعت نمود - و حضرت صاحب قران چون بمنزل و معبرگذر بابا پیاری رسیدند عرضه داشت شیر خان عرف ناهر خان مشتمل بر اظهار اطاعت و عبودیت خود و ارادهٔ ماند سیف خان بنابر ملاحظهٔ تقصیر سابق و از راه خجالت سلوکی که با عبد الله خان نموده بود رسید لهذا فرمان سعادت عنوان مشتمل بر تفویض صوبه داری احمد آباد بنام او که بعد نائب گذاشتن و بنسق آنجا پرداختن سیف خان را نظربند ساخته بحضور بیارد صادر فرمودند - و خود بگذر بابا پیاری از آب نربدا عبور نموده در منزل سنور شرف نزول فرموده برای جشن وزن مبارک حکم مقام نمودند و چون همشیرهٔ کلان نواب قدسیه ممتاز محل در حبالهٔ سیف خان بود و خاطر

مبارک فدهیه تا همشیرهٔ خود محمدت وامر داشتند از طرف
ناهمواری و خبر بیماری سیف خان خاطر جمع نبود شفیع سیف
خان گردید - بموجب التماس بیگم خدمت پرست خان را فرمودند
به شیر خان بنعام رساند و خود خبردار باشد که نظر بند ساختن
سیف خان بضرر جانی او منجر نگردد ٭

درین منزل و جشن عالمی که بعقص رسید دلیر خان بارهه
آمده شرف اندوز ملازمت گردید و خبر مقید و مکحول گردیدن
شهریار و پسران دانیال از روی عرضه داشت شیر خان که بموجب
نوشتهٔ صراهان لاهور رسیده بود بعرض رسید - بعد رسیدن سیف
خان که کار بقصد هلاک نمودن خود رسیده بود بسعادت دولت
قدمبوسی علم عفو بر جرائم او کشیده گشت و مورد عنایات بی پایان
گردید و از مژدهٔ جان بخشی بیماری سیف خان در آن وقت
بصحت مبدل گشت و شکر این عطیهٔ الهی که در خیال و وهم
او نمی گذشت بجا آورد - چون موکب همایون بمحمود آباد
دوازده کروهی احمد آباد نزول فرمود شیر خان باتفاق عیسی خان
و میرزا ولی شرف اندوز ملازمت گشت شیر خان را بمنصب
پنج هزاری و صوبه داری احمد آباد سربلندی بخشیدند و عیسی
خان بپایهٔ چهار هزاری دوهزار سوار و حکومت تتهه مفتخر و معزز
گردید و خدمت پرست خان نزد یمین الدوله مع فرمان بدست
خاص مشتمل براینکه هرچه کردی مستحسن افتاد اما اگر نظر
برامن و دفع آشوب شهریار را با پسران دانیال که مادهٔ فساد
و فتنه اند روانهٔ شهر عدم سازی فرس مصلحت هواخواهان ملک

و سلطنت خواهد بود فرستادند * بیت *

سر وارث ملک تا بر تن است * تن ملک را فتنه در آهن است

بعد رسیدن فرمان قضا جریان بلاهور آصف خان مطابق حکم بعمل آورده بیست و دویم جمادی‌الاولی نام بردها را آوارهٔ صحرای عدم ساخته ریشهٔ خیال مخالفان دولت را بر انداخت خطبهٔ نام نامی صاحب قران ثانی شاه جهان زینت بخش منابر ساخت - بعده که رایت ظفر توام نزدیک سرحد رانا رسید رانا کرن که در ایام شاهزادگی در رکاب عالی شرط جان نثاریها بجا آورده بود بسعادت زمین بوس رسیده مورد عنایات گردید و بعد رسیدن موکب جاه و جلال ظفر اقبال باجمیر بتاریخ بر مزار حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس الله سره العزیز تشریف ارزانی فرموده مبلغ خطیر بسجاده‌نشینان و مستحقان آن درگاه رسانیده فرمودند که مسجد سنگین آنجا بنا نمایند و بکار پردازان امر شد که بنایان چابک دست و معماران باوقوف مع مصالح حاضر و موجود سازند و بخالصات صوبهٔ اجمیر بموجب درخواست مهابت خان بجاگیر او مرحمت و مقرر فرمودند و جا بجا برای محافظت و نگاهبانی زراعت و حفظ مال و ناموس رعایا و زیردستان و تنبیه زبردستان فوجدار خدا ترس حق شناس تعین فرمودند *

اواخر جمادی الاخری سنه مذکور بدار الخلافت آگره بفرخی و فیروزی شرف نزول واقع شد و عالمی از مشاهدهٔ جمال کامیاب گردیدند *

ذکر سلطنت ابو المظفر شهاب الدین صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه غازی که بده واسطه بامیر تیمور صاحبقران میرسد

از چمن اخبار سلاطین کامگار و گلشن آثار خواقین نامدار چنان نکهت روح پرور بمشام سامعان این خبر وزیده که چون ابو المظفر شهاب الدین صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه غازی که بده واسطه بامیر تیمور صاحب قران گیتی ستان انار الله برهانه می رسد چنانچه سمت تحریر در آمده در دار الخلافت شرف نزول فرمودند و هشتم جمادي الاخری مطابق بیست و پنجم بهمن ماه الهي سنه [۱۰۳۷] هزار و سي و هفت بعد انقضای یك و نیم ساعت زمانی رونق افزای تخت سلطنت هند گردید - از سر نو منابر ملک مملکت مساجد بخطبهٔ نام نامی سامعه افروز جهانیان گشتند - و زر سرخ و سفید سرخ روئی تازه از اسم شریف خاقان زمین و زمان بهم رسانید و از تهنیت این نوید فرحت افزای سراپا آمد نسیم مسرت و دلخوشی جان تازه در قالب ساکنان بحر و بر عرصهٔ پر وسعت هندوستان بهشت نشان دمیدن گرفت

شه گیتی ستان جمشید ثانی * سر افرازی ده تاج کیانی
خدا خوانده ازان شاه جهانش * مسخر شد زمین و آسمانش

از طنطنهٔ کوس شادی عدو مال بزوال و برقص آمدن رامشگران

زهره مثال و نغمه پردازی مغنیان حور تمثال که چون طاؤسان بهشت عنبر سرشت بجلوهٔ خرامیدن درآمدند زمین و زمان لبریز عیش و نشاط گردید *

وزان جشن فرخ نجش و طرب خیز
همایان شد زمین از عیش لب ریز
نه تنها ساز عشرت شد طرب ساز
که برگ عیش عالم شد خدا ساز
جهـان امـروز داد خرمی داد
ز مادر گوئی آن دم خرمی زاد

بعد تقدیم اداب تسلیم و نثار امیران بشبستان محل خورمی تشریف بردند - ابتداء نواب قدسیه ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل خوانهای سیم و زر وطبقهای پر از لعل و گوهر برسم مبارک باد بر فرق همایون افشانده عالمی را از درول و نثار آن کامیاب ساخت - بعده جهان آرا بیگم و همه پردگیان سرادقات سلطنت شرط نثار و تهنیت بجا آورده صحیفهٔ ایوان ملک وسعت را بحر و کان زر و گوهر ساختند - دولک اشرفی و دو(سش) لک روپیه بمهد علیا ممتاز محل و یک لک روپیه بنواب قدسیه جهان آرا بیگم و بروشن آرا بیگم و ثریا بانو بیگم مرحمت فرمودند - و سالانهٔ مهد علیا دو (ده) لک روپیه و درماهٔ جهان آرا بیگم صبیهٔ کلان هفتاد هزار روپیه حکم نموده مخاطب به بادشاه بیگم ساختند و دیگر حجله آرایان گلشن سلطنت را بنجاه بنجاه هزار روپیه مقرر فرمودند - و چهار (چهار و نیم) لک روپیه برای پادشاه زادهای جوان بخت دارا شکوه و شجاع و اورنگ

پس که در لاهور بودند به بیگم صاحبه سپردند - و یک لک روپیه
پادشاه زادهٔ والا نژاد محمد مراد بخش که درحضور بود عنایت
فرمودند - و اول دیوان بعضی بدعتهای نامشروع مثل سجدهٔ
نمودن در مقابل عنایات و در وقت آب نوش جان فرمودن و
بجای تاریخ ماه عربی سال هجری ماه و سال شمسی آلهی بقید
سنه جلوس اکبری نوشتن ممنوع نموده عوض سجدهٔ زمین بوس
چهارتسلیم مقرر فرمودند و تاریخ ماه عربی و سال هجری را از
سال و ماه جلوس مقدم داشته ماه الهی را با سال مطابق آن
قرار دادند - و در بارهٔ فضلا و دانشمندان صاحب کمال و فقرای
صاحب حال فرمودند که وقت ملاقات شروع بدعاء مسنون سلام
علیک می فرموده باشند - و وقت رخصت نمودن سورهٔ فاتحه
اختتام نمایند و سکهٔ روپیه و اشرفی یک طرف بکلمهٔ توحید واسم
خلفای راشدین و طرف دیگر بنام نامی شرف زینت بذیرفت -
و در مقابل آن فرقی بی سکه مهر و ماه رواج اختیار افتاد - و اسم
نور الدین جهانگیر بادشاه را با لقب جنت مکانی بتحریر آوردن
مامور فرمودند - به یمین الدوله آصف خان فرمان عنایت آمیز
مشتمل بر مبارکباد مخاطب بعموی بخان نوازش آصف خان با باقی
القاب نوشته طلب حضور فرمودند - و مهابت خان را مخاطب
بخان خانان سپه سالار مهابت خان ساختند و بمنصب هفت
هزاری هفت هزار سوار سه اسپه و دو اسپه و چهار لک روپیه نقد
و دیگر مرصع آلات مع فیل و اسپ خاصه با ساز طلا ممتاز فرمودند -
اگر بتفصیل اسم و منصب امرا و عطای انعامات پردازد اختصار

سخن بطول کلام منجر میگردد لهذا هرجا ضرور داند بتحریر و اظهار
اسم امرای ذو الاقتدار خامه را رطب اللسان خواهد گردانید - و بنام
نامي را به اعلی حضرت و صاحب قران ثاني و آنچه بزبان خامهٔ
فصاحت بیان بي اختیار جاری گردد بتسطیر آن قلم را شاداب رو
خواهد ساخت - قاسم خان بصوبه داری بنگاله مقرر گردید وصوبهٔ بهار
از تغییر میرزا رستم صفوي بخان عالم و صوبهٔ کابل بلشکر خان مفوض
فرمودند - و صوبهٔ پنجاب و ملتان بنام مخصوصان یمین الدوله آصف
خان مسلم داشتند و صوبهٔ برهانپور بتقاضای مصلحت بخان جهان
لودي مغضوب بحال فرمودند و صوبهٔ مالوا بمظفر خان و کشمیر
باعتقاد خان و صوبهٔ اوده به باقر خان و اله باد بجهانگیر قلی خان
بدستور سابق برقرار داشته تغییر و تبدیل راه ندادند و دیگر خدمات
صوبه‌داري و قلعه‌داری و فوجداری وعمال جا بجا هرکه بودند برای
بحالي و استقلال او حکم صادر گردید - هر سه پادشاه زاده که د
لاهور بودند بموجب حکم با یمین الدوله بحضور رسیدند و محمد
مراد بخش مع بیگمان و پردگیان حرم باستقبال رفته بخدمت
حضرت اعلی آوردند - و اعلی حضرت از راه شفقت بي اختیا
بر خاسته هر یکي را در بغل مرحمت گرفتند و تا مدت در آغوش
لطف داشتند و هرکدام نذر و نثار گذرانیدند - و یمین الدوله ک
بعد از گذرانیدن بیست هزار اشرفي و یک خوان جواهر
دو هزار روپیه بدمبوس حاصل نمود - سر اورا برداشته بهر دو دست
به سینهٔ مبارک ضم ساخته بآغوش نوازش در بر گرفتند و بعطای
خلعت و اسپ و فیل و جواهر آلات که ازان جمله یک برتا

رفیعت لك روپیه بود که جنت مکانی درجلدوی فتح دکهن بخشیده بودند مفتخر ساختند - و منصب هشت هزاری هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خدمت وکالت و لقب عمو آرزانی داشتند - و شایسته خان خلف کلان ارشد یمین الدوله بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار سر افراز گردید - و دران روز سی امیر بانعامهای نمایان و عنایات بی پایان سربلند گردیدند - و ارادت خان میر بخشی را بخطاب یمین الدوله مسند وزارت و قلمدان مرصع مرحمت نمودند و صادق خان را خدمت میر بخشی عطا فرمودند

ذکر جشن سال دویم از جلوس و نوروز عالم افروز
مطابق سنه هزار و سی و هشت هجری ٠

درین جشن سایبان ملك تمثال مسمی بدلبادل که در طول و عرض و رفعت بر آسمان زیاده سری می نمود و عرصه زمین متحمل ثقل آن نمی گردید و حکم چرخ فراخ دامان دیگر بهم رسانیده بود بخرج مبلغ خطیر و فرصت ایام کثیر یافته کار فرمایان فراش خانه کشمیر زینت تمامی یافته با ملک برین دعوی همچشمی داشت حکم باستاده کردن آن نمودند - و در عرصهٔ دو ماه که چندین هزار فراش بدستیاری فیلان قوی هیکل شب و روز تردد می نمودند ایستاده نتوانستند نمود و از ایستاده شدن آن زمین و آسمان را آرایش تازه رو داد - و همه اسباب سرور کامرانی زینت سرانجام پذیرفت - و از هر طرف پری رخساران حور مثال رونق افزای بزم عشرت گشتند و مغنیان خورشید لقا لولیان گلعذار از آتش شعشعهٔ رخسار گلنار بگرم نمودن دف کف

گستردند - و رامشگران ماه سیما از صدای چنگ و مردنگ بهم آوازی
درم دربط و تال و بهم آهنگی رباب و موسیقار گوش زهرهٔ چنگی را
چون تار طنبور گوشمال دادند * بیت *

ز رقص شاهدان لاله رخسار * دم از بهر اصول آمد نگلزار

ز آتشگاه صدا شعله سر زد * خرد چون دود از محفل بدر زد

از بدستی تا هفت هزاری بعطای خلعت و اضافه و اسپ و فیل
و جواهر سرافرازی یافتند - و فضلا و فقرا و شعرا و ارباب طرب درخور
قسمت کامیاب گشتند و لشکر خان را صوبه دار کابل فرمودند -
پنجاه لک روپیه بمهد علیا و بیست لک روپیه نقد و جواهر و
زر نور به بیگم صاحب یعنی جهان آرا بیگم و پنج لک روپیه بشاه
زادها مرحمت شد - جمله درین جشن عالم افروز یک کرور و شصت
لک روپیه ازان جمله سی لک بامرا وابی بخدمهٔ محل و شاه زادها
بعطا در آمد - خواجه عبد الرحیم که از سادات و خاندان مشهور
گفته می شد ازجانب امام قلی خان والی توران آمده پنجاه هزار
روپیه سوای عنایات دیگر یافت - چون عبد الله خان فیروز جنگ
در مکافات اعمال نکوهیده آخر کار از مدت گرفتار زندان کم عنایتی
گشته بود خواجهٔ مذکور شفیع جرائم او گردید و از سرنو مورد عنایات
بی پایان گشت و منصب پنج هزاری و پنج هزار سوار و پنجاه
هزار روپیه نقد مرحمت فرمودند - یاقوت حبشی دکهن که خود را
هم چشم عنبر بد مآل می گرفت چون رو بدین درگاه آورده شرف
اندوز ملازمت گردید بعطای منصب سه هزاری و خلعت و
اسپ و فیل و نقاره سرافرازی یافت - مهابت خان خان خانان از

تغییر خان جهان‌لودي صوبه داردکهن مقرر شد - و خان جهان‌لودی
را بصوبه‌داري مالوا مامور فرمودند و بمهابت خان حکم نمودند که
خان زمان پسر خود را بعجالة روانهٔ دکهن سازد - خواجه عبدالرحیم
باجل طبعي رحلت نمود پسر اورا مورد عنایات فرمودند - دریاخان
لودي که در ایام شاه زادگی قولا و فعلا ازو تقصیر و اداي خارج
سرزده بود چون روي بدامت بامید شفاعت باین درگاه آورد قلم
عفو بر جرائد افعال او کشیده بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و
عطای خلعت و اسپ سر افراز نمودند - خواجه ابوالحسن از اصل
و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار سربلندی یافت - بدرمحمد
خان‌را اگرچه در ایام شاه زادگي بآن جناب ارادت خاص بود اما ازانکه
اکثر در عالم نشهٔ شراب اختیار خود نداشت در ایام اختلاف
سلطنت باغواي کار پردازان بر سر کابل فوج کشي نموده نواح آن‌را
مکرر بتاخت و تاراج در آورده از ترک و تاریکهای تنها تزلزل تمام در
کابل انداخته اذیت و خرابي تام بحال سکنه و رعیت آنجا رساند
و باوجود مانع آمدن امام قلي خان برادر کلان او نام امنیت در این
طرفها نگذاشته هرجا از هر جنس که یافتند از ماکولات و حیوانات
زنده و مرده و ملبوسات و غیر آن آنچه که بدست جفاکاران خونخوار
آمد دست رد بران نگذاشته باوجود هزیمت خوردن مکرر بطریق
قزاقي در اذیت سادات و شرفا و صلحا و علما و مشایخ آن دیار
مي کوشیدند - و سه ماه بر محصوران و رعایاي مال گذار کمال
صعوبت گذشت - و ظفرخان و یعقوب خان و شمشیر خان و سعادت
خان و غیره و حاکمان و کومکیان کابل و اطراف در دفع ضرر آن

جماعه کوشیده گاه غالب و گاه مغلوب می‌گردیدند - آنچه از تعدي آن جماعه بر مسلمانان روداده اگر بتفصیل آن پردازد باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید بعده که حضرت اعلی به تعدي آن جفاکاران اطلاع یافته خواجه ابوالحسن مشهدي مخاطب بلشکر خان را براي تنبیه آن‌جماعه روانهٔ کابل فرمودند - و از عقب خان خانان مهابت خان را با دیگر امرا نامزد نمودند - بسرهند نارسیده خبر فرار ازبکان مردم آزار رسید حکم شد که در سرهند توقف نموده با باقي منصوبان پادشاه زادها و خدمهٔ محل که از لاهور بحضور طلب گشته اند همراه شده مراجعت نمایند *

بر دانشمندان بکته سنج ظاهر باد که سهرند را سابق سرهند می نوشتند و في‌الواقع تا سهرند در سلطنت غزنویه بود یعني بتصرف سلاطین غزنوي بود اسم سرهند اسم با مسمي گفته می شد بعده که فرما روایان ممالک محروسهٔ هندوستان سر اطاعت و فرمان بري درگاه آسمان توامان نهادند بلکه نام و نشان دیگر فرمان فرما نماندند و تا آن طرف کابل و قندهار در قلمرو لا یزال سلطنت هند درآمد حضرت اعلی فرمودند که سهرند مي نوشته باشند - و لشکر خان که بعد رخصت هیچ جا توقف نورزیده شانزدهم محرم بکابل رسید بعد عرض رسیدن لشکرخان و خبر فتح و فرار ازبکان یک لک روپیه مصحوب قاضي زاهد روانهٔ کابل ساختند که بسادات و شرفا و صلحاي غارت زده برسانند - و باوجود مژدهٔ فتح و فرار ازبکان باهلجار از شنیدن تعدي که بر مسلمانان آن دیار رفته بود بسیار اثر ملال بر چهرهٔ پادشاه حق آگاه ظاهر گردید - گویند دو سه بار

محصول یکسالهٔ بلخ و بدخشان سوای آنچه که عارتگران بردند
بتصرف محمد خان در آمده بود *

چون تقریب جمع و حاصل توران و هند بمیان آمده لازم آمد که آنچه از جمع و محصول ایران و توران و هندوستان مولف بادشاه نامه برنای قلم داده و هرچه از روی دفاتر تحقیق مسود اوراق گردیده تحمیدا بتحریر در آمد و محصول تمام ایران آنچه از مال پیشکش سوای عشاری که آن مقرر بدست قریب دو کرور و پنجاه لک روپیه می شمارند که مراد از هشت لک و دوازده هزار تومان عراق باشد و باوجه عشاری دو کرور و هفتاد و پنج لک روپیه که قریب هشت لک و نود هزار تومان باشد کم زیاد می شود - اگر تومان سی روپیهٔ هندوستان که پنجاه عباسی گویند اما در تحصیل سی و پنج عباسی از رعایای مالگذار می گیرند - و در ایران چون جمع هر ساله مال مقرر است اختلاف آمدٌ کم زیاد چندان‌دران راه نمی یابد برخلاف جمع هندوستان که در یک سال لکها بهزار ها و هزار ها بصد دو صد منجر می گردد بهر حال تمام محصول ایران بجمع سه چهار صوبه از جملهٔ شش صوبهٔ دکهن نمی رسد و محصول محال بلخ و بدخشان آنچه نوشته از سی لک روپیه تجاوز نمی نماید که یک کرور و بیست لک خانی باشد برابر محصول یک صوبهٔ کم حاصل هندوستان و تنخواه یک امیر زیاده از آن است که محصول بیست صوبهٔ هندوستان در عهد حضرت اعلی هشت ارب دام که مراد از هشت صد کرور دام باشد و حاصل آن بیست کرور روپیه می شود نوشته

اند - و بعد آن لغایت زمان حال که عهد مبارک محمد شاه پادشاه باشد قریب سه ارب دام‌ار صوبهٔ بیجاپور و حیدر آباد بضبط درآمد - و حزینه که جمع کمال او به بنجاه و دولک روپیه رسیده بود بار در عهد خلد منزل رو به تنزل گذاشته مزید بران شده - اگر در دفاتر که مطابق آن تنخواه می شود و دیگر هم بر دامهای سنه حاصل و پرگنات ویران صوبهٔ احمد آباد و دیگر صوبجات افزوده شده اما آنچه بسبب ویران و خراب شدن ملک بوصول در می آید بتحریر آن زبان خامه را آشنا نمودن اولی - مگر انشا الله تعالی در ذکر سلطنت خلد منزل شاه عالم بتقریب بعضی رویداد شمهٔ از احوال ملک و مال و حال رعایا و سپاه و تجار ناچار بزبان قلم خواهد داد •

چون در ازمنهٔ سابق که پادشاهان سلف دیوان عام می نمودند برای استادن بندهای پادشاهی سایهٔ سرکه مانع آفتاب و باران تواند شد نبود حکم شد که عمارت عالی مشتمل بر چهل ستون که وقت نشستن دیوان عام برای تابش آفتاب و زحمت نزول رحمت بکار امیران آید در قلعهٔ دار الخلافت آگره و در دار السلطنت لاهور و دار السرور برهانپور بسازند و موسوم بخاص و عام گردانیدند - بعد تیار شدن چتر کرباس عرش آساس خاص و عوام حضور طالبای کلیم در صفت آن گفته • بیت •

این تازه بنا که عرش همسایهٔ اوست
رفعت حرفی ز زینه (95) پایهٔ اوست

---

(95) ز زحمت

باعدست که هرستون سدرش سرویست
کاسایش خاص و عام در سایهٔ اوست

امامقلیخان والی توران در زمان حیات حضرت مکانی عریضهٔ مشتمل برین مضمون ارسال داشته بود که چون شاه عباس بمدد فرصت قلعه قندهار را بتصرف خود آورده اگر بادشاه زادهٔ جهان و جهانبان یعنی شاه جهان صاحبقران ثانی که بگفتهٔ عرض گویان متهم بعدم اطاعت گردیده بمهم تسخیر قندهار مامور گردد ما هردو برادر باتفاق رفاقت نموده بعد تسخیر قندهار برای تصرف آوردن خراسان کمر بسته آن بلاد را زیر بتصرف اولیای دولت خواهم آورد - ازجملهٔ آن ولایت مفتوحه هرچه شمایان عنایت خواهند فرمود بدان قناعت خواهم نمود و مدام در امداد و اعانت ملک قدیم و جدید خواهم کوشید - باز خواجه عبد الرحیم درین آوان از توران بحضور رسید - باوجود آن تاخت و تاراج که از پدر محمد خان و برادر او در کابل بظهور آمد بار دیگر همان مضمون را موافق اندازه حوصلهٔ خود بزبان قلم داده بود - چون خواجه عبد الرحیم ازین جهان بآن جهان منزل نمود تحریر جواب آن در تعویق افتاد - و درین آوان نظر بر طریقهٔ حرم پوشان بسیار بخش کم پذیر برای رفع حجاب مقدمهٔ کابل جوابی بعبارت متضمن برچشم پوشی و اظهار تلطف و وعدی که دستور و آئین بزرگان می باشد مع لک و پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر عنایات مصحوب حکیم محمد صادق (96) و خواجه

---

(96) در پادشاهنامه حکیم حادق نوشته *

محمد صادق (97) پسر خواجه عبد الرحیم مغفور روانه ساختند و بیست هزار روپیه برای مجاوران روضهٔ حضرت صاحبقران فرستادند *

ذکر فراری شدن و بعی ورزیدن نرسنگه دیو بندیله از حضور و مهم فرمودن بر او

۱۰۰ چون نرسنگه دیو پدر ججهار سنگه (98) بندیله از ایام شاهزادگی حضرت جنت مکانی تا زمان حال در حرکهٔ ملازمان رکاب سعادت اندوز بود و ججهار سنگه در آواخر عهد جنت مکانی بسبب برهم خوردن بعضی بسو سلطنت روبهٔ بعی اختیار نموده در ملک پادشاهی دست درازی کرده بتاخت و تاراج مسافران اقدام می نمود و خزانه و فرادوخته رعایای خود را نیز پامال ظلم و تعدی می ساخت درین ایام که در فکر استیصال آن بدمآل بودند خبر تحهم واصل گردیدن او رسید - نرسنگه دیو از شنیدن این خبر بحکم آنکه * بیت *

بد گهر با کسی وفا نکند * اصل بد در خطا خطا نکند

نظر بر رویهٔ بزرگان بد کردار خود و ملجا و ماوای پرار اشجار خاردار و جنگلهای دشوار گذار و پشت گرمی خزانهٔ بیشمار در اواخر سال جلوس بیمشب معه همراهان بدسگال از دار الخلافت اکبر آباد بر آمده راه ادبار اختیار نمود - و بمجرد فرار نمودن طریقهٔ مفسدان مردم آزار را شعار نکبت دثار خود ساخته بدست اندازی ملک

---

(97) در پادشاهنامه محمد صدیق نوشته *

(98) - ن - ججهار *

و مال رعایا و مسافران پرداخت - چون بعرض رسید حکم شد که خان خانان مهابت خان سپه سالار با ده هزار سوار و پنج هزار بندوقچي و پانصد بیلدار و تبردار از راه گوالیار تعاقب آن سرگشتهٔ دشت ادبار نمایند - و سید مظفر خان بارهه و اسلام خان و دلاور خان و سردار خان و راجه رامداس و نظر بهادر و دیگر امرا برای خراب و پایمال نمودن وطن و استیصال آن آوارهٔ وادي ناکامی تعین فرمودند - لیکن روبه با دیگر عنایات بمهابت خان مرحمت نمودند - و بهمه دیگر امرای زعامت و عنایت پادشاهي مبذول حال گردید - بخان جهان لودي صوبه‌دار مالوا بدر حکم رفت که با همراهان خود و کومکیان آن صوبه بمدد مهابت خان برسد - و بهارث سنگه بندیله که سر سر وطن ارث آن مرز بوم شوم بآن دهک بحرام عداوت داشت بدر برو تعین گردید - و عبد الله خان فیروز جنگ را مامور فرمودند که از طرف کالپي بملک او در آید - و بهادر خان روهیله را حکم نمودند که با جمعي از بهادران رزم طلب و دو هزار بندوقچي و بیلدار و تبردار بسیار از جانب شروني بگوشمال او روان گردد - و جمعي از فوج یمین‌الدوله با نوکر عمدهٔ او بسردار علاحده مقرر کرده تعین فرمودند - و خود بهمرکابي دولت و نصرت بسپهر شکار رایت علم بر افراشته رخ دولت خانه بآن دیار نمودند - و بعد ورود بعقتهم نور جشن وزن سال قمری سال سي و نهم از عمر شریف انعقاد یافت - اول ربیع الثاني مطابق آذر ماه الهي مجلس عشرت و نشاط پادشاهانه آراسته گردید - و آن بدر جهان تاب فلک سلطنت درپلهٔ میزان عشرت طراز شرف نزول نموده زر و گوهر را

آسوي دو بلا بخشيدن * * نظم *

از دولت وزن شاه فرخنده سير * زر گشت عزيز و آبرو يافت گهر
در پلهٔ ميزان چو در آمد گوئي * خورشيد نشست در افق تا بكمر

آنچه از زينت و آرايش محفل فردوس مشاكل و پيرايش بزم داد و دهش در مائدهٔ امرا و ارباب استحقاق و اهل طرب بظهور آمده خامهٔ مقطوع اللسان در تحرير تفصيل آن قاصر است - بعد فراغ متوجه سير و شكار سمت قلعهٔ گوالیار گشته چون حوالي قلعه شرف نزول رايات ظفر آيات گرديد اندرون قلعه تشريف برده تفرج مكانهاي آنجا نمودند - همين كه بر مكان محبوسان عبور واقع شد بر احوال زندانيان ترحم نموده چند نفري كه حبس دائمي آنها شرعا و عرفا واجب و لازم بود نگاهداشته باقي جمع كثير كه از مدت مديد دران عذاب شديد گرفتار بودند حكم خلاص آن جماعه فرموده آزاد ساختند *

از واقعهٔ كشمير بعرض رسيد كه از جملهٔ غرائب مخلوقات ليل و نهار روزگار بحكم خالق ارض و سما در خانهٔ حسن محمد نام صبيهٔ تولد يافت روز هفتم در زبان آمده بفصاحت بيان بوالدين خود بطريق پند و اندرز گفت كه بليهٔ عظيم بر مردم اين شهر نازل شدني است مردم شهر را از روي تاكيد بگوييد كه براه خدا خير و تصدق بسيار نمايند - دويم آنكه در خانهٔ نافر نام كشميري فرزندي متولد شده كه اصلا راه بول و غايط ندارد *

و فوجهاي صحرا نورد شير نبرد كه براي استيصال جهجار بند بكال تعيين شده بودند بعد رسيدن نزديك قلعهٔ احداث

کردهٔ آن بد کردار امیران سرشکار بمحاصرهٔ آن حصار پرداختند
و همت بر قلع ریشهٔ شجر شقاوت آن بدکار گماشتند و از هر طرف
بهادران شیر جنگ و پلنگ صولتان شجر جنگ سر به بدشهٔ
آن بد عاقبت گذاشته تیشهٔ بیخ اجل اشجار حیات او گردیدند -
و نیدنهٔ نزول موکب همایون بگوالیار علاوهٔ تقویت بهادران قلعه
کشا و دل باختن آن شقي خسران مآل گردید - و وکیل زبان
بهم برای عفو جرائم و خطا بحشي فرستاده معروض داشت که اگر
صفحهٔ اعمال این سیه نامه بآب نجابهٔ عفو شسته و شو باید می
بعد قدم جرأت نافرماني را پیش نگذارم - درین ضمن بعرض رسید
که عبد الله خان و بهادر خان رهیله و بهار سنگه بوسیله کمند
همت قلعهٔ ایرچ را که ملجاي آن غول دشت ادبار بود مفتوح
ساختند - و قریب سه هزار کافر را بقتل رسانیدند - بعد عرض
رسیدن بندهاي خان نثار بعنایات پادشاهانه و بهار سنگه بندیله
بنوازش نقاره سرافراز و بلند آوازه گشتند - و چون عمدهاي لشکر
بحضور رسیدند بسماعت آنها التماس عفو جرایم تقصیرات جهجار
سنگه بعز قبول در آمد و اورا دست بسته آورده ملازمت فرمودند
هزار اشرفي نذر و پانزده لک روپیه و چهل فیل بطریق جرمانه
گزراند و از جملهٔ چند محال مفتوحه که بطریق غصب در تصرف
آن بد سگال بود موافق تنخواه چهار هزاری چهار هزار سوار در جاگیر
او وا گذاشته باقي بعبد الله خان و خان جهان لودي تنخواه نموده
همه در سرکار ضبط نمودند *

ذکر جشن سال سیوم از جلوس مطابق سنه هزار و سي و نه

جشن آغاز جلوس سال بهجت افروز عالمي از خاص و عام ارباب حاجت کامیاب مقاصد گردیدند و در عیش و نشاط بر روی صغیر و کبیر آن سر زمین کشودند * بیت *

دهان شیشهٔ می باز کردند * بقلقل عدش را آغاز کردند

چون مهابت خان خان خانان که صوبه دکهن باو مقرر فرموده بصوبه داري دارالملك دهلی ماٴمور گردید - ارادت خان وزیر را بصوبه داري دکن مقرر فرمودند و قلمدان مرصع وزارت را بافضل خان خانسامان مرحمت نمودند و خانسامانی بمیر جمله مقرر شد چنگیز ولد عنبر حبشي که بحضور رسیده بود بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب منصور خان سرفرازی یافت *

از سوانح کابل بعرض رسید که بامیان نام قلعهٔ که میان بلخ و کابل واقع است و بتصرف ازبکان درآمده بود بندهای پادشاهی آن سرزمین از تصرف آنها بر آورده بتقاضای مصلحت مسمار نمودند - بحری بیگ ایلچی ایران که با نامهٔ تهنیت جلوس بطریق استعجال از نزد شاه ایران بدون هدیه رسیده بود بمد ملازمت بیست هزار روپیه و جیغه و خلعت مرحمت نمودند - چون اکثر پادشاهان سابق هند خصوص محمد اکبر پادشاه غازي که تا شش هزار فیل فراهم آورده بود در آرزوی بهمرساندن فیل سپید که ازان بجز نام نشان نمي دادند عمر بپایان رسانیدند و نیافتند درین ایام بمدد طالع صاحب قراني خواجه نظام نام تاجر که طرف بنادر پیگو و آچیي رفته بود آنجا چهارهٔ فیلي که هنوز رنگ آن مایل

بخاکستري يا مشخص بود بحسب اتفاق بدست آورده در کمال
لاغري نظر بر ندرت رنگ او خريده اراده هندوستان نمود و دوازده سال
آن فيل نزد او ماند و روز بروز رنگ او مانند اثر صبح صادق از سياهي
مائل و مبدل بسفيدي مي گرديد تا آنکه بلون بلور و کافور از همه
عيب بري برآمد چون سيد دليرخان که در جاگير او مدتي آن تاجر
مدام داشت دران اطلاع يافته آن جانور کمياب گران بها را بقيمت
خاطر خواه خريده بطريق پيشکش روانهٔ درگاه والا نمود بهايت
پسند افتاد و مجراي او شد و موسوم بگجپت [99] ساختند -
روزي که بران خود بدولت سواري فرمودند طالباي کليم اين رباعي
را بديهه گفته بنظر گذراند

* رباعي *

در فيل سفيدت که مديدارگردد * شد بخت بلند هرکه او ديدهٔ مکند
چون شاه جهان برو برآمد گوئي * خورشيد شد از سپيدهٔ صبح بلند

خان جهان لودي که اسم او پيرم بود در ايام سلطنت جنت مکاني
بمدد تقاضاي طالع از پايهٔ ادني بمرتبهٔ اعلي رسيد در ايام شورش
حضور و دکهن که صوبدار آنجا بود حق نمک قديم ولي نعمت را
منظور نداشته چنانچه سابق باحاطهٔ تحرير درآمده با نظام الملکيان
ساخته ولايت بالاگهات را که از پنجاه و پنج کرور دام جمع داشت
و بعد بخرج آوردن کرور ها خزانهٔ دو بادشاه و بکار آمدن لکها از
مردم سادات و شرفاي هر ديار مفتوح ساخته بودند و بطمع شش
لک هون از دست داده بود و وقت عزيمت حضرت اعلي از

---

[99] در بادشاهنامه نامش گجپتي نوشته *

دکهن بدار الخلافة که فرمان طلب مشتمل بر اظهار عنایات و عفو تقصیرات مصحوب خان بهارخان بدستخط خاص صادر گردید و تکلیف زیادت از روی لطف نمودند در جواب کلمات لا یعنی و لغو بر زبان آورد و در تقدیم آداب فرمان گرفتن نیز مقصر گردید و علاوهٔ آن تنگ ظرفی دیگر کار فرموده از برهانپور بمالوه آمده بعضی محالات را تاخت و تاراج نموده بمحاصرهٔ ماندو پرداخت بعد رسیدن خبر و مژدهٔ جلوس حضرت اعلی بر تخت دار الخلافة که بهلول و غیره امرا همراه او نظر بر مآل اندیشی متفرق شدند دست از محاصره برداشته به برهانپور شتافت و بعد این همه تقصیرات عریضهٔ متضمن بر تهنیت جلوس و ندامت افعال ایام گذشته که از راه تیره بختی و ضلالت ازو صادر شده بود بحضور ارسال داشت هرچند که حضرت صاحب قرانی می دانستند که از راه ناچاری که ز دل و دل او باهم اتفاق ندارند عذر خواه گردیده باز از راه خطا بخشی و جرم پوشی صوبهٔ برهانپور و برار بر او چندگاه بحال داشته بعد که مهابت خان را بصوبه دکهن مامور فرمودند اورا بصوبداری مالوا سرفرازی بخشیدند چون بکومک مهم ججهار سنگه بندیله مامور گردید بعد از فراغ فتح بحضور رسید اصلا حرف کم التفاتی بر زبان نیاوردند بلکه چندان لطف بر حال او مبذول فرمودند که برد ظاهر بیدار کینه خواه این معنی بسیار غریب بود اما ازانکه گفته اند الخاین خایف مدام نظر بر تقصیرات زیاده از اندازهٔ تحمل سانی ترسان و لرزان می بود و لشکری دام بسر مجلس خان که با پسران آن بد سر انجام همدم و همدم گردیده گاه گاه نظر دور مطائبه بل

اظهار دوستي بر زبان مي آورد که با این تقصیرات از دام تدبیر
پادشاهان عالي ... و از اندیشهٔ انتقام آن فارغ بودن از طریقهٔ
حزم و دانائي ... امروز فرداست که جزای اعمال ناصواب
عاید حال شما ... خواهد گردید بنابراین خانجهان ببرش مذکور اورا
اطلاع دادند و ... کهن کاردانان خلاصهٔ تذکار مطالع گردیده
متوهم گشته در بحر فکر دور از کار فرورفت و ترک رفتن دربار
و صحرای نموده در خانه منزوی گردید و قریب هزار سوار تجربه
کار کارزار دیدهٔ انتخابي بدر خانهٔ خود نشاند بادشاه بر بمعني
اطلاع یافته اسلام خان را برای تسلي او فرستاده سبب توهم زیاده
استفسار فرمودند در جواب انحراف مزاج حضرت را دربارهٔ خود
و نظر بر مال آبرو که در قوم افغانان و همه صاحب غیرتان جان
و مال فداي آبروی می توان کرد ظاهر ساخته عذرخواه گردیده
التماس نمود که با خط آزادی جان بخشي که توقع رستگاري
بندهاي قدیم مي باشد عطا شود یا حکم شود که سربریدهٔ خود
را بر سر دندره نموده بخدمت بفرستم حضرت فرمودند که برای
نجات او امان نامهٔ بمهر یمین الدوله باو بدهند بعد ظهور این
عنایات چند روز بدستور سابق بمجرا مفروت باز از گفتهٔ
مصاحبان برهم کار که بدین مضمون دلفگار خاطرنشان او نمودند که
همه عنایات و الطاف برای آنداري تدشهٔ وقطع شجر حیات نست
و رسواس و هراس آمیز بدیش از بدس در دل آن بداندیش راه
یافت و در سرانجام تهیهٔ فرار افتاد آصف خان بر بمعني اطلاع
یافته بعرض رسانده برای چوکي نشاندن بر درخانهٔ او التماس

د ود درمودند که تعمی چوکی بدون تحقیق و ثبوت تقصیر باعث حجت اوست درین ضمن آنچه که فلان و اسپان و جواهر داشت نوشته بطریق ندر و پیشکش که در سرکار ضبط نمایند فرستاده و چند فیل و جواهر قبول نموده باقی را معاف فرمودند اما آخر از توهم غضب سلطانی که نمونهٔ قهر الهی است و خطاهای او زیاده از اندازهٔ قبول عقل در عالم خطا بخشی وجرم پوشی بود شبی از شب‌ها بعد انقضای دو ساعت نجومی با سایر متعلقان صغیر و کبیر که بعضی را بر فیل‌ها و برخی را بر اسپان بروع بوش سوار نموده خزانه همانه بدوش گشته معه دوهزار سوار افغان جرار که اکثر آن از خویش و تبار و یکجان و در غالب بودند و دوازده نفر فرزندان و داماد و دوصد سه‌صد پیاده و شاگرد پیشهٔ هوا خواه قدیمی از آگره نقاره و طبل زنان برآمده مرحله پیمای تیه حیرانی گردید پهرشب بعرض اعلی حضرت رسید پادشاه همان ساعت خواجه ابوالحسن و خدمت پرست خان عرف رضا بهادر و سید مظفر خان باره و نصیر خان و غیره قریب بیست امیر نامی و راجهای نامدار برای تعاقب او خلعت داده مرخص فرموده سراولهای شدید برای برآوردن تعین نموده از دیوان برخواستند بعده که عمل یازده گهری شب که مراد از فرصت چهار گهری از ابتدای وقت عرض رسیدن تا رساندن خبر و برآمدن امیران از دروازهٔ شهر باشد برآمدن محمد رضا بهادر مذکور و غیره هفت هشت امیر و دو سه راجه معروض گردید و برای برآمدن دیگران تاکید و تهدید و وعدهٔ وعید آمیز نموده اندرون محل تشریف بردند *

سرضمیر منیر هوشمندان ظاهر باد که سرانجام و اطاعت امر نوکران مرشد پرست و پرداخت پادشاهان خانه‌زادپرور که وتقید درامور ملکی درزمان سلف بدین مرتبه بود که از وقت عرض رسیدن تابرآمدن امیران ازشهر که هرچند اسپان زیر زین وشتران و فیلان زیر بار سرانجام سفر و تهیهٔ سرانجام جنگ موجود داشته درعرصت سه چهار گهری سر برآمدن نظر برروبهٔ آن زمان حیرت‌دست که عقل در قبول آن تردد تام دارد و شاهد صدق این مقال محال انتقال آنکه صبح روز دیگر بعد برآمدن شش گهری روز که خان جهان لودی روی کنار آب دهول پور که هژده کروه غربی از اکبرآباد است رسیده در تردد و گذرانیدن فرزندان و قبایل بود که ناگهان گرد سیاه رسیدن لشکر ظفر اثر از عقب نمودار گردید و آن سیل کوه قبا بنظر عبرت پذیر او درآمد و عمل یک پهر دو گهری کار بمقابله و مقاتله کشید و خانجهان لودی چون اختر رجعت برگشته طالعان بعد از گذرانیدن مال و عیال معاودت بقصد مقابل فوج پادشاهی نموده ثبات قدم ورزیده بعضی مکانهای قلب کنار دریا را مورچال قرارداده سد سیلاب موج دریا موج گردید و لشکر پادشاهی که هر امیری با خاصان معدود و جمعی از احدیان و برقندازان رسیده بودند و باقی امیران و فوج چون سیل روان از پی هم دوان اسپ تاخته می‌آمدند مقابل گشته بمقاتله و کارزار پرداختند و بهادران رزم طلب نقدهای جان را بر کف اخلاص گذاشته بجهت بدار کار ولینعمت پیش قدمی بر یکدیگر می‌نمودند خصوص خدمت پرست خان یعنی رضا بهادر بهادر بنشه بامردم توپخانه وخواصان بهتی

و مرحمت خان بخشي احديان و سيد مظفر خان بارهه ابتدا
دست و بازو به تيراندازي كشودند و از هردو طرف باران پيكان
تير بهبارش درآمد و دلاوران جنگ جو و مبارزان رزم‌خو يكه تازيهاى
مردم مردانه وجانبازي رستمانه بهم چشمى همديگر بعرصهٔ ظهور
آوردند و خدمت پرستان كه تير روى تركش و از بندهاى جان
نثار مقرب بود درجم تيري كه بر بدنشانى او رسيد باوجود سرخروئي
حاصل نمودن از خوى خوني كه برچهرهٔ عقيدت آئين اوشان
گرديد وزخم كاري بود تا دم واپسين ترددهاى نمايان بظهور آورده
نقد جان را نثار راه مرشد و قبلهٔ برحق نمود چون شعلهٔ پيكار ديران
درم كارزار بلند گرديد و از افغانان رزم جو چپقلشهاى مرد را برروى
كار آمد و هريكي از مبارزان هردو طرف مرگ را بچشم خود
مشاهده نمودند بلكه سر را بپاي فنا دادن مطاع بي اعتبار ديريا
افتاده ديدند راجه بتهلداس و برتهيراج با جمعي از راجپوتان
و ديگر تهور پيشگان بدستور مدودت كيشان هندوستان از اسپان
فرود آمده دران كوته انديشان شجاعت نشان حملهاى نمايان آورده
زخمي گشتند و خواص خان بهتي و مرحمت خان شرط تهوري
بجاآورده باعث قطع شجر حيات چند نفر افغانان با نام و نشان
گرديدند آخر كار زخمهاى كاري برداشته درمعركه افتاده صفحهٔ
زمين را گلنار ساختند و سيد محمد نبيرهٔ سيد مظفر خان بارهه كه
جوان نونهال گلشن شجاعت بود بانوزده سيد بارهه كه هريكي
خود را از بهادران جلادت نشان ميگرفت در نظر جد نامدار
نقد هستي در راه ولينعمت بيدادنسدي درداد و باظهار شجاعت

ارثي هاشمي شرط جان سپاري را بتقديم رسانيد وسيد مظفر خان خود با پنجاه نفر از همراهان زخمهاي شمشير و تبر و سنان که زينت افزاي چهرهٔ مردان جلادت نشانست برداشته براي اثبات منحصر سرخروئي دمهر و نشان سعف جدور کرار رسانيد و دو برادر راجه بيتهلداس با چند راجپوت و قريب هشتاد مغل احدي دست از جان شسته گوی نيکنامي از ميدان ربوده بچوگان شمشير لودیان سر و جان شيرين نثار نمودند • بيت •

نماسود لسکر زخون ريختن • ز دشمن بدشمن در آويختن

پرتهيراج راتهور را با خود خان جهان سروکار مبارزت افتاد و هر يکي مردم نبرد همديگر مجروح ساخته سر کم نياورده از کوتاهي اجل از يک ديگر سالم جدا شده جان بسلامت بردند و دو پسر خانجهان باسم عظمت خان و حسين خان و شمس خان دامادش با دو برادر محمد خان و محمود خان نامکه نبيره هاى خان عالم لودهی مي شدند و هر يکي بجهٔ شير ر بان را روز نبرد ريخته ميداشتند و در معرکهٔ مصاف فيل دمان را امان نمي دادند معه شصت تن اعيان که آنها اکثر قرابت دور و نزديک بخان جهان داشتند بعد جوهر نمودن عيال و ناموس که عبور آنها از آب متعذر بودکشته گرديدند چون در وقت دار و گير و چپقلشهاي که با فيروزان خان جهان درميان بود خان جهان بموجب قسم دادن و ابرام آن مقتولان فرصت يافته با چند سوار و دو زن که از آب گذرانده بود و جمعي از عوارات ديگر جماعتداران و همه بعد پسران و خويشان مردي و جمعي از افغانان ديگر که زنان اکثر انها خود را بآب زده غرق بحر فنا گرديدند از دريای

چندل عبور نموده تخته های کشتی را که قبل از رسیدن لشکر
پادشاهی آن طرف آب برده بودند شکسته راه راست گذاشته
مرحله پیمای دشت حیرانی گردید باقی همه بهیر صغیر و کبیر
معه مال و عیال بزوال وبال تاراج و اسیر گشتن و کشته گردیدن
درآمدند - بعد اتمام جنگ و کشته شدن جوانان با نام و ننگ و
گذشتن خان جهان از آب بدنی خان و خواجه ابوالحسن و معتمد
خان و رای راو و خان زمان و راجه جی سنگه و عمدهٔ امرا و فوج
عقب مانده بهم رسیده باهم ملحق شدند چون بیدار خوابی شب
و ماندگی راه و ضرور گردیدن فکر تکفین و تدفین بندهای پیش
قدم خان نثار و خبر گرفتن راهی که خان جهان اختیار نمود و
موجود نیافتن کشتی همه علاوهٔ سبب توقف ورزیدن کنار آب گردید
و جمعی که زخمهای کاری داشتند نیز مانع قصد عبور گردیدند
ناچار باقی روز و تمام شب کنار آب بصد هراس و دل پرتاب بسر
برده در تلاش کشتی‌ها و مدفون ساختن کشته ها و تداوی زخم
سپاه نیم جان شب را بپایان رساندند روز دیگر بعد دو پهر عبور میسر
آمد و میان خان جهان و امیران پادشاهی که از آب گذشته
تعاقب نمودند هفت پهر تفاوت حایل گردید و همه جا سراغ
جویان از راه گوالیار و چندیری تعاقب کنان مرحله پیمای گردیدند
تا انکه از گوندوانهٔ درار هر دو فوج سربر آوردند چون خان جهان از
راه بندیل کهند گذشته نزد راجه و راجپوتان آنجا در همه باب
شرط خدمت و رفاقت روز بیکسی بجا آورده تا گوندوانه رساندند
و بعد رسیدن سرحد گوندوانه راه تعلقهٔ نظام الملک که خان جهان

سوختهٔ آتش رعایت مردم همان دیار بود اختیار نمود و از کوه نشینان صحرا نورد آن مرز بوم هرکه در میخورد و برهدري باخود مي گرفت و باو رعايت انعام نقد وجنس نموده و منت احسان اورا قبول کرده برای پي غلط گرفتن سپاه عقب رهنموني مي نمود و هرجا لشکر پادشاهي مي رسيد براهاي پر از اشجار و جنگلهاي دشوار گذار سرگردان مي ساختند سید مظفر خان و خواص خان و راجه پرتهيراج و غيره زخمهاي کاري داشتند و لاعلاج براي علاج در دهول پور توقف ورزيدن لازم گشته بود حقيقت بحضور معروض داشت و از روی فضل طلب حضور شدند و بعطای خلعت و اضافه و آفرين سرخروئي تازه حاصل نمودند و بهلول ميانه و سکندر لوهاني که بناي رهنموني تقصيرات خان جهان گشته بود وقت برآمدن از دکهن ترک رفاقت نموده بودند دريدولا باو پيوسته معاون او گرديدند •

چون بحري بيگ ايلچي شاه عباس از ايران مراسلهٔ محبت آميز آورده هنوز مرخص نگشته بود که خبر واقعهٔ انتقال شاه ازين سراي فاني بروضهٔ جاوداني و قايم مقام او شدن شاه صفوي رسيد بعد رسيدن اين خبر بحري بيگ را مرخص ساخته از طرف خود مير ترک را جريده بدستوريکه بحري بيگ آمده بود ازين طرف نيز نامه نیاز مشتمل بر تهنيت و تعزيت بطريق استعجال روانهٔ ايران نمودند •

نقل نامه بطريق اختصار بتحرير مي آرد

شکري که باراي آن عطيه‌گراي نا متناهي و سپاسي که در برابر

این نعمت عظمی الهی زنده هیچ زبانی و عنوانی بیان نمیتوان نمود - که بعد از غروب آفتاب عمر و دولت و انقضای ایام حیات و سلطنت عم جم جاه خلد آرام گاه جعل الجنة مثواه مثل آن کوکب عالم افروزی از اوج دولت طالع و لایح گشته و مانند آن سزاوار تاج و تخت و سریر دولت صفوی نشسته امید از کرم واهب بی منت آن است که این جلوس میمنت لزوم را برای صفوه دودمان صفوی و ثمرهٔ شجرهٔ مصطفوی و دربستان آن دودمان ربیع الشان مبارک گرداناد - چون از قدیم الایام الی الآن بمقتضای تعارف ازلی که ممد و معاون رابطهٔ لم یزلیست میان خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خانوادهٔ عظیم الشان بدوستی رابطهٔ مودت مستحکم و همواره علاقهٔ محبت محکم بوده بمودای الحب یتوارث از سلف بخلف این عطیه گرانی از سابق بلاحق این موانست عظمی بارث می رسید لهذا میانهٔ اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت مکانی انار الله برهانه و آن شاه جمجاه رابطهٔ دوستی بحد برادری بود - و میان این نیازمند درگاه اله و آن پادشاه والا جاه خلد آرمگاه در ایام خجسته فرجام پادشاه زادگی نسبت محبت بمرتبهٔ الحامیده بود که آن جنت بارگاه را بمنزلهٔ عم بزرگوار خود می دانست و آثار محبت و علامات مودت موروثی که رشک علاقه اخوت و ابوت تواند شد از طرفین مشاهدهٔ عالمیان می گشت - و پیوسته در خاطر دوستی گزین مهر آگین این معنی مرکوز بود که هرگاه واهب العطایا نوبت این خلافت کبری و سلطنت عظمی را باین نیازمند درگاه الهی رساند بآن رضوان دستگاه دقیقهٔ از دقایق

دوستي با مرغي نگذاشته آن چنان محنتي ورزد که خواقين زمان از تصور آن مستغرق بحر تاسف و رشک گردند - چون اعلى حضرت جنت مکاني بحکم قضاى آسماني بروضهٔ جاوداني شتافتند و نوبت خلافت باين نيازمند درگاه الهي رسيد و عرصهٔ مرز بوم هندوستان را از لوث وجود ناپاک مخالفان بآب شمشير جون فشان پاک ساخت و تمام مملکت وسيع هندوستان که دل ازين چندين پادشاهان داشته اند و سياحان روى زمين آنرا سه ربع ربع مسکون شمرده اند بتصرف اولياي دولت قاهره در آمد الحمد لله و ثم الحمد لله و شکر لله و ثم شکر لله مي خواست يکي از معتقدان آگاه ومعتمدان درگاه آسمان جاه را برسم سفارت بطريق رسالت بخدمت آن عم قدسي منزلت روانه سازد درين اثنا خبر واقعهٔ هائله و حادثه نازلهٔ رحلت آن شاه جمجاه از دار فنا بعالم بقا رسيد و جراحت کلفت قصهٔ پر غصهٔ جنت مکاني را تازه ساخت تا آنکه نامداد مژدهٔ جلوس ميمنت مانوس آن عالي تبار گردون اقتدار بر سرير سلطنت آن عم بزرگوار و استقرار آن شاه جمجاه بر مقر دولت آن جلد آرامگاه لشکر غم و الم را از گرد خاطر مهر آگين دور گردانيد - و کلفت به بهجت و شدت بفرح و غم بشادى مبدل گرديد رجاے واثق و اميد صادق از کرم عميم چنان است که هم چنانکه اين جلوس همايون را برين نيازمند درگاه الهي مبارك ساخته آن جلوس ميمنت مانوس را بدين برادر کامگار نامدار مبارك گرداناد و درواني عدالت وانصاف و دورى از جور و اعتساف توفيق رفيق سازد - چون شاه جمجاه را اعلى حضرت عرش آشياني بجاي فرزند

و حضرت سکندر شوکت جنت مکانی بمنزلهٔ برادر میدانستند
این نیازمند درگاه الهی آن رضوان دستگاه را عم بزرگوار
میخواند بمقتضای این نسبتها آن نور حدیقه دودمان صفوی را
بمنزله فرزند ارجمند دانسته آن مراتب دوستی را که در خاطر
دوستی‌گزین مرکوز داشت که در ایام سلطنت و خلافت نسبت
بآن عم سلیمان جاه از قوه بفعل آورد انشاء الله تعالی نسبت بآن
فرزند کامکار بانمدار بظهور خواهد آمد - چون عم عمران مال
نجری بیگ را از روی استعجال بجهت اطلاع اوضاع و استعلام
احوال فرستاده بودند او را بزودی رخصت نموده ما نیز سید
صحیح النسب و معتمد پسندیده حسب میربرکه را برسبیل
استعجال برای استفسار احوال خیر مآل آن صفوهٔ دودمان صفوی
باتفاق روانه آن صوب فرمودیم که بعد از ادای مراسم تهنیت
و تعزیت و اظهار مراتب محبت و مودت آن معتمد را از احوال
خجسته مال خود کماینبغی آگاه سازند و هر گونه امری‌که باعث
مزید اقتدار و هرنوع کاری که موجب زیادتی استقرآن شاه والا
جاه در امور سلطنت آن دیار باشد این نیازمند را اشاره نمایند
که از قوه بفعل آورده بعالمیان نسبت دوستی بآن فرزند طاهر
سازد - آن معتمد را زود مرخص نموده بارجاع مهمات و اعلام
مرغوبات که درین بلاد بهم میرسند گلشن محبت و چمن مودت
را نضرت و خضرت بخشند ایام سلطنت قرین کامرانی و موجب
سعادت دوجهانی باد *

از واقعهٔ صوبه کابل و عرضداشت لشکرخان ناظم بعرض رسیده

که اقعابان ضلالت آئین اصلا باحکام شریعت دهی بردارند و بدست پیر گمراه خود که یکی از الحاد پیشگان بددین بنای بدعتهای مذموم دران مرزبوم گذاشته رفته ابرا استغفر الله باعتقاد باطلهٔ خود بجای آیه و حدیث دادسته طریقهٔ الحاد را شعار خود ساخته رویهٔ ملحدان مباه پیشه اختیار نموده بدروی همدیگر میدمایند یعنی زنان را بجرد آنکه کاری مذبوح ساخته مجلسی از هم مشربان فراهم آورده بجته خورانددد بعقد بتصرف وطی درمی آرند - وقت طلاق سه سنگ ریزه بدست زن داده از خانه بدر می سازند و زنان بیوه را داخل متروکات میت شمرده وارثان را در نکاح آوردن و بدیگری هبه نمودن و بیع و شرا کردن جایز و مختار میگردانند و هر مسافر اجل رسیده که دران سرزمین وارد گردد و بدست آن نسناس صفتان حق نا شناس افتد دستگیر نموده شکار حلال و کار مباح دانسته بملکیت خود در آورده از بیع و شراء آن وجه معاش می سازند - و از متروکهٔ میت دختر و اولاد نسارا بی نصیب می نمایند - و در قتل و قطاع الطریقی صلحاء آنها سابقت و رویهٔ جد و آبا درهمدیگر سبقت نموده ایدمعنی را جوهر رشد و کمال و اظهار رشادت میدانند - ازین مقوله آنچه در بارهٔ آن غول ابادان دون نهاد بدبنیاد در پادشاه نامه درج گشته اگر بتحریر همه خصایل آنجماعهٔ بدسگال پردازد محمول بطریقهٔ عبارت آرایان تعصب پیشه خواهد گردید - حاصل کلام آنکه بعد عرض حکم محکم قضا شیم صادر شد که حکام توره و شریعت در صلاح و توبیخ آن برخر و تنبیه کوشند و بعد شداید تاکیدکه کار بفساد و هنگامه منجر گردد بمرور ایام

آن بدعتهای بدنام از میان آن ایام کم شد اما گم نشد - چنانچه تا حال آثار آن بدعتهای مذموم دران قوم ابدست *

چون بعرض مقدس رسید که خان جهان لودي خود را نزد نظام الملک بدولت آباد رسانیده و خواجه ابو الحسن و دیگر امرا که تعاقب او نموده بودند بسرحد بکلانه رسیده باعانت زمینداران آنجا استقامت ورزیده هرچند بنامه و پیغام نصایح آمیز خود و احکام جهان مطاع دکهنی های معدوم العقل که همیشه تشنه بدامت و بد مآلي برای تحمل خیال محال اندیشی خویش زده ثمرهٔ ناکامي چیده اند برای بدر ساختن آن معصوب بارگاه سلطانی آگاهی میدهند واندهٔ مترتب نمیگردد - و با وجود دهدغهٔ سرکشیهای سابق از گوشمال روزگار حریف آزار که همه وقت نقش مراد نمی آید غافل گردیده بدهدغهٔ چند روز قلعه مغرور اند و اطاعت امر و نهی چنانچه باید نمی نمایند - از شنیدن آن آتش غضب سلطانی شعله افروز گردید و در ساعت محمود و طالع مسعود بعني عرهٔ ربیع الاخری سنه هزار و سی و نه با عالم عالم سپاه رایت ظفر آیت جانب سر زمین جنوبی برافراشتند و کوچ بکوچ از آب دریا گذشته همینکه داخل سرحد خاندیس شدند سه فوج بسرداری ارادت خان و شایسته خان معه اعظم خان و راجه گجسنگه که مجموع باهر سه سردار بیخته هزار سوار مي شد تعین فرمودند و باز ارادت خان را در کل لشکر و امیران هر سه فوج حاکم ساختند - واوایل ماه جمادي الاخري داخل برهانپور گردیده آن شهر را بدارالسرور موسوم کردند خواجه ابوالحسن که بدست آوردن خانجهان لودي مامور بود

بحضور رسیده ملازمت نمود و حقیقت تباه بودن حال جهان
به نظام الملک و اعانت دکهنی بعرض رسید *

ذکر سوانح و جشن سال چهارم مطابق
سنه هزار و سی و نه (چهل) هجری

آغاز سال چهارم از جلوس میمنت مانوس مطابق سنه هزار سی و نه هجری جشن سراپا سرور و بزم عالم افروز به ترتیبی که هر سال کارپردازان در سرانجام اسباب عشرت انبساط بهشت مثال اهتمام بلیغ بکار می بردند منعقد گشت و در هر کوچه و بازار ساز خرمی آماده گردید و امرا و شعرا و صلحا و ارباب طرب از نقد نخودها اندوختند و اهل نغمه و نشاط مامور گردیدند که گرز طنبور و گلبانگ چنگ و رباب لشکر غم را جوازرار نموده اخراج نمایند

* نظم *

مغنی ز طنبور شد گرز دار * بگردید چرا موج غم خوار زار
پیاله بچشمک زدن گشت گرم * ز جوش ادا بسته شد راه شرم
برون تاخت از شیشه گلبانگ می * خموشی گریزان شد از بندی

بیست لک روپیه نذر و پیشکش بندگان و امرا از نظر گذشت و مضاعف آن بانعام درآمد و دوازده لک روپیه سالیانه از اصل و اضافهٔ مهد علیا مقرر فرمودند هشت هزار سوار منصب دار واحدی بهمراهی راو رتن و وزیر خان بجهت تادیب سرکشان تلنگانه تعین نمودند - رحیم خان داماد عنبر حبشی و بهروز خان نظام الملکی آمده شرف ملازمت حاصل کردند اولین را بپنجهزاری دو هزار سوار و دومین را دو هزاری هزار سوار منصب معه خلعت و دیگر انعامات

عطا فرمودند - خواجه ابوالحسن را با شاه نوار خان و غیره برای تسخیر قلعه و اطراف ناسک ترمبک مرخص نمودند و بنام شیرخان ناظم احمد آباد حکم رفت که نایب در احمد آباد گذاشته خود را بمدد ابوالحسن برساند - و راجهٔ کلانه نیز مامور برفاقت لشکر بتسخیر آن ضلع گردید - عبد الله خان بهادر از کابل رسیده شرف اندوز ملازمت گشت چون اعظم خان را با شایسته خان صحبت موافق نیفتاد عبد الله خان بجای شایسته خان بسرداری مقرر گردید و و شایسته خان طلب حضور شد - درین آوان بعرض رسید که قریب دوازده هزار سوار دکهنیها با فوج شایسته خان و خان اعظم بطریق قزاقی یک دو بار مقابل شده شوخی نمودند بعضی مردم کار طلب بکار آمدند و بیشتر زخمی گردیدند چون بهادران لشکر پادشاهی نیز تردد نمایان بظهور آورده جمع کثیر آنهارا زیر تیغ آوردند آخرکار راه فرار اختیار نمودند واز مردم نامی پادشاهی امام قلی خان پسر خان سپار خان و پسر شجاعت خان و راجه ستر سال [100] برادر زادهٔ راجه مان سنگه با دو پسر او و جمعی منصبداران و خانه زادان کم منصب بعد تردد مردانه داخل بخش ودمان جان نثار گردیدند و راجه گردهرداس و غیره بدبعر راجپوت زخم کاری برداشته ازجادهٔ زین به زمین میل نموده صفحهٔ کارزار را گلگون ساختند بعد عرض مراتب بندهای جان نثار را طلبیده فرزندان و خویشان آنها را اضافه و خلعت و اسب عنایت فرمودند و زخمهای مدویان کار طلب

---

[100] ن - چترسال

را که از پدرانهٔ رخم آرایش چهره ساخته ودند بمرهم انواع لطف و عنایت اصافهاي نمایان و انعامات بي پایان التیام دادند - جادو راي نظام الملکي که با پسران و برادران و بدره هاي سابق رو بدرگاه آورده بمنصب بیست و چهار هزاري پانزده هزار سوار معه برادري مجموع سرفرازي داشت دربنولا از کم طالعی و گمراهی بعضي بدطینتان بار دیگر برخاسته رفته بقصد نوکري نظام الملک نزدیک قلعهٔ دولت آباد فرود آمد ازانکه نظام الملک ازو بیدماغي زیاده از حد داشت بعد از شنیدن خبر رجعت او بخاطر خود قرار داد که وقت ملاقات او را غافل دستگیر نماید و محبوس سازد و با بعضي محرم و همرازان مصلحت نموده انتظار مي کشید روزی که جادو رای را اندرون قلعه برای ملاقات طلب داشت بشهرت حلوت اورا معه دو پسر و نبیره با معدود چند مانوس آمدن ساختند همینکه جادورای غافل باندرون درآمد ناگاه جمعي از کمین گاه برآمده بقصد زنده بدست آوردن برسر آنها ریختند جادو راي خبردار گسته با پسران و همراهان دست به یراق نموده هرطرف حمله آورد چندی را کشته و زخمي ساخته آخر کار با پسران و دیگر اسیر پنجهٔ اجل گردید و شومي نمک حرامي هردو ولی نعمت قدیم و جدید کار خود ساخت زن او گرجای نام که از زبان صاحب اختیار و عاقله و با هوش گفته مي‌شد بعدار شنیدن کشته شدن شوهر و پسران اصلا بگریه و ماتم مقتولان نپرداخته همراه جگدیو برادر خود و دیگر سپاهي که داشت براسپ سوار شده آنچه از زر و زیور و نقد و دیگر اشیاي ضروري توانست در اسپان و فیلان که داشت برداشته و باقي همه همانجا

گذاشتند و آتش داده باستقلال تمام نقاره زنان روانهٔ سمت کهپرکه وطن و جاگیر قدیم و جدید پدر و شوهر او بود گردید و هرچند متصل تسلی نامهٔ نظام الملک برای معاودت او رسید اعتماد بران ننموده از سر نو سرانجام در جاگیر نموده روانهٔ درگاه والا گردید و بوساطت اعظم خان جگدیو بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و بتنگ راو پسرش سه هزاری هزار و پانصد سوار و عطای یک لک و سی هزار روپیه و بحالی جاگیر وطن سرافرازی یافت - خان جهان لودی از راه ته پورسوا با خطا نامه خاک نجات خود که پادشاه را سراسیمهٔ اخبار موحش اطراف نماید نوشتجات فساد اورا بافغانان و راس الروس آن جماعهٔ که درکوهستان و جبال کابل و حسن ابدال همیشه سرکشی می نمودند فرستاده اشاره بر بر افراشتن علم بغی نمود و نداندست کوه از وزیدن تند باد بحرکت نیاید و نهنگ از تموج موج ترک دریا ننماید - چون نوشتجات فسادآمیز او بسرگروهان آن قوم رسید افغانان خلیلی و مهمندی و داؤد زئی و یوسف زئی و لودی و رهیله وغیره از هرطرف چون مور و ملخ فراهم آمده ما بین پیشاور و اطراف آن شیوهٔ بغی و سرکشی و طریقهٔ غارت و آدم کشی که جوهر ذاتی آن بد نهادان دون نهاد است اختیار نموده بقصد تسخیر قلاع پیشاور و دیگر بلاد مادهٔ فساد گردیدند - بندهای عقیدت سرشت پادشاهی کمر همت بر دفع آن قوم فتنه پروه بسته چند گاه بسبب غلبهٔ آن تبه کاران محصور گردیده در دفعهٔ مضرت آنها کوشیده آخر نظر بر شوخی زیاد آن ستم کاران تیره روزگار ناچار بقصد پیکار و مقابلهٔ آن نسناس صورتان بدمآل برآمده از میمنت اقبال لایزال پادشاه عدو

مال آنها را از مقابل برداشته هرزمت واحس داده دست باوعادان
کشي کشاده دماغ از دمار روزگار آن گروه باهنجار بر آوردند - چون
حدر فتح گوشمال آن فرقة بد سگال بحضور رسد بر عالمیان ظاهر
گردید که تدبیر انگیختن آن فساد عظیم و آوارة فتنة برایم حمال
باطل بود و سوای منحر باوعان کسی گردیدن حاصل دیگر بداد -
بعرض رسید که دیانت خان قلعه دار احمد نگر که از بندهای خان
فسان بود در وقت فرودتن ملک مفتوحة تعلقة نظام الملک که
خان جهان لودي سش لک هون گرفته دست ازان ولا ت برداشت
قلعه دار مذکور دست از قلعه برداشته چندین هزار دکهني را در
ایام محاصره طعمة گولة توپ و تفنگ ساخته بود از بن حصار بند
حدات فادي بقلعة بجاب جاوداني شتافت - حضرت افسوس نموده
خان دنار خان را بجای او مقرر فرمودند - سادات خان و شرزه خان
و باوجي سه سردار نامي نظام الملکي بحضور رسیده ملازمت نموده
در حرکة بند هاي بادشاهي در آمدند خواجه ابو الحسن که برای
تسخیر ملک تلنگانه نامزد شده بود چون آثار گراني و کم آبي دران
ملع ظاهر شد و خرابي رسانیدن فوج نظام الملکی و در آمدن
افواج پادشاهي علاوة آن گردید عرصة زندگاني برلسکریان تنگ شد و
کار بجائي رسید که نادي بجاني بهم دمي رسید و لسکر عاجز آمده
بعکر تفرقه افتادند - خواجة مذکور حکم فرمود که در دیهات ویران
حست و جوی چاههای غلة که دران ملک مدفون مي سازند نمایند
و در کوه و جنگل هاي پر از اشجار که رعایا با مال و عیال و غلة
یک ساله رفته ملجا و پناه خود ساخته اند بر آنها تاخته تا بیست

کروه سي کروه رفته در گرد آوري غله کوشیدند - درین تردد غلهٔ فراوان
با دیگر ماکولات و اجناس بدست مردم لشکر افتاد - درین ضمن
خبر رسیدن فوج نظام الملک انتشار یافت خواجه ابو الحسن
با بهادران یکه تاز و مبارزان جانسپار مقابل فوج دکهنیان که محلدار
خان و غیره هشت هزار سوار بودند رفته کارزار صعب نموده بعد
بکار آمدن و کشته شدن جمع کثیر از هردو طرف فوج دکهن را
هزیمت داده غنیمت بسیار آوردند - چون خبر ناموافقت سرداران
که هرکدام نظر برپایهٔ مراتب و اعتبار بهم دیگر سر فرود نمی
آوردند باعث برهم خوردن انتظام لشکر و شوخي خصم مي‌گردید
بعرض رسید - یمین الدوله آصف خان را سر لشکري هرسه فوج دکهن
فرمودند و عبد الله خان را که سابق سر فوج مقرر نموده مرخص
ساخته بودند بنرداپور تا رسیده بسبب عارضهٔ بدنی با تفاق سید
مظفر خان بحضور مراجعت نمود - درین ضمن بعرض رسید که از
اعظم خان و دیگر امرا تردد نمایان در تنبیه خان جهان لودي
بظهور آمد مجملي از تفصیل آن بتحریر در مي آرد - گویند اعظم خان
که در ایام برشکال در پرگنهٔ بدر و مقرب خان دکهني در جالنه بسر
برده در انتظار قابو و فرصت وقت بوده از شنیدن مقرر شدن سر
فوجي یمین الدوله رگ غیرت اعظم خان بحرکت آمده و از جای
خود با فوج دریا موج بقصد گوشمال عدو بد سگال روانه شده
بطریق ایلغار شب و روز طی مسافت نموده وقت صبح غافل
درحالتي که خان جهان لودي و دریا خان درموضع راجوری
اسباب تجارت غارت کرده آورده بسپاه قسمت مي نمودند رسیده

مقرب خان معه فوج نظام الملک که براي مدد خان جهان نزدیک
مرون آمده بود از شهرت رسیدن فوج پادشاهي رنگ رو و حوصله
باخته راه فرار اختیار نمود بعده چهار طرف لشکر خان جهان را فرو
گرفتند - بهادر خان پسر دریا خان که با پدر عداوت شدید داشت
و هراول فوج اعظم خان بود باتفاق راجه جیسنگه و راجه بتهلداس
و ابی راي و دیگر راجپوتان رزم جو حمله آور گردید و از عقب
سپه دار خان و خواص خان و سردار خان و مرحمت خان
بخشي احدیان و اهتمام خان داروغهٔ توپ خانه بهدف جمعی
دست و بازو به تیر اندازی و بندوقداري و بان کاري کشاده هنگامه
دار و گیر را بلند آوازه ساختند خان جهان ازان نزول بلای ناگهاني
خبردار شده کمر بسته و با بسته بسراسیمگي تمام زنانرا سرمدان و
اسپان سوار ساخته خود را با رفقا به پشت اسپ هاي زین شده و
نا شده رسانده جنگ کنان طرف کوه و غارها فرار اختیار نمود -
اگرچه سپاه مغلیه بغارت و تاراج اسباب و قماش پراگنده شده
پرداختند اما سرداران تجربه کاردست از تعاقب خان جهان و
اعوانان بر نداشته بلکه متوجه فراهم اوردن لشکر که بتاراج مال
مشغول بودند نگشته سراول هاي شدید براي گرد آوردن آنها تعین
نموده خودها با جمعي که همراه مانده بودند درپي اعوانان شتافتند
و بهر که میرسیدند سر از تن جدا و زین از آدم خالي‌مي ساختند و
بهادرخان که بجاي آب تشنهٔ خون پدر بود دریا دریا گویان دران
دریای بی سر و پایان غوطه زده بهادریها بروي کار آورد و باتفاق
اهتمام خان و بره‌رداس جهاله پاشنه کوب بالاي قلعهٔ کوه درآمده

چنقلسهاي ريختهاند و ترددات بهادرانه نمود خان جهان ديدكه سلاب بلاي آسماني از سر كوه بدرگذشت بمثل سواري عنان خودرا از روي اضطرار باجمعي از افغانان طرف سنوكاندو كه مزار كوه در راه واقع است روانه ساخت و خود در عول ايستاده بهادر خان برادر زادهٔ خود را كه اشجع روزگار گفته مي شد و در شجاعت با بهادر خان همسنگ زور بود بمقابل او فرستاد و بهادر خان كه افغانان همراهي و تعاقب پرداخته بودند و با معدود چند رسيده بود نظر بر قلت جمعيت از اسب پياده شده بدستور مبارزان خان بار ليهم بتردي هم اسم كم همت بست و بكار آتش بار پرداخت و زد و خوردي كه دران هنگام از بهادر خان و ديگر همراهان او بظهور آمد اگر تاخير در تفصيل آن برداريم مختصر اطوال داستان رستم دستان مي تواند گرديد - آخر بكوشش بسيار كه چندين راكب و مركوب را از همديگر جدا نمودند دو زخم تير و يك زخم شمشير بر رو و پهلو خورده مختصر سرخروئي را بمهم رساند و بر هر سنگ جهاله و عبره بلا فاصله رسيده داد مبارزت داده با جمعي از راجپوتان نقد جانرا نثار كار واي نعمت نموده گوي نيكنامي از ميدان جلادت ربودند و بعد كشته شدن راجپوتان كه عجب آشوبي در عرصهٔ كارزار بظهور آمد بوس ديگر بهادران رزم جو افغانان هجوم و زور آورده حشر دشر قيامت آشكار ساختند * بيت *

بسا زهرهٔ شير مردان گداخت * صدا بر اسب كوهساران نواخت

عرصهٔ كارزار بر اميران پادشاهي تنگ آمد سپهدار خان و خواص خان و مرحمت خان پشتهٔ كوه را پناه ساخته بضرب تير بمدافعت خصم

پرداختند راجه بهار سنگه از عقب خود را رسانده نمدد بهادر خان که از رسیدن زخم های کاري و ترود بساان عرصهٔ حیات برو تنگ مي‌نمود پرداخت - درین ضمن اعظم خان ازین زد و خورد آگاهي یافته خود را رساند راجه جی سنگه و بتهلداس و باجه ادوب سنگه و عمدهٔ راجپوتان عمده که طرف دیگر از سردار دور افتاده بودند بعد خبر شدن رام رام گویان با بدر های خان ستان رسیدند و بازار رزم دمرتبهٔ گرم گردید که تا سه ساعت نجومي کار بکوته برای کشتن و بدر و پسر و دو برادر توام بدان هم برخون ریختن هم دیگر گوی سبقت از یک دیگر مي ربودند - هرکرا زخم کاري مي رسید آرزوي زخم دیگر نموده قدم جرأت بقصد سربازي پیش مي گذاشتند تا آنکه بهادر خان از طرف خصم از زخمهاي پیاپي از پا در آمد و خان جهان بعد ثبات قدم از دست داده عنان را طرف فرار معطوف داشت - و همه افغانان رو بهزیمت آوردند - بهادر خان که از بسیاري زخم افتاده بود چون رمقي باقي داشت بمدد عذرف از جای خود برخواسته بار روي بلسکر پادشاهي دست بشمشیر برده حملهاي مردانه نموده آخر بزخم گولهٔ تفنگ افتاد راجپوتي آمد که سر او را جدا سازد جمدهر از کمر بر آورده چنان افتاده بر راجپوت انداخت که گوش او بباد داد راجپوت زخم خورده دست ازو بر نداشت سر او را جدا ساخته با انگشتري دست و یراق او نزد اعظم خان آورد اعظم خان سر اورا برای آویختن بر سر دروازهٔ قصبه سپرد و انگشتری که اسم او دران بود بحضور روانه نمود و باقي اسلحه و انگشتر هاي مقتول بهمان راجپوت بخشید - چون از تاختن مسافت سی

گروه راه اسپان بغل انداختند و سم ستوران فرسودند و سواران را از
ناخوابی و بی خوابی و کسل سست و روز راه رفتن طاقت حرکت
نماند برای آرام گرفتن فرود آمدند - خان جهان این توقف فوج
بادشاهی را غنیمت و از مدد طالع خود دانسته معه عیال و
ناموس بدستور مرحله پیمای گردید قریب سه صد نفر افغانان
درین ماندن مقتول و زخمی گردیده از خان جهان جدا شدند
و اعظم خان درویش محمد نام را با جمعی برای تعاقب خانجهان
تعین نموده خود هم بلا فاصله از عقب روانه گردید و کار بر خانجهان
بنوعی مرتبه تنگ شد که فیلی که زنان عیال او سوار بود راه نمی
رفت عورات را فرود آورده برقع پوش نموده بر اسپان نشانده فیل سواری
ناموس او با عیال و ناموس دیگر افغانان و جمعی از افغانان که
بائین فیله عقب ماندند بدست مردم بادشاهی افتادند و اسیر
گشتند و بعد حایل شدن شب تا روز و آوردن افغانان بجاهای قلب
و تنگنای غار هردو لشکر مانده و عاجز گردیده گرسنه و تشنه هرجاکه
رسیدند مثل بیهوشان افتادند - گویند اگرچه اعظم خان را کنار رود
خانه برای فرود آمدن جا میسر آمد اما چندان ماندگی و کسل
ترددی بر سپاه اثر کرده بود که بعضی دور تر آب لنگر اقامت
انداختند از تعب کوفت راه تا کنار آب رفتن و دم آبی آشامیدن
برانها شاق گردید و تشنه شب را بصبح آوردند و چندی از تشنگی
هلاک شدند - و بعد صبح دست از تعاقب برداشته طرف بنگاه
مراجعت نموده به بهیر رسیدند - چون همه حقیقت بعرض بادشاه
حق شناس رسید دست بحال همه رعایت و عنایت اضافه و

خلعت و اسپ و فیل و جواهر بظهور آمد *

درین اوان ساهو بهونسله پدر سیوا که داماد جادو رای مقتول و سیوا بواسطهٔ او می شد بعد از کشته شدن جادو رای از نظام آزرده گسسته رو بدین درگاه آورد و از پونه و چاکنه که در جاگیر او بود باعظم خان نوشته نامید بندگی امان نامه و فرمان طلب درخواست نمود - بموجب نوشتهٔ اعظم خان فرمان قضا جریان بنام او رسید و آن رگ و ریشهٔ فساد که در شش صوبهٔ دکهن بدستور حرام خواران آن قوم تا زمان حال ماندهٔ فساد مبانی و جانی سلسلهٔ آن بد سگال بکوهنده خصال روز افزون است و آنچه ظاهر می شد تا بانی آبادی سرزمین دکهن قلع و قطع شجر فساد آن ملعونان متعذر - چنانچه در ذکر سلطنت جاه مکان بشرح و بسط تحریر اصل و نسل و سبب طغیان ورزیدن آن بد اصل قلم را بجولان خواهد در آورد - با خویشان دو هزار سوار بحضور رسیده بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار و عطای خلعت و اسلحهٔ مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و انعام دولک روپیه سرفرازی یافت و بهمه همرهان او منصب و هشتاد هزار روپیه نقد مرحمت کردند و بر اعتبار او افزودند و احکام تنبیه رسانیدن خان جهان لودی جا بجا بنام حکام و زمینداران و سرداران بتاکید تمام معه سزاولان صادر فرمودند *

ذکر تیره بختی بادی ایام خان جهان لودی

خان جهان و دریا خان خود را به بیجاپور رسانیدند - انجا هم از مقدمات افواج پادشاهی و عدم توجه رفاقت بیجاپوریان توقف

نتوانستند ورید و بار بدولت آباد نامند بناه نظام الملک روانه گردیدند اعظم خان از شنیدن آنکه سابق ارادهٔ تسخیر وتصرف ملک نظام الملک در خاطر او بوده باوجود گرانی غله و کم یابی کاه از کمی باران آن سال که تفصیل قصهٔ پر ملال آن بربان خامهٔ سوخته زبان داده خواهد شد متوجه دولت آباد گردید - نظام الملک مال و عیال خود و سپاه ورعایا را اندرون قلعهٔ دولت آباد جا داده فوج سنگین برای مقابلهٔ فوج بادشاهی تعین نمود و برسر کتل که جای فلب و برای دکهنی‌ها مورچال خاطر خواه بود مقابله و مقاتله رو داد بعد از رد و خورد بسیار و کشته شدن آدم بیشمار هر دو طرف دکهنی‌ها هزیمت خوردند و جمعی قتیل و اسیر گردیدند - بعده که فوج بادشاهی داخل ملک نظام الملک شد اعظم خان شروع به تنخواه نمودن پرگنات و محالات نامرا نموده گماشتهای جاگیرداران و منصوبان دکهنی را از هرجا خارج نمودن فرمود - و قلعهٔ منصور گده که احداث کردهٔ منصور نام یکی از غلامان نظام الملک بود و دیگر قلاع را که اگر بدکر تفصیل محاصره و ترددِ قلعه کشائی و جانبازی بندهای بادشاهی باوجود نظم آمدن شرط قلعداری محصوران مفتوح گردیدند پردازد از سررشتهٔ انتظام اختصار نویسی گسسته می گردد - و بصرف گولهٔ توپ و تفنگ و قوت سر نیزهٔ ابطال تنمور به تسخیر در آوردند و محصوران بعضی مقتول و معلول جمعی بقول امان خواستن و قلعه سپردن مامون گشتند - خانجهان لودی از ملاحظه مغلوب گردیدن نظام الملک و صدمات فوج دریا موج بادشاهی و اثر بلای قحط و وبا که

از بلدهٔ ناگهانی آسمانی دران ملک روی داده و از هر طرف چون صدای نفسی نفسی روز محشر بگوش هوش ساختهٔ او رسید با مال و عیال و جمعی که زیدی روز بیکسی با او مانده بودند بر آمده بقصد سمت شمالی راه کتل انتور که از راه های ملک مشهور است فرود آمده از دهرنگاون و جودره (101) شده سرحد سلطانپور و تعلقهٔ اداس طرف چپ گذاشته از آب نربدا عبور نموده بعد عرض حضرت اعلی عبد الله خان را که زدیر کوه فردا پور و سید مظفرخان را که در حضور بود و هر دو بعد از بیماری صحت یافته بودند مامور فرمودند که بلا توقف و اهمال دربی خصم بدسگال شتابند - و سرفراز خان و درگا داس و باهو سنگه و یکه تاز خان و جمعی از امرا با دو صد گرز بردار شجاعت پیشهٔ شدید شیر شکار مرخص گشتند - و حکم شد که دو گرز بردار نزد عبد الله خان رفته از راه سلطان پور و بیجا گره سراولی نموده از آب نربدا بگذرانند - و دو دو گرز بردار همراه هریکی از امرای نامدار مامور گشته مقرر فرمودند که همه را بکنار آب باهم ملحق سازند - عبدالله خان و سید مظفرخان در سرحد بیجا گره بهم پیوسته کوچ بکوچ طی مسافت میدمود - چون بسرونج مالوا رسید خبر یافتند که خان جهان دو روز قبل از ورود لشکر ظفر اقبال عدو مال آنجا رسیده در حلقهٔ فیل از فیلان پادشاهی که آنجا بودند گرفته از صدمات تعاقب لشکر پادشاهی استقامت نورزیده پیشتر مرحله پیما گردید - چون وقت

---

(101) ن - چوبره *

عزیمت خان جهان از حضور بدکهن عبور بتعلقهٔ بکرماجیت پسر جهجار بندیله واقع شد بکرماجیت شرط سیاست و اعانت و بدرقه همراه دادن بجا آورده معضوب بارگاه آسمان جاه گشته بود - این دفعه که باز بامید دستور سابق بآن سرحد رسید بکرماجیت که در تلافی تقصیر گذشته انتظار مدد حسنهٔ سابق میکشید بعد شنیدن خبر نزدیک رسیدن آن سرگشتهٔ وادی خذلانی که هیچکس را چشم رو بدامت نصیب مباد با فوج خود سوار شده بقصد شکار تاخت و تاراج و دستگیر ساختن آن عدو افکار خود را نزدیک آن برگشته روزگار رسانده قضا را خان جهان از شنیدن ارادهٔ او ازان سرحد تند و جلد معه عیال که باید و بال خان او بود گذشت و دریا خان که بدم کروه عقب خان جهان بطریق چنداول میرفت مقابل بهم شدند و هر دو گرم دار و گیر گردیدند بعد کشته شدن افغانان و راجپوت طرفین گولهٔ تفنگ قضا بر پیشانی دریا خان خورد و کشتی حباب دریا را حباب وار غرق بحر فنا ساخت - راجپوتان که از پدش روتی سردار خبر نیافته بودند دریا خان را خانجهان تصور نموده بودند سر او را بریده بتاراج مال و عیال و قتال همراهان او پرداختند - خانجهان آنروز فرصت یافته جان بسلامت بلا تردد آمیت بدر برد - همراهان دریا خان شرط عزت و جانداری را کار فرموده بعضی ناموس خود کشته قریب چهار صد افغان با پسر دریا خان غرق دریای خون و هلاک گردیدند و قریب دو صد بندیله کشته شدند و بکرماجیت سر دریا خان را با پسر او بحضور ارسال داشت و در جلدوی آن بعطای خلعت و جمدهر و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازه گردیده - و خانجهان

ازکشته شدن دریا خان که همدم و همراز و محرم نارواي خود میدانست غرق دریاي حیرت و سرگرداني گشته باندهٔ بردم سر از قدم نشناخته بطریق یلغار مرحله پیما گردید - چون پانزده کروهي سید رهه رسید ازانکه همراهان خان جهان و ستوران از یلغار چندروزه مانده و کسلمند و زخمي گردیده بودند و خانجهان را نیز از تردد راه و فکر آبروی ناموس و عدرت نام هوش نماد داده بود یکروز بالتماس بدلک اجل مقام ضرور گردید - دریمضمن سید مظفر خان بارهه که سجادهٔ شجاعت ازلي همه جا بعس ودم بود چون داریکه باز و بلاي سردوست رسید و خانجهان خبر یافته بحالتیکه خدا نصیب هیچ بندهٔ خود نسازد چارهٔ کار درین کار دید که پانصد سوار لائق کارزار که مددکار و یار دیکسي توان گفت با خود نگهداشته باقي سواران زخمي را همراه حرانهٔ و بهیر تاراج گشته که مانده بود یکمنزل پیشتر روانه ساخت و خودمقابل سید مظفر خان آمادهٔ کارزار و جان سپاري گردید و عجب مقابله و مقاتله رستمانه از هر دو طرف رو داد که سیدان بارهه مقابل شمشیر افغانان که هریکي چون سد سکندر ثبات ورزیده داد شرط نمکخواران آخر روز میدان پروانه وار بران شعله کوه زده جوهر شجاعت بر روي کار آوردند و از افغانان نیز چپقلش هاي مردانهٔ مرد ربا بظهور آمد که سادات بارهه آفرین گفتند و حملهای هاشمي و حیدري که در مقابل افغانان جانباز نمودند هرطرف که جادهٔ رزن خالي میشد مصاعف آن سر و جان طرف دیگر بداد فدا میداد و شمشیرها از غلاف بلا مدد دست بر آمده جوهر پیش ذاتي را بر روي خصم بعرصهٔ نمودار میکرد

* بیت *

چو برق از رگ ابر بهر مصاف * برون گشت شمشیر خود از غلاف
چنان گشت دست و بغل کارزار * که شد تیغ ها جفت مقراض وار

شهزاده خویش خان عالم دران گرمیٔ هنگامه رسیده تحفهٔ جانرا نثار راه کاروای نعمت نمود و دنکا داس راجپوت بدر بهم چشمی او بعد دست و پا زدن بهادرانه رخت هستی بباد فنا داده بعده که خانجهان اکثر همرهان را زخمی و پای درکاب سفر آخرت دید خصوص محمود خان پسر او که بمدد عذرت اعدای و جانداری حرکت مذبوح ممدود نفس او چون دم آه سحر خیزان چشم براه دم واپسین اجل بود طعمهٔ تیغ سادات گردید - پسر دویم خانجهان از گولیٔ تفنگ زخمی شد و از تردد کارزار مانده و خود و خانجهان نیز زخم نمایان برداشت ناچار ثبات قدم ورزیده برعایت پاس ناموس اصلا بهم خبر مقدر نگشته فیلان و اسپان و همرهان زخمی که تاب سواری نداشتند درانجا گذاشته مرحله پیمای بادیهٔ حیرانی گردید بلکه بعضی اسباب کار آمدنی و چارپایه معبوت عمدا میگذاشت که بهادران غنیمت دوست برای بدست آوردن آن دمی و بعضی مشغول گردند - و امعادان اجل رسیده آن تفرقه را غنیمت و فضل الهی میدانستند که جان سالم بدر توانند برد - بست زنجیر فیل بدست شیران فیل گیر و نامی فیلان و اسپان خوب و توپ و علم بتصرف امر سنگ زمیندار بهادرون آمده با فیلان دیگر بحضور رسیدند - خانجهان که با مردم بقیة السیف و همدمان چند بقصبهٔ کالنجر رسید قلعداران انجا سر راه برو گرفته اکثر رفقای او را زیر تیغ آوردند - و حسن خان پسر خانجهان با جمعی اسیر گردید و

خانجهان ازانجا نیز جریده بقصد جان بدر بردن تا تالاب سهندره عنان نکشید درآنجا جانی اجل دامنگیر و نفس گریبان گیر گردیده و دل بمرگ داد - همدمان و همرزم را چند بار قسم های شدید برای جدا شدن داد و در جان بردن مختار ساخت - چند نفر جان را عزیز داشته ترک رفاقت نمودند و جمعی را که حق نمک دیده و رعایت وفاداری از نقد جان عزیز به نمود ترک رفاقت نه نمودند - هریکی بزبان اخلاص بیان گفتند که اگر سر برود از سر پیمان نرویم - درین ضمن سید مظفر خان با مادهو سنگه و دیگر گرز بردار چون بلیهٔ آسمانی بر سر آن اجل گرفته ها رسیدند و آن سرگشتهٔ برگشته طالع با عزیز خان نام پسر که از همه عزیزتر می داشت و تا دم واپسین رضا بمقابل شدن او نمی داد پیاده شده با چند افغانی که مانده بودند دو فیل را پناه و مورچال ساخته با فوج مقابله و مقاتله آغاز نهادند - مادهو سنگه و گرز برداران پیش آهنگی نموده حمله آور گشتند و خان جهان چون شیر تیر خورده زخم رسیده غرش کنان به نبرد رستمانه پرداخت *

* بیت *

خرامنده شیران بگشت آمدند * نهنگان ز دریا بدشت آمدند
دران عرصه شوری برانگیختند * که در چشم محشر نمک ریختند
ز برنده گلهای شمشیر کین * لب زخم بر تیغ گفت آفرین

و آن از جان سیر آمده خون گرفته در عرصهٔ کارزار هیچ وجه کوتاهی ننموده داد مردانگی میداد تا طناب عمرش به تیغ اجل بریده گشت و به برچهی مادهو سنگه از پا در آورد و باوجود زخم

دیگر که پیاپی رسید بار بعد از افتادن خود داری نموده نشسته تا دم واپسین از دوست و دشمن آفرین شنیده در جواب محاربهٔ حریف کوتاهی و پهلو خالی ننموده تا رسیدن سید مظفرخان بدست یاری حربهٔ جان ستان بعالم بقا شتافت - گویند شاه قلی نام گرزبردار سر اورا از تن جدا ساخت - از جملهٔ افغانان که همراهی او از اکبر آباد کرده بودند دیگر جمعی که آمده باو ملحق شدند سوای چند افغانان که در راه بسبب رفاقت عیال دستگیر شدند سی نفر دیگر زنده مانده بعد فراغ کار او جان بسلامت بدر بردند دیگر همه طعمهٔ تیغ و تیر و سنان و گولهٔ تفنگ سواران گردیدند و تا دم واپسین بلکه بعد از ارتحال و انتقال خان جهان از تنگنای سرای دنیا باقدم وفاداری شرط جان سپاری بجا آوردند • بیت •

بجا بود لشکر زخون ریختن • ز دشمن بدشمن درآویختن

سر سروران زیر گرز گران • چو سندان بزدیک آهنگران

و دران روز بدرهٔ سید مظفر خان با بیست و هفت نفر جان نثار شرط جان نثاری بجا آوردند و چندی از سادات و راجپوتان بخال و خط زخم نمایان گلگونهٔ عذرت آرایش چهره ساخته علم شهرت بر افراشتند - عبدالله خان که بعد از اتمام کار گفتگو بر سر تقسیم سرها و تصرف نمودن اسپان و یراق مقتولان میان گرز برداران و بعضی سادات کشیده بود رسید - و لشکر فراغ این هرج و کساله زبان را آشنا ساخت و سر خان جهان با همراهان و پسر او همراه گرز برداران و خواجه کامگار مؤلف جهانگیر نامه روانهٔ بارگاه آسمان جاه ساخت و جان جهان نام پسر خان جهان که زندهٔ خود را کنار کشیده برد زن

دریا خان رفته بناه آورده بود زن مذکور اورا گرفته بود مصحوب جلال برادر خورد بهادر خان بمعرفت یکه تازخان روانهٔ درگاه اعلی ساخت -
بنازم خدای را سری که با چندین هزار سران سرکله می زده باشد و از چنان ادبا بانه به چنین مرتبهٔ اعلی رسیده بادشاه زادها را بغرور جاه و مرتبه و شجاعت بخاطر نمی آورد چنانچه ابتدا مایهٔ نزاع و کم توجهی حضرت بحال او از غرور و تکبر خود سری آن اعیان جهالت نشان گسته درین ضمن آه دودآلود کدام دل رنجیده و تیر آه عرش گذار کدام ستم کشیده در ایام حکومت رادی هرچهار صوبهٔ دکهن که با دو بادشاه دعوی همسری داشت کار گر گشته باشد الحال بدین بی اعتباری و خواری ترسر سنان برای عبرت دیگر خود کامان عادل از درگاه منتقم حقیقی جلوه کنان شهر بشهر تشهیر می یابد

* بیت *

کجا این سرو اعتبار سنان (102) * مگر از پی عبرت دیگران
سر برا که بودی ز صندل بدرد * زمانش بداری بر از کاه و گرد

وقتی که حضرت اعلی کنار دریا برکستی نشسته سیر دریا و تفرج آب تپتی برهانپور می نمودند خواجه کامگار آن سررا بنظر بادشاه آورد - حضرت شکر دفع فساد بجا آورده حکم نواختن شادیانه فرمودند - آورندهٔ سرو همه بندهای جان نثار که دران پیکار وکارزار سبقت از یک دیگر ربوده بودند باضافها و خلعت و اسپ و فیل و جواهر سرفرازی یافتند - چون سر دریا و سرخان جهان

---

(102) ن - چنان *

بفهم و تفاوت سهل از نظر گذشت طالبا این قطعهٔ تهنیت
بدیهه گفته بنظر گذراند * قطعه *

این مردهٔ فتح از پی هم زیبا بود
این کعب دوبالا چه نشاط افزا بود
از رفتن دریا سیر بدرا هم رفت
گویا سیر او حباب دریا بود

و پسند طبع دشوار پسند افتاد و اعتذر و انا اولی الانصار ورد زبان
و سامعه امروز صاحب سروران بند نیوش گردد *

ذکر قحط سال دکهن که بسال عم موسوم گردید

چون رزاق عباد بعد از ظهور کمال بی اعتدالی در وفور عصیان ورزیدن
و اقسام معاصی که انسان صورتان ابلیس صفت در درگاه خطابخش
جرم بپوش می نمایند و هردم و هر لحظه در عالم حوادثی بعد از
ایام جهالت آنچه از بی عاصیان نامه سیاه اعمال فسحه بظهور می آید
و از بدسران سیاه نامه هرچه نافرمانی و زشتی اعمال سر می زند
اگر مخلوقات روی زمین را روزی ده بار بانواع سیاست و بلیات
مبتلا ساخته بآتش عذاب بسوزاند و احیا سازد و باز جزای
کردار اورا درین دیر مکافات بکنار او گذارد از صد یکی تلافی بظهور
آمدن محال محال محال - اما هرگاه نافرمانی از حد گذشت حدیقهٔ
قهر الهی بوسیلهٔ نزول بلای قحط و وبا و دیگر عقوبات خبردار می
سازد چنانچه ابتدا درسال هزار و سی و نه از وفور رحمت که
برحمت روان نعمت بنده های عاصی مبدل گردید آفت آب
ندگی برگ سبز زراعت و نفع نباتات را چنان تباه ساخت که

دران سال اصلا حاصل آن بعمل نیامد و ثمر شامت بندهای
مغضوب درگاه الهی از دکهن تا احمد آباد عاقل پیشگان بادیهٔ غرور
را خبردار ساخته فی الجمله گوشمال داد اگرچه غربای بی
بضاعت را تنبیه بظهور آمد اما متکبران با ثروت و مال داران
با نخوت که خان جهان را برابر انبار غله و نقد وافر و ذخیرهٔ همه
ماکولات در خور طول عمل مقابل کوتاهی عمل گنج درگنج
اندوخته داشتند و بر حال دیگران رحم نداشتند ازان گوشمال
و زیست سراپا ملال چندان بهوش نیامدند - و در سال هزار
و چهل که تاریخ آن سال سراپا مهرجدار حقیقی سال غم یافته
اند از ابتدای تیر ماه الهی آخر مهر ماه این چهار ماه ایام
برشکال که سبب پرورش اطفال نباتات و نشونمای سبز پوشان مهد
زمین است چنان امساک باران روداد که برای پارچهٔ ابر سفید
و سیاه چشمهای گرسنه چشمهای مبتلا بجوع سفید و سفید میگردید
لکه ابر ظاهر نمیگردید - و بمرتبهٔ آسمان بر زمین بخل ورزید که قطرهٔ
شبنم بر زمین نرسید از دائرهٔ قحط و غلا که از بد ترین بلا و نادهٔ
آسمانی است سموم گرسنگی و بی برگی خرمن هستی بی
بضاعتان را بباد نیستی داده دایهٔ بیرحم ابر را بر اطفال نباتات
چنان سنگ دل ساخت که تا انقضای موسم رضاع رواج و پرورش
نباتات و حبوبات قطرات مطرات را از سر دستان سحاب بار گرفت

* بیت *

چنان اسمان بر زمین شد بخیل * که لب تر نکردند زرع و نخیل
از صفحهٔ زمین و زمان نام نان چنان بی نام و نشان گردید که در

دکان خماران و طبلهٔ عطاران بحر کاوران از حوردنی و دوا که گاه گاه اهل دول را میسر می آمد دیگر چیزی که آرایش تختهٔ دکان دایان تواند شد دیده و شنیده نمی شد

* بیت *

دشان ازا ربار آنچنان رفت * که گفتی نوح آبی ز آسمان رفت
هوا گر قطره ابری جلوه میداد * ندی بی آب همچون کاغذی باد
اگر ملک قطرهٔ آبی آتشی بود * چو آب آبله پرده نشین بود

بحر زبان خشک که بکام گرسنه چسمان چسپیده بود سوخته نانی در تنور یافت نمیگردید و غیر از چشمهٔ چشم گرسنه چشمان که از آتش جوع در جوش بود یکی در باز نمودار نبود - الحاصل آفت قحط سالی بکمال شدت منحصر گردید - و فریاد و فغان بی نوایان و جوش و خروش بی بضاعتان بفلک برین رسید و شمار موتی از احاطهٔ حصر و عدد در گذشت - و طریقهٔ کفن و دفن از الکهٔ دکهن مرفوع القلم گردید - و شرا و توجه نمرده نجات یافتن از بلیهٔ جوع بشادی و مبارک باد مبدل گشت و ساکنان آن دیار را عزم غربت چون احرام کعبه بستن واجب شد - و فوج فوج از مستمندان بی بضاعت و جوق جوق از صاحب ثروتان حوصله باخته رو به دیار شرقی و شمالی گذاشتند اما از کم قوتی و بی مایگی سوای کچکول گدائی توشهٔ راه و راحله بر نمیداشتند و اکثری از ضعف و ناتوانی بمنزل اول نا رسیده بخدا میرسیدند - ودر هر گوشه و کنار شهر و صحرا سوای کله و استخوان آدم بجای تخم غله و دیگر حبوبات کاشته نمی یافتند

* بیت *

رسی در کوچه فرش مرده افتاد * نشان از کوچهٔ تابوت میداد

بسان شیشهٔ ساعت دو دنیا * پراز خالی شد از موتی و احیا
از نگاه تند گرسنه چشمان قرص ماه در کاستن و از دود آه حسرت نگاهان شعاع آفتاب در رنگ باختن ضرب المثل گردید * بیت *
نظرها قرص مه را کرد تاراج * بنان شب ملک هم گشت محتاج
ز تنگی گر فقیر و گر غنی بود * بخوان رزق او غم خوردنی بود
از مردم ثقهٔ آنوقت آنچه مسود اوراق در همان سر زمین مسموع نموده و از کهنه دهقانان کهن سال شنیده و هرچه موافق بادشاه نامه نوشته اگر تفصیل آن نگاشته آید محمول بمعارف بیدا یی و اغراق خواهد گردید مجمل می نگارد که کار مردم در آدم خواری بسماع جگرخوار منجر گردید مادر و پدر مهربان خوردن گوشت جگرگوشهٔ خود برای خلاصی جان او از عذاب جوع و مامون گردیدن خویش از خوف هلاک بدست آدم خواران بی باک از افعال حسنه می پنداشتند - اگر خوان رسمیات شادی که درمیان بود و ماکولات دیگر بطریق ندرت میر و وزیر بخانهٔ همدیگر میفرستادند از ملاحظهٔ گرسنه چشمان دائم الصوم که خود را چون بلای ناگهانی بران خوان میزدند بندرقهٔ شمشیر و سپر که بر سر حامل آن حایل نموده سپر در سپر می یافتند - از آفت دست برد و هجوم آنجماعه محفوظ میداشتند - اگر تنگدستی بدست گرسنه مستی تنها می افتاد از سر گوشت خون آلود حلال او نمیگذشت و نان نایان استخوانهای پوسیده روی شب اورده از آسیا گذرانده قدری آرد گندم بو رکهنهٔ تلخ شده و هرچه میسر آید داخل نموده نان پخته بطریق تحفه و هدیه برای مالداران می بردند - تا آنکه کحه آنها نزد حکام گل نموده و گوشت

مردهٔ خشک شدهٔ آدمی بدست هرکه افتاد بآب تر نموده بروغن پیه چشم و شعلهٔ آتش دل خود کباب ساخته تناول می نمود - اهل بازار با خادمان مزار و مدرسان همداستان شده بر سر بیع و شراء گوشت مردهٔ تازه و سال خورده گفتگو بکوتوال و ارباب عدالت میرسانیدند و تنبیه می یافتند گویند - روزی صعلعهٔ موبه کنان و موکنان قصیه برد قاضی آورد که فرزند و جگر پارهٔ خویش را از علیهٔ آتش جوع خود بملاحظهٔ شدت اضطرار همسایه که همیشه همکاسه بودیم خود بدیم و اکل آن راضی نشده بهمسایه تواضع نموده بمدبوح ساختن و پختن آن مادون ساخته گفتم مرا هم بقدر فرو نشاندن آتش جوع لقمه خواهی داد آن بدمروت دور از انصاف مرا از پارچهٔ استخوان و ریزهٔ گوشت جگر گوشهٔ ام متمتع نساخت و از ملت کم یابی کاه امسال چه نویسم که اگر بنوای حلال ریزهٔ کاه مطلوب میگردید بوزن شعشعهٔ طلا بتلاش بهم میرسید - چنانچه شاعری گرانی و کمیابی علف رادرین حسن ادا بیان نموده *بیت*

بهوش باش که بدان که فروش ترا * بجای کاه مبادا که زعفران دهند

و از جنس بقولات چه شرح نمایم که هم وزن زمرد و زبرجد بحد و که تمام دست بهم میداد - شهرها از بیرون رفتن متوطنان موزنی و بهلاک شدن هزارها که هر روز از هر محله و بازار خالی میگردید بویرانه منجر گردیدند - و در هرکوچه و محله بجای آب باران غم می بارید - و بسال غم چنانچه تاریخ قحط آن سال بذکر در آمده موسوم گردید - پادشاه حق آگاه برای جاری نمودن لنگر در هر شهر و قصبه های مشهور خصوص برهانپور مامور فرمودند که چه از سرکار

پادشاهي و چه ار طرف يمين الدوله و ديگر امراي نامدار در
رسانيدن مبلغهاي خطير بسيار بمحتاجان تاکيد بکار بردند - چون اکثر
پرگنات دکهن خصوص صوبهٔ خانديس و بالاگهات از آفت قحط سالي
ويران مطلق شدند ازانجمله پرگنهٔ ندرکانو و باهل و سلطان پور و غيره
محالات متصل دامن کوه يک قلم رو بويراني آورده بودند سي و چهل
کرور دام تخفيف داده از اصل جمع دامي کم نمودند و سواي آن ديوانيان
دکهن تا مدت دامهاي محالات ويران شدهٔ دکهن را تخفيف مي دادند
از جملهٔ آن سلطان پور که چهل سال ويرانهٔ محض بود و در صوبداري
خان جهان بهادر و ديواني حقيقت خان و گدکارام نام عامل بعد
تخفيف تام بآبادي آن کوشيده و رعاياي اطراف را آورده آباد
ساخت - حاصل کلام در چنان ايام ملال انجام اعظم خان بحسن
تردد جانبازي بهادران که بتحرير تفصيل آن قلم را رنجه داشتن
تحصيل حاصل است قلعهٔ دهارور را که در باري او شهر کلان مشهور
آباد بود و لک ها مال به بيع و شرا در مي آمد مفتوح ساخت
و جمع کثير دران يورش بکار آمدند هفت (103) فيل و هشتاد اسپ
نظام الملک و جواهر وامرو مال زياده از حساب از اندرون و بيرون
قلعه بدست اعظم خان آمد و آنچه بتاراج رفت رفت گويند
هيچ کس از لشکريان نبود که صاحب زيور و مروارید نشده باشد
و براي اکثر مردم بکثرت قحط سالي بعيش مالداري مبدل گرديد و
بجاي ظرف گلي ظروف چيني و غوري باستعمال درآمد و طلا ونقره

---

(103) ن - هفتاد فيل

بتصرف قدمت به بیع و شری رسید - بعده که خبر تاراج شدن و بدست مردم آمدن از جواهر وافر باعظم خان رسانیدند فرمود که از جنس جواهر و مصالح توپ خانه و چارپای قیمتی و جاهای غله هرجا که باشد بضبط سرکار در آورند باقی را به سپاه و تاراجیان واگذارند و جدهٔ مادری نظام الملک با جمعی از خویشان آن خاندان و جمع کثیر اسیر گردیدند ازان جمله چند مرد و زن با نام و نشان را نگاهداشته با عریضهٔ فتح نامه بحضور روانه ساخت باقي اسیران را ازاد نمود بعد عرض اعظم خان با همراهان بعنایات پادشاهي معزز و مفتخر گشته براي تنبیه دیگر مخالفان و امداد لشکر پادشاهي که قلعهٔ قندهارك را محاصره داشتند روانه گردید ●

درین ضمن خبر رسید که رندوله خان که از امرای با نام و نشان بسرکار عادل شاه برای رسالت و پیغام مصالحه و درخواست قلعهٔ قندهارك نزدیك رسیده اعظم خان مقام نموده خلف صدق خود ملتفت خان را با یاقوت خان حبشي باستقبال او فرستاده باعزاز نزد خود طلبیده بعد ملاقات و اداي پیام محبت التیام از کلمه و کلام او ظاهر شد که چون رندوله خان با ده هزار سوار همراه فرهاد خان پدر خود براي حراست ملك عادل شاهیه مقرر است و سابق با عادل شاه صلح باین شرط شده بود که بعد اعانت فوج پادشاهي که در استیصال نظام الملك کوشد از جملهٔ قلاع نظام الملك پنج قلعه با بعضي تعلقه طرف کوکن باو عنایت نمایند معهذا عادل شاهیه در باطن نمی خواستند که استیصال نظام الملك بالکل شود و در معاونت افواج

بادشاهي كجدار و مريز بعمل مي اوردند الحال التماس دارند كه
از جملهٔ قلاع موعوده قلعهٔ دهارور را مجملهٔ آن پنج قلعه كه در عهد
نامه بشرح بيان درآمده بعادل خان عنايت فرمايند و الا عهد
شكني بادهٔ دل شكستگي خواهد گرديد اعظم خان در جواب گفت
اولا وعدهٔ عطاي قلعه ها كه موقوف بر اعانت و مدد شما در تاديب
نظام الملك بود اصلا بظهور نيامد و وقت تسخير قلعهٔ دهارور نيز
بالكل اثر معاونت ظاهر نگرديد دريدصورت درخواست شما و اظهار
طلب ايفاي عهد بيجا و بيموقع است و صلاح كار در تلافي گذشته
كه عذر خواه تعامل سابق تواند گرديد در اينست كه چون فوج
عدو مال براى تنبيه بقية السيف مخالفان پايان گهات متوجه
شده شما را بايد كه درين نواح با فوج شايسته كمر جهد بسته چشم
بر راه و گوش بر آواز آوارگي لشكر نظام الملك باشد كه هرگاه آن
هزيمت يافتگان از چنگل شيران فيل شكار چون آهوان دشت ادبار
جسته و خسته آوارهٔ اين سمت گردند سر راه بر ايشان گرفته جوهر
تردد خود ظاهر سازيد بعد ظهور خدمات پسنديده ازطرف شما براى
قلعهٔ متوجه بحضور التماس نموده خواهد شد و درجهٔ پذيرائي
خواهد يافت - القصه اعظم خان زبدوله خان را طرف بادير مرخص
ساخته خود بقصد معاودت تسخير قلعه قندها روانه گرديد نظام الملك
كه برايمعني اطلاع يافت صلاح كار خود دران ديد كه با عادل خان
مصالحه بشرط دادن قلعه شولا پور كه از ابتدا ميان هر دو مادهٔ
نزاع موروثي همان قلعه بود نمايد و عهد و پيمان اتفاق را تازه سازد
لهذا رسولان چرب زبان فرستاده نفاق را باتفاق مبدل ساخت و

برای مدافعهٔ لشکر پادشاهي هم عهد و پیمان گردیدند - بعده که بر مقرب خان و بهلول خان نظام شاهیه از صدمات افواج قاهره عرصه تنگ گردید بقصد فرار خطي بردوله خان مشتمل بر اظهار اتحاد سابق ولاحق بچاپلوسي نوشتند - درین ضمن نوشتهٔ اعظم خان بنذر رسید مدتي برین که مخالفان ارادهٔ آوارگي به بالاگهات دارند طریقه هواخواهي درین است که مطابق قرار سر راه برانها گرفته امید وار نتایج باشند - رندوله خان که از سبب صلح و صلاح هردو عمدهٔ دکهن بر قرار خود بحال بود در جواب عذر دفعیه آمیز نوشت و در معاونت نظام الملک کوشیدن گرفت عازم خان حقیقت را بحضور معروض داشت - بعد عرض سردار خان را با سه هزار سوار و سید دلیر خان را با سائر احدیان که همراه خواجه ابو الحسن بودند و خواص خان و رشید خان نزد اعظم خان روانه ساختند و اعظم خان بعد رسیدن کومک بتاخت و تاراج قصبهٔ پریندهٔ تعلقه عادل شاه پرداخت و بازارها را آتش داده عمارت ها را سوخته بتسخیر قلعه متوجه گردید و در اندک فرصت دیوار حصار از ضرب گوله و صدمهٔ بدال کوه هیکل بتزلزل در آورده کار بر محصوران تنگ آورد و احاطهٔ اول قلعه را مفتوح ساخت درین ضمن محصوران توپ کلانرا پراز آهن پاره و پل سیاه نموده جانب لشکر آتش دادند و چند نفر کارآمدني و چارپا ازان هلاک شدند و براي باقي مردم لشکرکه از گرسنگي مانده و لاغري چارپایان بجان آمده بودند و في الحقیقت قوهٔ حرکت و تردد ازانها نمانده بود و ازکهي سواي دام و دشابي پیدا نبود دستاویز پس پا شدن بدست آمد و محصوران

ار مشاهدهٔ آن تقویت تاره بهمرسانده از اندرون برآمده مردمیکه
دران حصار داخل شده بودند پارهٔ را بقتل آوردند و جمعی با جان
سلامت برآمدند ملامت فرار را بربرباد دادن جان احتیار نمودند -
وبعد ازمحاصرهٔ چند روز دیگر عازم جان نظر برسختي که لشکر ازطرف
قحط و نرسیدن رسد و فوت لایموت حیوان ناطق و غیر ناطق میکشدند
و پوست خشک برقفس استخوان انسان و جانوران مانده بود
تسخیر قلعه را بروقت دیگر موقوف داشته ارپای حصار قلعه
برخاست و خود را بدهارور رساند - آصفخان ار بالا گهات و سید
مظفر خان و عبد الله خان از مهم خان‌جهان بحضور رسیده دوازدهم
شعبان سنه مذکور شرف ملازمت دریافتند - سید مظفر خان را
بخطاب خان جهان از اصل و اضافه پنج هزاري پنجهزار سوارممتحر
ساختند و عبد الله خان باضافه هزاري هزار سوار و عنایات دیگر مع
برادري و همراهان سرفرازي یافت و هریکي در خور پایه کامیاب
گردید و احکام عتاب و عنایت امیر در باب تنبیه افواج نظام شاهي
وتسخیر قلعه جا بجا صادرشد و فوجها مع توپ خانه روانه گردید ه

دکر سوانح و جشن سال پنجم ار
جلوس مطابق سنه هزار و چهل هجري

هفدهم شعبان المعظم جشن جلوس سال پنجم منعقد
گردید حکم شد که وجه خرچ آرایش و دیگر لوازم بزم و نشاط
بمستحقان جان بلب رسیده و گرسنه چشمان از جان سیر آمده
رسانند - رشتهٔ بي نوائی عالمی که ار قحط و غلا بانواع بلا گرفتار بودند
بریده گشت و در قالب پوست و استخوان کهنهٔ برنا و پیر مستمندان

خان تازه بهم‌رسیدن گروت - محمد علي رسول ایران با نامهٔ شاه‌صفي ملازمت نموده خلعت و تاج قزلباشي وجمدهٔ مرصع و خنجرالماس و دو خوان طلا و پاندان مرصع معه نه پیالهٔ ارگچه که قیمت جمله بیست هزار روپیه باشد عطا فرمودند و ارمغان شاه ایران سه تفور اسپ معه دیگر تحف آن بلاد بقدمت سه لک روپیه از نظر گذشت - و همان روز پنج لک روپیه با جواهروامر و فیلان کوه پیکر فرستادهٔ قطب الملک بعرض رسید •

از وقایع صوبهٔ اله باد معروض گردید که ابدال نام کافری فرحام که قلعه و حصار متعدد درجنگل پر از اشجار احداث نموده علم طغیان بر افراشته مردم آزاري وقطاع الطریقی مي نمود بسعي و تردد فلیج خان بعد امتداد کشیدن محاصره و بدرجهٔ شهادت رسیدن جمعي از بندهاي پادشاهي قلعها مفتوح گردیدند وقریب هزار کافر زیرتیغ غازیان اسلام درآمده راه دارالبوار پیمودند - و زیاده ازهزار نفرصغیر وکبیر زن و مرد را آن شقي جوهر نموده خود فاو یافته آوارهٔ دشت ناکامي گردید - و مال و اسباب زیاد بتاراج لشکر اسلام درآمد و جا هاي قلب توابع آن را آتش زدند وآن کفر آباد را باسلام آباد موسوم گردانیدند و بتخانها را مسجد ساختند •

دیگراز فتوحات آن سال تسخیر قلعهٔ ستوندهٔ است که از سعي سپه دار خان بعد تردد نمایان مفتوح گردید و مقدم مفسد پیشهٔ آنجا خود را بسبب میگروب امان خواسته بتجویز سپه دار خان بمنصب سه هزاري هزار سوار سر افرازی یافت - نصیر خان

که سال گذشته بقصد تسخیر قلعه و قصبهٔ مذکور از شرط سعي بجا آورد بسبب بعضي موانع دست بر داشته موقوف بر سال آینده داشته بود دریندولا باتفاق شهباز خان و غیره بطریق ایلغار جلو ریز بر قصبهٔ مذکور رسیده باوجود خبردار شدن و تردد نمایان نمودن مخالفان که سرافراز خان و سکندر خان و سیدي سرور جارئان قلعه و قصبه از سر دادن توپ وتفنگ و دیگر آلات آتشباري از اطراف قلعه کوتاهي ننمودند - بهادران کشور گیر و دلاوران قلعه کشا بانواع تدبیر و سعي تهوریها بکار برده اول قصبه را بتصرف والا در آوردند و قریب شش هزار مرد و زن صغیر و کبیر دستگیر شدند - و پانصد اسب و صد شتر با مال وافر و دیگر اشیا که از سرکار خاصهٔ نظام الملک درانجا بود سواي امتعه واقمشهٔ تجار و رعایا بتصرف مردم پادشاهی درآمد و مال و مبلغهاي خطیر بتاراج رفت - و سرافراز خان حارث آنجا بهزاران هراس جان بسلامت بدر برده خود را بنظام الملک رساند و نصیرخان اسیران را آزاد ساخته همت بتسخیر قلعه گماشت - بعد ترددات نمایان و محاصرهٔ چندگاه که نقب ها بپاي حصار رسانده در فکر پر نمودن باروت بودند که لشکر کومکی دکهنی ها بسرداری رندوله خان و بهلول خان رسید معهذا که از جملهٔ نقب ها یک نقب زیر برجي که ملجاء بوقتداران محصوران بود آتش داده پانصد نفر پرانده بودند مردم قلعه به پشت گرمي کومکیان که از چار طرف در مورچال ریخته صداي دار و گیر بلند ساختند آشوب قیامت برپا شد از زیر و بالا متصل هم گولهٔ توپ و زنبورک و حقه آتش بار و بان شرر افشان و سنگهاي فیل ربا نازل شدن گرفت و

ترلزل عظیم در لسکر افتاد

• بیت •

ز تیر دلیران پیکار تیر • زمین لاله خیز آسمان لاله ریز

نصیر خان دل از دست نداده و دست از کارزار بر نداشته باوجود هجوم چندان خصم و باریدن تگرگ گولهٔ آتش که از بالا و پائین میرسید حملهای صف ربا و نبرد هاي مرد ازما نموده مخالفان را از پیش رو بر داشته و مصلحت کار دران دید که دران گرمي هنگامه کارزار که غرش رعد توپ و بارش گولهٔ آتشین هوش تهمتنان روز گار میبرد از حمله نقب هاي باروت پرش شده که سه نقب مصالح آتش زدن آن موجود شده بود آتش دهند - درین ضمن اعظم خان که از شنیدن خبر رسیدن فوج زدولة خان یلغار نموده بود رسید و بحضور اعظم خان نقب ها را آتش زدند و جمعي زیر دیوار آمدند و برجي همراه برج با مصالح آن برپدند - باوجود ترلزل پراندن یک برج و دیوار و تردد یورش بهادران لشکر نصیر خان باتفاق فوج تازه رسیده اعظم خان محصوران به تنهٔ سد راه گردیدند و بممانعت دفع حملهٔ یورش پیش آمده چندان شرط قلعداری بجا آوردند که جای تحسین و آفرین خویش و بیگانه داشت و آن روز قلعه مفتوح نگردید و در تردد طرفین ظلمت شب حایل یورش گردیده وتمام شب مردم قلعه در برداشتن دیوار از مصالح چونه و سنگ که موجود داشتند و مردم پادشاهي در پر نمودن نقب هاي دیگر از باروت سرور آوردند صبح که تیغ دودمهٔ آفتاب جهان تاب براي تسخیر ربع مسکون نور افشان گردیده سراز برج مشرق بر آورد و مردم قلعه باهم

مصلحت نمودند آخر فردا روز هم این قلعه ها به تسخیر قلعه‌کشا خواهند در آمد و همه کشتهٔ تیغ قهر و سیاست خواهیم گردید صلاح کار درین است که امان طلبیده کلید قلعه را حواله نمائیم و خود را از بلاي اسیري و طعمهٔ تیر و سنان محفوظ داریم - پس همت بر فهمیدهٔ کار برای بنعام امان و سپردن قلعه برد سرداران فرستاده کلید قلعه را سپردند - ده زنجیر فیل و صد و شانزده توپ که از جملهٔ چهار توپ نامی باسم عیدی کلان و عدري خورد (104) و نحلي و ملک میدان بودند با اسباب دیگر بضبط اولیاي دولت قاهره در آمد *

دیگر از مدد طالع صاحب قران ثاني - آنکه چون بعد فوت ملک عنبر نظام الملک فتح خان پسر کلان عنبر را که سپهسالار صاحب مدار نظام الملک گفته می‌شد از سوئي ظن که حراب کن بدرکهن و خاصهٔ کامروایان الکهٔ دکهن است عاقل گرفته محبوس ساخت و بجاي او تقرب خان که از غلامان عمدهٔ او بود سپه سالار و خواصخان حبشي را وزیر خود نمود بعده که از تقرب خان موافق چشم داشت بظهور نیامد و دکهني هاي دیگر که موافق رویهٔ بزرگان برهمکار که همیشه بناي استیصال سلاطین خود گردیده اند حسد بکار بردند باز فتح خان را از قید برآورده صاحب‌مدار سلطنت ساخت - ازین معني تقرب خان رنجیده خاطر گشته رجوع باعظم خان آورده بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و عطای لک روپیه و دیگر انعامات سرافرازي یافت - صد و چهل نفر دیگر که همراه او از مردم با نام و نشان آمده بودند

---

(104) ن - عدری کلان و عدري خورد *

همه درخور پایه منصب وخلعت یافتند - بعده که اعظم‌خان بقصد بسر بردن ایام برسات طرف بدر و دریافت ارادهٔ عادلخان روانه گردید باوجود پیغام‌مصالحه بمیان‌آمدن از طرف رندوله خان و دیگر امرای بیجا پور همینکه سه چهار منزل قطع نموده شد روزی برسرکهی که برسر دیهی رفته بودند میان راجپوتان ومقدمان‌دیه جنگ در گرفت و هر ساعت شعلهٔ آتش فساد بلند شدن گرفت و کومک از هردو طرف میرسید و نایرهٔ جدال و قتال افروخته ترمیگردید جمع کثیر از طرفین کشته وزخمی گردیدند دریں ضمن قریب هفت هزار سوار غنیم بسرداری رندوله خان و عدهٔ سه چهار امیر نامی ناگهانی رسیدند و مردم بقیة السیف کهی را درمیان گرفته برد و خورد پرداختند و بمرتبهٔ غلبهٔ دکهنی ها ظاهر شد که شهباز خان با پسر خود از اسپان پیاده شده داد مردانگی داده نقد جان را با شصت نفر دیگر در راه وامقعصت نثار نمودند و رشید خان و بهادرخان و یوسف خان با جمعی از راجپوتان بعد جنگهای رستمانه زخم کاری برداشته علم جان افشانی در معرکهٔ کارزار برافراشته بیهوش گشته افتادند - و جمع کثیر دیگر از منصبداران و احدیان و برق اندازان کشته و زخمی گردیدند حاصل کلام احدی ازان ورطه سالم‌نجات نیافت و اکثر مردم زخمی نامی را که دکهنی ها میشناختند برداشته دست بدست بطریق تحفه و هدیه بند سرداران خود بردند - اعظم خان از شنیدن این هنگامه جلو ریز خود را رسانید و فوج دکهنی ها راه خود گرفتند اعظم خان را که نظر بر کشتگان و زخمیان افتاد افسوس کنان برای تیمارداری و محافظت زخمیان باقی مانده امر نموده مراجعت‌کرد -

اگرچه در تدارك اين چشم زخم تاخت و تاراج بسيار و اسير گرفتن بيشمار در ملک و تعلقهٔ بيجا پور نموده شد اما فايده بحال کشتگان و زخميان نداد بلکه روز بروز زياده مادهٔ فساد و موج کشي و آدم کشي بيجاپور و نظام الملکي علاوهٔ فرياد وشدايد قحط سالي دکهن ميگرديد ٭

ذکر واقعهٔ ممتاز محل بيگم

هفدهم ذي قعده سال حال ملکهٔ قدسي صفات ممتاز محل که روح جان پرور و همدم و محرم بستر حضرت اعلي بود بدرد زه که بعد امتداد ده پهر صبيهٔ متولد شد ازين منزل فاني بروضهٔ جاوداني بهزاران حسرت شتافت - ازين واقعهٔ جان کاه کوه کوه غم در دل پادشاه راه يافت و در تعزيت آن محرم و همدم ديرينه مدتها با سينهٔ پراخگر و ديدهٔ پراختر بسروده ترك ملبوسات رنگين و عطريات و جواهر پوشيدن نمودند و در جشن وزن و جلوس نغمه و سرود شنيدن را صداي نوحه و ماتم تصور مي نمودند و هرگاه ياد مي آمد اشك ريزان گشته آه پردرد کشيده بدين زمزمه زبان را آشنا مي ساختند ٭ بيت ٭

زندگي بهر ديدن يار است ٭ يارچون نيست زندگي عار است

و هرگاه که بر سر مزار آن ملکهٔ ملکي صفات ميرفتند دريا دريا لولوي آبدار از چشم گهربار بر سر مرقد آن مرحومه معفوره مي افشاندند و اکثر ميفرمودند که ديگر لذت سلطاني بلکه مزه زندگاني نمانده و بي نظارهٔ ديدار آن دلدار عمگسار همه نشاط بکدورت و غم مبدل گشته - و هرگاه در حرم سرا تشريف ميبردند اشک ريزان قدم گذاشته باديدهٔ

پدرم همایوست مراجعت میدمودند و میفرمودند که دیدن روی احدی خوش دمي آید - زهی سعادتمند زني و خوشحال مردي که در ایام حیات باهم چنان درد صحبت دارند که ایام فراق وجدائی بر آنها چندی کار نماید - في الواقع هیچ نعمت دنیا به از همدم و رفیق صاحب غم خصوص چنان غمگساري که در آخرت نیز میسرت اورامي همدیگر خواهند بود نیست - در خانه داري نسبت و یکسال چهارده فرزند تولد شد از انجمله هفت گل گلشن سلطنت باقي ماندند چهار پسر و سه دختر نك کرور روپیه در خزانهٔ معموره بر آمد آنرا با اجناس دیگر دو حصه کرده نصف به پادشاه بیگم و نصف بچهار پادشاه زاده تقسیم نمودند *

اعظم خان و تقرب خان از بالا گهاټ آمده شرف اندوز ملازمت گردیدند - درینولا بعرض رسید که فتح خان پسر عنبر بعد از خلاص شدن و سپه سالار نظام الملک گشتن درتلافي محبوس گردیدن خود موافق دستور نمك حرامان دکهن نظام الملک را غافل ساخته از روي دغا و تدبیر گرفته محبوس خود ساخت و حقیقت این حسن خدمت بخدمت حضرت اعلي معروض داشت و خود را یکی از بندهاي مطیع عقیدت کیش و غلامان خیر اندیش آن درگاه وانمود - درین اوان معروض گردید که خواجه ابوالحسن با لشکر پادشاهي براي انقضاي ایام برشکال در دامن کوهي نزدیک ناله که آب بسیار کم داشت چنانچه بخرچ لشکر وفا نمي نمود فرود آمده بود - نهم شهریور ماه الهي از بارش سه روزه که پیهم واقع شد بمرتبهٔ آب ناله طغیان نمود که لشکر را فرصت

تبدیل مکان نداد - و از بالاي کوه سیلاب هاي کوه زیر فرود آمده تمام دامن کوهسار فرو گرفت و لشکر را هیچ طرف راه گریز نماند ناچار دست از همه اسباب برداشته هرچه توانستند برداشت مع عیال و ناموس که در فیلان و اسپان سوار بودند خودها شنا کنان با هزاران هراس و خواري ازان آب خون خوار جان بسلامت برآوردند و دیگر مردم لشکر که بار بردار و سواري نداشت و در آب دست و پا زدن نمي توانستند معه زن و فرزند و آنچه داشتند راه راحلهٔ کعبه با خود گرفته از راه نزدیک بدریاي شور پیوستند - از خزانهٔ خواجه ابوالحسن زیاده از یک خریطهٔ اشرفي و پنج خریطهٔ روپیه فرصت برداشتن نشد تا به بیچارگان بی سر و سامان که سواي با بوي خشک شدهٔ قحط دیده نداشتند چه رسد ⁕

همدرین روز ها از واقعهٔ اوڑیسه بعرض رسید که در همسایگي پرورش خان بارهٔ باروت فروشي خانه داشت در انبار باروت او آتش از غیب افتاد و خان مذکور با جمعي که در ديوان خانه باو هم بزم بودند از صدمهٔ باروت معه آن خانه بر پریدند ⁕

ربیع الاولی جشن وزن قمري سال چهل و دوم بدستور هر سال انعقاد یافت - بصدرخان را بعطاي مراتب ماهي که در دکهن ازان عمده تر مراتب نمي باشد سرفرازي بخشیدند - و از سلاطین دهلي اول کسي را که ماهي عنایت نمودند همین بود - چون فتح خان پسر عنبر حبشي نظام الملک را که در محبوس خانه داشت خفه نموده روانهٔ دار البقا نمود و جمعي از امراي دیگر مثل خواص خان و عبدالله خان معلم که نظام الملک

اورا تحویل مصلحت ساخته و سید حلیمه قلعه دار و سادات خان و سیدي بلال محافظ شمشیرخان و اعتماد راو و دیانت راو و عدهٔ دوازده نفر را همراه آن مظلوم هم سفر ساخت و جمعي را محبوس نمود و حقیقت را به تمهید آنکه ارتکاب اختیار این عذاب برای رضا جوئي آن جناب نامیده نتیجهٔ آن نموده ام بحضور معروض داشت و درج نمود که پسر ده سالهٔ اورا برای مصلحت قایم مقام پدر تا رسیدن حکم ساخته ام بعد عرض اگرچه در باطن از دیمک حرامي آن ظالم بد مال بسیار بخاطر نگراني نموده اما بتقاضاي امور ملکي که از نظام الملک بیر تحیرهٔ بدمعای داشتند در جواب نوشتند که ماهم باقي ملک دردیک تسخیر رسیده را نظر بر بندمي و مظلومي پسر او بحال داشتم اما جواهر پیش قیمت و فیلان نامي نظام الملک را با پسر خود روانهٔ حضور سازد و خلعت معه کهپوهٔ مرصع که اسلحهٔ مخصوص دکهني هاست و یازده اسپ برای او روانه نمودند و مکرر احکام معه سراولان شدید رو شناس برای آوردن جواهر و فیلان نظام الملک تعین فرمودند *

ذکر تعین افواج برای خرابی ملک بیجاپور و فتوح قلعجات

چون عادل شاه از راه ناعاقبت اندیشي با نظام الملک بر قلعهٔ شولاپور مصالحه نموده خلاف مرضي پادشاه عهد و پیمان را یکسو گذاشته بود آصف خان را با امرا و راجهای نامدار که به تحریر تفصیل آن پرداختن تحصیل حاصل است برای تنبیه او مرخص ساختند - خبر ارتحال اسد خان در لاهور و جهانگیر

قلي خان ولد اعظم خان در حوزه گذاره بعرض رسدد *

جشن وزن شمسي سال چهل و یکم بدستور مقرري منعقد گردید - آصف خان که نزدیک قلعهٔ دهالکي رسید قلعدار آن جا یک روز دست و پا زده راه فرار اختیار نمود و تمام اسباب و ذخیرهٔ قلعه سواي آنچه بباد حادثه تاراج رفت مبلغ خطیر واصل سرکار گردید چون بتقاضاي مصلحت ملکي چنان قرار و حکم شده بود که هرچه قلعه عادل شاهیه بتسخیر در آید حواله متوسلان فتح خان که درآن ضلع اند نمایند آن قلعه را حواله منسوبان او که درقلعهٔ اودگیر بودند نمودند و ازانجا کوچ نموده نزدیک قلعه گلبرگه رسیدند - بعد سیر اطراف آن مصلحت در محاصرهٔ او ندانسته متوجه بیجاپور شدند - مانی زاه رزاق الله نام از اعیان عادل شاه نا نوشته و بغمام صلح باظهار ندامت و اعتراف تقصیرات گذشته و التماس عفو جرایم مع قبول پیشکش لائق رسیده ملاقات یمین الدوله نمود ازانکه رزق الله نام مردم کم رتبه بوده بمجرد رجوع مصالح در تن دادن التماس او مصلحت نمود رسول مذکور مایوس مراجعت بیجاپور نمود *

شمه از وقائع حضور آنکه - پادشاه زادهٔ محمد شجاع که براي رسانیدن تابوت والدهٔ ماجدهٔ بدار السلطنة رفته بود رسانیده آمده ملازمت نمود - چون فتح خان حبشي در ارسال جواهر و فیلان تکاهل ورزیده بود وزیرخان را براي تنبیه وگوشمال آن بدمآل مرخص فرمودند - و تقرب خان دکهني را که با فتح خان از قدیم الایام عداوت داشت با ده هزار سوار و چند میر دیگر همراه

دادند - چون آصف خان برای قلعهٔ بیجاپور رسید و بترتیب قلعه گیری پرداخت افواج عادل شاهی از اطراف بطریق قزاقان گریز پا نمودار شده خود را در فوج بادشاهی می زدند - هرگاه بهادران قلعه کشا بر آنها حمله می آوردند رو بفرار می نهادند *

درین ضمن مصطفی خان ولد ملا محمد لاری که از امرای معتبر و دخیل بیجاپور بود خفیه بپیغام اظهار اخلاص و عقیدت خود دست بدست به بندهای بادشاهی و تسلی آنکه درین زودی قابوی یافته یکی از دروازه ها وا نموده لشکر اندرون خواهم گرفت بمیان آورد بعد از چند روز محمد رضا نام فرزند خود را شب خریده فرستاد که نزد یمین الدوله آمده قسم های مغلظه خورده عهد موافقت و وا نمودن دروازه در قابوی وقت نموده رفت و هر روز و هفته بعذرهای مختلف می گذرانید و بوی صدق ان مقال و راستی آن پیام بمشام منتظران موعود نمی رسید - و سوای آن مصحوب شیخ دابر نام که از دبیران رازدار عادل شاه بود بپیغام صلح بمیان آمد و مدت در دفعه گذشت آخر معلوم شد که همه تدبیر و تزویر عادل شاه است و آصف خان در تنگ آوردن محصوران و دواندن نقب ها و مورچال بیشتر از سابق کوشیده - بعده مصطفی خان علانیه نزد یمین الدوله آمده بپیغام اظهار ندامت و قبول پیشکش بقدر استطاعت نظر بر خرابی و ویرانی ملک که از دست اندازی و پامالی و غارت لشکر ظفر پیکر باقی در ملک و مال رعایا نمانده نمود - آصف خان باتفاق بی نفاق همه امرا کنکایش بمیان آورد بقبول چهل لک روپیه که

في الحال نظر بر حال و احوال ملک و رعايا در سرکار عادل ساخته تعهد اطاعت آينده نوشته بدهند مقرر گشت - و تعهد و عهد نامه از هر دو طرف مسود؛ نموده بهادر خان و يوسف خان و غيره را در جنگ کهي چنانچه بتحرير آمده زخمي از ميدان برداشته برده بودند طلبيده سپردند - و شيخ عبد الرحيم نام را که از معتمدان يمين الدوله بود با خود برد که تعهد معه مبلغي از جملهٔ چهل لک روپيه همراه او ارسال دارند - و موسى اليه را دو روزه در قلعهٔ مهمان نگاهداشته روز سيوم بعذر و دفع الوقت که متعاقب همراه مردم خود تعهد و مبلغ ارسال مي داريم خالي برگردانيدند - روز ديگر دو نفر چرب زبان حراف معتبر نزد يمين الدوله آمده پيغام بعضي استدعا رسانيدند - آصف خان آنرا نيز قبول نموده وقت برخاستن پارچه کاغذي زير مسند گذاشته رفتند مضمون انکه باران که براي مذکور صلح آمده بودند عمدهٔ مطلب آن بود که احوال سپاه و اسپان و عسرت لشکر که از سبب باقي ايام قحط و نرسيدن غله عسرت تمام عائد حال سپاه گشته بود بجز پوست و استخوان در تن و بدن حيوان ناطق و غير ناطق پيدا نمود در يابند - بعده که بر حقيقت لشکر آگاهي يافته پيش هيچ اسپ پر کاه نديدند و بوي ماکولات و دود هيچ مطبخ بمشام و نظر آنها در نيامده رفته از قرار برگشته ورق سخن را وارگون خواندند و صلاح دادند که آخر سپاه تنگ آمده بر خاسته خواهند رفت - لهذا بعذر و عذر دفعيه مي نمايند - ما را چون بندگي باطني باين درگاه است از اصل کار خبردار ساختيم • حاصل کلام آخر چنان شد که از گفتگوي عذر اميز

نائرهٔ قتال و جدال و تردد یورش روز بروز زیاده می گردید و ایام محاصره بامتداد کشید * و درمدت ایام تردد چهار جنگ نمایان که دکهنیها از اندرون و بیرون قلعه هجوم آورده گاه غافل و گاه خبردار ساخته برسر لشکر ریخته داد شجاعت می دادند رو داد - چون رسد غله نمي رسید و اثر گرانی پیدا بود و هرجا که در آن نواح غله و خرمن گاه سرکار عادل شاه و فروختنی بود هرچه توانستند بقلعه برده بودند - باقی را پاک سوخته اثری از آذوقهٔ جان دار نگذاشته بودند و گاه گاه مشت کاه که برای اسپان میسر می آمد اسپان از ملاحظهٔ آنکه اگر تمام شود باز میسر نخواهد آمد نگاه آن واقع می شدند همه اسپان از لاغری قادر بر حرکت یک قدم اگر همه براه عدم باشد نبودند - لهذا دستور اعظم صلاح دران دید که دران سال خود را طرف ضلع آباد بیجاپور رسانده هم چارپا و آدمیان را از عذاب برآرد و هم صحرایی و غارت ملک پرداخته در تلافي حیله بازي دکهنیها پردازد - لهذا ازانجا کوچ نموده راه کنار دریا اختیار نمود - وطرف رای باغ که اُلحال بمرتضی آباد موسوم گشته و بسیار سبز و خرم آباد بود خراب و تاراج کنان مرحله پیما گشتند - هرجا زمینی کشته و زراعت بنظر می آمد در چشم برهم زدن بصورت نا کشته می ساختند و بسم اسپان از سر نو تقلبه رانی آن می پرداختند و خانها و قصبه و بازار آباد را بمرتبهٔ ویران مي نمودند که قابل گشت و کار می گردید - و در اسیر نمودن زن و مرد صغیر و کبیر رعایا و روانه ساختن آنها بدشت عدم و ناکامی تقصیر نمی نمودند - بهرحال بدین حال محال آباد تعلقهٔ بیجاپور را

بصورت دیگر معمورهای غیر مسمی میگردانیدند تا انکه موسم برسات رسید و اثر آبادی دران ملک نماند و کاه و دانه درانجا یافت نمی شد متوجه ملک بادشاهی گردیدند - و از شولا پور گذشته چهاونی نمودند •

از رویداد حضور آنکه بعد تعین وزیر خان چنانچه گذشت ابوالفتح نام فرستادهٔ فتح خان مع عرضه داشت مشتمل بر روانه شدن عبد الرسول پسر آن نابکار ستمکار با جواهر و فیلان و التماس موقوف نمودن تعین فوج رسید و حکم توقف وزیرخان صادر گردید - و بعد رسیدن عبدالرسول مع سی زنجیر فیل و نه اسپ و جواهر بقیمت هشت لک روپیه خلعت و کهوه مرصع و یک زنجیر فیل مرحمت نمودند و مورد دیگر عنایات گردید •

ذکر سوانح و جشن سال ششم از جلوس مطابق سنه هزار و چهل و یک هجری مشتمل بر نمودن مراجعت از برهانپور بدارالخلافة

جشن آغاز جلوس سال ششم اواخر ماه شعبان سنه هزار و چهل و یک باهتمام کار پردازان بآئین هر سال باقسام آرایش زینت گرفت و سلاطین و امرا اداب تسلیمات بگذرانیدن نذر و پیشکش بجا آوردند و هریکی در خور پایه و قسمت کامیاب و کام روا گردید و جمعی از شعرا و صلحا بفیض رسیدند مجموع پنج لک روپیه پیشکش و نذر از نظر گذشت - بیست چهارم رمضان سنه هزار و چهل و یک (۱۰۴۱) از برهانپور متوجه دار الخلافت اکبر آباد شدند عبد الرسول پسر فتح خان را مرخص فرموده صوبهٔ دکهن به یمین

الدوله مقرر نمودند - چون بسبب اختیار نمودن جدائي از رکاب
قبول ننمود مهابت خان را طلب حضور و بصوبه داري دکهن
مامور فرمودند - و بنام آصف خان حکم رفت که خان زمان را
در دکهن بر سرکار گذاشته خود را قبل از رسیدن مهابت خان
بحضور رساند - نصیر خان را صوبهٔ مالوا مقرر نمودند و به پنجاه کوچ
و هشت مقام کنار اکبر اباد رسیدند - یمین الدوله از دکهن آنجا
رسیده با پسران و همراهان ملازمت نمود - براي ساعت هشت
مقام نموده غرهٔ دي اُلحجه داخل دارالخلافت شدند - عبد الله خان
ولد خان جهان را که بسبب کبر سن التماس صوبداري بهار نموده
بود مقرر فرمودند - مهابت خان از دهلی رسیده بعد ملازمت روانهٔ
دکهن گردید - در مجلس فاتحهٔ انقضاي سال مهد علیا لک روپیه
بمستحقان ذکور و اناث بطریق بالمناصفه رساندند و هرسال همین مبلغ
را براي ارباب استحقاق بنام آن معمورهٔ مرحومه مقرر فرمودند *

دربنولا مژدهٔ فتح هوگلی بندر شرقي که از تصرف فرنگیان
بضبط بندهاي پادشاهی در آمد بعرض رسید - تفصیل این اجمال
بطریق اختصار آنکه فرنگیان در هوگلی که از راه محل بنگاله
بسبب کروه واقع است بسبیل تجارت مسکني داشتند - در ایام
سابق پارچهٔ زمین براي نگاهداشتن امتعه و بودن خود التماس
نمود - درانجا حصار پخته با برج و باره ساخته آلات توپخانه
فراهم آورده معبد خانهٔ که کلیسا گویند بنا نهاده بمرور ایام قدم از
جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته بمصرف حال مسلمانان آن دیار و ایذاي
مسافران پرداختند - و روز بروز در استحکام آن مکان میکوشیدند - از جملهٔ

افعال شنیع آن قوم اینست که در همه بندر کنار ساحل که دارند از مسلمانان و هنود رعیتی که آباد می سازند دیگر ضرر مالی و جانی بآنها نمیرسانند مگر آنکه همین که یکی از باشندهای آنجا باجل طبیعی درگذشت و ازو فرزند نابالغ ماند آنرا با مال او در سرکار خود بضبط در آورده وارثان خورد سال را خواه سید خواه برهمن باشد نصرانی و مملوک خود می نمایند چنانچه تا حال در بنادر کوکن دکهن و کنار دریا که قلعه و حکومت دارند معمول آن گروه شقاوت پژوه است - و با وجود علم این ظلم از طمع بهمرسانیدن قوت مسلمانان و هنود همه قوم در تعلقهٔ آنها رفته آباد می شوند - دیگر فقیر را در ملک خود راه نمیدهند اگر ندانسته فقیری در آنجا وارد گردد اگر هندو باشد آن قدر ایذای او میکوشند که زنده خلاصی او متعذر است و فقیر مسلمان را بعد حبس و تصدیع دادن چند روز خلاص می سازند - و مسافری که ازان راه عبور نماید و تنباکو در وقت تفحص اشیای او برای محصول برآید در تنبیه او و جهت تقصیر نمینمایند - چرا که تنباکو را اجاره داران مقرری میفروشند و مسافر همان قدر که بخورد همراه بردارد و معبد جانهٔ آنها برخلاف بتخانهٔ هنود بحسب ظاهر در کمال صفائی که شمعهای کافوری بروز آنجا می سوزند بنظر آمده - صورت حضرت عیسی و مریم را علی نبینا و علیهما السلام باعتقاد فاسد خود بچندین صورت از چوب و رنگ و روغن بربند تمام ساخته اند - اما در کلیسای انگریز که آنها نیز نصرانی اند صورت بطریق اصنام نمی باشد - محرر اوراق مکرر دران مکان و بنادر وارد گشته باعلمای آنها صحبت داشته مذاکرها نموده - حاصل کلام ون

بي اعتدالي آن جماعه بعرض رسيد قاسم خان را صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند - وقت رخصت حقيقه براي استيصال آن قوم و تسخير آن قلعه مامور فرموده بودند قاسم خان بعد رسيدن آنجا بمرور ايام و تدبيرات صائب بمحاصره و تسخير آن پرداخته بعد سعي بسيار كه بتحرير تفصيل آن قلم را رنجه داشتن بطول كلام منجر ميگردد بدست ياري نواره و لشكر كشتي از راه خشكي و دريا به پيكار آن مدبران پرداخته در محاصره سه ماه بناي هستي غرور آن جماعه را با قلعه از پا در آورده و قريب بنجاه هزار نفر از رعاياي آنجا پناه بقاسم خان آورده از آفت هر دو طرف مامون گرديدند - و ده هزار نفر از فرنگيها و رعايا بمعرض تلف در آمدند - هزار و چهار صد فرنگي اصيل و جمعي كه بمذهب نصرانيي گرديده بودند به اسيري در آمدند - و قريب ده هزار كس از رعاياي بنگاله و محبوسان آن جماعه آزاد گرديدند - و زياده از هزار مسلمانان از لشكر پادشاهي دران محاصره و كار زار بدرجهٔ شهادت رسيدند *

لشكرخان از صوبهٔ كابل آمده ملازمت نمود - چهار هزار اشرفي و لك روپيه مع چند اسپ پيشكش گذرانيد - و صوبه‌داري دهلي مقرر گرديد *

ديگر از فتوحات عمدي عهد آن شهنشاه كشوركشا تسخير قلعهٔ كالنه است كه با همت بزرگهٔ نظام الملكي كه شش لك روپيه محصول آنوقت داشت و الحال بسركار كالنه صوبهٔ خانديس در دفاتر نوشته مي شود بلا تردد تير و سنان بتصرف در آمد - مجملي از تفصيل آن مي نگارد كه بعد ظهور ظلم و تعدي فتح خان

که همه امرا و منصوبان دور و نزدیک نظام الملکی ازو نفرت احتیار نمودند و به تزلزل درآمدند محمود خان حارس قلعهٔ کالنه چند روز سر از اطاعت فتح خان پیچیده آخر کار از ملاحظهٔ جان خواست که بوسیلهٔ ساهو بهوسله پدر سواي مقهور که تمام ملک کوکن درحاگیر و تصرف او بود با فتح خان رابطهٔ تام داشته باطاعت آن ظالم درآید خان زمان پسر مهابت خان که به نیابت پدر در دکهن بود ازین معنی اطلاع یافته بمیر قاسم قلعه دار فتح آباد سرکار آسیر که قرب جوار کالنه واقع است خطي نوشت که محمود خان را رهنمودي سپردن قلعه بمتوسلان درگاه پادشاهي نماید - میر قاسم آنچه بایست درین ماده بمحمود خان نوشت - و بعد ه که بحسب طلب محمود خان بقلعهٔ کالنه رفت بوجوه تسلي او نموده و وعده و امید ها بمیان آورده فرمان پادشاهي بنشان آنکه کف دست بر فرمان وقت سپردن فرمان زدند طلبیده قلعه را بتصرف والا مع محالات آن در آورد - محمود خان را منصب چهارهزاري دو هزار سوار و پنجاه هزار روپیه نقد مع منصب دو پسر او عطا فرمودند - چون خبر واقعهٔ قاسم خان که بعد از سه روز از مفتوح ساختن قلعهٔ فرنگ از بی جهان رخت بملک ممات کشید بعرض رسید بجاي او اعظم خان مقرر گردید *

درین اوان حاجي محمد جان قدسي از ایران آمده سجدهٔ عرا گفته ملازمت نمود بانعام و منصب و خطاب ملک الشعرا سرافرازي یافت *

درین سال کریمه سلطان صبیهٔ سلطان پرویز بعقد دارا شکوه

در آمد هفت لك روپيه جهار آورد و از آرايش بزم نشاط و چراغان وآتش باري و جوش و خروش اهل نغمه و رامشگران حور تمثال چه شرح دهد - اعتماد خان ترکمان از عادل شاه رنجيده خاطر گشته بحضور رسيده بعطاى منصب وخطاب قزلباش خان و بيست هزار روپيه نقد سرافرازي يافت - محمد معصوم کابلی بمنصب هزار و پانصدي و خطاب اسد خان مفتخرگرديد *

ا از واقعهٔ صوبهٔ بهار بعرض رسيد که هفتاد و شش نخانهٔ بو احداث مسمار و مصالح بناء مساجد شد *

چون در ايام تسويش انتقال سلطنت جنت مكاني ندر محمد خان چنانچه بذکر درآمده با از نکن ديدك بنادمت و تاراج کابل وأطراف آمده در استيصال و خرابي ملك و مال ورعايا تقصير ننموده بود حضرت اعلى باوجود قادر بودن بر تلافي و انتقام سواي لطف و مدارا و تدارك برعكس بعمل نياوردند- بعده که ندر محمد خان وقاص حاجي را مع نامهٔ عذر آميز باميد عفو ارسال داشته بود وقت رخصت او تربيت خان را با نامهٔ سراپا لطف و ياد بود لك روپيه و تحف هندوستان همراه دادند -كدخدائی پادشاه زاده محمد شجاع با صبيهٔ رستم ميرزا صفوى بميان آمد و لكها بارباب طرب و مستحقان بي بضاعت رسيد - و از خرچ مبلغها كه بصرف چراغان و آرايش بندي تمام شهر و آتش بازی درآمد چه شرح دهد كه تحصيل حاصل است *

درين سال محمدعلي بيگ که از نزد عمران پناه شاه عباس با سوغات قدمت سه لك روپيه آمده بود رخصت فرموده جمله يك

لک و پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر عنایات مرصع آلات و عمده با و رسانیدند و همراه او صفدرخان را بطریق سفارت مع چهار لک روپیه سوغات و نامهٔ محبت عنوان متضمن بر تعزیت و تهنیت و در سرگذشت خانجهان لودی و دریا خان و فتح هشت قلعهٔ دکهن وتسخیر بندرهوگلی از تصرف نصرانیان و پند و نصائح در باب منع سیاست زیاد نائیکه پدران نعزیدان نویسند کنایة و صراحة درج نموده نزد شاه صفی فرمان روای ایران روانه ساختند زبانی نیز کلمات بعضی پند و اندرز در مادهٔ خدا ترسی از طرف خون ریزی ناحق که دستور و رویهٔ شاه ایران شده بود خصوص از سفاکی شاه صفی که زیاده از حد و آبای او اشتهار یافته بود پیغام نموده مرخص ساختند- چون ایام عرس مهد علیا بمیان آمد حکم شد که مبلغ شش لک روپیه برای اخراجات مجمر نقره و قنادیل طلا و مینا و دیگر لوازمات مع لک روپیه مقرری مستحقان از خزانه بدهند - درین ایام اثر وبا و طاعون در شهر ظاهر گردید و روز بروز زیاده می‌شد بعده از قلعه مع خدمهٔ محل برآمده کنار دریا نزول فرمودند بعد از چندگاه رو بتخفیف آورد که باز مع حشم و خدمهٔ محل داخل قلعهٔ ارک دارالخلافت شدند *

حنگ نمودن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب با فیل که بحسب اتفاق رو داد

درین سال بدستور هر سال جنگ فیلان کوه تمثال زیر جهروکه حکم فرمودند و بخاطر عالی چنان گذشت که همه پادشاه زادهای گرامی قدر سوار اسپ شده سیر جنگ فیلان نمایند - و پادشاه

زادهٔ فیل افگن و شیر شکار محمد اورنگ زیب اسپ خود را
نزدیکتر بفیلان آورده از مستی بادهٔ جوانی وشجاعت از هردو فیل
مست که باهم آمیخته بودند اصلا توهم و اندیشه بخاطر راه نداده هر
ساعت اسپ را پیشتر میبرد تا آنکه یکی ازان هر دو فیل کوه ربا
بر بادشاه زاده حمله آور گردید چون نزدیک رسید آن کوه وقار
با حوصله از جای خود نجنبید و به مقابل آن بلای سیاه استاد

• بیت •

نمودی ز جا یك سرمو نشد • ز پیش چنان پیل یك سو نشد
ز تمکین سرشته ز بس پیکرش • نه جنبید جز نبض از پیکرش

با وجود آنکه هنوز مرحلهٔ عمر او بحد تکلیف شرعی نرسیده بود
بتایید فضل حافظ حقیقی باروی جلادت موروثی را کار فرموده
بضرب نیزهٔ فیل شکار به پیکار آن کوه تمثال پرداخته پیشانی آن
دیو نژاد فلك هیکل را مجروح ساخت • بیت •

بتکلیف فطرت دلیری نمود • به سنی که تکلیف سروی نمود
درین سن اگر بودی افراسیاب • همی گشتی از دیدن فیل آب

از مشاهدهٔ آن حال نظاگیان ملکوت مهر از لب سکوت بر داشته
بهزاران آفرین زبان کشادند و از چهار طرف چهار قل برای دفع چشم
زخم او خوانده بر دمیدند - و آن عفریت نژاد دیونهاد از خوردن
زخم زیاده خشمناک گشته باوجود سر دادن چرخی و دیگر آتشبازی
و انداختن گرز و زدن کجك و دیگر اقسام حربه بادشاه زاده را مع
اسپ بیدریغ زیر دندان در آورد و آن نونهال گلشن کامرانی بمدد
همت تهوری و شجاعت موروثی از اسپ جدا شده بار همان لحظه

بچستي و چالاکي تمام دست بقبضهٔ شمشیر نموده بار دیگر بر فیل
کوه پیکر حمله آور گردید و پادشاهزاده محمد شجاع از ملاحظهٔ آن
حال باوجودي که از هجوم و ازدحام خلائق که بالاي هم مي افتادند
باد را هم راه تردد نبود و از دود آتشباري آدم آدم را نمیدید خواست
که خود را نزد برادر والاقدر رسانده مدد نماید - چون نزدیک رسیده از
زور باروصف ازدحام بر دريد ازصدمات و آتش وسادي اطراف اسپش
چراغ پا گردید و او نیز از بالاي اسپ افتاد - درين وقت راجه جسسنگه
خود را بفیل رساند اگرچه از رم نمودن اسپ او نیز نزدیک بود که
بیفتد اما بهر وجه خود را نگاهداشته برچهي چند متواتر بر فیل زد
و معاگر برداران و دیگر بندهاي حلوی خاص زیر صدمهٔ گرز و حربهاي
دیگر گرفتند درين ضمن فیل حریف او بر حملهٔ غلبه آمده آورد باز
آن فیل دیو صورت عفریت سیرت از صدمات اطراف مغلوب و
هراسان گشته رو بفرار آورد - هر دو شاه زاده محض از فضل حافظ
بیهمال از چنگ آن بلای ناگهان نجات یافتند - و پادشاه گردون وقار
از محفوظ ماندن هردو پادشاهزادهٔ نامدار هزاران شکر بدرگاه کرم کار
بدل و زبان بجا آوردند و هر دو گوهر درج سلطنت را تنگ درآغوش
شفقت گرفته فرمودند که پادشاهزاده محمد اورنگ زیب را باشرفی
بوزن در آرند و نه پنج خریطهٔ اشرفي سنجیده بدرویشان و مستحقان
رسانیدند *

چون فتح خان پسر عنبر حبشي چنانچه بتحریر در آمده
بهبود کارخود در اطاعت پادشاه ملک سپاه دیده عبد الرسول پسر
خود را بحضور فرستاده کاربرداران پاي تخت را وسیلهٔ عفو جرائم

ساحت حضرت اعلی بعضی محال نظام الملک را که بساهو نظر
در تقاضای وقت عطا فرموده بودند باز بار بدستور سابق مرحمت
و بحال نمودند - و ساهوی واژ گون بخت آزرده خاطر گشته نزد
عادل خان به بیجا پور رفته باعث فتنه وفساد تازه گردیده درخواست
مدد برای تسخیر دولت آباد نمود و لشکرگران و مصالح قلعه‌گیری
از عادل‌شاه گرفته روانهٔ دولت آباد گردید - ازانکه دران ایام بسبب
انقضای سالهای قحط و اختلاف وضع روزگار ذخایر ...
بود و فتح‌خان میدانست که ... بسبب خودرایی
و سختی سلوک او با او وقت محاصره رفاقت بالاتفاق نخواهند نمود
از شنیدن خبر رسیدن لشکر بیجاپور متوهم خاطرگشته عریضه بخدمت
خان‌خانان مهابت خان مشتمل بر خبر روانه شدن فوج بیجا پور
بسلسله جنبانی ساهوی بد نهاد و ارادهٔ سپردن قلعهٔ دولت آباد
به بندهای پادشاهی و طلب نمودن خان‌خانان نوشته روانه نمود -
خان‌خانان برین مردهٔ خاطر خواه خود مطلع گشته اول خان‌زمان را
با جمعی از بندهاي درگاه روانهٔ دولت آباد ساخت و از عقب
خود نیز مرحله پیما گردید - خان زمان چون دو منزل دولت آباد
رسید خبر رسیدن فوج ساهو بر سر راه بارادهٔ باطل حائل گردیدن
شنید لهراسپ برادر خورد خود را با دلیر همت و دیگر همراهان
برای مقابل شدن سرداران بیجابور تعین نمود - و خود هم ترتیب فوج
نموده برای پیکار آن فوج مستعد گردید بقصبهٔ پهولمری(105) بارسیده

---

(105) ن - پهولري *

گرد سپاه بیجاپور ظاهر گشت و اول نا لهر اسپ بعده با خان ز
پای دار و گیر بمیان آمد و بعد زد و خورد مردانه که از هر دو طر
جمعی کشته و زخمی شدند فوج دکهن هزیمت خورده هفت ؛
آن طرف دولت آباد رفته فرود آمدند - دو کروهی کهرکی خ
زمان نزول نموده سرداران بیجاپور نظر بر مآل اندیشی با فتح خ
پیغام و مصلحت بمیان آوردند و موافق روبه بد عهدی و بیم
شکنی آن قوم باهم صلح باین شرط نمودند که فتح خان سه لک
روپیه بساهو ناچند سر اسپ برساند و آنها بذخیرهٔ قلعه و غلو
، ، ، ، ، قلعه رسانند و از بالا و پائین بر لسکر پادشاهی
گولهٔ توپ و تفنگ و سنگ باران و تیر و سنان بارندن گرفت -
خان‌خانان از شنیدن این خبر چون مار بر خود پیچیده خان زمان را
نوشت که برای تسخیر قلعه و تادیب بیجاپوریان کمر همت بسته
به بستن مورچال و کندن نقب بردارد و بر لشکر عادل خان تاختنه
از پای قلعه برخیزانده نگذارند که بذخیرهٔ بالای قلعه رسانند و
خان زمان بعد رسیدن نوشتجات خان‌خانان خود را بنظام پور
رسانده بعکر برداشتن لشکر دکهنی و تردد پیش بردن مورچال
پرداخت و بسواری مکرر هرجا اثری از لسکر بیجاپوریان می
یافت علف تیغ و طعمهٔ تیر و سنان می ساخت - فتح خان
مصلحت دران دید که خیریت خان بیجاپوری را که از امرای
صاحب‌رای دکهنی ، ، ، صد سوار اندرون قلعه
گرفت و مکرر فوجهای طرفین بر یکدیگر روز و شب تاخت می
آوردند آخر دکهنیها هزیمت یافته ازان نزدیکی برخاستند و

خان خانان نیز با فوج برای بند نمودن راه رسد غله و ذخیرهٔ قلعه مقرر کرده خان زمان را با پنجهزار سوار برای مقابلهٔ فوج بیجاپور تعین نمود و دیگر سرداران را برای دوانیدن نقب و پیش بردن مورچال جابجا قرار داده به سرانجام دیگر مصالح قلعه گیری کار فرما گردید اگرچه قلعهٔ گردون اساس دولت آباد که به قلعه پایه بپایه ازسنگ خارا مدور یک لخت تراشیده و سر بر فلک برین کشیده به آنچنان قلعه ایست که وصف او بزبان خامه و بیان درآید یا از ترتیب مصالح محاصرهٔ قلعه و ریخه و یورش و نقب رسانیدن تسخیر آن باحاطهٔ قبول عقل در آید اما ازانکه خالی شدن قلعه از ذخیره بمدد طالع و اقبال پادشاه عدو مال قلعه کشا باعث امید مفتوح گردیدن و تقویت دلهای بهادران قلعه گیر گردیده بود امرای خان بنار دران محاصره مصدر تردد نمایان گردیدند و علی الرغم همدیگر کوشیده در تسخیر آن می خواستند که برمعاونت چرخ جوانوار سبقت جویند و یاقوت حبشی که اول غلام نظام الملک بود بعده بقصد نوکری پادشاهی رجوع آورده در زمرهٔ بندهای این درگاه درآمده خدمت می نمود خواست که سیاه روئی خود را برعایت بازگشت جانب حق نمک قدیم بفروغ روئی مبدل گرداند اول بفکر رسانیدن ذخیره بقلعه از طرف مورچال خود افتاد و نتیجهٔ او برروی کار آمد ازانکه گفته اند که سیاهی زور ازل بشستن آب تدبیر زائل نگردد از شهرت اینکه باعث مزید سیاه روئی او گردید ثبات قدم نتوانست ورزید و مثل غلامان گریز پا از لسکر برآمده خود را نزد مالکان خویش رسانید و جنگهای

که در شبانه روز بر سر رسانیدن رسد غله بقلعه میان هر دو فوج رو میداد آدم کشي بمیان مي آمد و همچنان برای ممانعت رسیدن غله بلسکر پادشاهي افواج بیجاپوري شوخي نموده سر راه مي گرفتند و بر مورچال مي ریختند و مردم را ضائع مي نمودند و تردد نمایان دران قتال و جدال از هر طرف بظهور مي آمد و جانهاي شیرین بباد فنا میرفت تا کجا بشرح تفصیل آن توان پرداخت - درین ضمن کهیلوجي نام دکهني که او نیز از مدت رو باین جناب آورده بدولت بخهزاري پنجهزار سوار رسیده بود بدستور یاقوت از لشکر پادشاهي بر خاسته داخل فوج عادلشاه گردید - و از پیوستن او دکهنیها مستظهر گشته شبي بقصد رسانیدن چهار صد گاو رسد بر قلعه بر سر لشکر پادشاهي شورش عظیم آوردند و بهلول خان که سردار عمدهٔ فوج بیجاپور بود و بندرخان یاقوت و غیره از چار طرف بر مورچال ریخته صداي دار و گیر بلند ساختند و امتداد جنگ تا دوپهر روز انجامید و سرها چون گوي غلطان زیر نعل اسپان بهادران مي غلطید و کار بجائي رسید که خان خانان و همه سرداران سوار شده قدم بعرصهٔ کار زار گذاشته مقابل دکهنیها صف آرا گشتند و از گرد سپاه موافق و مخالف ابرآسا آسمان دیگر نمودار گردید و خورشید از میان نا پدید گشت * بیت *

زگرد سپاه آسمان گشت میغ * همه گرز بارید و پولاد تیغ

غبار زمین بر هوا راه بست * غبار سلامت برون شد ز دست

دران نبردگاه دو سه سردار مثل جگناتهه راتهور و غیره و جمعي از راجپوتیه و بعضي مسلمانان روشناس نقد جان درباختند آخر

بهلول رو بفرار آورد و شادیانهٔ نصرت طرف خان‌خانان بنوازش درآمد و اسپ و آدم بسیار دکهنیها قتیل و اسیر گردیدند و فوج پادشاهي بلا فرصت برسر بهیر مخالفان تاختند و درانجا نیز محاربهٔ صعب بمیان آمد و غنیمت وافر مع انبار غله که براي رسانیدن بالاي قلعه فراهم آورده بودند بدست لشکریان افتاد و آنچه نتوانستند برداشت آتشها زدند - درین وقت فتح‌خان که مورچال لشکر را از فوج خالي شنید فرصت وقت را از دست نداده از قلعه برآمده برمورچالي که نقب آن تا پاي حصار قلعه رسانیده بودند ریخت و شور و غلغلهٔ عظیم بر بدم بلند گردید و خان‌خانان از شنیدن آن مع بهادران خاص باریکه تار خود را رسانید و از هرجانب مداران رزم خوي آتش خوي حلو ریز رسیدند و از صداي نغیر و کرناي زهره گداز و آواز سم ستوران تیز رفتار و هاي و هوي جوانان جان نثار افسون فرار بران دکهنیهاي حیله ساز دمیدند و فتح خان افتان و خیزان خود را بقلعه توانست رسانید و پارهٔ اسباب مورچال بغارت رفت - چون چند روز کهي برلشکر نرسیده بود بل از جنگ شب و روز لشکریان را فرصت زین از پشت اسپ فرود آوردن نمیدادند تا بآوردن کاه و هیمه چه رسد خان‌خانان خان‌زمان را بافوج گران بجهت آوردن کهي روانه ساخت و دو هزار سوار براي فراولي ما بین راه که از رسیدن فوج ناگهان خبردار باشند نگاه داشت لشکر بیجا پور از شنیدن این خبرچون گرد باد برفوج پادشاهی تاختند و با فوج‌فراولان جنگ در گرفت و بعد رسیدن مدد و کشش چندي از هرطرف کهي بلشکر رسید چون نقب طرف خان زمان از

باروت انباشته شده بود نهم شوال قرار یافت که وقت صبح آتش دهند - و فرمودند که همه سرداران مع بهادران جاندار برای یورش حاضر شوند - عمله و فعلهٔ مور چال جلدی نموده هنوز که اثر تاریکی بود و برای یورش فوج و مردم آبرو طلب در سر کار نرسیده بودند باروت را آتش دادند و باروت پریدن بیست و هشت درعهٔ دیوار بسبب تاریکی که برخاستن غبار علاوهٔ آن تیرگی گردید و از نرسیدن مردم کار طلب قلعه کشا احدی خراب داخل شدن نمی نمود و محصوران خبردار شده از گولهٔ تفنگ و حقهٔ آتش و بان آتش فشان گشته با مصالح چوب و تخته و هرچه بدست آمد به بند بستن راه پرداختند خان‌جادان از مشاهدهٔ آن خود کمر همت برای یورش بست و با همراهان خواست خود را بدم دادن سنگ و آتش زند امرای دیگر مانع آمده غیرت را کار فرموده نزدیک بصدمه از هرطرف هجوم آورده با جمعی از مغلان و راجپوتان و مداران جان‌سپار و قلعه کشایان شیر شکار حمله آور شده سدها را سپر لا ساخته بر محصوران تاختند بعد بکار آمدن جمعی داخل حصار شهر پناه که به عنبر کوت مشهور بود شدند و آن جماعه جمع کثیر را کشتی داده فرار اختیار نمودند و خود را بخندق مهاکوت رساندند - و مردم پادشاهی به نسق و بندوبست مورچال اندرون حصار پرداخته حویلیهای عنبر و یاقوت را ملجا و پناه خود ساخته راه تردد را بر محصوران دست و پا باخته از سابق تنگ تر ساختند و آنچه ذخیرهٔ آتش بازی اندرون آن حصار یافتند متصرف شدند - و بجز توپهای آن بر مستحصنان قلعهٔ دویم بستند - اگرچه هست قلعهٔ

دیگر نمونهٔ استحکام برج و باره داشت که کمند وهم در اطراف او بند گردد خیال محال مینمود اما چون از عدم ذخیرهٔ خوردنی و مایحتاج دیگر نمونهٔ کار در قلعه نشینان تنگ بود که اکثری پوست بی گوشت و استخوان چارپایان حلال و حرام را قوت لا یموت خود می ساختند - خان خانان بمدد اقبال پادشاه کمر همت بر تسخیر آن بسته بود القصه دریں هنگامهٔ دار و گیر سپاهی سه چهار هزار سوار غنیم برای شورش انداختن و فوج پادشاهی را بخود مشغول ساختن نمودار گردید - و هزار سربهارهٔ (106) غله مع دو سه هزار پیادهٔ برقنداز و تیرانداز با لباس سیاه در شب تار در شدر حاجی رسیده غلها را نزدیک دریچه متصل خندق انداخته چون برق و باد رو بگریز آوردند و مردم قلعه هجوم آورده جمعی را حائل آب و آتش و تیر و سنان ساخته و بعضی را مقابل فوج اندرون حصار داشته خود را برای آوردن غله رسانیدند - و خان خانان که پیشتر برین تدبیر و ارادهٔ دکهنیها مطلع شده جمعی از سوار و پیاده را درون خندق تعین نموده در کمین داشته بود میان هر دو گروه دائرهٔ قتال و پیکار شعله ور گردید و مردم پادشاهی غالب آمده ذخیرهٔ مفت بدست آوردند - و بعده که بهادران خان نثار ار سرنو تفکر خواندن نقب و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری پرداختند و از عسرت و کسالهٔ فاقه حال بر احشامیان قلعه تنگ گردید رعب و هراس تمام در دل فتح خان راه یافت و اهل و عیال خود را با احمال و اثقال بالای قلعهٔ سیو

---

(106) در پادشاه نامه - سرباری •

مسمی بکالا کوت روانه ساخته خود با جمعي از همدمان روز سختي در مها کوت ماند درین حال خیریت خان بیجاپوري و غیره که بطریق مدد در قلعه آمده بودند و از عسرت جان بلب آنها رسیده بود پیغام خفیه نزد خان‌خانان براي امان جان و راه یافتن نزد عادل شاه فرستادند خان‌خانان بحال مدت داشته جواب داد که اگر نوکري پادشاهي اختیار نمائي بمنصب لائق سر افرازي خواهي یافت و اگر پدش عادل خان بروي نامه و خلعت براي آقاي تو مددهم - پس خیریت خان وقت شب قابو یافته با دو صد نفر خود را نزد خان‌خانان رساند و خان خانان در خلوت ضیافت خورانیده ضمن آن خلعت و مایحتاج ضروري راه باو داده و خلعت و نامهٔ عادل شاه مع فرماني که بدستخط خاص مشتمل بر عفو تقصیرات عادل خان و ارادهٔ توجه پادشاه طرف دکهن رسیده بود سر دیوان خوانده بمعامهاي وعده و وعدد سراپا امید و بیم از طرف خود و حضرت اعلی بر زبان آورده حوالهٔ او نمود - بعده که خیریت خان نامه و خلعت براي عادل شاه گرفته روانهٔ بیجاپور گردید خان خانان مشغول نردد تسخیر قلعه گشت - درین ضمن خبر رسید که غنیم از شنیدن روانه شدن مصالح قلعه گیري مع خزانه از برار و برهانپور خود را بر سر راه رسانده لهذا خان زمان را براي تنبیه و گوشمال آن جماعه تعین نمود و مابین راه وقت رفتن و مراجعت نمودن همه جا افواج غنیم یمین و یسار خان زمان را داشتند و هر روز محاربه و قتال بمیان مي آمد وگاه گاه چنان کار بر لشکر پادشاهي تنگ مي آوردند که یک دو کروه راه جنگ کنان تا شام طي نمودن دشوار

میگردید - و از هر دو طرف مردم بسیار بکار می آمدند - بعده که خان زمان بخزانه و ذخیره نزدیك رسید از اتفاقات همان روز قریب پانزده هزار سوار نیجا پوري و نظام الملکي دیگر با فوج دکهن ملحق گردید و از هرطرف مدد براي غنیم میرسید و لشکر عظیم مثل مور وملخ که تعداد آن نزدیک لک سوار و پیاده می شد فراهم آمدند و اطراف فوج پادشاهي را فرو گرفتند و بکار زار در آمده صداي دار و گیر بفلک برین رسانیدند و ولولهٔ رستخیز عجیب بر پا گردند - خان خانان از شنیدن غلبهٔ دکهنیها فوج دیگر براي مدد تعین نمود و از هر طرف عرصهٔ کار زار بریکدیگر تنگ ساختند و سرهاي بیشمار بر زمین غلطان گردید و زمینهاي آن دشت از خون مبارزان رزم پرست لاله زار گشت * بیت *

دو لشکر بهم در خروش آمدند * دو دریاي خوني بجوش آمدند
تو گفتي هوا لاله بارد همي * ز پولاد ها ژاله بارد همي

اگرچه بمدد اقبال شاهنشاهي خزانه و ذخیره بلا آفت بلشکر رسید اما نقصان مالي و ضرر جاني بسیار بحال مردم عائد گردید *

درین اوان خبر رسانیدند که مرازي پندت که از نوکران عمده و وزیر صاحب السیف و القلم عادل خان است با فوج سنگین رسیده با لشکر سابق ملحق گردیده چند گروه زمین را سوار و پیاده زیر بار آورده مقابل رسیده - خان زمان با فوج گران و توپخانهٔ دشمن سوز در برابر فوج دکهن برآمده از سر دادن بان و تفنگ و انداختن تیر باران کار زار گرم ساختند - و دکهنیها با هیئت مجموعي از هر طرف با نهالهاي جان ستان فوج فوج نعره زنان جلوریز رسیده چپقلشهاي مردانه و

حملهاي رستمانهٔ صف ربا نمودند بعد رد و خورد بسیار وکسته شدن سوار و پیادهٔ بیشمار کار بر موج پادشاهي تنگ آوردند و نزدیک بود که هزیمت بر لشکر خان زمان راه یابد - خانخانان جمر یافته دلیر همت را درون حصار گذاشته خود با همراهان شیرشکار عازم کارزار موج دکهن گردید و بعد مقابل شدن هردو موج دریا موج و بهم پیوستن سرداران صف شکن که اگر قلم را به تحریر تفصیل آن رنجه دارد سررشتهٔ انتظام سخن از هم مي گسلد محاربات صعب بمیان آمد و غبار دار و گیر بچرخ برین رسید و از هرطرف سردارهای نامي با چندین هزار آدم جان شیرین بباد دادند - از آن حمله راجه چندراوت و عمدهٔ سه سر موج نامدار بادشاهي در آن کارزار بکار آمدند - و هر ساعت شعلهٔ جدال و نایرهٔ قتال اشتعال میگرفت و از حملهٔ حبشیان بدرو دکهنیهاي دوزخو یاقوت حبشي مشهور که بدگر در آمده و از سپه سالاران نام آور بود با جمعي از قبیله و عشیرهٔ خود مرحله پیماي بادیهٔ عدم گردید و براي سفید روئي بدرون بردن جسد آن سیه رویان از معرکهٔ حبشیان و دکهنیان بیشمار بالای کشتهای مزبور کشته گشته پشتهٔ جسد گردیدند آخر قادر بر بردن لاش سربازان خود نگردیدند و هر طرف پشتها از کشتها نمودار گردید

* بیت *

دولشکر چو مور و ملخ تاختند * نبردي چنان در جهان ساختند

جگرتاب شد نعرهاي بلند * گلوگیر شد حلقهاي کمند

گویند چنان جنگ قیامت آشوب در دکهن کمتر رو داده کوتاهي سخن تا پهر شب صداي نفیر دکهنیها و آواز کوس و کرناي هیبت افزاي

بهادران رزم پرست سامعه افروز مبارزان آن دشت و لوم بود بعده
ازهم جدا شده لشکر پادشاهي از ملاحظهٔ عدم موج دکهن جلوی
اسپان بدست گرفته باقی شب را بصدمه آمدن آخر نمودند - چون
خسرو زرین کلاه غلغله افگن انهدام موج اختران گردید آن بد اختران
بار از هر طرف نمودار گشته دست و پا زده راه فرار اختیار نمودند -
و خان زمان پارهٔ تعاقب نموده اسپ و آدم و اسلحهٔ بسیار بدست
آورد و خان خانان بفتح و فیروزي داخل حصار معتوحه گردید - چون
نقبها زیر حصار قلعهٔ دوم تیار و پرار باروت شده بود مي خواستند
آتش دهند باوجود بعضي مردم احشام که بدام غربت گرفتار
بودند باتفاق فتح خان بنعام امان خان بمهلت یک شب بمیان
آوردند - خان خانان قبول ننموده نقب را آتش داد یک برج مع
پانزده درعهٔ دیوار پرید مدریان خان نثار پروانه وار خود را مقابل
بارش گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ بار که از بالاي مهاکوت میزدند زده
بحصار در آمدند - و خان خانان نیز با بهادران دیگر داخل احاطهٔ قلعهٔ
دویم شده حکم بستن مورچال و ترددِ تسخیر قلعهٔ سیوم همان روز
نمود - از انتشار خبر وحشت امرای فتح حصار دوم فراري پیدت
و دیگر سرداران عادل شاه و نظام الملکي از دیگر بقصد پیکار سوار شده
موج موج نمودار گشتند همینکه خان زمان با بهادران خون آشام برای مقابلهٔ
آنها معرکه آرا گردید حرکت مذبوح براي دفع بدنامي نموده
بعده که دانستند که کار قلعه از دست رفته بدل افسردگی تمام لجام
اسپان برگردانیدند - درین ضمن محل دار خان قلعه دار ترملک نظام
الملکی که از بیداد فتح خان دل آزرده مي بود پیغام سپردن قلعه

بخان‌خانان فرستاد خان‌خانان در جواب نوشت اگر می خواهی نتیجهٔ حسن خدمت از تو بظهور آید مال و عیال ساهوی بدسگال دران حدش نزدیک بیجاپور متصل قلعه تعلقهٔ تست باید که خود را عامل آنجا رسانده بتصرف درآری و ازین ذریعه نیکو خدمتی بهرهٔ فراوان اندوزی - فتح دار خان خود را با همراهان بر سر آن ستاره سوختگان رساند مال وافر مع عیال و دختر ساهو مع مبلغ یک لک و پنجاه هزار هون و چهار صد اسپ و چهار فیل بدست آورد و از غارت و تاراج متفرقه همه همراهان متمتع گردیدند و حقیقت بخان‌خانان معروض داشت - خان خانان چو گل شگفته از خوشوقتی در جامه نگنجید و آفرین به فتح دار خان نوشته مع خلعت و اسپ و جمعه روانه ساخته بحضور خود طلبید - و فتح خان ازین خبر دشمن کام خود را باخته و از صدمات این فتوحات دل از دست داده عبد الرسول پسر خود را مع پیغام عجز و نیاز و اطاعت قبول سپردن کلید قلعه فرستاده مهلت یک هفته مع قول امان برای برآوردن عیال خواست خان‌خانان التماس او را قبول نموده نظر بر کمال عسرت و پریشانی او دو لک و پنجاه هزار روپیه مع فیلان و کهاران پالکی و دیگر بار بردار همراه عبد الرسول که مخلع ساخته مرخص نموده فرستاد - و بعد از برآمدن فتح خان نوزدهم ذی‌حجهٔ سال هزار و چهل و سه هجری که پنجاه و هشت روز مدت ایام محاصره کشیدن آن قلعهٔ به حصار که چرخ دوار چنان قلعهٔ مطبوع با رفعت بدیده معتوح گردید و خطبه بنام نامی ابوالمظفر شاه جهان پادشاه غازی خواندند و نظام الملک که از صغرسن در حبس

فتح حان بود مع دیگر وابستها بقید بندهای پادشاهی در آمد - گویند از جملهٔ نه قلعهٔ دولت آباد پنج قلعه بر روی زمین نمودار و چهار دیگر مدور از سنگ مصفا بر سر کوه است پنجهزار و پانصد درعهٔ شاه جهانی که مراد از یک کروه و عشر جریبي باشد دوره دارد و ارتفاع آن صد و چهل درعه است - در ایام سابق بنام دهاراگیر و دیو گیر زبان زد بود بعده که سلطان محمد تغلق چنانچه بذکر در آمده قلعه را با اکثر توابع آن ضلع و دکهن به تسخیر در آورد ساکنان دهلي آباد کردهٔ خود را ویران مطلوب نموده به پاي این قلعه آورده آباد ساخته مسمی بدولت آباد ساخت - از انکه شهر و عمارتي که بجبر و ظلم آباد و تیار شود عاقبت بجبر نمي باشد و بار رود و ویران و خراب میگردد در اندک مدت رخنه و فساد در ملک نو تسخیر آمدهٔ سلطان محمد تغلق افتاد - بلکه شهر و ملکهاي قدیم موروثي از ظلم و سفاکي او از دست رفت جمعي را که از دهلي به تکلیف و جور آورده آباد ساخته بود همه بجاذبهٔ حب وطن مالوف برخاسته رفتند سلطان علاءالدین بهمنی نیز بعد از جلوس خود آن مکان آباد شدهٔ تظلم را قابل سکناي خود ندانسته گلبرگه را موسوم باحسن آباد ساخته پاي تخت خود نمود و شهر دولت آباد ویرانهٔ محض گردید و سواي قصبهٔ کهرکي آبادي نماند و دولت آباد اسم قلعه بر بالها جاري گشت و بهمان نام در دفاتر سلاطین دکهن موسوم گردید - تا آنکه در عهد سلطنت حضرت اعلی بعد تسخیر در آمدن در ایام صوبه داري پادشاه زاده محمد اورنگ زیب باهتمام زین العابدین جوامي بتفاوت مسافت

همت کروه قلعه آبادی عظیم بهمرساند و مسمی باورنگ آباد گشت والحق درین عصر از طرف ووفور آب و اعتدال هوا و رنگینی رسته و بازار پر از اقسام میوه و فواکه شهر مثل او دیگر در دکهن بدست مگر در صوبهٔ تلنگانه درحدود بنداد حیدر آباد خجسته بنیاد اورنگ آباد دعوی همچشمی می نمود که آن هم الحال زوال محض گشته
حاجی محمد خان قدسی در تعریف قلعه گفته * بیت *
حصاری که مثلش ندیدست کس * بود قلعهٔ دولت آباد و بس
فلک را زیج از رفعت پایه اش * کبود است از تیز سایه اش
بود مملکت را عروس این حصار * که نایش بود از شفق روزگار
بدست و ششم ذی الحجه مژدهٔ دلکشای فتح قلعه بعرض حضرت اعلی رسید و خانخانان مع همراهیان مورد انواع عنایات گردید و بصدر خان را خطاب خان دوران و هزاری و هزار سوار اضافه عطا فرمودند و خانخانان خان دوران را مع مرتضی خان برای محافظت قلعه نگاهبان شده قلعه دار تعین نموده خود بقصد تادیب دکهنیهای خیره سر عازم ظفرنگر گردید و مقابله و مقاتلهای سخت بالشکر دکهن بمیان آمد و ماناجی سردار مشهور بیجاپور کشته گردید و عادلشاهیه مغلوب هراس گردیده پیغام صلح بمیان آوردند و فراری که مدار علیه بیجاپور بود فرهاد نام بدر زیدوله خان را برای پیام مصالحه برد خانخانان روانه ساخت آن سپه سالار تجربه کار گفتار آنها را از پایهٔ اعتبار و صدق خالی دانسته فرستادها را باز بداد بداوران سرداران دکهن از صلح مایوس گردیده باز اتفاق نموده بامید استخلاص قلعهٔ دولت آباد که شاید از عدم گرد آورش

نخيزد كاري توانند ساخت و هنوز كه مردم بادشاهي از راه و بيراه واقف نشده اند ترددد تردد آمد آنها نقش بود حلو ريز تا نظام پور رسيدند و ميرچهاها دستهٔ مخاصره برداختند خان خان از شنيدن اين خبر با رسد غله باستعجال تمام طرف قلعهاي مرحله پيما گرديد و خان دوران انتظار كومك خان خان ن نكشيده و نظر بر قلت جمعيت خود ند نموده از قلعه بر آمده مقابله نمود و حملهاي رستمانه و ترددهاي مردانه بكار برده خصم را از گرد قلعه بر داشت اما دكنيها بار اطراف قلعه انتشار نموده گاه‌گاه شوخي مي نمودند تا آنكه خان‌خانان بارسد غله رسيد و ده هزار گاو نخيرةً همه اشيا بالاي قلعه فرستاده خود متوجه برهان پور گرديد و خان دوران بنابر بموجب رسيدن حكم مرتضي‌خان را قلعه‌دار مستقل‌ساخته خود را بصوبه داري خو س بمالوا رساند - درين ايام بعرض رسيد كه بعضي قلاع تعلقهٔ نظام و كنار ساحل كه فرنگان داشتند از ملاحظهٔ آمد آمد قلعه كشايان دست و پا باخته قلعها را خالي نمودند و سيدي فولاد و سيدي مفتاح نظام الملكي كه با سه هزار سوار و پياده در آن صاع بو بند راه فرار اختيار نمودند و راجه بهاري كه حارس نواح بكلانه از طرف بادشاهي بود تعاقب نموده قتل و عقال سيدي فولاد را با چهار صد زن و مرد فرنگي با تصويرهاي اصنام كه در كليسهاي نصاري مي باشد بدست آورده بحضور ارسال داشت و فرنگيان بعضي بشرف اسلام در آمدند و باقي علف تيغ گرديدند فتح خان مع نظام الملك و اموال و افيال كه از قلعهٔ دولت آباد همراه مهدوسان رسيده بود حكم شد كه اموال درسركار بضبط در آرند و

نظام الملک را در قلعه گوالیار که از حویس و تبار سابق اودیر د
بودند بفرستند و فتح خان را دولک روپیه سالیانه مقرر کرده از
اموال که ما یحتاج ضروری او بود بدو معاف فرمودند چون اعایت
بادشاهزاده دارا شکوه و محمد شجاع بمنصب سرواری بداوده،
محمد شجاع را به تجویز خانخانان عوض هفت صد و پنجاه
یومیه منصب ده هزاري پنجهزار سوار عطا فرمودند و روانهٔ د
ساختند بخاطر بادشاه خطور نمود چون دران ایام مقرر بود که با
رادها را تا خدمت مامور نسازند منصب عطا نمی نمودند داو
پادشاه زاده دارا شکوه پسر کلان را دست بهمه پسران بمرتبهٔ
میداشتند که از خود جدا نمودن بر خود گوارا نمی توانستند
بعد از منصب اتابق بادشا هزاده محمد شجاع برادر کلان را ع
منصب بلند آوازه ساختن لا م گردند خلاف دستور بی آنکه خد
مامور فرمایند بمنصب دوازده هزاري شش هزار سوار و عدات
لوازم منصب سرواري دادند و محمد شجاع را بعطای خلعه
اسب و فیل مع ساز طلا و نقره و دیگر عنایات معتبر ساخته
خانجهان و سید عالم بارهه و راجه جی سنگ و راجه بتهل د
را مع دیگر امرا همراه داده بعطاي اضافه و انعامات سربلند
بخشیده بدکهن مرخص ساختند و بتجویز منجمان فرمودند ک
سواري رتهه از حضور بوقت ربان روانه گردد - درین سال صادق
میر بخشي ودیعت حیات نمود بادشاهزاده محمد اورنگ ز
را مامور فرمودند که رفته جعفر خان پسر کلان صادق را بحضور به
و بتسلي وابستگان دیگر بپردازد و بجاي صادق خان اسلام خان

میر بخشی نمودند - بخان دوران حکم صادر شد که نائب در صوبهٔ مالوه گذاشته خود در رکاب پادشاهزادهٔ محمد شجاع رفاقت نماید و اندام زمینداران نواز و بالاگهات حکم رسانند مصالح قلعهٔ گیری ماثر فرمودند *

ذکر سال هفتم از جلوس مطابق
سنه هزار و چهل و دو هجری

جشن آغاز سال هفتم بدستور هر سال ترتیب یافت محلدار خان دکهنی نظر بر حسن تردد او چنانچه گذشت بمنصب چهار هزاری دوهزار سوار و عطای اسپ و فیل و شمشیر مرصع و بیست هزار روپیه سرفرازی یافت اول ماه شعبان* مطابق وسط بهمن ماه الهی متوجه کشمیر بهشت نظیر گردیدند و هر منزل سیر کنان و شکار افگنان و داد دهان نزول نموده ودعن چنان مقرر کردند که اگر بوتهٔ زراعت بدست تاراجیان یابند دست آنها را قطع نمایند و بصاحب مال از وجه قدمت او مضاعف دهانید و برای تحقیق و خراب نمودن زراعت که بحسب ضرور بسبب عبور لشکر و افواج و بهیر از تنگی راهها پامال واقع شود امین خدا ترس حق رس ضابط مقرر کردند که اراضی بپیموده وجه نقصان از سرکار برعایا عائد سازند و دران عهد مطابق حکم بعمل می آمد بحرف و صوت نمی گذشت بدست و سویم شهر* ذکور بدارالملک دهلی رسیده بعد زیارت بزرگان بلا توقف طرف لاهور مرحله پیما گشتند چون ششم رجب بدارالسلطنت لاهور شرف نزول فرمودند و یمین الدوله آصفخان که بخرج *بیست لک روپیه عمارت عالی طیار ساخته بود بالتماس

او دران مکان تشریف بردند وشش لک روبیه ازجواهر و دیگراجناس و نقد پیشکش نمود بعد نظم و نسق ملکي و ملاقات مدان محمد میر که نقد کمالات صوري و معنوي او بسکهٔ قبول دلها رسیده بود و رعایت نمودن مبلغ خطیر بخدمه و مستحقان خانقاه از لاهور که تا بیست و پنجم ماه مذکور دراینجا توقف واقع شد طرف کشمیر کوچ فرمودند و باوجود از ملاحظهٔ تنگي راه کشمیر بادشاهزادهارا با آصف خان و دیگر امرا حکم شده بود که امروز و خاطرجمعی از کتلها عبور نمایند بعد ازان خود روانه شدند و بسبب بسفرهای دیگر باشادهان لشکر بسیار آسوده گذشت بار حالی از هرج و تصدیع نبود چنانچه از جملهٔ اشعاری که محمد خان قدسي درمادهٔ راه پرتعب کشمیر گفته چند بیت نوشته مي شود * بیت *

معاذ الله ز راه پیر پنجال * که مثلش دیده کم چرخ کهن سال سراپا گسته حرف چرخ والا * که زه این کوه را چون رفت بالا بود مشکل گذشتن زین ره تنگ * درین ره راه رونقشی است برسنگ گروهي دست از جان برفشانده * دزین ره چون گره بر تار مانده روطع ره بسر غلطیده یکسر * چنان کز رشته بگسسته گوهر

الحاصل هجدهم ذی حجه در منزل بهشت مشاکل خان پور که پنج کروهي کشمیر فردوس نظیر است شرف نزول فرمودند و درتلافي رنج راهها که اسباب عیش و تنعم مهیا گردید دیگر دران مکان نهضت نشان همه روی زمین پر از لاله و ریاحین و اشجار سراپا بهار و اثمار رنگین و انهار و چشمهاي زلال و شیرین بنظر مي آمد اگر خواهند بصفت و فور میواه وگلزار و سبزه زار آن قطع زمین زبان خامه را شیرین

ساز یا بوصف رود و سرود و نغمه پردازی دلبران شوخ شنگ آن
معدن راگ و رنگ پرداخته سررشتهٔ انتظام اختصار کلام بحال نمی
ماند افصح الشعرا عرفی اگرچه در تعریف آن سر زمین در آندار
بسیار سفته اما درین باب عالم عالم مضمون درج نموده * بیت *

هر سوختهٔ جانی که بکشمیر درآید
گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

و از جملهٔ اشعار ملا طغرای مشهدی در وصف گل و لاله زار آن
مکان جنت نشان چند بیت بتحریر می آرد * بیت *

گل و سنبل درین گلشن نباشد * بهار اینجا بهشتی آشنا شد
شفق سرجوش رنگ لاله زارش * فلک یک شیشهٔ سبز از بهارش
ندارد مرغ این گلشن رسیدن * بگردد سبزه اش سبز از دمیدن
کشیده کوهها از سبزهٔ جانش * بجوش سبزه و گل سربسر افلاک
بجای ولله کوهش رسیده * که رنگ از چهرهٔ زعفر پریده
ز موج لاله از بس خورده پهلو * بود راهش بصد باریکی مو
ز طغیان گل و سنبل بگلشن * بکوهش می شود معلوم بی دست
زمین گل آسمان گل تحریر گل * نمانده در عدم گوئی دگر گل
سرود و جشن اینجا دم عالید * گل زمین هم در جشن یکدگا نند
ترنم زیر هر سو خوش خرامی * بپای نغمه در سیر مقامی
بمطربی دل اینجا بسته دارد * که یکدم بی لب او سر نیارد

حاصل کلام حضرت اعلی در هر هفته و هر صبح و مساء در باغهای
دلکشای آن سر زمین سیر و تفرج میفرمودند و بکار بزم نشاط مشغول
بودند درین اثنا بعرض رسید که اهالیهٔ بادشاه زاده محمد شجاع

صبیهٔ میرزا رستم صفوی بعد از تولد شدن دختر بروضهٔ جاودان شتافت ازین معنی سیر وشکار آن مکان ناگوارا نمود و دختر را مسمی به دلپذیر بانو بیگم ساختند - بعده که پادشاه زاده محمد شجاع داخل دارالسرور برهانپور گردید چون قلعهٔ پرینده که از اعظم قلاع نظام الملکی گفته میشد و اعظم خان در محاصرهٔ آن تصدیع اوقات نموده کاری نساخته برخاسته بود و بعد آن عادل شاه آن قلعه را بمبلغ سه لک هون که ازآقا رضوان قلعه‌دار آنجا داده خریده بتصرف سیدی مرجان نام فرستادهٔ خود واگذاشت و توپ ملک میدان را که در پرینده بود به بیجا پور طلب داشت گویند که بدان کلانی و خوش ساخت توپی دیگر کم شنیده شده و آدم مسلح بفراغ دران توپ می نشست و این توپ در ابتدا در قلعهٔ احمد نگر بود از تبدیل وضع روزگار سیدی عنبر از احمد نگر بقلعهٔ پرینده فرستاده نگاهداشت بعد رسیدن پادشاه زاده محمد شجاع به برهانپور که خانخانان آمده ملازمت نموده اول همین مصلحت قرار یافت که لشکر برای تسخیر قلعهٔ پرینده تعین نمایند پادشاهزاده نظر بر ایام جوانی و ناکرده کاری خود بدون سرانجام معقول قلعه گیری با خان خانان و خان زمان متوجه تسخیر قلعهٔ مذکور شد و به ملکاپور رسیده خان زمان را با دیگر امرا و زاده جیسنگه بطریق هراول مع مصالح قلعه‌گیری رخصت نموده امر فرمودند که مابین راه همه جا که تعلقهٔ بیجا پوری باشد بتاخت و تاراج در آورند و جابجا تهانه مقرر کرده روانه ساختند درین ضمن خبر رسید که ساهو بهوسله یکی از خویشان نظام الملکی را که دریکی از قلاع محبوس بود

بدست آورده با جمعي از واقعه طلبان مادهٔ فساد ساختند نواح ظفر
نگر را تاخته خواص خان را با سه هزار سوار براي تنبيه او تعين نموده
فرمودند که بعد از اخراج از ملک چمار گونده را که وطن بهوسله
گفته مي شود تاخت و غارت نمايد درين اوان شهرت يافت که
رندوله خان بام راوي و عدهٔ چهار سردار عمده و فوج سنگين از طرف
ساه بمدد قلعهٔ پرینده رسيدند و خان زمان که نزديک قلعه رسيده
بود از شنيدن خبر فوج دکهنيها يک کروهي قلعه کنار تالهٔ کم آب
لنگر اقامت نموده به بستن مورچال و کندن نقب مردم تعين
فرموده خود بفوج دکنی براي مقابله پرداخت و قبل از رسيدن
کومک بجانبوري مردم قلعه گاه بگاه برآمده بر مورچال ريخته دست
برد نمايان مي نمودند درين ضمن روزي گولي تفنگ بر چشم
سيدي مرجان که سرانجام قلعه دار درو وقت نگاه کردن از سوراخهای
حصار رسيد کار او را تمام ساخت و قلعه دار لاحق ديگر فرستادهٔ عادل
شاه بارسيده بقلعه دار سابق پيوست - بعده که پادشاهزاده بپرگنهٔ بير
رسيد خان دوران از مالوا بمدد رسيده با جمعيت شايسته رفيق و هم
مصلحت کار گرديد اوائل رمضان پادشاهزاده سه کروهي قلعه رسيده
دائره نمود هنوز خيمها برپا نه نموده بودند که فوج غنيم از
اطراف نمودار شده بشوخي و زدن کهي پيش آمدند و نور ديگر
که علفهٔ فوج خصم برکهي رسيد خان خانان از شنيدن مغلوب
گرديدن لهراسپ پسر خود با حکيم خوشحال که همراه کهی بودند
مع خان زمان مستعد کار زار گرديده چون بميدان رسيد جمعيت
غنيم بمقابل آمد و بعد ترده سرداران فوج پادشاهي دکهنيها جنگ

بگریز نموده خان خانان را طرف فوج کلان خود کشیدند و تا خان
خانان خبردار گردید اطراف او را فرو گرفته کار برو بمرتبه تنگ
آوردند که زنده ازانجا برآمدن محال می نمود همچنان چار طرف
خان زمان را فرو گرفتند چون خان دوران در ابتدای شهرت شورش
بر فیل سوار شده در مکان خود استاده جاسوسان برای خبر و
تحقیق نمودن ماسوی ریختن بر سر اعدا تعین کرده انتظار خبر
واقعي ميکشيد بعد از شنيدن غلبهٔ خصم که سه فوج ساخته يک
فوج بر سر خان زمان رسيده برو عرصه تنگ آورده و قريب ده دوازده
هزار سوار غنيم خان خانان را محاصره نموده اند هيچکدام بمددهم
نميتوانند رسيد و يک فوج کومکي غنيم اطراف فوج پادشاهي را
دارد و جمع کثير از مردم همراه خان خانان با راجه موهن داس
بکار آمدند خان دوران خبر يافته جلو ريز خود را بمدد خان خانان
رساند وقتي رسيد که فوج دکهن بر سر جمعي که بکار آمده و زخمي
افتاده بودند هجوم آورده مي خواستند از ميدان فوج بر داشته
ببرند و بعضي عزت طلبان با نام و ننگ چون شير ژيان دران
درياي خون غوطه زده سد راه آن جماعه گرديده بودند خان دوران
دران حال رسيده هنگامهٔ کار زار گرم ساخته چپقلشهاي صف ربا
بکار برد وهاي و هوي مردان و نعرهاي زهره شگاف مبارزان بچرخ
برين رسيد • بيت •

ز بس نعره کامد برون از کمين • فرو اوفتاد آسمان بر زمين

خان دوران خود را در مقتولان رسانده جمعيت مخالفان را از اطراف
بنات النعش ساخته نعش مردها را با زخميان بدم خان از ميدان

بر داشته در اسپان بسته مدد خان خانان عنان تافت و خان خانان تقویت یافته ازان تهلکه جان بر گردید و از دست برد مبارزان صف شکن و حملهٔ شیردلان فیل افگن خصم رو بفرار آورد درین ضمن که پادشاه زاده از شنیدن آن جنگ مغلوبه سوار فیل شده رو بمعرکه آورده بود خان دوران و خان خانان رسیده خبر هزیمت مخالفان رسانده مانع آمدند و پادشاه زاده بر حقیقت اطلاع یافته زبان بآفرین خان دوران کشاد و هر روز موج دکهنی بشوخی تمام پیش آمده بر مورچال و کهي میریختند و مردم پادشاهی بکار می آمدند و کهی گاه سالم و گاه بنصف بلشکر میرسید روزی از روزها که کهی بار کرده رو بلشکر روانه شده بودند و فوج غنیم اطراف کهي را محاصره نموده از هر دو طرف جنگ کنان می آمدند یکبار بان آتش بار بر شتر پر بار کاه رسیده بمدد باد رو بود در گرفت و از شعلهٔ آن بشتران دیگر رسید تا خبردار شدن اکثر از فیلان و شتران سراپا شعلهٔ آتش گشته سوختند و شور و غلغله عظیم برخاست غنیم فرصت غنیمت دانسته بر باقي جانور و آدم کهي دست یافت و غالب آمده نگذاشتند که پرکاه به لشکر برسد خان خانان خبر شنیده سوار گردید و کار بجائي رسید که پادشاه زاده نیز سوار شد خان خانان شنیده متصل هم مردم دوانده مانع آمده پیغام داد که هرجا رسیده اند فیل سواره استاده باشند تا خبر ماندهای جانفشان برسد غنیم از شنیدن سواري پادشاه زاده و خان خانان و نمودار شدن نشانها پارهٔ شتران را کشته و بعضي را ریسمانهای بار آنها بریده تا خود گرفته فرار نمود چند فیل و شترهاي هیمه و جانوران نیم سوخته را

برگردانيدند و باز هر روز شوخي مي نمودند و كار در لشكر پادشاه زاده تنگ آوردند تا آنكه روزي خان خانان مصلحت نمود كه آخر شب فوج پادشاهي سوار شده غافل خود را بر بنگاه دكهنيها رسانند از سبب مخالفت سرداران و حسد ميان هم خبر بغنيم رسيد و تا رسيدن فوج پادشاهي كه پهر روز برآمده نزديك بنگاه آن جماعه رسيدند دكهنيها بهير را بار كرده بدستوري كه تا زمان حال دارند چند سردار با بهير روانه ساختند و باقي فوج آراسته در مقابل افواج پادشاهي مستعد كارزار گرديدند بنابر آن آنچه مركوز خاطر بود صورت نبست مگر آنكه پارهٔ گاوان غله كه از سنگيني باز مانده بودند با چند شتر و گاو كهي كه بيشمار از كهي بر گسته بودند بدست مردم پادشاهي افتاد وقت مقابله كه راجه جيسنگه را با فوج نجابت پوري مقاتله رو داد و كار زار صعب بميدان آمد مودهوجي نام سردار نام آور دكهنيها كه از سابق زخمي بود با معدود چند اسير سر پنجهٔ تقدير گرديد - درين اوان خبر رسيد كه كاكا پندت نوكر عمدهٔ خان خانان با رسد غله نزديك لشكر رسيده و فوج دكهنيها براي سد راه او گرديدن سوار شده اند خان خانان بشاه زاده گفت كه همراه كاكا پندت آن قدر جمعيت است كه از عهدهٔ دكهنيها برايد اما دريوقت كه فوج آنها نه دور رفته در بهير آن جماعه سواري بايد نمود و در فكر تعين فوج شدند پادشاه زاده فرمودند كه ما خود هم سوار مي شويم ميخواهيم سير فوج دكهنيها نمائيم لهراسب را مع خنجر خان و غيره سه چهار امير در بنگاه گذاشته با باقي فوج بر بهير خصم سواري نمودند دكهنيها خبر يافته بدستور اول بهير را بار كرده چيرها

را آتش زده خود مستعد کارزار گشتند و بعد رسیدن فوجها جنگ صعب بمیان آمد اگرچه از طرفین مردم بسیار کشته شدند اما از طرف مخالفان جمع کثیر اسیر و قتیل گردیدند و مراری پنڈت زخمی شده از اسپ افتاد بار دکهنیها از معرکه بدر بردند بادشاهزاده به بنگاه خود مراجعت نمود از آنکه میان خان خانان و خان دوران که هردو سردار صاحب داعیه بودند نفاق بمیان آمده بود و خان دوران اکثر حرفهای سبك اینکه من خان خانان را از جنگ اجل رهائی داده جان و آبروی بباد رفته اورا بخشیدم بر زبان می آورد و روز بروز زیاده مادهٔ نزاع میگردید و سپاه نیز از سختی سلوك خان خانان شاکی بودند هر تدبیر و منصوبه که خان خانان می نمود خبر بمخالفان می رسید و آنها در مدافعه میکوشیدند و سعی در تسخیر قلعه ماندهٔ نمی کشید هرچند کوچهٔ سلامت و نقب پیش می بردند محصوران بران اطلاع یافته از اندرون در خرابی آن میکوشیدند با وجود پراندن یك طرف بارهٔ برج که بارهٔ باروت از اندرون قلعه دزدیده بودند ماندهٔ مترتب نشد و از کمی کاه و غله کار بر لشکر تنگ گردید چار پای سواری و بار بردار از بی علفی و تاخت غنیم بسیار تلف شدند لهذا بادشاه زادهٔ بمصلحت خان خانان از پای قلعه برخاسته متوجه برهان پور شد - در مدت محاصرهٔ هفت ماه که اوائل ماه ذی حجه دست از محاصرهٔ برداشتند آدم و جانور بیشمار ضائع گشتند و تا نزدیك رسیدن برهان پور دو بار غنیم نزدیك قصبهٔ نیر نمودار گردید و دست و پای نمایان زده بعده که جمع کثیر از هر دو طرف کشته شدند

دکهنیها بمکان خود رفتند *

چون مراجعت نمودن پادشاه زاده محمد شجاع باکام بعرض رسید پادشاه زاده را با خان خانان و دیگر همراهان معضوب ساخته طلب حضور نمودند *

اواخر ربیع الاول بعد از فراغ سیر باغات کشمیر متوجه لاهور شدند - بمنزل بهمبر که رسیدند بعرض رسید که مسلمانان این سر زمین که بحر کلمهٔ توحید خواندن که پی بمعنی آن هم نه برده انداز راه و رسم اسلام بیخبر ند و بکفار دختر میدهند و بدست دو طرفه میدمایند در منع آن حکم تهدید آمیز صادر شد - و بعد رسیدن سرحد پنجاب جمعی استغاثه نمودند که بعضی کفار شدید دختران و زنان مسلمین را بجبر در خانه انداخته در خرابی مساجد کوشیده اند - حکم شد آنها را مقید ساخته اگر توبه نموده بشرف اسلام در آیند بعقد جدید عورات را بآنها واگذارند والا بقتل آورده خانه و مال آن جماعت بضبط در آورند و مساجد را بدست همان طائفه بتعمیر در آرند و بتخانهای آنهارا مسمار سازند *

درین اوان خبر رسید که خان زمان از خان خانان رنجیده بحضور رسیده و متصل آن خبر واقعهٔ مهابت خان خان خانان از آزار باسور معروض گردید (زمانه آرام گرفت) تاریخ یافتند ازین مقوله تاریخ مدح و ذم صاحب طبعان بسیار گفته اند *

ذکر سال هشتم از جلوس مطابق

سنه هزار و چهل و چهار هجری

جشن آغاز سال هشتم از جلوس منعقد گردید و هریکی

موافق پایه و نصیبهٔ خود بفیض رسند - پنجم جمادي الاخری داخل دار السلطنت لاهور شدند سرکار بیجاگده و بدر نار و بعضي محال سرکار هاندیه که متصل سر حد مالوا و احمد آباد کنار آب نربدا و تپتي بود حکم شد که داخل صوبهٔ خاندیس نمایند و سابق برای صوبهٔ خاندیس و برار یک صوبه دار مقرر مي‌شد فرمودند دو صوبه‌دار نمایند و صوبهٔ بالا گهات نظام الملکي تازه مفتوح گشته را که تا سرحد کنار دریا و ساحل کوکن بجمع یک ارب و بیست کرور دام بود بر خان زمان پسر خان خانان مقرر فرمودند و صوبهٔ برهان پور را که بعضي از محال پایان گهات برار داخل نمودند بعهدهٔ خان دوران مقرر ساختند پادشاه زاده محمد شجاع از دکهن آمده ملازمت نمود پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را که پانصد روپیه یومیه داشت بمنصب ده هزاري چهار هزار سوار مع لازمهٔ منصب عنایت فرمودند - چون فساد ساهو در ملک تازه مفتوح گشتهٔ دکهن متواتر بعرض میرسید تحریر فرستادن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بدکهن بمیان آوردند بخان دوران و خان زمان احکام صادر شد که خود را تا رسیدن پادشاه زاده بصوبهٔ دکهن رسانده در تنبیه و استیصال نظام شاهیه کوشند چنانچه بعد از عرض رسیدن استیلای دکهنیان بلا فاصله خبر رسیدن خان‌دوران از مالوا به درهانپور و تعین نمودن افواج برای گوشمال نظام شاهیه و بعد محاربات صعب منکوب و مغلوب ساختن و از پای قلعه بر خیزاندن آن گروه معروض گردید*

هفتم‌شعبان المعظم از لاهور کوچ سمت دارالملک دهلی‌فرمودند و سر سواری بدیدن زندهٔ حق آگاهان روشن ضمیر میان محمد میر

و دیگر بزرگان رفته و فاتحهٔ استمداد از مزار برگزیدگان دین حاصل
نموده رایت توجه بمنزل مقصود بر افراشتند - وسط رمضان باغ‌کنار
دهلي را از نزول رایات رونق دو بالا بخشیدند - مژدهٔ تولد فرزند د
خانهٔ دارا شکوه بعرض رسید مسمی بسلیمان شکوه ساختند و بعد
زیارت قدم حضرت آشیانی و دیگر مزار بزرگان متوجه دارالخلافت
شدند - چون سه چهار جشن صمدمه بهم اتفاق افتاد اولا تخت مرص
که محملي از خرج مبلغ و جواهر آن بزبان قلم خواهد آمد و
ساعت جلوس بران روز نو روز مقرر شده بود دوم عید سعید فط
رسید سوم بزم طرب افروز ولادت شاهزاده سلیمان شکوه ضمیمهٔ آن
گردید روز دویم عید داخل دار الخلافت اکبرآباد شده طرح جشن
انداختند و نگارپردازان حکم آرایش بزم بهشت مشاکل بدست
بهر سال زیاده فرمودند ازانجمله یک اسپک مخمل زربافت ک
بخرج یک لک و ده هزار روپیه درمدت سه سال در کارخانهٔ احمد
آباد تیار شده بود موافق اندازهٔ آن دیگر فرش و ما یحتاج آماد
گردید از بساطهاي زرین و آئین بندي رنگین درو دیوار شعشعهٔ ط
گشت و تخت مرصع بخرج یک کرور روپیه که صد و سي هزار
تومان عراق باشد و در مدت هفت سال اتمام یافته بود ازانجمل
چهارده لک روپیه را طلاباني جواهر نقش ومنبت دران بکار برد
بودند رونق افزاي آن بزم گردید - محمد جان قدسي در تعریف تخت
گفته * بیت *

رهي فرخنده تخت پادشاهي * که شد سامان بتایید الهي
فلک روزي که میکردش مکمل * زر خورشید را بگداخت اول

رساند گر ملک خود را بپایش * دهد خورشید و مه را رو نمایش
دهد شاه جهان را بوسه بر پای * ازان شد پایهٔ قدرش فلک سای
چو تاریخش زبان پرسید از دل * بگفت (اورنگ شاهنشاه عادل)

چون پادشاه خورشید منزلت بران تخت فلک رفعت جلوس نمود از اطراف نغمه پردازان حور مثال و رامشگران پری تمثال ناصول گویا گون برقص در آمدند و سلاطین و امرا بهزاران زبان شکر گویان تسلیمات تهنیت بتقدیم رساندند و جیب و دامن مواد عالمی مالامال گردید شعرا و صلحا و ارباب طرب خرمن خرمن زر نقد خمزه اندوختند و مهر و ماه برای نظارهٔ جشن آن خسرو خورشید کلاه سر از دریچهٔ مشرق بر آورده در مجمر فلک سپند اختران سوختند و بدین ترانه مترنم گردیدند * بیت *

جشنی بهزار دل فروزی * اختر همه در سپند سوزی
ادام بدل نشاط افروز * همچون شب عید و صبح نوروز

و فلک بهزاران زبان میگفت * بیت *

همین بس وصف این فردوس آئین * که باشد جلوه گاه خسرو دین
بذوق جشن نو روزی نقاره * گلو از صوت بلبل گشت پاره
نفیر و کرنا گشتند دمساز * سرود زیر و بم شد هرطرف ساز

آنچه بپادشاه زادها و یمین الدوله و دیگر امرا بانعام درآمد و هرآنچه نذر و نثار از نظر گذشت در تحریر تفصیل آن قلم را رخصه نداشته بدین اکتفا می نماید که از ساعت تحویل تا روز شرف نوزده روز دست و دل آن بادشاه دریا دل در ایثار زر و گوهر حکم بحر و کان داشت و فقیری نماند که صاحب نصاب نگردید و غنی نبود که

ذخیرهٔ سالها برای عیال بندوخت *

ذکر خرابي نجابت خان در قبول مهم سری نگر

نجابت خان فوجدار دامن کوه ولایت پنجاب عرضه داشت نمود که اگر مهم زمیندار سری نگر به بنده مقرر شود دو هزار سوار سه بندی مرحمت فرمایند ملک آن حدود بتصرف والا مي آرم یا پیشکش لائق از مرزبانان آن مرز و بوم میگیرم - التماس او بدرجهٔ قبول در آمد - اگرچه بعد رسیدن بسرحد آن ولایت ترود نمایان نموده قلعهٔ حاکم نشین آنجا را با مکانهای قلب دیگر بتسخیر در آورده سر راههاي کتل را باوجود آنکه زمینداران بسنگ و گچ گرفته درفندازان حکم انداز آنجا گذاشته بودند بعد رسیدن نجابت خان از سم اسپان بهادران آن راه مسدود مفتوح گردید - و مرزبان فرار اختیار نموده رو بکوهستان آورده وکیل زبان دان نزد نجابت خان فرستاده بقبول پیشکش ده لک روپیه برای ارسال حضور و یک لک و پنجاه هزار روپیه به نجابت خان پاي صلح بمیان آورد - نجابت خان باتجربه کار نی آمده از بندوبست و احتیاج ضروری خاطر جمعي حاصل نماید بشرط ادای زر مذکور در مدت بیست روز نگهداشتن وکیل تا حصول زر قبول نمود - وکیل قدری طلا آلات وظروف نقره وسنگ ریزه که باخود آورده بود بقیمت لک روپیه داده برای تتمه دو نفر مغلوک بی نام و نشان را لباس فاخره پوشانده عوض خود تا واصل ساختن باقي نزد سرکار دا کرده کار گروگذاشته راه صحرا گرفت و برای بند نمودن رسد غله راهها را چنان مسدود ساختند که تردد قاصد دشوار گردید - و از نرسیدن رسد حال لشکر روز بروز تباه میگردید و تا رسیدن ایام برسات

بعرصه داشتهاي سراپا غدر گذارده دام و درم دیگر برساند و کار و عرصه بر مردم بمرتبهٔ تنگ گردید که گردهٔ نان بقرص آفتاب ایام برشکال و زمستان دم همچشمي میزد - و شب و روز باران فرصت چشم وا نمودن نمي داد - و از هر طرف سیلاب دوان دراي و بال جانوران و آدمهاي فاقه کشیده میرسید و هرجاکه تهانهٔ بادشاهي گذاشته شده بود مخذولان گاه بگاه چون بلاي ناگهان ریخته دمار از دماغ روزگار آن جماعه برمي آوردند - تا آنکه نجابت خان باهم مصلحتان جان خود بسلامت از انجا برآوردن غنیمت دانسته بفکر تدبیر برآمدن ازان تهلکه افتاد - دربن‌ضمن خبر رسید که گوجر نام را که در قلعه گذاشته پیش آمده بود با جمع کثیر کشته گردید و سوار و پیادهٔ بیشمار همه جا سر راهها را بند نموده اند - حاصل کلام مآلات انجام نجابت خان تمام لشکر و توپخانه و اسباب ترک و کارخانجات بباد فنا داده خود بهزار دشواري و تغییر وضع با معدود چند خان بر گردیده از انجا نجات یافته - و عدت و ناموس مردم که از ملاحظهٔ تیغ خونفشان مفسدان رو بفرار و انبوهي اشجار گذاشته بودند بدست تبه‌کاران آن دیار افتادند - بعد از عرض نجابت خان‌را بي‌منصب نمودند و از تغیر او میرزا خان بن شاه نواز خان مقرر گردید و حکم شد که وجه پیشکش مقرري را از نجابت خان باز یافت نمایند •

ذکر مهم ججهار سنگه بندیله

چون ججهار سنگه بندیله را بعد وقوع تقصیرات قلم‌عفو بر جرائم‌او کشیده همراه خان خانان روانهٔ دکن نموده بودند و آن بد بنیاد بعد از چند گاه از خان‌خانان رخصت وطن در خواسته بکرماجیت نام

پسر خود را بجاي خود نگهداشته بمسکن موروثي رسيده مفسدي قديم اختيار نموده بهيم برادر رمندار گذهه را بغدر و عهد حيله آمير از وطن طلبيده مع توابعان بقتل رساند همه سرانجام و ده لک روپيه خزانه اورا مع قلعه متصرف شد - بعده پسر بهيم برادر که در حضور بود برين ماجرا مطلع گرديد و حقيقت بعرض رسيد حکم نصائح آمير مشتمل برهنمائي بازگشت از راه خطا و مسترد ساختن مال بهيم برادر بوارثان مکرر بنام آن برگشته طالع صادر گرديد اما فائده بداد - و بکر ماجيت پسر او نيز بموجب اشارهٔ پدر از دکهن برخاسته روانه گرديد - خان دوران در برهان پور بر فرار او اطلاع يافته تا مالوا تعاقب نمود و بعد رسيدن بآن تبه‌کار و مقابله و مقاتله بميان آمدن رد و خورد عجيب رو داد - و اکثر همراهان طرفين کشته و زخمي گرديدند و بکرماجيت خود دو زخم برداشته جان بدر برده نزد پدر رسيد - بعد از عرض رسيدن عبدالله‌خان بهادر و سيد خان‌جهان و خان‌دوران که بعد از تعاقب او بمالوا رسيده انتظار حکم ميکشيدند با چند امير ديگر تعين گرديدند و صوبهٔ مالوا بدستور سابق بخان دوران مقرر فرموده صوبهٔ برهان پور باله وردي‌خان مرحمت کردند و برار بخان زمان ضميمهٔ بالاگهات نمودند - و آن مفسد که از روانه شدن افواج اطراف اطلاع يافت وکيل خود را بحضور روانه ساخته جهان خانان آصف خان را شفيع جرائم خود نمود و التماس طلب يکي از بندهاي حضور که دست او گرفته بدرگاه آن پادشاه خطا پذير حاضر سازد بميان آورد - حضرت اعلى سندر کب راي را که از شعراي پاي‌تخت هند بود بسبب هم جنسي نزد او روانه فرمودند

و ارشاد فرمودند که اگر محال سرکار سادوا را (107) که سي لک
جمع دارد بعهدهٔ بندهاي پادشاهي نماید و بکوماحیت پسر
بحضور فرستاده خود نزد خان زمان بدکهن بدستور سابق برو
عفو بر جریدهٔ اعمال او کشیده گردد - سندر کب راي که نزد آن
رسید بعد از سوال و جواب عذر امیر آن فتنه انگیز دانسته
مطلب او تا سر انجام یافتن استحکام مکانهاي ملب دفعیه است
معبور جنگل پر از تراکم اشجار خاردار و گذرهاي دشوار گذار ود
اطاعت نمي گذارد - بي حصول مطلب بر خاسته بحضور
و پادشاه از راه مزید احتیاط باوجود تعیین امراي نامدار صا
فوج پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را که براي دکهن مستعد
بودند بسرداري تمام فوج بمهم آن کافر فاجر مقرر فرموده
مرخص ساختند و هزار سوار اضافه مع دیگر عنایات عطا فرم
شایسته خان و رستم خان دکهني و دیگر امرا همراه پادشاه زاد
شدند - دوازده لک روپیه نقد و جنس پیشکش زمینداران
فرستادهٔ صوبه دار آن ضلع از نظر گذشت - حکیم مسیح
عرف حکیم مظفر که از کعبة الله معاودت نموده بود متصدي
سورت به نیابت بیگم صاحبه که بندر سورت مع مال و سائر د
و انعام نواب دسیه عطا فرموده بودند * قرار فرمودند و سه
پانصد سوار منصب سابق بحال نمودند - وسط شهر ربیع الثا
هزار و چهل و پنج هجري متوجه دکهن گردیدند - میرک

(107) ن - سادوا *

جواهر را بعنوان سعادت با تحف خدمت لک روپیه و دو هزار اشرفي نقد نزد بدر محمد خان روانه ساختند - تاریخ توجه دفعهٔ ثاني صاحب قران ثاني بدکن بعرض رسید • ع •

بپادشاه جهان این سفر مبارکباد

شمهٔ از ترددات عبد الله خان و دیگر امرا که در مهم ججهار معروض گردید بزبان خامهٔ تیز رفتار میدهد - که امیران نامدار چون متوجه استیصال آن نابکار شده قبل از رسیدن پادشاه زاده نزدیک قلعهٔ آوندچهه که مکان مطبوع سفر حاصل بود و جدت مکاني آن پرگنه را در جلدوي کشتن او العصل به برسنگه دیو پدر ججهار بطریق وطن مرحمت نموده بودند رسیدند - چندین هزار بیلدار و تبردار برای بریدن اشجار و هموار نمودن راههای دشوارگذار مقرر نموده هر روز نیم کروه راه مسافت طي مینمودند - و ججهار با هفت یا پنج هزار سوار و بندوقدار بیشمار در قلعهٔ آوندچهه نشسته سوار و پیادهٔ بسیار اطراف تعین نموده بود که از یمین و یسار برای سدراه مبارزان نامدار در پناه اشجار و گوشهای غار نشسته بانداختن تیر و تفنگ سپاه اسلام راکشته و زخمي مي ساختند و ازان جماعه نیز هر روز جمعي بدار البوار مي پیوستند چون به یک و نیم کروهي اوندچهه رسیدند بحملهٔ اول راجه دیبي سنگ هراول که دعوي ارث قلعه ججهار داشت بعضي مورچال آن بدخصال بتصرف مبارزان درآمد - جمعي کثیر قتیل و اسیرگردید بد ترس و هراس تمام در دل آن بد اساس راه یافت و با نکرماحیت پسر و عیال و مال آنچه از زر سرخ و سفید وجواهر توانست باخود گرفت بر داشته جمعي از بندقداران بسرداری

یکي از راجپوتان آنجا گذاشته طرف قلعهٔ دهاموني که مکان بسیار
ملب و بعاکردهٔ ددر او بود روانه گردید - بهادران قلعه کشا بران اطلاع
یافته شادیانهٔ آثار فتح بواخته ترلزل تمام بگوش دل باختگان آن
مرز و بوم انداختند - و به ترددد و سه شبان روز قلعه رامفتوح ساختند و
هزار پاي صداي اذان دین محمدي بگوش کافران آن دیار رسانیدند
و بموجب اشارت پادشاه آن قلعه را به راجه دیبي سنگه سپرده کلید
قلعه رابحضور ارسال داشتند - و باسرانجام جنگل‌بري طرف دهاموني
روانه گشتند - و در فرصت دو روز بآن مکان رسیده شروع به پیش
بردن مورچال وکندن نقب نمودند - هرچند که سنگ لاخ آن سرزمین
بمرتبهٔ صلب واقع شده که سواي آهن فولاد دران سنگ باخن گیر
نمیگردید - اما بهادران کوه کن چنان کمر همت بستند که در اندک
فرصت کار بر محصوران تنگ آوردند - و معهذا مخذولان در تردد
انداختن گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ آتش و بان و سنگ صد من
و دو صد من کمي ننموده مردم بسیار شهید شدند و شب و روز
باران آتش بر فوج پادشاهي میبارید - آخر شبي بدستیاري
زینه - آسمان پایه و کمندهای هوش ربا مباران جان نثار فرار بر
یورش دادند - ججهار دل باخته بهوش آمده براي طلب زنهار
میانجي فرستاد - هنوز گفتگوي بناي صلح بگوش سرداران نرسیده
بود که بهادر ان رهیله و نظر بهادر بهادری را کار فرموده از طرف
جنوبي بکمند جانبازي خود را بقلعه رسانیدند و دروازهٔ قلعه را
آتش زدند - ججهارسنگه سراسیمه وار از حصار برآمده درشب تار راه
ادبار پیش گرفته خود را به پناه اشجار جنگل انبوه رسانید - اگرچه

صداي دار و گير و تردد محصوران بر طرف شد اما چون جز تحقق
فرار آن تبه کاران نداشتند قرار بران دادند که بعد از طلوع نیر اعظم
بقلعه در آیند - غارت پیشگان که سیماب وار برای در آمدن قلعه بیقرار
بودند گوش بحرف سردار ها ننموده از هر طرفي که راه یافتند
بقلعه در آمده در تاخت و تاراج نمودن پیش دستي را غنیمت
دانستند - خان دوران برین معني اطلاع یافته با جمعي بقلعه در آمده
باهتمام منع غارت دست و زبان گشاد و جابجا مردم شدید بتاکید
اکید وتهدید تعیین نمود - درین اوان ازکنار برجي آواز بلند گردید که جمع
کثیر درانجا بامید بدر رفتن فراهم آمده فرصت فرار نیافته انتظار
تیغ اجل مي کشند - علي اصغر ولد محمد جعفر که از بندهاي
تردد طلب و روشناس بود بخاندوران گفت که من رفته آن جماعه
را مقید ساخته مي آرم خان دوران خان هر چند بعذر شب تار در منع
کوشید آن جوان نشنیده بهمعنانی اجل خود را در انجا رساند - قضا را
درانجا باروت خانهٔ مملو از باروت بود که سر اورا وقت یورش وا نموده
بودند و جمعي از تماشائیان و تاراجیان با مشعل دران مکان درآمده
تردد مي نمودند در همان آن که آن نوجوان از عمر سیر آمده بدان مکان
رسید گل مشعل در باروت خانه افتاد تمام برج را به هشتاد گز دیوار
و قریب دو صد نفر که آنجا بودند با آن نوجوان وهمراهان او چنان
پراند که درمیان مردها تفریق صورت نمودن دشوار نمود - واز افتادن برج
و دیوار از صد نفر زیاده راجپوتیه که بیرون قلعه در پاي برج بودند
نیز تلف شدند - روز دیگر که خان دوران خان در ضبط اموال وتفحص
خزانهٔ مدفون پرداخت و جابجا مردم تعین نمود براي او خبر

آوردند که چاه پر از زر مسکوك و ظروف نقره و غیره در جنگل یافته شد و خان دوران از شنیدن آن خودرا در سر چاه رساند و برای پیدا کردن چاههای دیگر تجسس و جستجو پرداخت در سه چاه دیگر که برای غله می سازند زر مدفون یافتند - بعد از تعروه شدن و بعارت رفتن زر بسمار دو لك و پنجاه هزار روپیه مع بدست من ظروف نقره واصل سرکار گردید و معلوم شد که در چاههای دیگر نیز زر مدفون ساخته باشند بعد عرض حکم شد که سید خان جهان در انجا مانده به بند و بست آنجا وتحقیق خزانهٔ چاههای دیگر پردازد - و خان دوران و عبد الله خان با باقی امرا بتعاقب جهجار خود را رسانده وقتل و اسیر سازند - و نیز ظاهر گردید که جهجار خود را بشاه پور که گذهی مانم بود وسابق همان مکان حاکم نشین بود رسانده در فکر بر آمدن طرف گوندوانه و دیو گذه که از درازست بداران هر دو سردار متوجه شاه پور شدند - و در همان زودی خبر فوت زمیدار گوندوانه و رسیدن فوج پادشاهی معا به جهجار رسید و دل و حوصله باخته توپهای قلعه را شکسته و با بود ساخته عمارات را از باروت پرانده تمام اثاث البیت را که در همراه گرفتن آن عاجز بودند آتش زده هرچه توانست از جواهر وزر نقد وظروف طلا و نقره و عیال واطفال بر افیال و اسپان راهوار بار و سوار نموده مع دوهزار سوار طرف دیوگذه وقت شب برآمد عبدالله خان و خان دوران خبر یافته خود را اندرون قلعهٔ شاه پور و جورا گذه که متصل هم بودند رسانده بقیه‌الدار را بضبط خود درآورده ادان محمدی خوانده بتخانه هارا مسمار ساخته آن قلعه را حوالهٔ مردم معتبر نموده جمعی از راجپوتیه درانجا گذاشت -

و از احوال جهارحد یافت که زیاده از هفت هشت کروه طی مسافت نمیتواند نمود - باوجود تعاقب بادرده روز هر دو سردار تعاقب نمودند بادشاهزاده محمد اورنگ زیب اگرچه از شنیدن خدوقتم و فرار جهار خود را بطریق یلغار رساند اما چون میان عبد الله خان و دیگر افواج پادشاه زاده تفاوت بسیار واقع شد در فهامودی برای آرام لشکر و نسق آن حدود چند روز مقام و توقف نمودند و فوج عقب مال تعاقب آن بدسگال گرفته یلغار کنان هر روز هفده هجده کروه گاه بیست کروه طی مسافت می نمود تا آنکه بسرحد راجه چانده که با سرحد گوندوانه و دیو گده متصل است رسیدند خبر یافتند که جهارچهارکروهی اینجا فرودآمده بود از شنیدن خبر نزدیک رسیدن فوج اسپان را کاه ودانه نداده پیشتر مرحله پیما گردید - فوج پادشاهی باوجودی که آن روز بیست کروه طی مسافت نموده بوده آرام نگرفته بتعاقب پرداخته وقت غروب آفتاب در نزدیک آن خون گرفتگان رسیدند و آنها خبر یافته آنجا بند نتوانستند گردید از رسیدن فوج خونخوار بار براه افتادند - بهمین دستور همه جا پاشنه کوب رسیده دست از عقب برنداشته هر دو لشکر شب و روز یلغار می نمودند - تا آنکه بفوج پادشاهی خبر رسید که فیلان و شتران پر از بار خزانه و خالی که نمیتوانستند رسید سر بصحرا داده سراسیمه وار طی مسافت می نمایند - لشکر پادشاهی از شنیدن این خبر خواستند که بتفحص و غارت فیلان پردازند - خان دوران و عبدالله خان مانع آمده باعث طمع فیل و خزانه نگردیده افتان و خیزان که اکثر نعل اسپان افتاده بود دست از دنبال خصم بد خصال بر نمیداشتند

تا آنكه كار بمشت و گريبان رسيد - جهجار را فرصت وفا ننمود كه بدستور كفار غيرت شعار بجوهر نمودن زن و فرزند پردازد در عالم اضطراب دو جمدهر بر کلان راني پاربتي نام زده و يكان يكان شمشير بديگر زنان و عيال و اطفال خود و همراهان رسانده در راه انداخت و همه با پسر خورد سال بكرماجيت بدست مردم پادشاهي آمدند - و جهجار يك دو مقابله بافوج نموده جنگ ناگزير از بدنگ نام نموده عم بهادر خان را با چند نفر كشته و زخمي ساخته و از خود جمعي بكشتن داده فيلان و شتران بسيار پر از بار گذاشته خواست جان خود را با چند فيل كه از عيال خورد سال و مرصع آلات و اشرفي بار بودند بتعلقهٔ گلكنده رساند - خان دوران محمود بيگ خواجي را براي گرد آوري فيلان و مال و عيال كه مابين راه گذشته ميرفت گذاشته خود دست از تعاقب برنداشته تا آنكه باقي فيلان مع جواهر آلات و عورات بدست مردم پادشاهي آمد و اثري از جهجار و بكرماجيت پسر او نيافتند ناچار بر سر تالابي رسيده چون جان در اسپان نمانده بود و آدمها جان بلب رسيده طاقت حركت نداشتند آنجا فرود آمده خواستند تا خبر تحقيق رسيدن جهجار آرام گيرند - درين ضمن خبر كشته شدن جهجار مع بكرماجيت رسيد و در همان آن گوندهاي آن سرزمين كه در جنگل وقت فرار با جهجار و بكرماجيت دو چار گشته بر احوال پرملال آنها اطلاع يافته با هردو هم نبرد گشته كشتند - و سرهاي پدر و پسر را بطريق نذر و پيشكش نزد سرداران پادشاهي آوردند - و بروايتي خبر كشته شدن هردو آورده خان دوران را در ان مكان بردند و خان دوران سر هردو

بریده با انگشتریهاي نام آن بد مآلان آورده گونه‌ها را محلع ساحته نقد و اسپ داده مرخص ساخت و سرها را مع عرضداشت متم مصحوب بهادر بیگ نام روانهٔ حضور گردانید * بیت *

چو بد کردي مباش ایمن ز آمات
که واجب شد طبیعت را مکافات

در سرای شهپور تعلقهٔ مفتوحهٔ جهجار نزول واقع شده بود که سرها مع عرضه داشت از نظر گذشت - و فرمودند که بر دروازهٔ سرای بیاویزند - و آنچه زر نقد و طلا و نقره آلات مع جواهر از جاها در ابتدا و بعد ازان در راهها وقت فرار جهجار بدست بندهای پادشاهي آمد سوای آنچه تلف شده مبلغ یک کرور روپیه داخل خزانهٔ سرکار گردید - و سوای آن عبدالله خان وقت مراجعت پنج لک روپیه و یک لک روپیه را جواهر و دیگر جنس مع دو فیل نامي از راجهٔ چانده گرفته بحضور معروض داشت - و هر سال یک لک روپیه و بیست و پنج فیل بطریق پیشکش مقرري بر ذمهٔ زمیندار چانده نمود که هرسال برساند *

ذکر جشن و واقعات سال نهم از جلوس مطابق سنه هزار و چهل و پنج هجري *

غرهٔ جمادی الاخری آغاز سال نهم از جلوس مطابق سنه هزار و چهل و پنج موافق سرانجام سفر آرایش جشن ترتیب یافت - بعد از فراغ جشن کوچ فرموده سیر تالاب و عمارتهاي احداث نمودهٔ نرسنگ دیو پدر جهجار نموده شکار کنان طي مسافت نمودند - درین ضمن بعرض رسید که بعضي جاهای غیر معلوم پراز خزانهٔ

بدون حصار ست - استحکام سنگ را برای تحقیق آن تعین فرمودند هرجاکه خانهٔ سنگ بنظر می آمد باشارهٔ چشم تمام چشم دست بدست مسمار میساختند - عمارات آن سر زمین رای آنکه احتیاج بگل و چونه اند از سنگهای مربع و طولانی که پنداری که سنگ تراشان بمدد تیشه ساخته اند از محض قدرت الهی بشمار دران سر زمین افتاده می سازند - اگرچه از آفت باد و باران و سیلاب و آتش محفوظ می باشد اما وقت خراب و مسمار ساختن محتاج بکلنگ و بیل نمیگردد - از جملهٔ تعلقهٔ حصار یک پرگنهٔ چهره که نهصد دیه و هشت لک روپیه جمع داشت بضبط در آورده خالصهٔ مقرری ساختند - و بندهای بادشاهی که برای تفحص خزانهٔ مدفون رفته بودند از چاهها و جاهای غیر معلوم دیگر مبلغ شصت لک روپیه از سعی مردم پادشاهی و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب سوای زری که سید خان جهان بر آورده زیاده از کرور روپیه واصل سرکار نموده بود بر آمد - و روانهٔ قلعهٔ اکبر آباد ساختند - و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بحضور رسیده ملازمت نمود - و باتفاق از راه سرونج متوجه دکهن گردیدند - چون از اداهای خارج عادل شاه غبار ملال بر خاطر عاطر پادشاه بود و امداد نظام الملک علاوهٔ آن گردید و نیز مکرر بعرض رسید که در حیدر آباد خطبه بدستور ایران خوانده می‌شود و نام شاه ایران در خطبه داخل مینمایند - فرمودند که اول برای اثبات حجت یکی از بندهای بادشاهی زبان‌دان سخن فهم برای ارشاد و نصیحت آن هر دو مغرور بادهٔ غفلت روانه ساخته از فرمان و پیغام وعدهٔ وعید آمیز خبر دار سازند - لهذا مکرمت خان را با فرمان

و قبضهٔ دهوپ و پرتلهٔ مرصع بدستورسار دکهن روانهٔ بیجاپور نمودند -
و فرمودند که بالمشافهه به عادل خان بگوید که هنوز آتش قهر
سلطانی شعله ور نگردیده اگر ساهو را با دیگر مفسدان نظام الملکی
از نوکری خود برطرف و از ملک بیجا پور اخراج فرماید و دست
از قلعجات نظام الملک و توپ ملک میدان و دیگرتوپهای آن قلعجات
بردارد و محالات آن حدود را بتصرف بندهای سرکار واگذارد و بدستور
سابق در ادای پیشکش اطاعت ورزد بیشتر از پیشتر متوجه احوال
و پرداخت او خواهیم گردید - و الا امواج دریا امواج با فیلان کوه شکو
بهوداری بهادران قلعه کشا و مبارزان صف ربا دران دیار رسیده
داند - و نیز پیغام نمود که اگر موافق فرموده و ارشاد بشاه راه هدایت
قدم گذارد از راه ترحم قلعهٔ شولا پور را که سرمایهٔ آرزو و مادهٔ نزاع
با نظام الملک است و ملک کوکن کنار ساحل تا بندر جیول من جملهٔ
تعلقهٔ نظام الملکی که به لک هون محصول است باو عنایت خواهیم
فرمود - و تا بقای حیات اولاد ما او بدو تعلق خواهد داشت و
مطابق همین مضمون در فرمان پند و اندرز سرابا امید و بیم درج
فرمودند - و نربان قلم دادند که اگر خلاف آنچه نربان خامه و پیغام
گهر سنج درآمده بظهور آید آنچه خواهد دید از خود خواهد دید -
و بمکرمت خان امر شد که در صورت قبول انداختن حلقهٔ اطاعت
بگوش پند نیوش زود بحضور معروض دارد - که فرمان مع نسخهٔ عهد
و پیمان امان باو فرستاده شود - و بهمین دستور فرمان مع کمر مرصع
پرکار برای قطب الملک همراه میر عبداللطیف که از تربیت یافتهای
تیز هوش حضور بود روانه فرمودند - کلمهٔ چند از انتخاب فرمان

که بنام قطب الملک صادرگردید بزبان قلم میدهد - ایالت و امارت
پناه - ارادت وعقیدت دستگاه - خلاصهٔ اماجدکرام - سلالهٔ اکارم عظام - نقاوهٔ
خاندان عز وعلا - عصادهٔ دودمان مجد واعتلا - زبدهٔ مخلصان صلاح اندیش -
خلاصهٔ متخصصان سعادت کیش - مورد الطاف شاهنشاهی - مصدر
آداب خیرخواهی - جوهر مرآت صفا و صفوت - فروغ ناصیهٔ دولت
و رفعت - سزاوار عاطفت بیکران - المخصوص بعنایة الملک المنان -
قطب الملک بشمول عنایات پادشاهانه مستظهر بوده بداند - که
چون ما بدولت و اقبال پادشاه اسلام و مروج دین مبین حضرت
سید انام صلی الله علیه و علی آله واصحابه وسلم و موید و مروج
مذهب اهل سنت و جماعتیم بر ما واجب است که هر جا حکم
اشرف ما جاری باشد احکام شریعت غرا و ضوابط ملت بیضا را
جاری سازیم و آثار بدعت وضلالت را محو فرمائیم و بعرض ما رسیده
که در ملک آن قطب ملک شوکت سب اصحاب کبار که آیات
قرآن مجید دلالت صریح بر فضل ایشان میکند و اخبار و آثار
صحیح شهادت میدهد بر علو درجات آنها و معهذا قرابت قریبه
با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم دارند مینمایند وآن
ایالت پناه درمنع آن نمی‌کوشد و بسزای اعمال نمیرساند - بنابران
از روی ارشاد حکم میفرمائیم که از ملک خویش این امر قبیح و
فعل شنیع را برطرف گرداند و اگر بدبختی از بی سعادتی مرتکب
این امر شود بسیاست رساند والا بر ما لازم است که در تسخیر آن
ملک سعی نمائیم و مال و اهل آن ولایت را بر خود حلال دانیم
و خون آنها را هدر شناسیم و بعرض رسیده که خطبه بنام فرمانروای

ایران خوانده می شود هرگاه آن ایالت پناه دعوی عقیدت و مریدی باین جناب داشته باشد بوالی ایران چه رجوع دارد باید که بعد این نام فرمان روای ایران در خطبهٔ مذکور داخل نسازد و خطبه دران دیار بنام نامی ما مزین باشد و مبلغ کلی بابت پیشکش ما که آن ایالت و شوکت دستگاه را باید داد زود ادا نماید و ما نظر برصدق اعتقادی که پدر آن ایالت پناه سلطان محمد قطب الملک مرحوم بخدمت ما داشت و خدماتی که ازو بوقوع آمده همه عنایات پادشاهانه بحال او مبذول می فرمائیم و بشرط قبول اطاعت مذکوره و ادای مطالبات مقرر می نمائیم که بعد ازین ضرری بآن ملک از اولیای دولت ما نرسد لهذا معتمد کارآگاه ملا عبد اللطیف را که از بندهای رو شناس این درگاه است پیش آن ایالت پناه و شوکت دستگاه فرستادیم باید که آنچه زبانی او ارشاد شده مطابق آن بعمل آرد و پیشکش را مع جواهر و فیلان بابل درگاه چنان روانه سازد که در جشن نو روز عالم افروز در دولت آباد از نظر اشرف بگذرد و اگر از قبول احکام جهان مطاع انحراف ورزد امواج دریا امواج برای استیصال آن ولایت تعین خواهد گردید *

خان دوران و عبد الله خان با پیشکش نقد و فیلان جهجار و راجهٔ چانده و غیره رسیده ملازمت نمودند وابستهای جهجار که رانی پار بتی از زخمهای کاری در گذشته بود و زخمهای دیگران التیام پذیرفته مع درگا پسر خورد و درجن سال نبیرهٔ او بنظر گذشت هر دو را مسلمان ساخته اول را باسلام قلی و دومی را بعلی قلی مسمی گردانیدند و زبان را نیز بتلقین کلمهٔ شهادت مشرف

ساخته داخل پرستاران مسکوی گردانیدند - و خان دوران را خطاب بهادری مع خلعت و چار دست طلا دوزی و شمشیر و خنجر مرصع و اضافهٔ دو هزار سوار که اصل و اضافهٔ پنجهزاری پنج هزار سوار باشد عنایت فرمودند - و همچنان عبد الله خان و همه همراهان دعنایات بادشاهانه و اضافهای نمایان سرفرازی یافتند و بعد نزدیک رسیدن برهان پور داخل شهر ناشده درکرارهٔ که از مکانهاي با صفا و شکار گاه مشهور دار السرور است نزول اجلال فرمودند دو روز سیر و شکار آنجا نموده بیست دویم شعبان متوجه دولت آباد شدند - در مدت بیست و هشت روز بدولت آباد رسیده بتفاوت دو کروه کنار حوض قتلو شرف نزول فرمودند خان زمان صوبهٔ دار بالا گهات آمده شرف ملازمت حاصل نمود چون ساهوي ضلالت آئین باوجود مقید بودن نظام الملک درگوالیار براي هنگامه فساد و شورش واقعه طلبان طفل مجهول النسب را از قبیلهٔ نظام الملک بهم رسانیده دستاویز معرکه آرائی ساخته لشکر فراهم آورده بعضي از محالات و قلاع دور و نزدیک آن ولایت را در هنگام فرصت که بزبان خامه داده شده بتصرف در آورده مادهٔ شوریدگي ملک و تفرقهٔ مال و حال رعایا گشته بود خان دوران بهادر و بهادر خان و خان زمان و شایسته خان را مع بیست و چهار امیر روشناس کار طلب با چهل و هشت هزار سوار آن عهد که اکثر موجودي بودند براي تادیب و تنبیه مفسد مذکور مقرر و مرخص نمودند وقت رخصت ارشاد فرمودند که اگر عادل خان بمدد طالع باعانت فوج پادشاهي و گوشمال آن تیره بخت پردازد ضرر بملک او نرسانند والا ولایت بیجاپور را نیز بتاخت و تاراج در آرند و از

جملهٔ افواج مذکور بیست هزار سوار بسرداری خان زمان و رفاقت سید شجاعت خان و بهادر خان روهیله و غیره فوج تعیني نموده فرمودند که طرف احمد نگر شتافته اول چمار کونده را که وطن ساهو است پایمال سم اسپان مبارزان ساخته طرف کوکن رفته آن ولایت را از تصرف ساهو بر آورند - و شایسته خان و اله وردي خان را باتفاق سید عبدالوهاب خاندیسي که از مبارزان مشهور و بهادران یکه تاز روزگار گفته میشد براي تسخیر قلعهٔ جنیر و ناسك و توابع آن تعین فرمودند - و خان دوران را حکم شد که مابین قندهار و ناندیر که سرحد بیجاپور و گلکنده گفته مي شد استقامت ورزیده بعد تسخیر قلعهٔ اود گیر و اوسه بتاخت و تاراج ملک بیجاپور پردازد و هر سه سرفوج را بعطاي خلعت و شمشیر و خنجر و جمدهر مرصع و اسپ و فیل معزز ساخته مرخص فرمودند و خود اندرون قلعهٔ دولت آباد تشریف برده عذر نمودند *

اوائل شوال عرض حال عرضه‌داشت شایسته خان رسید که از اقبال عدو مال قلعهٔ رامسیج از تردد احمد خان نیازي بتصرف اولیاي دولت در آمد و معا بعرض رسیدکه یك پسر و برادرزنجار که در وقت فرار از پنجهٔ شیران بیشهٔ شجاعت بدر رفته دران جنگل انبوه مفقود الاثر گردیده بودند دستگیر مردم قطب الملك گردیده بحضور رسیدند بادشاه هردو عرض خجسته فال چنین را براي تسخیر باقي قلعه بفال نیك گرفته شکر الهي بدل و زبان بجا آوردند و آن هر دو اسیر پنجهٔ تقدیر را که از قبول اسلام سر بپیچیدند بزیر تیغ درآوردند - چون بتارکي خبر نفاق و عدم

اطاعت بیجاپوری بعرض رسید سید خان جهان را با سپه دار خان و رستم خان و غیره بندهای خان نثار پادشاهی با فوج ده هزار سوار برای خرابی و تاخت و تاراج ملک بیجاپور بکومک خان دوران مرخص ساختند و بخان زمان و همه سرفوجان احکام صادر شد که از هر طرف تاخت و تاراج کنان داخل سرحد ملک بیجاپور شوند و اول به تنبیه رندوله خان که از سرداران نامی عادل خان گفته می شد پردازند - و نیز حمیه حکم صادر نمودند که در صورتی که عادل خان از خواب غفلت بحال آمده باظهار اطاعت رجوع آرد دست از تاخت و تاراج کشیده بحضور در نگارند - از عرضه‌داشت شایسته خان بعرض رسید که قلعهٔ بالدرگ به تسخیر و پرگنات نواح آن بتصرف بندهای پادشاهی در آمد - ملا تقی فرستادهٔ حیدرآبادی مطابق حکم روز جشن نوروز با قدری جواهر و پنج فیل کوه شکوه و دیگر تحف که قیمت جمله یک لک و شصت هزار روپیه می شد مع عرضه داشت تهنیت سال نوروز رسیده ملازمت نمود - مجموع در جشن نوروز بیست لک روپیه پیشکش پادشاه زادها و امرا و قطب الملک و راجهٔ چانده از نظر گذشت *

چهارم ذی‌قعده میرابوالحسن و قاضی ابوسعید از نزد عادل خان مع قدری جواهر و مرصع آلات و عرضه داشت مشتمل بر اظهار کمال عجز و ندامت و خجالت افعال گذشته و قبول اطاعت آینده رسیده ملازمت نمودند - در سنگه دیو پسر بکرماجیت از بقیة السیف همراهان جهجار که بامید جان بدر بردن براهنمائی و رفاقت بهادر نام افغان از راه چانده نزد بهلول بیجاپوری می رفت هردو دستگیر

پسر الهوردی خان گردیده بحضور رسیدند برسنگه دیو را بشرف اسلام در آوردند و بهادر را بقتل رساندند *

حقیقت مکرمت خان که نزد عادل خان مرخص گردیده بود آنکه بعد رسیدن بیجاپور حاکم آنجا استقبال فرمان نموده مکرمت خان را باعزاز بشهر در آورده اگرچه در ظاهر آنچه باید باظهار اطاعت و تقدیم خدمت کوشیده اما از اطوار او چنان ظاهر گردید که در خفیه رویهٔ امداد مخالفان برخلاف ظاهر از دست نمیدهد مکرمت خان حقیقت را مکرر بحضور معروض داشت و چنانچه بتحریر در آمده فوج برای پایمال و خراب ساختن ملک بیجاپور تعین نمودند و آنچه انجام کار او کشید بزبان خامه خواهد داد *

دو کلمه از سلوک قطب الملک نگاشته می آید که بعد رسیدن عبد اللطیف بحیدر آباد بکمال اظهار ارادت و عقیدت شکرگویان و ثنا خوانان استقبال فرمان نموده حاجب را باعزاز تمام بشهر در آورده بتهیهٔ اسباب پیشکش پرداخته روز جمعه خود بجامع مسجد رفته امر نمود که خطبه را بتذکار آسامی سامی اصحاب کبار و نام نامی پادشاه عوض اسم شاه ایران بخوانند و گل طلا و نقره وقت بردن اسم پادشاه اسلام نثار نمود و سکه بنام شاه جهان صاحب قران ثانی زده روپیه و اشرفی تازه سکه و دیگر تحف و جواهر بحضور ارسال داشت و این آرزوی دیرینهٔ پادشاهان سلف دهلی بر آمد - اله وردی خان که به تسخیر قلاع طرف کوکن رفته بود از عرضداشت او ظاهر شد که قلعهٔ چانده و رودوله و جهوله

و کهنر و راجدهیر و هنونت و دهرب وغیره نیست و پنج قلعه که
از قلعهای قاب و ملجای خویشان و منسوبان نظام الملک بود
بعد از تردد نمایان و ضرب شمشیر قلعه کشایان بتصرف بندهای
پادشاهی در آمد و شایسته خان بجهت ضبط محصول و محال
تعلقهٔ آن ملعحات خود متوجه شد و مبلغ دو کرور و شصت لک دام
سیر حاصل مثل پرگنهٔ سنگمنیر و گلشن آباد و چاندور و انگوله
و غیره هفده پرگنه بضبط دیوانیان سرکار در آورده و پسر و عیال ساهو
با جمعی دیگر از وابستهای نظام الملکیه اسیر و دستگیر شدند و یک
پسر ساهو سنبوا نام خود را با جمعی بقلعهٔ ماب میان دریا رساند
شایسته خان را طلب حضور نموده مورد عنایات بی پایان ساختند -
و ترددی که از خان دوران بهادر و همراهان او بظهور آمده آنکه بعد
رسیدن بقندهار کمر همت به تسخیر قلعهٔ اوسه و اودگیر که قلعهٔ
سرحد متنازع فیه بود بست - درین ضمن حکم رسید که تاخت
و تاراج نمودن ملک بیجاپور را بر تسخیر نمودن قلعجات مقدم دارد و
نیز حدر تعین شدن و رسیدن سید خان جهان و خان زمان درین کار
انتشار یافت - خان دوران مطابق حکم نهیر و اسباب زیادتی را کنار
آب بهنورا گذاشته با مردم خوش اسپهٔ یکه تاز عاقل بطریق ایلغار
جلو ریز بر قصبهٔ کلیانی که از بلاد آباد مشهور بود تاخت - و قریب
دو هزار آدم صغیر و کبیر آنجا را طعمهٔ تیغ و تیر و سنان ساخت و
زن و مرد خورد و کلان زیاده از شمار اسیر نمود - آنچه از اموال
و اقسام امتعهٔ تجارت و اثاث البیت خانهٔ هندوان و مسلمانان
و مواشی بدست سپاه در آمد و بحادثهٔ غارت رفت قلم را

بذکر تفصیل آن آشنا نساختن اولی و بعد فراغ خرابی کلیانی بر
قصبهٔ نراین پور که یک و نیم کروهی از کلیانی واقع است و
از مال تجار مالامال بود و سکنهٔ آنجا نیز بدر بردن جان و آبرو بر
همراه گرفتن مال مقدم داشتند شتافته بهمان دستور بقتل و غارت و
اسیری پرداختند - وهیچ سوار و پیاده نبود که از آن غارت کامیاب نگردیده
بل از بسیاری مال غنیمت و یلغار هیچ سوار و پیاده یافته نمی‌شد
که از انداختن بار زیاده خود را سبکبار نساخته باشد و باوجود از
سنگینی بار زیاده از یک دو کروه طی نتوانستند نمود و شب در راه
گذرانیده صبح آن اسباب تاراج را بر سر صاحبان مال که باسیری گرفتار
آمده بودند گذاشته مرحله پیما گشتند و خود را بموضع بهالکی که
نزدیک تر از آبادیهای دیگر بود رسانیده بهیر را همانجا طلب نمودند
وغله وکنجهای کاه و هیمه از اطراف آن‌قدر بدست آمد که در فراهم
آوردن آن تا یک هفته آدم و چارپایان عاجز آمدند باز از آنجا که
جریده سواری نمودند طرف محمدآباد وبیدر وهرجاکه آبادی بنظر آمد
در چشم برهم زدن دست جوش لشکریان گردید وهرجا که تاختند
اثر از آبادی نگذاشتند و بهر مکان که رسیدند ذخیرهای همه اشیا
بدست آوردند و لباس برای ستر عورات مستورات نگذاشتند چنانچه
در سه چهار روز پنجاه قصبه و دیهات معمور بحادثهٔ تاراج رفت - درین
ضمن سرداران بیجاپور باسم بهلول خان مشهور و یاقوت خان مغرور و
خیریت خان که برای مقابله با فواج بادشاهی از بیجاپور مامور شده
بر آمده بودند رسیدند و بمجرد نمودار شدن سیاهی لشکر دکهن راجه
جیسنگه هراول فوج با بعضی مبارزان بهادر پیشه بمقابلهٔ خصم اسپان

بر داشتند و بعد از زد و خورد بسیار دکهنیها راه فرار اختیار نمودند و لشکر پادشاهی از آنجا کوچ نموده اسباب غارت و اسیران را با بهیرو جمعی از مردم کارآزما روانه دادند بر ساخته بعزم تاخت و تاراج نواح بیجا پور با فوج جهان آشوب سواری نمودند هرجا میرسیدند معموری را آنجا بویرانی مبدل می ساختند و فوج غنیم گاه گاه سر راه جلو ریز رسیده شوخی نموده اسپ و آدم ضائع ساخته جمعی از مردم خود را بدم تیغ و سنان داده برق کردار فرار می نمودند تا آنکه لشکر پادشاهی از گلبرگه گذشته بقصبهٔ هیرا پورکه از معمورهای پر از مال تجار بود رسیده در طرفة العین بخاک سیاه برابر ساختند و جنس اقمشه و طلا و نقره و زر مسکوک مع اسیر بسیار بدست آوردند روز دویم که در کنار آب بهوره متصل هیرا پور فرود آمدند دسته دسته فوج دکهن نمودار شده از هر طرف آغاز جولان دادن اسپان مقابل مبارزان جنگ جو نمودند ازین جانب نیز بهادران یکه تاز جان باز مقابل برآمدند و از طرفین دادمردانگی دادند وهرساعت فوج غنیم زیاده می شد و کار بمحاربهٔ صعب کشید و سرهای سران بسیار بخاک و خون آغشته گردید و هرلمحه عرصهٔ دار و گیر گرم تر میشد و نعرهٔ هاي و هوي مردان با صداي کوس غلغله افگن سطح زمین و زمان گشت و رستخیز عظیم رو داد و از طرفین تردد نمایان و کار زار رستمانه بعرصهٔ ظهور آمد

• بیت •

چو لشکر بلشکر درآمیختند • قیامت رگیتي در انگیختند

نفیر از دلیران برامد باوج • ز هرگوشه میرفت خون موج موج

آخر بعد ازکوشش و کشش بسیار فوج دکهن راه فرار اختیار نمود و فوج

پادشاهي تعاقب نموده تاراج کنان تاده دوارده کروهي بیجا پور رسیدند -
درین ضمن نوشتهٔ مکرمت خان رسید که بیجا پوریان تالاب شاه پور را
که برای لشکر بیرون همان آب بود شکستند و مردم بیرون را اندرون
گرفته به بندوبست برج و باره پرداختند تا چند کروه بیجاپور ذخیرهٔ
کاه و غله و آب نایاب گردیده خان دوران از شنیدن این خبر فسخ
ارادهٔ طرف بیجا پور نموده اطراف دیگر را پامال لشکر ساخته نواح
کملا پور و شولا پور را مع هر دو قصبه تاخته مال و اسباب بحساب
بدست آورده تا سرحد ملک قطب الملک ویران و بیچراغ ساختند
درین اوان حکم حضور رسید که چون عادل خان بعد خرابي بصره که
پنداري این مثل برای او موضوع گشته از خواب غفلت بیدار شده
میر ابوالحسن و قاضي ابو سعید را با اطاعت نامه و تحف بحضور
ارسال داشته التماس عفو جرائم نموده دست از تاخت و تاراج
ملک او بردارند • شعر •

هرچه دانا کند کند نادان • لیک بعد از هزار رسوائي

خان دوران بموجب حکم بعمل آورده متوجه تسخیر قلعهٔ اوسه
و اودگیر که سابق به نظام الملک تعلق داشت گردیده •

فقرهٔ چند از تردد سید خان جهان مي نگارد

چون سید خان جهان بقلعهٔ سراذهون که بر سر راه بیجاپور
بود رسیده محاصره نمود و سه روز عنبر نام قلعه دار آنجا بگولهٔ
توپ و تفنگ زدن پرداخته آخر مغلوب هراس گردیده قلعه را
از دست داد و خود با جمع کثیر اسیر گردید و بعد ازان تا قصبهٔ
کانتي تاخته تهانهٔ خود نشانده قلعهٔ کانتي را مفتوح ساخته

محصوران را علف تيغ گردانيده مال بسيار مع ذخيره و توپ خانه بدست آورده قصبهٔ ديوكانو را بزير تصرف در آورد - چون ازانجا كوچ نمود فوج نيجا پور بمقابل رسيد و محاربهٔ صعب بميان آمد و بر چنداول و بهير عقب زور آوردند و بازار دار و گير گرم گرديد و از صدمهٔ سم ستوران و نعرهاى زهره شگاف بهادران زمين بر خود بلرزيد دران روز از شه نواز خان كه بمدد چنداول رسيد نردد رستمانه بظهور آمد • بيت •

دليران جنگي دران رستخيز • سنان بهر خون ريز كردند تيز

تمام روز جنگ مغلوبه بود كه غالب از مغلوب جدا نمي گرديد وقت غروب افتاب از همجدا شدند دران جنگ رندوله خان كه سردار با نام و ننگ دكنيها بود زخم كاري برداشته بر زمين افتاد و همراهان او دست بدست برداشته بردند و مردم بسيار از هر دوطرف بكار آمدند و جمعي از مبارزان بگلگولهٔ زخم سرخ روئي حاصل نمودند گويند تا ده كروه آدم كشته و زخمي افتاده بود و بعد آنكه سيد خان جهان بدهاراسيون رسيده براي تيمار زخميان چند مقام نمود خبر رسيد كه رندوله خان باوجود التيام نگرفتن زخم باز مقابل لشكر پادشاهي نمودار گشته - سيد خان جهان با همراهان بمقابله شتافت تمام روز معركهٔ كارزار گرم بود و پدر رندوله خان چپقلشهاي نمايان نمود جمعي از طرفين كشته وزخمي شدند آخر هر دو لشكر از هم جدا گشتند - سيد خان جهان باز بدهارا سيون مراجعت نموده بعد توقف چند روز كه زخم سپاه التيام گرفته بهير را جاي محفوظ نگاهداشته طرف گلبرگه بتاخت و تاراج

آمد و جمع کثیر کشته و زخمي شدند آخر کار سید خان جهان خود از قول بر آمده با عنیم مقابل شده نبرد بسزا نموده خصم را مغلوب ساخت همچنان تا بدر و دهارور که باراده چهاونی ایام برسات قطع مسافت مي نمودند هر روز غنیم مقابل مي شد و بعضي شوخي تمام گاه بر هراول و گاه بر چنداول کار تنگ مي ساخت و بعضي وقت بر قول زده دست برد نمایان نموده چون برق براق بدر میرفتند و بسیاري از مردم را ضائع و زخمي مي ساختند و مبارزان میدان رزم و آزرم پرستان معرکهٔ نبرد در مقابل شرط جانفشاني بتقدیم رسانده هربار آنها را هزیمت میدادند تا آنکه در دهارور استقامت ورزیدند ●

کلمهٔ چند از تردد خان زمان بر صفحهٔ بیان مي آرد - که اول بموجب حکم باحمدنگر آمده بعد گرد آوری آذوقه بهیر را آنجا گذاشته بتعاقب ساهوي سرگشته طالع پرداخت و بعد ترددات نمایان ساهو را از آن ضلع برآورد و ساهو خود را بملک عادل خان رسانید - چون حقیقت بعرض رسید حکم شد بتاخت و تاراج ملک بیجاپور بدستور خان دوران و سید خان جهان بپردازد - خان زمان بعد رسیدن حکم بنگاه خود را با اسباب زیاد همراه بهادر خان جاي محفوظ گذاشته داخل ملک عادل خان گردید - هرجا که میرسید از آبادي که مانده بود نشان نمي گذاشت وهمه جا با لشکر بیجاپور نبرد کنان در خرابي و ویراني آن ضلع و بوم مي کوشید و قصبهٔ کولاپور را محاصره نموده بعد تردد نمایان مفتوح ساخته جمع کثیر را قتیل و اسیر نمود ●

درین ضمن خبر رسید که جمعي درنشیب و فراز کوه جوار آن ضلع فراهم آمده اند مال و عیال و مواشي بسیار دارند جمعي را برانها تعین نموده‌که همه را بتاراج در آورده اسیر و دستگیر ساختند - چنانچه ازان جمله دو هزار مرد و زن صغیر و کبیر بفروخت رسید - بعده تهانه درکولاپور گذاشته متوجه‌بیجاپور گردیده کنار دریاي کشنا گنگا رسید - ساهوي مفسد پیشه بافوج خود وبیجاپور تعلقهٔ تمام دمایان گشته تا آخر روز جنگ بگریز مي‌نمود - خان زمان شاه بیگ خان را باجمعي از راجپوتیه بر بهیر خود جاي محفوظ‌گذاشته برهبري جاسوسان نصف شب سوارشده برسر بهیر دکهنیها روانه شد - ساهو خبر یافته بهیر را بار نموده بمکانهاي قلب روانه ساخته خود سر راه فوج خان زمان گرفت و عجب دار و گیر و رستخیر عظیم بمیان آمد - آخر دکهنیها فرار نمودند و پارهٔ اسباب بدست مردم خان زمان آمد همچنان تا مرچ جنگ کنان که هر روز فوج بیجاپور بر سر راه آمده شوخي مي نمود رسیده بتاخت و تاراج آن قصبهٔ آباد پرداخت - بعده معمورهٔ راي باغ را بیچراغ ساخت و سواي نام باغ آبادي دران ضلع نگذاشت و همه جا مقابله و مقاتله نموده بکنار آب بهدورة رسیده چند روز توقف نمود - درین اوان حکم رسید که چون عادل خان بربقهٔ اطاعت در آمده دست از خرابي ملک او برداشته خود را بحضور رساند ٭

دریفولا بعرض رسید که‌قلعهٔ الکي تنکي و غیرة چهار قلعهٔ سر بفلک کشیده توابع دولت آباد ازسعي فوج منصوب کردهٔ خان

خانان آصف خان مفتوح گردید *

درین ضمن وقاص حاجي كه سابق از نزد ندر محمد خان بحجابت آمده بمبلغ كلي متمتع گرديده بتوران معاودت نموده بود از ندر محمد خان آزرده شده پنهاني دل از يار و ديار كنده باميد بندگي اين درگاه بحضور رسيده مورد عنايات گرديده بمنصب هزاري هشت صد سوار و بيست هزار روپيه نقد سر افرازي يافت - چون عادل خان از خواب غفلت بيدار گشته مكرر التماس طلب شبيه مبارک پادشاه و امان نامه و پنجهٔ فرمان عفو تقصير نموده بود حكم شد كه شبيه مبارک را مع پنجه و عهد نامه و قبضهٔ دهوپ مرصع مصحوب محمد حسين همراه ابوالحسن و قاضي ابوسعيد فرستادهٔ عادل خان روانه سازند وشبيه اقدس را در خانهٔ زمرد گران بها گذاشته با امان نامهٔ منقش از پنجهٔ زعفران مع فرمان عنايت عنوان كه مضمون آن بطريق اختصار بترك القاب نوشته مي آيد به عادل شاه فرستادند - عرضه داشتي كه درين ايام بدرگاه خلائق پناه ارسال داشته بود رسيد و از نظر اشرف اقدس گذشت چون از فحواي آن عرضه داشت وفور اخلاص و اختيار اطاعت و صدق ارادت آن عدالت و شوكت پناه مفهوم گرديد و همان مضمون از عرضه داشت مكرمت خان نيز بدروهٔ عرض رسيد و بتحقيق پيوست كه هرچه بآن مورد الطاف فرموديم قبول كرد و طريق اطاعت و انقياد اختيار نمود بنابران تقصيرات گذشتهٔ آن مهبط اعطاف را بعفو و اغماض مقرون ساختيم و مجددا در مقام عنايت و مرحمت بسبت بآن عدالت مرتبت

در آمدیم اگرچه بخش ازین هم ما بدولت و اقبال بواسطهٔ اخلاص وخدمات عادل‌خان مرحوم‌نمی‌خواستیم که از ما نسبت بآن امارت و ایالت دستگاه اخلاصی عداوتی بظهور آید و خرابی بملک آن حشمت مآب راه یابد اما چون مردم کوته اندیش که بداندیش آن امارت مرتبت بودند براهنمائی که بندامت انتهای آن باشد باعث شدند لازم شد که بدین وبدر خرابی ملک و مال آن عدالت پناه راضی شویم بهرحال چون ازان راه خطا بشاهراه هدایت برگشت و در هرباب هرچه فرمودیم قبول کرد مابدولت نیز تمام ملکی که از عادل خان مرحوم بان عدالت مرتبت رسیده بدان بندهٔ مخلصان مرحمت فرمودیم و از ملک نظام‌الملک هم قلعهٔ شولا پور و عدهٔ محال مع متعلقهٔ آنکه ما از عادل خان مرحوم گرفته به نظام الملک و ملک عنبر داده بودیم و قلعهٔ پرینده و پرگنات نواح آن و بعضی محال کوکن که بنظام الملک متعلق بود باملحقات آن حدود و پرگنهٔ چاکنه که مجموع بنجاه پرگنه بجمع بیست لک هون می شود بآن شوکت پناه مرحمت فرمودیم و مقرر نمودیم که تا وقتی که آن‌عدالت پناه و اولاد و احفاد آن حشمت دستگاه بشروطی که در ذیل این فرمان عنایت عنوان که بمنزلهٔ عهد نامه است مرقوم گشته عمل نمایند انشاء الله تعالی هرگز ضرری از ما و فرزندان برخوردار کامگار نامدار عالی مقدار و از اولیای دولت قاهرهٔ ما بملک آن عدالت پناه نخواهد رسید و این معنی نسلا بعد نسل‌و بطنا بعد بطن و قرنا بعد قرن برقرار و پایدار خواهد بود و بیست لک روپیه پیشکش که نقد و جنس بعد

معاف نمودن مطالبات باقي که قبول نموده بود برساند وچون درهر باب
آنچه بامارت پناه ارادت و عقیدت دستگاه عمدهٔ اکارم عظام سلالهٔ اماجد
کرام زبدهٔ مخلصان صلاح اندیش قدوهٔ متخصصان سعادت کیش
قطب الملک حکم شده بود که از روی کمال اخلاص و بندگی قبول
نمود و از زمرهٔ مبتدعان بد اعتقاد بر آمده در سلک فرقهٔ ناجیهٔ
اهل سنت و جماعت در آمد و بروشی که خطبه را در ممالک
محروسه باسامی سامی خلفای اربعهٔ راشدین و القاب نامی
ما مزین ساخته میخوانند خوانده و وجوه دراهم و دینار را بنام
نامي ما زیب و زینت داده وفرمان تنخواه لک روپیه پیشکش
که بعد از جلوس نو مقرر فرموده‌یم ارسال داشت این معنی مقتضي
آن بود که آن قطب فلک ایالت را رعایتي فرمائیم بنابرین
مقرر فرمودیم که از جملهٔ چهار لک هون که هرسال به
نظام الملک حسب الحکم اشرف میرساند دو لک هون را بسرکار
واصل سازد باید که آن عدالت پناه هم که عمدهٔ دینداران دکن و
راس روس آنها و بجای برادر کلان آن قطب فلک ایالت است
اصلا و مطلقا در رسانیدن ضرری بملک آن قطب ملک شوکت
نشود و متعرض محال متعلقهٔ او نگردد تکلیف دادن چیزي از نقد و
جنس نه نماید و بارسال هدایا و تحف که درمیان بزرگان شایان
بود اکتفا نماید و این معنی را نیز ازجملهٔ شرطهاي این قرار داند -
چنانچه ما مقرر نمودیم که ساهو و ریحان شولا پوري و دیگر نوکران
معتمد آن عدالت دستگاه را درین درگاه راه نباشد - و هیچ یک
را بقول و پیمان نزد خود طلب نه نمائیم - باید که آن عدالت پناه

غیر هیچ بندهٔ این درگاه را در ملک خود راه ندهد و نوکر ننماید - و ظاهر است که چون ساهو جای دیگر راه ندارد بآن عدالت مرتبت رجوع خواهد آورد ماهم ماذون میسازیم که نوکر نماید اما باین شرط که قلاع ترمک وعدره که در تصرف او مانده حوالهٔ بندهای پادشاهی نماید - درین صورت سوای مصالح توپخانه مزاحم حال و مال و احوال عیال ساهو و همراهان او نخواهیم گردید واگر ساهو از راه برگشته طالعی بسر کشی پیش آید تا مقدور سعی نموده بسزا رساند یا از تعلقهٔ حدود خود اخراج نماید و هیچ یک از نوکران نظام الملک را نزد خود راه ندهد و اگر نوکر نمودن ضرور داند نام نظام الملکی برانها اطلاق ننماید و زود مکرمت خان را مع عهد نامه و پیشکش روانهٔ درگاه سازد ماهم خدا را شاهد ساخته عهد کردیم که این قرار همچو سد سکندر بحال ماند و عهد نامه را بدستخط پنجهٔ خاص مزین ساختیم و فرمودیم که خلاصهٔ این امان نامه را بر لوح طلا که در ثبات حکم لوح محفوظ خواهد داشت کنده منقش گردانیده نزد آن عدالت پناه روانه سازند باید که بحکم آیهٔ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ❊ شکر این عطیه را بدل و زبان بجا آورد ❊

عرضه داشت عادل شاه

عرضه داشتی که عادل شاه در جواب ارسال داشته اگرچه مضمون آن قابل تحریر نیست اما غزلی که در آخر آن درج نموده پنداری که عندلیب گلشن شیراز حافظ قبل ازین بسه صد و چند سال این غزل را محض برای عادل شاه گفته بود و خالی از

نبود بزبان قلم میدهد * غزل *

سحر نهاد حمائل برابرم * یعني غلام شاهم و سوگند میخورم
خداکه از مدد بخت کارساز * کامي که خواستم ز خدا شد میسرم
بنام شاه جهان حرز جان من * وز این خجسته نام بر اعدا مظفرم
امن از بعرش رسانم سریر فضل * مملوک این جنابم و مسکین این درم
رت نمي شود از مده این حدیث * از گفتهٔ کمال دلیلي بیاورم
افتاده سایهٔ خورشید سلطنت * اکنون فراغ است ز خورشید خاورم
رکار خانهٔ عشاق محو باد * گر جز محبت تو بود شغل دیگرم
شاه شیرگیر چه کم گردد ار شود * درسایهٔ تو ملک قناعت میسرم
لست من همه بامهرشاه بود * در شاهراه عمر ازین عهد نگذرم

غرهٔ صفر این سال عبد اللطیف با چهل لک روپیه نقد و هر و مرصع آلات و صد فیل واسپان رسید و عرضه داشت و عهد ة قطب الملک از نظر گذشت *

تعهدنامهٔ عبد الله خان

تعهدنامهٔ مرید موروثي بندهٔ خواه و مخلص و فدوی بلا اشتباه الله قطب الملک آنکه چون بندگان اعلی حضرت خاقانی ظل ثاني خلیفة الرحماني سلیمان مکانی صاحب قران ثانی که هزاران گرامي فداي نام نامي آن حضرت باد از روی کرم این ناحیهٔ ر را بشرط ذیل نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن باین نیازمند جهان پناه مرحمت فرمودند این مرید موروثي از صدق باد و وفور اخلاص تعهد مي نماید که همواره درین ملک بهٔ چهار یار با صفا را چنانچه اسم سامی هریک ازان

اکابر دین صریحا دران مذکور شود مزین بنام نامي و لقب گرامي بندگان حضرت خاقاني درجمیع ایام جمعه و عیدین لاینقطع میخوانده باشد و هرگز پیرامون روشي که سابق میخوانده‌اند نگردد و پیوسته دو زر سرخ و سفید سکهٔ مبارك که از درگاه عالم پناه کمینه فرستاده اند مدروج باشد و نیز قبول نمودم که دو لک هون را که هشت لك روپیه مي شود از جملهٔ چهار لک هون بابت نظام الملك سال بسال بلا عذر و اهمال بسرکار خالصهٔ شریفه واصل سازم و هشت لک روپیه از جملهٔ سی و دو لك روپیه که تا آخر سنه هست بطریق لا ینقطع برین بیازمند درگاه منقطع شده بود و باقي مانده نیز با دو لک هون سالیانه بدرگاه معلی بفرستم و بعد ازین همیشه با اولیاي دولت عظمی از صمیم قلب یکرنگ و باهمخالفان از ته دل دشمن و مخالف باشم و درحضور مولانا شیخ عبد اللطیف بر قرآن مجید دست گذاشتم و قسم یاد کردم که خلاف آنچه تعهد کرده ام از من سر برده اگر خدا نکرده مصدر خلاف آن گردم اولیای دولت باهره در انتزاع ملك من محق خواهند بود و طریقهٔ عهد اولیاي دولت که صوبه‌داري دکهن باشد آنکه چون همچشمان بسبب پیش قدمي این نیازمند در قبول اطاعت و بندگي درگاه جهان مطاع بامن کمر عداوت بسته اند اگر احیانا بعد از معاودت رایات عالیات بمستقر الخلافت از ناعاقبت بیني دست تطاول بملک نیازمند دراز نمایند ایشان در دفع شر آنها ممد و معاون من باشند و اگر بسبب اغماض صوبه‌دار عادل خانیه بتعدی ازین عاجز مبلغي بگیرند آن مبلغ درین هشت لك روپیه پیشکش

هر ساله صحرا باشد تحریر شهر ذی الحجه سنه ۱۰۴۵ هجری *

درین سال بمدد اقبال آن پادشاه زیاده از دو کرور روپیه بابت اموال جهجار و زمینداران گوندوانه و پیشکش حکام دکن و چهل قلعه که محصول توابع آن قریب یک کرور روپیه می شد بدست آمد

* بیت *

شاها بحشمت کشور افضال گرفت * تیغت زعدو ملک و سر و مال گرفت
چل قلعه بیک سال گرفتی که یکش * شاهان نتوانند بچل سال گرفت

بعد از رسیدن مکرمت خان از بیجا پور مع پیشکش نقد و جواهر و فیلان و عریضهٔ عادل شاه مشتمل بر التماس طلب بعضی تعلقهٔ کوکن نظام الملکی موافق قرار و عهد و عرض آنکه بران خورشید ضمیر پنهان نیست که رعایای هراس خوردهٔ ملک این علام در پاداش کم خدمتی این بندهٔ سراپا تقصیر رو بفرار آورده اند باوجود تشریف داشتن آن خدیو جهان ستان که تا درین دیار تخیر و خوبی جلوه گر اند رو باوطان خود نخواهند گذاشت و بدون آبادی که آینده از عهدهٔ ادای پیشکش و ملک داری توان بر آمد متعذر رو میل سواری بزد بدوی نمانده امیدوار ست که بعطای یکی از فیلان سواری خاصه بندهٔ خود را سربلند سازند - همه ملتمسات او بقبول افتاد - حکم شد که عهد نامه در لوح طلا کنده و با فیل تل سوبها نام برای عادل خان روانه نمایند و نیز مقرر شد که قلعهٔ پرینده و شولا پور و چاکنه تا کنار ساحل دریای کوکن که بندر جنول و راجپوری و غیره توابع آن باشد چهارده محال درعهد نامهٔ او درج نمایند و بدستوری که در امان نامهٔ قطب الملک بربان قلم آمده

شرائط بشهادت خدا و رسول نوشته بفرستند و صوبه داري هر چهار صوبهٔ دکهن با تیول آن ضلع بنام پادشاه زادهٔ با فرهنگ محمد اورنگ زیب مقرر فرمودند و خلعت و دو صد اسپ و دو فیل و شمشیر و جمدهر مرصع و دولک روپیه نقد عنایت نمودند - و خان زمان را با کومکیان در خدمت پادشاه زاده همراه داده بیستم صفر المظفر مطابق غرهٔ امرداد سنه هزار و چهل و پنج هجري از دولت آباد کوچ فرمودند و از گهات توندابور عبور نموده به برهانپور رسیده در کرارهٔ که محل جائهٔ بساط و شکارگاه با صفا و مسافت نزول نمودند و برای انقضای ایام برشکال بشدت دو هفته در انجا مقام نمودند - وسط ربیع الاول از انجا کوچ فرموده بطریق استعجال کوچ بکوچ طي مسافت نموده آخر شهر مذکور از آب نربدا گذشته نزدیک قلعهٔ ماندو رسیده چند مقام نمودند تا تمام لشکر از آب گذر اکبر پور عبور نمود - جوهري که همراه عبد اللطیف رفته بود بعرض رساند که قطب الملک انگشتري یاقوت قابل سرکار دارد حکم شد باو بنویسند که آن انگشتري را بحضور ارسال دارد قطب الملک انگشتری یاقوت را که دوازده سرخ وزن و پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و بسیار خوشرنگ و بي عیب بود فرستاد و پسند افتاد و پنجاه هزار روپیه من جملهٔ پیشکش که باقی مانده بود بران محسوب نمودند و شبیه خود را که در خانهٔ مرصع گرفته بودند با عهد نامه و فیل سواري خاصه ظفر نشان دام برای قطب الملک بموجب التماس وکیل او روانه فرمودند *

درینولا بعرض رسید که قلعهٔ اودگیر و اوسه که فتح نشده بود

بسعي و تردد خان دوران بعد محاصرهٔ سه چهار ماه که سيدي مفتاح قلعه‌دار اودگير و بهوجراج حارس اوسه امان خواسته و اميد وار عنايات بادشاهي گشته کليدهاي قلعه را فرستاده مفتوح گرديد و بموجب تجويز خان‌دوران سيدي مفتاح بمنصب سه‌هزاري و پانصد سوار و بهوجراج هزاري و پانصد سوار سرفرازي يافتند و خان دوران مع همراهان مورد عنايات خاص گرديد •

غرهٔ جمادي‌الاخري نزديک اجمير شرف نزول فرمودند و براي جشن جلوس چند مقام حکم نمودند •

• ذکر جشن سال دهم از جلوس مطابق سنه ۱۰۴۶ هزار و چهل و شش هجري

جشن آغاز سال دهم موافق سرانجام سفر منعقد گرديد و هر يکي موافق پايه و مراتب و مطابق قسمت کامروای مطالب و منصبات نقد و جنس گشت بعد فراغ از راه اجمير متوجه مستقر الخلافت شده زيارت حضرت خواجه معين الدين چشتي قدس الله سره نموده شکرکنان و شکار افگنان متوجه منزل مقصود گرديدند - درين ضمن از عرضه داشت خان زمان بعرض رسيد که قلعهٔ جنير و غيره که در تصرف ساهو مانده بود بعد تردد نمايان که تفصيل آن طول دارد بتسخير در آمد و ساهو ناچار در آمده اگرچه براي بندگي درگاه بادشاه رجوع آورده اما خانه زاد قبول ننموده بنوکري عادل خان رهبري نمود - و نظام الملک لباسي را که مادهٔ فتنه و شورش بود با توپخانه و اسباب بسيار آنچه در قلعه يافتند در سرکار بضبط در آوردند و ساهو را ازان ملک بالکل اخراج نمودند

خان زمان خود را نزد بادشاه رساند خان دوران بعد از فراغ تسخیر قلعهٔ اودگیر و اوسه چون بگوش او رسید که قطب الملک فیل نامی باسم گجموتي دارد که در احمای آن وقت نبود عبد اللطیف کوشیده بحضور نوشته حکم گرفتن فیل مذکور طلبیده آن فیل بسعي و تجسس تمام مع مبلغ بدست و پنجهزار هون دیگر بدست آورده بر سر زمیندار دیوگره آمده در خرابي ملک او و بتصرف در آوردن مکانهای قلب و تسخیر قلعهٔ حاکم نشین آن ضلع کوشید باوجود رسیدن مرزبان چانده بمدد گوشمال واقعي بهر دو داده قلعه را بتسخیر در آورد و بعد گرفتن یک لک روپیه نقد و صد و هفتاد فیل با تحف دیگر و مقرر نمودن چهار لک روپیه پیشکش هر سال قلعهٔ اورا باو سپرده طرف کالي بهیته که کنار دریاي نربدا تعلقه صوبه خاندیس واقع است آمده از زمیندار انجا نیز مبلغ نقد و جنس و فیل گرفته بحضور معروض داشت *

هیجدهم شعبان داخل قلعهٔ اکبر آباد گردیده حکم جشن فتوحات ضمیمهٔ جشن وزن شمسي سال چهل و ششم فرمود واکثر امراي رکاب و بندهاي دور و نزدیک باضافهاي نمایان سرافرازي حاصل نمودند و صلحا و فضلا و شعرا و ارباب طرب خرمن خرمن زر بدامن امید وختند و مغنیان حور مثال و رامشگران پري رخسار به ترنم و جلوه در آمدند - چون بعد ممنوع ساختن سجده بزمین بوس و چهار تسلیم مامور فرموده بودند درین جشن زمین بوس را که سجده شبیه بود نیز منع نموده همان چهار تسلیم مقرر فرمودند *

درین ایام مرحمت انجام یک لک و شصت هزار روپیه مرصع آلات و غیره بطریق ساچق بخانهٔ شه نواز خان صفوی فرستاده صبیهٔ اورا برای پادشاه زاده محمد اورنگ زیب که از چندگاه نام زد بود خواستکاری نمودند - و درهمین روزها انحراف مزاج پادشاه روداد و چندگاه باعث اختلال احوال امرا و رعایا گردید بعد علاج حکما و تصدق لکها از نقد و جنس که بمستحقان و درماندگان رسید مرض بصحت کامل مبدل گردید - روز جشن غسل پادشاه زادها و بیگمان وامرا لکها تصدق و نثارگذرانیدند - از انجمله بیگم صاحبه تخت مرصع هشت پا که مبلغ دولک و پنجاه هزار روپیه بران خرچ شده بود از نظر گذرانیدند - درین جشن خان دوران از دکهن آمدهٔ ملازمت نمود و دوصد فیل و هشت لک روپیه پیشکش زمینداران دکهن گذراند - و فیل قطب الملک را که مبلغ یک لک روپیه برای یراق آن از طرف خود خرچ نموده بود پیشکش نمود بهایت پسند فرموده هزاری هزار سوار اضافه مع عطایای نقد وجنس دیگر بخان دوران عنایت نمودند - سیدی مفتاح را بخطاب حبش خان سرفرازی دادند - و اسمعیل بندرهٔ عادل خان را که در قلعهٔ اودگیر بدست آمده بود وظیفه مقرر نموده در قلعه نگاه داشتند جمله سي لک روپیه سواي بعضي جنس که بقیمت در نیامد درین جشن پیشکش از نظر گذشت *

گویند روزي در بزم عشرت امراي آن پادشاه ذکر سکندر ذوالقرنین بمیان آمد که هرگز از و فعلي سرنزد که جای حرف باشد - حضرت اعلی فرمودند که اگر باعتقاد مورخان که بمذوب بسدت میدهند

نظر نمایند جای ایراد ندارد والا رفتن سکندر نزد نوشابه که بصورت ایلچی رفته بود کمال خطا ازو بظهور آمد نزد دانشمندان عقلی که اگر نقص وارکون آرد و ندامت تمام نکشد بلا ضرور اختیار نمودن از آمدن خود مبتدی دور است - دیگر آنکه در نامه بدارا نوشت * ع *

شد آن مرغ کو خایه زرین نهاد

پدران خود را امرغ نسبت دادن خلاف ذات بزرگان است - همچنان در همان روز ها روزی بتقریب ذکر یکی از دیوانیان صوبجات که حقیقت سخنانی او در حق خلق الله باظهار امانت و حرسی بعرض رسید فرمودند که کار و بار روزگار بل بعضی مقدمات دینی می مسامحه و مصالحه بیش بردن متعذر است چنانچه در زمان خلافت حضرت امیر المومنین شاه مردان علی مرتضی علیه السلام که نظر حق بین ایشان محض در اجرای احکام شرع متین بود در بعضی امور که نظر بر فساد زمان اغماض نمودن ضرور بود نفرمودند این معنی مادهٔ شورش گردید وکار بمقاتله و شهادت رسیدن چندین هزار اصحاب سید مختار کشید - درین ضمن دیگر مذکورات آنچه بمیان آمد درین مختصر زبان خامه را جواب تحریر آن نیست مفصل در شاه جهان نامه درج است *

غرهٔ ذی الحجه پادشاه زاده محمد اورزنگ زیب برای کدخدائی از دکن آمده ملازمت نمود - و نظام الملک لباسی که مقید گشته بحضور رسیده بود همراه نظام الملک سابق محبوس گردید *

از واقعهٔ دکن بعرض رسید که خان زمان ازین سرای فانی بآن جهان رخت اقامت کشید *

درین سال حمیدي نام را شمشیر و متکاي مرصع بقیمت پنجاه هزار روپیه و نامه مشتمل بر رویداد فتح دکن و استیصال جهجهار بدکردار و دیگر اخبار فرحت آثار مع نقشهٔ قلعهٔ دولت آباد که في الواقع زیر طاق به رواق مثل آن قلعهٔ مطبوع سیاحان ربع مسکون نشان نمیدهند نزد شاه صفي شاه ایران روانه ساختند *

در همین سال جشن کدخدائي پادشاه زاده محمد اورنگ زیب باصبیهٔ مرزا شاه نواز خان حکم نمودند و سط دي حجه ده لک روپیه بپادشاه زادهٔ والا گهر مرحمت نمودند که در مایحتاج جشن کدخدائي صرف سازد - بدست و دویم این ماه از خانهٔ مرزا شاه نواز خان صفوي جدا بالوازم آن آوردند و ازگل افشاني آتشبازي و دیگر آرایش عرصهٔ کم وسعت زمین رشک افزاي سپهر برین گردید - و از نغمهٔ مطربان حور لقا و رقاصي رامشگران فرحت افزا شرر آتش حسد در دل زهرهٔ چنگي بر افروخت * بیت *

برقص شاهدان لاله رخسار * بم از بهر اصول آمد بگلزار
نفیر و کرنا گشتند دمساز * سرود زیر و بم شد هرطرف ساز

روز دویم وقت سواري شهرگشت که پادشاه زادهٔ جوان بخت بخدمت پدر بزرگوار آمد خلعت و چارقب و دو تسبیح لآلي بیش بها و شمشیر و جمدهر و پرتلهٔ مرصع و دو اسپ و دو فیل با یراق طلا و مینا و نقره عطا نموده سهرهٔ مروارید بدست خود بر سر پادشاه زاده بستند و بخانهٔ شاه نواز خان رخصت فرمودند در تعریف و وصف چراغان و آتشبازي و آرایش دیگر که هنرمندان در سرانجام تزیین آن کوشیده بودند چه سان پردازد که محمول

بعمارت آرائي نگردد - بادشاه خود براه دريا بر كشتي نشسته بمنزل شاه نواز خان آمده آن بزم نشاط را زيب و روشني دو بالا بخشيدند و عقد آن دو گوهر بحر سلطنت بكابين چهار لك روپيه بسته گرديد - و از صداي نغمه سرايان سحر پرداز و دست افشاني رقاصان خوش آواز كه دران بزم دلكش سامعه افروز عالمي گرديد جهان جهان نسيم فرحت و نشاط بر دل جهانيان وزيد * بيت *

دل افروز جشني شد آراسته * درون و برون هر دو پيراسته

سرا پردهاي مكلل كلاه * كشيدند بر دورهٔ جشن گاه

بزرگان درگاه بر خاستند * عروسانه جشني بر آراستند

و همه بندهاي قديم و جديد حلقتهاي باخبره از هر دو طرف يافته تسليمات مباركباد و عطاي خلعت و ديگر عنايات بجا آوردند *

چون بعرض رسيد كه برتهي راج نام طفلي از اولاد جهجار نكوهيده كردار كه در معركهٔ كارزار وقت فرار گريزانده بودند بادهٔ فساد گرديده جمعيت فراهم آورده آوارهٔ نواح وطن گشته دست تعدي در خرابي بعضي دهات و آزار زير دستان دراز نموده - خان دوران را فرمودند كه به تنبيه و قطع شجر حيات و قلع ريشهٔ فساد آن بد نهاد پرداخته بصوبه‌داري خود بمالوا برود - و شايسته خان را از انتقال خان زمان بصوبه‌داري دكهن و تعلقهٔ نظام الملكي مقرر نموده فرمودند كه خود را تا رسيدن پادشاه زاده محمد اورنگ زيب رسانده بنسق آن ضلع پردازد *

ديگر از وقائع اين سال بگوشمال رسيدن پرتاب سنگه زميندار طرف شرقي است كه از اطاعت سر بپيچده در حركهٔ راهزنان حسران

مآل داخل گردیده بود بعرض رسید - بعد الله خان فیروز جنگ امر شد که با کومکیان صوبهٔ بهار رفته به تنبیه آن تبه کار بپردازد فیروز جنگ باتفاق دیگر همرهان شیر جنگ خود را بحصار آن بد کردار رسانده بمحاصره پرداخت - و پرتاب سنگه نظر بر استحکام حصار و زیادتی مصالح بمدافعه پیش آمد و در هر هفته و ماه مردم بسیار از هر دو طرف کشته و شهید می شدند - چنانچه دو پسر محمد یار بیگ که از شجاعان مشهور روشناس بودند باجمعی بکار آمدند و بعد محاصرهٔ شش ماه قلعه مفتوح گردید و چند روز در حویلی حصار ارك پرتاب در کمال تصدیع بی آبی محصور مانده آخر بعجز و زینهار در آمده همراه زن و فرزند بر آمده عبدالله خان را دید - بعد عرض حکم شد که پرتاب را بمکافات کردار او آوارهٔ دشت عدم سازند و زن او را باسلام در آورده بعقد نبیرهٔ خود در آرد - و سی و شش فیل و پنجاه اسپ و اقمشه که بعد تاراج رفتن آنچه بسرکار بضبط درآمده بود بحضور رسید *

درین سال پادشاه زاده دارا شکوه را سه هزاری هزار سوار که از اصل و اضافه پانزده هزاری هفت هزار سوار باشد و پادشاهزاده محمد اورنگ زیب و محمد شجاع را دو هزاری هزار سوار که از اصل و اضافه دوازده هزاری هفت هزار سوار باشد اضافه مرحمت نمودند و هریک را آفتاب گیر عنایت فرمودند - چون بسبب امساك باران که سه ماه ایام برشکال اصلا نبارید گرانی غله رو داد و مادهٔ تشویش عالمی گردید و مکرر ارباب عدالت با صلحا و فضلا و عام و خاص برای طلب باران ببرون شهر رفتند بعده رحمت الهی نزول نمود

رحمت خلق‌الله برحمت و فرحت مبدل گردید - میر جملهٔ میربخشي که در عهد جنت مکاني از نزد قطب الملک بایران رفته باز مراجعت نموده بعد از ملازمت خاندان امیر تیمور در زمرهٔ امرای عظام درآمده بود و از سادات و اعیان ایران گفته میشد ازین جهان بآن جهان انتقال نمود - و معتمد خان را که بخشي دویم بود بجاي او مقرر فرمودند *

ولایت بکلانه که مشتمل است بر سي و دو پرگنهٔ سیر حاصل و در اعتدال هوا و وفور اشجار سایه دار پر از اثمار کنار انهار و اقسام فواکه که بکشمیر باج نمیدهد و مابین بندر سورت و دولت آباد بتفاوت شصت کروه عرض واقع شده و زمیندار آنجا بهرجي نام از پنجاه و دو واسطه متعلق بود (؟) پادشاهزادهٔ نامدار محمد اورنگ زیب وقت رخصت دکهن براي تسخیر آن که ملهیر و غیره نه قلعهٔ نامي پاي نام اوست بحسب التماس خود مامور گردید و بانواع عنایت معزز ساخته مرخص فرمودند *

تبت ولایتي است مشتمل بر بیست و یک پرگنهٔ کم حاصل که در طول و عرض بصوبهای سیر حاصل باج نمیدهد و متصل سرحد کشمیر واقع است و سي و هشت قلعه باو تعلق دارد و از لک روپیه چیزي زیاده محصول دران ایام ازان مرز و بوم بهم نمي رسید و اکثر زمین آنجا سنگ لاخ و ناکاره واقع شده و جوي آب دارد که از ریگ آن بدستور ملک آشام قریب دو هزار توله طلای کم عیار سواي محصول مذکور داخل خزانهٔ حاکم آنجا میگردید و از انگور و خردرهٔ شیرین و زرد آلو و شفتالو و دیگر فواکه وفور دارد -

و درعهد جنت مکاني هاشم خان ولد قاسم خان حاکم کشمیر بآن دیار لشکرکشي نمود سواي آدم کشي مائدهٔ حاصل نگردید - دربن سال بموجب حکم از تردد ظفرخان حارس کشمیر که بتحریر تفصیل آن پرداختن تحصیل حاصل است بتسخیر حضرت اعلی درآمد - متصدیان پادشاهي همگي دو لک روپیه مع عیال و اموال مرزبان آنجا بضبط سرکار در آوردند باقي بحادثهٔ تاراج رفت *

چون خاتمهٔ جلد اول شاهجهان نامه که مراد تا آخرسال دهم جلوس مطابق سنه [۱۰۴۷] سنه هزار و چهل و هفت هجري باشد بذکر اولیا و فضلاي آن عهد نموده فقرهٔ چند ازانتخاب احوال ارباب حال و مستعدان آنوقت برصفحهٔ بیان آوردن لازم است *

سید محمد رضوي که اصل بزرگان این خاندان از بخارا است و مولدش احمد آباد گجرات به پنج واسطه بمظهر انوار ولایت مظهر اسرار هدایت شاه عالم بخاري که مرقد مبارک او نیز در احمد آباد است مي رسد - و بعدت شاه عالم قدس سره به بیست و یک واسطه با امیرالمومنین امام المتقین حضرت علي بن ابي طالب علیه السلام منتهی میگردد - بانواع فضل و خوبي صوري و معنوي موصوف بود و دو بار با اعلی حضرت قبل از ایام جلوس ملاقات واقع شده - و سید جلال خلف الصدق خود را بجهت تهنیت پادشاه بدار السلطنت فرستاده بودند سال هشتم جلوس از جهان فاني بروضهٔ جاوداني شتافتند تاریخ ولادت خود را خود ازین مصرع املح الشعرا شیخ سعدی رحمة الله علیه یافته اند

* ع *

من و دست و دامان آل رسول

و میفرمودند که من بدین تاریخ مشتهر شده ام •

سید جلال گرامي خلف سید محمد مذکور است با حسن خلق و حسن سیرت آراسته بود و بر اکثر علوم عقلي و نقلي استحضار تمام داشت و بموزوني طبع که گاه گاه مضامین رنگین و معاني دلنشین بر زبان معرفت بیان شان جاري میگردید موصوف بود چنانچه این شعر از زادهٔ طبع ایشان است • شعر • در نعوت و کفر لا علاج چکنم • با آنکه اسیر احتیاجم چکنم میرم ز نیاز و ناز دلبر بکشم • من عاشق معشوق مزاجم چکنم تاریخ ولادت شان (وارث رسول) یافته اند ابتدا درهند که نشو و نماي این طبقهٔ عالیه شد سید جلال ملقب بمخدوم جهانیانست که پرتو ظهور شان در بلدهٔ اچه از آفتاب زیاده اشتهار دارد و سید برهان الدین معروف بقطب عالم که نبیرهٔ مخدوم جهانیان باشد بسبب ناموافقت پادشاه آن عهد در گجرات آمده در قصبهٔ تیوه سه کروهي احمد آباد سکونت اختیار نمودند و همانجا آسوده اند •

دیگر سید محمد مشتهر بشاه عالم اند که بیرون شهر احمد آباد مزار ایشان است و اوصاف سلسلهٔ او در ذکر سلاطین احمد آباد مسطور خواهد گردید •

میان میر که شناور بحر حقیقت و غواص لجهٔ معرفت بود وطن گرامي ایشان سیهوان از تعلقهٔ ملتان است - در ایام شروع شباب بدار السلطنت لاهور آمده چهل سال چنان انزوا اختیار نمودند که هیچ احدي را بر احوال ایشان اطلاع حاصل نبود بعده که بمرور ایام

اطوار خفیهٔ آن بزرگوار برملا انجامید بار بمرتبهٔ از ملاقات دنیا پرستان و آلایش دنیای دون اکراه داشتند که از رجوع طائفهٔ انام نفرت تام می نمودند بل از دیدن صورت اهل طامه دری الطبع بودند و تا بقای عمر تاهل و تعلق اختیار نه نمودند • بیت •

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود • زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاداست

دو دفعه پادشاه بدیدن آن واصل بالله تشریف بردند و میان میر اصلا متوجه تعظیم و تکریم که بعضی فقرا و مشایخ را باهل دول و سلاطین می باشد نگردیدند و ازین معنی حضرت اعلی بسیار مشعوف گردیدند •

ملا شاه بدخشی از بدخشان بلاهور آمده از خدمت میان میر سعادت اندوز معروف گردیده بدستور پیر بزرگوار در آمد و رفت بر روی مردم روزگار بسته بودند - و ایام سرما درلاهور و فصل گرما در کشمیر بسر میبردند - آخر بحکم پیر از منزویان مقربی کشمیر گشته مشهور گردیدند •

دیگر خواجه خاوند (108) محمود بنبیرهٔ خواجه علاء الدین عطار که از زمرهٔ دانایان اسرار الهی محسوب میتوان نمود در اوان سلطنت عرش آشیانی از توران بکابل و از انجا بهندوستان بهشت نشان آمده شرف ملازمت پادشاه دریافته بکشمیر رفته اقامت ورزیده آنجا خانقاه عالی بنا نموده از طرف پادشاه چند موضع در وجه مدد معاش یافته همان جا مرحلهٔ عمر طی نمودند •

---

(108) در پادشاهنامه خواجه خاوند نوشته •

شیخ ناصر که اصل اسمش ناصر محمد است پدر ایشان مسمی بشیخ ناصر ساخت - از اصحاب وجد و حال و ارباب دانش و کمال بوده درگجرات اقامت داشتند - درسیاحت مدت سیر نموده در ایام پادشاهزادگی چند گاه در رکاب بسر برده اند - دران روز ها هم در صیف و شتا جبه و جامهٔ پنبه دار با نیمه آستین پشمین که آن نیز خالي از پنبه نبود مي پوشیدند - و مدام اسلحه پوش مي بودند - بعده که مدروي گردیدند باوجود امداد یومیه و اسپ و فیل که از پادشاه بایشان میرسید همه را صرف فقرا و محتاجان نموده خود بصحرا رفته کاه و هیمه آورده فروخته وجه قوت خود مینمودند - و گاه بود که بخوردن نیم کاه و برگ اشجار قناعت مي نمودند - امور عجیبه و غریبه بسیار ازان برگزیده اطوار مشاهده مي شد مثل ساختن ماهي از چوب و در آب بشنا آوردن و مروارید از قطرهٔ آب ساختن و اشرفي و روپیه از سفال بجلوه نمود دادن اغلب که در جفر و تکسیر و تسخیر و علم ریاضي صحیفهٔ ولایت دست تام داشت - روزی در مجلس جشن که ارباب طرب در نغمه سرائي بودند بوجد در آمده دران حالت آب براي خوردن طلبیده دمي خورده بدیگران دادند هرکه ازان تبرکا یک دو قرت خورد عسل وآب بتاب گلاب آمیز بذائقهٔ او معلوم گردید - از غرائب دیگر آنکه راجه بکرماجیت باوجود بیگانه بودن از آئین دین بعرض رساند که من روزي شیخ را در ایام جواني که اصلا موي سفید در ریش نبود عادل مشغول نماز دیدم که موي سیاه ریش ایشان بسفیدي مبدل شده و سر از تن جدا گشته ایستاده نماز ادامي نمودند - درین ضمن دارا شکوه وقاضي محمد اسلم بعرض رساندند

که بحضور ما کوزهٔ سفال را به پر و بال در آورده پرواز نموده از نظر غائب شدند - ازین مقوله حکایت درشاه جهان نامه بسیار درج نموده که از کوتاهي قلم بتحریر آن نمي پردازد *

دیگر ملا میر از جملهٔ صاحب کمالات هروي خراساني ست که در عنفوان جواني از وطن بهندوستان آمده بار احرام کعبة الله بسته از زیارت حرمین سعادت اندوز گشته بعد از مراجعت بخدمت ملا عبد السلام لاهوري رسیده کسب علم عقلي و نقلي نموده بر کتب حدیث عبور بسیار نمودند و از مشاهیر مشایخ گردیدند - و چند گاه در خدمت پادشاه و پادشاه زاده بطریق ملازمان و مصاحبان خلوت بسر برده بسفر عاقبت بخیر آن جهان شتافتند *

دیگر شیخ عبد الحق دهلوی که در کمالات صوري و معنوي و تحصیل علوم عقلي و نقلي خصوص تفسیر و حدیث در تمام هندوستان ثاني نداشت صد کتاب از تالیف او در اکثر علوم نوشته شده از انجمله شرح مشکوة در حدیث اعتبار و اشتهار تمام دارد - و از حفظ کلام الله و طواف بیت الله نیز سعادت جاوداني حاصل نموده بود - و در مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره در عهد اکبر پادشاه مدت براي تحقیق احادیث و صحت آن بسر برده - آخر بعد از صد سال از مرحلهٔ عمر طی نموده بروضهٔ رضوان شتافت *

شیخ نور الحق خلف ارشد او مولف تاریخ زبده نیز از فضلاي نیک سیر آن عهد بود مزار هردو در دار الخلافت دهلي است و اغاز ظهور هردو بزرگ از عهد محمد اکبر بادشاه بود چنانچه بذکر در آمده *

ذکر جشن سال یازدهم از جلوس مطابق سنه هزار و چهل و هشت هجری

جشن شروع سال یازدهم از جلوس بهزاران زیب و زینت بدستور هرسال رونق افزای زمین و زمان گردید هریکی درخور قسمت و پایه بفیض رسید - و معروض گردید که مرشدقلی خان فوجدار متهرا که بریکی از مرزبانان سرکش تاخته بود از رسیدن گولی تفنگ قضا جان بجان‌آفرین سپرد بجای او الهوردی خان مقرر گردید - چون جمعی از مفسده پیشگان بد مآل در پرگنهٔ جدوار علم طغیان بر افراشته بودند اصالت خان را مع شیخ فرید ولد قطب الدین خان بخشی احدیان برای تنبیه او مقرر فرمودند - و بعد رسیدن فوج و محاصره نمودن حصار و ملجای آن تبه کاران که جمع کثیر از هرطرف مع پسر جانسپار خان کشته گردیدند محصوران مغلوب و دستگیر گشتند *

آمدن علی مردان خان بهند

از فتوحات عمدهٔ عیدی این سال گرویدن و آمدن علی مردان خان وتسخیر قلعهٔ قندهار است - مجملی از تفصیل آن بربان قلم میدهد - که قلعهٔ قندهار از سنه چهل جلوس محمد اکبر بادشاه بعد از التجا آوردن میرزا مظفر صفوی بتصرف خاندان امیر تیمور درآمده بود و در ایام سلطنت جنت مکانی شاه عباس که کمال رابطهٔ محبت و وداد بااین دودمان داشت زینل بیگ را برفاقت خان عالم که از هندوستان بسفارت رفته رسالت را بآئین شایسته سرانجام داده هردو بادشاه را از خود راضی و شاکر ساخته مراجعت کرده بود ایلچی نموده نزد جنت مکانی

روانه ساخت - و در نامه و پیام رسانی برای درخواست قندهار بطریق تواضع در عالم دوستی و وداد تکلیف بمیان آورد - بعده که جنت مکانی درین باب با وزیر و دیگر امرای با تدبیر مصلحت بمیان آوردند جمعی صلاح دولت دران دیدند که هرگاه صحبت دیرینه در دادن قلعهٔ که مخارج آن مداخل را احاطه می نماید قائم می ماند چه مضایقه و بعضی برخلاف آن راهنمونی نمودند - بعده که درین ماده بحضرت اعلی که در دکهن تشریف داشتند نوشته مصلحت خواستند در جواب نوشتند که هرچند در تواضع نمودن این حصار جز زیادتی التیام موروثی شاه مدعای دیگر مرکوز خاطر نیست اما ظاهر بینان دور و نزدیک این معنی را حمل بر عجز و فروتنی خواهند نمود - جنت مکانی این مصلحت را پسند نموده جواب عذر پذیر با ایلچی دادند - چون دانستند که شاه عباس از رسیدن جواب یاس رگ غیرت بحرکت آورده فوجها برای تسخیر قلعهٔ قندهار تعین خواهد نمود از راه عاقبت بینی بخان جهان لودی صوبه دار ملتان نوشتند که خود را بطریق کومک بپای قلعهٔ قندهار برساند - خان جهان از راه فرط ادعای فرزندی در رفتن خود بقندهار تکاهل ورزیدهٔ قلعه‌داری آنجا را بنام عبدالعزیز خان که از وابستهای عزیز او بود درخواست نموده مقرر کرد که بر وقت ضرور خود را بکومک رساند و زینل بیگ ایلچی حقیقت را بشاه نوشته ترغیب در قصد تسخیر قندهار نمود و شاه خود را بقندهار رساند - عبد العزیز خان بعد از محصور بودن یک و نیم ماه که خان جهان بکومک نرسیده و دران ایام چنانچه بنگارش درآمدهٔ بسبب نور جهان بیگم مادهٔ نزاع میان جهان گیر و حضرت

اعلی که دفعهٔ ثانی بدکن رفته بودند رویداد بمیان آمد قلعه را ـ شاه عباس داده برآمده ملازمت نموده مرخص گردید - و شاه درسنه هفده جلوس جنت مکانی مطابق سال هزار و سی و دوهجری گنجعلی خان را بحراست قلعهٔ قندهار مقرر نموده باصفاهان مراجعت نمود بعد ودیعت حیات گنجعلی خان علیمردان خان خلف او قلعه‌دار و ناظم آن ولایت گردیده - بعده که حضرت اعلی سریر آرای هندوستان شدند خارخار تسخیر قندهار در دل آن پادشاه‌دین وقار خطور مینمود - و بسبب پیش آمدن مهم بندیله و خان جهان لودی و مکرر تشریف بردن بدکن کمر عزیمت بدان صوب نتوانستند بست - بعد مراجعت از دکن دفعهٔ ثانی بسعید خان صوبه دار کابل حکم صادر شد که چون ارادهٔ روانه نمودن یکی از پادشاه زادها برای تسخیر قلعهٔ قندهار مرکوز خاطر است بایدکه یکی از بندهای پادشاهی را که کار آزموده سخن فهم باشد بدست آویز ضروریی آن ضلع سمت قندهار روانه نماید که خفیه خود را نزد علی مردان خان رسانده تا مقدور او را برجوع آوردن بپایهٔ درگاه امیدهای ترقی مرتبه و جاه رهبری و استمالت نماید - سعید خان ذوالقدر خان را بدین کار مامور نموده بقندهار روانه ساخت - و موصی الیه خود را بعلی‌مردان‌خان رسانده بچندین وجه فهمالیده از بیم بیشمار و وعده ووعید بسیار استمالت بمیان آورد - علیمردان‌خان بعد تقدیم ضیافت بجواب رعایت پاس نمک وحق بندگی موروثی آن طرف را زبانی عذر خواسته ذوالقدر خان را مرخص نموده جواب نامه را موقوف برفرستادن همراه یکی از معتمدان خود نمود - و علی بیگ نام را با نامه و سوغات نزد ظفر

خان عرف ابو الحسن که سابق بنیابت پدر صوبه دار کابل بود و با
علیمردان خان را بطهٔ و داد و رسل و رسائل محبت آمیز درمیان
داشت فرستاده باز در خط ازین مقوله هیچ درج ننموده ربانی نظر
برطریقهٔ صوفیان عقیدت نشان ایران باظهار آنکه بار چنان پیغام بمیان
نیاید* نمود بعده که حضرت اعلی اران جواب آشفته خاطر گشته در
اواخرسنه ده جلوس حکم برآوردن پیشخانه بقصد تسخیر قندهار نمودند
و تعیین افواج بمیان آمد - علی‌مردان خان برین معنی اطلاع یافته
باستحکام برج و باره پرداخته قلعهٔ خورد دیگر بر فراز کوه آن قلعه
احداث نمود و حقیقت را بشاه صفی نوشته طلب کومک بمیان
آورد - شاه صفی که اصل صفا کی در سرشت او بود وبعضی امیران ظلم
پیشهٔ بدخواه که در ظاهر خود را خیرخواه مگیرفتند و با علیمردان
خان انحراف مزاج داشتند مزاج شاه را از چند امر از راه حسد که
خانه برانداز چندین هزار خانهٔ ددر کهن است برگردانده در تحریز
قطع شجر حیات آنها بودند از رسیدن عریضهٔ علیمردان خان چنان
خاطرنشان نمودند که درعالم شرب مدام بر آشفته‌تر از سابق گشته علیمردان
خان را مطعون بر جدن و گرمی بازار باظهار مرید اعتدار خود نموده
در دل ارادهٔ قتل او مصمم نمود - و اغلب که خبر آمد و رفت پیغام
هندوستان نیز بگوش او رسیده باشد - اول حکم طلب محمد علی
پسر علیمردان خان نمود علیمردان خان بمجرد ورود حکم پسر را مع تحف
و پیشکش لائق روانهٔ اصفهان ساخت - معهذا سوی ظن شاه بحسن ظن
مبدل نگردید و بسیاوش نام امیری که سابق در مشهد مقدس فرستاده
بود در ظاهر نوشت که خود را مع سر انجام و سپاه خراسان بکومک

قندهار رساند وخفیه پیغام نمودکه بعد رسیدن بعلي مردان خان پیام نماید که بعضي مذکورات زباني ارشاد رفته و خود را بقلعه رسانده او را مقید ساخته مع مال و عیال روانهٔ حضور سازد یا سر او را بریده بصفاهان ارسال دارد - بعده که سیاوش از مشهد روانهٔ قندهار شده موافق ارشاد شاه بعلي مردان خان از رسیدن خود بطریق کومک و رساندن پیغام زباني نوشت علیمردان خان از شنیدن اخبار وحشت امرا متوهم گشته بدنامی رجوع آوردن بحضرت اعلي بر خود گوارا ساخت - بسیاوش نوشت که آمدن تو بقندهار بوجوه موافق مصلحت نیست و مکرر نوشته و پیام بمیان آمد تا آنکه طشت این گفتگو از بام افتاد و جواب درشت و صاف بسیاوش نوشت - و سیاوش حقیقت را بشاه معروض داشت - و علیمردان خان بسعید خان صوبه‌دار کابل و عوض خان قاقشال که در غزنین بود و ملیح خان حاکم ملتان نوشتجات مشتمل بر اظهار رجوع و عقیدت خود و طلب کومک فرستاده بخدمت پادشاه نیز عرضه داشت نموده همراه خط سعید خان ارسال داشت - و صوبه‌داران و فوجداران بعد رسیدن نوشتجات علیمردان خان بحسب بحضور روانه ساخته انتظار جواب نکشیده هریکي برای اظهار مجرائي خود مع جمعیت روانهٔ قندهار شدند - عوض خان که از غزنین بسمت مرسا جوار قبل از همه امیران رسیده بود علیمردان خان باعزاز بقلعه در آورده اواخر شوال سنه هزار و چهل و هشت سکه و خطبه بنام نامي شاه جهان نموده ده اشرفي و ده روپیهٔ مسکوک اسم صاحب قران ثاني مع عرضه داشت و کلید طلا همراه احمد بیگ ملازم خود روانهٔ بارگاه

ساخت - و قاضي آنجا را كه با سياوش همداستان گشته بود بقتل رساند - چون عرضه داشت اول عليمردان خان همراه عريضه و ملازم سعيد خان بحضور رسيد درجواب بنام همه صوبه‌داران و حكام حكم رود خود را رساندن صادر شد - و لك روپيه مع خلعت و خنجر و شمشير و جيغهٔ مرصع و غيره عنايات براي عليمردان خان و چهار لك روپيه بطريق مساعدت براي خرچ ضروري بسعيد خان و همرهان او عنايت نموده قلعه داري بنام قليچ‌خان ناظم ملتان كه از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار سر افرازي يافت مقرر فرموده فرامين صادر نمودند - و سعيد خان را مختار ساختند كه آنچه داند بهمراهان عليمردان خان از طرف سركار رعايت نمايد و از راه احتياط پادشاهزاده محمد شجاع را بابيست هزار سوار طرف كابل مرخص نموده ده لك روپيه نقد و ديگر انعامات عطا فرمودند - و حكم نمودند كه تا كابل رفته چشم بر راه اخبار طرف ايران باشد - اگر خبر روانه شدن شاه صفي بقندهار برسد خود را بقندهار بطريق يلغار برساند - و در صورتيكه شاه ايران امراي خود را تعين نمايد آن فرزند هم خان‌دوران را با فوج شايسته روانه سازد - و نوزير خان ناظم پنجاب حكم رفت كه با رسد غله و ذخيرهٔ مايحتاج و توپخانه خود را نزد پادشاه زاده رساند - بعده سعيد خان مع فرمان و عنايات پادشاهي بقندهار رسيد - عليمردان خان بداب هندوستان از قلعه برآمده از گرفتن فرمان و ديگر عنايات مفتخر گردند - دريں ضمن خبر رسيد كه سياوش با چهار پنج امراي ايران و هشت و نه هزار سوار ده دوازده فرسخي قندهار رسيده - سعيد خان از شنيدن اين خبر با فوج خود

و دیگر امرا و راجهاي کومکي و فوج علیمردان خان باستقبال فوج قزلباش شتافت - و بعد زد و خورد و زخمي و کشته شدن جمعي از هر دو طرف شکست بر قزلباش افتاد - و سیاوش توشك خانه و خیمهٔ خود را آتش زده باقي همه را گذاشته راه فرار اختیار نمود - سعید خان علیمردان خان را همراه خانه زاد خان پسر خود روانهٔ درگاه معلي ساخت و خود همراه قلیچ خان و دیگر بندهاي پادشاهي براي تسخیر قلعجات بست و غیره توابع قندهار توقف ورزیده قلعه را حوالهٔ قلیچ خان بموجب حکم نمود - اگرچه خبر رسیدن دیگر افواج قزلباش که شاه صفي بعد از شنیدن خبر هزیمت سیاوش تعین نموده انتشار یافت و سعید خان به پادشاه زاده محمد شجاع نوشته کومك درخواست نمود اما آخر ظاهر شد که سواي فوجي که سیاوش وقت فرار براي کومک قلعه داران دیگر اطراف قندهار تعین نموده بود شهرت مذکور اصل نداشت - و علیمردان خان بعد رسیدن بکابل که پادشاه زاده محمد شجاع خان دوران خان را مع دیگر امرا باستقبال فرستاده بکمال اعزاز و استقلال طلبید براهنمونی خانه زاد خان موافق اداب هندوستان پادشاهزاده را ملازمت نمود - خلعت چهار قب مع مرصع آلات و اسپان مع ساز طلا و مینا و دو فیل باساز نقره مطابق ارشاد حضور عنایت نمودند - و سعید خان و قلیچ خان براي تسخیر قلعهٔ بست و زمین داور و گرشک و غیره افواج تعین نمودند - و بحسن تردد راجه جگت سنگه و منصوبان قلیچ خان و ملازمان عمدهٔ سعید خان که یک دو قلعه در یورش سر سواري و بعضي در محاصرهٔ سه چهار ماه که جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمي

شدند خصوص در یورش قلعهٔ بست که محراب خان قلعه‌دار علام شاه ایران تردد نمایان نموده قریب صد نفر را کشته و سه صد کس را زخمي ساخته مفتوح نمودند - و دو قلعه دار جنگ نا نموده راه فرار اختیار نمودند - اگر بتفصیل تردد ایام محاصره وکارزاري که از بهادران هر دو طرف بمیان آمده پردازد منافی ادعاي اختصار نویسي است - حاصل‌کلام در مدت چهار ماه همه‌قلعجات بتصرف بندهاي پادشاهي درآمد - و محراب خان قلعه‌دار بست که بعد تردد و زخم بر داشتن امان خواسته قلعه را سپرده با قلیچ خان ملاقات نمود - هر چند که او را از وعدهای رعایت منصب عمده و دیگر عنایات استمالت نمودند قبول ننمود لهذا اورا خلعت داده ازهمراهان او دواق گرفته دیگر اشیا بآنها واگذاشته مرخص ساختند *

الحال ذکر باقي احوال علیمردان خان بر آینده موقوف گذاشته بتحریر دیگر رویداد عنان خامه را معطوف میدارد *

حقیقت ملک آشام و وضع بد وضعان بد نهاد و وحشي نژادان آن ملک از طرف خوراک و پوشاک و مداخل و طریقهٔ زیست آن سر زمین که انشاء الله تعالي در ذکر سلطنت عالم گیر پادشاه غازي بشرح و بسط بتحریر خواهد درآمد در عهد حضرت اعلی اگرچه صوبه داران و فوجداران بنگاله خصوص از اسلام خان در فرستادن افواج بحر امواج همراه میرزین العابدین برادر خود واله یار خان و عبد الوهاب خان و میر هاشم همدانی و دیگر امراي مبارز پیشهٔ کار طلب و رسانیدن خرابي تاخت وتاراج و اسیر و قتیل ساختن مفسدان آن ولایت وتسخیر قلعجات کوتاهي واقع نشد

اما از آنکه دران ملک پنج ماه بارش بشدت تمام میباشد و در اواخر برشکال باشکال تمام گردد پیادهای آن ضلع که چون وحوش آن سرزمین در آب و خشکی گردد نمودن مساوی میدانند میسر نمی آید تا بسواران و پیادهای عدم واقف چه رسد - وسحر و جادو و اثر سمیات آب و هوا و غذای آن ولایت باعث هلاک مسافران تازه رسیدهٔ آن دیار میگردد خصوص اواخر برسات که درهمه سر زمین کوهها از شست و شوی یافتن اشجار زهر دار و هوای مسموم موجب آمت جان مسافرین و مترددین میگردد اگرهمه عبور از دلی دو روزه راه باشد مدشود - باوجود مفتوح ساختن و بتسخیر در آوردن قلاع و بلاد آن حدود فوج اسلام خان استقامت نتوانست ورزید - القصه آنچه تردداب نمایان از سرداران و افواج پادشاهی دران دیار چون جوار بظهور آمد اگر بتفصیل شرح آن پردازد بطول کلام ملالت انجام منجر میگردد - کوتاهی سخن بعد تنبیه یافتن و بگوشمال رسیدن کوچ بهار و بهیم نراین و دیگر مرزبانان آن مرز و بوم شوم که چندین هزار سوار و پیادهٔ پادشاهی و آدم بی شمار آن وحشی نژادان که زیاده از یاجوج و ماجوج دران سرزمین منتشرند کشته و شهید شدند و اسلام خان مع همراهان مورد عنایات گردید - آخرکار درآنجا استقامت نتوانست ورزید - و طلبیدن اسلام خان برای وزارت چنانچه بتحریر خواهد آمد علاوه برهم خوردن بندوبست آن دیار گردید - فرمان عنایت عنوان مشتمل بر عطای منصب پنجهزاری پنجهزار سوار مع لوازم نقاره و دیگر مراتب بنام علیمردان خان عنایت فرمودند - چون یادگار بیگ ایلچی ایران که شاه صفی قبل از برهم خوردن رابطهٔ وداد روانه

ساخته بود حوالي دارالخلافت رسيد ميرخان مير ترك را باستقبال فرستاده طلبيدند بعد ملازمت نامهٔ شاه مشتمل بر فتح قلعهٔ ايروان با دوازده سوار و سه چهار تفنگ كلان كه وقت يورش باقي همه لشكر از بارش گولهٔ اجل جان و حوصلهٔ اقامت را الوداع گفته بودند - و خود شاه باوجود آن همه تفرقهٔ سپاه يورش نموده مفتوح ساخت نوشته بود با تحف و هداياي شاه ايران گذرانيد - سه دفعه مجموع دو هزار روپيه نقد مع خنجر مرصع و ديگر عنايات مرحمت نمودند - خبر فوت راجه گجسنگه كه از راجهاي عمدهٔ هندوستان بود و قرابت نسبي با پادشاه داشت بعرض رسيد - پسر او جسونت را خلعت ماتمي مرحمت نموده از اصل و اضافه چهار هزاري چهار هزار سوار ساختند - خبر تولد فرزند در خانهٔ دارا شكوه معروض گرديد مسمى به سپهر شكوه فرمودند - خبر فتح ملك بگلانه كه پادشاهزاده محمد اورنگ زيب براي تسخير آن مامور شده بود از واقعهٔ دكن بعرض رسيد - و اين بگلانه چنانچه بتحرير آمده ملكيست مختصر مشتمل بر سي و دو پرگنه و نه قلعه كه از انجمله دو قلعه سالير و ملهير از قلعهاي مشهور سر بفلك كشيدهٔ آن سرزمين است - و از مدت هزار و چهار صد سال در تصرف جد و آباي بهرجي مرزبان آن ولايت بود و مبلغ پانزده لك روپيه محصول داشت و در زمان سابق صاحب سكه بوده اند و در لطافت و اعتدال آب و هوا و فراواني انهار و افزوني اشجار ثمردار خصوص انبه و وفور انگور و طراوت سدره و اقسام گلها و هوا كه بكشمير باج نميدهد اگرچه آنچه از وزن خوشهٔ انگور و انجير و ترنج آنجا از زبان مردم ثقه شنيده زبان خامه را بتحرير آن آشنا ساختن

محصول باعراق میگردد اما مسود اوراق که دو سال درآنجا بود خوشهٔ انگور مجري هشت اثار و توم نیز همین وزن و انبه یک نیم اثار بوزن در آورده و برنج کمود اینجا در تمام صوبجات دکن بتخمکي شهرت دارد و انبهٔ آنجا در وفور و کلاني و امتداد کشیدن فصل زبان زد خاص و عام دکن است ه

حاصل کلام پادشاهزاده بعد رسیدن دکن بنجهزار سوار و پیادهٔ بیشمار مع مصالح قلعه گیری بسرداري محمد طاهر که بخطاب وزیر خان و صوبه داري برهانپور سرافرازي یافت و مالوجي تعین نمود - درهمان روزها چون سید عبدالوهاب خاندیسي که از شجاعان مشهور و رستم آن عهد گفته میشد در برهان پور با خان‌دوران بر سر ملاقات که دست بر سر نگذاشته سلام علیک گفته در حورد برهم‌خوردگي تمام بمیان آمد وگفتگو بطول کسید و نقاره زبان از مجلس خان‌دوران سوار شده راه حضور گرفته خود را جریده بطریق یلغار بدار السلطنت رساند - ازانکه حقیقت او از روي واقعهٔ برهان‌پور و نوشتهٔ خان‌دوران معروض گردیده بود و پادشاه رعایت خاطر خان‌دوران نسبت سرداري و طرف داري سید عبدالوهاب از راه خانه زاد پروري و قدرداني منظور داشته وقت ملازمت ابتداء میفرمودند که چرا با خان‌دوران بدسلوکي نموده بي رخصت سردار آمدهٔ باز از راه لطف مامور نمودند که در تلافي آن خود را باستعجال به بکلانه رسانده باتفاق فوج پادشاه زاده در تسخیر قلعهٔ ملهیر کوشد و خلعت داده مرخص ساختند - و مدرمورچالي آن‌مهم از تغیر محمد طاهر از حضور بنام او مقرر گردید - و سید عبد الوهاب بر سرکار رسیده

بر خلاف دستور به پیش بردن مورچال و دوانیدن نقب و آنچه لازم
ملزوم قلعه گیری است اصلا نپرداخته مطعون زبانها گردید - بعده که
ایام محاصره بسه ماه کشید شدی سید عبدالوهاب با چهار پنج سید
کوه نورد جانباز و یک نشان بردار و نفیری نواز و یک سقا از لشکر
بی اطلاع دیگر سرداران بر آمده با کمند همت براههای دشوارگذار
در شبهای تار سه روز و سه شب دران غارها بسر برده روز چهارم
ناگهان بر فراز کوه با نشان اثر فتح نمایان گشته از صدای نفیر غلغلهٔ
وحشت افزا و زلزلهٔ هوش ربا در گوش و دل محصوران انداخت و
بهادران قلعه‌کشا ازمشاهدهٔ آن دلیرانه قدم بالای کوه گذاشته فوج‌فوج
پیهم بسید عبدالوهاب پیوسته خود را بدروازهٔ قلعه رسانیدند -
ازانکه حاکم‌نشین آن قلعه در کمر کوه که قریب دو کروه مسافت رفعت
دارد که باصطلاح هند باری گویند واقع شده و اصل قلعه بر فراز آن
بلندی نیم کروه است - بهرجی زاده آنجا حوصله باخته با متابعان
و همراهان خود را بالای قلعهٔ دویم رسانید و باندک تردد جانبازان
حصار باری را بتسخیر در آورده شروع بنواختن شادیانهٔ فتح نمودند -
بعد از محاصرهٔ سه روز دیگر مربان مع دیگر محصوران تنگ آمده
والدهٔ خود را برای التماس امان و درخواست پرگنهٔ سلطان پور
بطریق وطن و خرج وجه معاش نزد سرداران فرستاد - بعد عرض
پادشاه زادهٔ محمد اورنگ زیب بنظر براینکه پرگنهٔ سلطان پور دران ایام
بسبب ویرانی رعایا از گرانی سال قحط بسیار کم حاصل شده بود
التماس او بدرجهٔ قبول در آمد - و قلعه در اواخر شوال سال مذکور
مفتوح گردید - و در اندک فرصت سالهیر و غیره هشت قلعه بتسخیر

درآمد و محمد طاهر را قلعه‌دار ملهیر ساختند - مگر قلعه‌دار بساول که تعلق به رودما نام بدي عم بهرجي داشت چند گاه دیگر حرکت مذبوح نموده دستگیر گردید و چون پرگنات بگلانه بسبب آفت قحط و امواج کشي و مردم کشي علی الاتصال چند سال پایمال آفات گردیده بود جمع چهار لک روپیه مقرر کرده فرمودند آنرا ملک مي نوشته باشند - و چندگاه پرگنهٔ سلطان پور در انعام بهرجي مقرر بود بعده که او فوت شد بیرم نام پسر او را بشرف اسلام در آورده عوض پرگنهٔ سلطان پور پرگنه پونار در انعام او مرحمت نموده بخطاب دولتمند خان و منصب هزار و پانصدي سرفرازی بخشیدند - بعد عرض عبد الوهاب را مورد عنایات ساختند و خواستند که بخطاب دلاور خان بلند آوازه سازند قبول ننمود - گویند سید عبد الوهاب از سادات رسول دار که بزرگان او چند گاه در مشهد مقدس جاروب کشي مزار حضرت امام رضا علیه السلام نموده بعده درصوبهٔ خاندیس بحسب قسمت و آب خورد آمده پرگنهٔ بیاول و راوبیر را وطن اختیار نمودند - بعد ازانکه سید عبد الوهاب بقصد جهاد با کافران بد نهاد کوه متصل پرگنات مذکور در حرکهٔ نوکران پادشاهي در آمد ترددهاي نمایان که ازو بظهور آمده از رستم زمان محمود منقول نمود - کارنامها که ازو بروایت ثقه از پیران کهن سال راست گفتار مسموع گشته اگر بر نگارد محمول بر اغراق است اما کلمهٔ چند از احوال او نگاشته مي آید - در ایامیکه فوجداري محال بیاول و راوبیر باو مقرر بود و با بهیلان و سرکشان کوه‌نشین محاربه و فوج کشي میان مي آمد آن شیر مرد کوه نورد خیمه زیر دامن کوه بقصد

مقابلهٔ آن کفار مي زد و قبل ازانکه در کوه داخل شود وقت شب یکه و تنها سیاه‌پوش شده پا بدامن کوه میگذاشت و خود را بلباس جاسوسان تا مکاني که آن مفسد کوه نشین با همخوابهٔ خود در خواب غفلت بود رسانده بصداي بسیار مهیب بدستور همان بهیلان او را خبردار و بیدار مي ساخت و او سراسیمه وار ازخواب جسته ازخانه بدرون آمده در پی تحقیق حریف خود مي شد سید عبد الوهاب داو بزبان ملائم بکلام در آمده چون ملقب بسید عبد الوهاب بهائي در آن ضلع زبان زد بود میگفت بخود ترس را راه مده عبد الوهاب بهائي بدیدن تو آمده ما و ترا باهم سروکار محاربه است مردم ما و تو چرا بمعرض تلف در آیند و شمشیر خود دران مکالمه از غلاف بر آورده رو ازو گردانیده بدست او مي داد و میگفت به این کار کجاست و آن سرگروه مفسدان سوای آنکه خود را در پاي آن سید انداخته بعجز و فروتني پیش آید جواب دیگر نتوانست نمود سواي آنکه اطاعت قبول نماید - گویند کاما نام مرزبان گدهي کاما سلهورکه از خجسته بنیاد دو منزل سر راه است ونزدیک هزار سال بناي گلي آن گذاشته شده و هیچ حصار پخته باستحکام او نمي رسد - ازابتداي عهد حضرت اعلي قطاع الطریقي مي نمود چنان ازجملهٔ سرکشان مشهور بود که از تمرد او راه فردا پورجاري نبود و چندین امراي بیش منصب براي استیصال او تعین شده کاری نساختند - بعدازان سید عبدالوهاب تنبیه آن بدسگال بعهدهٔ خود گرفته مدتي محاصره نمود چون دیدکه بدون تدبیر خدعه آمیز برو دست نمي توان یافت بتقاضای مصلحت ترک محاصره نموده بتفاوت مسافت چندکروه

چهار دیواری کشیده خود را معلوف و محصور ان کافر ساخته یک شب بشهرت شکار دور دست برفاقت همراهان شیرشکار رفته مفقود الاثر گردید کاماي مفسد اطلاع یافته خود را با جمعي بقصد تسخیر و تاراج باقي محصوران آن حصار بواحداث رساند هنوز کاری بساخته بودندکه خبر رسیدن آن قلعه‌کشاي رزم خو که خود را با مبارزان جنگ جو بگذهي کاما رسانده بکمند جراب بالا بر آمده مفتوح ساخت رسید *

بیست و چهارم صفر المظفر رایت ظفر آیت طرف لاهور برافراشتند - سیف خان را برای حراست اکبر اباد مقرر کردند - اوائل ربیع الاول متصل دهلي شرف نزول فرمودند یک هفته مقام نموده کوچ فرمودند *

ذکر سوانح سال دوازدهم از جلوس مطابق سنه هزار و چهل و هشت هجري

غرهٔ جمادی الاخری مابین راه جشن سال دوازدهم جلوس موافق سرانجام سفر ترتیب یافت - پانزدهم جمادي الاخری داخل قلعهٔ لاهور شدند - صفدرخان که بحجابت ایران بآئین شایسته نموده بود چنانچه شاه صفي ندیدن او بجانه اش آمده و صفدر خان لک روپیه پیشکش گذرانده و نه هزار تومان و هشتاد اسپ با ساز طلا و فیروزه تا روز رخصت باو رعایت نموده از ایران مراجعت نموده شرف ملازمت دریافت - و پانصد اسپ عربي و عراقي مع دیگر تحف ایران فرستادهٔ شاه که قیمت جمله پنج لک روپیه می‌شد پیشکش گذراند - ازانجمله چند اسپ باو بخشیدند - و خبر

نزدیک رسیدن علیمردان خان بعرض رسید معتمد خان و تربیت خان میربخشي و تن بخشي را حکم فرمودند که تا دروازهٔ دولتخانه رفته بحضور آوردند - هزار مهر نذار گذراند و بعطاي خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و جیغه و دو فیل و دو اسپ مع سار طلا و مینا و نقره با چهارقب طلاکه قیمت جمله لک روپیه مي شد و اضافهٔ هزاري هزار سوار معزز ساختند - و حویلي از سرکار براي ماندن مرحمت نمودند - و ده نفر معتمد علیمردان خان را بیست هزار روپیه نقد و خلعت و اسپ و منصب در خور حالت هریک عطا فرمودند - یادگار بیگ که از ایران آمده رخصت شده در لاهور توقف ورزیده بود ملازمت نمود از سر نو بیست هزار روپیه داده مرخص ساختند - و تحف جمله دولک و پنجاه هزار روپیه براي شاه صفي حوالهٔ یادگار بیگ نمودند - علیمردان خان را صوبهٔ کشمیر بطریق انطاع و صوبه داري مرحمت نمودند و بعطاي خلعت و مرصع آلات و پنجاه هزار روپیه را اقمشهٔ زربافت و غیره کار احمد آباد وکشمیر و بنگاله مع پانداں پر از پان و سلفدان طلا عنایت کرده فرمودند که پان از نعمتهای مفید هندوستان است بخوردن آن عادت نمایند - و روز دیگر پنج لک روپیه نقد و ده تعور پارچهٔ نفیس سفید مرحمت نمودند - و علي بیگ سلطان را که قرابت قریبه با علیمردان خان داشت به نیابت کشمیر مقرر کرده خلعت و چهار هزار روپیه عطا نموده مرخص ساختند - افضل خان که از وزرای کاردان بود بعد از طي هفتاد سال از مرحلهٔ عمر ازین محنت آباد با پایدار روضهٔ دارالقرار انتقال نمود و باعث ملال خاطر پادشاه گردید - و فرمان

طلب بنام اسلام خان صوبه‌دار بنگاله براي وزارت صادر نمودند - وحکم شد که تا رسیدن اسلام خان دیانت راي که پیشکاري دفتر خالصه و تن داو مفوض بود کار وزارت جاري سازد - و جعفر خان سیاهه تنخواه ارباب طلب و مناصب از نظر گذراند که دستخط و مهر نماید محمد مراد بخش را که پانصد روپیه روزانه داشت بمنصب ده هزاري ده هزار سوار مع مراتب دیگر سرافرازي دادند - پادشاه زاده محمد شجاع از کابل آمده مع زاجه حکمت سنگه ملازمت نمود - و پادشاه بمنزل خان‌دوران تشریف بردند - و یکلک روپیه را جواهر و دیگر جنس پیشکش گذراند - بعرض رسید که بعد استیصال جهجار مع اولاد چنپت بندیله پر تهیراج نام کودک را که از فرزندان گم‌نام معقود الاثران بدنام بود قائم مقام او ساخته دست تعدي بمال مسافران و رعایاي پرگنات دراز نموده - و بابي خان موجدار آن سرزمین باوجود تردد نمایان که در تنبیه و گوشمال اونکار برده از عهده او نتوانست برآمد - حکم شد که عبدالله خان صوبه دار پتنه براي استیصال آن مادهٔ فساد خود را برساند - و تیول عبدالله خان را در سرکار اسلام آباد مقرر نموده صوبهٔ پتنه را بشایسته خان مرحمت فرمودند - چون صبیهٔ میرزا رستم قندهاري صفوي که در عقد پادشاه زاده محمد شجاع بود برحمت حق پیوست بسبب صبیهٔ اعظم خان بمحمد شجاع مقرر کرده بحضور خود نکاح خوانده پادشاه زاده را بطریق استعجال روانه بنگاله فرمودند - و از عقب صبیه را با پسران اعظم‌خان روانهٔ بنگاله ساختند که آنجا رفته لوازم جشن بعمل آرند - پادشاه‌زاده محمد شجاع را وقت رخصت اضافهٔ سه هزاري که از اصل و اضافهٔ پانزده هزاري

نه هزار سوار باشد مع دو لک روپیه خرچ ساچق مرحمت نمودند - و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را بدرهمه منصب محمد شجاع فرمودند - چون خبر حرکت شاه ایران بقصد تسخیر قندهار از اصفهان بعرض رسید حکم برآوردن پیشخانه طرف کابل نمودند - و دارا شکوه را باسپاه دریا موج و فیلان کوه شکوه و توپخانهٔ جهان آشوب بیشتر روانه ساخته فرمودند که از نیلاب گذشته تا رسیدن خبر تحقیق شاه صفي توقف نماید - وقت رخصت ده لک روپیه و دوبست اسپ و یک لک روپیه را مرصع آلات و دیگر سرانجام انعام نمودند - و خان دوران بهادر نصرت جنگ و فدائي خان و ذوالفقار خان و راجه راي سنگه و راجه جگت سنگه و غیره امرای صاحب فوج را خلعت و اسپ و فیل و مرصع آلات و نقد و اضافه مرحمت نموده همراه بادشاه زاده مقرر ساختند و خود غرهٔ ذي قعده رایت ظفر آیت بصوب کابل برافراختند - و علیمردان خان را مع دو پسر بکشمیر رخصت فرمودند - و اواخر ماه مذکور از آب بهت گذشته وسط ذي حجه نزدیک باغ حسن ابدال نزول نمودند ه

اوائل محرم [۱۰۴۹] به پیشاور رسیده از انجا گذشته در موضع علي مسجد چند مقام نموده اواخر شهر مذکور در باغ آهو خانهٔ کابل شرف نزول فرمودند - چون قوم افغانان هزاره نواح کابل بشوخي و نافرماني شهرت یافته بودند براي تنبیه آن جماعه سعید خان را با خان دوران بهادر مامور ساختند - پادشاه زاده را فرمودند که باجمعي از امرا و توپخانه رفته در غزنین توقف نماید - از عرائض سعید خان بهادر و خان دوران بعرض رسید که اکثر افغانان هزاره به تنبیه وگوشمال رسیده بغارت مال و اسیري عیال پایمال مکافات اعمال

گردیدند و جمعی باطاعت و انقیاد در آمده احرام حضور بسته اند -
حکم شد خان دوران از همانجا روانهٔ مالوا تعلقهٔ صوبهٔ خود گردد و
سعید خان آن جماعهٔ اماعده را همراه گرفته بحضور بیاید - سعید خان
با بیست و هفت نفر هزاره که از اعیان آن قوم بودند بحضور رسید
و همه مورد عنایات گردیدند - و آخر ربیع الثانی متوجه لاهور شدند •

دکر احوال سال سیزدهم از جلوس مطابق
سنه هزار وچهل ونه هجری متضمن نزول
بهر لاهور بتحویز علی مردان خان

غرهٔ جمادی الاولی جشن آغاز سال سیزدهم از جلوس مطابق
سنه هزار و چهل و نه موافق تهیهٔ سفر منعقد گردید - و بیست و یکم
شهر مذکور در دار السلطنت لاهور شرف نزول واقع شد - علیمردان
خان از کشمیر رسیده ملازمت نمود اضافهٔ هزاری هزار سوار یافته
از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار سر افرازی
یافت - اسلام خان از بنگالا رسیده بعد ملازمت بعنایت خلعت و زارب
و عطای قلمدان مرصع مفتخر گردید - سه لک روپیه نقد و جنس
که بیست و پنج فیل با ساز نقرهٔ سوای آن بود پیشکش اسلام خان
از نظرگذشت - اهلیهٔ یمین الدوله ازین جهان بروضهٔ جنان رحلت
نمود بمنزل آصف خان تشریف برده به پرسش احوال وابستگان او
پرداخته ازانجا برخاسته بدیدن علیمردان خان قدم رنجه فرمودند -
لک روپیه نقد و جنس گذرانید - خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع
با شدهای مروارید بیش بها عنایت نمودند - خبر تولد فرزند
بخانهٔ محمد شجاع بعرض رسید مسمی بزین العابدین ساختند

چون چراغان شب برات بطرح تازه بتحویر کار پردازان علیمردان
خان که از چوب مشبک نمایان نموده بودند جهان افروز گردید
پادشاه بجهروکه بر آمده تماشا نموده پسند فرمودند و حیرت
افزای تماشائیان گردید - علی مردان خان عرض نمود که بعضی
واقف کاران و مصالح کندن کاریرو قنات ایران با خود دارم اگر حکم
شود از آب راوی نهری بر آورده بشهر و درباغات و باغات آورده شود ۱۰
تا باعث رونق دو بالای شهر و مزید محصول اراضی نواح گردد -
حضرت اعلی شنیده خوشوقت گشته یک لک روپیه برای خرچ
آن عطا نمودند - و خان معزی الیه یکی از معتمدان واقف کار خود را
بدین کار چشمهٔ خیر جاری مقرر ساخت - و از چهل و نه کروه حریبی
که تا لاهور مسافت داشت شروع بآوردن نهر نمودند - باقی ذکر
انجام آن در محل بعد اتمام کار بذکر خواهد در آمد •

از غرائب سوانح آن سال آنکه میان عبد الله خان بهادر که
به بد خوئی زبان زد بود و عبد الرحیم بیگ اربک که با عمدهای
متعینه همراه او بود با سازگاری تمام درمیان آمد - عبد الرحیم
چند گاه خود را بتمارض مریض ساخته آخر بنگ متحیر گشتن
شهرت داد و بمرتبه‌درین ماده خود داری نمود که مریدان و عیال را
نیز محرم کار نساخته - این معنی از نوشتهٔ عبد الله خان و اخبار
نویسان بعرض رسید طلب حضور گردید - بعد رسیدن حضور
و دریافت شرف ملازمت بسلامت و فصاحت تمام بعرض مدعای
خود شروع نمود - حضرت آفرین نموده خلعت و اسپ و بیست
هزار روپیه عطا فرمودند - از عرضه داشت پادشاه زاده محمد

اورنگ زیب بر مردهٔ تولد مررند که ما ندن راه درمتهرا نو نهال گلش سلطنت بوجود آمد مطلع شدهٔ مسمی به محمد سلطان ساختند - و متصل آن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از دکن رسیده ملازمت نمود هزار اشرفی و پنجاه فیل و دیگر جنس جواهر وغیره بقیمت شش لک روپیه گذرانید و دو لک روپیهٔ جنس به علیمردان خان و دیگر امرا تواضع نمود *

دکر حادثهٔ سوختن خانهٔ پادشاه زاده محمد شجاع

از واقعهٔ بنگاله بعرض رسید که از آفات بلیهٔ ناگهانی اندرون قلعهٔ ارک آتش در گرفت و از صرصر قهر الهی که از عذاب عاد خبر میداد تمام عمارات و خانهای احاطهٔ قلعه سوخته آتش به بنگلهای محل خاص پادشاه زاده محمد شجاع رسید با وجود چندین هزار سقا و آدم جلد دست برای خاموش نمودن دست و پا زدند و در فرو نشاندن آن سعی تمام بکار بردند فائده نداد - و بمرتبه بسان غضب الهی شعله ور گردید که اطراف غسل خانه و خاص و عام را فرو گرفت و فرصت برآوردن خدمهٔ محل و جواهر خانه و دیگر کار خانجات نداد - و هر ساعت فریاد و واویلای عورات بهم زبانی شعلهای آتش جان سوز بچرخ برین میرسید - و پادشاه زاده مثل هوش باختگان سراسیمه وار برای چارهٔ کار بر آوردن خادمان محل هر طرف میدویدند - چون آتش سر راه دروازها گرفته بود از هیچ راه و طرف تدبیر نجات مستورات میسر نمی آمد آخر کار بعد سوختن عورات بسیار از یک جانب بام زینها گذاشته عفیفه ها را برقعه و چادر پوشانده ریسمانها برکمر بسته فرود

آوردند و جمعي از ملاحظهٔ جان خود را از بالاي بام زير انداخته دست و پا شکسته دادند و هشتاد ضعیفه بیدست و پا از جملهٔ خدمهٔ محل سوختند - و آنچه بر شاگرد پیشهٔ اندرون گذشت و مال و اسباب کارخانجات سوخت از احاطهٔ حساب بیرون است - بعد عرض حکم شد که پنج لک روپیه را جواهر و دیگر مایحتاج ضرور از حضور بفرستند - باید که ارباب هوش درین باب خوب غور نموده در همه حال شکر فضل ایزد متعال بجا آورده غره بعمارات پخته و دیگر سر و سامان و حشمت و شوکت و تدابیر محافظت جاني و مالي خود نباشند که سواي آن داور خطا بخش در مقابل مکافات اعمال بدهاي عاصي حافظ و معین باشد و تصدق و دعاي صالحان و مستحقان بفریاد رسد هیچ اسباب سبب پناه و نجات آیات عذاب نمی تواند گردید •

اواخر شوال اوائل اسفندیار بقصد سیر و تفرج باغات و سبزه و رياحين متوجه کشمیر بهشت نظیر گردیدند پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را سه لک روپیه نقد و جواهر مع دیگر عنایات عطا نموده بدکن رخصت فرمودند - پادشاهزاده محمد مراد بخش را از راه کمال احتیاط براي محافظت قندهار طرف کابل مرخص ساختند - وزیر خان و ذوالفقار خان و غیره دوازده امیر نامی را همراه دادند - مکرمت خان را حکم شد که بکابل بطریق استعجال رفته بگرد آوري ذخیره و مصالح توپخانه پردازد - و خود با وجود تصدیع و تعب راه پراز برف و یخچال که کوچ بکوچ طی مسافت مي نمودند تا بسرحد جوبهای کشمیر بی نظیر رسیدند چون

حضرت اعلی را با اسپان خوب رغبت زیاد بود در سال گذشته که ظریف نام را همراه ایلچي ایران برای خرید اسپان عراقي روانه فرموده بودند و از خدمت شایسته نیامد در تلافي آن التماس نمود که اگر مرا بعربستان و ولایت روم فرستند تدارک خجالت سفر ایران مي توانم نمود - لهذا او را در سال دهم جلوس با نامه و هدیۀ کمر مرصع و جواهر برای سلطان مراد قیصر روم مرخص ساخته بودند - ظریف وقتی بمکان مقصود رسید که قیصر روم بقصد تسخیر بغداد که بتصرف شاه ایران درآمده بود ارادۀ برآمدن داشت - بعدهٔکه خبر نزدیک رسیدن ظریف بقیصر روم رسید او را باعزاز طلبید و ظریف نامه با کمر مرصع نفیس بها و قدری جواهر که داشت گذراند - قیصر نامه را از روی تعظیم گرفت و از ملاحظۀ کمر مرصع مسرور گردیده گفت که درین وقت ارادۀ سواري مهم چنین دارم تحفه از چنان پادشاه را شگون نیک و فضل الهي میدانم - روز دویم ظریف هزار پارچۀ هندوستان از طرف خود گذراند - قیصر پسند نموده از ظریف استفسار نمود که در هند برین رخت باریک بارک کدام اسلحه بپوشند زیاده رواج دارد ظریف از همه سلاح و بکتر و هزار میخي تعداد نمود و بکتري که با خود داشت از نظر گذراند - قیصر پسند نموده ده هزار فروش که بیست هزار روپیه باشد بظریف انعام مرحمت فرموده گفت که تا مراجعت من از مهم در موصل که مکان خرید اسپان است مانده بکاري که آمده مشغول باشد - و بعدهٔکه قیصر از فراغ تسخیر بغداد معاودت نمودۀ آمد ظریف را همراه ارسلان آقا مع نامه و یک اسپ سواري خاصۀ خود با زین مرصع

بالماس و عنایی مروارید باف مرخص نمود - و یک اسپ بادشت سواری خلیفهٔ سلطان که از منصوب کردهای شاه ایران بدست آورده بود مع خلعت نظر فرستادند - و طریف در ین سال قبل از ارسال آقا براه تتهه رسید و برای ارسال اقا مع مهمان دارا حکام بنام حکام تتهه و ملتان روانه فرمودند - و حکم شد که ده هزار روپیه از خزانهٔ ملتان دهند و هرجا رسد صوبه‌داران خدمت ضیافت و طریقت مهمان‌داری بجا آرند - و بقدر حالت نقد و جنس تواضع نمایند - چنانچه سوای تواضعات دیگر عذر از زر بادشاهی بیست هزار روپیه باو رسید - و بعد رسیدن هردو و گذرانیدن پیشکش و دو اسپ خرید سرکار مع هردو اسپ مصر روم و عنا مورد عنایات گردیدند - و دوازده هزار روپیه با خنجر و کمر مرصع و خلعت بارسال آقا مرحمت شد و طریف را خطاب وفائی خان و اضافهٔ دوصدی صد سوار بر هشت صدی صد سوار مرحمت نمودند *

از ذکر تسخیر بغداد آنچه در شاه جهان نامه از زبان طریف نقل نموده مجمله حاصل کلام او چند فقره بزبان خامه میدهد - چون میان قیصر روم و فرمانروای ایران نزاع موروثی بود و لشکر قزلباش برسر بغداد آمده بعد قتال و جدال بسیار بغداد را بتسخیر در آورده بکتاش خان را شاه درانجا گذاشت - بعد از چندگاه که سلطان محمد مراد متوجه تسخیر بغداد گردید شاه صفی با لشکر خود از صفاهان روانه شده بطلاق بستان رسید آنجا توقف ورزیده خلیفهٔ سلطان را با میر فتاح تفنگ چی باشی و چند امیر دیگر بمدد بکتاش خان روانه ساخت - هنوز سلطان محمد مراد از

موصل بگذشته بود که خبر وصول لشکر تازهٔ ایران به بغداد شنید - بعده که سلطان محمد مراد بپای قلعهٔ بغداد رسید بعد از ارسال نامه و پیام نصیحت آمیز که مفید نبود بمحاصره پرداخت و هنگامهٔ دارو گیر گرم گردید - در ابتدا قزلباش جنگهای نمایان و تردد مردانه نموده مکرر از قلعه در آمده در لشکر سلطان محمد مراد تاخته کوشش وکشش بسیار نموده بمرتبه دست و پا زدند که بآن کثرت لشکر روم محمد پاشا نام وزیر اعظم قیصر با چند امیر جمع کثیر کشته گردید - و ازمردم ایران نیز بسیار زیر تیغ آمدند - قیصر روم که دشت و بوم اطراف بغداد را لشکر و رو گرفته بود و توپخانه که در اصل احداث کردهٔ همان ست از حد حساب و تعداد زیاد داشت بعد از کسته شدن وزیر اعظم با امرای نامی خود بعضب در آمده حکم یورش نمود - چون خبر یورش شهرت یافت بعضی از محصوران همراه بکتاش خان که سادق بقید رومی در آمده شکنجهٔ عذاب آنها کشیده خان برگردیده بودند همت باخته سردار را بصلح و سپردن قلعه راه نمودنی نمودند - چون با دیگران مصلحت بمیان آمد آنها تن بقبول این ننگ که خلاف رویهٔ قزلباش عقیدت آئین است ندادند - و گفتند عار فرار بر کشته شدن اختیار نمیتوان نمود - اما از بسکه بکتاش خان را همراهان او از قتل بغداد و اسیر شدن ترسانیدند هوش باخته گردید و وقت شب بی اطلاع خلیفهٔ سلطان و دیگر امرا از قلعه درآمده بوساطت مصطفی پاشا وزیر حال قیصر را ملازمت نمود - از انتشار این خبر با وجود تقید خلیفهٔ سلطان دل باختگان دیگر از هر طرف

قابوي راه فرار اختيار نمودند - و سلطان محمد مراد وقت را غنيمت دانسته فرمود که از چهار طرف آوازهٔ يورش بلند ساخته توپهاي قلعه کشا و توپخانهٔ عالم آشوب سردادند و زلزلهٔ عظيم سراپا ادم در دل باقي محصوران راه يافت - درين ضمن يک طرف ديوار حصار از صدمات گولهٔ توپ مسمار گرديد و لشکريانش يورش نموده اندرون حصار در آمدند - محصوران حوصله از دست داده امان خواسته بزينهار در آمدند - اما سلطان محمد مراد امراي بامان درآمده را حکم قتل نمود حتي جمعي که خود را بمزار حضرت سيد عبد القادر جيلاني و گنبد فيض آثار امام اعظم ابو حنيفهٔ کوفي رحمة الله پناه آورده بغرباب الامان درآمده بودند همه را زير تيغ بيدريغ آوردن حکم فرمود و بقتل عام آن جماعه امر نمود و عجب قزلباش کسي بميدان آمد - بکتاش خان را که با همراهان بالتماس و زينهار چند روز امان جان داده بود بعد بانواع سياست ره نورد باديهٔ عدم ساخت - و بر منصفان و دانشمندان ظاهر است که خاندان امير تيمور بسبب بسلاطين همت اوليم در خطا پوشي و جرم بخشي در مقابل چنان تقصيرات عظيم اگرچه بسبب بکفار حربي باشد و عقلا و شرعا قتل او جائز دانند بعد التجا و رجوع آوردن بدين درگاه که در خطا بخشي نمونهٔ بارگاه غفار و رحمت الهي اند قتل او جائز ندارند *

الحال عنان خامه را از تحرير ذکر جنگ و قتل طرف گلگشت و سير بهار کشمير همدمشه بها معطوف مي سازد *

نهم ذي حجه کنار تالاب دل شرف نزول واقع شد تا وقت سامعه و باصره کار ميکرد صداي نغمهٔ روح پرور و اقسام گل و رياحين

فرحت افزا شنیده و دیده می‌شد چنانچه ملا طغرا گوید • بیت •

سرو و حسن اینجا همعنانند • گل و مل هردو جنس یک‌دکانند
ترنم‌ریز هر سو خوش خرامی • بپای نغمهٔ در هر مقامی
مطرب نی‌چنان دل‌بسته دارد • که یک دم نی لب او بر نیارد
ندانند مرغ این گلشن امیدن • نگردد سبزه اش سیر از دمیدن
زمین‌گل‌آسمان‌گل بحر و برگل • نمانده در عدم گوئی دگر گل

درین ایام فرحت افزا خبر نساط فرای دستگیر شدن پرتهی راج ولد جهجار بد کردار و فرار شدن چنپت و بقتل رسیدن اکثری از کفار بحار آن دیار از حسن تردد خانه‌شادی باقی خان متعین عبد الله خان بعرض رسید حکم شد پرتهی راج را بقلعهٔ گوالیار محبوس سازند - اما چون عبدالله خان چنانچه بایست خود دران مهم سعی ننمود و از کوتاهی او چنپت زنده بدر رفت و نهادبر خان انصرام باقی استیصال آن طائفهٔ بد سگال بعهدهٔ خود از روی تعهد گرفت عبدالله خان‌را بحضور طلب فرمودند - چون بعرض رسید که ملکه بانو همشیرهٔ حقیقی مغفورهٔ مرحومه ممتاز محل اهلیهٔ سیف خان ازین جهان رحلت نمود برای تسلی فرزندان او بخانهٔ سیف خان تشریف برده بهر سه پسر محمد یحیی و محمد شاهی و ابوالقاسم خلعت عنایت نمودند - چون که حضرت پادشاه دیوار های باغ و بام عمارات و کنار های نهر و تالاب را چراغان نموده ایلچی روم را با ایلچیان دیگر جهت تماشا طلبیدند - روز دیگر علیمردان خان عمارات میان تالاب دل را چنان چراغان نمود که تماشائیان از مشاهدهٔ آن در حیرت افتادند و پسند طبع پادشاه مشکل پسند گردید - اسپ

فرستاده قیصر روم را بدارا شکوه عطا نمودند - دریں ایام چون صعت بهار
و سیر ایلاق مشهور بسنگ سفید که بسیار راه دشوار گذار نا هموار دو سه
منزلي کشمیر واقع شده مکرر سامعه افروز گردید باوجود کمال احتیاط
در تحقیقات راه از طرف عدم برف و باران که اکثر درآن سر زمین
هنگام و غیر هنگام مي بارد متوجه آن طرف شدند - و از ملاحظه
تنگي راه حکم شد که مردم اسباب غیر ضروري بر ندارند و زیاده از
یک مقام اراده نبود بنابران اکثر مردم از سپاه و اهل کسب خیمه
و سایه بر نداشتند و آذوقه خوردني نیز زیاده از دو روزه با خود
نگرفتند - بعده که بالاي کتل بر آمدند نزول باران بمرتبه شد و
باد زمهریر آسا وزیدن گرفت که اسپان مع سواران لرزیدن گرفتند و
آنچه آذوقه خام و پخته باخود داشتند نه فرصت صرف نمودن آن
یافتند و نه احتیاطي که بایست در نگاه داشتن ان بعمل آمد و سه
چهار روز متصل هم بشدت بارید و از بس که آب از بالاي آسمان
و کوهها فرود مي آمد و از زیر هر پارچه سنگ آب میجوشید و راهها
در نظرها از بسیاري آب دایاب گردید و پادشاه بسیرگاه نرفته نظر
بر تخفیف تصدیع خود و خلق الله مراجعت فرمودند اما ازانکه
در راه گل و طغیان آب بمرتبه کمال بود اسپ و آدم تا بزانو و
سینه بلا و گل فرو میرفت و از مانده سه چهار روزه و صدمات سرما و
وزیدن باد زمهریر هر که بآب و گل فرو میرفت طاقت بر آمدن
نداشت لهذا تعب بسیار بلشکر رسید و منزل چهار کروهي را
در شش پهر یعني تا دو پهر شب بعد ضائع شدن جانور و آدم بسیار
به منزل رسیدند و معهذا اکثر باقي شب بالاي اسپ بروز آوردند و

دو مقام برای آرام و رسیدن مردم نمودند و باز باران فرصت نمداد و خرابي بسیار بمردم رساند - گویند از سیلاب وطغیان آن سال چهار هزار خانه کنارهٔ دل و دیهات کنار کشمیر و چهار صد و سي و هشت دیه و پرگنات بهمبر و عدره از بیخ و بن کنده و بي نام و نشان گردید و اثر زراعت خریف آن فصل نماند و باتر قحط منجر گشت و عمارات بسیار در شهر از پا در آمد و چند روز تردد بازار و وانمودن دکانها میسر نشد بدان کهن سال آنجا بعرض رساندند که چنان طغیان و آفت آب یاد نداریم و از بزرگان خود نشنیده ایم *

درین ضمن از واقعهٔ کابل معروض گردید که جمعي از افغانان یوسف زئي برسر سید دلاور خان فوجدار رخته مع سه پسران و جماعه داران و جمع کثیر مقتول ساختند - و هرچه یافتند بتاراج بردند بدانان فرحت خاطر بادشاه بکدورت مبدل گردید - توپ زمل افضل خاني را خلعت دیوانی وامدادي و فوجداري سرکار سهرند و خطاب راي مرحمت نمودند و حکم تهیهٔ کوچ لاهور فرمودند *

ذکر سوانح و حسن سال چهاردهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه هجری نبوی

غرهٔ جمادی الاخری جشن آغار سال چهاردهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه منعقد گردید و جمع کثیر از بندهاي حضور و ارباب طرب و سکنهٔ آنجا کامیاب فیض گردیدند و بعد توقف شش ماه هفتم شهر مذکور کوچ سمت دارالسلطنت لاهور واقع شد - غرهٔ شعبان المعظم در دولتخانهٔ لاهور داخل شدند یمین الدوله که بسبب عارضهٔ بدني در لاهور مانده بود شرف اندوز ملازمت گشت -

ارسلان آغا را پانزده هزار روپیه و یک مهر صد توله و یک روپیه بهمان
وزن مع خلعت داده مرخص ساختند - سعد الله خان که بشیخ
سعد الله لاهوری موسوم بود و بحلیهٔ فضیلت و علوم عقلی و
نقلی و حفظ قرآن و حسن تقریر و تحریر آراستگی داشت و
سابق شرف اندوز ملازمت گردیده بود چون هنوز مساعدت ایا
باستعداد ذاتی او موافقت ننموده بود موافق جوهر کمالات منظو
نظر نگردیده بروزیانهٔ بسیار کم مامور گشته از قبول ابا نمود - بعد
که کوکب بخت او یاوری فرمود بار دیگر در رمضان المبارک سنه
هزار و پنجاه هجری بصدارت موسوی خان صدر بشرف ملازمت
رسیده بعطای یومیهٔ مناسب و خلعت و اسپ سرافراز گشت - و د
دو سه هفته عوض روز یانه منصب مرحمت نمودند - و در عرض
یک سال بمدت رشد و کمال که اقبال طالع بآن موافقت نمود بمنصب
هزاری ذات و دو صد سوار و خطاب خانی و خدمت عرضه داشت
مکرر معزز گشت - و متصل آن بداروغگی غسلخانه مباهی گردید - و د
سال دویم بمنصب سه هزاری دو هزار سوار خدمت خانسامانی سر
بلندی یافت - و در سال چهارم چنانچه در ذکر هر سال درین خامهٔ گهر بار
داده خواهد شد بپایهٔ وزارت کل هندوستان مفتخر گشت - و در سال
هفتم بمرتبهٔ هفت هزاری هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه و
سه اسپه و دو کرور دام انعام سرافرازی حاصل نمود - و بمرتبهٔ در مزاج
پادشاه جا گرفت و اعتبار بهم رساند که سوای مقدمات وزارت در همه
امور کلی و جزوی مالی و ملکی بدون صلاح و مشورت او صورت
اجرای کار متعذر بود و کار بجائی رسید که باعث رشک پادشاهزاده

دارا شکوه گردید و بدان قرب ولیعهدي و اختیار سلطنت برو حسد برده کارشهاي بیجا نموده ضرر بحال او نتوانست رساند و از حسن نیت و فطرت برخلاف او همه امرای صاحب مدار دهلي و دکن را که آخر از برهم زدني هم چشمان رخنه در مراتب آنها راه یافت و بسیاري را کار بجان دادن جان و مال و بی آب روئي عیال منجر گردید و تا دم پاي حیات که در سنه هزار و شصت و پنج مرحله پیمای سفر آخرت با هزاران توشهٔ نیکنامی گشت ضرر جاني و چشم زخم آبرو نرسید - چنانچه باقي احوال او در ذکر سال بیستم جلوس بعد از ارتحال او در روضهٔ جنان بربان قلم داده خواهدشد *

چون نشستن خلوت بامرای خاص که دران وقت بار داشتند در عهد عرش آشیاني نزدیك حمام واقع شده بود بغسل خانه زبان زد خاص و عام گردید - و درین سال فرمودند بدیوان خاص موسوم نمایند - علیمردان خان را صوبه داري کابل از تغییر سعید خان و سعید خان را صوبهٔ کشمیر بجای علیمردان خان مقرر فرمودند از جعفر خان چون تقصیر خلاف مرضي بظهور آمده بود از منصب برطرف ساخته از مجرا ممنوع فرمودند - بعرض رسید که شاه‌قلیخان بکشمیر با رسیده مرحله پیمای سفر آخرت گردید لهذا بجای او تربیت خان را مقرر و مرخص فرمودند - پادشاه‌زاده محمد مرادبخش را بکابل رخصت نموده فرمودند که بکابل رسیده بدانچه مامور گردد بعمل آرد - از وقایع احمدآباد بعرض رسید که زمیندار جام که سر با طاعت فرو نه دارد و احکام پادشاهي فرود نمي آرد و سکهٔ محمودي میزند بعده اعظم خان برو لشکر کشي نموده و آدم کشي از طرفین

مد باطاعت در آمده سه لك روپیه و یکصد اسپ پیشکش
ده تعهد بر طرف نمودن سکه نوشته داد - معتقد خان
اریسه آمده ملازمت نمود هزار مهر و شصت فیل مع جواهر
دف که جمله چهار لک روپیه بقیمت در آمد پیشکش
چون مکرر بعرض رسید که راجه جگت سنگه که از راه حیله و
راجه روپ پسر خود که بفوجداري دامن کوه کانگره مقرر بود
ضي تقصیرات سر مفرد باظهار شهرت باسار کاري مدعی
دمت بادشاه التماس نموده که اگر فوجداری کانگره بمن
؛ تعهد مي‌نمایم که هم چهار لك روپیه درسرکار هرسال سواي
ری دمهٔ زمیندار واصل‌سازم و هم راجه روپ را به تنبیه واقعي
ده که ملتمس او بدرجهٔ قبول در آمد و بان مکان رسید از
ندیشي روپ سرکشي اختیار نموده مادهٔ فساد آن سر زمین
و قلعهٔ تاراگده را که از قلعهاي مستحکم بود آن ضلع بود تعمیر
یا و ماواي خود ساخت - هرچند که در ظاهر از راه حیل
مهید عیب پوشي خود بسرانجام گرد آوري ذخیرهٔ جنگ
ضروري پرداخت اما از اندازهٔ مکر طول امل بر ارادهٔ
بد عمل مطلع شده براي تنبیه او سه فوج بسرداري سید خان
ادر و سعید خان بهادر و سید اصالت خان بهادر که همراه هریك
ر با مصالح قلعه گیري و توپ خانه مقرر گردید تعین فرمودند
اري هر سه فوج بنام بادشاه زاده محمد مراد بخش
ودند و هر یکي را بعطاي عنایات مفتخر و معزز ساختند
باقي ذکر آن بر محل ذکر خواهد در آمد *

ذکر سوانح سال پانزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و یک هجری نبوی

غرۂ جمادی‌الاخری جشن آغاز سال پانزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و یک سرانجام پذیرفت - هفدهم شعبان سال حال یمین الدوله مرحله پیمای سفر آخرت گردید و از نقد و جنس سوای حویلی‌که بران هم بیست لک روپیه خرج درآمده بود دو کرور و پنجاه هزار روپیه که ازانجمله سی لک روپیه جواهر محسوب گردید بضبط و عدد تعداد در آمد فرد تفصیل نقد و جنس مذکور را روز عیادت که حضرت تشریف برده بودند خود یمین الدوله نوشته گذرانیده التماس ضبط آن نموده - بیست و پنج لک روپیه بفرزندان او ازانجمله بخشیدند و حویلیها را بدارا شکوه عنایت فرمودند و در عطا نمودن خلعت و دیگر رعایت کوشیدند - خصوص بخلف الصدق شایسته خان زیاده عنایت مبذول گردید - و تا مدت در عنفوان بهار ایام بهار جوانی بعیش و کامرانی در زمان حیات پدر و بعد آن بانصرام رسانید •

والحال ذکر باقی مهم حکمت بنگه بذکردار بتدکار می آرد - بعد ازآنکه فوجها از اطراف حصار آن تبه کار در آمده بمحاصره پرداختند خصوص سید خان‌جهان که پسر کلان آن بادکار سر راه او از تنگ نای کوتل گرفته کار بر مردم بادشاهی تنگ آورده بود آخر کار از ضرب دست و سعی بهادران راه هردمت اختیار نموده و بار بعد از بدست آمدن کتل چون تا مکان آن مخذل مکار چند هزار بندوقچی در هر گوشه و کنار و پناه غار و اشجار دشوار گذار مورچال

بسته کمین گاه ساخته سد راه گردیده بودند همه جا بمدد اقبال
عدو مال بادشاه اسلام سعد خان جهان مع همراهان جنگ کنان
کاور افگنان اشجار بري نموده میگذشت تا بپاي حصار آن
تیره روزگار رسید و افواج قاهره براي تاخت و تاراج هرطرف تعین
نمود و زن و مرد بسیار و مواشي بشمار باسیری و غارت در آمد
و بکندن نقب و پیش بردن مورچال پرداختند - و از طرف
دیگر سعید خان بهادر ظفر جنگ خودرا بدامن کوه آسمان شکوه
رساند - و ارجانب دیگر فوج سید اصالت خان مع راجه جي سنگه بعد
تردد نمایان بدره درآمده بفوج سعید خان ملحق گردید اما ازان انبوهي
جنگل و تراکم اشجار خار دار و ناهمواري کوه هاي سر بفلک کشیده
دشوارگذار که پرواز مرغ وهم ازانجا متعذر مي‌نمود معهذا تفنگچیهاي
بدبختهاي آن خطاکار سد راه گردیده در پناه درختان خارداد مورچال قائم
کرده بودند و باعث قطع شجر حیات و شهادت لشکر اسلام میگردیدند
محتاج رسیدن کومک و مصالح جنگل بري گردیدند - تا آنکه فلیح
خان و رستم خان و اله وردي خان و بهادر خان که از عقب بمدد
هر سه فوج همراه پادشاه زاده مقرر شده بودند با دو سه هزار تبردار
و بیل دار و سنگ تراش رسیدند و جنگل بري نموده باعث قطع
بیخ حیات آن رمیده‌ار برگشته روزگار بانکار گردیدند - و آن نکوهیده‌شعار
چون مور و ملخ دران راه پراگنده شده بالاي درختها بر آمده در
پناه شاخها بردن و انداختن تفنگ جرأت مي نمودند و مردم کار
آمدني بسیار صائع مي ساختند سرانجام کار از هر طرف سیلاب
افواج رسیده کار سران تبه کاران تنگ آورده نقبها زیر برج و حصار

رسانده از باروت پر ساختند و آتش داده یک برج با قدری دیوار پرانیدند اما چون عقب آن دیوار دیگر برای احتیاط همین روز برداشته بودند و مصالح توبخانه بسیار داشتند وقت یورش سوای آنکه جمع کثیر از مردم پادشاهي بکار آمدند فائده مترتب نشد و همچنان بر قلعهٔ دیگر که ملحای دوبیم آن کامر بود ترددهای نمایان از مداران کار طلب بعرصهٔ ظهور آمد بعد از آنکه جمعي از مسلمانان بدرجهٔ شهادت رسیدند کاری نساختند و بعده که مهم و محاصره بامتداد کشید آن غدار بدکردار ملاحظه نمود که چند هزار کفار بدارالبوار پیوستند پیغام صلح باظهار عجز بمیان آورده پسر خود را نزد بادشاهزاده برای قبول عفو جرائم گذشته و اظهار اطاعت آینده فرستاد و چند روز بدین شهرت دست بهادران قلعه کشا را از تردد کوتاه ساخته دربن فرصت ذخیره و مصالح تازه فراهم آورده باز بوسیلهٔ زیاده طلبي و درخواست مطالب بیجا پادشاه زاده را بیدماغ ساخت و از سر نو صدای دار وگیر بقصد تسخیر و استیصال حصار آن بدکردار بلند گردید و مجددا یورشهاي رستمانه و سعیهای زیاده از اندازهٔ بیان بظهور آوردند - اگر بتحریر تفصیل امتداد آن مهم پردازد بطول کلام ملالت انجام منجر مي گردد - از جمله ایام محاصره پرشور چنان جنگ صعب بمیان آمد که گولهٔ توپ و تفنگ و تیر تگرگ‌وار بلا فرصت از آسمان مي بارید و از زمین شعله آتش مي جوشید و قریب دو سه هزار کس سوای مردم آن باکس بدرجه شهادت رسیدند و زخمي گردیدند کفار بیشمار بزیر تیغ بیدریغ درآمدند آخر مغلوب هراس گشته

هردو حصار را گذاشته مع مال و عیال راه جنگل بي سروپایان اختیار نمود و شادیانه از هرطرف و کنار افواج بنوازش در آمده و بعد عرض سید خان جهان و بهادرخان و راجه جی سنگهه و غیره همه سرفوجان در خور پایه مورد عنایات گردیدند - چون قلعهٔ تاراگره بنا کردهٔ جگت سنگه اصل تعلق بپرتهي راج زمیندارآن‌حدود داشت که جگت سنگه پدر او را کشته آن مکان را بغصب متصرف شده بود و از تسخیرقلعهٔ مذکور هنوز خاطرجمعي حاصل نکرده بودند باز وقت صادر نمودن حکم انصرام باقيي مهم‌آن بدسگال بپرتهي راج فرمودند که بوطن رفته سرانجام خود نموده باستیصال آن بد مآل پرداخته‌گرهی‌مذکور را بتصرف خود درآورد *

چون فصل خریف کشمیر چنانچه گذشت از کثرت باریدگي و طغیان سیلاب زراعتها را آفت تمام رسید و انبار غلهاي چند ساله نیز ضائع و نابود شد قحط عظیم دران ولایت افتاد قریب سي هزار نفر از ضعفا و مساکین آن دیار بدار السلطنت آمده بالش ضعیف حالي در پاي جهروکه در پیش نمودند - لك روپیه بآنجماعه دهانیده حکم فرمودند که دو سه جا لنگرعلهٔ پخته و خام برای آن ضعیفان جاري سازند و سي هزار روپیه در کشمیر نیز براي مستحقان عطا فرمودند - و نه تربیت خان براي تیمار داري درماندگان آنجا حکم صادر فرمودند - چون تربیت خان چنانچه باید بغم خواري ضعیفان نتوانست پرداخت رعایاي الم کشیدهٔ کشمیر جوق جوق بفریاد مي آمدند - صوبه‌داري آنجا بظفرخان ولد خواجه ابوالحسن خان ناظم سابق مقرر فرمودند و

بیست هزار روپیه دیگر بمستحقان کشمیر عنایت نمودند ٭

بار دیگر که افواج پادشاهي بسرداري سید خان جهان و همراهان پادشاه زاده بمحاصرهٔ دیگر مکانهاي ولف جگت سنگه پرداختند از سرنو محاربهاي عظیم بمیان آمد و جمعي از بهادران همراه خسرو بیگ جماعه دار عمدهٔ یمین الدوله که تازه در جرگهٔ بندهاي پادشاهي در آمده بود و غیره زیاده از پانصد نفر بدرجهٔ شهادت رسیدند و جان داري و تردد هاي مردانه و یورشهاي رستمانه از هردو طرف بکار رفت آخر کار از هراس غلبهٔ اسلام پیغام اطاعت و ندامت از طرف آن کافر بدنام بسید خان جهان رسید و بشفاعت سید خان جهان قلم عفو بر جرائم او کشیدند و بمژدهٔ جان بخشي و امان بحال مال عرض و ناموس مستبشر گشته طلب حضور گردید و حکم شد که حصار گذیها را مسمار و به زمین هموار نمایند - راي مکند را که دیوان مستقل آصف خان بود بمنصب پانصدي صد سوار و خدمت دفتري از تغیر جسونت راي سرفرازي دادند و همه جا شکار و تفرج کنان طي منازل راه کسمیر نموده اواخر شوال نزدیک دار السلطنت لاهور رسیدند پادشاه زاده محمد شجاع را بموجب درخواست او صوبهٔ اودیسه ضمیمهٔ بنگالا و شهنواز خان را عوض اودیسه سرکار جونپور مقرر فرمودند و محمد زمان طهراني را نائب اودیسه از طرف پادشاه زاده نموده مرخص نمودند پادشاه زاده محمد مراد بخش مع همراهان از مهم جگت سنگه فارغ شده بحضور رسید و جگت سنگه را مع فرزندان فوطه در گردن انداخته آورده ملازمت کنانید - از راه خطا بخشي و جرم پوشي از سر

تقصیرات او در گذشتند - پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بموجب حکم از دکن آمده ملازمت نموده یك لک و بست هزار روپیه نقد و جواهر و فیلان بندر گذرانید - دولت روبه نقد مع دیگر عنایات باو عطا فرمودند - پادشاه زاده محمد مراد بخش را که ده هزاری هشت هزار سوار بود دو هزاری اضافه مرحمت نمودند *

چون بعرض رسید که شاه صفی رستم خان گرجی را با لشکر و توپخانهٔ گران برای تسخیر قلعهٔ قندهار روانهٔ خراسان ساخته خود تهیهٔ روانه شدن سمت مذکور دارد خواستند که طرف کابل و قندهار رایت ظفرآیت بر افرازند - بادشاه زاده دارا شکوه التماس نمود که امیدوار است که حضرت خود بدولت در دارالسلطنت لاهور بعیش و کامرانی سریر آرا بوده مهم فرلداش بدمعاش و دفع شر شاه صفی باین فرزند ارادتمند واگذارند التماس او بدرجهٔ قبول درآمد - و اواخر محرم الحرام دارا شکوه را با بیست و ده هزار سوار سائر و هشت هزار سوار توپخانه و احدی و پیادهٔ بیسمار سوای کومکیان صوبجات که جمله از پنجاه و یکهزار سوار تجاوز می نموده بابیست و چهار امیر که عمدهٔ آنها سید خان جهان و راجه جسونت و راجه جی سنگه و رستم خان و قلیج خان و بهادر خان و اله وردی خان و قطب الدین خان و تیر انداز خان و یکه تاز خان و غیره باشند مرخص فرمودند - از اصل اضافه بمنصب بیست هزاری بیست هزار سوار و عطای درارده لک روپیه نقد و دویست اسپ و دو فیل و دیگر مرصع آلات سرافرازی داده بعضی نصائح نموده روانه ساختند - وحکم

شدکه سر صد سوار تابین موافق موجودات ده هزار روپیه نقد سوای تنخواه جاگیرکه دارد برای سرانجام سفر طریق مساعدت بامرا و بندهای پادشاهی عموما رسانند - و باحدیان توپخانه که نقدی اند سه ماهه پیشگی دهند - و پادشاه زاده محمد مرادبخش رانیز همراه برادر کلان مرخص ساخته سفارش نمودند که اگر نظر بر شورش قزلباش بد معاش فوج بلخ و بخارا بحرکت آید برای تنبیه ازبکیه موافق صلاح دارا شکوه محمد مراد بخش خود را رساند و اگر بتقاضای وقت محمد مراد بخش را پادشازادهٔ کلان نزد خود نگاهدارد علی مردان خان را برای دفع فوج توران از کابل رخصت نمایند - و کومکیان کابل همراه پادشاه زاده رفاقت نمایند - خان دوران بهادر نصرت جنگ که از مالوا خود را رسانده بود نیز همراه پادشاه زادها تعین فرمودند - و حکم صادر شد که هر دو پادشاه زاده بعزنین رسیده توقف ورزیده سی هزار سوار مع توپخانه پیشتر همراه خان دوران و سعید خان بهادر ظفرجنگ وغیره روانه سازند - درصورتی که ازطرف شاه ایران رستم خان بر سر قندهار آید همان فوج برای مقابل او کافیست و در صورت آنکه خبر رسیدن شاه بخراسان و گذشتن ازسرحد هرات تحقیق برسد پادشاه زادها خود را بقندهار رسانند *

درین ضمن خبر واقعهٔ شاه بطریق افواه بعرض رسید و بتفاوت هفته خبر مذکور بثبوت پیوست که بعد انقضای مدت چهارده سال فرمان فرمائی ایران در نزدیک مشهد مقدس جان بجان آفرین سپرد - وبجای او شاه عباس ثانی جلوس نمود - و معا عرضه داشت دارا شکوه مشتمل بر خبرواقعهٔ شاه و اظهار آنکه اگر حکم شود با

لشکر و توپخانهٔ جهان آشوب متوجهٔ تسخیر بلاد خراسان گردد رسید در جواب نوشتند که بر سر پدرمردهٔ خورد سال که هنوز سلطنت او مزاج نگرفته مهم فرمودن موافق رویهٔ سلاطین نیک سیرت نیست خود را مع لشکر روث بحضور رسانند که لذت دیدار فرحت آثار آن فرزند عزیز را زیاده از تسخیر هفت اقلیم میدانیم •

درین اوان بعرض رسید که مرزا رستم قندهاري صفوی که در مدت پنجاه سال خدمت سه پادشاه نموده بود ازین جهان فاني بروضهٔ جاوداني شتافت اگرچه از دودمان و بدائر صفویه گفته مي‌شد و کارهاي نمایان ازو بظهور آمده بود امانعصبي اداهای خلاف اطوار بزرگان ازو سرمي زد که اکثر مادهٔ انحراف مزاج پادشاه میگردید •

چون مهم چنبت از عبد الله خان چنانچه بادست انصرام نیافت و راجه پهار سنگه تعهد تنبیه او داده بعهدهٔ خود گرفته بود در اندک مدت بي تردد تیر و سنان چنبت را چنان مطیع ساخت که باظهار ندامت و قبول اطاعت در آمده براجه ملاقات نموده شفیع جرائم خود گردانید و حقیقت از عرضه داشت راجه بعرض رسید تقصیر اورا معاف فرموده همراه پهار سنگه بدستور قدیم که نوکر موروثي او بود مقرر فرمودند •

چون نسبت صبیهٔ شاه نواز خان صفوی با پادشاه زاده محمد مراد بخش بمیان آمد و شهنواز خان دراودیسه بود نورس بانو اهلیهٔ شاه نواز خان صبیه را بموجب حکم بحضور آورده یک لک و پنجاه هزار روپیه ساچق فرستادند و بعد رسمیات جدا بندی آن صبیه را در محل طلبیده در دولتخانه جشن طوی نموده چهار لک روپیه

مهر دستند و از آرایش چندین هزار چمن گل و چراغان و اتشبازي تمام شهر و بازارها بحلوهٔ و رونق در آمد ●

بر سخن رسان با هوش ظاهر باد که عجب حکمت کارخانهٔ پادشاه حقیقي است که از ابتداي سلطنت شهاب الدین سام عرف معز الدین غوري که بادي رواج اسلام و تسخیر هندوستان گردید لغایت آخر فرمانروائی محمد شاه عرف معزالدین که چند هزار (؟) پادشاه در تمام ممالک محروسه و بیست و دوصوبهٔ هندوستان صاحب سکه و خطبه شدند درصورتیکه اکثر تاریخ معتبر پادشاهان هند بنظر غور بمطالعه در آید و بدوت طبع ملاحظه نمایند هیچ پادشاه سید صحیح الاصل نسده و نگذشته با وجود که دو صبیهٔ شه نوازخان صفوی درخانهٔ عالمگیر پادشاه و محمد مراد بخش آمدند و از بطن آنها اولاد مثل اعظم شاه و اکبر شاه بهمرسید و دیگر هم در زمان سابق دختر سادات در خاندان تیموریه آمده بود و از آنها تناسل و توالد حاصل شد اما هیچ یک سریر آراي ملک پر وسعت هندوستان نگردید که با خلاف روایت هم ازطرف مادر سیادت او سکه زدگردیده باشد - مگر در ذکر پادشاهان سلف دهلي خضرخان بن ملک داؤد که في الحقیقت بحسب ظاهر موافق رسم آبا و اجداد از قوم افغانان چنانچه بذکر درآمده افغان ثابت مي شود - بعضي مورخان به جهت آنکه روز صداقت برگزیدهٔ خاندان نبي و ولي سید جلال بخاري که مهمان پدر خضرخان وارد گردید طشت و آفتابه بدست خضرخان که خورد ساله بودداده مامور بدست شستن مهمانان نموده بود از زبان آن سید برحق برآمد

که این سید زاده را بدین خدمت چرا تکلیف نموده اید - هرچند که موافق اعتقاد مشایخ باید که آنچه از زبان زدهٔ دودمان مصطفوی بر آمده باشد کلمهٔ لغو نباشد اما نزد متکلمین شرعا و نقلا سیادت ازین کلمه و کلام ثابت نمی شود بلکه این مقوله بسیار شبیه است بسوال و جواب علمای اسماعیلیه که بچراغ کش و روافض در احمد آباد شهرت دارند و نزد فضلای امامیه بالحاد مطعونند - و مسود اوراق بملا جیون نام مجتهد و پیشوای آن قوم در احمد آباد صحبت بی تکلف داشته سبب شهرت اسماعیلیه و رافضی و چراغ کش استفسار نمود و کتب فقه و علم کلام آنها را بنظر دقت بمطالعه درآورد - اگرچه فی الواقع در همه مسائل فروع و اصول بمذهب تشیع موافقند الا آنکه بجای دوازده امام اسماعیل را امام سیزدهم میدانند و منکر متعه اند ازین جهت علمای امامیه در قبول اسلام آنها بحر گفت و گو دارند - بلکه این طائفه که در ایران سکونت دارند فضلای آن ولایت حکم بر قتل و اخراج آنهامی نمایند - و آنجماعت در جواب برای اثبات امامت اسماعیل حجت و سند می آرند که در کلینی که از کتب معتبر احادیث تشیع گفته می شود درج است که امام موسی کاظم علیه السلام فرزند خود را مسمی باسماعیل که خاطر اورا بسیار میخواستند مکرر در صغرسن مخاطب بامام ساختند وکلام امام لغو نمی باشد - ازین مقولهٔ اسماعلیه امام بودن اسماعیل نزد آن فرقه ثابت شده اما وجه معقول برای زبان زدگردیدن بچراغ کش از تقریر و تحریر مسائل فقهی آنها ظاهر نگردید مگر آنکه ملا جیون می گفت که ما در روز عید غدیرخم که هجدهم ذی حجه امامیه از جملهٔ ایام عید

مقرري ميدانند شادي مي نمائيم - مدعيان ما را متهم باين مي سازند که خم در زمين مدفون ساخته آرد پر نموده بدان نعل قديم که شهرت داده‌اند مرتکب ميگرديم - بهر حال سررشتهٔ سخن بطول انجاميد - حاصل کلام ازين مقال شرعا سيادت حضرخان ثابت نميگردد - و بهادر شاه بن عالمگير که بتجويز نصلاي مزاج گو سيادت خود داخل خطبه نمود بر عالمي هويدا است که عالمگير پادشاه بسيادت خود قائل نبود - و بر جهانيان ظاهر است که از طرف والده که دختر راجه کشتوار است بهر سيادت ثابت نمي شود - العلم عندالله - اما وجه موجه که براى سيادت طرف جدهٔ مادري بهادر شاه شهرت يافته و در ذکر سلطنت بهادر شاه انشاالله تعالي بربان قلم خواهد داد سيادت ديگر هيچ پادشاه هندوستان باثبات نرسيده *

ذکر سوانح سال شانزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و دو هجري

جشن آغاز سال شانزدهم اوائل جمادي الاخري موافق سنه هزار و پنجاه و دو بدستور زيب و زينت هرسال ترتيب يافت و از ادني و اعلي هريکي فراخور قسمت و حالت فيض ياب گرديد و پادشاه‌زاده دارا شکوه و محمد مراد بخش از کابل و غزنين مراجعت نموده آمده ملازمت نمودند - دارا شکوه را بخطاب شاه بلند اقبال که خود در ايام شاه زادگي داشتند بلند آوازه ساختند - و محمد مراد بخش را صوبهٔ ملتان در اقطاع و صوبه‌داري مقرر کرده مرخص فرمودند - الهوردي خان که در هرزه گوئي ضرب المثل بود بلکه تاحال فرزندان و سلسلهٔ او بدين صفت موصوفند - ازو وقت کلمه و کلام در خدمت و رکاب

پادشاه زادهٔ خلاف داب نمک خواران بعرض رسیده بود لهذا بی منصب فرمودند و پرگنهٔ شکرپور بجمع سی و چهار لک دام برای وجه معاش او مقرر کردند - رهی وسعت حلم و طریقهٔ خطا بخشی و جرم پوشی خاندان امیر تیمور که با وجود ظهور چنین تقصیرات که درد پادشاهان همت اقلیم سوای قتل متحمل نمیتوانند شد جان و مال بحال میدارند - از عرضه داشت ظفر خان ناظم کشمیر بعرض رسید که از عنایت یک لک و پنجاه هزار روپیه تصدق حضرت که بر رعایا و سکنهٔ کشمیر رسید اثر الم ایام قحط بسورهای عید و نوروز مبدل گردید اما اگر سی هزار روپیه دیگر برای خرید گاو و تخم ریزی برعایای مال‌گذار مرحمت شود باعث استمالت و آبادی محال و یران خواهد شد درجهٔ پذیرائی یافت ٭

رای مکند آصف خانی را بخدمت بیوتاتی حضور مفتخر ساختند وخدمت دفترتن از تغیر او بملا علاءالملک فرمودند ٭

اگرچه نهر تیار کردهٔ علیمردان خان بخرچ لک روپیه که بتحریر در آمده باعث آبروئی علیمردان خان و سر سبزی و خرمی باغات پادشاهی و زراعت و طراوت و فیض باغ فرح بخش شالی مار که بر صفحهٔ روزگار سیا جان ربع مسکون بدان خوبی باغی نشان نمیدهند گردید و پسند شاه و گدا افتاد - اما چون برای شهر آب کمی می نمود لک روپیه دیگر حوالهٔ ملا علاء الملک نمودند که منبع و عرض نهر را کشاده تر سازد تا چشمهٔ خضر همیشه جاری باشد ٭

سید جعفر ملقب بسید جلال خلف شاه عالم بخاری را بخدمت

صدارت کل از تغییر موسوی خان مقرر فرمودند *

هیجدهم شهرشعبان این سال از دار السلطنت لاهور بدارالخلافت اکبر آباد توجه نمودند - سعید خان بهادرظفر جنگ را صوبه دار لاهور فرمودند - التفات خان ولد میرزا رستم صفوي را چهل هزار روپیه سالیانه حکم نمودند - تودرمل را بر حسن تردد خدمت دیواني سهرند هزاري هزار سوار سرفرازي بخشیدند - و اواخر رمضان المبارک داخل دارالخلافت اکبرآباد شدند - علیمردان خان را صوبه دار کابل نموده مورد عنایات ساخته مرخص فرمودند - عبدالصمد عمودي سفیر شریف مکه باتحف وکلید بیت الله که بطریق شگون روانه ساخته بود رسیده ملازمت نمود - چهل هزار روپیه مع خلعت و اسپ و فیل انعام یافت - عبدالله خان را از منصب بر طرف ساخته یک لک روپیه سالیانه مقرر نمودند - سعدالله خان را باضافهٔ پانصدی صد سوار که از اصل و اضافه هزار و پانصدي سه صد سوار باشد و عنایت خلعت واسپ و فیل از حلقهٔ خاصه معزز ساختند - عمارت مزار ممتاز محل باهتمام مکرمت خان در مدت دوازده سال بخرج مبلغ پنجاه لک روپیه باتمام رسید - و چند دیه بجمع چهل لک دام سواي آنچه از دکاکین اطراف عمارت مذکور بهم میرسید که جمله محصول و کرایه از دو لک روپیه زیاد مي شد براي خرج روضهٔ آن مغفوره مقرر فرمودند - از خوبي صفا و عمائي آن عمارت چه بزبان قلم دهد هرکه دیده میداند *

ذکر سوانح سال هفدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و سه هجري

غرهٔ جمادي الاخری سنه هزار و پنجاه و سه هجري جشن آغاز سال هفدهم جلوس سعادت مانوس وآرایش تمام زیب وزینت پذیرفت - عبدالصمد سفیرمکه را تا روز رخصت جمله از نقد و جنس شصت و پنج هزار روپیه انعام نموده مرخص ساختند - و راي رایان بعد پیشکش نمودن فیل و اسپان استعفاي منصب و خدمت نموده در معبد حادثهٔ بنارس منزوي گردید - عرضه داشت پادشاه زادهٔ محمد اورنگ زیب مشتمل بر مژدهٔ تولد فرزند بعرض رسید مسمی بمحمد معظم ساختند *

هیجدهم شعبان بقصد زیارت معین الحق و الدین حضرت خواجه معین الدین چشتي متوجه اجمیر شده هشتم رمضان بدان مکان فیض نشان رسیده بعد زیارت و رساندن ده هزار روپیه بخدمهٔ آنجا فرمودند که دیگ کلان ساخته خدمت مکاني را از برنج و گوشت فیل گاوهاي شکار خاصه پخته بمستحقان رسانند یکصد و چهل و پنج من پخته از برنج وگوشت و روغن دران دیگ پخته شد بعد از فراغ زیارت مراجعت نموده هیجدهم شوال داخل دارالخلافت شدند - سعد الله خان را از اصل و اضافه دوهزاری پانصد سوار نموده بخدمت میر ساماني مقرر ساختند و داروغگی دیوان خاص از تغیر سعد الله خان بفاضل خان مقرر فرمودند - بعرض رسید که راجه کشن سنگه فوت شده و ازو پسري که مانده از بطن جاریه است و میان هنود فرزند کنیز را وارث ملک و مال نمیدانند

و با او طعام نمي خورند و داخل علام محسوب مي نمايند لهذا وطن او را بديوي سنگ نبيرهٔ عم او مرحمت نموده بخطاب راجگي و منصب هزاري هزار سوار مفتخر گردانيدند - وعبدالله خان فيروزجنگ را که ساليانه مقرر نموده بودند باز بمنصب شش هزاري شش هزار سوار بحال فرمودند - صفي قلي خان سپاه منصور که در حرکهٔ امراي ايران بود از ايران آمده ملازمت نمود بمنصب هزاري پانصد سوار و عطاي خلعت و اسپ وفيل وپانزده هزار روپيه سرافرازي يافت - چون در دارالخلافت اثر طغيان تپ و وبا و طاعون ظاهر شد اوائل ذي حجه طرف فتح پور عنان توجه معطوف داشتند - بعد از چندگاه بطريق سير و شکار آن طرفها بسر برده بدار الخلافت مراجعت نمودند - و بسبب شدت وبا بعد توقف هفتهٔ در دارالخلافت باز متوجه سموگده گشتند و بعد انقضاي محرم بدار الخلافت رسيدند *

ذكر سوختن پادشاه بيگم

چون روز جشن سال گره نواب جهان آرا بيگم مخاطب بپادشاه بيگم از شعلهٔ آتش شمع دامن نواب قدسيه پادشاه بيگم و هردو دست و شکم و سينه را سوزاند و چهار کنيزخاصه که براي خاموش نمودن پروانه وار خود را بدان آتش زدند بآنها نيز آتش در گرفت و اکثر اعضاي هرچهار خواص سوخت وجع بسيار از اثر جراحت در ذات قدسيه بهم رسيد و الم آن بر ذات حضرت اعلى که محبت زياده بآن قدسيه صفات داشتند موثرگرديد - ازانکه سرانجام شادي سال گره نواب قدسيه تيار شده بود و ارباب طرب جمع آمده بودند بزم عيش بعزا و کدورت غم و الم مبدل گرديد. و حکيم مومنا و ديگر حکما

براي علاج مفيد گشتند خصوص حكيم داوُد كه دران تارگي از نزد
شاه عباس فرار اختيار نموده خود را بحضور رسانده بود معالج گرديد
و شصت هزار روپيه تصدق بمستحقان رسانده دعا براى شفا
حاصل نمودند - سواي آن هر شب هزار روپيه زير بالين بيگم گذاشته
صبحي بفقرا ميرسانيدند - و از جملهٔ خدمه كه سوخته بودند دو تا كه
زياده آتش گرفته بود در عذاب وجع آن در گذشتند - و دو خواص
علاج پذير شدند - و الم جراحت بيگم كه از شدت و جع تب و ديگر
امراض علاوهٔ آن گرديد بچهار پنج ماه كشيد - و پادشاه از غم فرزند
عزيز ديوان كم نموده اكثر بر بالين بيگم حاضر مي شدند - از اتفاقات
با محمود در همان ايام سيد جلال صدر جديد باوجود شرافت چنان
خاندان برهنموني پيشكاران شرارت پيشه بعرض رسانده بود كه از
بيخبري موسوي خان صدر معزول وجه مدد معاش باكثر مردم
بجا كه اصلا استحقاق ندارند مقرر شده و بفرمان و اسناد جعلي
بسياري يوميه واراضي دارند حكم ضبط يوميه عموما تا تحقيقات اسناد
صادر شده بود اين معني مادهٔ بدنامي بسيار براى صدر و باعث
الم جراحت دلهاى مستحقين و مستمندان دل سوخته گرديد - و از
شعلهٔ آتش دل همان بيچارگان بى بضاعت كه مرحلهٔ آن چندين
مومن و مومنه و مسلم و مسلمه كه سواى آه درد آلود و دود آتش
اندود اندرون سدهٔ پرده وسيلهٔ پيغام رسانى نداشتند بدامن آن
عفيفه كه مي الحقيقت پارهٔ از جگر پادشاه بود در گرفت و پرتو اين
معني بردل درد اثر آن حضرت فريادرس اثر نمود و فرمودند كه بدستور
سابق يوميهٔ ذكور و نسا جاري سازند راست گفته اند • بيت •

آتش سوزان نکند با سپند • آنچه کند دود دل دردمند

گویند پادشاه محبت بافراطی که با دارا شکوه و با پادشاه بیگم داشت با هیچ فرزند دیگر نداشت - در ایام مرض بیگم دو پهر شب با دل سوزان و چشم گریان سر سجاده نشسته بدرگاه شاهی سر حق برای حصول صحت بیگم زار زار میبالید و در مدت پنج شش ماه که علاج نمودند از دوا و مرهم حکما مانده که می بایست حاصل نگردید آخر عارف نام غلام سرکار بیگم مرهمی ساخته مالید بسیار مفید گردید و حق سبحانه پارهٔ صحت و امید حیات بخشید - و باوجود موقوف داشتن جشن صحت کامل برآیدن بمجرد علم آنکه از زبان حکما امید شفا ظاهر گردید جشن عالی که ازان عالمی فیض رسید و حکما و صلحا و فضلا و مستحقین و ارباب طرب ذخیرها اندوختند نمودند - چون پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از شنیدن عارضهٔ بیگم سکندار بطریق ایلغار خود را بحضور رساند و پادشاهزاده محمد مراد بخش نیز از ملتان برای عیادت همشیره رسید هر دو پادشاهزاده مورد عنایات گردیدند - شایسته خان نیز خودرا برای احوال پرسی آن ملکهٔ دوران رسانیده ملازمت نمود - چون از پادشاه زاده محمد اورنگ زیب براهنمائی بدراهان از عقل معذور بعضی اداهای خلاف مرضی سرزده بود آثار قهر و کم توجهی و غضب ولی نعمت را که بعد از غضب الهی هیچ غضبی بآن نمیرسد در حق خود مشاهده و ملاحظه نموده از راه غیرت و پیش بینی قبل ازانکه از طرف پدر اثر کم لطفی بعرصهٔ ظهور آید خود ارادهٔ انزوا نموده شمشیر از کمر وا کرده چند روز منزوی گردید و جاگیر بضبط

خالصه در آمد و صوبه داری دکن بخان دوران باضافهٔ هزاری هزار سوار و دو کرور دام انعام که از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد سرخروی فرمودند و پرتهی راج را تهور را قلعه‌دار دولت آباد ساختند و نقارهٔ جشن صحت کامل بنگم صاحبه دو باره بلند آوازه گردید و آن ملکه را بطلای خالص وزن در آورده بمستحقان قسمت نمودند - و معبدان سخن آفرین زینت افزای مجلس بهشت مشاکل گشتند - و رامشگران جادو خصال حور تمثال آرایش افزای بزم فرحت افزا گردیدند - و از در و دیوار آن عشرت خانه گلبانگ مبارک و تهنیت سامعه افروز عالم و عالمیان گشت - و فقیر و بینوائی نماند که صاحب نصاب نگردید - و جائزهٔ نبوت که دران جشن بنذر خدمت ماحتاج چند ساله آماده نگشت بادشاهزاده محمد مراد بخش را بتعلقهٔ صوبهٔ خود مرخص ساختند - و شایسته خان را درین جشن از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه وسه اسپه ساخته بسر خدمت ماموره رخصت فرمودند - اله وردی خان معصوب را بشفاعت پادشاه زادهٔ بلند اقبال منصب و جاگیر بحال فرموده گرد غم از چهرهٔ کدورت آلود او زدودند - سید عبد الوهاب خاندیسي که شمهٔ از شجاعت و جلادت او بزبان خامه داده شده بفوجداری و قلعه‌داری بکلانه مامور گردید •

امرسنگه بعد از کشیدن آزار تپ محرق دو ماهه صحت یافته بمجرای دیوان آخر روز آمده بود ظاهرا بصلابت خان بسر تقسیم وطن که باوجود برادر کلان بدرادر خورد خصوصیت تمام داده سوی مزاجي تبدلي داشت بعد از ادای نماز مغرب که بادشاه بتحریر

فرمان بیکی از امرای مقرب بدستخط خاص مشغول بودند امر
خود را بجلدی بصلابت خان رسانده عامل جمدهر بسینه اش رس
که تا قبضه فرو رفت و صلابت خان آه نکشیده جان بجان آفرین سپ
خلیل الله خان و ارجن ولد راجه بیتهل داس که نزدیک بودند خو
بامرسنگه رسانده سر حمله آوردند و امرسنگه بمقابلهٔ آنها پا مانم نه
داد مردانگی داده باوجود زخمی شدن بجای خود قائم ماند
آنکه گرز برداران و دیگر بندهای پادشاهی رسیده بمدد همدیگ
آن راجپوت جاهل را ساختند - و ارجن و غیره چند بزخمی گردید
بعد وقوع این حادثه میر خان میر ترک و ملوك چند مش
دولتخانه لاش امرسنگه را برداشته بیرون آوردند - دریں ضمن مرد
پانرده نفر راجپوت از جملهٔ خدمتگاران و مشعلچی امر
خود را رسانده بشمشیر و جمدهر بر میر خان و ملوک چند و
که مقابل آنها آمد بجنگ در پیوستند باوجود گرز بردار و منص
بسیار بمقابله و دفع شر آنجماعة پرداختند و تردد نمایان از آنها بظ
آمد ملوک چند تا چند گرز بردار و پنج شش منصبدار روشنا
کشته شدند و میر خان با جمعی زخمی گردید گویند تا کار آن ج
نفر راجپوت ساخته شود رستخیز عظیم اندرون و بیرون دربار برپ
و از مشعلچی تنها چند بندهٔ کار آمدنی بادشاهی ضائع گردی
چون صدای این هنگامهٔ وحشت افزا بلند گردید بعضی راجپو
حوصله باخته همان وقت شب راه گریز اختیار نمودند و بسیاری
نوکران هواخواه امرسنگه جمع باشده برسر خانهٔ ارجن هجوم آ
آواز دار و گیر بلند ساختند و کار بجائی رسید که حضرت ابتداء

برانها نامرد نمودن مادهٔ مزید فساد دانسته یکدو راجپوت مصلح کار را نزد آنجماعه فرستاده پیغام نصیحت آمیز دادند که امرسنگه و جمعي که مرتکب فساد شده بودند بسزا رسیدند و شما که بي تقصیرید چرا خود را طعمهٔ تیر و سنان مي سازید آنجهالت پیشگان شجاعت نشان که در عالم پاس نمك خواري بعد واقعهٔ آقا جنگ بي سردار نمودن خالي از طریقهٔ آرزم پرستان نیست درجواب آن بزبان شمشیر و جمدهر بي ادبانه پیش آمدند و کارنگاه زار جهان آشوب کشید سید خانجهان و رشید خان انصاري و سید عبدالرسول بارهه و دیگر بندهای پادشاهي با توبخانه تعین شدند و دائرهٔ جنگ و جدال اشتعال گرفت و سید عبد الرسول خان که از جوانان نونهال بود باجمعي از سادات بارهه و دیگر بندها بکار آمدند وسید علام محمد که از سرداران و شجاعان مشهور گفته مي شد با چهار پنج نفر پیش منصب روشناس پیاده شده تردد نمایان نموده وباوجود برداشتن زخمها بکوته یراق کار بران کوته اندیشان تنگ آوردند و تا وقت شام که آفتاب عمرآن سوخته اختران غروب نموده و همه راجپوتان علف تیغ و هدف تیر و سنان و گولهٔ تفنگ گردیدند جنگ قائم ماند و بعد فراغ جنگ سید علام محمد را با سرداران دیگر که زخمهاي کاري برداشته بودند و واماندگان و وابستگان جان باختهٔ آن معرکه خصوص خلیل الله خان و ارجن و میرخان پسران صلابت خان را اضافهاي نمایان و خلعت و اسپ و جواهر مرحمت نمودند •

ذکر سوانح سال هیجدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و چهار هجري

جشن آغاز سال هیجدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و چهار موافق هر سال سرمایهٔ فیض خاص و عام گردید بعرض رسید که بخانهٔ دارا شکوه فرزند بعرصهٔ وجود در آمده مسمی بسپهر شکوه ساختند دو لک روپیه رونمایی عنایت فرمودند - از واقعهٔ ملتان معروض گردید که بر سر مبارز خان روهیله خانه‌زود آمد و از تنگنا سرای فانی نجات یافت - خان دوران را از دکن برای مصلحت ضرور بحضور طلب داشته بنام راجه جسسنگه حکم صادر شد که تا مراجعت خان دوران خود را از وطن بدکن رسانده از بند و بست آنجا خبردار باشد - چون بعرض رسیده بود که امام قلیخان از غلبه و تعدي نذر محمد خان برادر که ملک و مال بعد از پایمال حوادث رفتن بتصرف او در آمده بکمال پریشاني و بي ساماني راه بیت الله اختیار نموده یک لک روپیه برای مدد خرج راه کعبه نزد امام قلیخان روانه ساخته بودند - ازانکه قبل از رسیدن زر مذکور امام قلیخان در مدینهٔ منوره مرحله پیماي سفر آخرت گردیدند از جملهٔ لک روپیه یکدانه مروارید امرودي بوزن چهل و سه سرخ بقیمت سي هزار روپیه مع اسپان براي پادشاه آوردند - قیمت آن مروارید پنجاه هزار روپیه بقیاس جوهریان درآمد و بعرض رسانیدند که اگر هموزن آن مروارید به پنجاه هزار روپیه خواهند بهم رسیدن متعذر - و تا حال چندین مروارید که بجواهر خانهٔ سرکار پادشاهان سلف آمده باشد از روی سیاههٔ دفتر ظاهر نمي شود - آنرا داخل

سرپیچي که از لعل دوازده تانگ و بیست و چهاردانه مروارید بقیمت چهار لک روپیه داشتند نمودند - باز آنرا امام تسبیح خاص کردن قرار داده تا دم واپسین از خود جدا نساختند ٭

چون مذکور جواهر بزبان قلم آمد چند کلمه از جواهر خانهٔ عهد اعلی حضرت بتحریر مي آید - روزیکه برتخت جلوس نمودند قریب ده کرور روپیه را جواهر و مرصع آلات موجود بود ازانجمله لغایت سال حال دو کرور روپیه را جواهر بخرج انعام و ارمغان در آمد و پنجاه لک روپیه در مصحوبات و صدقه و نثار روز وزن و جشن صرف شد و پنج کرور روپیه را جواهر در جواهر خانهٔ انعام و باقي در توشکخانه داخل پوشاک خاص موجود - ازجملهٔ آن دو تسبیح مشتمل برصد و بیست و پنج دانهٔ مروارید و هفتاد و هشت دانهٔ یاقوت رنگین و شفاف است که قیمت آن هردو تسبیح بدست لک روپیه مي شود و وزن هردانهٔ مروارید سي و دو رتي که از عهد عرش آشیاني در جواهر خانهٔ پوشاک خاص داخل است ٭

میر محمد صالح مشکین قلم ولد میر عبدالله زرین رقم ترمذي متخلص بکشفي کتاب مناقب مرتضوی تالیف خود از نظر گذرانیده چند ورق بمطالعه درآورده پنجهزار روپیه و فیل ماده انعام فرمودند - با وجود دو جشن اثر صحت و امید حیات که بخرج هفتاد و هشت لک روپیه نموده بودند باز بسبب عود نمودن جراحت غسل صحت دفعهٔ ثالث پادشاه بیگم در ماه رمضان اتفاق افتاده واز سرنو سرانجام جشن جهان افروز آراستگي یافت -

بعد غسل هزار اشرفي و پنجهزار روپيه بمستحقان رساندند - و عارف چيله را كه مرهم او مفيد افتاده بود بنقره بوزن در آورده خلعت و اسپ بدو بخشيدند - بعده كه آن ملكهٔ دوران براي تسليم بحضور آمد حضرت اعلي طبق پر از لعل و مرواريد و زر سرخ و سفيد بقيمت لک روپيه بدست خود گرفته بر فرق پادشاه بيگم نثار فرمودند - بعده از طرف پادشاه زاده و ديگر بندگان طبق طبق گل طلا و جواهر نثار نمودند - و صداي رود و سرود در فلك برين رسيد - و سمرني صد و سي دانهٔ مرواريد بقيمت پنج لك روپيه از دست خود بدست بيگم بستند و روز ديگر گوشوارهٔ كه دو گوهر آبدار و دو الماس بقيمت لک روپيه داشت عنايت فرمودند - يک هفته جشن بزم افروز بود و هر روز عنايت تازه و لطف زياده از اندازه مبذول ميگرديد - سواي آن يازده لك روپيه محصول بندرسورت كه در جاگير بيگم مقرر بود انعام مرحمت نمودند - جمله دران جشن بزم افروز مع آنچه بپادشاه زادها و امرا بصرف آمد و سواي آنچه بانعام حكما در آمد و بمكهٔ معظمه و مدينهٔ منورهٔ و اطراف روانه نمودند بدست لك روپيه بانعام در آمد - و بموجب التماس نواب قدسيه تقصير پادشاه زاده محمد اورنگ زيب بهادر بعفو و انواع لطف مبدل گرديد - و منصب پانزده هزاري ده هزار سوار بدستور سابق جاگير بحال فرموده بديگر عنايات معزز ساختند - و حكيم داؤد را منصب دو هزاري دوصد سوار و اسپ و فيل و يک مهر و يک روپيه هر يک بوزن پانصد توله مع خلعت در انعام معالجهٔ بيگم مرحمت نمودند حكيم مومنا كه سي هزار روپيه ساليانه داشت بمنصب هزاري صد سوار و عنايات ديگر سرافرازي يافت ديگر همه مقربان و امرا

و حکما و ارباب طرب در خور پایه و قسمت فیض یاب گردیدند وچهار لک روپیه برای شریف مکه و لک روپیه برای مستحقان حرمین که بقصد شفای بیگم بدر کرده بودند همراه احمد سعید روانهٔ مکهٔ معظمه ساختند - و از چراغان عالم افروز که هنرمندان همه دیار بطرحهای مختلف بآئین بندی آن پرداخته بودند و آتشبازی اقسام و آرایش گوناگون چه سان وصف نماید که بطول سخن منجر میگردد - و بشرح خصوصیات آن بزم بهشت مساکل چگونه پردازد که محمول باغراق مینماید *

و بعده اواخر دی بعده بقصد سیر و شکار کشمیر بی نظیر متوجه دارالسلطنت لاهور گردیدند - باوجود آن همه علاج که حکمای یونان و هند و فرنگ و عارف چیله برای جراحت بیگم نموده بودند بعد کوچ بار دیگر جراحتها بجوشش درآمد و مادهٔ بند ماعی پادشاه گردید - روزی که بمنزل متهرا نزول و مقام واقع شد محمد علی موجدار آنجا بعرض رساند که هامون نام فقیر مرهمی دارد که برای همه جراحتها نافع و بحکم آب حیات اثر حیات می بخشد - حکم باحضار او فرمودند و در سه چهار روز مرهم او آنقدر نفع بخشید که هفته هم نکشید که نشان جراحت نماند و بالکل وسواس زائل گردید - و بدهلی که رسیدند غسل صحت کامل نمود هامون فقیر را بروپیه وزن نموده خلعت و روپیه برای زن او بخشیدند - و محمد علی موجدار را بعطای اضافه و خطاب مفتخر ساختند - و پادشاهزاده محمد اورنگ زیب را صوبه دار احمد آباد ساخته بعنایات خاص نواخته اواخر دی حجه رخصت فرمودند - و نه شهودند که رسیدند جشن نو روز را ضمیمهٔ

شادی غسل بادشاه بیگم ساختند - اوائل صفر در باغ فیض بخش لاهور نزول فرموده بعد سیر و تفرج عمارات قلعه و باغات ششم شهر مذکور از انجا سمت کشمیر کوچ فرمودند - خان دوران از دکن آمده ملازمت نمود - چون مکرر حقیقت برهم خوردن سلطنت بلخ و بدخشان و ظلم و تعدي از یکان و اختلال تمام راه یافتن میان پدر و پسران و بعارت رفتن عبدالعزیز خان و خرابی بدر محمد خان بعرض رسید علیمردان خان را بکابل مرخص نموده ارشاد نمودند که چون مهم و تسخیر بلخ و بدخشان منظور و مرکوز خاطر است و عنقریب بادشاه زاده را بدانصوب مرخص خواهیم نمود باید که تا رسیدن توزه سرانجام آن مهم بعهده خود دانسته بگرد آوری مصالح و مردم کار آزموده واقف کار آن سر زمین کوشد - و از عقب او اصالت خان میر بخشي را براي معاونت و سراولي آن کار نزد علیمردان خان مرخص ساختند *

درینولا بعرض رسید که صفدر خان قلعه دار قندهار ازین حصار ناپایدار رخت هستي بر بست - پسران او را بعنایت اضافه و خلعت ماتمي نواختند - منازل پرتعب راه کسمیر را که از بسیاري برف دست و پاي اکثر مردم برباد فنا رفت طي مي نمودند چنانچه طغرای مشهدي گفته * بیت *

زبیم برف آن کوه خطرناک * رمیده مردمک از چشم افلاک
چنان دزدی نمودت پا فشرده * که آتش در درون سنگ مرده

غرهٔ ربیع الاول داخل دولتخانهٔ کشمیر گردیدند - چون از زیادتي سکنهٔ آن دیار حسن سلوک ظفرخان بعرض رسید لک روپیه

بجمله مطالبهٔ دمهٔ او معاف فرمودند هرروز و هر هفته در باغی و مکانی که مرغوب طبع بود تشریف می بردند صفاپور که در تیول پادشاه بیگم مقرر و اسم بنامسمی بود بیگم تهیهٔ ضیافت گرفته چراغان نمود - بعد تشریف بردن مبلغ کلی نقد و جواهر پیشکش گذراند - محمد مراد بخش را اضافهٔ دو هزاری داده از اصل و اضافه دوازده هزاری نه هزار سوار ساختند - خان دوران را بعنایات مفتخر ساخته بار دیگر مرخص فرمودند - درینولا از عرضه داشت علیمردان خان که بمهم بدخشان بمعالطهٔ شهور طلب کومک قندهار مامور گشته بود خبر حرکت قزلباش اشتهار یافت - راجه جگت سنگه و بهادر خان و قلیچ خان و نجابت خان و راجه رای سنگه و راجه بهار سنگه و مرزا خان نبیرهٔ عبدالرحیم خان خانان و شمس الدین بنی مختار را باجمعی دیگر امرا مرخص ساختند - و دوازده هزار بندوقچی همراه داده مبلغ بیست لک روپیه ازخزانهٔ دار السلطنت حکم فرمودند که به بندهای پادشاهی بطریق مساعدت رسانند - کنار تالاب قل را که پسند طبع افتاده بود چندشب چراغان نمودند و در صفا و فضا بر دیگر سیرگاه ترجیح دادند - چنانچه طغرا گوید *

* بیت *

درین دریاچهٔ خوش سرود است * که هرموجش رآب نغمه رود است
ز عکس لاله رخساران سرکش * فتاده ماهیان در دام آتش
ز هر زورق صدای نغمهٔ تر * زده موج طرب درگوش اختر
رگ طنبور رشک موج آب است * بدستش کاسهٔ چشم حباب است

ر واقعهٔ لاهور بعرض رسید که خان دوران از ضرب جمدهر خدمتگار

کشمیري نو معلم که وقت شب باو رساند بساط حیات در نوردید
پنج پهر بعد زخمي شدن زنده مانده نقد و جنس که داشت مع
وصیت نامه بخط خود در مادهٔ فرزندان بخدمت بادشاه نوشت - اگرچه
خان دوران از طرف سلوک با خلق بمرتبهٔ سخت و ناهموار بود که
آخر تیر آه مظلومان کار اورا ساخت اما چون در کار بادشاهي
و تسخیر قلاع امیر کار طلب مدار پیشه گفته می شد بادشاه از
خبر واقعهٔ او ملول گشته پسران اورا موافق وصیت سرافراز تقسیم
ترکه و عطاي منصب ساختند - سواي زري که بفرزندان تقسیم
نمودند شصت لک روپیه در سرکار بضبط در آمد - سید محمد و
سید محمود هر دو پسر کلان را هزاري هزار سوار و عبد النبي پسر
خرد را به پانصدي سرافرازي دادند - و شایسته خان را از اله آباد
تغییر نموده بصوبه داري مالوا مقرر فرمودند *

ذکر سوانح سال نوزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و پنج هجري

جشن آغاز سال نوزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و
پنج هجري زینت افزای گلشن و باغات کشمیر بهشت نظیر گردید -
اسلام خان را صوبه دار دکن نموده بعنایات خاص مفتخر ساخته
مرخص نمودند و از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري پنجهزار سوار
دو اسپه و سه اسپه سرافرازي یافت - سیادت خان برادر او را باو
تعین نمودند - سعد الله خان را که رسوخیت باطني و استعداد
ظاهري او دلنشین بادشاه جوهر شناس قدردان گردیده بود از تغییر
اسلام خان بپایهٔ وزارت کل و عطاي خلعت و جمدهر و قلمدان مرصع

و اضافهٔ هزاري پانصد سوار که از اصل و اضافه پنجهزاري هزار و پانصد سوار باشد بلند آوازه ساختند - بعده که اصالت خان نزد امیر الامرا علیمردان خان رسید برای سرانجام گرد آوري لشکر و آذوقه و تعیین امرا بجهت هموار نمودن راهها پرداخت - و امراي دیگر نیز پیهم بکابل رسیدند - درین ضمن تهانه دار غوربند باسم خلیل بیگ آمده ظاهر ساخت که در بلخ و بدخشان بسبب هنگامهٔ نفاق و لشکر کشي و ازبک کشي میان پدر و پسران یعني عبد العزیز خان و سبحان قلیخان و نذر محمد خان بمیان آمده - و حارس قلعهٔ کهمرد که قلعهٔ سرحدي است بکمک جمعي که همراه سبحان قلیخان که از طرف عبد العزیز خان براي تسخیر حصار شادمان آمده بودند رفته قلعهٔ مذکور خالي ست اگر لشکري همراه من دهند بمدد اقبال لایزال پادشاه عدو مال به تسخیر می آرم - علیمردان خان سه هزار سوار که ازان جمله هزار سوار خود او بود بسرداري فرهاد غلام خویش مقرر نموده مرخص ساخت - و ارشاد نمود که در صورت صدق خبر مذکور به تسخیر قلعه پرداخته حقیقت پیهم بر نگارد والا بتاخت و تاراج نواح آن طرفها پردازد - بعده که فرهاد و خلیل بیگ بکهمرد رسیده خواستند بمحاصره پردازند قلعه‌نشینان از شنیدن آمدن فوج هندوستان محصور ناگشته از قلعه بر آمده راه فرار اختیار نمودند - و خلیل بیگ و فرهاد بی آنکه شمشیر از غلاف بر آید و یا تیر در خانهٔ کمان جاگیرد قلعه را بتصرف در آوردند - اما از آنکه از گراني و کمیابي کاه و غله اصلا ذخیره در قلعه نمانده بود و خلیل بیگ و فرهاد بگمان آنکه نذر محمد خان

بحال خود در مانده و از شامت پسران و نوکران بکومک قلعه نخواهد پرداخت و از نا کرده کاری و عدم تجربه در استحکام برج و باره و گرد آوری ذخیرهٔ قلعهٔ تازه بتسخیر در آمده نپرداخته و مردم کار آزما در آنجا نگذاشته سرمست نام نبیرهٔ مدار خان را با پنجاه سوار تفنگ انداز قلعه دار نموده خود متوجه تاخت و تاراج اطراف و گرد آوری ذخیره گردید - امیر الامرا که در انتظار امرای کومکی روز میشمرد بعد رسیدن خبر تسخیر قلعه از راه دور بیدی اصالت خان را پیشتر روانه ساخت که خود را بغوربند رسانده از آمدن ازبکیه برای خلاصی قلعه گوش بر آواز باشد اگر تواند خود را بمدد رساند والا حقیقت بر نگارد - و بعد از روانه ساختن اصالت خان خود نیز از غلبهٔ وسواس خام کاری خلیل بیگ و فرهاد انتظار کومک نکشیده روانه شده بطریق ایلغار باصالت خان پیوست - همان روز خبر رسید که فوج ازبکیه آخر شب غافل داخل قلعهٔ کهمرد شدند چون سرمست قلعه دار که مست خواب غفلت بود از آوازهٔ رسیدن از بکان از خواب برجسته خود را به پناه چاه حالی قلعه رساند جمع کثیر را کشته و زخمی ساخته باز راه صحرا گرفتند - امیر الامرا از شنیدن این خبر اصالت خان را با فوج شایسته بمدد قلعه بتعجیل تمام روانه ساخت و خود نیز پاشنه کوب روانه شد - دو سه منزل قطع نا نموده خبر شنید که قلعه بتصرف ازبکیه در آمد و قلعه دار زخمی گشته با بعضی همراهان عریان و پیاده بحال تباه خود را بفوج پادشاهی رساند امیر الامرا خواست که فوجها بدرها تعین و روانه نماید - درین ضمن خبر رسیدن فوجهای

ندر محمد خان بر سر کتلهای هندوستان بقصد سد راه لشکر امیرالامرا انتشار یافت و اصالت خان و خلیل بیگ مانع آمدند و گفتند که از درها زیاده از یک دو سوار پهلوی هم نمی تواند گذشت و همه جا ذخیره باید برداشت و از هرجا که گذشتند تهانه قائم باید گذاشت و هنوز امرای کومکی نرسیده اند از جوق جوق جدا نمیتوان ساخت - آخر مصلحت بران قرار یافت که فی الحال بفکر تسخیر قلعه بپرداخته برای تسخیر بدخشان کمر همت باید بست و از راه پنجشیر به بدخشان روانه باید شد - درین ضمن بهادر خان و چند امرای دیگر کومکی رسیدند - بعده که چند منزل قطع نمودند دولت بیگ تهانه‌دار پنجشیر با جماعهٔ که اران راه خبر داشتند رسیده ظاهر ساخت که ازین راه عبور نمودن متعذر است اگرچه جریده بتعب تمام میتوان از کتل و درها گذشت اما بالشکر چنان و ذخیره و اسباب و اثقال گذشتن بسیار اشکال دارد - و از آنها مقابل هجوم لشکر خصم پل بستن و گذشتن متعذر - و از نزدیک رسیدن ایام برف و سرما بدون برداشتن اذوقهٔ راه طی مسافت نمیتوان نمود - و حال ستوران که از گرانی و کمیابی کاه بجز پوست واستخوان نمانده معلوم - در برف و سرما هر جا افتادند بر نخواهند خاست - و بر سپاه احوال تباه خواهد گردید - مگر در ابتدای فصل بهار ازین راههای خطرناک عبور توان نمود - امیرالامرا گوش بحرفها نه نموده مصلحت کار دران دید که دو هزار سوار انتخابی کار آزموده کار زار دیده بسرداری یکی از بندهای سخت جان کار طلب اسپ قمچی که اذوقهٔ چند روزه موافق قوت لایموت بر دشت

خود و اسپان توانند بر داشت بر اسپان تیز چاق باد رفتار سوار شده بطریق قزاقان از کتلها و معبرها گذشته بنواح بدخشان تاخت آورده بر احوال ملک مطلع شده مراجعت نمایند - درین صورت اغلب که بعضي الوسهای آن ولایت نیز رجوع آورده رونق گزدد و سرداري آمرا اصالت خان ازراه کارطلبي بعهدهٔ خود گرفت - فرمود که لدوقهٔ هفت هشت روزه که درصورت ضرور بکار دو هفته آید بر داشتند و براه کوه هندو کش گذشته در هفت و هشت روز بمنزل پنجشیروگل بهار رسیدند وآن‌قدر اسپ وگاو وگوسفند غنیمت بدست آوردند که همان شدر و گوشت وامرعدای لشکر گردید - و بهادران یکه تاز جان نثار و مغار ران رزم جوهرطرف تاخته خرابي بسیار دران ملک نموده تا خبردار شدن ودمودار گشتن ازبکیه مراجعت نمودند - بعدهٔکه حقیقت گرفتن قلعه و باز از دست دادن وچندان یلغاروتاخت‌نمودن اصالت‌خان بعرض رسید خلاف مرضي پادشاه بظهورآمد - دربن مادهٔ پارهٔ نصیحت شفقت‌آمیز باميرالامرا و اصالت خان نوشتند - و در فرمان درج گردید که امسال سنگ تراشان و بیل داران وتبرداران برای هموار ساختن راههای قلب و دره روانه سازند و نجابت خان و دیگر امرا پیش قدم گشته بهوشیاري تمام بامصالح توپخانه دران نواح و درها بسر برده سرراه از بکیه داشته باشند - چون‌راجه جگت‌سنگه باظهار تهوري وکار طلبي‌بعرض رساند که باین مهم مامور گردیده جوهر ترددِ خود بعرصهٔ ظهور آرد و بامید قبول این التماس جمعیت زیاد ازوطن طلبیده درخواست مجمله نمودند بمیان حضرت ادعای اورا پسند نمودهٔ حکم فرمودند

که عرض لشکر او ازروي تقدیر بقید اسم نویسي بطریق موجودات نگیرند بعد ملاحظهٔ موجودات هزار و پانصد سوار و دو هزار بندوقچي زیاد آمد مواجب آن از راه قدرداني نقد از خزانهٔ سرکار دهانیدند - خوشا پادشاهان قدر شناس و خوشا نوکران جان نثار کار طلب آن عهد - بهرحال راجه بخدمت ماموره روانه گردیده چون از کتل هندوکش گذشت فوج خود را دو فوج ساخته جمعیت نصف همراه بهاو سنگه پسر خود داده هراول نمود - چون بمکان خوست که در سرحد واقع است رسید کلانتران و کدخدایان آن سرزمین که سوختهٔ بیداد از بکان خونخوار جفا کار مردم آزار بودند درآمدن فوج مطلع شده استقبال نموده بعد ملاقات به راجه صلاح دادند که اگر قلعهٔ بطریق حصار درین سرحد ساخته شود از مایان چندان خدمت بظهور آید که باعث سرخروی راجه و و مایان گردد - و رهنمونی آنجماعه در دل راجه نقش پذیر گردید - ازانکه راجه از شجاعان صاحبراي گفته مي‌شد دانست که در تیاری حصار خشت و سنگ فرصت زیاد مطلوب است و چوبهای کلان دران کوهها بسیار بهم‌میرسد و درودگران جلد دست‌باخود داشت و زمیداران آن ضلع آنچه مصالح مطلوب بود موجود نمودند - بنابرین راه سراب و ادبار نمای حصار قلعهٔ چوبی گذاشته برجها از سنگ و گل قرار داده اول خود شریک کارگردید و باطاعت و رفاقت راجه تمام لشکر کمر همت بسته کلنگ و تیشه بدست گرفته رفیق نجار و گلکار گشته حصاری که در یکسال اتمام آن متعذر می نمود د فرصت یک ماه تیار کرده دو چاه عمیق درانجا کنده قریب

دو هزار سوار برقندار و تیرانداز درانجا نگاهداشته می خواست پیشتر روانه شود - درین ضمن خبر رسیدن فوج اربکیه بسرداری کمش قلنجان تعین کرده بدر محمد خان انتشار یافت که سه فوج از سه طرف حلو ریزمی آیند - راجه نیز لشکر خود را سه فوج قرار داده مستعد کار زار اربکان خون خوار گردید - بعد مقابل شدن زدوخوردی که جای صد تحسین و هزار آفرین داشت از طرفین بعرصهٔ ظهور آمد آخر کار بعد کوشش و کشش بسیار اربکان فرار نمودند - بعده که راجه تعاقب نمود از یکیه فوج راجه را طرف درهٔ قلب کشیده برگشته بزدن تیر بار کشتی پا استوار نمودند - راجه هم پای استوار کم نیاورده باقی فوج خود را طلبیده هم نبرد اربکان گردید بمرتبه نائرهٔ کار زار اشتعال گرفت که جمع کثیر از هردوطرف کشته و زخمی گردیدند - بازخود بسدت بار بکان را چدوتیه بسیار بکار آمدند آخر کار اربکیه را از مقابل بر داشته هزیمت دادند و راجه خود را فتح و نصرت بقلعهٔ نو احداث رسانده حقیقت بامیرالامرا نوشته مدد کومک طلبید - و سه چهار هزار سوار با برف و باروت بسیار از نزد امیرالامرا بسرداری علی بیگ و اسحاق بیگ منصبدار و مریدون علام امیرالامرا رسیدند - درین اوان اربکیه برتهانهٔ که راجه دردهنهٔ کوتل گذاشته بود شبخون عجب آوردند که کمتر کسی ماند که کشته و زخمی نگردیدند - و راجه زود خبریافته چون برق پران خود را رسانده تلافی شوخی آنجماعه کنار آنها گذاشت - اما وقت مراجعت چندان برف بارید و باد سرد وزید که اسپ و آدم را قدم پیش گذاشتن مشکل گردید - و کار چهار پا و آدم

بهلاکت - رسید ناچار راجه آن روز و شب را مع همراهان به سخت جانی بسر برده طی مسافت میمود - دریبولا فیروزن علام امیرالامرا با جمعیت خود بمدد رسیده باعث تقویت دل بیم بستهٔ راجپوتان گردید - درین ضمن از بکان که از شنیدن مراجعت و کشیدن سختی راجه مراهم آمده دلیرانه قدم بقصد پیکار پیش گذاشته بودند هجوم آوردند و هنگامهٔ قتال و جدال بلند آوازه ساختند - راجه پسر خود را با فیروزن هراول ساخته پا قائم نموده آنچه شرط جلادت و کوشش بود بظهور آورده داد مردانگی داد - و بعد تردد نمایان که جمعی از راجپوتان بکار آمدند از بکیه را شکست داده از مقابل برداشت و خود را بقلعهٔ چوبی خویش رسانده بعد آرام گرفتن چند روز باز باتفاق لشکر کومک آهنگ پیشتر نمود •

اوائل شعبان پادشاه جهان ستان از کشمیر سمت لاهور کوچ فرموده همه جا سیرکنان و شکار افگنان و داد دهان بعد کشیدن تعب و تصدیع برف و باران که لازم و ملزوم راه تنگ و غارهای پر سنگ کشمیر است و در کوتل پیر پنجال برف بسیار باریده طی منازل نموده وسط رمضان داخل دارالسلطنت گردیدند - راجه تودرمل را برحسن خدمت هزار و پانصدی دویست سوار از اصل و اضافه نموده بدیوانی سرکار سهرند بدستور سابق مرخص ساختند •

از واقعهٔ کابل بعرض رسید که دیندار خان قلعه‌دار از حصار چار عنصری بقا بآن جهان شتافت بجای او اسد الله برادرش را مقرر فرمودند - معروض گردید که سید خان جهان بهادر که از بهادران

مشهور بارهه بود ازین جهان بروضهٔ جنان انتقال نمود - باعث ملال خاطر پادشاه گردید فرزندان او را مورد عنایات ساختند مگر سید منصور نبیرهٔ سید خان جهان که بسبب نزاعي که با بني اعمام داشت متوهم گشته بی‌حکم راه فرار اختیار نمود و این معنی خلاف مرضي پادشاه گردید حکم شد که فوج عقب او رفته پیدا نموده بیارند *

غرهٔ ذي قعدهٔ این سال نور جهان بیگم که دو لک روپیه سالیانه مي یافت ازین تنگنا سرای پر وحشت بروضهٔ جاوداني رحلت فرمود گویند بعد از واقعهٔ جهانگیر سوای رخت سفید بلباس دیگر رغبت نه نمود و در مجالس شادي باختیار خود هرگز حاضر نگردید مگر باکراه خاطر و در مدت باقي حیات درغم و الم جدائي زیبی آخرت بسر برده در مقبرهٔ که در لاهور پهلوي جنت مکاني برای خویش ساخته بودند مدفون گردید - درخانهٔ پادشاه زاده محمد شجاع فرزند متولد شد مسمی بزین العابدین ساختند - سعد الله خان را از اصل و اضافه شش‌هزاري دوهزار سوار سرافرازي دادند - شایسته خان الماس صد و شانزده سرخ(109) فرستاده بود از نظر گذشت شانزده سرخ معیوب را تراشیده صد سرخ بی‌عیب که ماند دو لک روپیه قیمت آن نمودند - ایلچي نذر محمد خان با نامه و قطعهٔ لعل و سي اسپ و بیست شتر که قیمت جمله سي هزار روپیه شد رسیده ملازمت نمود بیست هزار روپیه بایلچي مرحمت فرمودند *

درین آوان بعرض رسید که زاده جگت سنگه مرحلهٔ عمر بپایان

---

(109) ن - رتي

رساند راجه روپ پسر اورا مورد عنايات سروحي و حراست قلعهٔ چوبي ساخته جاي پدر او بدو معوض داشتند *

آخر دي الحجه اول اسفندار ماه الهي پادشاه زادهٔ محمد مراد بخش را با پنجاه هزار سوار و ده هزار پيادهٔ تفنگچي و تير انداز و باندار و توپخانهٔ بيشمار بقصد تسخير بلخ و بدخشان مرخص ساختند و وقت رخصت اضافهٔ دو هزاري هزار سوار که از اصل و اضافه دوازده هزاري ده هزار سوار باشد و يک لعل آبدار و طرهٔ مرصع مع مرواريد بيش بها و ديگر عنايات مرحمت فرمودند - و امراي نامدار کار زار ديده کار طلب رزم جو را هر اول يمين و يسار مقرر نمودند و جمله با سرداران سابق همراه عليمردان خان هفت فوج و هفت سردار عمده مثل نجابت خان و ميرزا خان و عبد الله خان و شيخ فريد و قطب الدين خان کوکه و ذو القدر خان و ملتفت خان که همراه هريک هفت امير نامي تعينات بودند قرار دادند - و از سادات رزم جوي بارهه و از راجپوتان نامدار شير شکار هراول و سردار مستقل ساختند - از امرا و منصبداران روشناس قابل بتعداد چهار صد و هفتاد نفر بشمار آمدند - هفت لک روپيه و دو هزار اسپ از سرکار همراه دادند که بروقت بکار بندهاي پادشاهي آيد - و حکم شد که چون هنوز هواي سرد و وفور برف درهها و راهها باعث تصديع ترده لشکر است امرا در ملک کهکران و حسن ابدال و هرجا علف زار وافر بيابند چند روز توقف نمايند و لشکرها از راه کوتلهاي مختلف بدفعات بگذرند که بلا تصديع عبور واقع شود - بعد که مواکب کواکب شمار درکابل فراهم آيند

قلیچ خان و خلیل الله خان با موجهاي خود پیش آهنگ شده نخست حصار شادمان را بعد ازان حصن عوز بند را بتصرف در آورند - بعده بتسخیر قندز و دیگر بلاد بدخشان باتفاق بی نفاق پردازند بعد از مفتوح گردیدن بدخشان فتح بلخ را وجه همت سازند *

چون بعرض رسید که در ملک پنجاب از کمي آب و گرد آمدن امواج گراني غله بمرتبهٔ شده که مردم فرزندان خود را مي فروشند بلکه دسم نموده میخورند حکم شد دو صد روپیه را لنگر خام و پخته در ده جا یعني دوهزار روپیه را روز مره مقرر نمایند و پنجاه هزار روپیه نقد بدر ماندگان بی بضاعت رسانند و هرکه هر جا فرزند خود فروخته باشد و پیدا نماید زر از سرکار داده فرزند مسلمان را بمادر و پدر او بدهانند *

اگرچه میان پادشاه و شاه ایران وقت وفات شاه صفي رشتهٔ محبت گسسته گردیده بود اما حضرت اعلی برای بقای استحکام اخلاص جان نثار خان را با نامهٔ تهنیت و تعزیت و مدري جواهر و مرصع بقیمت یك لک و پنجاه هزار روپیه و پنجاه هزار پارچهٔ کشمیر و بنگالا و احمد آباد و غیره بقیمت دو لک روپیه برد رندهٔ دود مان مصطفوی شاه عباس روانه ساختند و در نامه معذرت این معني که رو آوردن علي مردان خان بدین درگاه برای جذب دولت و جاه نبود بلکه بسببی حسد پیشگان شرارت سرشت غرض پرست بود و تکلف مرخص ساختن محمد علي پسر کلان علیمردان خان که در ابتدای شروع تهمت حاسدان حسب الطلب شاه صفي فرستاده بود درج نمودند *

دکر متوجه شدن حضرت اعلی از دارالسلطنت لاهور به کابل

هیجدهم صفر وسط فروردی از دار السلطنت لاهور رایت ظفر اثر طرف دارالملک کابل بر افراشتند - جعفر خان را صوبه دار پنجاب نمودند و اعظم خان را که التفات خان پسر او مع فوج بدر بیشتر روانه شده بود بسبب ضعف کبرسن روانهٔ کشمیر ساختند - داراشکوه را بعلت عارضهٔ بدنی مع اهلیهٔ او در جهانگیر آباد گذاشتند بعد ورود حسن ابدال بنام پادشاه زاده محمد مراد بخش فرمان صادر شد که باعساکر نصرت مآثر پیشتر روانه گردد پادشاه زاده بعد ورود حکم باتفاق امیرالامرا اواخر ربیع‌الاول از پشاور کوچ نمود و چند منزل که طي نمودند امیرالامرا برای پاک نمودن راههاار برف و هموار مودن کتلهای دشوار گذار و بستن پلها پیشتر مرحله پیما گردید - غرهٔ ربیع الثاني پادشاه از آب نیلاب عبور نمودند بعد رسیدن پشاور اگرچه اصل عمارتهاي آنجا که بدستور ایران ساخته بودند خوش ننمودند اما رستهاي بازار را که علیمردان خان موافق دستور اصفهان مسقف ساخته بکمال صفا چهار سوي بازاررا بطرح مثمن بغدادي آراسته بود بسیار مرغوب طبع افتاد و فرمودند که نقشهٔ نمونهٔ آن نزد مکرمت خان ناظم دهلي که اهتمام قلعهٔ نواحدات شاه جهان آباد که مفصل بزبان خامه داده خواهد شد بعهدهٔ او بود بفرستند - هزار سوار به سعد الله خان اضافه مرحمت شد امام قلي (110) بیگ پسر جمشید بیگ از ایران آمده شرف

---

(110) ن - امام وردي بیگ

اودور ملازمت گردید پنجهزار روپیه و خلعت و اسپ و فیل و منصب هزاري دوصد سوار عطا فرمودند - وحکم‌شدکه امرا تایساق بلخ پنجم حصهٔ تابین نداغ رسانند - و بسعد الله خان امر نمودند که بمنصبداران نقدی توپخانه و احدیان و پیادها سه ماهه پیشکي از سرکار ندهند و جمعي که جاگیر دارند بآنها نیز نظر بر چهارم حصه تنخواه نموده نقد نرسانند و اگر احیانا منصبدار جاگیر نیافته باشد چهار ماهه موافق جاگیرار تاریخ داغ پیشکي باو ندهند - و تاکید فرمودند که سعد الله خان پیشتر رفته تا رسیدن ما زرنقد مساعدت به بندهاي بادشاهي رسانده فارغ سازد *

مثلا شیان جاه و منصب غور نمایند که دران عهد چه خیر و برکت بود اگر درین عصر خدا نکرده از طرف مهم ایران و توران و هجوم غنیم همت اولیم حلل عظم بر خمرد بیچاره منصبداران و جاگیر داران که بنام بي نشان گفته‌مي‌شوند و از صد نفر یک دو صاحب طالع شاید پارچهٔ نان از منصب و جاگیر مي یافته باشند کار باقي همهٔ بفقر و فاقه و گدائي و حمت مي گذرد و آنها که دام نقدي برانها اطلاق شده و یکساله و دو ساله طلب دارند بالفرض که پادشاه برحقیقت حال و فقر و فاقهٔ آنها اطلاع واقعي یافته و نظر برچندان مهم نموده خواهند سه ماهه و چهار ماهه متحملهٔ طلب آنجماعه نرسانند و وزرای خدا ترس حق پرست خود متوجه شوند از عدم خزانه و سرانجام نیافتن زر و کثرت منصبداران محال و خیال فاسد است‌که از عهدهٔ برآوردن تمنای چندین سالهٔ سوخته دلان گدا پیشه که نام منصبداري برخود گذاشته اند توانند برآمد *

و مکرر به سعد الله خان فرمودند که اگر احدي از بندهاي پادشاهي بعلت عدم خرج و بار بردار عقب بماند بار خواست روز جزا و این زمان بعهدهٔ آن وزیر بي نظیر خواهد بود و سزاوال پیهم برای آوردن مردم و رسانیدن در تنخواه از خزانه تعین نمودند - و باخبار نویسان تاکید فرمودند که رونداد بی کم و کاست مي نوشته باشند - میرزا محمد مشهدي که از سادات مشهور و خاندان ذوالاحترام و متوطنان امام رضا علیه السلام بود شرف اندوز ملازمت گردیده مورد عنایات گردید - بکابل شرف نزول نموده چند روز در حویلي امیرالامرا تشریف داشته بعد اتمام تعمیر دولت خانه بقلعه تشریف آوردند *

الحال عنان کمیت تیز جلو خامه را بذکر تسخیر بدخشان معطوف مي سازد که چون هراول بکتل مسمی بطول که از کتلها قلب آن سر زمین است رسید مخبران خبر آوردند که یک کروه پائین کتل بعضي جا بارتفاع چهار ذراع و در بعضي جا تا بکمر برف دارد سه هزار بیلدار و تبردار و سنگتراش مع محصلان شدید محنت دیده تعین نمودند و چندین هزار مدد کار از دیهات جمع آوردند و سپاه که برای آسادي عبور خود دامنها را بکمر زده کمر همت برای برف روبي و برف کوبي بسته بودند با هنرمندان کار شریک کار گشته در دو روز و یک شب که شب و روز با چراغان کار میکردند دو صد ذراع که شتر با بار تواند رفت کوچه بدستور پاک نموده باقي برف را کوبیدند که از بالاي آن لشکر تردد تواند نمود اما باز کار بدل و بیلدار باقي بود و راحت بتهل داس و

اصالت خان که همراه هراول بودند از اسپان فرودآمده بدره درآمده مردم خود را فرمودند که راهها را چنانچه باید صاف نمایند وهرلحظه بدادن انعام ترغیب نموده بکمال خوشدلی از آنها کار گرفته در پاک و صاف نمودن راهها میکوشیدند و خود ها بدست نوکران کم قرار برای دلدهي دیگران در برداشتن برف از سپر و دامن زیاده کار میکردند و کار میگرفتند و تا سه پهر در اهتمام صاف نمودن برف اوقات صرف نموده هر دو سردار ها آخر روز از کتل گذشتند روز دیگر بهادر خان مع راجها و جمعي دیگر از بهادران ازان کریوه فرود آمدند و بتفاوت هفته تمام فوجها مع پادشاه زاده عبور نمودند - از غرهٔ جمادی الاولی لغایت هشتم شهر مذکور که آخر ماه خورداد آن سال باشد زیر کتل همه سرداران فوج و مردم اردو بهم پیوستند اما کارخانجات دران هفته نتوانست گذشت - درین اوان خبر مسرت افزا رسید که خسرو خان پسر دویم نذر محمد خان که در بدخشان و قندوز می بود بدست تاخت و تاراج ار بکیه که بعد از دست برد اسپ و شتر و گوسفند و غله وتمام ما یعرف خانه برعرض و ناموس مردم آنجا دست تعدي دراز نموده جامع مسجد را سوخته و جمعي از سادات نامي را بقتل آوردند و نذر محمد خان که بحال خود درمانده بود خبر خسرو نتوانست گرفت ناچار بطریق فرار و ایلغار با دوسه هزار خانه دار درآمده که خود را برد پادشاهزاده رساند درین ضمن محمد صدیق نام نوکر عمدهٔ خسرو خان مع عریضه که مشتمل بر ارادهٔ ملازمت خود فرستاده بود رسید و پادشاه زاده اصالت خان را فرمود که باستقبال رفته بر حقیقت مطلع شده در صورتي که ادعاي او واقعي باشد

مردم همراه و رعایا را آنجا گذاشته خسرو خان را با محمد بدیع پسر
و مخصوصان او برای ملازمت بیارد بعد نزدیک رسیدن امیرالامرا
پیش رفته بالای اسپ ملاقات نمود بعده که بحضور بادشاه زاده
رسید محمد مراد بخش دو سه قدم استقبال کرده در بغل شفقت
آمیزگرفت و دست اورا گرفته برکنار مسند خودجا داد و باظهار انواع
لطف و دلجوئي و خوش خوئي اشک ملالت و عرق کربت از
چشم و جبین او پاک نمود و یک قبضهٔ جمدهر مرصع و یک
تقوز پارچه و ده اسپ و یک فیل با حوضهٔ نقره از طرف خود و پنجاه
هزار روپیه از طرف بادشاه تواضع نمود و امیرالامرا هفت اسپ و
هفت تقوز پارچه ارسال داشت و بعد تقدیم ضیافت و مهمان
پرستي روانهٔ حضور ساختند - چون نزدیک حضرت اعلی رسید مرحمت
خان را برای مهمانداری و آوردن او تعین فرمودند و همراه او فرمان
عنایت عنوان با چهار اسپ خاصه مع زین طلا و مینا و یک پالکي
و چهار دولي باساز طلا و نقره و بیست تقوز پارچه روانه ساختند و
مرحمت خان نزد خسرو خان رسیده بعد رسانیدن پیغامهای لطف
آمیز آداب ملازمت و ملاقات را تعلیم و تلقین نمود بعدهٔ که داخل
دولت خانه شد بخلوتخانهٔ مقدمت آشیانه طلبیده ملازمت فرمودند -
خسرو بعد از تقدیم آداب عنایات پابوس بجا آورد - دست شفقت
بر سر و پشت او گذاشته حکم نشستن فرمودند و دل غمدیدهٔ محنت
کشیدهٔ او را بانواع مرهم لطف تداوی نمودند و چارقب طلا دوزی
و جیغه و شمشیر و خنجر مرصع مع پهول کتارهٔ گران بها با دیگر
مرصع آلات عنایت نموده منصب شش هزاري دو هزار سوار و

دو فیل و پنجاه هزار روپیه عطا فرمودند و در حویلی خان دوران کل ما یحتاج کار خانجات از فرش و ظروف مهیا ساخته فرود آوردند ٭

حاصل کلام فوج پادشاهی کوچ بکوچ طی مراحل میفرمودند تا از مکانهای دشوار گذار گذشته بقلعهٔ کهمرد رسیده بعضی قلاع آن حدود را بلا تردد تیغ و سنان بتصرف در آوردند و حارثان یک دو مکان حرکت مذبوحی نموده آخر قرار بر فرار دادند - خلیل بیگ را در قلعهٔ کهمرد گذاشتند و قباد نام قلعه دار حصار بعد دست و پا زدن بسیار با پانصد ازبک امان طلبیده باطاعت در آمد - خلیل الله خان و قلیچ خان بعد بتصرف در آوردن قلعها حقیقت بحضور معروض داشتند و ازینکه بعد از شنیدن فرار نمودن خسرو خان خود را بقندز رسانده انواع تعدی بحال مال و عیال رعایای مالگذار باقی مانده می رساندند - از دیدن و رسیدن مواکب کواکب شمار قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و بعد از مفتوح شدن قندز چندین هزار رعایای برهنه ستم کشیده که پارچهٔ ستر هم نریدن بعضی نگذاشته بودند شکر مقدم گویان نزد پادشاه زاده آمدند از راه ترحم یک لک خانی و چهار صد درعه پارچهٔ بیمه بمد بآن جماعه مرحمت فرمودند - درین ضمن نامهٔ حضرت اعلی که بطریق پند و نصائح و اثبات تقصیرات به نذر محمد خان نوشته نقل آن نزد پادشاه زاده فرستاده درج نموده بودند که بعد دریافت مضمون نزد نذر محمد خان روانه نماید رسید - مضمون نامه آنکه مخفی نماند اولا ابتداء تقصیر عمده که ازو سر زده آنست که در ایام شورش سلطنت جنت مکانی تعدی و بیرحمی که ازان معست بادشاه

غفلت در خرابي ملك و مال و رعاياي سرحد كابل بظهور آ
تا دور آخرت بر صفحهٔ روزگار ثبت خواهد ماند - بعده كه از خوا
غفلت بهوش آمده خواست كه از ارسال رسل و رسائل عذر آم
التماس عفو جرائم بميان آرد چون زبان و دل او با هم موافق نبو
با وجود اين همه اظهار ندامت و خجالت و ادعاي اطاعت آنچه
اعلام نموديم در اجراي آن اغماض صريح نمود - چنانچه در باب وقا
حاجي كه پناه بحضرت ما آورده در حركهٔ بندهاي پادشاهي درآمد
بود بعد رسيدن حاجي منصور سفير بزباني پيغام نموديم كه مردما
و ناموس وقاص حاجي را بلا آفت جاني و مالي روانه حض
سازد و آن بد عاقبت برخلاف آن بعمل آورده چندان كار و عرص
زندگاني بر عيال او تنگ نمود كه منكوحهٔ او با دختر خود را مسم
ساخت - و وقاص حاجي از شنيدن آن بيمار گشته بر بستر غم
غصه همدوش مرگ گرديد - سبحان الله از بزرگي و نجابت ذاتي
و رويهٔ خردمندان تا طريقهٔ گمراهان دور ازل اين تفاوت دارد كه
ايامي كه مير خليل الله يزدي با پسر خود ميرميران از شاه عباس
آزرده گشته بطريق فرار نزد جنت مكاني آمد و براي طلب
اصالت خان و خليل الله خان نبيرهاي خورد سال كه بسبب صغرسن
و تفرقهٔ روزگار با خود نتوانست آورد حضرت مكاني مصحوب حا
عالم بشاه عباس نوشت آن زبدهٔ دودمان مصطفوي بر گزيد
خاندان مرتضوي آنها را با سر انجام ضروري باعزاز تمام روانه ساخت
و اين معني باعث مزيد التيام مودت و وداد گرديد - وهمچنان بع
زر آوردن عليمردان خان نابين درگاه كه براي محمد علي پسر كلان ا

که نزد شاه ایران بطریق برعمال بود نوشتیم بلاتوقف روانه نمود * ع *

ببین تفاوت ره از کجا ست تا بکجا

معهذا بخاطر ما رسیده بود که اگر آن شوریده طالع رو باین جناب آرد باعانت او کوشیده دست شرظالمان و شریک دولتان او از و کوتاه نموده فوج شایسته برای محافظت بدخشان نزد او فرستیم - الحال هم هیچ نرفته اگر برهنمونی طالع نذر عنایات سابق و لاحق ما دانسته رجوع باین درگاه آرد زیاده برین ندامت نخواهد کشید و ملک بر ومسلم خواهد ماند والسلام *

امیرالامرا نامه را مصحوب اسحاق بیگ بخشي کابل نزد نذر محمد خان روانه ساخت - چون لشکر بمکان ریگ بوم که سه منزلی سر زمین بلخ است و دوازده کروه نام آب وعلف پیدا نیست رسید اکثر چهار پای لاغر و آدمهاي کم بضاعت شکم پرور هلاک شدند - و نذرمحمد خان بعد رسیدن نامه از راه حیل و چاپلوسي باحترام تمام گرفته بعد مطالعه باظهار بشاشت شکر عنایات پادشاه مقابل تقصیرات عظیم خود بزبان آورد و گفت که الحال دانستم که از دست جور پیشگان حق ناشناس ناسپاس رهائي خواهم یافت و تمام ملک را باشد رضا تسلیم پادشاهزادهٔ والاقدر نموده خود را بخدمت پادشاه خطا بخش جرم پذیر خواهم رساند - و بدستگیری آن کعبه و قبلهٔ مقصود زاد و راحلهٔ کعبة الله حاصل نموده روانهٔ بیت الله گردم - و جواب نامه را موقوف باظهار زباني بالمشافههٔ پادشاه زادهٔ داشت - ومحمد اسحاق در ظاهر بر جواب باصواب نذرمحمد خان مشعوف گشته چون او را تا رسیدن پادشاه زاده نگاه داشته حقیقت

را معروض داشت اما در باطن ترسان بود که مبادا از غدر از بکان خونخوار ضرر جانی و مالی باو رسد - و مکرر در عرضه داشت پادشاه زاده التماس زود رسیدن نمود - بعده که پادشاه زاده نزدیک آستانهٔ شاه مردان(111) رسید نذر محمد خان حوجک بیگ نام ازبک معتمد را نزد پادشاهزاده فرستاده التماس دوسه روز مهلت درمیان آورد چون پادشاه زاده و امیرالامرا آنرا خدعه و دفعهٔ فراهم آوردن لشکر دانستند آن روز پانزده کروه راه طی نموده دوکروهی بلخ رسیده فرود آمدند و اسحاق بیگ باستقبال آمده آنچه شنیده و دیده بود معروض داشت و بهرام خان و سبحان قلیخان پسران نذر محمد خان باجمعی از امرای خود برآمده وقت نماز مغرب بطریق استقبال بی آنکه از آمدن خود اطلاع دهند داخل اردو شدند - بعده که نزدیک خیمهٔ اصالت خان رسیدند بپادشاه زاده خبر رسید - چون هنوز بسبب قطع مسافت دور و در رسیدن سواری خریده بطریق ایلغار فرش درون خیمه نشده بود پارهٔ درمنزل اصالت خان توقف ورزیدن صرور گردید بعده که پادشاه زاده طلبید امیرالامرا تا بدر دولت خانه پیشوا رفته اندرون آورده برسوزنی که متصل مسند انداخته بودند اشارهٔ نشستن فرمودند و بعد استفسار احوال کلمه و کلام محبت التیام برزبان آورده گفتند که بخان بگویید که از پیشگاه جاه و جلال لشکر عدو مال برای امداد و اعانت آن دوالاقبال و گوشمال بی ادبان خسران مآل تعین شده که هر گونه امدادی که مطلوب باشد بعمل خواهد آمد-

---

(111) ن - آستانهٔ امام •

و خلعت و خنجر مرصع و اسپان با زین طلا بهر دو برادر و خلعت بهمراهان داده رخصت فرمودند روز دیگر که بیست و هشتم شهر جمادی‌الاخره سنه هزار و پنجاه و شش باشد پادشاهزاده با امیرالامرا و دیگر امیران لشکر بکمال استقلال و جاه و جلال سوار شده رستم خان را با فلیج خان مامور نمود که بقلعهٔ بلخ رفته متعرض حال و احوال ندر محمد خان نشده بضبط مداخل و مخارج و تیمارداری زیر دستان و پرداخت حال پر ملال رعایا پردازند - و خود از کنار شهر گذشته بیرون شهر نزول نموده به ندر محمد خان پیغام دادند که مشتاق صحبت گرامي دانسته هرگاه و هرجا دماغ وفا نماید و بهتر دانند آگاهي دهند که استقبال ملاقات نموده مهمان همدیگر باشیم و صحبت داریم - ندر محمد خان دل و حوصله باخته که از عدم قبول مهلت زیاده متوهم و بیدماغ شده بود معهذا چشم آن داشت که پادشاه زاده یکسر بخانهٔ او رفته فرود آید و از باختن عقل استقبال ننموده تهیهٔ ضیافت گرفته بود - از رسیدن پادشاه زاده بدان استعجال و بیرون فرود آمدن و تعیین نمودن امرای بندوبست زیاده از سابق بر ملال خاطر پرملال او افزود از روی افسرده خاطر جواب عذرآمیز داد - از انکه طاقت مقابله نداشت عنان حوصله از دست داده قرار عار فرار و گذاشتن مال و عیال بدست خصم بر خود داده زن و فرزند را در قلعه باد و پسر بنام بهرام و عبدالرحمن و سه چهار دختر گذاشته شهرت بر آمدن خود بباغ مراد بقصد سرانجام ضیافت داده راز دل با همدمان ظاهر نساخته کمر مرصع که از لعل گران بهاداشت بر کمر بسته قدری جواهر و مرصع آلات و اشرفي باظهار پیشکش

نمودن - پادشاه زاده با خود گرفته و در خلوت رفته زره و جامهٔ مکلف بران پوشیده سبحان قلي و قتلق محمد پسران را با چندی از بکان و غلامان پخته کار با خود بسمي که شهرت دیافه گرفته وقت ظهر از خانه برآمده بباغ مراد بارسیده بنامرادي راه فرار اختیار نمود چون پادشاه زاده در نوشتن عریضهٔ مبارک باد و روانه نمودن بخدمت پادشاه مصحوب شمس الدین بدي مختار مشغول گردید و همه امرا و لشکر در فرح و شادی آنکه بی استعمال تیغ و سنان پای تخت بابر مفتوح گردید مستغرق بودند - و رستم خان و ملتفت خان به نسق ضروري شهر مشغول گردیدند و بدر محمد خان بامردم جز و متفرقه بدان شهرت با سرانجام سیاست برآمد - و وقتي که مردم پادشاهي خبر دار شدند و بعرض پادشاه زاده رسید از یک پهر زیاده فاصله گذشته بود بادشاه زاده بعد از اطلاع بر غفلت امرا و خود تاسف بسیار خورده بسبب آشوب شهر تازه به تسخیر درآمده سوار شدن خود و تعین امراي کلان مصلحت ندانسته بهادر خان را با اصالت خان و گروهي از نوکران رو شناس خود بطریق استعجال بتاکید تمام برای تعاقب او رخصت نمودند - و راجه روپ سنگه و غیره سه سردار راجپوت از راه کارطلبي واظهار فدویت بی آنکه مامور گردند پیش قدم بهادر خان و بهادران دیگر گردیدند - درین آشوب و هنگامهٔ تازه که امراي پادشاهي بضبط اموال آن سرگشتهٔ بادیهٔ حیرت چنانچه بایست نتوانستند پرداخت - پارهٔ مال پایمال حادثه و تاراج رفت چه از تاراجیان لشکر و چه ازازبکیهٔ خون آشام شهر تا شام هر چه توانستند و آنچه یافتند بغارت بردند روز

دریم که مردم معتمد برای گرد آوري مال و زجر و توبیخ مردم لوت مال تعین شدند - و خزانه و جواهر آلات و غیره بتعداد ضبط در آمد جملهٔ دوازده لک روپیه را مرصع آلات و غیره و دو هزار و پانصد اسپ نر و مادیان و سه صد شتر برآمد - غرهٔ جمادي الاخري که روز جشن جلوس سال بیستم بود سکه و خطبه بنام نامي شاه جهان در بلخ زده و خوانده شد ●

در شاه جهان نامه درج شده که از امساک و دناءت طبع نذر محمد خان گدا سرشت موافق ضابطهٔ سررشته دار جواهرخانه و توشک خانه و کارخانجات و مکالید صنادیق نزد خود نگاه میداشت و بصحت پیوسته که در ایام استقلال زیاده از هفتاد لک روپیه نقد و مرصع آلات نداشت که از ان جمله پانزده لک روپیه در حادثات سابق بتاراج رفت و قدري که توانست با خود برد ●

القصه بهرام و عبدالرحمن پسران نذر محمد خان را با رستم خان نبیرهٔ ولد خسرو که نزد عیال مانده بودند دستگیر ساخته مردم معتبر بر سر ازواج و دیگر وابستهای او تعین نمودند - مجموع محصول آن دیار در ایام امنیت یک کرور شاهي که بجاي بدر زبان زد است و روپیه را چهار شاهي داد و ستد مي شود بضبط مي آمد از انجمله شصت لک شاهي حاصل بلخ باقي از بدخشان بوده و آخر از نفاق از بکیه و تعدي پسران نذر محمد خان بجاي رسیده بود که از قلعهٔ بلخ برآمدن متعذر میدمود - تا بضبط ملک و لشکرکشي چه رسد اما آنچه از تعدي وظلم او بحال رعایای

ملک خود و ولایت نواح او رسیده مکافات آنرا دید و کشید * ع *

آنرا که چنان کند چنین آید پیش

گویند محصول ولایت ماوراء النهر که سمرقند و بخارا و تاشکند و اورکند و غیره باشد بتقسیم امام قلي خان برادر کلان نذر محمد خان آمده بود باوجود وسعت زیاد با حاصل توران برابر بود اگرچه در ابتدا نذر محمد خان پرداخت و سعي در آبادي ملک نموده در افزوني محصول بسمت ما وراء النهر آنچه بایست کوشید اما آخر موافق روبهٔ سلطان محمد تغلق که تمام ممالک محروسهٔ هندوستان را بتصرف آورده از ظلم و بیداد رو نهاد مدا در داد بعمل آورد

* بیت *

اگر بایدت شوکت سروري * دل زیر دستان بدست آوري
اگر بایدت دولت و عز و دار * باحسان دل دوستان جمع ساز

وجه تسمیهٔ ماوراء النهر که از توران جدا مي نویسند آنست که مابین هردو ولایت آب کلان باسم جیحون که آمون نیز نامند درمیان است دو امیر عمدهٔ آن ملک که دیوان بیگي یعني وزیر و اتالیق که بجاي وکیل مطلق باشد میباشند مواجب آنها از سه لک خاني که مراد از هفتاد هشتاد هزار روپیه باشد زیاده نمي باشد و نوکران عمدهٔ دیگر برین قیاس *

ذکر سوانح سال بیستم از جلوس مطابق

سنه هزار و پنجاه و شش هجري

جشن آغاز سال بیستم جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و شش بآئین لوازم تهنیت فتح موافق سرانجام سفر صورت اتمام گرفت

و درهمان ایام نورجهان‌افروز شمس‌الدین نبی مختار از نزد پادشاهزاده
محمد مرادبخش با کابل و مژدهٔ فتح بلخ و فرار نمودن نذر محمد
خان نظر بر ایلغار رسیده باعث عیش دو بالا گردید - منصور حاجی
که سابق از طرف نذر محمد خان نزد حضرت اعلی مورد عنایات
گردیده مرخص شده بود و در بدولا خراسان یکی از قلعهای سرحد باو
تعلق داشت عرضداشت مبارکباد باظهار نیکوخدمت و طلب قلعه‌دار
و ارادهٔ ملازمت خود نوشته بخدمت پادشاه زاده ارسال داشت
در جواب نوشتند که تا رسیدن قلعه دار حذر دار باشد بعده خراسان
آنجا را بسعادت خان نام مقرر ساختند - و منصور حاجی بحضور
رسیده خلعت مع مرصع آلات و فرمان آفرین و تحسین بنام
پادشاهزادهٔ و امیرالامرا صادر فرمودند - سعدالله خان را هزار سوار
اضافه مرحمت نمودند - ملا علاء الملک که از علم اختر شناسی بهرهٔ
داشت و فتح بلخ را بقید ماه و سال نوشته داده بود باضافهٔ
پانصدی مفتخر گردید ●

کلمهٔ چند از حادثات آوارگی نذر محمد خان و جمعی که
تعاقب آن نموده بودند در بیان قلم میدهد - بعده که بهادر خان
و اصالت خان مع جمعی از سادات و افغانان و راجپوتیه که برای
ظاهر ساختن جوهر جلادت خود بی اذن رفاقت نموده بودند در
تعاقب نذر محمد خان همه جا دنبال خویان و پاشنه کوبان طی
مسافت دشت ابروحست می‌نمودند - اما از آنکه روزی که بر آمدند
هفده هجده کروه زمین ریگ بوم طی نموده جائی افتادند که
در شب تار راه گم کردند و اسپان را علف و جو میسر نیامد و روز

دیگر هم چند انکه راه رفتند نشان از جاده وآب نیافتند اسپان مانده شدند و سواران را طاقت نه نوردی نماند و راجپوتان که از آمدن خود در دل پشیمان گشته بودند در ظاهر بتقاضای عزت قدم از همراهان عقب نمی گذاشتند و از ملاحظهٔ انتشار و نمودار گردیدن ازینکه شب و روز آرام خورد و خواب برآنها حرام گشته بود و از شدت گرما که آتش از آسمان می بارید و آب نایاب بود بکمال حرج و تصدیع نصف از تعاقب بر نمی داشتند - و بهدت مجموعي بادیه نوردی میمودند - تا آنکه باثر آبادی رسیده خبر شنیدند که قریب ده هزار ازبک با نذر محمد خان فراهم آمده بودند چون از جمله صحرا نشینان اکثر از ملاحظهٔ تاراج رفتن مال و عیال که همراه گرفته رفاقت نموده بودند آخر از شنیدن نزدیک رسیدن فوج هندوستان با مال و عیال که باخود برداشته بودند از نذر محمد خان جدا شده رو بغارها و کوههای ملک گذاشتند - الحال قریب چهار هزار سوار برفاقت دیوان بیگی واتالیق و ابراهیم بکاول و محمد امین کتاب دار باقیمانده اند و از شنیدن رسیدن فوج مستعد کار از گسته اند - بعده که مبارزان صحرا نورد و بادیه نوردان شمر نمود نزدیک بفوج نذر محمد خان رسیدند - ازینکه یکبارگي نمودار شده بحالهٔ کمان در آمدند - و ازین طرف نیز صدای داروگیر بلند گردید - و شروع بسر دادن بان وتفنگ نمودند - و از غرش بانهای آتش فشان و باریدن گولهٔ جان ستان تزلزل تمام در فوج ازبکیه راه یافت - و بعد کشته شدن جمعي از هردو طرف نذر محمد خان هزیمت خورد - بعضي ازبکان که در جنگ بگریز و بزدن تیر باز گشت جرأت مي نمودند قتل و اسیر گردیدند -

و بسیاری زخمی گشته و نگشته ترک رفاقت نمودند - و آن سرگشتهٔ بادیهٔ حیرت باچند نفر که رفیق شفیق ور بیکسی او مانده بودند مع علامان که مجموع بهزار کس نمیرسیدند عنان مراجعت طرف اندجان معطوف داشت - و بعضی مفسدهٔ پیشگان واقعه طلب در چنان وقت آشوب سبحانقلی خان را از نذر محمد خان جدا ساخته باخودگرفته جانب بخارا گریختند و فوج پادشاهی تاآخر روز تعاقب نموده شب در هشترخان(112) فرودآمدند و اسپ و شتر وگوسفند بسیار مع اقمشه که ازبکان تاراج نموده در وقت فرار باخود گرفته بودند و بار در راهها که عرصه بر آنها تنگ میگردید می انداختند فراهم آوردند - آن شب از طرف شیر و گوشت و رخت خواب تنعم نمودند و از آنجا جواب پیش رفتن در خود نیافته حقیقت را معروض داشتند - بعد عرض رسیدن مورد عنایات گردیده مامور بمراجعت نمودن گشتند - دریں آوان چون پادشاه زاده خلیل الله خان را نیز با فوج گران بسرداری کل افواج سابق و حال پادشاهی برای تعاقب نذر محمد خان تعین نموده بود از شنیدن هر بمت یافتن نذر محمد خان و ارادهٔ معاودت فوج سابق که دریں ضمن از تسلط و احتفار زیاد علیمردان خان و ناخوش آمدن وضع و آب و هوای آن ملک و رهنمونی بعضی هوا خواهان با عاقبت اندیش دل پادشاه زاده از ماندن آن ولایت کشید حکم برای مراجعت خلیل الله خان فرستاده بحضور عرضداشت نمود که این علام امیدوار است که

---

(112) ن - شیرخان •

سرداري اين ملك بتو مفتوح و فوج بديگري مقرر شود بنده را طلب حضور نمايند - بعد عرض برخاطر پادشاه گراني نمود - درجواب فرمان صادر شد كه قبل از فتح در زبان ما گذشته بود كه هر گاه از فضل واهب بي منت ملك بلخ و بدخشان بتسخير در آيد دآن نور چشم عنايت خواهم نمود - الحال كه از عنايت ايزد متعال آرزوي ديرينهٔ اين خاندان برآمده هنوز كه بسوي قلعجات و آبادي ملك ويران گشته و تسلي رعاياي دل شكسته و تعيين حكام و اهتمام تهانه بندي صورت نگرفته اين ارادهٔ بيجا باعث زيادهٔ افسرده ساختن دلهاي تباه رعايا و سپاه و همه سكنهٔ آنجا خواهد گرديد - خصوص جمعهٔ اخلاص آثار كه از مدت قرنها بدعا از خدا اين آرزوي دل مي خواستند بنهايت ملول خاطر خواهند گشت صلاح دولت درين است كه چند گاه بعيش و عشرت در آنجا فرمان فرمائي نمايد - باوجود رسيدن اين جواب عنايت آميز عتاب اثر بادشاهزاده راضي بماندن آنجا نگشته مكرر استعفا نوشت - بلكه قبل از رسيدن جواب استعفا خليل الله خان را بلخ سپردهٔ بخشخانه را بعروس زدن فرمود - از ظهور اين نافرماني بنهايت باعث مزيد گراني خاطر بادشاه گرديد - و بادشاه زاده را بتغيير منصب و جاگير معاتب ساختند - و سعدالله خان را فرمودندكه بتعجيل تمام خود را رسانيده اگر تواند پادشاه زاده را به پيغام نصيحت آميز معقول ساخته از راه خطا بشاهراه هدايت باز آرد - و در صورتيكه داند حرف شنو نيست اصلا نبودن او درفته امرا را بيزار صحراي او ممنوع سازد - و در تسلي و جذب قلوب شرفا و اعيان آن ديار كوشيده رعايا را استمالت نموده از دست اندازي

زدر دستان ماموں سازد - و بهادر خان داود زئي را براي تاديب زیر دستان و حراست مال گذاران و اصالت خان را براي پرداخت و نسق مالي در بلخ مستقل ساخته بمطالعه از زبان‌ما ارشاد نماید که نظر بر آبادی ساختن ملک و پرداخت رعایا هردو باتفاق بي‌نفاق در سرانجام کارها کوشدن و اگر نجابت خان که فی‌الحقیقت وارث ملک است خواهش حکومت و ماندن آن ولایت داشته باشد باختیار او واگذارد - و رستم خان را باندخو (113) و قلعه را بندخشان مقرر سازد و از بندهاي معتمد بر کان لعل برگمارد - و برعایا آنچه تقاوي مطلوب باشد داده در آبادی ملک و یران کوشد - و سه ماهه بمنصبداران و احدیان پیشگي رسانده سرگرم جان‌فشاني‌سازد - و دیگرمصالح و ارشاد برای جاری‌ساختن سکهٔ روپیه و برانداختن رواج‌شاهي و غیره‌نمودند - وبرمردند که حقیقت را پهم بر نگارد - و منصور حاجي همان روز که آمده ملازمت نمود بمنصب دو هزاری هزار سوار و به صدارت بلخ سرافراز گردید - بامیرالامرا حکم رفت که بعد رسیدن علامي سعدالله خان ببلخ خود را بقندر براي تنبیه از بکان رسانده بعدگوشمال دادن آن بدسگالان‌بکابل‌تعلقهٔ‌صوبهٔ خود مراجعت نماید - و بیست و پنج لک روپیه براي سپاه متعینهٔ بلخ روانه نمودند - و سعد الله خان خودرا به پانزده روز به بلخ رساند - اول پادشاه زاده را بنعام نصحت آمیز رسانید چون مفید نیفتاد بامرا حکم رساند که نجابت و بمحراي پادشاه زاده‌بروند - ودر همه باب موافق

---

(113) ن - اندخو •

حکم کار فرما گردید - و در احرامي سکهٔ روپیه و اشرفي و برانداختن رواج حابي که از مس مغسوش مسکوک مي ساختند و نون نقره داده و سند مي نمودند بموجب حکم تاکید تهدید آميز بسیار بکار برد - و همگي بدست و بلخروز در انجا مانده آنچه ازان مجموعهٔ کمالات و کاردادي موافق ارشاد حضور پرداخت سالک و گرد آوری رعایاي متفرقه بظهور آمده بتفصیل آن قلم را رنجه داشتن بطول کلام منجرمیگردد - و راجه روپ سنگه را که بادشاهزاده در بندر گذاشته بود و جمعي از فوج ابریکار که بالمانیان زبان زد بودند بارادهٔ گذشتن از آب آموی که سد راه آن طائفهٔ بدمعاش همان آب است بر راجه هجوم آوردند و راجه در مقابل آنها تردد نمایان نموده باوجود بکار آمدن مردم بسیار و مکرر غالب و مغلوب گردیدن طرفین که مجارات صعب اتفاق افتاد هر بار آنجماعه را هزیمت داده تا رسیدن امیر الامرا که بموجب حکم خود را رسانده بتادیب آن گروه بد عاقبت پرداخت کار زارهای رستمانه از راجه بظهور آمد - و در کولاب بنو خطبه بنام شاه جهان صاحبقران ثاني خواندند - و طرف اندخو دائرهٔ فساد المانان خون خوار مردم آزار بلند گردید - و باب شمشیر آبدار بهادران رزم جو روبشست - آنچه درایام شورش فساد ازبکیه و المانان بدنهاد دون نهاد دران ملع روداد در شاه جهان نامه درج است - اگر بتحریر عشر عشیر آن پردارد سر رشتهٔ اختصار از انتظام مي افتد - حاصل کلام از طرفین کوشش و کشش بسیار بروی کار آمد - و چندین هزار المانان زیر تیغ آمدند - و آن بد نهادان بنو در خون ریزي کمي ننمودند و بادشاه زاده بحضور روانه گردیدند *

بعده بعرض رسید که ندر محمد خان بایران رو آورده میر عزیز نام را که سابق نزد ندر محمد خان بسفارت رفته بود مع نامهٔ شفقت آمیز مملو از نصائح انشا کردهٔ سعد الله خان نزد آن ره نورد بادیهٔ ناکامی روانه ساختند حاصل مضمون آنکه اگرچه ارادهٔ لشکر فرستادن ما بآن دیار بجز آن نبود که از نکال دفعه خو و المانیان زشت خو را که در همه اکناف و اطراف بلاد عالم از روی آوارگی و خواری و خون خواری و ظلم و بیداد آن گروه پناه بجبار حقیقی می جویند دفعه نموده آن دیار موروثی آن مرزبان مسند عز و تمکین را با وجود ظهور تقصیرات بروی بحال داشته موجب برای امداد و اعانت او در بدخشان گذاشته پای تحت خود را مراجعت نمائیم - اما آن عقل و هوش باخته برهنمائی بدخواهان و محض وهم مرحله پیمای آن سمت گشته و فرزندان و عیال و ناموس خود را آنجا گذاشته اگر یکی از معتمدان خود را روانه نماید آن حجله نشینان سراچه عصمت را باحتیاط سرانجام راه نموده همراه او روانه سازد - و الا وجه معاش درخور حالت هر یکی مقرر نماید - و در ظل عاطفت خود نگاه دارد - بعد از آنکه میر عزیز از راه هرات داخل سرحد عراق گردید و شنید که او باصفاهان رسید خود را مع مکتوب خان نثار خان ایلچی که نزد شاه میرفت باصفهان رساند - آنجا رسیده خبر شنید که ندر محمد خان از سودا مزاجی چون تحت خود بار بطرف خراسان براه هرات برگشته - میر عزیز خواست او نیز مراجعت نماید - شاه عباس اطلاع یافته مانع آمده فرمود که اغلب ندر محمد خان از راه جنون و آشفته دماغی که علاوه حال او گشته با او سلوک معقول ننماید - بهتر آنست که

تا رسیدن جان نثار خان درانجا مانده حقیقت بحضور بر نگارد و موافق حکم که رسد بعمل آرد - بعد رسیدن عریضهٔ میر عزیز مصلحت شاه ایران پسند رای صائب افتاد و حکم مراجعت میر عزیز صادر گردید - بیست وپنج لک روپیه نزد شاه بیگ خان قلعه‌دار غور روانه ساختند که بابیست و پنج لک روپیهٔ سابق بسپاه رساند - بادشاه‌زاده محمد مراد بخش بعد رسیدن حضور از داخل شدن کابل و ملازمت ممنوع گردیدند - و حکم شد که بعد کوچ رایات به پشاور رفته اقامت نماید - خلیل الله خان و دیگر بنده‌های پادشاهی متعلقان نذر محمد خان را بحضور آوردند - روز دیگر بهرام و عبد الرحمن هردو پسر و رستم خان پسرخسرو را بملازمت مشرف فرموده بهرام را بعطای خلعت و چارقب زردوزی و جمعه و خنجر مرصع و پهول کتاره و دو اسپ خاصه و فیل و منصب پنجهزاری هزارسوار ویک لک شاهی مفتخر ساختند - عبدالرحمن و رستم را نیز بانواع عنایات نواخته بسبب صغر سن صد روپیه یومیهٔ هریک مقرر فرمودند - و برای تربیت به پادشاه‌زاده دارا شکوه سپردند و زوجه و دختران نذر محمد خان را بیگم‌صاحب نزد خود طلبیده بلطف بی پایان‌گرد کربت از چهرهٔ آنها رفته هریک را خلعت و زیور عطا فرموده برای هرکدام مکان و یومیه مقرر نموده دلاسا نمودند - و فرمودند که هرجا که نذرمحمد خان باشد شماها را خواهم رساند - و فرمان طلب پادشاه زادهٔ محمد شجاع از بنگالا و محمد اورنگ زیب از احمد آباد به یلغار فرستاده بتاکید طلبیدند و صوبهٔ بنگالا باعتماد خان صوبه دار بهار ضمیمه ساختند و صوبهٔ گجرات به شایسته خان مقرر فرمودند و شه نوار

خان را از تغیر شایسته خان صوبهٔ مالوا داده سرکار جونپور از تغییر شه نواز خان میرزا حسن صفوی عطا فرمودند - سعد الله خان از بلخ یلغار نموده آمده ملازمت نموده باضافهٔ هزار سوار که از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار سوار باشد مفتخر گردید *

دهم شعبان از دار الملک کابل بدار السلطنت لاهور متوجه شده پسران و متوسلان نذر محمد خان را پیشتر روانه ساختند - به سعد الله خان فرمودند که نامهٔ اتحاد بیان مبنی بر ذکر فتح بلخ و بدخشان بشاه عباس بر نگارد - و یک قبضهٔ شمشیر مرصع مع پرتلهٔ گران بها و خنجر مرصع بابت ضبط اموال نذر محمد خان که از جملهٔ مرصع آلات و جواهر خانهٔ او همان صورهٔ قابل ارسال بود و آنهم اصل از جملهٔ فرستادهای شاه جهان بوده بطریق شگون نشان ولایت تازه مفتوح گشته مصحوب ارسلان بیگ روانهٔ ایران ساختند - فقرهٔ چند مجملهٔ مضمون آن نامه بنگارش می آید *

چون درین هنگام سعادت انجام بمسامع حقائق مجامع رسید که فرقهٔ طاغیهٔ خاطئهٔ ازبکیه در بلخ و بدخشان سر از گریبان عصیان بر آورده چشم از باز پرس روز معاد و سطوت رب العباد پوشیده دست باطل پرست از آستین جور و جفا بر آورده پا از جادهٔ انقیاد والی خود بیرون نهاده کار برو تنگ ساخته مصدر اداهای ناهنجار و بی اعتدالی دور از کار گشته اند - و صغای آن اماکن و عربای آن مساکن پا مال حوادث و دستخوش وقائع گزیده و عرض و ناموس مسلمین بباد فتنه رفته و امن و امان بالکل منعدم گشته و کار بجای رسیده که از سادات اهل بیت نبوت که

قرة العين رسالتند و بضعهٔ بتول زهرا و ملذهٔ نطقها که محدث ایمان احمر تبلیغ اوامر و نواهي و مژده ابلاغ احکام الهي است جمعي کثیر و عمیر بقتل رسیدند تا بدیگران چه رسد - ازانجا که باقتضاي حمیت دین مبین و حمایت ملت متین و ترحم بحال مسلمین بصاب مکنت و شکر نعمت قدرت که ایزد بیهمال و دادار بیمثال بفضل کامل و لطف شامل باین مشمول عنایت خود ارزاني داشته و داد دهي مظلومان و فریاد رسي ستم رسیدگان بر ذمهٔ همت والا و فطرت علیا لازم و متحتم است عنان نیت حق طویت و عزیمت حقیقت سریرت هفدهم شهر صفر ختم الله بالخیر و الظفر از نوزدهم سال جلوس میمنت مانوس بهمعناني ظفر و همرکابي نصرت از دار السلطنت لاهور بصوب مقر دولت و اقبال دار الملک کابل معطوف و مصروف گشت و اواخر ربیع الثاني بمبارکي و نصرت قرین فتح و فیروزي گردیده دار الملک مسطور از پرتو ماهیچهٔ اعلام لامعه فروغ تازه یافت - ازانجاکه لشکرگران بیکران در خور این دولت روز افزون خدا داد و سرانجام فرا خور این شوکت ابد پیوند ازل بنیاد از توپخانهٔ سنگین و خزانهٔ خارج از قیاس و تخمین بسرداري فرزند سعادتمند کامکار مؤید منصور بختیار فرهٔ ناصرهٔ دولت غرهٔ ناصیهٔ حشمت نور حدیقهٔ شوکت ثمرهٔ دوحهٔ جلادت پادشاه زاده محمد مراد بخش تعین فرمودیم با آنکه راهها از کثرت نشیب و فراز جبال و درههاي بیمثال و بسیاري کریوه و مغاک دشوار گذار بود در گذر طول برف مرتفعهٔ که نظر تند در عبور آن کندي مي نمود پیاداران چالاک دست و گوله

اندازان چالاک و چست مع مدار ران نصرت شعار جلادت کیش و مجاهدان بیروري آثار سبقت اندیش که جانبازي در راه خدیو حقیقي و خداوند مجازي سرمایهٔ حصول سعادت نشأتین دانند و معرکهٔ رزم را در تقدیم خدمت ولي نعمت محفل بزم شناسند راهي را که چون صراط باریک بنیاد ودقیق بود عبور نکرده و انتظار نبرده برف را بجمدهر وخنجر کندیدند و بدست و سپر و دامن برداشتند و داخل ملک ولایت بدخشان گشتند - و خسرو سلطان خلف نذر محمد خان التجا باین درگاه آسمان جاه که پناه عالمیان است آورد - چنانچه امروز درین حضرت بانواع عنایات و خصوصیات کامیاب است - و لشکر ظفراثر قلعهٔ قندر را که حاکم نشین بود و قلعهٔ کهمرد را سر سواري مفتوح ساختند و قلعه داران اسیر گردیدند - و دیگر قلاع و بقاع ممالک مسطور نیز بتصرف اولیاي دولت قاهره در آمد پادشاهزادهٔ عالیقدر بعد از فتح ولایت بدخشان بسرعت تمام متوجه بلخ گردید از نهیب تاب صدمات شیران بیشهٔ وغا بداورده از جمیع اطراف رهٔ سپرد وادي فرار گشته آنروي آب آمون رفتند - نذر محمد خان که نه راي ستیز و نه طاقت محصون گردیدن داشت درحیني که پادشاهزاده با عساکر فیروزی اثر بنواحي بلخ رسید پسران خود را برسم پذیرهٔ آن نو بارهٔ بوستان سلطنت با مکتوب مشتمل برخواهش طواف حرمین شریفین فرستاده و آن والا گهر بآئین پسندیده سلوک نموده به تسلي و دلدهي و دلداري کوشیده آنها را رخصت انصراف بپیش پدر داد - اما فرداي آن که حوالي شهر بلخ مضرب خیام نصرت گردید خان از استیلاي وهم و توهمات بیجا تمام عیال

و اطفال و مال و منال اندوختهٔ مدة العمر گذاشته و سبحانقلي و قتلق پسران را که دران وقت حاضر بودند همراه گرفته دیگرانرا بجهت عدم حضور گذاشته و اطلاع نداده سراسیمه وار با معدودی چند از بلخ برآمده رو بدان آستان آورده - پیداست که آن نقاوهٔ دودمان اصلاب طیبین و سلالهٔ اسلاف طاهرین چنانچه مهین برادرش را باعزاز رخصت حرمین شریفین نموده بودند حال مسقت دیدهٔ تعب کشیده را نیز که خواهان این سعادت است باحترام تمام بسوی طواف اماکن متبرکه خواهند داد - هزار شکر کار سازندهٔ بوار که تدبیرات این نیازمند درگاه را بتقدیرات خویش موافقت بخشیدند - الله تعالی چنانچهٔ این فتح نمایان را که کارنامهٔ پادشاهان روزگار است برین نیازمند مبارک گردانید فتح سمرقند و بخارا را نیز نصیب گرداند آمین رب العالمین *

بعد رخصت اصالت بیگ کوچ بکوچ متوجه دارالسلطنت شدند - مبلغ ده لک روپیه روانهٔ غزنین نمودند - اوائل رمضان از آب نیلاب عبور واقع شد - محمد محسن کرمانی که از ملازمان عمدهٔ جانی خان قورچی باشی ایران بود بعد از قتل جانی خان از اصفهان آمده ملازمت نمود - بعطای شش هزار روپیه و خلعت و اسپ سرافرازی یافت - مبلغ بیست لک روپیه روانهٔ کابل ساختند - اعظم خان که بموجب حکم در کشمیر مانده بود آمده ملازمت نمود - وسط شوال بحوالی دارالسلطنت نزول واقع شد پنجاه هزار روپیه بخسرو و بهرام و بیست و پنجهزار روپیه بدیگر پسران نذر محمد خان مرحمت نمودند - و یک فیل با زین نقره و ده هزار روپیه بمحمد بدیع پسر

خسرو عنایت فرمودند - پادشاه‌زاده محمد مراد بخش را که از منصب دوازده هزاري ده هزار سوار معزول فرموده بودند بکمي هشت هزار سوار بحال نمودند - شکر النسا بیگم عمهٔ حضرت از اکبرآباد براي تهنیت فتح بلخ رسیده لعل قیمت چهل هزار روپیه گذرانده لک روپیه باو انعام نمودند - پادشاه‌زاده محمد اورنگ زیب از احمدآباد رسیده ملازمت نمود و بعطاي ولایت بلخ و بدخشان از اصل و اضافهٔ بمنصب دوازده هزاري ده هزار سوار که هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و خلعت و دو تسبیح مروارید و لعل و زمرد و شمشیر خاصه و دو اسپ از طویلهٔ خاص بازین طلا و مینا مع دو بست اسپ از طویلهٔ دویم و دو فیل با ساز نقره و پنج لک روپیه نقد مفتخر ساخته - وسط محرم مرخص نموده فرمودند که به پشاور رفته ایام نوروز بگذارند و در ماه اردي بهشت از آنجا روانهٔ بلخ گردد - بعرض رسید که راجه راي سنگه و عمدهٔ جمعي بیحکم از بلخ برخاسته آمده‌اند حکم شد که بگذارند که از آب اتک فرود آیند - و پادشاه زاده باخود نبرد - سید منصور ولد سید خان‌جهان را که معضوب ومحبوس بود بالتماس پادشاه زاده محمد اورنگ زیب خلاص نموده فرمودند که پادشاه زاده در سرکار خود نگهدارد - مبلغ پنجاه لک روپیه براي مدد خرچ سپاه بلخ روانهٔ پیشاور نموده تاکید فرمودند که قبل از رسیدن پادشاه زاده با جمعیت شایسته از کتلها بگذرانند - بتعداد امرائي که همراه پادشاه زاده بعد یافتن اضافه و انعامات مقرر شدند نپرداخته بتحریر دیگر مدعامي پردازد - سي هزار روپیه بمستحقان محط دیده رسانیدند - پادشاه زاده محمد شجاع را با رسیده هزار سوار

اضافه دادند - سعد الله خان دو لک روپیه را جواهر و لک روپیه را دیگر اجناس گذرانده از جملهٔ آن جواهر لک روپیه بقبول افتاد - میرزا محمد مشهدي را منصب هزار پانصدي چهار صد سوار عنایت فرمودند •

سوانح باقي که میان مخصوصان پادشاهي و ازبکیه گذشته چون شرح آن طول کلام دارد مجملي بتحریر آن مي پردازد - مکرر حقیقت فساد عبد العزیز خان پسر نذر محمد خان بعرض رسید که برای تسخیر بلخ از مور و ملخ زیاد لشکر فراهم آورده و از ازبکیه و المانیان که سیوم و چهارم حصه آن علوفه دار بادي لوت (114) خونخوار مردم آزار از اطراف جمع نموده فابو طلب است و المانان بد سیرت بر سر قلعه‌دار ان تازه بتسخیر در آمده وحت بدوست تاخته و عامل ریخته جمع کثیر را بقتل آورده نزدیک بود که ملکها را باز بتصرف در آرند - سعادت خان خبر یافته بگوشمال آن جماعهٔ بدسگال خود را رسانده و دیگر آنچه از تعدي و صرر جاني و مالي آن گروه شقاوت پژوه بحال رعایا بلخ نامرای آن ضلع رسیده از ملاحظهٔ اطناب سخن بتحریر آن نمي پردازد - اما کلمهٔ چند از حسب و نسب و اعمال و اطوار آن قوم بدسگال مي نگارد - گویند المانیان فرقهٔ اند از قزاقان ازبکیه که خوراک و پوشاک و زیست و کردار آن طائفهٔ باهنجار باطوار آدم نمیمانند جمعي اند از نسناس صورتان حق ناشناس که دائم کار آن جماعهٔ بد نژاد بدنهاد اندوختن مال و زر و

---

(114) ن - و المانیان علوفه دار و لوت مار خونخوار الخ

وبال است و همیشه شیوهٔ این طائفهٔ ضلالت پیشه خونریزی و فتنه انگیزی و راه بیداد سپردن و اندوختهٔ هرکه بدست آید بطریق سفاکی و بیباکی بدستور قطاع الطریق بدست آوردن و وجه معاش مخصوص ازان کسب حلال بهم‌رساندن است - و برای یغمای یابوی نیم مرده چندین بهادر چون آشام بر همدیگر سبقت نموده برقتل یکدیگر مبادرت نمودن سرمایهٔ اعتبار و فخر خود میدانند در جنگ صف بادنک علته پست تحریف داده کار تیر باز گشت زدن رسانده رو بگریز آوردن از جملهٔ صفات شجاعت می شمارند و در سفرها که بقصد غارت مسافت بعیده را در یک دو روز طی می نمایند محتاج خیمه و دیگر ما یحتاج سفر نیستند زیر چادر کهنه چندین نفر اعیان شان گذر فراغت می‌توانند نمود - بهترین غذای شان خون اسپ و قمیز ترش و تلقان جو است اگر پارچهٔ گوشت نو گرفته یا چار پای نیم‌مرده بدست آید بدان تنعم می‌نمایند و اسپان آنها مثل خود شان سخت جانند که گاه گاه بخوردن کاه و جو که بعدیمت یابند قناعت نموده چهل و پنجاه کروه می‌دوند و از آب آمو که دریای خون خوار آدم رباست بسرعت هرچه تمام‌تر گذشتن کار بازیچهٔ سرسری دانند - بسیار شده که روز ده بار ازان آب عبور نموده تاخت آورده‌اند - باقی اوصاف شان در شاه جهان‌نامه مفصل درج است - حاصل کلام پادشاه اواخر صفر المظفر بهمعنانی ظفر و نصرت دفعه سیوم از دارالسلطنت متوجه دارالملک کابل شدند - سید منصور پسر سید خان جهان را قلعه‌دار دارالسلطنت ساختند و پسران و وابستگان بدر محمد خان را با دارا شکوه که بسبب عارضهٔ

اهلیه رفاقت نتوانست نمود درلاهور گذاشتند - بعرض رسیدکه خنجر
تقرب خان نود سال از مرحلهٔ عمر طی نموده جان بجان آفرین
سپرد - حکیم داود را خطاب تقرب خان عنایت فرمودند - سعید خان
ظفر جنگ را بعنایات مفتخر ساخته مع پسران و توابعان نزد شاهزاده
محمد اورنگ زیب بتاکید رخصت فرمودند - از سوانح تازهٔ بلخ
فساد الامانیان معروض گردید که چند هزار نفر بر سر اوگر سیر
کهچواهه تهانه دار نواح آن ملع آخرشب رسیدند اوگرسین بتهید
سامان جنگ کمر بسته آدم خان پدش ناظم بلخ روانه نمود و تا رسیدن
کومک بمقابله ومقاتلهٔ آن جماعه پرداخت و تا سه روز کار زار صعب
روی داد و جمعی از راجپوتان و بندهای بادشاهی بکار آمدند و ا
آنها نیز مردم بسیار کشته گردیدند دریں ضمن فوج فرستادهٔ بهادر
خان بکومک رسید و الامانان رو بفرار گذاشته خود را بنواح بلخ
رسانده تا حدردار شدن و فوج تعین نمودن بهادر خان اسب و شتر
و گوسفند بسیار فراهم آورده روانه شدند - بعد تفاوت چهار و نیم پهر
فوج تعین کردهٔ بهادر خان بسرداری بدلک نام خان که با دوهزار
سوار تعاقب نموده بود رسید بعد مقابله جمعی ازاں گروه طعمهٔ
تیغ و تیر و سنان گشته باقی رو بفرار آوردند - بدلک نام خان که
غنائم بسیار از آنها بدست آورده بود بسبب مانده شدن اسپان و
چارپایان که از غارت بدست آمده بود و حائل شدن تاریکی
شب بعد هزیمت دادن آن جماعه بران مکان فرود آمد - الامانیان
اطلاع یافته چون رحل رحمت نموده و با بخت برگشتهٔ خود
یک و نیم پهر شب گذشته بود که بر سر دیگ نام خان رسیدند -

مبارزان شیر شکار مقابل کارزار خصم بدکردار پا قائم نموده پروانه وار خود را بران گروه بادکار زدند و شرط جانبازي برروي کار آوردند و جمعي از هردو طرف کشته و زخمي شدند - آخر کار المانیان راه نبرد فرار گشتند - بعده که چادر سیاه حجاب شب از میان برداشته گردید از جملهٔ کشتگان آن قوم ظاهر شد که نظر بیگ از سرگروهان معتبر آن گروه که در خدمت پادشاه زاده آمده در جرگهٔ بندهاي پادشاهي داخل شده بود بار وقت قابو بقوم خود پیوسته باصل کار خود مي پرداخت در آن میان کشته گردید و سر او را بریده آورده بدروازهٔ بلخ آویختند - همچنان در حوالي بدخشان جمعي از المانیان خود را رسانده مواشي و چارپاي بسیار رعایا و سپاه از چراگاه گرفته راهي گشته بودند خنجر خان حارس بدخشان خود را رسانده بعد دار و گیر مردانه و نبرد رستمانه بران گروه غالب آمده بسیاري را بقتل رسانده مواشي را برگرداند *

دیگر از سوانح قابل تحریر جنگ قلیج خان قلعه دار بدخشان است که با دوازده هزار سوار المانیان رو داده و چند روز بائرهٔ کارزار اشتعال داشت و کار بجائي رسید که نزدیک بود که قلعهٔ بدخشان بتصرف آنها در آید ابو الحسن و راجه راجروپ از قندز بمدد رسیده با همراهان قلیج خان داد جانبازي دادند و جمع کثیر همراه محمد مراد داروغه و محمد زمان مشرف توپخانه و بعضي راجپوتیه بکار آمدند - و اسپان قلیج خان که براي خوید بدرون قلعه بسته بودند و فرصت اندرون بردن نیافتند بدست تاراجیان افتاد و ایام محاصره بامتداد کشید - تفصیل آن خالي از طول کلام ملالت اثر نیست

حاصل سخن تا دو هفته سپاه اندرون و بیرون فرصت دم آب آشامیدن نداشتند و هر روز جمعی از هر دو طرف کشته می شدند تا آنکه سرداران آن جماعه از راه حیل و غدر از ملاحظهٔ رسیدن فوج دیگر بمدد بلابه و مداهنی پیش آمده پیغام صلح بمیان آوردند - درین ضمن باران بشدت باریدن گرفت و تردد توپ و تفنگ درمیان نماند و آنها خیره شده به پیکار زور آوردند و آبی که بشهر می آمد بریدند و کار بر محصوران بسیار تنگ گردید - اما بهادران رزم آزموده کارزار دیده دل از دست نداده دست از کارزار و تردد باز نداشتند - تاآنکه از اطراف کومک بادشاهی رسید و مفسدان بدمآل رو بفرار آوردند ●

دیگر از جملهٔ سوانحی که در غور بر شاه بیگ خان دو باره رو داده و بتحریک خواجه کلان و قاضی تیمور که از اعیان غور بودند و با مخالفان بنامه و پیغام همداستان شده فوج بر سر شاه بیگ خان طلبیدند و بخیهٔ آنها بر روی کار افتاد و آخر همهٔ آنها بمکافات بدکار خود رسیدند - و دیگر مکروهات که بفوجها و بندهای بادشاهی رسیده اگر بذکر آن پردازد از سر رشتهٔ سخن دور می افتد لهذا بتحریر باقی احوال نذر محمد خان عنان خامه را معطوف میسازد ●

چون نذر محمد خان همراه قتلق پسر رچندی از ازبکان و غلامان رو بایران آورد قاسم پسر خسرو نبیرهٔ نذر محمد خان با چند امیر مثل یادگار قلی و عاشور قلی و عدهٔ دوازده نفر سردار و سه صد سوار در راه بدو پیوستند بهمراهی آنها به بلدهٔ حاکم نشین مرو رسیده هفتهٔ آنجا توقف ورزیده ازانجا خود را بمشهد مقدس رسانده

یازده روز مقام نموده چون دید که موافق چشمداشت از طرف شاه
ایران بطریقهٔ استقبال و مهمان پرسی که با برادر کلان او نموده بودند
در بارهٔ او بظهور نیامد خواست برگردد - مرتضی علی خان ناظم مشهد
اطلاع یافته جمعی از مردمانش را فرستاده درخانهٔ او کشک نشاند لهذا
خجل زده و ناچار گسسته راه صفاهان اختیار نموده چون به بسطام
تعلقهٔ عراق رسید شاه عباس محمد علی بیگ را که سابق بسفارت
هندوستان آمده بود بمهمان داری او مع نقد و جنس روانه نمود -
بعد رسیدن محمد علی بیگ از راه کاشان نزدیک اصفهان رسید شاه
خلیفه سلطان را که از پادشاهزادهای مازندران و وزیر و داماد
شاه می شد باستقبال فرستاد و فرمود که موافق رویهٔ مهمان نوازی
یک کروه پانداز اول پارچهٔ رنگین و چهبیست عدد قطنی و دارائی
و بیلک و مشجر و زربفت فرش نمودند اگرچه در هندوستان ضابطه
است پارچهای پای انداز را بطریق مدت بهم دوخته از نظر گذرانده
بتوشک خانه حواله می نمایند اما در ایران پای انداز را بطریق واقعی
نموده بشاطرباشی و عمله و فعلهٔ سواری انعام می فرمایند - نذر محمد خان
فرمود که در سرکار او ضبط نمودند بعده که نزدیک دروازهٔ شهر رسید
شاه خود استقبال نموده باعزازی که مخصوص خاندان آن دودمان
و برگزیدهٔ سلسلهٔ صفویه است و با مهمان موافق و مخالف طریقهٔ
مهمان پرستی بجا می آرند درحوزه بباغ متصل شهر که برای او
قرار نموده بودند برده فرود آوردند و بعد فراغ خوردن ماحضر باز
همراه او سوار شده چون داخل شهر شدند شاه بخانهٔ خود رفت و
نذر محمد خان را مکانی که برای او مقرر کرده شده بود فرود آوردند

روز دیگر بار شاه بدیدنش رفت و بعد استفسار احوال و اظهار تفقد
بدولتخانهٔ خود مراجعت نمود روز سویم ندر محمد خان بدیدن شاه
آمد و سه ساعت بخوشی نشسته طعام خورده مراجعت نمود - بعده
شاه ندر محمد خان را مدعو ساخته طلبیده بعده که استفسار احوال
بمیان آورد ندر محمد خان از بیوفائی و شرارت نوکران و ازکان نمک
حرام و شکوهٔ پسر بدانجام وسرگذشت خود ظاهرساخت وخواهش
کمك بمیان آورد - شاه در جواب بتسلي پیش آمد - دربن ضمن خلیفه
سلطان گفت هرگاه از یکیه با پسر شما اتفاق و با شما نفاق ورزیده
ملک بشورش آورده باشد و ملک از دست رفته باشد کمک
کردن چه سود خواهد بخشید - ندر محمد خان جواب داد که از شما
کومک و نصرت از باری تعالی مطلوب است بعده شاه چراغان
نموده ندر محمد خان را بار بضیافت طلبید - ندر محمد خان بادل
گرفته رفته چون خار جا جواب خلیفه سلطان بجای پیکان تیر در
دل او جا گرفته بود بخاطر آشفته و لب شکوه آلود سیر چراغان
نموده بخانهٔ خودرفته بتمارض یاعارضهٔ واقعي خانه نشین شد - بعده
که شاه بعیادت او رفت بیدماغانه و بي ادبانه با شاه سلوك نمود
و وقت آمدن و برآمدن شرط استقبال و مشایعتي که باید بظهور
نیامد شاه رنجیده خاطر برآمده با همراهان گفت چه کنم مهمان
با خوانده هدیهٔ خداست والا این مرد سودائي مزاج چنان سلوک
مرعي میدارد که پنداري من بدر خانهٔ او باحتیاج رفته ام - باوجود
از وضع نا محمود او که روز بروز برخاطر شاه نگراني مي‌نمود در توجه
و رونهٔ مهمانداري شاه قصور راه نیافت تاآنکه ندر محمد خان محمد

علي بیگ مهماندار را طلبیده پیغام شکوه آمیز نمیان آورده گفت من برای خوردن طعام و سیر چراغان نمودن نیامده ام چشم اعانت و مدد تنبیه پسر عدار و ارکان ناهنجار و برآوردن فوج هندوستان داشتم حالا که شاه بحال من نمي پردازد ارادهٔ بیت الله دارم و میخواهم که شاه مرا مادون سازد که مشت استخوان خود را بآن مکان متبرك برسانم شاه در جواب گفت که هنوز از شما گرد راه تکان نیافته و انحراف مزاج راه یافته چند روز در سیر باغات و تفرج عمارات و کشتکار طبع را بحال آرید و باهم صحبت نداریم بعده موافق ادعای خاطرشما بعمل خواهد آمد ندر محمد خان در جواب گفت که زیاده برین صبر نمیتوانم نمود و چارهٔ کار بجز اختیار نمودن سفرحجاز ندارم - پادشاه خلیفه سلطان را برای تسلی و دلداری خان سماحت نشان فرستاد و ندر محمد خان همان جوابهای درشت داد - و بار دیگر خلیفه سلطان فهمانید که شمارا رضامندی شاه ضرور است در صورت ارادهٔ سفر بیت الله بیر برخصت شاه روانه شوید خان در جواب بیدماغانه گفت که من در بند رضای کسی نیستم فردا روانه مي شوم - و روز دیگر که زیاده از دو هفته از رسیدن ندر محمد خان نگذشته بود از شهر برآمده در باغی که وقت آمدن ندر محمد خان و شاه هم نمک گشته بودند فرود آمد - دویم آن روز شاه خلیفه سلطان را بادیگر ارکان سلطنت خود نزد خان سودائي مزاج فرستاده دلداریها نمود و روز دیگر خود تشریف آورده آنچه شرط دلداري و سلوک بود بجا آورده دوازده هزار تومان که چهار لک روپیه باشد نقد و قدري جنس مروارید و زربفت و غیره که از هزار

تومان زیاده قیمت داشت تواضع نمود و سارو خان (115) را با جمعیت شایسته همراه مقرر کرده حکم بنام حاکم خراسان برای مدد و کومک مقرری آن سر زمین نوشته داده مرخص ساخت - نذر محمد خان بسارو خان گفت که بسبب عارضهٔ بدنی مزاج من سرمای این ملک را بر نمیدارد بخانوادان براه مازندران که گرم سیر است خودم خواهم رفت - شما قتلق محمد پسر مرا با خود گرفته باسباب زیادتی بمشهد رفته انتظار مرا بکشید که باهم آنجا ملاقات خواهم نمود - باسم نبیرهٔ خود را همراه گرفته خود براه استر آباد از بسطام سر بر آوردهٔ بمشهد رسیده بسارو خان که قبل از و رسیده بود در خوردن گفت من براه مرو میروم بسبب کمی آب عبور ما و شما با لشکر از راه خالی از تصدیع نخواهد بود - شما لشکر خود را باسش (116) خراسان فراهم آورده انتظار نوشتهٔ من کشیده هر جا بنویسم خود را برسانید - و بعد توقف پنجروز در مشهد باتفاق پسر و نبیرهٔ برآمده چون بمرو رسید از راه بدخلقی و سودا مزاجی با علی قلی خان حاکم مرو صحبت موافقت ننموده او را از خود آزرده ساخت و بمرو داخل ناشده بالا بالا روانه گردیده چهار فرسخی مرو فرود آمد - و چندی مقام نمودن ضرور گردید - درین ضمن کمش قلیخان (117) که از امرای نامی و هوا خواه او گفته میشد باصد دو صد سوار رسیده گفت که روس ازبکان

---

(115) ن - سارو خان ٭

(116) در بادشاهنامه هرآة نوشته ٭

(117) در بادشاهنامه کمش قلماق نوشته ٭

بشما خطوط عذر آمیز مشتمل بر طلبیدن شما و اطاعت خود نوشته اند و دیگر ندامت اعمال گذشته و الحاح قبول التماس حال بسیار نموده‌اند زنهار حرف و نوشتهٔ آنهارا مقرون بصدق ندانسته فهمیده قدم پیشتر باید گذاشت و فکر استیصال آن طائفهٔ بدسگال واقعي باید نمود که آنها در تمهید و تدبیر دستگیر و هلاک ساختن شما از شما ساعیترند - خان هم تصدیق قول او نموده قرار یافت که از الوس ملماق جمعیت طلبیده خود را بقلعهٔ میمنه رسانده اول بتسخیر آن پردازند پس اول پسر خود را با فوج فرستاده دو ماه محاصره نمودند کاري نکشود و بار خود را رسانده کدو جهد تمام بکار برده یکماه دیگر صرف اوقات نمود - بوجود رساندن چهار نقب زیر حصار که سه نقب را محصوران پي برده فتیلهٔ باروت را دزدیدند و یک نقب را آتش دادند و بیست و پنج درعهٔ دیوار پرید - چون در همان اوان فوج پادشاهي تعین نمودهٔ بهادر خان بمدد قلعه‌دار رسید شادمان بیگ قلعه‌دار نیز با مردم دیگر از قلعه برآمده وقت یورش برانها تاخت و حملهاي نمایان آوردند کاري نتوانستند ساخت بلکه نذر محمد خان باجمعي زخمي گردید - درین ضمن خبر رسیدن پادشاه زادهٔ محمد اورنگ زیب با مواکب کواکب شمار انتشار یافت و نذر محمد خان بر گشته طالع دل و حوصله باخته بناکامي از پاي قلعه برخاست - و متصل خبر شنید که بهادرخان باستقبال پادشاه زادهٔ محمد اورنگ زیب از بلخ برآمده و مزاج گویان مصلحت دادند که اگر درین وقت خود را بطریق یلغار بپاي تخت بلخ درساند اغلب که مردم اندرون شهر و هواخواهان اطراف معاونت

نمایند و تسخیر بلخ بآسانی میسر اید - نذر محمد خان ابتداء گوش باین مصلحت خام نداد اخر کار قرار بران یافت که قتلق محمد پسر خود را با فوج و جمع سرداران هم مصلحت نظری یلغار برادة تسخیر بلخ روانه سازد - اگر قتلق محمد بمدد و کومک هوا خواهان اندرون و بیرون مستظهر گشته بدر محمد خان را بطالع خود را برساند و قتلق محمد را با مردم کار طلب روانه ساخت بعد روانه شدن بار رابها برگشت و همدمان گفتند دریموقت پسر خود را با جمعیت نامبرد از بکان مداوی بیشه از خود جدا ساختن از آئین خرد دورست اعلب که قتلق محمد را همان همراهان از راه بیش برده وسیلهٔ بیش آمد ترقي خود دانسته او را بخوشي و ناخوشي تحفهٔ راه آورد نزد عبد العزیز خان ببرند یا نزد پادشازاده محمد اورنگ زیب رجوع آرند - نذر محمد خان بشنیدن کلمات هوش افزا نظر بر مآل کار نموده خواست پسر خود را برگرداند و خواجه عابد نام را که همدم و همراز پدر و پسر بود برای برگرداندن قتلق محمد روانه نمود بعده که خواجه عابد بقتلق محمد رسید و همراهان او برین معنی اطلاع یافتند گفتند که چون دولت از نذر محمد خان رو تافته از برگشتگي طالع هردم وسواس و هراس تازه در دل او راه می یابد و هر لحظه مکر و اندیشهٔ باطل درخاطر میگذرد صلاح دولت درین است که خود را نزد برادر کلان رسانده شریک دولت و گنج بي رنج او باشند قتلق محمد این مصلحت را بگوش پند بنوش شنیدهٔ همراهان را در مراجعت و رفاقت مختار ساخت اکثر رفاقت نمودند درین ضمن قریب

دوازده هزار سوار الامانان بسرداري محمد بیگ قلماق بقتلق محمد در خورده ظاهر ساختند که عبد العزیز خان فوج عظیم برای طلب شما که هرجا یابند و بهر صورتیکه دانند بخوشي و ناخوشي شمارا برد او به برند تعین نموده و ما هم بهمین خدمت ماموریم رفیق او گشته باعزاز و احترام تمام برد عبد العزیز خان تحفه بردند و عبد العزیز خان استقبال نموده بکمال برادر بوازي سلوك مرعی داشته گرد عزت از روي او روفت - پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بعد رسیدن پیشاور موافق حکم سه ماهه بهمه بندهاي پادشاهي نقدی و جاگیر دار بدستور سابق رسانده ازانجا کوچ نموده اوائل اردي بهشت داخل کابل شده سه روز آنجا توقف نموده مردم آنجارا نیز از رساندن مساعدت فارغ ساخته باخود گرفت و باتفاق امیر الامرا پیشتر مرحله پیما گردید بعده که داخل دره شدند خلیل بیگ ازکهمرد خود را رسانده حقیقت را ظاهرساخته بار برای تحقیق و پاک نمودن راه مرخص گردید باوجود پانصد سوار با او بیش نبودند و فوج ازبکیه که در اطراف غارها هزارها در کمین انتظار شکار بودند ناگهان برو تاختند و او مردانه وار بآنها مقابله نموده محیت زد و خورد بمیان آمد و جمعي از هردو طرف کشته شدند و باوجود غالب آمدن ازبکیه آن قدر استقامت ورزید که بعد رسیدن خبر بپادشاهزاده فوج کومک باو رسید و ازبکان فرار نمودند روز دویم مابین راه خبر رسید که ازبکیه و الامانان بسیار دو سه فوج نموده دراطراف کمین گاهي ملپ دارند پادشاهزاده بامیر الامرا پیغام نموده که باهتمام فوج هراول پرداخته از دست برد مفسدان خبردار

باشد و آن روز هرجا که نشان ازبکیه پیدا می‌شد نشانهٔ گولهٔ تفنگ و تیر می گردید و مقابل مانم نتوانستند شد روز دیگر که از تنگنای دره گذشتند جوق جوق ازبک از هر طرف نمودار شده آغاز شوخي نمودند و جمعي از مردم پیش و اطراف لشکر را زخمي ساختند و تمام منزل جنگ کنان میرفتند از هرطرف که بر آنها حمله مي آوردند فرار نموده باز از طرف دیگر نمودار مي شدند وقت رسیدن بمنزل و فرود آمدن تیر دست و پاي بسیار زده آخر روز مفقودالاثر شدند وقت شب بامیرالامرا خبر رسید که قتلق محمد با ده هزار سوار ازبک فردا مقابل لشکر پادشاهي خواهد شد و دو فوج پنج پنج هزار سوار ازبک هردو طرف او دارند امیرالامرا از شنیدن این خبر با سرداران مصلحت نموده جمعي از بهادران رزم طلب را با سرداران کار زار دیده و فیلان هوش ربا و کوس و کرناي خروش افزا همراه داده چهار پنج فوج مقابل آنها مقرر و تعین نمودند و فوجها هر طرف گروه گروه با دبدبه و شکوه بجادهاي کمان در آمده شمشیر کشان خوشان و خروشان ازبك خونان و نعره زنان اسپها بجولان در آوردند و هر طرف که اثر سیاهي آن گروه ظاهر میگردید هدف تیر و سنان مبارزان معرکهٔ رزم و جلادت میگشتند و هردم جوق جوق فوج پادشاهي با تیغهاي آخته اسپ تاخته بمدد همدیگر میرسیدند و ازبك بیشمار قتیل و اسیر گردید آخر رو بهزیمت آوردند و چند گروه فوج پادشاهي تعاقب نمود و ترددِ سرداران دران روز نزد پادشاه زاده بسیار مستحسن افتاد و آفرین نمودند ●

چون خبر واقعهٔ اصالت خان که اختیار مقدمات ملکي و

مالي بلخ باو واگذاشته بودند بعرض رسيد بسيار افسوس نمودند و بر حوادي و كارداني او تاسف زياد بزبان آوردند و خليل الله خان برادر اصالت خان از شنيدن حادثهٔ جانگاه برادر عنان طاقت از دست داده التماس استعفاي منصب و ترك علائق دنيوي بميان آورد هرچند در تسلي او كوشيدند فائده نه بخشيد و منزوي گرديد اين معني بدر بر ملال خاطر پادشاه حق شناس و بادشاه زادهٔ والاتراد افزود و ديگر و امادندگان او را بانواع عنايات معزز ساختند *

سلخ ربيع الاول حضرت اعلى داخل دار الملك كابل گرديدند درين سال سعد الله خان و اسلام خان صوبه دار دكن بانتهاي ترقي دولت رسيده هريك بپايهٔ هفت هزاري هفت هزار سوار كه براوردي دوازده هزار سوار باشد رسيدند و مورد ديگر عنايات گرديدند - ذوالقدر خان را كه دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار بود پانصدي پانصد سوار اضافه داده بابردهٔ لك روپيهٔ خزانه همراه او روانهٔ بلخ ساختند - پادشاه زاده محمد شجاع از بنگالا رسيده ملازمت نمود بادشاه زاده محمد مراد بخش كه با وجود بحالي منصب لعايت حال از مجرا ممنوع بود بموجب حكم باستقبال برادر رفته همراه محمد شجاع تسلیمات عفو تقصيرات نمود - از واقعهٔ دارالسلطنت بعرض رسيد كه سيد جلال بخاري صدرالصدور بروضهٔ جنان شتافت - راجه جيسنگه را اضافهٔ هزاري هزار سوار و خلعت و جمدهر عطا نموده بدست لك روپيه بجهت متعينهٔ بلخ همراه داده جمعي از راجپوتان با نام و نشان باو تعين نموده روانه ساختند - چون عبد العزيز خان از شنيدن ورود موكب افواج

بادشاهي فوج گران شایسته با مصالح کارزار بسرداري بیگ اوغلي خان که از سرداران نامي توران بود براى مقابلهٔ پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بطریق هراول ساخته روانه ساخت و تاکید براى گذشتن از آب آموی نمود و خود دیر به تهیهٔ برآمدن بالشکرگران پرداخت بهادرخان ازین خبر اطلاع یافته رام سنگه را در بلخ گذاشته خود بافوج شایسته بقصد استقبال و سر راه غنیم گرفتن که هر کدام اول اتفاق افتد برآمد وکنار پل بدر محمد خان بي آنکه با ازبکیه ملاقات رو دهد ملازمت پادشاه زاده نمود و غرهٔ جمادی الاولی بادشاهزاده ببلخ رسیده اندرون و بیرون قلعه را که به پنج کروه دورهٔ قلعه به نمودن در آمد ملاحظه نموده بیرون شهر فرود آمدند - درین اوان خبر رسیدن دو فوج گران عبد العزیز خان بسرداري قتلق محمد و بیگ اوغلي خان بسرحد بلخ انتشار یافت بادشاه زاده بعد از بندوبست ضروری که اکثر شرفا و اعیان بلخ که بخاندان عبدالعزیز خان رشتهٔ قرابت داشتند و اولاد خواجه پارسا و دیگر نجبا راکه بودند بانواع لطف و انعام نواخته بعضی را که گمان نفاق بآنها بود بحسن تدبیر باخود گرفته مادهو سنگه و راورتن را با شمشیر خان براى حراست قلعهٔ بلخ گذاشته تنخواه سه ماهه مردم را تقسیم نموده در سه روز از همه کاروبار فراغ حاصل کرده باهتمام فوج بندي پرداخته بهادر خان را مع همراهان هراول و امیر الامرا را برنغار و سعید خان را جرنغار نموده کوچ فرمودند و براي احتیاط راهها و بستن پل برسر معبرها مردم کار دیده تعین ساختند بعده که بموضع تیمور آباد رسیدند از شنیدن آوازه غنیم که بمسافت قریب فرود آمده بودند لشکر به ترتیب فرود آمد

و روز دیگر وقت سوار شدن که بهادر خان و امیر الامرا براه افتاده
بودند از هرطرف فوج ازبکیه و المانیان نمودار گشته یکبارگي خود را
تا اردو رسانده شوخي از حد گذرانده از اطراف هجوم آوردند و بهادران
رزم جو و دیگر مبارزان از هرطرف خبردار گردیده گرم پیکار گشتند و
امیر الامرا و بهادر خان را در راه بآن گروه اتفاق نبرد عظیم افتاد و خبر
بپادشاه‌زاده رسید راجه ستر سال و اله وردی خان بمدد مامور گردیدند و
ازبکیه اطراف سعید خان را که بسبب عارضهٔ بدني در خیمهٔ خود بود
فرو گرفتند و سعید خان با ضعف بدن بمقابله ومقاتلهٔ آنها پرداخت
و هرطرف آتش قتال و شعلهٔ جدال زبانه برکشید و دربان توپ و تفنگ
و غریدن بان آتش فشان خبر مرگ بگوش هوش باختگان میرسید
و هر بار که از یمین و یسار سه چهار هزار سوار ازبکیه والمانیان خونخوار
چون سیل دمان رسیده حمله مي آوردند بعد ازان که جمعي
طعمهٔ تیر پران و تفنگ سوزان میگردیدند رو بفرار آورده باز بشوخي
نمودار مي شدند و بچستي و چالاکي باعث هلاک بعضی بندهاي
پادشاهي میگردیدند بهادر خان ازبکان مقابل خود را از پس رو
برداشت و بهادران فوج امیر الامرا قبل از رسیدن کومک چپقلشهای
مردانه بکار بردند و بسیاری از بکان بی باک را مقتول و زخمي
ساختند و هزیمت داده تا دیرهٔ سرداران رساندند و چند اسپ
با اسپ خاصهٔ قلی محمد بدست آورده برگشتند چون سعید خان
بعلت ضعف بدن خود بر اسپ سوار نتوانست شد یحیی او
با چهار صد پانصد سوار مقابل آن جماعه شده بعد از کشته شدن
جمعي از همراهان مغلوب گشته باحاطهٔ آنها در آمد سعید خان

لطف الله خان و خانه زاد خان هر دو پسر خود را بکومک تعین نمود هردو مبارز پیشه داد شجاعت داده بعد بکار آمدن بعضی از جان بازان زخمهای تیر برداشته از پدر کومک طلبیدند - سعدی خان چون شیر غران نعرهٔ زبان خود را رسانده با کمال ضعف و بوفهٔ چند ازبک اجل رسیده را که بران جوانان زخم رسیده هجوم آورده بودند بذات خود بشمشیر جان ستان از پای در آورد و رستخیز عظیم و رد خورد عجیب نمایان آمد - درین حال پای اسپ سواری سعدی خان در مغاک فرو رفت و زخمی بسعدی خان رسید که از زین بر زمین میل نمود و باوجودیکه دو سه زخم دیگر آن بهادر دل شیر نموده رسیده بار برخاسته سه چهار حریف مقابل را از پا درآورد و در همان آن که لطف الله خان متوجه مدد پدر گردید از رسیدن تیرهای جان ستان که بجای بسر و سینهٔ او میرسید از پشت اسپ بر زمین با رسیده بعالم دیگر واصل گردید خانزاد خان نیز بعد ترددهٔ نمایان بزخمهای دیگران از اسپ افتاد بعده که خبر تسلط ازبکیه بپادشاه زادهٔ تهمتن دراد رسید * بیت *

تهمتن بشورید زین آگهی * جدا شد دیهیم شاهنشهی

بتعجیل تمام رخ فیل سواری خود را بآن طرف گردانده با سوار و پیادگان توپخانهٔ جهان آشوب و فوج جلوی خاص بقصد تاختن اسپ خواری بران ازبکان جفا پیشه و برهم زدن بساط هجوم آن مدبران نمدی خان مغلوب متوجه گردید و غلغلهٔ کوس و کرنا بر چرخ برین پیچید - فوج ازبکیه بشوخی تمام جلو ریز بمقابلهٔ پادشاه زادهٔ عدو مال رسید و نعرهٔ صف ربائی مبارزان جاندار از هرطرف

بلند گردد • • بیت •

شد آن لحظه هول قیامت عیان • بگردون برآمد نفیر و فغان
سپاهي چو دریای جوشان بجنگ • همه تیر کرده به بیداد چنگ
همه جنگ را تنگ بسته میان • بگردون بر آورده گرز گران

بادشاه زاده که همیشه در معرکهٔ رزم آئین سررشتهٔ حزم را از دست ندادهٔ هروقت رای سلیم را کار فرموده فرمود که دو فیل مست کوه شکوه شیر صولت را پیش قدم فوج ساخته بهمقدمي بهادران صف شکن دران گروه دوانند و از اطراف مبارزان که تار تاخته از بلند ساختن شلك توپخانه غلغلهٔ عظیم و شورش سراپا بیم در دل و جان ازبکان عاقبت وخیم انداختند و بعد کشته شدن و زخمي گردیدن بسیاري ازبکان رو بفرار آوردند درین ضمن نوکران عمدهٔ سعید خان فرصت یافته خود را رسانده سعید خان را با هردو پسر از میدان کار زار برداشتند خانزاد خان که هنوز رمقي درو باقي بود باشارهٔ و لکنت زبان از احوال پدر استفسار نموده بتفاوت یک پهر از نوزد سفر آخرت گردید - حاصل کلام از اول روز تا شام بهادران با نام و ننگ دران جنگ داد جلادت دادند و بسعي بادشاه زاده فتح نصیب آخر روز آن جماعه رو بفرار آوردند اما بسبب آنکه ماندن هردو فوج چندان مسافتي نبود از ملاحظهٔ بازگشت و شبخون آوردن بسیاري از سرداران بالای فیل و اسپان طلایه کنان شب را بصبح رسانیدند و روز دیگر امیرالامرا معروض داشت که صلاح دولت درین است که خصم را فرصت نداده بر دنبالهٔ آن جماعه تاخته گوشمال واقعي داده آید و از سرنو ترتیب فوج نموده بهادر خود را

براچپوتان شجاعت نشان سپرده بر بنگاه و مقابلهٔ مخالفان روانه
شدند - نزدیک بنگاه نرسیده که فوج فوج از کمنه بآراستگی تمام اسپ
تازان در برابر فوج پادشاه زاده جلوه کنان رسیده بشوخی پیش
آمدند و بضرب گوله و بان و تیر و شمشیر بهادران جانسپار جان بداد
معاودت باز حمله مي آوردند و آدم بسیار از مردم بادشاهي نیز از
صدمات تیر باران آنها بکار آمدند - درین ضمن لشکر ازبکیه سه فوج
شده دو فوج مقابل سرداران یمین و یسار پادشاه زاده آمده صدای
دار وگیر بلند ساخته طرف خود مشغول نمودند - و فوج سیوم
عامل بر سر هراول تاخت و آن هر دو فوج نیز با هم اتفاق کرده
ده دوازده هزار کمان دار بیکبار بجانهای کمان در آمده آن واحد امان
نداده تیر باران عجب نمودند و جمع کثیر را کشته وزخمي ساختند
دا وغهٔ توپخانه و دیگر بهادران شیر شکار به بیکار آن جماعهٔ خونخوار
در آویخته داد تهوری داده سینها را سپر بلا و هدف تیر آنها
ساخته حملهای بیاپی آن جماعه را از مقابل بر داشتند - درین اوان
بیگ اوغلي سردار دیگر با فوج تازه رسیده آن گروه هر سمت داشته
را بیر بر گردانیده و از سرنو بازار کارزار گرم ساختند و فوجي بر سر راه
هراول گذاشته باقي فوج رو بسوی امیر الامرا رسیده چند هزار تیر
بیکبار از خانهٔ کمان بنارش آوردند امیر الامرا با همراهان مقابل
هجوم و تیر باران آن قوم شوم آمده دو اعقاب جمعی کرار ثبات قدم
ورزیده کوشش و کشش بسیار نمود اما نزدیک بود که ازان
بیدینان بلا چشم زخم بفوج امیر الامرا رسد - درین حالت پادشاه
زادهٔ نامدار با فیلان شیر شکار و فوج عدو مال نمدد رسیده باعث

تقویت دل بهادران نبرد جو و مداران پلنگ جو گردید و در طرفة العین جمع کثیر از بکیه را طعمهٔ گولهٔ تفنگ و تیغ و سنان ساختند و تفرقهٔ تمام در جمعیت آنها راه یافت - و دران وقت پادشاه زاده از راه مخصوصه باری جمعي از سرداران راجپوتیه را برسر بنگاه ازبکیه تعین و روانه نمود - چون آن جماعه بران اطلاع یافتند تزلزل تمام در تفرقهٔ خاطر آنها اورد و کارزاری که بهمّت مجموعي مي‌نمودند بجنگ بگریز مبدل گردید و برخي بنگاههاي بنگاه از عرصهٔ کارزار رو تافتند و افواج پادشاهي بتعاقب تاختند و هزیمت عظیم برفوج ازبکیه روداد و اسباب و خیمه بسیار بدست سپاه هندوستان افتاد و چند هزار نفر از رعایا و مردم لشکر که بدست و اسیري آنها در آمده بودند خلاص گردیدند - روز دیگر خبر رسید که قبل از هزیمت یافتن ازبکان عبد العزیز خان فوج گران بسرداري سبحان قلي براي تاخت بلخ تعین نموده بود قتلق محمد و دیگر سرداران هزیمت خورده خود را بآنها رسانده ارادهٔ تاخت بلخ دارند - پادشاه زاده از استماع این خبر متوجه بلخ گردید و مابین راه دو سه جا بآن گروه مقابله و نبرد واقع شد و جنگ و رستخیز عظیم رو داد و هرگاه کار و عرصهٔ کارزار بر فوج بادشاهي تنگ میگردید پادشاه زاده و امیرالامرا خود را بکومک مدرسانیدند - و مکرر کار بجائي رسید که پادشاه زاده و علیمردان خان بذات خود بکارزار پرداختند و بسعي بسیار لشکر و اردو از شر هجوم آن گروه شوم محفوظ ماند - درینولا خبر رسید که عبدالعزیز خان خود با باقي فوج رسید، بلشکر خود پیوست وقرار داده که در لشکر او نقاره ننوازند و خود در قول نداشد و نشان و

علامت سر فوجي با خود نگاه ندارند - بعد رسيدن عبد العزيز خان تعداد لشکر ازبکيه از اندازهٔ شمار و قياس گذشت و چون مور و ملخ در دشت وصحرا پراگنده گرديد و جنگ ومحاربات که در هر منزل و هر روز رو ميداد اگر بتحرير آن قلم را رنجه دارد باعث ملال مستمعان و مطالعه کنندگان خواهد گرديد - حاصل کلام هر روز جمعي از هر دو فريق کشته و زخمي ميگرديدند و هرگاه بر فوج پادشاهي ازبکان زور مي آوردند پادشاه زادهٔ بفرياد و کومك ميرسيد - روزي عبد العزيز خان همت فوج با سرداران کارزار ديدهٔ مقرر کرده از هر طرف بر افواج بادشاهي هجوم آوردند ازان حمله يادگار بيگ که مير توزك و مير شمشير قديم الخدمت بدر محمد خان بود از شجاعان يکه بهادر گفته مي شد با دو سه هزار سوار يکه تاز اسپ تاخته شمشير آخته برابر امير الامرا رسيد و هيچ نمانده بود که باعث قطع شجر حيات آن سپه سالار گردد امير الامرا برابر او شمشير از نيام بر آورده حمله آور گرديد و بمدد طالع دود مان تيموري حريف را زخمي و دستگير ساخت - بعده که نزد پادشاه زادهٔ حاضر آوردند پادشاه زادهٔ بر امير الامرا آفرين گفته در بغل گرفته يادگار بيگ را بشفاعت امير الامرا تسليم عفو تقصيرات فرموده اميدوار عنايات و بندگي پادشاهي ساخت - روز ديگر ازبکيه بهيئت مجموعي سوار شدند - و محاربهٔ جهان آشوب و کارزار عظيم بميان آمد و دو درياي خون بهم پيوستند * بيت *

چو شد رو برو هر دو قلب سپاه * کشيدند شمشير در رزم گاه
دو لشکر در آميخت با تيغ و تير * بگردون در آمد صداي نفير

آن روز علفهٔ از بکیه سحائي رسید که سه چهار هزار سوار حلو ریز داخل اردو شده چون سیل دمان خود را بکار خانجات رسانده چندین قطار شتر پر از بار سرکار پادشاهي وبعضی امرا و صوامه بازار پیش انداخته روانه شدند و زن و فرزند بسیار مردم لشکر بدست آوردند - امیر الامرا خبر یافته از عقب شتافته بذات خود آن روز تردد جانباري که انتهای شرط جلادت و تهوریست بکار برده بعد کشته شدن جمع کثیر از طرفین چند قطار شتر کارخانجات پادشاهي و اکثر اسرا را بر گرداند اما نقصان و خرابي بسیار بمردم بازار و سپاه رسید ●

دیگر از جمله مقصوره سازی پادشاه زاده که در وقت علفهٔ جنگ بکار برده شمهٔ می نگارد که روزی در عین گرمي کارزار و هنگامهٔ دار وگیر خبر رسید که شادمان بیگ و محمد طاهر خراساني که آخر صف شکن خان شده بود از تعلقهٔ تهانهٔ خود بکومک می آمدند قریب دو هزار سوار ازبکیه سر راه آنها در میان ماسه گرفته محاصره نموده کار بر آنها تنگ آورده اند و سواي دو صد بندوقچي و کماندار که استقامت ورزیده مانده اند دیگر امید مدد و کومک نمانده و اغلب که آنها کشته شوند پادشاه زاده از شنیدن این خبر جمعي از فوج خاصه خود و امیر الامرا که بصد دو صد سوار نمي رسیدند با علامات و نشان سواري خاصهٔ بمدد آن جان باختگان روانه ساخت ازبکان از دیدن و شنیدن آوازهٔ رسیدن سواري خاصهٔ پادشاه زادهٔ رو بگریز آوردند و شادمان بیگ و محمد طاهر برد پادشاه زادهٔ جان بسلامت رسیدند - کوتاهي سخن آنکه تا هفده هیجده روز آدم و اسپ از نبرد نیاسود و حکم شده بود که نان و

عام بالاي ميلان پخته بمردم خاص و بهركه مي رسيد فرا خور
همت مي رسانددد و باني بنك روپيه و دو روپيه و آب بشرح
صا بفروخت ميرسيد و بكسي بمي رسيد در هيچ تاريخ و
استان محاربات پادشاهان سلف چنين كار زاري كه باين
شدادكشند و دران اعراق و مبالغهٔ سخن را دخل نباشد به نظر
امده و آنچه شرط سرداري و برد باري و كار فرمائي و خود
نفس بنفس متوجه ررم گستن از پادشاه زاده و امير الامرا
لي مردان خان برفاقت بعضي امرا خان نثار بظهور
مده عقل در احاطهٔ عور آن متردد است و نه ثبوت پيوسته
ه از يك لك و بيست هزار سوار از بلك و الماندان كم نبودند و
مرداران ازبكيه بشجاعت و جلادت و حوصله بباختن در غلبهٔ خصم
ار پادشاه زاده ملاحظه نمودند انصاف داده ميگفتند كه اگر با اين
شكر ماچنين سردار رفاقت نمايد تا روم و شام بدستور امير تيمور ازسرنو
ه تسخير ميتوان آورد - القصه اگرچه عبدالعزيز خان و سرداران ديگر
اجز آمده دست از جنگ كشيده بودند اما اطراف فوج
هندوستان را داشتند و في الحقيقت اسپان و سواران هر دو طرف
وج را طاقت حركت نمانده بود - و چون درين مابين شهرت يافت
ه پادشاه ارادهٔ بخشيدن تقصير و ملك و مال به نذر محمد خان
ارند عبدالعزيز خان يكي از نوكران عمده را نزد پادشاه زاده فرستاده
يغام داد كه شنيده مي شود كه مركوز خاطر پادشاه حق شناس
عدالت اساس آن ست كه ولايت بلخ را باز به نذر محمد خان تسليم
مايند درين صورت سبحان قلي خان كه پسر رشيد نذر محمد خان

است و بسست به پدر رعیت پرور و آباد کار واقع شده و من هم
او را فرزند خوانده بخطاب قلیج خان مخاطب ساخته ام امید وارم که
این ولایت بدو مرحمت شود و پای نزاع و خونریزی مسلمانان
از میان برطرف گردد - پادشاه زاده در جواب گفت که بدون حکم پادشاه
من جواب این نمیتوانم داد - بار دیگر که سواد بلخ نزدیک رسیده بود
عبدالعزیز خان پیغام داد اگر پادشاه زاده اینجا فرود آمده بیاسایند مي
خواهم که بیگ او علي خان و یلنگ توش را بخدمت پادشاه زاده
برای بعضي پیغام بفرستم پادشاهزاده جواب داد که شهر نزدیک
رسیده در اینجا که نزول واقع شود هر کرا دانند بفرستند - ازین آمد و
رفت پیغام آوازهٔ مصالحه نمودن در لشکر انتشار یافت - و لشکر
هیجدهم جمادی الاولی درظاهر سواد بلخ نزول فرموده سه مقام نمودند -
و ازلشکر عبدالعزیزخان ازبکیه والمادیان اسپان و مادیان برای فروختن
در اردوی پادشاهي مي آوردند پادشاه زاده آنهارا خالي از مادهٔ
غدر نمیدانست لهذا کوتوال اردو را فرمودند که ازبکیه را از آمدن
در اردو و خرید و فروخت مانع آیند تا بر اسرار لشکر اطلاع نیابند -
و فرازبران یافت که شاه زاده محمد سلطان را با بعضي امرا و مردم
رحمي در بلخ گذاشته خریده گسته باشکر عدو مال بگوشمال
ازبکان بدسگال پردازند - از شهرت این خبر المانیان و اکثر ازبکیه که
مواجب و وجه قوت حلال و کسب مال آنجماعه یغمان نمودن ست
و درین جنگ هیچ چیز از وجه تاراج غائد آنها نگردید بلکه اکثر
اسباب و مال اندوختهٔ سابق بباد فنا و تاراج دادند از عبد العزیز
خان جدا و متفرق گشتند و فوج فوج رو باند جان و بخارا آوردند -

ناچار عبدالعزیز خان از حوالي بلخ برخاسته بعضي جاها را تاراج و تاخت کنان منزل اول روز از ملاحظهٔ شکوه فوج هندوستان بیست کروه طي نموده از آب آموی گذشت *

اگرچه در شاه جهان نامه بتعین تعداد افواج ازبکیه و المانان نوکر و غیر نوکر که از اطراف بامید تاراج و غارت نمودن لشکر هندوستان زیاده از شمار فراهم آمده تا روزی که پای مصالحه درمیان آمد در افزایش بودند و لشکر بادشاهي وافي نپرداخته اما در واقعات بابري درج است که در محاربهٔ که میان عبد الله خان والي توران و شاه طهماسپ رو داده بود سپاه توران از یک لک و پنجاه هزار سوار کم نبود و فوج قزلباش بچهل هزار سوار نمیرسید و مردم کهن سال کار زار دیده که در هردو فوج بودند مي گفتند که لشکر همراه عبد العزیز خان زیاده ازان فوج بنظر مي آمد - بهرحال آنچه تحقیق شده نزبان خامه میدهد که از یک لک بیست هزار سوار کم نبودند و فوج پادشاهي آنچه همراه محمد مراد بخش تعین شده بودند پنجاه هزار سوار بوداند و همراه محمد اورنگ زیب هر چند که زیاده از پنجاه هزار سوار مقرر شده بود اما بسبب زود رسیدن پادشاه زاده و دیر رسیدن بعضي را حیوتان جمعیت همراه پادشاه زاده بسي و پنجهزار سوار موجودي نمیرسید *

چون در خاتمهٔ جلد ثاني تاریخ شاه جهان نامه که مراد از آخر سال بیستم از جلوس باشد در ذکر کمیت منصبداران جا گیردار و نقدي و تابینان و جمع دامي صوبجات زبان خامه داده به تبعیت آن کلمهٔ چند ازان برصفحهٔ بیان مي آرد لغایت سال حال از

دویستي منصبدار تا به هزاري جاگیردار هشت هزار منصبدار از سائر جاگیرداران و نقدي بودند سواي آن نقدي توپخانه واحدي هفت هزار سوار که جمله پانزده هزار باشد و یك لک و هشتاد و پنجهزار تابین که تمام بدولت سوار میرسند - آنچه از روي دفتر ثبت گردیده جمع دامي بیست ویک صوبهٔ هندوستان لغایت سنه بیست جلوس صاحبقران که بار کم و زیاد شده باشد بدین تفصیل *

صوبهٔ دارا الملک دهلي - یک ارب دام

صوبهٔ دار الخلافة اکبرآباد - نود کرور دام

صوبهٔ دار السلطنت لاهور - نود کرور دام

صوبهٔ اجمیر - شش کرور دام

صوبهٔ دولت آباد - پنجاه و پنج کرور دام

صوبه برار - پنجاه و پنج کرور دام

صوبهٔ احمد آباد - پنجاه و سه کرور دام

صوبهٔ بنگالا - پنجاه کرور دام

صوبهٔ اله آباد - چهل کرور دام

صوبهٔ بهار - چهل کرور دام

صوبهٔ مالوا - چهل کرور دام

صوبه خاندیس - چهل کرور دام

صوبهٔ اوده - سی کرور دام

صوبهٔ تلنگانه - سي کرور دام

صوبهٔ ملتان - بیست و هشت کرور دام

صوبهٔ اوڈیسه - بیست کرور دام

صوبهٔ کابل - شانزده کرور دام

صوبهٔ کشمیر پانزده کرور دام ۱

صوبهٔ تهته - هشت کرور دام

صوبهٔ بلخ - هشت کرور دام

صوبهٔ قندهار - شش کرور دام

صوبهٔ بدخشان - چار کرور دام

ولایت بکلانه دو کرور دام

ذکر سوانح سال بیست و یکم از جلوس مطابق
سنه هزار و پنجاه و هفت هجری

در آغاز سال بیست و یکم غرهٔ جمادی الاخری بدستور هر سال بزم جلوس منعقد گردید و عالمی از امرا و اعلی و ادنی ذکور و اناث بمقصد رسید - از شنیدن اخبار بی اعتدالی ازبکان که بارادهٔ فاسد در طرفی از اطراف بلخ و دیگر بلاد آن ضلع چون مور و ملخ فراهم آمده در خرابی ملک و رعایا میکوشیدند بپنجم شهر مذکور پادشاه زاده محمد مراد بخش را بطریق کومکی برای تنبیه آن قوم مرخص فرموده از عطای خلعت و دیگر عنایات مفتخر ساختند - درین ضمن بعرض رسید که افواج ازبکیه از راه خطا و ارادهٔ باطل باز آمدند و نذر محمد خان عازم حضور گشته - چنانچه عریضهٔ او مشتمل بر التماس عفو تقصیرات و طلب استمالت نامه رسید - یازدهم شهر مذکور پادشاه زاده محمد مراد بخش را از رفتن بلخ موقوف فرموده حکم مراجعت صادر نموده بصوبهٔ کشمیر مرخص ساختند - و خود از کابل اوائل رجب سمت پنجاب بارادهٔ

دار الخلافت کوچ فرمودند - تودرمل امین و فوجدار سهرند را سر
حمن خدمت پانصدي اضافه و خطاب راجه مرحمت نمودند
که از اصل اضافه دو هزاري دو هزار سوار باشد - نجابت خان که در
رسیدن حضور بموجب حکم درنگ نموده بود بعد رسیدن حضور
مامور گردید که ملازمت ننموده بکابل برود - بعد عبور از آب اتک
پادشاه زاده دارا شکوه از لاهور آمده ملازمت نمود - یک قطعه
الماس نور صد رتي قیمت لک روپیه مع خلعت و اسپان عنایت
فرمودند - عبد الرحمان و دیگر فرزندان نذر محمد خان همراه پادشاه
زاده ملازمت نموده مورد عنایات گردیدند - نوزدهم شوال بلاهور رسیده
زیاده از دو سه مقام ننموده متوجه دار الخلافت شدند - چون بسهرند
رسیدند از واقعهٔ دکن بعرض رسید که اسلام خان صوبه دار دکن
ودیعت حیات نمود - بسادات خان برادر او که قلعه دار دولت آباد
بود محمد اشرف که بداست برهانپور داشت و محمد غیاث (118)
ودیگرفرزندان موافق رتبه و پایه اضافها مرحمت فرمودند واموال نقد
و جنس بوارثان معاف نمودند - وبسه نواز خان صوبه‌دار مالوا حکم
رفت که تا رسیدن صوبه‌دار خود را بدولت آباد رسانده از بندوبست
آنجا خبردار باشد - از عریضهٔ نذر محمد خان بعرض رسید که قبل از
رسیدن حضور قلعهٔ میمنه باو عطا شود - فرمودند که بعد حصول
شرف ملازمت رعایت خاطر خواه به از درخواست او نموده
خواهد شد - درین اوان محمد قاسم نبیرهٔ نذر محمد خان که

(118) ن - محمد صفي

MUSLIM UNIVERSITY

(ندر محمد خان) بسبب وسواسهاي بيجا قسم ارادهٔ حضور نموده عريضه مشتمل بر عذر عارضهٔ بدني نوشته همراه او ارسال داشته بود رسيده ملازمت نمود - ازانکه خرچ صوبه بلخ زياده از مداخل مکرر بعرض رسيده بود و نظر بر فساد ازبکان که هر سال چندين هزار مسلمانان طرفين بقتل مي رسيدند ترحم بحال ندر محمد خان نموده بلخ (119) را بدستور سابق باو بخشيدند - و احکام مشتملبر برخواسته آمدن بادشاه زاده محمد اورنگ زيب و ديگر قلعه داران صادر فرمودند - گويند چهار کرور روپيه خرچ مهم بلخ و بدخشان آمده بود و آنچه مردم از هر دو طرف کشته شدند و مال رعايا مع ناموس بتاراج رفت حساب آن خدا بهتر ميداند - بادشاه زاده محمد اورنگ زيب چهار دهم شعبان از بلخ کوچ فرموده وسط رمضان چون نزديکي از دهنهاي دره رسيده منزل نمودند شمشيرخان که به کهي رفته بود هفت هشت هزار سوار ازبک چهار طرف شمشيرخان فرو گرفته صداي دار وگير بلند ساخته شتر و گاو بسيار متصرف شدند و جمعي کشته و زخمي گرديدند - بهادر خان بمدد شمشير خان رسيده ازان تهلکه نجات داد - و تا رسيدن غوربند سه دفعه بآن طائفه مقابله و مقاتلهٔ صعب رو داد و هر بار جمع کثير از طرفين کشته و زخمي شدند - بعد رسيدن بغوربند تهانه آنجا قائم نموده ده لک روپيه خزانه که آنجا موجود بود همراه گرفته روانه شدند - و روز گذشتن از درهٔ غور از قوم

---

(119) ن - بلخ و بدخشان •

هزاره هزاران در لشکر بادشاهزاده ریخته عجب نایرهٔ قتال و جدال در افراختند مال و اسباب بسیار هرچه بدست آمد تاراج نمودند و حال بر تمام فوج و سرداران تنگ گردید و کار بجائي رسید که بر خزانه ریختند و بهادر خان خود را رساند و مردم زیاد پادشاهي کشته و زخمي گردیدند - و تا یکپاس شب صداي دار وگیر بلند بود و امید نجات محال مي نمود - ذو الفقار خان و نور الحسن (120) که همراه خزانه بودند چپقلشهاي رستمانه نمودند - و باوجود زخمي شدن هردو سردار داد مردي دادند آخر بمدد اقبال پادشاهي از آفت دست برد آن جماعه خزانه محفوظ ماند - بکوتل هندوکش که رسیدند از تنگي راه و برف و یخ سر راهها بار بردار بسیار تلف شدند و هر جانور که افتاد لگدکوب آدم و چهار پا گردید و هر سوار و پیاده که از پا در آمد بار فرصت برخاستن نیافت - بهرحال اگرچه بادشاه زاده اوائل شوال بکابل رسید اما چون بهادر خان روهیله و ذو الفقار خان و خواجه حسن با خزانه عقب مانده بودند بر لشکر آنها برف بسیار چنان پیهم بارید که فرصت چشم برهم زدن نمیداد چار پا و آدم بي شمار تلف شدند - و بهادر خان از ذو الفقار خان بي اختیار جدا افتاد و از نصف زیاد بار بردار خزانه تلف گردید - ذو الفقار خان هرچه توانست خزانه بر شتران بقیة الهلاک بار کرده نزد پادشاه زاده فرستاد - و چون دیگر اصلا بار بردار نمانده بود با باقي خزانه مقام نمود و برف و باران شب و روز مي بارید

---

(120) ن - ابو الحسن

درین تهلکه هزاره با موج سنگین آمده بر سر خزانه و مردم بادشاهی ریخت و عجب هنگامهٔ قتال و جدال بمیان آمد و مال و اسباب و عیال و ناموس کمتر کسی ازان آفت محفوظ ماند و آشوب قیامت بر پا گردید - و قریب چهار پنج هزار اسپ و آدم بسیار مع چهار پای بار بردار که باقی مانده بود بتاراج و غارت بردند و جانور بی‌شمار زیر برف آمدند - و کار بجائی رسید که همه نبرد آزمایان و بهادران کارزار دیده از روی سخت جانی بر سر خزانه پیاده فراهم آمده جنگ رستمانه و تردد مردانه نمودند - و دست از همه ما یحتاج برداشته جان خود و خزانه را از چنگ آن جماعه سالم بر آوردن غنیمت دانستند تا آنکه هزاره غنیمت بسیار سنگین بار کرده فرار نمودند - چون خبر به بهادرخان رسید فرمود که بار بردار هرکرا یابند کشیده گرفته نزد ذوالفقار خان رسانند و اعیان در دادن بار بردار مضایقه نمودند و بدان هم کار بجنگ منجر گردید - و بهادر خان باشتران خاصهٔ خود و بار بردار پسران و خویشان خود را به ذوالفقار خان رساند و تا رسیدن بهادر خان آدم بسیار که قریب پنج شش هزار کس باشند از برف تلف شدند و باقی که ماندند پدر بحال پسر نپرداخته هر یکی جان خود بیرون بردن غنیمت میدانست - بهادر خان که با سپاه خود را بخزانه رساند چون بار بردار که از سرما و برف نیم جان و پوست و استخوان بر جانوران مانده بود برای خزانه برداشتن وفا نمی نمود ناچار فرمود خزانه را متفرق ساخته خریطه شمار حواله جماعداران نمودند که بر اسپان بار نموده روانه شدند - درین ضمن باز

هزاره سر راه نمودار گشته پاي زد و خورد بمیان آورد - و بهادر خان و ذو الفقار خان بخان بازي تمام بعد سعي و کوشش و کشش تمام خزانه را باخانهاي خود سالم ازان درها برآورده بکابل رسانندند ●

الحال بتحریر وقایع حضور مي پردازد - بعده که پادشاه بقصبه کوپال پلحاه کروهي دهلي رسیدند جعفرخان را با دیگر کارپردازان براي سرانجام ضروري رخصت دهلي نمودند - مکرمت خان با جمعي از بندهاي پادشاهي باستقبال آمده ملازمت نمود - اوائل ذي الحجه حوالي دهلي شرف نزول واقع شد - و روز دیگر سوار شده براي ملاحظه و تجویز مکانهاي قلعه نو احداث شاه جهان آباد که از سنه دوازده جلوس براي ساختن آن غیرت خان عرف کامکار را مقرر فرموده بودند و نهم محرم الحرام سنه هزار و چهل هشت بناي عمارات ریخته شده بود و آخر اتمام آن باهتمام مکرمت خان قرار گرفت تشریف آوردند - بعد ملاحظه تاکید براي بعضي عمارت ضروري که تا رسیدن دو روز جشن سال آینده قابل فرش نمودن شود نمودند - و عاقل خان خوافي و یوسف خان را براي سرانجام و مدد اتمام عمارت گذاشته متوجه اکبر آباد شدند - از واقعهٔ بندر سورت بعرض رسید که علي اکبر اصفهاني حاکم بندر سورت و کهنبایت را هندوئي در اثناي گفتگوي لایعني بجمدهر کشت لهذا معز الملک دیوان مالوا را که سابق هم تعلقهٔ بندر مذکور داشت از انتقال او مقرر فرمودند - از واقعه مالوا بعرض رسید که جان نثار خان تیول دار سرکار مندسور از زخم جمدهر زمیندار مفسد پیشه که اورا دستگیر کرده آورده بودند وقت روبرو آوردن کشته شد ●

بیست و یکم داخل اکبر آباد شدند - از جملهٔ دریافت صفای باطن پادشاه روشن دل باتفاق آنکه روزی صد فیل نر و ماده از نظر میگذشتند تقرب خان بر یک ماده فیل نظر خواهش انداخت و آهسته بگوش علاء الملک بطریق اظهار آرزوی دل اشاره بهمان ماده فیل نموده گفت که اگر حضرت این ماده فیل را بمن عنایت فرمایند رهی مراد دل من خواهد بود - هنوز سرگوشی تمام نشده بود که پادشاه طرف تقرب خان متوجه شده فرمودند که این مادهٔ فیل را بتو بخشیدم - بعرض رسید که ایک الماس ناتراشیده بوزن صد و هشتاد رتی ارکان تعلقهٔ قطب الملک برآمده - حکم شد که داوند بنویسند که الماس مذکور را بقیمت در آورده دروجه پیشکش مقرری بحضور ارسال دارد - چون قبل از رسیدن حکم صد الله قطب الملک الماس را حوالهٔ الماس تراش نموده ده رتی ازو تراشیده بود همان روز که حکم رسید آن سنگ با تراشیدهٔ ریش بها را همان قسم از راه اطاعت امر بحضور ارسال داشت - بعد رسیدن حضور که هفتاد رتی دیگر ازو تراشیده شد صد رتی بی جرم شفاف خالی از عیب بر آمد یک لک و پنجاه هزار روپیه بقیمت در آمد - و بیست هزار روپیه ریزهٔ تراشیدهٔ او بیر بقیمت رسید - قضا را همان روز شمامهٔ عنبر بصورت قندیل بوزن هفتصد توله بقیمت پنجاه هزار روپیه از نظر گذشت و بخاطر خیر اثر رسید که آن شمامه را در طلای مشبک گرفته بانواع جواهر و ریزهٔ آن الماس مرصع نموده آن الماس صد رتی را بالای آن نصب نمودند که جملهٔ دولک و پنجاه هزار روپیه قیمت آن قندیل بی عدیل گردید - با یک لک و پنجاه هزار

روپیه بصف نقد و باقی خرید جنس از احمد آباد باب مکهٔ متبرکه و مدینهٔ منوره که در آنجا مصاعف ارزد مصحوب سیداحمد سعید که سابق بدر بمکهٔ معظمه برده بود روانه آن مکان شریف نموده فرمودند بنجاه هزار روپیه را نقد و جنس بشریف مکه دهند باقی به بیچاره و مساکین و مستحقین آنجا رسانند - و قندیل را در روضهٔ منوره بیاویزند - بادشاهزاده محمد شجاع را یک قطعه لعل و عدهٔ نقدمه یک لک روپیه عطا نموده بصوبهٔ بنگاله مرخص فرمودند - بادشاه زادهٔ محمد مراد بخش را از کشمیر طلبیده صوبهٔ دار دکن ساختند - حسن بیگ خویش علیمردان خان را که بپایهٔ هزار و پانصدی رسیده بود صوبه کشمیر مقرر فرمودند *

روزی فیل مستی در مقابل راجه بدن سنگه که رو بروی بادشاه ایستاده بود حمله نموده راجه را بایکی از همراهان او که بقصد خلاصی راجه خود را بمدد رسانده بود زیر دندان کشید راجه زیر دندان آن بلای سیاه جمدهر کشیده بخرطوم او زد درین ضمن چرخی بان چرخی هارا آتش دادند راجه با زدن خود از میان هر دو دندان فیل بلا آمت بر آمده مورد آفرین گردید خلعت و پنجاه هزار روپیه بجمله مطالبهٔ ذمه واجب الادای او انعام مرحمت نمودند - بپادشاه زاده محمد اورنگ زیب که بدریای اتک رسیده بموجب حکم توقف ورزیده بود حکم شد که بصوبهٔ ملتان که در اقطاع او مرحمت نموده بودند برود و سی لک روپیه در همان صوبه عنایت نمودند - قلعه داری اکبر آباد بنافی خان فرموده دوازدهم ربیع الاول براه دریا متوجه شاه جهان آباد که مسمی بدار الخلافت ساخته بودند شدند *

بدست دوم شهر مذکور نزدیک بقلعه رسیدند چون در مدت هشت سال بخرج مبلغ شصت لک روپیه ابتدا باهتمام غیرت خان بعده بداروغگی الله وردی خان که اتمام آن به مکرمت خان تعلق گرفت عمارت قلعهٔ گردون اساس و مکانهای آسمان پایه اندرون محل و بیرون خاص و عام و حمام در سنه بیست جلوس که پادشاه در کابل تشریف داشتند صورت اتمام گرفته بود بیست و چهارم ربیع الاول سنه هزار و پنجاه و هشت مطابق بیست و دوم سنه بیست و یک جلوس بعد انقضای شش ساعت زمانی که بدر اصغر پرتو افروز برج ثور بنظر سعد صاحب خانه و قران مشتری و طالع اسد بود در قلعه شرف نزول واقع شد - چهار لک روپیه نقد و لک روپیه را مرصع آلات به بیگم صاحب قدسیه عنایت نمودند - بهمین دستور بهمه پرده گیان حرم و پادشاه زادها و امرا خلعت و نقد و جواهر عطا فرمودند - و دارا شکوه را سی هزاری سی هزار سوار نمودند - سعد الله خان و غیره صد امیر دران روز باضافه و عنایات دیگر مفتخر گردیدند - و تا بیست روز دامن آرزوی امیران و فضلا و صلحا و شعرا و ارباب طرب از انواع انعام و عطای زر و گوهر مالامال بود از حافظان و نغمه پردازان ایران و توران و کشمیر و رقصان جادوفن عالم آشوب ذکور و اناث هنود طبق طبق زر و گوهر یافتند و اکثر اهل حرفت که هریکی از گذرانیدن گلی از باغ صنایع خود بانعام دامن دامن زر سرخ و سفید کامیاب گردیدند - و ذخیرهٔ سالها اندوختند و خانهٔ نماند که در شادی نوروز او مفتوح نگردید و کاشانهٔ نبود که شمع مراد دران خانه افروخته نشد - از جملهٔ تاریخ

صاحب طبعان این تاریخ پسند افتاد • ع •

شد شاه جهان آباد از شاه جهان آباد

الحق تا چشم گردون نظر لطف برگهوارهٔ نشینان ارض این کهنه سرای انداخته چنان شهر و چنین عمارات عالی ندیده • بیت •

تعالی الله چه شهراست اینکه از شان
گذشته هر بنای او ز کیوان
ز طرحش هند زیب و فر گرفته
سوادی را جهان از سر گرفته
جهان را گر نه از خود یاد باشد
همین شاه جهان آباد باشد
نه مصر از وسعت او تا خبر شد
ز رشك از شام غم تاریک تر شد
جگر از غیرتش خون شد یمن را
عقیق او گواه است این سخن را
ز خوبی های او هر که کند یاد
رود صد دجله اشک از چشم بغداد
ز خاکش مشک چین بو می کند وام
خطا باشد بران بردن ز چین نام

درینولا از عرضداشت علیمردان خان بعرض رسید که عبد العزیز خان بار لشکرکشی برسر نذر محمد خان نموده بلخ را محاصره کرده حکم شد که بهادر خان و راجه بیتهلداس وغیره بیست امیر خود را نزد علیمردان خان رسانند که موافق تجویز او بمدد

بدر محمد خان روانه شوند - راي رايان که از مدت تارک علائق روزگار
گشته در بنارس منزوی بود باره حادثهٔ الفت آلودگي دنيا که
ريشهٔ محبت او در دل و جگر انسان جا گرفته گريبان گير او گشته
بحضور آورد و بمنصب هزاري ذات دو صد و پنجاه سوار و خدمت
ديواني کل دکن ضميمه فوجداري بگلانه مفتخر گرديد *

ذکر سوانح سال بيست و دوم از جلوس سنه هزار
و پنجاه و هشت هجري

جشن آغاز سال بيست و دوم جلوس مطابق سنه هزار و
پنجاه و هشت بدستور هرسال رونق امراي شهر و عمارات تازه و
فيض زياده از اندازهٔ عالم و عالم صغير و کبير گرديد - پادشاه زاده
محمد مراد بخش را که از تغير شايسته خان صوبه دار دکن ساخته
بودند و بعد از فراغ هردو جشن بانواع لطف و عنايات مفتخر گرديده
مرخص گشت بمنصب بيست هزاري پانزده هزار سوار سر فرازي
بخشيدند - و شه نواز خان که از مالوا بطريق عاريت بدکن رفته بود
اتاليق پادشاه زادهٔ محمد مراد بخش مقرر گرديده پنجهزاري پنجهزار
سوار دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه اصل و اضافه سرافرازي يافت -
چون خبر مصالحهٔ عبد العزيز خان بندر محمد خان رسيد بهادر
خان را که مع فوج مرخص فرموده بودند موقوف نمودند و صوبهٔ
ملتان باو مرحمت نموده بديوانيان فرمودند که چون بهادر خان
مدت بيجاگير بوده طلب مابين ايام او را عوض مطالبه محسوب
نمايند شيخ فريد پسر قطب الدين که بعد از مامور شدن بکومک
کابل از حکم انحراف ورزيده بود بي منصب و بي جاگير نموده

بوریده عطا فرمودند •

از عرضه داشت خواص خان قلعه دار قندهار و زبانی منهیان بعرض رسید که شاه عباس چهارم ربیع الاولی سال بیست و یکم از جلوس با لشکر بسیار بعزم تسخیر قندهار از صفاهان برآمده هفتم شعبان بمشهد مقدس رسیده یکی از امرای خود را پیشتر بهرات (121) روانه نمود که آنجا رسیده ده هزار سوار برقندار که موافق معمول از تابینان خراسان که وقت مهم پیش قدم می باشند و بیغلوره رواست و خانهشاهی می نمایند و بنجهزار بیلدار و دیگر مصالح قلعه گیری موجود سازد و شنیده می شود که شاه اراده دارد که چون در ماه دی و بهمن فوج هندوستان از وفور برف و بند بودن راه بکومک قندهار نمی تواند رسید خود را در ایام مذکور بپای قلعه برساند - و نیز ظاهر شد که شاه علی نام را که با نامه بخدمت حضرت اعلی روانه ساخته بود بقندهار رسیده روانهٔ حضور گردید - حضرت جهانبانی بعد از استماع این خبر سعد الله خان را که صاحب السیف و القلم گفته می شد با یک صد و سی و پنج امیر نامی روشناس بسرداری پادشاه زادهٔ با فرهنگ رستم جنگ محمد اورنگ زیب برای رخصت کومک قندهار مقرر نموده حکم نمود که شصت هزار سوار و ده هزار برقنداز طومار فوج تیار نمایند که اکثر آن از سادات بارهه و ارتکیه وافغانان و راجپوتیه باشند ازمردم ایران کمتر داخل فوج هندی نمایند - و نیابت

---

(121) ن - بخراسان

دارا شکوه که در لاهور بود حکم رسید که هرگاه شاه قلي ايلچي ايران آنجا رسد نگذارند که پيش نمايد - درين ضمن بعرض رسيد که علي مردان خان بموجب نوشتهٔ قلعه دار قندهار پنجهزار سوار و هزار برقندار بسرداري کاکرخان و راجه امرسنگه و نورالحسن بخشي احديان کومک روانه نموده و پنج لک روپيه خزانه همراه آنها بي آنکه مامور گردد روانه ساخت - سويم دي بعده پادشاه زاده محمد اورنگ زيب را با همراهان بانواع عنايات مفتخر و مرخص ساخته خود بدر متوجه لاهور شدند *

خبر واقعه اعظم خان که صوبه دار جونپور بود بعرض رسيد ملتفت خان و مير خليل و مير اسحاق پسران اورا خلعت ماتم و اضافه مرحمت نمودند و صوبهٔ جونپور بمعتقد خان مقرر فرمودند - ابتدا بخاطر گذشته بود که پادشاه زاده محمد اورنگ زيب را از دارالخلافت بيشتر روانه سازند بار چنان مقرر گرديد که تا لاهور بل تا کابل بطريق استعجال باتفاق طي مدارل نموده ملاحظهٔ تصديع ايام زمستان را از ميان بر دارند - امراي آرام طلب با آزموده کار باظهار خيرخواهي خلق الله بعرض رسانيدند که سه ماه آذر و دي و بهمن برفباش تاب سفر و مهم ندارد و شهرت اراده رسيدن شاه عباس درين ايام بقندهار خلاف عقل است - و خبر کم ياني غله و کاه آن ضلع نيز بعرض رسيد بخاطر بادشاه اين مصلحت بسند افتاد که في الواقع درين سه چهار ماه که برف و سرماي مسافرکس ندارد اگر قزلباش تردد مي نمايند و براي سفر و محاصرهٔ قندهار لشکرکشي که في الحقيقت

لشکر کشي است بعمل نخواهد آمد - لهذا قسم ارادهٔ کابل نمودهٔ
قرار بران یافت که ایام برف و شدت زمستان در لاهور بسر برند و
دیر انتظار رسیدن امرای اطراف که حکم وگرز برداران برای طلب
آنها رفته بودند و انتظار خبر تحقق حرکت نمودن شاه عباس
از پاي مزار شاه خراسان مي‌کشیدند - هنوز خبر کوچ و مقام در السنه
مختلف شهرت داشت و یاران مراعات طلب در تردد سرانجام
چهاروبي مندند خاطر بودند و عزیزان بي بضاعت در خیمه
گذرانیدن عزیمت از تصدیع سرِ ایام زمستان دانسته شکر جرح و
مرح وکوچ ومقام بجا مي آوردند که بغتتاً خبر رسیدن شاه عباس
بپای حصار قندهار از عرصه داشت قلعه دار آنجا بعرض رسید -
معروض داشته بود که شاه عقل تباه بغرور افزوني سپاه سخت
جاني را کار فرموده بطریق یلغار با پنجاه هزار سوار قزلباش
بدمعاش و ترکان هرزه جو و تاجیکان ستیزه جو و توپخانهٔ جهان
آشوب رسیده اوائل دي الحجه دي ماه الهي که زمین و
آسمان تختهٔ تخت برف و یخ گردیده و عالمي در زیر لحاف برف
جان ستان بپاسداري جان در مانده بود و از وفور باریدن برف و
باران جهان چون لشکر کفر و اسلام سفید و تاریک مي نمودند از
ملاحظه رسیدن کومک و موکب همایون پروای برف و یخ بند راه
ننموده خود را رسانده قلعه را محاصره نموده هر چند که زود تر
بفریاد محصوران رسند صلاح دولت است - بعد عرض پادشاهزادهٔ
ظفر پیکر محمد اورنگ زیب بهمراه و اتالیق سعد الله خان و صد
و سي و چهار امیر نامدار و نبرد شناسا شیر شکار دیگر که اکثر از

سادات بعرفارما و از بکان بادیه پیما و افغانان صف ربا و راجپوتان جان فدا که جمله از سایر و توپخانه هفتاد هزار سوار بودند مرخص شدند - و احکام بنام صوبه داران و فوجداران و جاگیرداران مع گرز برداران برای طلب حضور صادر گردید - و پادشاه زاده را بسبب احتیاط ساعت و عدم فرصت بی آنکه لازمهٔ رخصت بمیان آید پیشتر براه ملتان مرخص ساختند که خود را به ملتان رسانده بگرد آوری سپاه و سرانجام مهم پردازد - و خلعت و اسپ و جواهر و فیل برای پادشاه زاده ازعقب همراه سعدالله خان روانه فرمودند - و دیگر امرا مامور گردیدند که براه نزدیک بنگش زود خود را بکابل و قندهار برسانند و حکم شد که بندهای قدیم نقدی را سوای طلب لغایت حال می بعرصد روپیه مع تابیدان برسانند و جمعی که نو ملازم اند و سند تیار نشده و منصبداران قدیم و جدید که جاگیر ندارند سه ماه نقد دهند و سزاولان برای دادنی مقرر شدند و گرز برداران تعین شدند که لشکر تا مقدور رعایت سرما و برف و باران و نشیب و فراز ننموده جریده از علائق غیر ضروری گشته کوچ بکوچ مرحله پیمای منزل مقصود گردند - دریبولا حسن بیگ نام ترکمان قورچی باشی شاه ایران از قندهار جدا شده خود را بحضور پادشاه رسانده بود بعطای خلعت و اسپ و خنجر طلا و چهار هزار روپیه نقد و منصب هزاری پانصد سوار سرافرازی یافت خواجه خان ایلچی نذر محمد خان را که با نامه و بعضی تحف رسیده بود خلعت و اسپ و دوازده هزار روپیه عنایت نموده مرخص فرمودند - غرهٔ ربیع الاولی خود از لاهور متوجه کابل شدند - روزی که از اب بهت

عبور لشکر واقع می شد هنوز پادشاه از آب نگذشته بودند که
گرز بردار از قندهار بطریق یلغار در کمال اضطرار بجاده جعفر خان
میر بخشی رسیده زبانی ظاهر نمود که بعد روانگی من خبر دست
یافتن قزلباش بر قندهار انتشار یافته بود و مطابق آن بلا فاصله
نوشتجات مصحوب قاصدان و جلوداران سریع السیر از عریض
رسیدند - و جعفر خان بخدمت پادشاه آمده در خلوت حقیقت
بعرض رساند - اگرچه کثرت محاصره و نقب دوانیدن و تردد قزلباش و
سعی و جانفشانی محصوران که در ابتدا نمودن و آخر کار تاب
صدمات لشکر خصم نیاوردند مفصل برنگارند بطول کلام منجر
میگردد - مجمل بزبان قلم میدهد که یک ماه در تردد مورچال
پیش بردن و نقب دوانیدن و یورشهای با جلادت نمودن و شب و
روز از اندرون قلعه تگرگ گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ آتشی و بان
شرر باریدن و از قلعه بر آمده بر مورچال ریختن گذشت چنانچه
قریب دو هزار آدم و چار پای بسیار از لشکر شاه کشته و تلف
گردید و چهار صد و پانصد نفر از محصوران نیز نقد جان نثار فدا
دادند آخر از دل باختن ساتی بیگ نام ازبک و حوصله باختن
قلعه‌دار که انتظار کومک نکشیده و صدمات جان‌ربا از طرف قزلباش
به محصوران رسیده مغلوب هراس گشته با سرداران شاه رجوع
نموده بنای صلح بمیان آورده قلعه را داد - گویند یکی از جاسوسان
پخته کار آزموده از قلعه بلشکر شاه رفته بر حقیقت سختی و کمی
ذخیرهٔ غله و گاه فوج خصم و تزلزل رسیدن کومک هندوستان
مطلع گردانیده هر چند سعی [illegible] نموده تا از لشکر آمده و [illegible] بقلعه

رسانیدن از حمرداري و ددو بست لشکر ایران دتوانست داچار حقیقت بر پارچهٔ کاغذ دوشت که از طرف ملت گاه و دانه و رسیدن رسد و شدت برف و سرما حال و ایلداس سختي میگذرد در اسپان بجز پوست و استخوان و جان نمانده و لسکر بادشاهي کوچ بکوچ متوجه قندهار است و لشکر قزلباش در فکر برخاستن است و آن کاغذ را بر تیري بسته در احاطهٔ حصار قلعه انداخت باوجود اطلاع بر مضمون آن قدر مردم قلعه دل باختهٔ هراس گسته بودند که هیچ مانده بداد - تا پانزده روز گفتگوي پیام صلح و عهد درمیان بود آخر کار بهم صفر قلعه دار بر آمدهٔ دو روز فرصت بر آوردن مال و فرزندان خواست روز سویم محراب خان قلعه دار شاه داخل گردید و قلعه دار سابق که شرط عدم قبول رعایت خلعت ووت ملازمت و رخصت براي عنب پوشي بمیان آورده بود باتفاق کاکر خان و ابو الحسن و دیگر همراهان رفته ملازمت شاه نمود لمحهٔ نسسته بعد استفسار بعضي احوال رخصت خواسته روانهٔ حضور شد - بعده که بملازمت پادشاه خطا بخش جرم پوش رسید سر خجالت پیش افگنده قطرات اشک ریزان نمدانست که بچهٔ زبان عذر سیه روئي خود بخواهد - گویند در اندک فرصت باقي قلعجات بست و زمین‌داور و غیره توابع قندهار از تردد فوج محراب خان بتسخیر قزلباش در آمد - شش صد سوار از لسکر ایران و ده صد سوار محصوران مقتول گسته شدند و بکار آمدند و قلعه‌داران که بعد گرفتن عهد امان خان مع همراهان نزد محراب خان آمدند و حکم یراق گرفتن آنها نمود بعضي که جوهر غیرت و شجاعت را

اختيار نمودند بسپردن اسلحه تن نداده شرط جان سپاري بظهور آوردند و بقية السيف را مقيد ساخته با سردار ومال و عيال نزد شاه روانه ساخت. و شاه بسبب عسرت غله و علف وتلف شدن اسپان و بار بردار از شدت سرما اواخر صفر المظفر ده هزار سوار تفنگچي با محراب خان قلعه دار درانجا گذاشته خود روانهٔ مرو و هرات شد. از ابتداي محاصره لغايت برخاستن شاه بعد از تسخير قلعه بدو و نيم ماه بكشيد *

الحال چند كلمه از لشكر بادشاه زاده و وزير اعظم بقيد تحرير مي آرد كه چون وقت روانه شدن ببادشاه زاده و سعد الله خان حكم شده بود كه تا مقدور خود را زود بقندهار رسانند و اغلب كه قبل از رسيدن افواج شاه از ملاحظهٔ صدمات موكب كواكب شمار از پاي حصار برخاسته برود و اگر خدا نكرده تا رسيدن شما قلعه بتصرف قزلباش درآمده باشد بايد كه خود را گرم و چسپان رسانده فرصت گرم نمودن جا و فراهم آمدن ذخيرة تازه نداده بمحاصرهٔ قلعه پردازند اما چون بادشاه زاده را در ملتان براي گرد آوري لشكر و سرانجام ضروري و سعد الله خان را در راه بسبب انتظار رسيدن بادشاه زاده و بارش غير هنگام توقف چند روزه رو داد در وسط صفر چون هر دو فوج نزديك هم رسيدند نوشتهٔ قابل بيگ كه براي صفا و پاك نمودن راهها از برف و قطع اشجار رفته بود رسيد مشتمل برانكه برف آن قدر سر راه و درها را گرفته كه اگر ديگر ببارد بعد يك ماه اول ازين راه تردد بدشواري توان نمود. درين ضمن مكرر خبرهاي وحشت افزاي محاصرهٔ قندهار و

بتسخیر شاه در آمدن مع احکام تاکید تهدید آمیز زود خود را رساندن از حضور رسید تا آنکه از معاودت شاه بعد حصول مطلب اطلاع یافتند ناچار راه منظور نظررا گذاشته از راه بالاي کوههای آسمان شکوه که دو هزار و هفت درعه ارتفاع آن ته پیمودن آمد - همه سپاه پیاده گشته اسباب مایحتاج ضروری و غیر ضروری را گذاشته روانه شدند وقت عبور ازان کتلهاي هوش ربا که شاه و گدا افتان و حیران بهزار دشواري طي مسافت میدمودند عجب هنگامهٔ هرج بر حلق الله گذشت و بار برداري که داشتند اکثر ز جاهای صعب افتادند که از انها نام و نشان نیافتند و بسیاري از شدت سرما از پا در آمدند که برنخاستند و نوکر و غلام و پاجیهاي نمک بحرام هر که خالي میگریخت مدت عظم برآمد میگذاشت و غله و گاه همه جنس ماکولات بمرتبهٔ کمیاب گردید که نادي نحابي ارزان بود - بدین حال بکابل رسیدند - درانجا که رفاهیت شد بیک روپیه شکم آدم و چار پا بقدر قوت رمق هم سیرنمي شد و چند روز در کابل براي خرید اسپ و بار بردار که اکثر پیاده و خانه بدوش بودند توقف نمودن ضرور گردید - بعده که اوائل ربیع الثاني از کابل کوچ نموده بغزنین رسیدند علف اصلا یافت نشدمگر براي مردم خاص غله روپیه را یک آثار و گاه یک و نیم آثار بتصدیع تمام بهم مي‌رسید کار بر لشکر تنگ گردید - و خبر رسید که ازغزنین تا قندهار بسبب تسلط قزلباش جنس خوردن انسان و چار پا مطلق نایاب ست - جملة الملک سعد الله خان حقیقت را بحضور معروض داشت - در جواب حکم رسید که در ملک گیري رفاهیت

طلبي نمي باشد بهر وجه خود را بقندهار رسانده قزلباش بدمعاش را فرصت فراهم آوردن ذخيرهٔ قلعه و استقامت ندهند و غلهٔ حوالي قندهار را كه قابل درو شده نگذارند كه بدست مردم قلعه درآيد و بتصرف خود در آرند - لهذا در لشكر منادي نمودند كه از عقب آذوقهٔ مابين راه بر دارند و بعد مقام پانزده روز كوچ كرده بترتيب فوج پرداخته هفت فوج قرار دادند و هراول و برنغار و جرنغار و چنداول مقرر كرده در سه كوچ بقلعهٔ رسيدند كه از گل ساخته اند و در سرحد واقع است و قزلباش بتصرف خود در آورده بار از شنيدن رسيدن افواج قلعه را خالي گذاشته رفته بودند - درين اوان مالك حسن نام زميندار نواح قندهار كه بحسب ضرور بنجابت خان ملاقات نموده بود از قلعه گريخته خود را نزد سعد الله خان رسانده ملازمت پادشاه زاده نمود خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپيه نقد يافت - و چهاردهم جمادي الاولى نزديك باغ گنج علي مقابل قلعهٔ قندهار رسيده فرود آمده بتهيهٔ فراهم آوردن آلات و اسباب مورچال بندي و نقب كندن پرداختند - و روز سيوم راجه بهار سنگه و بندو جمعي از بندهاي كار طلب طرفي از اطراف قلعه را خالي ديده بي اطلاع سردار با پيشهاي جلادت و كمند جرأت بطريق مدويان جانبدار بكه تار در فرار و نشيب دامن كوه و بهاة حصار خود را رسانده ملجاي خود ساختند مردم - قلعه‌دار كه خبردار شدند از سر دادن تفنگ و انداختن حقهٔ آتش و سنگ و اقسام آتشبازي آن قدر گولهٔ بندوق و انواع آلات جان ستان باريدن گرفت كه جمع كثير از بندهاي پادشاهي ضائع شدند و آوازهٔ

رستخیز عظیم و دائرهٔ دار و گیر پرنیم بادن گردید - سعد الله خان برین معنی اطلاع یافته براجه پیغام داد که اگرچه چنین جرأت بیحکم نمودن بیجا واقع شد اما الحال از آنجا حرکت نمودن و برخاسته آمدن باعث شوخی مردم قلعه خواهد گردید باید که دل را قوی داشته از چوبهای اشجار جنگل پناه ساخته استقامت ورزند و ما را از اطراف مستعد کومک دانند و در آنجا بعد مشقت و تردد بسیار و ضائع شدن آدم بی شمار مورچال قائم نمودند *

الحال چند کلمه از رویداد حضور بقید تحریر می آرد که بعد از کوچ پادشاه از حسن ابدال بعرض رسید که شاه وردی بیگ فرستادهٔ شاه عباس با نامه بکابل رسیده حکم شد که گرز بردار رفته اورا بحضور بیارد در منزل باغ فرح که خبر آمدن شاه وردی رسید چون در همان روزها شایسته خان و جعفر خان از احمد آباد آمده بود حکم فرمودند که اورا نزد شایسته خان و جعفر خان که جوار هم فرود می آمدند برده در مجلس واحد حاضر سازند و امر نمودند که نامهٔ اورا بگویند از زبان ما بگویند که چون مارا نظر بر محبت دیرینه و موروثی شاه بود یکی از خواصان حضور را قلعه دار قندهار ساخته بودیم اگر میدانستیم که از ایشان چنان حرکت بظهور خواهد آمد یکی از امرای رزم دیدهٔ تجربه کار آزموده را قلعه دار می نمودیم که تا جان باقی داشت در محافظت قلعه خود را معاف نمیداشت چون خلاف توقع بعمل آمد هرچه عوض دارد گله ندارد - و خبر روانه شدن شاه قلی با نامه چون قبل از رسیدن خبر محاصرهٔ قندهار رسیده بود و در همان روز خبر رسیدن شاه بپای حصار قلعه رسید

بعابران حکم نمودند که شاه فاي را در لاهور نگاه دارند في الواقع هرگاه رشتهٔ محبت و الفت از غبار کدورت آلوده گشته باشد دیگر در فرستادن نامه و رسول و گرفتن آن چه لطف دارد باظهار یکرنگي دوروئي مبادي رویهٔ اخلاص کیشان سلف است بعده فرمودند که شاه وردي بیگ در جلال آباد رفته توقف ورزد بعد رسیدن کابل هردو فرستادهٔ اوزا باعزاز رخصت خواهم نمود درین ضمن پریشاني شاه وردي بیگ بعرض رسید ده هزار روپیه مرحمت نمودند - اوائل جمادي الاولی داخل دارالملک کابل شده روز چهارم بخانهٔ علیمردان خان تشریف بردند از جملهٔ پیشکش یك لك روپیه جنس قبول نمودند ٭

ذکر سوانح سال بیست و سیوم جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و نه هجري

غرهٔ جمادي الاخری جشن آغاز سال بیست و سیوم موافق سرانجام سفر صورت اتمام یافت - چون بامي ذکر فسادي که میان ندر محمد خان و عبد العزیز خان و سبحان قلي خان رو داده و بعد هنگامه داروگیر تمام ندر محمد خان بسلطنت خود جاگرفت بتفصیل بتحریر در آوردن در فرصت وقت نمي گنجد ماحصل ضروري بزبان خامه میدهد - بعده که حضرت اعلی خواستند فرزندان و متعلقان ندر محمد خان را نزد او روانه نمایند و نوشتجات ندر محمد خان نیز مکرر براي طلب فرزندان و وابستگان مع مدد خرچ باظهار پریشاني رسیده بود عبد الرحمن را با دیگر همراهان که دو سال و ده ماه در خدمت پادشاه مانده بودند خلعت و خنجر و شمشیر و دیگر

مرصع آلات مع اسپ خاصه با ساز طلا و سي هزار روپيه نقد مرحمت نمودند و يک لک روپيه مع مبلغ زر رخصت متعلقان براي نذر محمد خان بموجب طلب او فرستادند و لک لک روپيه سابق همراه عبد الرحمن و محمد مراد اتاليق بندر محمد خان روانه ساخته بودند و خسرو پسر نذر محمد خان بسبب نافهمي لذات هند برفتن نزد پدر راضي نشده درجرگهٔ بندهای پادشاهي در آمد جمله بمتعلقان نذر محمد خان سه لک روپيه نقد خرج سواي زيور و آنچه پيشتر رعايت نموده بودند بعنايت رخصت مرحمت شد •

از واقعهٔ فوج قندهار بعرض رسيد که بهادر خان روهيله که از سر فوجان تهور پيشه بود مرحلهٔ پيماي منزل آخرت گرديد و نوکران بيش قرار و معتمد اورا پادشاه زاده و سعد الله خان در جرگهٔ بندهاي پادشاهي و خود منسلک ساختند و هفت پسر ازو مانده بودند ازان ميان دلدل خان نام پسر کلان را که پانزده سال عمر داشت هزاري پانصد سوار نمودند باقي پسران را منصب و نوکري درخور عمر آنها مرحمت فرمودند - هفده نفر از همراهان مذکور خان خود را نزد پادشاه زاده رسانده بعطاي منصب و خلعت و نقد سرافرازي يافتند •

الحال بتحرير باقي احوال لشکر پادشاه زاده و حقيقت محاصره مي پردازد از يک طرف جملة الملک سعد الله خان بعد ترددنمايان و کشته شدن مردم بسيار مورچال و نقبهارا تا زير خندق رساند - رستم خان و قاسم خان و ديگر کار طلبان جانفشان از طرف ديگر

مورچال و نقبها را تا کنار خندق و نزدیک دروازها رسانیدند اما
چون محراب خان در جنگهای روم جنگ و قلعه داری بسیار نموده
کار آزما و آزموده کار بود از پای قلعه شب و روز چندان تگرگ گولهٔ
تفنگ و گولهای زمین کوب توپ و حقهای آتش بار و بانهای
شرر فشان می بارید که بعد رسیدن مورچال پای قلعه فرصت کردن
و کار دیگر نمی دادند بلکه اکثر زمین نقب را از ضرب گولهای
کوه ربا ضائع و نابود می ساختند و در هر یورش چندین هزار
سر سران باتنهای لشکریان مصالح پر کردن خندق می گردند -
و ماندهٔ توده برروی کار نمی آمد - و هر دفعه که قزلباش بر آمده
مقابل طلایهٔ لشکر شده بر مورچال می ریخت از طرفین قتیل
و اسیر می گردیدند و بندهای عظیم رومی داد گاه از مردم
لشکر بدست قزلباش می افتادند و بقلعه می بردند و گاه قصه
برعکس خود رو می داد درین ضمن روزی جمعی که از مردم
قزلباش گرفتار شده آمده بودند از زبانی آنها مسموع گردید که
شاه عباس بعد از رسیدن هرات چند امیر کارطلب رزم جوی خود را
بسرداری مرتضی قلی خان قورچی باشی که از جمله بیست امیر
و سی هزار سوار می شوند برای کومک محراب خان و مقابلهٔ لشکر
هندوستان تعین نموده از انجمله سه چهار هزار سوار بطریق قراولان
هراول نزدیک رسیده اند - درین اوان یکی از بندهای قدیم بادشاهی
که در لشکر ایران گرفتار آمده خود را بانداز نوکری ساخته بود
بطریق جاسوسی از انطرف تعین شده داخل فوج گشته نزد قلیج
خان که سابق از تابینان او بود آمده از رسیدن دو فوج قزلباش

از یمین و یسار و از انجمله دو سه هزار سوار جدا شده بقصد تاخت کهی آگاهی داد درینوقت خبر رسیدن قزلباش و ریختن برسر کهی بیخبر و مقتول و زخمی ساختن جمعی کثیر و بتاراج بردن و اسیر نمودن چارپا و آدم بسیار اند ازیافت و معا شتربانان و فیلبانان و استربانان فریاد کنان رسیدند که فیل و شتر و دیگر چارپا قطار قطار پیش انداخته بردند - رستم خان که از بهادران یکه تاز و رستم زمان گفته می شد بمجرد خبر اطلاع یافته بی آنکه مامور گردد سوار شده تعاقب قزلباش نمود چهار پنج کروه جریده تاخته بخصم رسیده بعد مقابل شدن اول جنگ گوله تفنگ و بان و تیر بمیان آمد بعده کار بمجادله یراق کوته رسید از هردو طرف فیروزهای صعب رو داد و مکرر در یکدیگر غالب و مغلوب گردیده طرفین داد نبرد و مردانگی بظهور آوردند و مردم بسیار از هر دو طرف کشته و زخمی شدند - آخرکار فیلان و چندقطار شتر و گاو و استر و اسپ خود و آنها را هرچه بتوانستند بدست آورده مراجعت نموده نزد پادشاه زاده آورده مورد آفرین گردید - و صبح آن بتواتر خبر رسید که سی هزار سوار قزلباش بسرداری چند امیر نامی که از انجمله نظر علی خان حاکم اردویل و علی قلی خان و مرتضی قلی خان از سپه سالاران مشهور ایران رسیده اند ازینطرف باز دیگر رستم خان و قلیج خان با جمعی دیگر از امرا و راجها و فیلان صف آرا قریب ده هزار سوار و توپخانهٔ بیشمار مقابل آنها تاختند بعده که علامت سیاه و گرد سیاه لشکر قزلباش نمودار گردید ساعات زره پوش و افغانان مدهوش و مغلان یکه تاز و راجپوتان رزم طلب هندوستان

اسپان بجولان در آوردند و سرداران ایران پا بمعرکهٔ کار زار گذاشتند
اول بواسطهٔ گوله و توپ و بان خان ستان نائرهٔ رد و خورد اشتعال
گرفت و هرسه فوج فرلباش اسپان تاخته و شمشیرهاي آبدار
آخته از اطراف فوج هند در آمده بازار دار وگیر را گرم ساختند
و حملهاي مرد ربا بر روي کار آوردند و از گرد و غبار سم اسپان هردو
طرف جهان درچشم دلباختگان سیاه و تیره گردید و مردان رزم
آزماي جان‌نثار آن غبار را کحل الجواهر دیدهٔ خویش و سرمهٔ دیدهٔ
خوبان تصور نموده توتیاي چشم ساخته شرط جان سپاري بجا
مي آوردند • بیت •
درآمد چنان در معان کوس کین • که چون نبض مي جست از جا زمین
ز باریدن تیغ آتش فشان • همي شد برون از تن کشته جان
و فوج قزلباش از چپقلشهاي نمایان کار بر لشکر هندوستان تنگ
آورده چند بار فوج مقابل خود را بر داشته نزدیک بود که چشم
زخم ضعف و شکست عظیم بفوج بادشاهي رسانند درینصورت
رستم خان که اسم با مسمي و رستم زمان بود باتفاق فلیج خان و
زخمهاي تهور نشان فیلان مست را پیش رو گذشته زنجیر بر پاي
فیلان سواري خود انداخته بدلدهي مردم دل باخته پرداخته مستانه
پا از قدم پیش نهاده شرط تردد که لائق و بان خان نثار مي باشد
بجا آورد و بعد بذل فدا زدن سرهاي بیشمار و کوشش و کشش
بسیار که مبارزان بزه دوش خود را بر قلب خصم زدند و مثل
محمد سعید پسر سادات خان و خواجه خان و عمدهٔ سرداران نامي
کار آمدند و جمعي کثیر از مردم غیر مشهور کشته و زخمي گردیدند

قدم ثبات قزلباش از جا لغزید و راه فرار اختیار نمودند و اسپ
و اشتر بسیار غنیمت بدست آورده بخدمت پادشاه زاده
مراجعت نمودند - و قبل از رسیدن عرضه داشت فتح جنگ
از طرف پادشاهزادهٔ نامدار و رنگ شاه وردی بیگ را که نامهٔ شاه ایران
آورده بار یافته در جلال آباد معصوب گردیده در رکاب پادشاه
همراه بود بار دیگر زبانی در جواب نامهٔ ناخوانده پیغام دادند
که شاه غفران پناه شاه عباس کلان که قدردان و اخلاصمند ما بود
و از سی سال رشتهٔ اتحاد را مرعی می داشت از دنیا رحلت
نموده هر آنچه ازان خاندان عالی چشم داشتیم از راه تقاضای
سال خلاف آن بعمل آمد و طریقهٔ بزرگان خود را مراعات
نه نمودند الحال هرچه خدا خواهد و از ما برآید بظهور خواهد آمد
و ده هزار روپیه دیگر بشاه وردی بیگ عنایت نموده مرخص ساخته
سزاول همراه داده بقندهار نزد پادشاه زاده محمد اورنگ زیب
روانه نمودند و حکم نوشتند که از قندهار نیز گرز بردار همراه کرده نزد
شاه روانه سازند - آنچه از عفونت و مکروهات و گرانی و کمیابی
غله و کاه در لشکر در ایام محاصرهٔ قندهار گذشته و آخر ماندهٔ آن
بظهور پیوسته بتحریر تفصیل آن پرداختن بطول کلام ملالت انجام
منجر میگردد - و چون خبر شدائد مذکوره پیهم بحضرت اعلی رسید
و دانستند که در امتداد محاصره جز تلف شدن سپاه مانده مترتب
نخواهد گردید بپادشاه زاده حکم صادر نمودند که بتقاضای مصلحت
وقت همت تسخیر قلعه را بر سال و وقت دیگر موقوف داشته
از پای قلعه برخاسته بیاید - و بپادشاه زادهٔ دارا شکوه فرمودند که

تا رسیدن خبر پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بعزنین در کابل توقف نماید و خود اوائل رمضان المبارک متوجه دار السلطنت لاهور شدند همینکه منزل اول شرف نزول واقع شد خبر هزیمت یافتن قزلباش بعد مغلوب گردیدن افواج پادشاهی که زیاده از حد تشویش خاطر داشتند رسید باعث تفریح طبع مبارک گردید و حکم نواختن شادیانه تا سه روز نمودند و بسعد الله خان و رستم خان و قلیچ خان و همه امرا اضافه مرحمت فرمودند - و پادشاه زاده بعد از محاصرهٔ چهار ماه که قریب در سه هزار آدم و چهار پنجهزار جانور بمعرض تلف در آمدند از پای قلعه برخاسته روانهٔ حضور شدند - و حضرت پادشاه هیجدهم شوال داخل سواد لاهور گردیدند - و اوائل ذي القعده دارا شکوه و جملة الملک بحضور رسیدند و وسط ماه مذکور پادشاه زاده محمد اورنگ زیب رسیده ملازمت نمود و رستم خان با چند ترپ و نشان و اسپان قزلباش رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده مورد آفرین و تحسین گشت و بجاگیر مرخص فرمودند *

از واقعهٔ دار الخلافت بعرض رسید که مکرمت خان جارس برحمت حق پیوست بجای او جعفر خان را مقرر فرموده مرخص ساختند خلیل الله خان را از تغییر جعفر خان میر بخشي نمودند پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را بصوبه داري تهتهه ضمیمهٔ صوبهٔ ملتان مقرر فرموده مرخص ساختند - دوازدهم ذي الحجه از دار السلطنت متوجه دار الخلافت شدند علیمردان خان را که از کابل آمده ملازمت نموده بود بصوبه داري کشمیر سرافرازي بخشیدند و فرمودند که خود بکابل رفته عبد النبي را بنیابت کشمیر مقرر نماید و یازدهم

محرم الحرام [۱۰۶۰] داخل دولتخانهٔ دارالخلافت شدند و همان روز
پادشاه زاده محمد مراد بخش از دکهن بسبب نا موافقت هوا و
صورت نگرفتن بند و بست بحضور رسیده ملازمت نمود و از اصل
و اضافه دوازده هزاري ده هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مرحمت
فرمودند - و جملة الملک سعد الله خان که از ابتداي نوکري بمدد
جوهر ذاتي و موافقت طالع هر ماه و سال برعایت اضافه و دیگر
عنایات سربلندي مي یافت بمراتب هفت هزاري هفت هزار
سوار پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه و یازده کرور دام انعام دوازده ماهه
که بعد از آصف خان خانخانان هیچ امیر بدین پایه نرسیده
بود و سواي پادشاه زادها دوازده ماهه عطا نمي شد معزز و
مفتخر گردید *

ذکر سوانح سال بیست و چهارم از جلوس مطابق
سنه هزار و شصت هجري

روز جشن حافظ مومن که از حافظان موسیقي دان مشهور شاه
ایران گفته مي شد بحضور رسیده تصنیف بنام حضرت اعلي درست
نموده خواند خلعت و ده هزار روپیه نقد مرحمت نموده در زمرهٔ
بندهای پادشاهي درآوردند - چون خبر تمرد و مفسدي میواتیان متواتر
بعرض رسید کیسري سنگه ولد راجه جي سنگه را براي تنبیه آن جماعهٔ
بدسگال مقرر فرموده پرگنهٔ کامان پهاري را بطریق وطن عنایت
نمودند - رگهناتهه داس پیشکار سعد الله خان که بجوهر استعداد
کارداني منظور نظر پادشاه قدر شناس گردیده بود بعطاي قلمدان
طلا و خلعت پیشکاري باستقلال دیواني تن مفتخر ساختند - راجه

کیسری‌سنگه که برای گوشمال طائفهٔ بدمآل میوات تعین شده بود چهار پنجهزار سوار و شش هشت هزار تفنگچي و تیرانداز بوکرساخته شرط سعي در قطع شجر حیات و استیصال آن قوم خسران مآل بجا آورده زن و فرزند آنها را اسیر نموده مفسدان بقیة السیف را اخراج نمود بعد عرض هزار سوار اضافه مرحمت نمودند *

روزی وقت گذشتن اسپان معتاد از نظر قاضي القضات محمد سلیم که از نزدیك اسپان می گذشت از شوخي یك اسپ پاي ثبات قاضي بدر رفت و ضرب ضعف بپاي او رسید و سه ماه صاحب بستر گردید بعد صحت چون در همان روزها فراست خان ناظر محل رخصت کعبة الله خواسته بود و همراه او یک لك و پنجاه هزار روپیه برای شریف و مستحقان کعبة الله مقرر نموده بودند بعد صحت یافتن قاضي سلیم نیز برفاقت فراست خان مامور گردید این معني موافق رای سلیم قاضي محمد سلیم نیامد و از پا بندی الفت دنیا عذرهای نا مسموع بمیان آورد و حضرت بعد استماع عذر لنگ او عوض هزاري منصب و خدمت ده هزار روپیه سالیانه مقرر فرمودند و قاضي خوشحال بجای قاضي سلیم قاضي القضات حضور گردید *

کفارهٔ کل ایام صیام که عمدا و سهوا خورده شده موافق شصت سال از عمر شریف بتجویز فقها و فضلا بیست هزار روپیه بمستحقان و محتاجان رسانده حکم نمودند که هرسال آخر ماه رمضان سوای سي هزار روپیه که در عوض فطرهٔ روزه و غیرهٔ باهل استحقاق مقرری می رسانیدند بیست هزار روپیه دیگر به نیت

که هر روزه بضعفا و در ماندگان می‌رسانده باشند - ملا شفیعای یزدی
که فاضل و شاعر و صاحب طبع تجارت پیشه به بندر سورت از ایران
رسیده بود بمددطالع او حقیقت او بعرض رسید پنجهزار روپیه خرچ از
خزانهٔ سورت حکم نموده بحضورطلب داشته خلعت واسپ و منصب
هزاری صد سوار عطا فرموده بمحرراي دروب مامور ساختند - بعرض
رسید که سلطان محمد خان قیصر روم سید محیی الدین نام از نبائر
حضرت سید عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه را با نامه و تحف و
تبرک روانهٔ بارگاه ساخته و به بندرسورت رسیده حکم شد که گرز برداران مع
فرمان و خلعت و ده هزار روپیهٔ بخواه بر خزانهٔ سورت رفته بیارند
و پانزده هزار روپیه حکم بر دیوانیان برهانپور و ماندو و مالوا نمودند -
پادشاه زاده محمد اورنگ زیب با پسران از ملتان آمده ملازمت
نموده بعد چند روز باز مرخص گردید •

غرهٔ ربیع الاول این سال اواخر اسفندار متوجه کشمیر بهشت
نظیر گردیدند و غرهٔ ربیع الثانی که اتفاق جشن نو روز افتاد
بباغ فیض بخش دار السلطنت لاهور شرف نزول فرمودند -
علیمردان خان از کشمیر آمده ملازمت نمود حکم شد که متصدیان
پشمکس بندر روز یکصدنه را تا یک سال بملا محمد شفیع یزدی
میداده باشند - رخصت عبد الرحمن پسر نذر محمد خان پدر او
سابق بقید تحریر در آمده بعد رسیدن پسر نذر محمد خان بحکومت
غوربند مرخص گردید - و یادگار نام را که از امرای نامدار بلخ
بود برفاقت و رسانیدن او مع فوج حضور مامور نمود - سبحان قلی
خان درین معنی اطلاع یافته چون دانست که پسر پدر جمعیت

نمانده با سپاه عاقبت تباه برسر پدر و بابر آمد و نذر محمد خان محصور گردیده بدفع شر پسر نا برخوردار پرداخت بعده عرصه بر نذر محمد خان تنگ آورد ناچار نذر محمد خان عبد الرحمن را از راه بر گردانده نزد خود طلبید - بعده که عبد الرحمن بموجب امر پدر برگردید ابراهیم بیگ نام منصوب کرده سبحان قلي خان سر راه او گرفته مانع و بجنگ پیش آمد و ابراهیم بیگ در مقابلهٔ اول کشته گردید و همراهان او بر عبد الرحمن غالب آمدند - لشکر نذر محمد خان با یادگار بیگ فرار اختیار نمود و عبد الرحمن بدست قلماقان سبحان قلي گرفتار گردید اورا نزد سبحان قلي آوردند و او برادر را محبوس ساخت - عبد الرحمن بتقاضاي مصلحت با نگاهبانان خود ساخته و عهد و پیمان رفاقت و شریک دولت بودن بمیان آورده باتفاق آنها فرار نموده خود را بخدمت اعلی حضرت رساند حضرت بادشاه متوجه احوال و همراهان او گردیده عبدالرحمن را منصب چهار هزاري پانصد سوار و بدست هزار روپیه نقد مع اسپ و فیل و مرصع آلات مرحمت نمودند و همراهان او را نیز موافق تجویز عبد الرحمن در زمرهٔ بندهاي سرکار در آوردند - وقت توجه از دارالسلطنت طرف کشمیر پسران نذر محمد خان را در لاهور گذاشتند - چون دران سال گراني غله و امساک باران عالمي را بنالش آورده بود و شب و روز چندین هزار دستهاي مستمندان سوي آسمان بر داشته میشد و باني بجاني خرید و فروخت میگردید روز کوچ از لاهور از اثر دعاي ضعفاي نالان دریاي کرم الهي بتلاطم و ابر رحمت بجنبش درآمد

تاچند روز آنقدر بارند که یک هفته توقف و مقام نمودن صورر گردید عسرت حال مردم بفرحت مبدل شد بل از وفور رحمت الهي آخر بسدب آنکه رعایا فرصت گشت کار زرع نیافتند و آنچه کاشتند از شدت باران سبز نگردید رعاياي پرگنات خالصهٔ پادشاهي درونت تشخیص جمع باستغاثه آمده امدن متدين خدا ترس طلب نمودند و به سعد الله خان حکم شد که چند روز متوجه شده خود بفریاد و وا نمود رعایا و احوال مالگذاران پردازد - محمد صفي پسر اسلام خان که نزد عادل خان براي وصول باقي پیشکش سنوات و دیگر بعضي مطالب رفته بود در تقدیم حسن خدمت کوشیده از نزد عادل شاه جواهر آلات و زر نقد پیشکش و چهل فیل مع ساز طلا که جمله چهل لک روپیه نقد و جنس براى پادشاه باشد و پنج لک روپیه نقد و جنس براي ملکهٔ جهان پادشاه بیگم و پانزده لک روپیه جواهر آلات و نقد و فیل براي دارا شکوه آورده بایک لک و پنجاه هزار روپیه نقد و پنج فیل و قدري جواهر که بمحمد صفي تواضع نموده بود از نظر عالي گذرانده مورد عنایات گردید و شش لک روپیه نقد و جنس که بسید باقر ملازم پادشاه زادهٔ ولیعهد که همراه محمد صفي رفته بود داده بود نیز از نظر گذشت - پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را صوبه دار مالوا ساخته مرخص نمودند و خود تفرج کنان و شکار افگنان منازل و مراحل صعب پر از برف کشمیر را بصعوبت تمام طي نموده گاه آخر روز و گاه پهر شب رفته با خدمهٔ محل بمنزل میرسیدند تا آنکه آخر جمادي الاخرى بسوارى کشتي بکنار شهر کشمیر رسیده لاله و ریاحین آن سر زمین

بهشت نشان را رونق تازه روئی دوبالا بخشیدند و هر شب و هر هفته همراه خدمهٔ محل بر کشتیهاي مزین بانواع پردهاي زربفت و ستونهای منقش از لاجورد و فدهاي طلا و مرصع سوار شده سیر و تفرج روي آب تالاب ڈل و اقسام گل باغات و دشت و کوه و در و بام آن مکان فیض بخش که همه یک لخت گل و سبزهٔ زمرد فام بود مي نمودند دامن زر بانعام باغبانان و ملاحان مرحمت مي شد و مستحقي نمانده که در کشمیر صاحب نصاب نگردید - حسب التماس امیر الامرا علي مردان خان بسیر باغ و عمارات ساختهٔ او تشریف بردند از جملهٔ پاي انداز و پیشکش علي مردان خان یک لک و سي هزار روپیه نقد و جنس بدرجهٔ قبول در آمد - ملا شاه بدخشي که ذکر او سابق بتحریر در آمده و از حق آگاهان وقت و زبان زد خاص و عام کشمیر بود بدیدن پادشاه آمد و روز دیگر پادشاه درویش نواز از روي نیاز مع ملکهٔ زمان پادشاه بیگم که بخرچ مبلغ چهل هزار روپیه مکان انزوای آن واصل بالله ساخته بود و بیست هزار روپیه دیگر خرچ کرده عمارات دیگر متصل آن براي دیگر فقرا تیار نموده بودند تشریف بردند و پانزده هزار روپیه نذر براي بزم درویشان گذرانده زماني در خدمت آن درویش حق پرست صحبت داشته سخنان پند بگوش هوش شنیده برخاستند - ملتفت خان را دیواني صوبهٔ خاندیس و برار عنایت فرمودند ٭

ذکر سوانح سال بیست و پنجم از جلوس شاه جهان مطابق سنه هزار و شصت و یک هجري

شاعر هندي که از صاحب طبعان مشهور و مقربان حضور بود

کذشت بنام پادشاه گفته گذرانید فیل ماده و دو هزار روپیه مرحمت
نمودند - چون درین سال ابتدا از امساک باران وآخر از شدت باریدن
آن اکثر مکانهاي گل و سبزه از طراوت و رونق اصلي افتاده بود و
اشجار را ثمار کمدار و خشك گشته بودند سیر کشمیر دلپذیر پادشاه
بي نظیر نگردید و فرمودند که من بعد چندان باغات و مکان با صفاي
دارالخلافت و دارالسلطنت گذاشته با این همه صدمات که بندهاي
خدا میرسد این مسافت بعیده براي حظ نفس خود طي نمودن
و بایذاي خلق راضي شدن از طریقهٔ خدا پرستي دور است -
و بعد از فراغ و انقضاي دو ماه غرهٔ رمضان اواخر مرداد از کشمیر
کوچ فرموده متوجه دار الخلافت شدند - و سعدالله خان مامور گردید
که چند روز براي انتظام مقدمات مالي و ملکي در کشمیر مانده
زود خود را بدار السلطنت رساند - در منزل آصف آباد وقت عبور
از بالاي پل آب دریا که کهنه بسیار شده بود از سبب ازدحام مردم
شکست و قریب دو صد و پنجاه آدم و جانور و مال بسیار در آب
افتاد و از الجمله قریب صد نفر غرق بحر فنا گردید - بعد رسیدن
نزدیك دارالسلطنت که سعد الله خان نیز بحضور رسیده حکم شد
که رستم خان و دیگر امراي دور و نزدیك و راجهاي نامدار با
مصالح توپخانه براي مهم قندهار بحضور برسند و بنام نامي
پادشاه زاده محمد مراد بخش نیز درین باب فرمان بدستخط خاص
صادر گردید پادشاه زاده دارا شکوه و خسرو و عبد الرحمن پسران
نذر محمد خان ملازمت نمودند - بلاهور که شرف نزول واقع شد
سید محي الدین ایلچي روم رسیده نامهٔ قیصر را مع دو اسپ

با ساز طلا و مرصع و مرواريد و عداي مرواريد باف و پنج اسپ از طرف خود نگذرانید پانزده هزار روپیه مع خلعت و اسپ و خنجر و جمدهر باو مرحمت نمودند - بعرض رسید که پدر محمد خان که عازم بیت الله گردیده بود در راه ودیعت حیات نمود پسران اورا خلعت ماتمي عنایت فرمودند - نامه عربي درجواب قیصر روم که بدستیاری قلم سعد الله خان نوشته شد باجیغه و شمشیر و پرتلهٔ مرصع بقیمت لك روپیه حوالهٔ سید محي الدین نموده دوازده هزار روپیه نقد و اسپ مع ساز طلا وقت رخصت دادند - قاضي احمد سعید را با دو لك روپیه نقد و جنس براي شریف و مستحقان کعبة الله همراه سید محي الدین مرخص ساختند - بعرض رسید که راجه بیتهلداس رخت هستي ازین سرا بربست ده لك روپیه نقد و پنج لك روپیه را جواهر و فیلان و دیگر اموال که ازو مانده بود بپسران او معاف فرمودند - شیورام پسر کلان اورا اضافه و خطاب راجگي و اسپ و فیل عنایت نمودند - رستم خان بهادر بموجب حکم که از جاگیر خود مع یک کرور روپیه از خزانهٔ سرکار براي مهم قندهار روانه شده بود بحضور رسیده ملازمت نمود - لطف الله و عنایت الله پسران سعد الله خان که تا حال شرف اندوز ملازمت نگشته بودند همراه محلهٔ لشکر سعد الله خان ملازمت نمودند - لطف الله را تسبیح مروارید و عنایت الله را سرپیچ مرصع عنایت فرمودند - چهار هزار سوار و هزار برقنداز و پانصد بیلدار و تبردار از نوکران سعد الله خان در محله بشمار در آمدند مورد آفرین گردید - صد و یک اسپ برستم خان مرحمت شد و لهراسپ

خان را از اصل و اضافه پنجهزاري نموده بخطاب مهابت خان و عطاي صوبهٔ كابل معزز ساختند و نجابت خان با يک كرور روپيه از خزانهٔ اكبرآباد بموجب حكم رسيده ملازمت نمود - پادشاه زاده محمد اورنگ زيب مطابق حكمي كه بتعيين ساعت از حضور مقرر شده براي مهم قندهار شانزدهم ربيع الاول از ملتان در آمده بود بعد عرض پنج لك روپيه نقد و پنجاه هزار روپيه از جواهر و دو اسپ و دو فيل با ساز طلا و نقره مع خلعت و جيغهٔ نفس بها مصحوب محمد عمي نزد پادشاه زاده روانه فرمودند - و سواي امراي كه همراه آن درة التاج تعيينات بودند بيست و يک امير عقيدت گزين بدين آئين كه هريكي شير بيشهٔ رزم گفته مي‌شد از حضور با خزانهٔ نا معدود و مصالح زياد از قياس قلعه گيري روانه ساخته مامور فرمودند كه از راه ملتان خود را بقندهار رسانده روز يكشنبه سوم جمادي الاخري كه اواخر اردي بهشت باشد ساعت بتجويز اختر شناسان ركاب مقرر ساخته بود را بپائين قلعه رسانده بمحاصره پردازد - و نيز مقرر شد كه سعد الله خان خود را براه كابل در همان تاريخ رسانده با پادشاه زاده ملحق گردد و شانزدهم ربيع الاول مطابق اوائل اسفندار خود متوجه كابل شدند - و همان روز كه ساعت مسعود بود سعد الله خان را با پنجاه هزار سوار و ده هزار پيادهٔ برقنداز و چند هزار بان و بيست توپ كلان قلعه شكن و بيست توپ ميانه و بيست هتنال و ده فيل جنگي مست و صد شتر بال و دو كرور روپيهٔ خزانه و ديگر لوازم قلعه گيري با بيلدار بيشمار روانه ساختند و آنچه بايد براي دوانيدن نقب و

ساختن دمدمه و بدش بردن مورچال ارشاد فرموده تاکید نمودند
که در ساعت مقرری که مذکور شد خود را رسانده محاصره
نماید - و جمله فوج هفتاد هزار سوار سائر سواي توپخانه که شش صد
امیر و منصبدار نامی و روشناس باشند مقرر و تعین شدند و
رستم خان و همه امیران اضافه و خلعت و اسپ و فیل و جواهر
مرحمت نموده مرخص ساختند و حکم فرمودند که قریب کرور روپیه
۱ درطلب وسه ماهه پیشکي منصبداران و تابینان امرا و توپخانه در کابل
بدهند و ارشاد نمودند که اول در تسخیر قلعهٔ بست و زمین داور
و غیره کوشند که باعث تزلزل دل مردم قلعه گردد - و بادشاه خود
کوچ کنان منزل بمنزل طی مسافت نموده در دو ماه و چهار روز که
روز چهارم جمادی الاولی باشد شرف نزول درکابل نمودند - و سعدالله
خان کوچ بکوچ طی منازل می نمود تا آنکه اول جمادی الاولی
بموجب حکم و تعین تاریخ نزدیک قندهار بخدمت پادشاهزاده
رسیده باتفاق بمحاصرهٔ قلعه پرداختند - عبد الرحمن پسر نذر محمد
خان را از روی کم توجهی تعدیات بدکاله نمودند - امام قلی یوز باشي
از لشکر ایران جدا شده نزد سعد الله خان آمده روانهٔ حضور
گردیده ملازمت نمود پنجهزار روپیه مع اسپ و خلعت و انعام
مرحمت نموده در حرکهٔ بندهای پادشاهی در آوردند *

اکنون کلمهٔ چند از تردد بمحاصرهٔ قندهار و پیش بردن مورچال
و نساختن کار بنده کار می آرد - بهادران کار طلب از چار طرف در
مکانی که گوله رس نبود فرود آمدند و شروع بدواندن نقب
و بستن مورچال نمودند خصوص سعد الله خان نسبت بهمه

امیران کار زار دیده زیاده شرط تردد و جلادت و تدبیر بکار برده باتفاق راجپوتان تهور نشان بگرد آوری مصالح نقب زدن و مورچال دوانیدن کوشیده نشانهٔ گوله توپ و تفنگ و سنگ خود را ساختند - بعد دار و گیر و محاصره چند روز قلعه دار تغافل نموده چنان بند و بست نمود که اصلا صدای آدم و تردد محصوران ظاهر نمی گردید هرچند که لشکر هندوستان در پای حصار آمده باظهار تهوری ترددات رستمانه می نمودند ناشنیده و نادیده انگاشته از قلعه صدا بلند نمی ساختند تا آنکه مردم مورچال رستم خان و وزیر اعظم و دیگر امرا بپای حصار و نزدیک خندق رسند روزی راجه راجروپ که از صاحب ترددان مشهور بود آمده ظاهر ساخت که مکانی در مابین حصار نزدیک خندق و برجی بنظر آمده و مورچال بآنجا رسیده که قابوی یورش و بالا بر آمدن دارد و باسبانان بروج غافل و بیخبر معلوم می‌شوند اگر مادون سازند با جمعی از همراهان جانباز و مدد زینه و کمند خودها را همراه کرناچی بالا برسانیم لشکر مسلح و مکمل چشم بر راه و گوش بر آواز کرنا باشد و بروقت یورش نمایند وزیر سیار تیار نگاه دارند بعده که از بادشاه زاده و سعد الله خان اذن حاصل شد راجه وقت شب با چند نفر یکه تاز جانباز که در فن قلعه گیری از کار آزمایان مشهور بودند بانواع تدبیر قدم جرأت گذاشت و پیش قدمان جان نثار مار صفت بالای حصار بر آمده باشارهٔ مقرری لشکر جانباز را طلبیدند و بهادران بی‌تابانه بکمند جانبازی بحرکت درآمدند و صدای کرنا بلند گردید محصوران که از چند گاه چشم بر راه وگوش بر آواز چنین واقعه بودند از اطراف

مهتاب روش ساخته باوسام آلات آدم کسي بر سر آن بدگاه تاخته چندان توپ و تفنگ و بان سرداددند و حقهٔ آتش و سنگ و روغن جوشان و انواع مصالح مرد ربا از بالا ریختند که آن جماعه برسر برج رسیده و بارسیده جان باخته به تبدیل هئیت بیاران خود بي منت مدد قدم و کمند پیوستند و مسلمانان و راجپوتان بسدار بکار آمدند که تفرقه نمودن دشوار مي نمود و هرکه آن طرف دیوار و کنار برج خود را رسانده جدرش باز نیامد و هر طرف از کشتها پشتها پدید آمد و آن قدر آدم کشته و زخمي گردیدند که بشمار در نیامدند و ازان روز تا دوماه و هشت روز بازار پیکار بالا و پائین بمرتبهٔ گرم بود که هرکه سر از مورچال بر مي داشت در همان دم جان مي باخت و قزلباشان شبها برآمده بر مورچال مي ریختند آدم و چار پا ضائع مي نمودند و از هردو طرف آدم کشي و مردم کشي درمیان بود روزی از گولهٔ توپ‌کلان طرف سعدالله خان چهار پنج نفر نامي محصوران که با محمد بیگ توپچي باشي نشسته تردد مي نمودندیکجا خوابیدند شبي بر مورچال رستم خان و سعد الله خان جمع‌کثیر قزلباش ریخته‌کشش زیاد و شوخي‌بسیار نموده بعضي توپها را ناقص ساخته و جمعي را اسیر کرده باز راه قلعه گرفتند و هرچند که از اطراف خبردار شده تعاقب نمودند چون از بالای قلعه باران آتش مي بارید در تلافي‌کاري نساختند - و چندانکه بهادران جاندار و جان نثاران یکه تاز شرط تردد بجا مي آوردند و مورچال نزدیک مي‌رساندند فائده نمي بخشید و از ضرب توپهاي کوه ربا که پیهم مي رسید محنت و تردد سرداران ضائع‌مي‌گردید - دریں ضمن وتوپ‌کلان

پادشاهي ترکيدند و در مقابلهٔ توپ اندازان نقطهاى قلعه که هم زمينى و مزلاقش حکم انداز بودند توپ اندازان هند کاري نمتوانستند ساخت - وتسخير قلعهٔ نست و رمدن داور بدر نشدت اختلاف راى سرداران باوجود ترددي که مي بايست بظهور نيامد و ديگر ترددات که از قلعه دار پخته کار بر روي کار آمد اگر بتحرير تفصيل آن پردازد بطول کلام منجر ميگردد - حاصل کلام چون اين اخبار ملالت اثر بسمع پادشاه رسيد و ايام محاصره بامتداد کشيد و مصالح توپخانه رو باتمام آورد ودر همين اوان معروض گرديد که ازکال کم فرصت و وفور طلبان با هنجار ازکنبه اطراف عزنين را تاخت و تاراج مي نمايند و جان و مال رعايا بمعرض تلف مي آرند فرمان بدستخط خاص مشتمل بر طلب پادشاهزاده و موقوف داشتن اين مهم بر وقت ديگر صادرگرديد - بعد رسيدن پادشاه زاده محمد اورنگ زيب بحضور احمدار چهار صوبهٔ دکن داده مرخص ساختند - و صوبهٔ احمد آباد بشايسته خان عطا نمودند - و بپادشاه زاده داراشکوه از اصل و اضافه سي هزاري بيست هزار سوار صميمهٔ دوکرور دام انعام و صوبه کابل مرحمت نمودند - نيابت کابل بنام سليمان سکوه مقرر کرده از اصل هشت هزاري چهار هزار سوار نموده خيمهٔ سرخ که لغايت آن روز بسلطان زادها حکم نبود عطا فرمودند - و از طرف دارا شکوه نيابت ملتان بمحمد علي خان مقرر گرديد - پادشاه زاده محمد شجاع را به بنگالا مرخص ساختند *

از وقائع بندر سورت بعرض رسيد که غلام رضا نامي از ايران با چند سراسپ عراقي رسيده دستک بمهر والي ايران بدين مضمون

دارد که غلام رضا نامی ملازم الله وردی خان اسپی چند برای او می برد احدی مزاحم نشود و دستک مذکور بجنس بحضور فرستادند بعد عرض حضرت اعلی را مظنهٔ آن شد که الله وردی خان با پادشاه ایران و منسوبان آن خاندان رسل و رسائل دارد برای او بدین وسیله اسپان آمده اند حکم شد که غلام رضا را مقید ساخته اسپان و آنچه دارد ازو گرفته روانهٔ حضور سازند و الله وردی خان را که در حضور بود از منصب برطرف ساخته از کابل اخراج فرموده بدار الخلافت که خانهٔ او بود روانه ساختند - هرچند که الله وردی خان قسمهای شدید را شفیع ساخت فائده نه بخشید - و فاضل خان را که برای تحقیق امر نموده بودند بعرض رساند که غلام رضا نام وقتی از جملهٔ نوکران او بود بعد برطرف شدن بایران رفته باظهار دروغ خود شاید دستک حاصل نموده باشد اما این عذر مسموع نگردید *

ذکر سوانح سال بیست و ششم مطابق سنه هزار و شصت و دو هجری

بعد رسیدن سعدالله خان از قندهار وسط ماه مبارک رمضان روانهٔ دار الخلافت شدند مرشد قلی خان را بدیوانی کل دکن و محمد صفی پسر اسلام خان را به بخشیگری و واقعه نگاری دکن مامور و مرخص ساختند اگرچه هر دو نام برده بانواع خوبی و صفات موصوف بودند اما در تعلقهٔ دکن محمد صفی در اکثر مقدمات بر منصبداران سختی نموده بنای بعضی بدعتها گذاشت و مرشد قلی خان بندوبست دیوانی را بدستوری که در عهد اکبر پادشاه تودرمل بنای دستور امور ملکی گذاشته بود در دکن سررشتهٔ و اجارهٔ تشخیص جمع مال بتعین تعریق

جنس اقسام غله و نقولات آنچه از باران بهم رسد و هرچه از آب چاه و کاریز پیدا شود نظر بر قیمت هر جنس و دستور بنای پیمودن اراضی که بیگه و پرتن و سین و بسوه باشد نوعي نموده که تابقاي روزگار دستور العمل عمال و زمینداران خواهد ماند - پانزدهم ذي قعده در باغ فیض بخش لاهور ورود آمدند میرزا رستم قندهاري را بسبب ضعف پیري و امتداد بیماري هزار روپیه ساله مقرر کردند - میرزا ابراهیم ادهم خواهر زادهٔ تقرب خان از ایران آمده شرف اندوز ملازمت گردید گویند میرزا ادهم که در نجابت و شرافت ذاتي و تحصیل علم و دیگر کمالات صوري و معنوي و طبع موزون از مشهوران اعیان ایران گفته می شد در آغاز حوالي هندوستان آمده بعد ملازمت چون مرکوز خاطر پادشاه بود که اورا بهمسري یکي از صبیهای خود سرافرازي بخشند تقرب خان را که خالوي او می شد براي تربیت او مامور ساختند اما میرزا که از اصل مادهٔ سودا در دماغ او جا گرفته بود نمی خواست که پا بند تاهل گردد و ابا نمودن از پاس ادب دور میدانست زیاده خود را بدر جنون زده کلمات لغو و مطایبهای شوخي آمیز با خالو و دیگر امیران بمیان آورده بمرتبهٔ خویش را در هرزه گوئي و امرد پرستي مشهور ساخت که مکرر پادشاه فرمودند افسوس باین کمال میرزا بحال خود نمانده - از اشعار رنگین او سفینها پرست از زبان راوي ثقه شنیده شده که در حالت سکرات که اشک ندامت بر تلف شدن عمر از چشمهٔ چشم او جاري بود حضار مجلس گفتند میرزا خدا را یاد کن دران وقت بدیهه این شعر از زبان او بر آمد * بیت *

انکه مکوی فراموشش مکن در وقت مرگ

من که می‌میرم برایش چون فراموشش کنم

خسرو ولد نذر محمد خان را از منصب بر طرف ساخته لک روپیه
سالیانه مقرر فرمودند - بخانهٔ علیمردان خان تشریف بردند دو لک
و بیست هزار روپیه از جملهٔ پیشکش قبول نمودند - دارا شکوه
التماس نمود که امیدوار است که مهم تسخیر قندهار بعهدهٔ غلام
مقرر شود قبول نموده سه ماه و ده روز در لاهور توقف فرموده اکثر
مصالح قلعه گیری که ازانجمله ده توپ کلان و سی و هفت توپ
هوائی خورد و سی هزار گولهٔ خورد وکلان و چهارده هزار بان و سرب
و باروت و عدهٔ بیرون قیاس تیار و موجود ساختند و نقاره را برای
رسانیدن رسد استعجالت نمودند اواخر ربیع الاول که اوائل اسفندار
باشد ساعت کوچ و هفتم جمادی الاخری تاریخ محاصرهٔ مقرر
فرموده از خلعت و شمشیر و خنجر مرصع و دیگر مرصع آلات و اسپان
و فیلان با ساز طلا و نقره بقیمت چهار لک روپیه وقت رخصت
عنایت فرمودند و سوای آن بیست لک روپیه از نقد و جنس
مساعدت مرحمت شد و از امرای نامدار و راجهای جلادت آثار
و تهانداران رزم آرما و دلاوران معرکه آرا از حضور و متعینهٔ کابل و
دیگر اطراف صوبجات که اکثر در محاصرهٔ سابق رفته بودند مجموع
هفتاد هزار سوار منصبدار و تابین و پنجهزار برقندار و سه هزار
احدی تیرانداز و ده هزار پیادهٔ بندوقچی و شش هزار بیلدار
و تبردار و پانصد سنگ تراش و نقب کن و پانصد سقا و هفت
توپ کلان و هفده توپ هوائی و سی توپچه خورد و شصت فیل

جنگي مست الحادي سواي فيلان پادشاه زاده و امرا كه جمله صد و هفتاد فيل بشمار آمدند و ديگر از بان انداز و گوله‌انداز و عمده سرانجام قلعه گيري كه تعداد آن تحصيل حاصل است تا يک كرور روپيه خزانه كه در ركاب موجود بود همراه دادند و علمردان خان را مع محمد ابراهيم نام پسر كه بخطاب ابراهيم خان سرافرازي يافته بود و هفت هزار سوار تعين و مقرر ساختند و فرمودند كه بكابل رفته تا انفصال مهم در امداد و معاونت ارسال رسد و ديگر لوازم قلعه گيري كوشد *

ذكر سوانح سال بيست و هفتم از جلوس صاحبقران ثاني مطابق سنه هزار و شصت و سه هجري

مير احمد ولد سيادت خان را بخطاب مير احمد خان و فوجداري بصدرآباد و عمده توابع خانديس و سيف الله عرب را بتعلقهٔ فوجداري مصطفى آباد عرف چوپره صوبهٔ مذكور مرخص ساختند بادشاه زاده را براه ملتان و توپها را براه‌بري يك هموار باچند هزار بيلدار و عمده و فيلان كوه بيكر روانه ساخته خود بادشاه ؟ بيست روز بملتان رسيدند و چند روز براى سرانجام ضروري توقف در آنجا نموده و خدمهٔ محل را در ملتان گذاشته مرحله پيماى سمت كابل گرديدند و رستم خان كه بطريق هراول با مصالح قلعه‌گيرى ؟ دوازده هزار سوار و چند امير نامدار پيش قدم بود هفتم جمادي الاخرى موافق تعين ساعت از حضور خود را بپاى حصار قندهار رسانيد بقصد محاصره سپاه را طرف خندق و برج و باره نمودار ساخت و جوانان يكه تاز و ازبكان قزاق اسپان را بجولان درآورده تير جلوه

نمودند و خود نمائیها بروی کار آوردند و قزلباش تیر بی باکانه
از قلعه درآمده با هم آمیخته مصافحهٔ پیکار نموده خواجه خان را
با جمعی از اربکان مقتول و زخمی ساختند و چند نفر نیز از مردم قلعه
کشته شدند و آن روز رستم خان رو بروی دروازهٔ قلعه دورتر از گولهٔ رس
فرود آمد و روز دیگر سوار شده با فوج آراسته برای ملاحظهٔ اطراف
قلعه و تجویز مورچال و دواندن نقب تا سه روز جلوه‌گر بود و
پادشاه زاده بعد طی منازل دشوار گذار و عبور کتلهای تنگ و
نا هموار نزدیک بقلعه رسیده برای ساعت هفت روز از قلعه دور
فرود آمده برای ملاحظه و تجویز اسباب قلعه کشائی سوار می شده
بعده که نزدیک باغ میرزا کامران فرود آمدند و رستم خان را با
دیگر امرای کار طلب جا بجا تعین نموده مورچال قسمت نمودند
و همراه هریک از توپخانه و عمدهٔ مصالح قلعه گیری بتقسیم درآمد
و هریکی در تردد کندن و دواندن مورچال بزور بازوی خود و مدد
سلداران چابکدست سعی موفور بظهور می آورد خصوص محمد
جعفر میر آتش که نسبت بهمه امیران صاحب داعیه پیش قدم و
زیاده از همه ساعی بود پر کلان برسر میزد روزی یکی از همدمان
گستاخ ازو پرسید که چنین پر کلان برسر زدن چه لطف دارد در
جواب باظهار رعونت گفت که روز یورش بهمین پر پریده خود را
بقلعه خواهم رساند - آنچه تردد در پیش بردن مورچال و کندن
نقب از بهادران کوه کن و جوانان قلعه شکن بظهور آمد و جانفشانیها
که بعرصهٔ کارزار آوردند اگر بتحریر تفصیل آن پردازد از راه اختصار کلام
دور می افتد چنانچه بعد ذکر تسخیر قلعهٔ بست و غیره از توابع قندهار

چند کلمه از تدبیر خاندانان و سعی لاحاصل کوه کنان بتدکار خواهد آورد چون حکم اعلی حضرت بود که اول خاطر از تسخیر قلعجات تعلقهٔ قندهار جمع باید ساخت تا تزلزل تمام در دل محصوران راه یابد رستم خان را با نجابت خان و راجهای کار طلب حمله بدست امیر و پانزده هزار سوار و احدی و برقنداز بسیار برای تسخیر قلعهٔ بست تعین فرمودند چون لشکر بپای قلعه رسید از هر طرف ترده نمایان بظهور آمد و گولهای توپ و تفنگ و زنبورک آتش بار گردید از زمین و آسمان رعد هیبت افزا زمین و زمان را بزلزله درآورده تا ده روز مهدی‌علی قلعه دار ثبات حوصله بکار برده بعده که توپ کلان قلعه کشا رو بروی برج دروازه برده چند گولهٔ خانه بر انداز بر در دیوار قلعه زدند قلعه دار بزنهار و التماس آمان در آمده کلید قلعه را گرفته نزد رستم خان آمد و مردم بادشاهی بضبط اموال و ادویه تعین شدند و رستم خان تعقد بسیار بحال مهدی علی خان قلعه دار مبذول داشت چون پسر مهدی علی‌خان که حارس قلعهٔ کرسنگ بود باوجود که رستم خان نوشتهٔ پدر او مشتمل بر اینکه الحال محصور بودن و جنگ نمودن مانده ندارد چنانچه من قلعه را حواله نموده مامور گردیدم تو هم اطاعت بنا حاصل کرده فرستاده بامید واریها نزد خود طلب نمود او ابتداءً قبول ننموده بعد جنگ چند روز قلعه را خالی گذاشته فرار نمود مدر محمد ترکی را قلعه دار آنجا ساخته مهدی علی را مع مال و عیال نزد بادشاهزاده ذو الاقبال روانه نمودند - درین اوان چون نوشتهٔ ملک حسن نام یکی از امیران که متصف بر شکوهٔ حضرت اعلی و رجوع بشاه

ادراک نوشته بود جواب آن بدست جاسوسان بادشاهي افتاد حاکم
او را بضبط در آورده بي منصب ساخته محبوس نمودند و تسخیر
باقي سوابع که از رستم خان براي تسخیر دیگر قلعجات و تنبیه
مفسدان آن ملع بظهور آمد و آخر فائده براي علت غائي
ن نداد قلم را رنجه نداشته بتحریر چند فقره که در محاصرهٔ
قندهار بظهور آمده مي پردازد - بعد رسیدن خبر تسخیر قلعجات
رفتن رستم خان بدون خاطر جمعي از تسخیر باقي قلعجات
براي تنبیه مفسدان بواج بتصرف اعلی خلاف مرضي دانسته
اکند بنابي براي تسخیر قندهار صادر فرمودند راجه راجروب
محمد جعفر میر آتش و اکثر بندهای عقیدت نشان بساختن
مدمهٔ فلک اساس و دواندن نقب پرداختند و پادشاهزاده داراشکوه
مرا را طلبیده باظهار وعده و وعید تهدید آمیز مي فرمودند که
مرا محمد اورنگ زیب تصور ننمائید که دو بار از پای این حصار
تمم نادموده برخاست تا آنکه قلعه را بتسخیر نیارند یکي از شما را
زنده نخواهم گذاشت که روي زن و فرزند خود نه بینید و محمد
جعفر در تردد بکمال اظهار فدویت و عقیدت بیشتر ازانکه درحوصلهٔ
شریت گنجد ساعي بود والتماس مي نمود که بعد تصرف
مدن قلعه بهر صورتیکه باشد یک نفس و احد محصوران را زنده
نخواهم گذاشت چنان نشود که بعد رجوع و الحاح آن جماعه
طریقهٔ ترحم را کار فرمایند و جان بخشي نمایند - پادشاه زاده
مي فرمودند که ما پادشاهان را دریای رحمت گفته اند در صورت
رجوع خصم ترحم نمودن ضرور است و هر چند کار نقب و مورچال

بپایکار و نزدیک خندق و حصار مي رسند بضرب گولهٔ توپهاي پي در پي ضائع و باطل ميگردید خصوص نخده جعفر دمدمهٔ عالي که بخرچ یك لک روپیه بارتفاع بیست و هشت درعه و طول هفتاد و پنج درعه تیار ساخته ده توپ عالم آشوب بالای آن آورده شروع بردن گولها طوی حصار نمود و از دمدمهاي دیگر نیز گولهاي توپ هوائي و بان اندرون قلعه میرسند و خرابي بسیار از جان و مال بمحصوران میرسید - از جملهٔ صائع و کارنامه که یکی از گوله اندازهاي حکم انداز پادشاهي نمود آنکه روبروی دولت خانهٔ پادشاه زاده از بالای قلعه توپي را صحرا بسته پیهم آتش میدادند و مکرر گولهٔ آن نزدیك کارخانجات متصل خیمه افتاده آدم و اسپ ضائع مي ساخت تا آنکه از توپ اندازان بیخطای هندوستان در مقابل آن توپي را چنان صحرا بسته آتش داد که دهن آن توپ قلعه را شکست و چند روز ازان توپ اثر صدا ظاهر نشد بعده از همان مکان ناگهان گوله مي آمد و نشان توپ سواي برخاستن دود آن ظاهر نمي گردید آخر از زباني یکی از محصوران که نقدی آمده بود معلوم گردید که سر آن توپ را بریده نسبي بر دمدمهٔ نو احداث گذاشته بودند که وقت آتش دادن سوای دود و صدا اصلا سر او مرئي نمیگشت و اول روز و آخر روز ازان ده دوازده گوله سر میدادند الحاصل چه جانفشانیهای نمایان که از بهادران عقیدت نشان بظهور نیامده و چه تعبیه و تدبیر هاي جان بازان که دران محاصره جلوه گر نگردیده تا آنکه آبهاي خندق را به تردد تمام بریدند و از افتادن گولهٔ هوائي دریکي از انبار باروت خانهٔ قلعه آتش در گرفت و

جمعي که دران کارخانه بودند با سقف خانه پریدند و جان سپاران تهور پیشه که چند بار در مقابل گولهای آتش بار یورش نموده آنچه شرط انتهاي جان نثاری و جلادت بود بجا آوردند و آخر کار کاري نساختند بتحریر تفصیل آن عدان کمیت خامه را معطوف داشتن تحصیل حاصل است اما رشید خان عرف محمد بدیع که دران مهم درخدمت پادشاه زاده همراه مهابت خان تعلقهٔ دیواني داشت بطریق وقائع رویداد محاصره مي نوشت وبعرض پادشاه زاده رسانده انعام گرفت و آن تاریخ را مسمی بتاریخ قندهار ساخته و آنچه از بعضي وقائع دران درج نموده اگرچه زبان خامه را جرأت بیان آن نیست اما اصلا ترک ذکر آن نمودن خلاف طریقهٔ مورخان صداقت بیان دانسته کلمهٔ چند مي نگارد - گویند سلطان سلیمان شکوه بدستور اطفال شجاعت پیشه بازی بازي قلعه از ریگ ساخته برج و باره دران قرار داده از چوب توپها بران برج و حصار چیده جمعی را بجاي مرلباش درانجا محصور قرار داده یورش نموده بعد بلند ساختن صداي بزداروگیر و سر دادن تفنگهاي خيالي قلعه فتح نموده حکم بنواختن شادیانه فرمودند و امرا بدر گذرانده تسلیمات مبارک باد بجا آوردند - بعده که بعرض پادشاه‌زاده رسید خود سلیمان شکوه را طلبیده زبان بمبارک باد کشوده خلعت عنایت نمودند وهمه امرا آداب تهنیت بتقدیم رساندند - محمد جعفر روزي بعرض رساند که چند روز ست صداي آدم و آثار تردد از قلعه ظاهر نمي شود و بوی گند مردها مي آید ظاهرا بسبب طاعون و وبا قلعه‌دار با اکثر رفقا و سپاه ودیعت حیات

نموده بعده بشغف تمام یورش نمودند و تا رسیدن بهادران قلعه کشا پای برج حصار ندا و عدا از قلعه بر نیامد بعده که کار بکمند بستن و بالای حصار برآمدن رسید یکبار توپخانه باتمام آلات آتشبازی بغرش در آمد و چند هزار گوله و سنگ کوه ربا از بالا باریدن گرفت و آن قدر سوار و پیاده دران یورش پای حصار بکار آمدند که تا چند روز وارثان آنها از ملاحظهٔ باریدن تگرگ بلا از بالا قادر بر برداشتن لاش مردها نبودند و راجپوتان بتلاش بسیار شبها هیمها بر مردهای خود از دور انداخته همانجا آتش می دادند •

دیگر از ساده لوحی پادشاه زاده و بعضی هوا خواهان نوشته که روزی محمد جعفر دو دعوتی ریش سفید پشمینه پوش ردا بر دوش را نزد پادشاه زاده با هوش آوردند و عرض نمودند که اینها بمراقبه رفته از احوال عالم خبر میدهند و پادشاه زاده هر دو را باعزاز تمام نزد خود نشانده اقسام بوی خوش حاضر ساختند آن هر دو غواص بحر معرفت سر بمراقبه فرو برده یکی از آنها بعد از مدت سر از جیب تفکر بر آورده گفت که من سیر کنان وقتی باصفاهان وارد شدم که صدای واویلای واقعهٔ شاه ایران بلند شده بود - درین ضمن دیگری سر بالا نموده بر زبان آورد که مرا در حالتی گذر بر اصفهان اتفاق افتاد که شاه عباس را بخاک می سپردند چون از زبان الهام بیان هر دو صاحب حال آن مژده بگوش سامعان رسید محمد جعفر و دیگر امرا بشکر این نوید گویا شدند - وازغرائب دیگر بتحریر آورده که محمد جعفر یکی از رباضی دان صاحب کمال محیل را آورده بعرض رساند که این مرد در

تسخیر حصن و فتح قلعه در دست تمام دارد التماس مینماید که اگر یک لولی که بچنین و چنان شکل و شمائل موصوف باشد با قدری شراب دو آتشهٔ سه ساله و بعضی مصالح مطلوبهٔ دیگر عنایت فرمایند از خون بدن آن لولی و شراب چند هزار نقش نوشته بعضی جنها را که محکوم منند با لشکر آنها بتسخیر در آورده برای مغلوب و منکوب ساختن محصوران مامور می سازم در بین مابین ایام که بچهل روز نخواهد کشید لشکر قاهره در یورش سعی موفوره بکار برد که خندان بغیر نمذد پردازند پادشاه زاده برای سرانجام دادن مصالح مطلوبه محمد جعفر را مامور ساختند - از شهرت این خبر لولیان لشکر رو پوش شدند تا آنکه بسعی تمام آنچه مطلوب و مرغوب او بود موجود نمودند تا انقضای ایام موعود که امید مفتوح شدن قلعه بزور سرپنجهٔ مداران قلعه کشا داشت در خلوتخانهٔ خاص تعیش می نمود بعده که ایام وعده بسر آمد و دانست که از یورشها مائدهٔ مرتب نمی شود و بخدعه تزویر بکار می افتد از ملاحظهٔ سرزنش و انفعال از لشکر فرار نموده خود را بپای حصار قلعه نزدیک دروازه رسانده زینهار امان گردیده مامون گردیده بقلعه در آمد و نزد قلعه دار بردند بعد استفسار احوال وجه حورائی او مقرر نمودند چون احوال آن محیل مکار سرگشتهٔ روزگار رسیده بود گاه گاه بر سر دیوار و کنار برج و حصار آمده تفرج می نمود و با مردم لشکر پادشاهی تکلم میکرد و قزلباشان که از شنیدن اوصاف او متوهم بودند در وسواس آنها افزود و اورا از پشتهٔ بالای قلعه بزیر انداختند و بسزای اعمال رسید - و مکرر مخدوم جعفر بعرض می رساند که امروز فردا

قلعه دار با همراهان اسیر سطوة قهر بهادران خواهد گشت باید که
ترحم بحال آن طائفهٔ بدسگال ننموده حوالهٔ من نمایند که بانواع زجر
سیاست تمام نمایم و بجزاي کردار رسانم پادشاه زاده مي فرمودند
که ما پادشاهادیم ما را لذت عفو جرائم زیاده از انتقام و مکافات
اعمال مجرمان مي باشد ٭

القصه یورش دفعهٔ پنجم نهم شوال اواخر شب مقرر فرموده
نردبانهاي آسمان پایه و زینهای گردون رفعت تیار نموده و دیگر
تعبیه و مصالح یورش موجود ساخته جوانان دلیر بوده یکپاس شب
ماندهٔ جوانان کار آزما و بهادران قلعه کشا آنچه شرط جد و جهد
بود بکار برده بکمند همت خود را بالای دیوار قلعه رسانیدند
رستم خان و لشکر خان و ایرج خان و محمد جعفر با جمعي
از راجپوتان مصدر تردد جان بازی گشته از بالای دمدمها و
بائین حصار از زدن بانهای آتش فشان و انداختن گولهاي
خانه بر انداز جان ستان غوغاي حشر انگیز بر انگیختند و از هر
طرف چندین هزار گولهٔ توپ و تفنگ و زنبورک بکومک یورش
بهادران براي سراسیمه ساختن محصوران اندرون قلعه میزدند و
دیوارهاي که هر روز بضرب گولهٔ توپ مي انداختند شب محصوران
پر مي داشتند آن شب فرصت برداشتن آن نیافتند - و عبدالله
بیگ و محمد جعفر هردو برادر چندان فریاد براي ترغیب پردلان
نمودند که از بستگي صدا قادر بر حرف زدن نبودند تا آنکه صبح
پرده از روی کار برداشت و از بالا بسمت بشیب زیاده گولهٔ توپ
و تفنگ و ساچمه و پارچهٔ آهن و پل سیاه و چادر روغن نفط زده

و آتش گرفته و سنگهای خورد و کلان چون تگرگ آسمان باریدن گرفت و فرصت سر بر داشتن و تردد نمودن نمي دادند و جمعي کثیر از سادت بارهه و مغلان و راجپوتان و افغانان دلاور نشان نشانهٔ هدف تیر اجل گردیدند و جمعي زخمي گشته افتان و خیزان راهي که با شکال تمام رفته بودند بسرعت تمام طي نموده مراجعت نمودند و سواي مردم غیر مشهور چندین از روشناسان مثل خواجه خان و ضیاءالدین خان بخشي احدیان و محمد شریف عرب و تیمور بیگ و لعل بیگ و محمد حسین پسر میر یوسف و محمد سعید کاشغري و دولت خان و راجه مانسنگه و غیره بیست و پنج امیر و راجپوت با نام و نشان بکار آمدند و احدي بسیار جان نثار گشتند وهمچنان در خندقها که نقبها ازانجا سر برآورده بود و درین روز بامید افتتاح کار بقصد پیکار تهور پیشگان کار طلب بامید یافتن اضافه خود را بدان رسانده بودند غرق دریای غیرت و مرحله پیمای راه عدم گشتند آن روز زیاده از دو هزار کس ره نورد بادیهٔ فنا گردیدند پادشاه زاده رستم خان را با دیگر امرا طلبیده از روی اعتراض فرمودند که ما مکرر مي فرمائیم که ما را به برادر اورنگ زیب نسبت ندهند که بی تسخیر قلعه روي بار گشت داشته باشیم همه درجواب باطاعت امر حاضر جواب گشته از سر نو در نقب دوانیدن و دمدمه ساختن و مورچال پیش بردن پرداختند و هر روز چندین تن نامداران از هر دو طرف بی سر مي گردیدند خصوص از مردم پادشاهي بسیار ضائع وتلف مي شدند و هنرمندان عرب وعجم و هند تختها و چوبها تعبیه نموده ریسمانهاي تدبیر بسته بران نشسته خود را به پناه و

حوف زیر کوه که گوله آنجا نمی رسید رسانیدند محصوران مطلع شده روغن نفط بسیار در خیکها پر نموده برابر و محاذی آن تختها فرود آوردند بعد آن بزدن تیر آن خیکها را چندان سوراخ نمودند که روغنها بران چوبها پاشیده شد و لحاف و پارچهای کهنه را چرب نموده آتش زده بر سر چوبهاي در از بسته بران تخته و چوبها رسانده تختها را با ریسمانها بل با راکبان می سوختند و نقبها از کنار خندق تا زیر دمدمه رسانده جاکهاي دمدمه را چنان می دزدیدند که تا خبردار مي شدند دمدمه بصورت چاه مبدل می گردید - در تاریخ ایران مذکور است که محراب خان در مدت ایام محاصره دیوارهٔ قلعه را هرگز نه بست *

حاصل کلام بعده که مدت محاصره از پنج ماه گذشت و مصالح سرب و باروت و گوله بآخر رسید و در لشکر و صحرا غله و علف نایاب گردید و از آسمان برف باریدن آغاز نمود و زمینها تختهٔ یخ بست و آدم بسیار و چارپایهٔ بیشمار از گرسنگی و سرما تلف شدند حقیقت بحضرت اعلی رسید فرمان بدستخط خاص صادر گردید که برخاسته آیند - لهذا رستم خان قلعهٔ بست را که بتصرف در آمده بود و یران و مسمار ساخته ذخیرهٔ ماکولات آنجا را بمردم قسمت نموده مصالح توپخانه را با خود گرفت - اواخر ذي قعده پادشاه زاده از پای حصار کوچ نموده چون ملاحظهٔ تعاقب قزلباش و شوخي افغانان بود توپخانه را با مردم زیاد بهیر با غیرت خان پیشتر بفریدن روانه ساخته خود چند مقام نمودند و بعد کوچ در هر منزل از شوخي قزلباش و دیگر مفسدان آن نواح مضرت

بسیار بحال مردم عقب و اطراف فوج میرسید تا آنکه بملتان رسیدند و در آنجا چند روز آرام گرفته اوائل محرم الحرام داخل دار السلطنت لاهور شدند ٭

الحال بگذارش احوال حضور مي پردازد که محمد صالح بسر خالهٔ شاه عباس را هزاری دو صد سوار منصب عطا نمودند ٭

ذکر سوانح سال بیست و هشتم از جلوس مطابق سنه هزار و شصت و چهار هجري

از عرصه داشت محمد اورنگ زیب بر مژدهٔ تولد فرزند مبشر گشته مسمی بمحمد اعظم ساختند - محمد ابراهیم آخته بیگی را بخطاب اسد خان سر فرازي بخشیدند - و اعتقاد خان را که بسبب مرض دائمي استعفاي منصب نموده بود سالیانه مقرر کرده بودند بعد حصول صحت از دار السلطنت بحضور رسیده بمنصب چهار هزاري و پانصد سوار و خدمت بخشي گری بدستور سابق مفتخر گشت - بعرض رسید که مسجد قلعهٔ اکبر آباد که از سنگ سرخ حکم شده بود در مدت هفت سال بخرچ سه لک روپیه اواخر سال بیست و هشتم جلوس باتمام رسیده لهذا اواخر ذي حجه متوجه مستقر الخلافت شده شانزدهم محرم داخل قلعه گشته روز جمعه نماز ادا نموده ده هزار روپیه بمستحقان آنجا رسانیدند - اواخر محرم بعد زیارت مقابر مهد علیا و بزرگان دیگر بدار الخلافت مراجعت فرمودند - بعرض رسید که عرب داس برادر رانا جگت سنگه که درحضور بود بیحکم برخاسته بوطن رفت فرمودند که از منصب و جاگیر برطرف نمایند - چهاردهم صفر داخل دولتخانهٔ دار الخلافت شدند -

پادشاه زادهٔ دارا شکوه که از قندهار مراجعت نموده بحضور رسیده بود بموجب حکم سعد الله خان و اسد خان استقبال نموده ملازمت فرمودند مورد الطاف بیغایات گردید - از عریضهٔ متصدی بندر سورت بعرض رسید که سلطان محمد خان قیصر روم ذو الفقار آقا نام را که مع نامه و تحف بدرگاه والا روانه نموده بود به بندر سورت رسیده فرمان مع حکم دوازده هزار روپیه مدد خرچ مصحوب گرز بردار بنام ذو الفقار و متصدی سورت صادر فرمودند و پنجهزار روپیه از نرد سراوزار خان فوجدار ندربار و سلطان پور و دوازده هزار روپیه از دیوان برهانپور و از آحدی پنجهزار و از خزانهٔ اکبرآباد دوازده هزار روپیه تنخواه نمودند و حکم فرمودند که سوای آن صوبه داران از خود رعایت نمایند - محمد جعفر را که در محاصرهٔ قندهار تردد نمایان ازو بظهور آمده بود بالتماس پادشاه زاده دارا شکوه مخاطب بهٔرق‌انداز خان ساختند - پادشاه زاده محمد مراد بخش از صوبهٔ مالوه بحضور رسیده بصوبه داری احمد آباد و اضافه سه هزاری سه هزار سوار که از اصل و اضافه پانزده هزاری ده هزار سوار پنجهزار دو اسپه و سه اسپه باشد و یک کرور دام انعام مفتخر ساخته چهار لک روپیه نقد مرحمت فرموده مرخص ساختند *

ذکر سوانح سال بیست و نهم از جلوس مطابق سنه هزار و شصت و پنج هجري

غرهٔ جمادي الاخرئ جشن سال بیست و نهم بدستور هر سال زینت یافت و هریک از امرا و صلحا فرا خور قسمت کامیاب گردید - بعده که ذو الفقار آقا ایلچي روم نزدیک رسید حکم شد که

لشکرخان بخشي وطاهرخان باستقبال رفته آورده ملازمت فرمایند -
و نامهٔ قیصر را با دو اسپ مع ساز طلا وزین مروارید دوز و گرز مرصع
که از اسلحهٔ خاص سلاطین آن ملک می باشد و کمر و خنجر مرصع
با نه اسپ از طرف خود گذراند - حضرت اعلی باعزاز تمام نامه را
گرفته ذو الفقار آقا را خلعت و خنجر مرصع و سي هزار روپیه نقد
و سه پیالهٔ ارگجه مع پاندان طلا عطا نموده در خانهٔ از منازل سرکار
که دران همه از ما یحتاج موجود ساخته بودند فرود آوردند - چون
در همان ایام جشن طوی سلیمان شکوه با صبیهٔ پسر راجه گجسنگ بمیان
آمد دران جشن مبلغ سي هزار روپیه از سرکار و بیست و پنجهزار
از طرف شاه زاده و پانزده هزار روپیه از طرف ملکهٔ دوران نواب
قدسیه جمله هفتاد هزار روپیه مع دیگر جواهر آلات که مجموع لک
روپیه نقد و جنس باشد بذو الفقار آقا مرحمت نمودند - و قائم بیگ
نام از بندهای زبان دان و سخن فهم که بزبان ترکي و عربي
بفصاحت تمام آشنا بود همراه ذو الفقار آقا ایلچي مقرر نمودند و
یک خنجر مرصع مع علاقهٔ مروارید بیش بها و زمرد آبدار که
لک روپیه قیمت داشت و کمر مرصع بقیمت چهل هزار روپیه و دو
هزار پارچهٔ زري و ساده تحفهٔ بنگاله و احمد آباد و برهانپور بقیمت
لک روپیه و شیشه پر از پنجاه توله عطر جهانگیري که از چهار هزار
روپیه زیاده ارزش آن ایام داشت وتحف دیگر و نامهٔ عربي انشای
وزیر بي نظیر سعد الله خان حوالهٔ قائم بیگ نمودند - چون وقت
رخصت از زباني ذوالفقار آقا خبر شدت و طغیان آفت طاعون و وبا
در اسطنبول معلوم شد تسبیح صد دانهٔ جواهر که امام آن زهر مهرهٔ

تحفهٔ بی بها داشت و همیشه در باروی پادشاه می بود با ارمغان دیگر ضم ساختند - مجموع تا لعایت رخصت ذو الفقار آقا سه لك روپیه بهمه جهت رعایت بعمل آمد ودو لك و پنجاه هزار روپیه سوای جنس و تسلیم زهر مهرهٔ برای قیصر روم ارسال داشتند - و قائم بیگ را وقت رخصت بعنایت مبلغی از نقد و جنس معزز ساختند و همراه همان هر دو ایلچی خواجه خان (122) را با لك روپیه جنس خرید احمد آباد و بندر سورت روانهٔ مکهٔ متبرکه ساخته ثلث آن جنس را برای شریف و باقی برای مستحقین و فضلای آن مکان شریف مقرر کردند - و گلیم خوش باف طرح جانماز کار ملتان موافق طول و عرض مسجد مدینهٔ منوره که فرمایش نموده تیار ساخته بودند حوالهٔ خواجه خان نمودند - چون از جملهٔ پیشکشهای عادل شاه فیل کلان کوه شکوه بقیمت شصت هزار روپیه با ساز طلا از نظر گذشت کمر مرصع بقیمت سی هزار روپیه برای عادل شاه روانه فرمودند - و همچنان چهار فیل نر و دو فیل ماده با ساز طلا و جواهر آلات پیشکش قطب الملك معروضت عبد الصمد خان از نظر گذشت و بعطای خلعت و پانزده هزار روپیه و دیگر عنایات سرافراز گردید و فرمودند - فرمان لطف آمیز بقطب الملک برنگارند ٭

ذکر سوانح سال سی ام از جلوس مطابق سنه
هزار و شصت و شش هجری

مرشد قلی خان را که سابق دیوان بالاگهات دکن بود دیوان

---

(122) ن - خواجه ضابط ٭

مستقل چهار صوبهٔ دکن ساخته برای پرداخت و آبادی ملک مفتوحهٔ حال و محال ویران گشتهٔ سابق نظر بر جوهر و وقوف کاردانی او تاکید زیاد فرمودند (123)مرشد قلی خان بعد رسیدن

(123) از لفظ مرشد قلی خان تا لفظ بدرون است که در متن اول صفحه ۷۳۹ چاپ شده بعوض آن در یک نسخه عبارت ذیل بوده است *

بر طالبان اخبار چگونگی وضع روزگار مخفی نماند که ولایت پر وسعت شش صوبه دکن از قدیم ملک بود زر خیز سدر حاصل که دستور تشخیص جمع مال بر سر بیگه شمار و پیمودن زمین بجریب و تقسیم غله نموده گروهی درمیان نبوده چنان مقرر بود که هر یکی از دهاقین و مزارعان که بیلک قلبه و یکجفت گاو آنچه می توانست کشت کار می نمود و هر جنسی از حبوبات و بقولات که میخواست میکاشت بر سر قلبه قلیلی باختلاف بلاد و پرگنات در سرکار میداد دار پرس کمتر بهم رسیدن غله و غیره درمیان نمی آمد بعده که بمرور ایام بتصرف چغتا در آمد از آفات عدم مکرر روزگار پرگنات و دیهات رو بویرانی گذاشت و روز بروز ویران تر می گردید و رعایای مال گذار از ملاحظه در آمدن ملک بقبضه اقتدار مغلان متفرق گشته رو باوطان نمی آوردند ـ مرشد قلی خان که از ترکان متصدی پیشه سیاق دان فهمیده کار با دیانت باکثر اوصاف حمیده موصوف بود بدستور تودرمل که در عهد فردوس آشیانی اکبر پادشاه دستور العمل ملک هندوستان گردیده بود بپرداخت ملک و گرد آوری

دکن تردد و سعي در پرداخت و استمالت رعايا و آبادي ملک آنچه بکار برده و تمام اراضي بنجر و مزروع کل محالات به پيمايش در آورده از سر نو نظر بر محصولات جنسي که از غله و فواکه

رعاياي متفرق گشته کوشيده جا بجا امينان فهميده کار خدا ترس و عمال کاردان متدين تعين نموده ابتداء اراضي اکثر پرگنات را به پيمودن در آورد که نام آن رقبه خوانند، بعده تفريق قابل زراعت و کوه و ناله که بکار قلبه راني نيايد نمود و هرجا مقدم نداشت و وارثان مقدم قديم آنجا از صدمات حوادث ليل و نهار مفقود الاثر بودند مقدمي آنجا را بمردمي که جوهر استعداد آبادي و پرداخت حال رعايا داشته باشد مقرر نموده خلعت داده سرگرم کشت کار ساخت و براي خريد گاو و ديگر مايحتاج زراعت مبلغ از سرکار بطريق تقاوي بمقدمان حواله نموده فرمود که سر فصل باقساط بوصول در آرند و سه عمل قرار داد اولا سر بسته تشخيص که در زمان قديم بوده دوم بتائي يعني تقسيم غله نموده گرفتن و آنرا بار منقسم ساخت بسه قسم اول آنکه هرچه از آب باران تا هنگام درو بمراد رسد هرجنس که باشد بالمناصفه مقرر نمود يعني نصف سالم برعايا برسد و نصف درسرکار بضبط در آيد ديگر هرجنسي که از آب چاه بمراد رسد اگرجنس غله خريف و ربيع باشد سيوم حصه از سرکار و دو حصه که دران اجحافي و ظلم را دخل نباشد براي رعايا مقرر نمود و سواي غله هرچه از جنس اعلي مثل انگور و نيشکر و کيله و خشخاش و زرد چوب و زيره و اسبغول و غيره بهم رسد نظر بر خرچ آبکشي و امتداد ايام بمراد

و ترکاری ار باعات یعنی از آب چاه و کاریز و آب باران بهم میرسید ربع همه را ار روی جز رسی و غور که سر احدی میل و حیف نرود گرفته دستورالعمل نقدی و بتائی قرار داده در افزونی محصول و مال

رسیدن آنجنس مختلف از نهم حصه گرفته تا چهارم برای سرکار باقی برای رعیت قرار داد سیوم آنچه از آب کاریز و نهرها که از دریاها بریده آورده بزراعت آب میدهند برای تقسیم آن برخلاف جنس جای بکم زیاد مختلف داخل دستور العمل نمود و عمل سیوم در مقابل تشخیص سربسته و تعریف بتائی جریب مقرر فرمود یعنی ربع هر جنس از حبوبات و نقولات و جنس اعلی گرفته نظر بر برج و کمیت بهرسیدن حاصل مزروع نموده فی بیگه دستور نمود که بعد پیمودن زمین از هر جنس بقرار مختلف بازیافت نمایند این وجه مقرری که فی بیگه از هر جنسی بگیرند در سه چهار صوبه ملک دکن بدهاره مرشد قلیخان شهرت دارد گویند بسیار میشد که مرشد قلیخان وقت جریب نمودند نظر بر اینکه بر رعایا حیف و میل بعمل بیاید و در ربع و تخمینا گرفتن غبن فاحش نشود خود سر ریسمان یکطرف جریب میگرفت ازین جز رسی و پرداخت روز بروز افزونی آبادی ملک و محصول مال می افزود دیگر دانست که اطراف ملک دهلی و اکبر آباد مراد ازینکه خوردکه رعایای پرگنات میان همدیگر و باحکام و عمال داد و ستد دارند هزار و دو صد درعه شاه جهانی است و بیگه دفتری سه هزار و ششصد درعه مکسر می باشد که مراد از سه بیگه رعیتی یک بیگه باشد و بار

سرکار و پرداخت حال رعایا کوشید چنانچه سابق هم بزبان قلم داده تا بقای آبادی ملک دکن دستور العمل عمال و زمینداران مانده از

بیگه که پایه داران از طرف پادشاهی در فرامین درج میگردد و آنرا بیگه الهی خوانند پنجهزار و چهار صد درعه کسری بالا میشود و هر بیگه را بیست حصه نموده هر حصه آنرا بسوه خوانند و تمام مدار کشت کار و حساب سر زمین اطراف صوبه جات توابع شاه‌جهان آباد بر بیگه است و در دکن مختلف است هرچند که در صوبه جات دکن نیز آخر حساب بیگه بعمل می آید اما بیشتر در آوت در دفاتر ثبت میگردد و حساب آن چنین است که در خاندیس چهار بیگه رعتی را که مراد از هر بیگه سه هزار و شش صد درع مکسر باشد و دران ملک ازین خورد تر بیگه نمی باشد یک پرتن نامند و بیست پرتن را که هشتاد بیگه باشد یک آوت گویند و در صوبه برار و اطراف ان هشت بیگه را یک بیتی خوانند و ده بیتی را یک آوت گویند بار لفظ آوت اطلاق نمایند براسم قلبه مطلق و هر مزارعی که یک جفت گاو داشته باشد و هرچه تواند بدان جفت گاو قلبه رانی نماید ان را نیز آوت گویند دیگر باصطلاع دهاتیین دکن که دفتر پرگنات نیز ثبت میگردد مقابل محصول زراعت محصول باغات می نامند یعنی هر قطعه زمین که حاصل انجا از اب چاه بهم رسد خواه جنس غله باشد و خواه نیشکر یا غیره جنس اعلی باشد ان را باغات می خوانند - بازعنان کمیت خامه را طرف تحریر مطالب معطوف میسازد - بعرض رسید که عزیز بیگ الهی

احاطهٔ شرح و بیان بیرون‌ست - بعرض رسید که عزیز بیگ بدخشي که از بندهاي روشناس پادشاهي بود با هفتاد نفر نامي براي کدخدائي طرف پیشاور که جاگیر داشت مي رفت یکي از مفسدان آن ضلع که با او عداوت داشت بلباس دوستي و ادعاي مهمانداري سرراه او آمده بخانهٔ خود برده فرود آورده اطراف را مسدود ساخته برسر او ریخته با پانزده نفر منصبدار وسي چهل نوکر خود او بقتل رساند - به بهادرخان ناظم پیشاور حکم تنبیه او و دیگر مفسدان آن نواح صادر شد و بهادرخان براي استیصال آن جماعه دو هزار سوار تعین نمود باوجود که مفسدان درهاي‌ماب را پناه خود ساخته چهار پنج روز نائرهٔ قتال گرم داشتند و بسبب برف و راه ملب مردم بسیار پادشاهي بکار آمدند قریب پانصد نفر مفسدان که اکثر از الوس مشهور بودند بقتل رسیدند و شتر و گوسفند فراوان بدست مردم بهادرخان آمد و خانهاي آنها را سوختند و بعضي باسیري درآمدند *

و سعد الله خان که ازو وزارت و کار و بار ملک هندوستان رونق گرفته بود بسبب عارضهٔ قولنج که بچهار پنج ماه کشیده و خود پادشاه مکرر بعیادت او تشریف بردند اواخر جمادي‌الاخراي این سال ازین سراي فاني بروضهٔ جاوداني انتقال نمود - لطف الله پسر کلان او پانزده سال عمر داشت بمنصب هفت صدي صد سوار سر افرازي یافت - باقي فرزندان اورا با دیگر وابستها یومیه مقرر نمودند - و یار محمد همشیره زادهٔ اورا سه صدي شصت سوار منصب عطا فرمودند - و عبد النبي نوکر عمدهٔ

صاحبمدار جاگیر اورا هزاري نمودند - و بآکثر نوکران روشناس
سعد الله خان فرا خور حالت منصب مقرر شد- سعد الله خان
غفره الله که سواي کمالات صوري و معنوي صفات ذاتي بسيار داشت
و بهترین صفت او باعتقاد محرر اوراق بل همه بصفت پیشگان
با هوش آن بود که بکمال دیانت و امانت بسمي مهمات ملکي را
سرانجام داد که در مدت وزارت او هرگز قلم او در بناي بدعت و
مردم آزاري که لعنت و بدنامي آن تا روز حشر بر باني آن مي ماند
جاري نگردید بلکه در دفع و رفع مقدمات و محاسبات که دران نقصان
عامل و رعایا و مساکین نباشد میکوشید - گویند روزي وقت
محاسبه یکي از عمال چون سابق ضابطه بود که وجه حق التحصیل
که بي صد بعمال و تحصیلدار مجرا مي دادند مجملة صد روپیه
محسوب مي نمودند بخاطر سعد الله خان رسید که بدستور
هندوان صرافان وجه حق التحصیل را بالاي صد روپیه جمع نموده
در خرچ محسوب نمایند مثلا سابق عامل را از جملهٔ صد روپیه
تحصیل که پنج روپیه تحصیلانه سند مي دادند پنج روپیه
مجرا گرفته بود و بنج روپیه واصل سرکار مي ساخت سعد الله
خان نظر بر کفایت سرکار دستخط مقرر نمود که بعده که صد و پنج
روپیه کروریان تحصیل نمایند پنج روپیه مجرا گرفته صد روپیه در سرکار
واصل سازند از بناي این بدعت مدتها نادم بود و مي گفت
کاشکي آن روز دستم خشک مي شد و بقلم گذرا نمي گردید - آري
بر عقلا ظاهر و مبرهن است که کفایت در اجراي بدعت و مردم
آزاري نمي باشد بلکه در پرداخت ملک و جذب قلوب و دلدهي

رعایا باعث گرد آوری خزانه و مادهٔ نیکنامی وزرا می‌گردد - و دارا شکوه که با سعد الله خان سوي مزاج داشت روی بعرض رساند که سعد الله خان پرگنات ویران کم حاصل در تیول ما داده و محال جید برای خود گرفته چون سعد الله خان برین معنی اطلاع یافت وکیل پادشاه زادهٔ را طلبیدهٔ هرچه دیههای آنتی که بسبب عمال ظالم پادشاه زاده رو بویرانی گذاشته بود نوشته گرفته بجاگیر خود گرفت و عوض او جاگیر خود را بتحویل وکیل در تنخواه پادشاه زاده تن نمود و در یک دو سال دیگر همان محال زیاده از سابق خراب و کم حاصل گردید - از جملهٔ دستخطهای که سعد الله خان بر فرد های بدر نویسی مستوفی نموده دو دفعه را بقید قلم می آورد - راجه تودرمل در زمان اکبر بادشاه مقرر کرده بود که اگر از صد کمتر فاضل عامل و کروریان باشد مستوفیان مجرا بدهند و از صد بالا واصل کروریان و عمال محسوب گردد در عهد شاه جهان پادشاه مستوفیهای شرارت سرشت یک قلم در مجرا دادن فاضل عاملان وقت می‌نمودند عده که فرد محاسبه بسعدالله خان رجوع شد دستخط نمود که ای مستوفی مثل هندی مشهور است لیبا لیبا دیبا دیبا هرگاه ضابطهٔ سرکار چنان قرار یافته باشد که از صد بالا فاضل مجراست چرا به بدعت ودعای بدعاقبتی برای خود و ما راضی میشوی - دیگر بر فرد بار یافت بدرنویسی کروریان محال خالصه دستخط نموده که این مدارهٔ برف را بدش آفتاب ندارند هر چه بعد تمور آن باقی ماند باز یافت نمایند - دیگر بر عقلای جهان دیده ظاهر است که هر ظلم و حیف و میلی که از حکام و ارباب ریاست

برضعفا و مظلومان میرسد و هر احسان و خیر که عائد حال مستمندان می گردد دعا و تحسین موافق کردار آن بفرزندان او می نمایند اران است که از زمان قدیم لغایت حال از روي تواریخ آنچه بمطالعه درآمده و درمدت پنجاه و دو سال که مسود اوراق بحد تمیزآمدمشاهده می نماید هیچ ظالم خود عاقبت بخیر نگشته و فرزندان او از طرف رزق و آبرو بمراد دل نرسیدند نل نام و نشان آن جماعة در ده بیست سال درصفحهٔ روزگار نماند - و اولاد سعدالله خان لغایت حال که هفتاد و چهار سال از زمان وفات اوست همه عاقبت محمود و فراخ روزي و نیکنام زیست نمودند و می نمایند - خصوص درین دور که انسانیت و کمال مروت معدوم الوجود گشته و امیر زادها که معلمان متعدد و اتالیقهای مستعد مدتها صرف اوقات در تربیت آنها می نمایند بمرتبهٔ از طریق آدمیت بیگانه واقع می شوند که سواي خوشیدن درصحبت بي کمالان مادر آزار و پدر بیزار و اوباش وضعان ضائع روزگار اصلا بمصاحبت صاحب کمالان با وقار و دانشمندان صلاح شعار راضي نمي شوند چه استعداد و کمالات ضي ایشان سوي حوادي و نواختن طنبوره و فهمیدن دهرپت و کبت و دوهره است وکسب دیگر کمالات را درد سر محض میدانند و باوجود بهم رسانیدن خط و سواد که پدران شان معلمهاي خطیر بخرچ ملایان در آورده صاحب سواد نموده اند همین که سواد خط بر چهرهٔ شان نمودار گردید کتاب بدست گرفتن و مطالعهٔ تفسیر و حدیث و کتب لغت و تاریخ و مشق خط و مربوط نویسي را از جملهٔ فعلهاي لغو لا حاصل مي شمارند و نام جد و آباي خود را

چون سطر غلط و ورق قلم خورده از صفحهٔ روزگار حک ساخته اند و مانند گردش لیل ونهار خود شان نیز از گم نامان عالم مي گردند همه از اثر دعاي مستمندان ستم رسيده است که در درگاه منتقم حقيقي دعاي سحر خيزان بدرجهٔ اجابت ميرسد و تير آه دلهاي پر خون کار مي سازد •

راي رگهنات را که بدفتر کاري خالصه و تن سرانجام ميداد و حالي از جوهر رشد بود و اثر تربيت سعد الله خان از کار گذاري او ظاهر ميگرديد مامور فرمودند که تا تعين ديوان کل مقدمات وزارت را سرانجام دهد و از اصل و اضافهٔ هزاري چهار صد سوار و خطاب راي رايان سر افرازي يافت - چندر بهان که درمطلب نويسي بي نظير تربيت کردهٔ افضل خان بوده و چندگاه دارا شکوه بخدمت پادشاه التماس نموده با خود گرفته رفته بود باز از شاه زادهٔ بلند اقبال گرفته بخدمت دارالانشا و خطاب راي چندر بهان بر ديگر منشيان خود امتياز بخشيدند - محمد صفي خان بخشي واقعه نگار دکن را از کمي منصب و گرفتن خطاب و عزل خدمت معاتب ساخته بجاي او مير جعفر استرابادي را مقرر ساختند و بمحمد صفي حکم شد که سي لک روپيه منجمله پيشکش قطب شاه که مجملي تفصيل آن درزبان قلم داده خواهد شد در دولت آباد گذاشته باقي بحضور بيارد - و چون حقيقت تعدي که از طرف قطب شاه بحال مير جمله و محمد امين پسر او که از نوکران عمده و کار طلبان معتبر او بودند عائد گرديده بعرض حضرت اعلي رسيده بود و حکم عالي در باب عدم مضرت و رواد

نمودن میر جمله مع پسر بحضور بنام قطب شاه صادر فرموده بودند قطب شاه بخلاف آن عمل آورده پسر میر جمله را مقید ساخت و باز حکم خلاصی او روانه نمودند و فائده بر عکس بخشیده و بر محمد امین پسر او زیاده تقید گردید و اسباب و اموال آنها را بضبط در آورد و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب نیز درین ماده احکام تهدید آمیز نوشتند آخر کار که فائده ندید میر جمله بحضور معروض داشت بعد عرض بار دیگر فرمان نصائح آمیز مصحوب حدار بیگ و عزیز بیگ گرز برداران صادر شد و بپادشاه زاده در فرمان درج فرمودند که اگر چه اغلب آن کوته اندیشی ولی از رسیدن گرز برداران از راه خطا باز گشت نموده از خلاصی پسر میر جمله و روانه نمودن آنها بحضور استرضای ما حاصل کرده باشد و الا بعد ورود حکم جدید و تاکید شدید اطاعت امر خواهد نمود اما درصورت مصر بودن بران طریق ناصواب بایدکه آن فرزند تعلل نوج نموده بل خود عازم تنبیه اوگشته بجزای کردار رساند و احکام رفاقت شاهزاده بنام شایسته خان ناظم مالوا و افتخار خان و دیگر راجهای اطراف صادر شد - چون قطب شاه باوجود ورود فرامین و نشان پیهم تن باطاعت نداد و دست از مقیدان بر نداشت پادشاه زاده محمد اورنگ زیب اوائل ربیع الاول سال بیست و نهم جلوس سلطان محمد را با بسیاری از بندهای درگاه آسمان جاه بروایتی بشهرت کدخدائی با صبیهٔ شجاع که در بنگاله بود روانه فرمودند و خود پادشاه زاده نیز بشهرت شکار طرف بندهار متوجه شد - بعد رسیدن سلطان محمد که عامل نزدیک بولایت گلکنده رسید ابتداء عبد الله خان قطب شاه

دیگر تهیهٔ صیانت پرداخت بعده که از نزدیک رسیدن هر اول تا مصالح و استعداد جنگ آن مست بادهٔ غفلت هشیار گردید سراسیمهٔ کار و بار خود گشته سوای اطاعت امر مائدهٔ مآل کار نداشته محمد امین را با والدهٔ او و بعضی اجناس نزد سلطان محمد فرستاد و در جواب فرمان پادشاه و نشان پادشاه زادهٔ کامگار بخدمت شاه زادهٔ نامدار عذرهای نا مسموع دور از رویهٔ کاردوغست محمد امین که نزد پادشاه زاده رسید تاش زیاده نمود و خبر پایمال شدن اکثر پرگنات سرحد از دست اندازی لشکر و تسلط رسیدن سیلاب امواج پادشاهی در اطراف نقطب شاه رسید و نزول سلطان محمد سه کروهی گلکندهٔ واقع شد تزلزل تمام دران مرز و بوم افتاد پای ثبات عبد الله شاه از جا رفت و شهر حیدرآباد را گذاشته با فرزندان و عیال و مال و خزانه و جواهر هرچه توانست در یک روز برداشته خود را بقلعهٔ گولکنده رسانید و اما از اجناس سنگین مثل قالین و چینی آلات و دیگر امتعهٔ قطب شاه و امرا و تجار آن قدر در شهر و حویلیها ماند که از اندازهٔ حساب بیرون بود اگرچه پنج هزار سوار و چند هزار پیادهٔ تفنگدار همراه موسی محلدار بر سر حویلیها گذاشته بودند اما آخر کار همه بتاراج رفت و در ابتدای زد و خورد تاراجیان محمد ناصر نام که مادهٔ فساد مضرت حال میرجمله همان بود با صندقچه جواهر و نامهٔ عذر آمیز بخدمت پادشاه زاده رسیده التماس منع تاراج نمود درین ضمن چون مردم سلطان محمد بدست اندازی اطراف پرداخته بودند و سواران و برقندازان عبد الله شاه برای ممانعت بشوخی

پرداختند صدای دار وگیر بلند گردید و مردم قطب شاه مغلوب و مقتول و زخمی گشتند - ازانکه خیمهٔ سلطان محمد بر سر تالاب حسین ساگر (ساگر) بود و صدای زد و خورد بگوش سلطان میرسید حکم مقید ساختن محمد باصر مع همراهان نمود و برای ضبط اموال قطب شاه و محافظت مال رعایا تاکید فرموده محمد بیگ نام را باجمعی برای منع آتش زدن و تاکید غارتگران مقرر نمودند - اگرچه بعد از سوختن بعضی محلها باقی شهر محفوظ ماند اما دست تاراجیان از مال وغارت کوتاه نگردید - درین ماندن میر عبدالطیف حاجب پادشاه زاده که در گلکنده می بود بافیلان موسی محلدار و دیگر اسباب آمده برفاقت حکیم نظام الدین ملازم عبدالله شاه ملازمت نمود و صندوقچهٔ جواهر با دو فیل و دو اسپ با ساز طلا و نقره از طرف خود گذراند - سلطان محمد بمحمد امین پسر میر جمله امر نمود که باجمعی از مردم عابد خود و پادشاهی رفته اسپان و دیگر چارپا مع اسپان قطب شاه که در حوالی است بضبط قید و قلم در آورده مردم معتمد برای چوکی و محافظت بگذارد - و فرمودند که تامستقر ساختن مال و اسباب میر جمله حکیم نظام الدین را نیز با محمد باصر در قید آورده نگاهدارند - بعده قطب شاه بار دو فیل و شصت اسپ و قدری جواهر و دیگر اشیای میر جمله فرستاده پیغام اظهار ندامت و عذر خجالت بمیان آورد - نیز از زبان بعضی ظاهر شد که عبد الله شاه برای طلب کومک و امداد و معاونت بعادل شاه و زمینداران عمدهٔ نواح نوشته مردم مربع الصیر دوانده و باستحکام برج و باره می پردازد تا آنکه پادشاه زاده

محمد اورنگ زیب هشت کروهی گلکنده در هنگ میر جمله رسیده روز دیگر سوار شده باطراف قلعه برای تعین مورچال و تعین خیمهٔ دولت خاله متوجه شدند - درین آوان خبر رسید که هفت هشت هزار سوار و ده دوازده هزار پیادهٔ برقنداز بسرداری موسی خان اطراف لشکر نشوخی تمام رسیده اند و از بالای قلعه گولهٔ توپ و تفنگ و بان متصل هم می آید سلطان محمد را پیغام فرمودند که با فوج سوار شده طرف چپ مستعد باشد و بدفع مفسدان آن طرف پردازد و از هر جانب بهادران قلعه کشا در مقابل حملهٔ دکهنیها ترددی نمایان بظهور می آوردند و تا شام شعلهٔ جنگ زبانه می کشید و جمعی از مردم بادشاهزاده بکار آمدند و زخم برداشتند و برخی از مردم کاری قطب شاه کشته و زخمی گردیدند و بادشاه زاده نماز عشا بخیمهٔ خود آمده ادا نموده به تیمار و مرهم داری بعضی نوکران نامی که مجروح گشته بودند پرداخته روز دیگر مورچال اطراف بامرای کارزار دیدهٔ رزم آزما سپردند - میرزا خان و کار طلب خان و کمهر سنگه و دیگر بهادران کار طلب به تدبیر کندن نقب و دوانیدن مورچال پرداختند دریںولا قطب شاه میر فصیح نام را با چهار صندوقچهٔ جواهر و مرصع آلات و سه زنجیر فیل نامی کلان و چند اسپ باساز طلا و غیره اشیا فرستاده معروض داشت که برای معذرت و التماس عفو جرائم مادر خود را مع پیشکش لائق میفرستم اگرچه بعد از التجای قطب الملک مردم بادشاهی را از دوانیدن مورچال و زدن توپ ممنوع ساختند اما میر فصیح را بار ملازمت

نداده اشیای مرسوله را قبول نفرمودند - و روز سیوم آن جمع کثیر همراه جبار بیگ خراسانی و دیگر نوکران داخل پیشهٔ قطب شاه طرف مورچال میرزا خان نمودار گشتند مردم این طرف خبردار شده بسرداری مالوجی دکهنی بمدد میرزا خان خود را رسانیدند و زد و خورد نمایان از طرفین بظهور آمد و جمعی از هردو طرف کشته و زخمی و اسیر گردیدند و یک زنجیر فیل با چند اسیر که دستگیر مردم پادشاهی شده بود نزد پادشاه زاده آوردند - میر عبد اللطیف را برای آوردن میر جمله که در کرنا تک بود با جمعی تعین نمودند - درین ضمن بعرض رسید که هفت هشت هزار سوار و بیست هزار برقنداز کرناتکی طرف حلوت رو معرکه آرا گشته اند خود بدولت سوار شده بمقابل آن فوج متوجه شدند و ازان طرف بردن بندوق و بان از بالای قلعه و بسر دادن توپ و تفنگ و انداختن سنگ و بان و دیگر آتشبازی پرداختند و از طرفین صدای داروگیر بلند گردید و جوانان بدرد جو و پردلان جنگ جو از باریدن تیر بلا اندیشه ننموده مقابل گوله و بان حملهای مردانه آورده طریقهٔ جان نثاری را کار فرمودند - خصوص شیخ میر و محمد بیگ میر آتش داد مردانگی دادند و دکهنیها را از مقابل برداشتند و جمع کثیر از طرفین بنقد هستی بداد فنا دادند و زخمی گشتند ومکرر مردم قلعه مغلوب گشته باز اقدام بمقابله و مقاتله می نمودند تا آنکه سر لشکر آن جماعه سید مظفر و جبار بیگ و شرزه خان رو بفرار آوردند و بشیخ میر ومحمد بیگ که از سرداران نامی پادشاه زاده بودند زخم تیر و تفنگ رسیده - و پادشاه زاده برای مورچال

و سد راه آنها مردم کاری گذاشته خود بکیره تشریف بردند - و روز دیگر زمیندار چانده بمدد رسانید - و روز دویم آن میرزا احمد داماد قطب شاه بخدمت سلطان محمد آمد و برای عفو تقصیرات ملتجی گردید اما از جواهر و فیل که همراه آورده بود قبول ننموده تا انفصال معامله موقوف داشتند - درین فرصت شایسته خان و افتخار خان و نصیرخان رسیده بافواج پادشاهی ملحق گشتند و مورچهای سابق را تغییر داده از سر نو جابجا امیران کار دیده مقرر نمودند - درین ضمن از حضور حضرت اعلی منشور نوازش گنجور مع خلعت و جمدهر و شمشیر مرصع برای پادشاه زادهٔ والا گوهر و منصب هفت هزاری ده هزار سوار برای سلطان محمد و فرمان عنایت عنوان مشتمل بر عفو تقصیرات و خطا بخشی بنام قطب شاه در جواب عرضه داشت او رسید پادشاه زاده فرمان قطب شاه را تا انفصال مقدمه پنهان داشت و در انشای آن مصلحت ندانست - و بندگان خان نثار کار طلب روز بروز در پیش بردن مورچال شرط تردد بجا آورده کار بر محصوران تنگ آوردند - و هر روز جمعی از نوکران قطب شاه بامید بندگی درگاه پادشاه رسیده شرف اندوز ملازمت می گردیدند - و تفرقهٔ تمام بحال قطب الملک راه یافت و میر احمد و میر فصیح را بوسیلهٔ اظهار ندامت و عذر باز گشت از اطوار ناهنجار سابق و اطاعت آینده و ادای پیشکش باقی سابق و حال هرچه بفرمایند و التماس پیغام وصلت صبیهٔ خود با سلطان محمد بار دیگر فرستاد وده فیل و دیگر اسباب ظروف طلا و نقره بابت میر جمله مع عرضه داشت متضمن

بتهنیت منصب سلطان محمد با دو فیل و چهار اسپ مع ساز طلا و
نقره بنام شاهزاده رسید و درخواست ماذون فرمودن و آمدن والدهٔ قطب
شاه مع لوازم نسبت بار دیگر بمیان آوردند - و شایسته خان را مامور
فرمودند که استمالت نامه از زبان سلطان محمد و خود بنویسند -
و قبل از رسیدن استمالت نامه والدهٔ قطب شاه روانه شد همین که
خبر از دروازه برآمدن رسید میر ابو الفضل معموری را همراه
میرزا احمد داده باستقبال فرستاده اول بذیرهٔ شایسته خان فرود
آوردند و روز دیگر بجادهٔ سلطان محمد آمده بوساطت بیگمان شاه
زاده را ملاقات نموده دو فیل و دو اسپ با ساز مرصع و طلا گذرانید -
بعده که بخدمت بادشاه زاده کامگار آوردند هزار مهر و پنج اسپ
پنج فیل نر و ماده مع ساز طلا و نقره پیشکش قبول افتاد -
برای عفو جرائم و تعین کمیت وجه پیشکش برای بادشاه و قبول
ملت گفتگو بمیان آورده یک کرور روپیه نقد و جنس پیشکش
حال که باقی پیشکش سابق در مدت دو سال باقساط ادا نماید و تعین
تاریخ بدست مقرر نموده بقلعه مراجعت نمود - و از شهرت مصالحه
مردم مورچال ازمکان خودها برآمده بخاطر جمعی تردد می نمودند -
در نولا میر اسد الله خان بخاری عرف میر میران خالی از وسواس
جای صرور میرفت گولهٔ زنبورک از بالای قلعه ناگهانی بمیر
اسد الله رسیده و درآن واحد کار او تمام شد و علاوه جمعی کثیر از
کهنیهای جاهل که از اطراف با مصالح جنگ برای مدد رسیده
بودند و از صلح خبر نداشتند بسر گروهی کوتوال گلکنده که برای طلب
ن جماعه رفته بود ده کروهی رسیده دست تعدی و غارت و قتل

درمردم کهي دراز نمودند و سپاه همراه بدفع مضرت آنها پرداختند و دائرهٔ قتال و جدال بلند گردید و کار بجائي رسید که تمام لشکر شایسته خان و دیگر امرا بی آنکه به پادشاه زاده و سرداران خبر شود قریب شش هفت هزار سوار و پیادهای بي شمار بقصد پیکار و مدد مردم کهی رسیدند و هر ساعت شعلهٔ دار و گیر اشتعال می گرفت هر چند سرداران هر دو طرف در منع و دفع آن فساد می کوشیدند فائده نمی بخشید و تا آخر روز جمع کثیر از هر دو طرف نقد جان بجان فدا دادند و تمام شب بر اسپان و فیلان مستعد کارزار بوده از دور تفنگ بر هم دیگر می زدند صبح دا شده باز بازار پیکار گرم گردید و مکرر پیهم مردم عمده و شتر سوار و اسپ سوا از طرف قطب الملک براي دفع فتنه می رسیدند اما ممدوح نمیگردیدند و هر بار دکهنیهای جاهل مغلوب می گردیدند باز فراهم آمده مستعد کارزار می گشتند تا شب دویم مردم بسیار از مردم پادشاهی بکار آمدند و آدم زیاد دکهنیها کشته و زخمی گردیدند و جنگ قائم بود بعده جا بجا متفرق شدند - درین حالت خبر رسیدن میر جمله همراه میر عبد اللطیف که براي طلب او رفته بود نزدیک گلکنده رسید قاضي عارف بموجب امر پادشاه زاده فرمان و خلعت که از حضور براي میر جمله آمده بود برده براي آداب تسلیمات و ملازمت پادشاه زاده راه نموني نمود و میر جمله استقبال کرده موافق دستور هندوستان و قاعده‌دانان هند فرمان گرفته و خلعت پوشیده بخیمهٔ خود مراجعت نمود بعد تعین ساعت و رسیدن بصدر خان و میر شمس الدین و ملاوجی باستقبال آمده

پادشاه زاده را ملازمت نموده سه هزار ابراهیمی طلا با دیگر تحف نثار و نذر گزراند - خلعت وجیغه و جمدهر مرصع و دو اسپ با ساز طلا و دو فیل مع ساز نقره عطا نمودند و حکم نشستن فرمودند و بانواع لطف امیدوار ساخته بخلوت برده کلمه و کلام مصلحت بمیان آورده مرخص نمودند - روز دیگر حکم فرمودند که مور چال از پای حصار قلعه بردارند - و قاضی میر عادل را همراه شیخ نظام برای عقد بقلعه فرستاده جیغه و تسبیح مروارید و دو فیل بایراق و جل زربفت برای قطب الملک حوالهٔ شیخ نظام نمودند و قطب الملک تا دروازه استقبال نموده فرستاده‌ها را در مکان خوب فرود آورده آنچه رسمیات شادی عروسی بود بجا آورد - روز دیگر بعد فراغ عقد قاضی را مع همراهان مرخص نموده چهارده لک روپیه جواهر همراه عروس با لوازم دیگر نموده مع سرکار رام گیر که بسرحد برار و بیدر پیوسته است نیز در جهاز دختر دادند - و اواخر جمادي الاولی که معرکه آرائی رزم بمجلس بزم مبدل گردید بعد فراغ شادي و انعام امرای همرکاب فرمان عطوفت آمیز پادشاه برای قطب الملک فرستادند و او استقبال نموده شرط آداب بجا آورده گرفت بعده پادشاه زاده بخانهٔ میر جمله تشریف بردند او یک قطعه الماس ناتراشیده و دو لعل و ده زمرد و شصت دانهٔ مروارید و یک دیلم و پنج فیل نر و یک زنجیر ماده بازین طلا و اق نقره و پنج اسپ برای پادشاه زاده سوای آنچه که بسلطان محمد و سلطان معظم گذراند پیشکش نمود - اوائل رجب بعزم فیروزي طرف خجسته بنیاد کوچ فرمودند و شایسته خان را

با دیگر امرا و زمینداران که از اطراف و صوبجات برای کمک رسیده بودند بعطای خلعت و جواهر و اسپ و فیل معزز ساخته بمکانهای آنها مرخص ساختند - و شاه بیگ خان را با سه هزار سوار برای وصول زر پیشکش و محافظت ملک از دست اندازی لشکریان و مفسدان وابسته طلب در سرحد نگاهداشتند - درین ضمن فرمان حضور مشتمل بر عنایت منصب پنج هزاری چهار هزار سوار و خطاب معظم خان و خلعت خاصه مع جمدهر مرصع و پهول کتاره و علم و نقاره مع حکم طلب حضور بنام میر جمله همراه گرز بردار رسید - و معظم خان آداب بجا آورده در رکاب پادشاه زاده همراه گردید همه جا شکار کنان قلعهٔ قندهار و اودگیر را ملاحظه نموده اوائل شعبان داخل خجسته بنیاد شدند و بعد عرض تردد پادشاه زاده اضافهٔ پنجهزاری دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه که از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار سوار باشد مرحمت نمودند - و شایسته خان را بخطاب خان جهان بهادر و از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار سوار مفتخر ساختند - چون عرضهٔ داشت قطب شاه متضمن بر اظهار فدویت و پریشانی بعرض رسید بیست لک روپیه بابت تفاوت نرخ و غیره از جملهٔ پیشکش سابق منجملهٔ پیشکش حال محسوب نموده معاف فرمودند ‌•

چون حقیقت ظلم و تعدی محمد امین متصدی بندر سورت بعرض رسید از منصب و جاگیر و خدمت برطرف فرموده حکم مع گرز بردار برای محبوس ساختن و بحضور آوردن او صادر فرمودند - و برای ادای زر حق متم رسیدها مراول شد

تعین نمودند و روشن ضمیر واقعه نگار را که بکمال صوري و معنوی آراسته بود متصدی سورت مقرر فرمودند (124) چون میر جمله

---

(124) از ابتدای سطر ۱۹ صفحه ۷۵۰ تا اینجا عبارتی که مندرج است بعوض ان در یک نسخه این عبارت است *

چون حقیقت تعدی و ظلم محمد امین متصدی بندر سورت در تشخص جمع مال و دیگر ابواب بعرض رسید از منصب و جاگیر بر طرف فرموده گرز بردار تعین نموده طلب حضور نمودند بعده که ملازمت نمود حکم شد که بر دیوان بار در آستین او بر دهند آنرور وکلای او هر چند که اطراف برای نجات او دویدند فایده نه بخشید تا آنکه بمتصدیان بادشاه بیگم که بندر سورت در تنخواه او بود رجوع آورده بهزاران عجز و الحاح رقعه خلاصی جان او بنام بادشاه حاصل کردند بعده که رقعه بیگم بمطالعه خاص در آمد او را حکم حبس فرموده بیدماغ داخل محل شده بادشاه بیگم را نزد خود طلبیده فرمودند که باوجود بندر سورت در اقطاع آ بچشم و چراغ سلطنت مقرر است و رعیت مالگذار که باعث آبادی ملک و مزید خزانه و افزونی لشکر بادشاهانست آن فرزند چگونه بادن بدنامی ظلم آن ناپاک راضی می شود که برای اظهار حسن ترددد اضافه آوردن بمرتبه در تشخیص مال سختي نموده که رعایا ناچار گشته فرزندان خورد سال را بنصرانیها فروخته داي محصول نمودند بندر سورت جاي تردد مردم هفت اقلیم بت خبر که ببادشاهان اطراف رود براي ما بدنامی آن علاوه

نزدیك بحضور رسید دانشمند خان بخشي را فرمودند که باستقبال رفته بحضور بیارد و بعده که ملازمت نمود یک خوان اشرفی و دو خوان جواهر و دیگر اجناس نذر گذراند و از اصل واضافه شش هزاری شش‌هزار سوار نموده خطاب معظم خان مع وزارت و قلمدان مرصع و شمشیر و دو فیل و دو اسپ خاصه باساز و یراق طلا و نقره و پنج لک روپیه عطا فرمودند - و امد خان را از اصل و اضافه دو هزاری و هشت صد سوار نمودند - و محمد امین پسر میر جمله که از عقب رسیده ملازمت نمود بمنصب دو هزاری و

باخشنودی خدا خواهد گردید بعده که نواب قدسیه فرین بیداد آن برگشته طالع اطلاع یافت زبان از شفاعت او باز داشت - آری بادشاهان عادل را چنین بحال رعایای ستم رسیده باید پرداخت

* بیت *

مده رخصت ظلم درهیچ حال * که خورشید ملکت نیابد زوال
خرابی زبیداد بیند جهان * چو بستان خورم زباد خزان
بازار مظلوم مایل مباش * زدود دل خلق عادل مباش

روز دیگر که بادشاه عدالت اساس رعیت پرور دیوان فرمود حکم باحضار آن نامه تباه و مارگیر نمودند دریتضمن راجه رگهناتهه که بنیابت وزارت داشت و وکلاي آن بدعاقبت از طرف نواب بادشاه بیگم نیز مایوس شده بدو رجوع آورده باهزاران عجز و زاری برای رفع بلائی آن مبتلا بانواع بلا سماجت از حد گذرانیده بودند بخدمت بادشاه دادگر عدالت گستر برقابوی وقت بعرض رسانید

خطاب خانی سرافرازی یافت - معظم‌خان قطعهٔ الماس بوزن نه صد و شانزده سرخ بقیمت دو لك و شانزده هزار روپیه و شصت فیل مع یراق پیشکش نمود و جمله نذر و پیشکش سابق و حال پانزده لک روپیه بقیمت در آمد *

چون از دختر شه نواز خان که در خانهٔ پادشاه زادهٔ محمد مراد بخش بود فرزند متولد نمی‌شد دختر امیرخان را برای پادشاه زاده نسبت مقرر نموده لک روپیه جهاز از سرکار داده روانهٔ احمد آباد ساختند و پادشاه زاده را دو لک روپیه انعام از خزانهٔ بندر سورت

که اگرچه در مادهٔ چنان بدبخت ظالم هرکه التماس شفاعت نماید اول سزاوار عقوبت اوست اما چون مبلغ خطیر حق رعایا که برو بالش دارند بردمه او طلب است وسلعها مطالبه بادشاهی ازو باز یافت باید نمود بدون وصول زر مظلومان و اداء مطالبه سرکار در کشتن او تامل لازم است حکم شود که بعد ازو اصل ساختن حق ستم رسیدها و زر بادشاهی اورا بپاداش اعمال او رسانند التماس او بدرجه قبول در آمد و فرمودند که به راوی محصلان شدید حواله راجه رگهناتهه نمایند که بفور تحقیق حق رعایا رسیده بآنها رسانند دریصورت بی الحال باعث فرونشستن آتش غضب بادشاه وجان بخشی آن بدکردار مردم آزار گردید و دیگرانرا عبرت حاصل شد ازین مقوله حکم سیاست و ترددی که در پرداخت حال رعایا و آبادی ملک از ان بادشاه رعیت نواز بظهور آمده بسیار مسموع گردیده بعده که میر جمله معظم خان بحضور رسیده الخ *

عطا فرمودند از اصل و اضافه بمنصب پانزده هزاری دوازده هزار سوار دو اسپه و سه اسپه معزز ساختند ٭

چون بعد تیاری قلعه و حصار دار الخلافت امر بساختن مسجد عالی که چنان مسجد در ممالک محروسهٔ هندوستان از ابتدای اسلام بنا نیافته و صنعت آن تحریر آوردن تحصیل حاصل است هرکه دران مکان با فیض رسیده میداند که معماران هنرمند چه کار کرده الله نموده بودند بسرکاری و اهتمام سه چهار امیر مثل خلیل الله خان و جعفر خان و سعد الله خان و روح الله خان درمدت شش سال بخرچ ده لک روپیه با تمام رسانده ٭ ع ٭

قبلهٔ حاجات آمد مسجد شاه جهان

تاریخ اتمام آن یافته اند ٭

چون بعرض رسید که علی عادل شاه بیجا پوری ازین سرای فانی انتقال و ارتحال بدار البقا نموده و ازو وارث ملک نمانده مگر سکندر نام مجهول النسب که او را بجای پسر پرورش نموده و امرای بیجاپور او را بسلطنت برداشته اند و بعضی با او موافقت ندارند به پادشاه زاده محمد اورنگ زیب حکم صادر شد که خود را به بیجاپور رسانده ملک و قلعهٔ آنجا را بتصرف خود آرد ـ و معظم خان را از حضور برای معاونت آن مهم مرخص ساخته فرمودند که مهر وزارت حوالهٔ محمد امین خان پسر خود نماید که بموافقت رای رایان در اجرای کار ملکي ومالی پردازد ـ و مهابت خان و خان جهان و سعادت خان و شاه نواز خان و غیره از حضور و صوبجات زیاده از صد امیر نامی و روشناس کم منصب

همراه پادشاه زاده تعین فرمودند - محمد امین خان را از اصل واضافه سه هزاری هزار سوار نمودند وخانجهان را فرمودند که تا مراجعت پادشاه زاده از مهم بیجاپور در اورنگ آباد باشد - بهمه امرا وقت رخصت خلعت و اسپ و خیمه و شمشیر عنایت نمودند و معظم خان را از روز ملازمت تا تاریخ رخصت پنج لک روپیه نقد سوای جواهر و اسپ و فیل مرحمت فرمودند چون در دارالخلافت اثر وبا و طاعون ظاهر شد و روز بروز شدت او می افزود و در باب برآمدن از فضلا که استفسار فرمودند بروایت مختلف عرض نمودند آخر مصلحت بران قرار یافت که بطریق قصد شکار کلنگ کنار گنگ تشریف برده چندگاه تفرج گذار و داد دهان و شکار افگنان بسر بردند ●

ذکر جلوس سال سی و یکم از جلوس صاحبقران ثانی مطابق سنه هزار و شصت و هفت هجری

جشن آغاز سال سی و یکم مطابق سنه هزار و شصت و هفت هجری اول ماه جمادی الاولی زیب و زینت یافت و از امرا و علما و شعرا هر یکی فراخور پایه ومراتب قسمت کامروا و فیض یاب گردیدند و ارباب طرب دامن دامن زر مرصع و سفید ذخیره اندوختند - پنجاه و هفت فیل پیشکش قطب شاه با تحف دیگر از نظر گذشت سه لک و هشتاد هزار روپیه بقیمت در آمد - پنج کرور دام در انعام بپادشاه زاده دارا شکوه مقرر نمودند جمله از سابق ولاحق شصت کرور دام تنخواه گردید - صوبهٔ کابل از تغیر بهادر خان برستم خان مقرر فرموده اضافهٔ هزار سوار مرحمت نمودند - بعد رسیدن حکم مهم بیجاپور پادشاه زاده محمد اورنگ زیب تا رسیدن

خان‌جهان عرف شایسته خان بسرانجام و تهیهٔ مهم پرداخت
که بعضی امرای کومکی بپادشاه زاده پیوستند پادشاه
بسرانجام توپخانه برآمده برای تسخیر قلعهٔ کلیانی و دیگر قلا
بیجاپور کمر بسته در اندک مدت بتسخیر در آورد بعد از
تسخیر بیجاپور متوجه شدند چون از کلیانی عبور نمودند و
بیجاپور از هر طرف بدستور فراوان نمودار شده بعد از زد و
که بمیان می‌آمد فرار می نمودند تا بپای حصار رسیدند
امرای رزم دیده کار طلب برای نقب زدن و مورچال بندی
مقرر شدند و محصوران باستحکام برج و باره پرداخته برد
و تفنگ و انداختن بان و سنگ و دیگر آلات آتشباری پردا
هر روز جمعی از هر دو طرف بدم تیغ و سنان می آمدند
قلعه برآمده بر مورچال می ریختند آدم و چارپا ضائع می
و آنچه دران محاصره ازان پادشاه زادهٔ با فرهنگ و امرای
و نیک ترددات نمایان بعرصهٔ ظهور آمده بتحریر تفصیل
را رنجه داشتن بطول کلام منجر می‌گردد - حاصل کلام بعد
کار بر محصوران تنگ گردید بعد اظهار عجز و پیغام امان
آوردند و قبول مبلغ کرور روپیه بطریق شکرانهٔ شفیع جرائم
و ناکردهٔ خود ساختند - دربن ضمن اخبار موحش از عارضهٔ
قبول پادشاه و برهم خوردن نسق حضور و طلب بعضی
دار السلطنت انتشار یافت ناچار کار بصلح انجامید تا
نوشتجات وکیل بثبوت پیوست که امرای همراه پادشاه زاد
اورنگ زیب بتحریر دارا شکوه که از اتفاق هم رأی عهد صاحب

بود و بعد عارضهٔ بدنی پادشاه زمام نسق سلطنت به پنجهٔ اقتدار او در آمد طلب حضور گردیدند لهذا بعادل شاه بیجاپور بقبول پیشکش مذکور دار و مدار نموده از پای قلعهٔ بیجاپور بر خاسته متوجه خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیده •

دیگر مخفی نماند که مرتبهٔ گرز بردار سابق جدا بود از نوکران وشناس که درجلد زوری وتیز روی شهرت داشتند برای طلب امرای سرکش و زمینداران مفسد و رسانیدن فرامین تعین می گردیدند مگر بعهد جهانگیر پادشاه برای روز شکار سه چهار گرز بردار که گرزهای ولاد هشت پهلو داشتند در رکاب حاضر می بودند از اوائل عهد صاحبقران مرتبهٔ گرز بردار بتعریق گرز طلا و نقره مقرر گشتند و فرمودند که سوای مردم توران از قوم دیگر داخل گرز بردار ننمایند -

خربزهٔ سرده که در هندستان اصلا نمي کاشتند در عهد سنهٔ پانزدهم جلوس اعلی حضرت ابتداء محمد رضای خراسانی در نواح شاه جهان آباد تخم خربزه کاشت و زمین موافق آمد و از عطای خلعت و دیگر عنایات پادشاهی مفتخر گردید •

بر عقلا ظاهر است که اگرچه در ملک گیری استقلال از محمد اکبر پادشاه رونق افزای سلطنت هندوستان در تیموریه بوده اما در بندوبست و نسق فراهم آوردن خزانه و آباد کاری ملک و قدردانی سپاه و رفاه لشکریه از شاهجهان پادشاه در عرصهٔ وسعت هندوستان فرمان فرمای بگردیده سوای خرچ لازم و ملزوم سلطنت و آنچه بخرچ عمارات و قلعه و مساجد شاه جهان آباد دیگر بلاد و بانعام ایلچیان و مهم قندهار و بلخ که آخر رایگان

رفته در آمده بیست و چهار کرور روپیه و از جنس اشرفي سواى طلا و نقرهٔ غیر مسکوک و ظروف طلائی و نقرئي و جواهر که تخمیناً تا پانزده شانزده کروران نیز می شد مانده بود - و در رعیت پروری و عدم تعدی حکام تقید تمام داشت *

و آنچه در شاه جهان نامه از تفصیل منصب پادشاه زادهای والا گهر و امرای عظیم الشان درج است نقرهٔ چند بزبان قلم میدهد

دارا شکوه بپایهٔ چهل هزاری و بیست و پنج هزار سوار دو اسپه و سه اسپه رسیده بود *

پادشاه زاده محمد اورنگ زیب و شجاع هر دو بمنصب بیست هزاری پانزده هزار سوار سرافرازي داشتند *

و مراد بخش از پایهٔ پانزده هزاری تجاوز ننموده بود *

و پادشاه زادها را تا خدمت نمي فرمودند یومیه مقرر می داشتند بعده که بمهمي مامور می گردیدند بمنصب سرافرازی می یافتند مگر دارا شکوه که از بسیاري محبت شاه جهان پادشا اورا از خود جدا نمی نمودند بعد از انکه محمد شجاع بمهم دکن مامور گردیده تسلیم منصب نمود در عالم همچشمی که کلا از همه برادران بود رقت کنان از سر دیوان برخاست لهذا با بدون آنکه بخدمتی مامور گردد منصب عطا نمودند - و از جمل امرای بیش منصب زیاده از چهار نفر شاه جهان پادشاه هفت هزاری نمی نمودند بعده که یکی ازین چهار و دیعت حیات می نمود دیگری را بدین منصب سرافرازی میدادند چنانچه که در ایامی که عارضهٔ حبس بول و شورش سلطنت رو داد چهار

نفر که بمنصب هفت هزاری بتفصیل ذیل سرافرازی داشتند همه مرحله پیمای سفر آخرت گردیده بودند و هیچ یک از امرای مقرب عوض آنها بپایهٔ هفت هزاری نرسیده بود ـ جملة الملک سعد الله خان و علیمردان خان سپه سالار و محمد خان بهادر و اسلام خان ـ و شش هزاری از شش نفر زیاده نبودند رستم خان بهادر خان جهان و اعظم خان و معظم خان و میر جمله و خسرو خان ولد نذرمحمد خان و مهاراجه جسونت ـ و هفده نفر بپایهٔ پنج هزاری رسیده بودند شاه نواز خان صفوی و مکرمت خان صفوی و قلیج خان بهادر و جعفرخان وخلیل الله خان ومهابت خان و اعتقاد خان و بهادر خان روهیله و نجابت خان و اله وردی خان و بهرام خان ولد نذر محمد خان و میرزا راجه جیسنگه وراجه جگت سنگه و رانا راجسنگه و مالوجی بهوسله و راجه بیتهل داس وراجه رام سنگه ـ و چهار هزاري از چهارده نفرزیاده نبودند و سه هزاری پانصدی یک نفر بود ـ و سه هزاری چهل و هفت نفر بودند هزار و پانصدی بیست نفر و هزاري پنجاه و نه نفربودندکه بتحریر ل آن نمي پردازد *

درینصورت عقلاي دانش پروه و سخن سنجان گنج معادي نظر بر بندوبست سلطنت سابق در روبه اختلال دسق حال له تعداد برنا یعني جوان هفت هزاري و شش هزاري مراتب نویسان حضور و محرران بخشیان عظام اطلاع ندارند تا بدیگران چه رسد انصاف نمایند که هرگاه نه محال خالصه ماندهٔ و نه پاي باقي یافته مي شود و نه زر درخزانه فراهم مي‌آید بیش منصبان

بیر مشهور و ریزه منصبداران با محصور که از اندازهٔ شمار بیرون
اندهٔ لب بشکوهٔ بی جاگیری و بیافتن نقدی کشودن معلوم مگر
دکه پا بدامن صبر پیچیده بنام منصب بی ثمر قانع باشند ‌•

القصه چون ذکر خاتمه و قلع سلطنت فردوس آشیانی شاه جهان
ادشاه بتحریر مقدمهٔ آغاز جلوس خلد مکان موقوف است الحال
بیان کمیت خامهٔ تیز رفتار را ببذکار سلطنت خلد آرامگاه محمد
ورنگ زیب عالمگیر معطوف می سازد ‌•

تمام شد

حصه اول منتخب اللباب

MEMO.

The Preface to this work including a brief sketch, of the Author's life, and some notice of his History will appear in the end of 2nd part.